

تفسیر أنوار القرآن

[گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن

کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی]

جلد چهارم

ترتیب و ترجمہ:

عبد الرؤوف مخلص

تحریر و دیزاین: محمد اسماعیل (حقانی)

فہرست جلد چہارم

3.....	﴿سورہ انبیاء﴾
66.....	﴿سورہ حج﴾
125.....	﴿سورہ مومنون﴾
176.....	﴿سورہ نور﴾
245.....	﴿سورہ فرقان﴾
292.....	﴿سورہ شعراء﴾
361.....	﴿سورہ نمل﴾
416.....	﴿سورہ قصص﴾
475.....	﴿سورہ عنکبوت﴾
521.....	﴿سورہ روم﴾
559.....	﴿سورہ لقمان﴾
586.....	﴿سورہ سجدہ﴾
605.....	﴿سورہ احزاب﴾

﴿ سوره انبياء ﴾

مکی است و دارای (112) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «انبياء» نامیدند که متضمن بیان جهاد و مبارزه انبیای عظام ﷺ علیه اقوام بت پرست و مشرکشان است. این بیان از داستان ابوالانبیاء ابراهیم ص که با کمی تفصیل مطرح شده، شروع می شود، سپس با داستانهای اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داوود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادريس، ذوالکفل، ذوالنون، یونس، زکریا، عیسی و سرانجام خاتم النبیین محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین دنبال گردیده و سرگذشت دعوت آنها با بیانی موجز مطرح می شود.

روایت شده است که همزمان با نزول این سوره، مردی از اعراب (بادیه نشینان) به مدینه آمد و در منزل عامر بن ربیع ر رحل اقامت افگند، عامر از او به نیکویی پذیرایی کرد و درباره وی با رسول خدا ص سخن گفت، سپس آن مرد به محضر رسول خدا ص مشرف شد و چون از حضور ایشان برگشت، به عامر گفت: رسول خدا ص به من وادی ای بخشیدند که وادی بهتر از آن در میان اعراب نیست و من می خواهم که قطعه ای از آن را به تو ببخشم که از آن تو و بازماندگانت باشد. عامر گفت: «مرا به قطعه زمینی نیازی نیست زیرا امروز سوره ای نازل شد که دنیا را از یادمان برد».

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ (1)

«برای مردم» یعنی: برای کفار - به دلیل سیاق آیات؛ «حسابشان نزدیک شده است» یعنی: وقت حسابشان که روز قیامت است زیرا آنچه از عمر دنیا باقی مانده، کمتر از آن چیزی است که گذشته است. از این جهت در حدیث شریف به روایت انس τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «بعثت أنا و الساعة كهاتين: من درحالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشت من نزدیک است» و به دو انگشت سبابه و میانی خود اشاره کردند. «و آنان» یعنی کفار «در غفلت» از حساب خویش «رویگردانند» با آن که قیامت و حضور در عرصه حساب هم نزدیک است زیرا سرگرم برخورداریهای زندگی و گرفتاریهای دنیا می باشند، به همین سبب است که از امر آخرت غافل بوده و برای آن آمادگی ندارند، درحالی که دلهای زنده - چون دل عامر بن ربیعہ τ - پیامها را در می یابند و از آنها تأثیر می پذیرند.

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (2)

«هیچ ذکر تازه ای از سوی پروردگارشان برایشان نمی آید» مراد از ذکر در اینجا: آیات قرآن است. یعنی آیاتی از قرآن که جدیداً نازل شده، بر آنان نمی آید «مگر این که بازی کنان آن را می شنوند» پس دلهایشان گرفتار دنیای مادی و غوغای نفوس اماره بالسوءشان است لذا در آیات قرآن آن گونه که باید تأمل نمی کنند چنان که می فرماید:

لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ
السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (3)

«در حالی که دل‌هایشان غافل شده» یعنی دل‌هایشان وابسته بازی و سرگرمی دنیا و خواهش‌های دنی‌مادیشان است پس به امر مهمی چون گوش هوش فرادادن به قرآن چنان‌که باید و شاید التفات نمی‌کنند. «و آنان که ستم کردند پنهان راز گفتند» یعنی در پنهان‌ساختن این رازشان سعی بلیغ کرده و گفتند: «که آیا این شخص جز بشری مانند شماست» که هیچ‌گونه فرقی با شما ندارد؟ یعنی: او هم مانند شما می‌خورد، می‌آشامد، از مادری زاده شده و بالاخره می‌میرد پس او چگونه می‌تواند پیامبر باشد؟ «آیا دیده و دانسته به سوی سحر می‌روید؟» یعنی: هرگاه او بشری مانند شماست و آنچه که به همراه آورده سحر و جادو بیش نیست پس چگونه دعوت وی را اجابت کرده و از وی پیروی می‌کنید؟ باری! آنان بر این باور بودند که پیامبر جز فرشته نتواند بود و هر کس از بشر که دعوی رسالت کند، ساحر و جادوگر است.

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (4)

«گفت» پیامبر ص «پروردگرم هر سخنی را در آسمان و زمین می‌داند» در هر مکانی از اطراف و اکناف آسمانها و زمین که گوینده‌ای سخن بگوید لذا او به آنچه که شما در میان خود به طور سرپوشیده و با رمز و راز سخن گفته‌اید، داناست «و او شنوای» هر چیزی است که شنیدنی است «داناست» به هر امر دانستنی؛ از جمله به احوال و اوضاع شما.

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ (5)

«بلکه گفتند: خوابهای آشفته است» یعنی: ای پیامبر! آنچه که تو به نام قرآن می‌آوری، از خوابهای دروغین و آشفته است. أضغاث: خوابهای پریشانی است که تعبیر و تأویلی نداشته باشد «بلکه می‌گویند: آن را افترا کرده است» و بر بسته است «بلکه می‌گویند: او شاعر است» و آنچه که به نام قرآن با خود آورده، از جنس شعر است.

بی‌تردید این سخنانشان حاکی از سردرگمی و آشفته‌حالی است، از آنجا که نشان‌دهنده آن است که آنها سخت مترددند و در قضاوتشان راجع به قرآن، رأی و بینش ثابتی ندارند پس این تردد خود دلیل بر آن است که آنان به حقیقت آنچه که پیامبر ص آورده است آشنایی ندارند لذا نمی‌دانند که قرآن چیست و کنه و حقیقت آن چگونه است. یا آنان به‌خوبی می‌دانند که قرآن حق است و از جانب خدای عزوجل می‌باشد ولی خواستند تا با این آشفته‌گویی‌ها، قضیه را بر پیروان خویش در لفافه دروغ و نیرنگ‌بازی بیچانند و آنها را اغفال کنند، هم از این روی گفتند: «پس باید که برای ما نشانه‌ای» یعنی معجزه‌ای «بیاورد، همان‌گونه که پیشینیان به آن فرستاده شدند» یعنی: همان‌گونه که معجزاتی چون عصا برای موسی و شتر برای صالح و غیر آن به پیامبران پیشین داده شد، پیامبر اسلام ص نیز باید معجزه‌ای از همین سنخ برای ما بیاورد. خدای عزوجل در پاسخشان می‌فرماید:

مَا أَمَّنتَ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (6)

«پیش از آنان نیز هیچ شهری که آن را هلاک کرده‌ایم به آیات ما ایمان نیاورده بود» یعنی قبل از آنان نیز مردم شهرهای پیشین که از پیامبرانشان

درخواست معجزه کرده بودند و معجزات حسی بزرگی برایشان آمد، به آن معجزات ایمان نیاوردند و در نتیجه آنان را هلاک کردیم، آیا اگر پیشنهاد اینان را نیز برآورده کنیم، به این معجزات ایمان می آورند؟!.

این آیه بیانگر این سنت الهی در حق امتهای پیشین است که هرگاه به آنان معجزه درخواستی شان فرستاده می شد و سپس ایمان نمی آوردند، به طور قطع عذابی ریشه کن کننده و خانمان برانداز بر آنان نازل می شد. در اینجا نیز خداوند Ψ می فرماید: هرگاه سنت ما چنین است پس ما چگونه درخواست مشرکان منکر محمد ص و قرآن را در ارائه معجزات حسی دیگر - افزون بر معجزاتی که وجود دارد- برآورده می کنیم؟ «پس آیا اینان ایمان می آورند؟» یعنی: هرگاه امتهای هلاک شده پیشین - با وصف آن که معجزات درخواستی شان نیز به آنان ارائه شد- ایمان نیاوردند، دیگر چگونه این گروه ایمان خواهند آورد؛ حتی اگر آنچه را درخواست کرده اند به آنان فرستاده شود؟ گو این که خداوند متعال با این بیان، به رحمت خویش بر این امت اشاره کرده و تلویحا می گوید: ما اراده نداریم تا این امت را به سرنوشت امتهای پیشین که استیصال و نابودی مطلق شان بود روبرو سازیم، به همین دلیل است که پیشنهادشان در فرستادن معجزات حسی بیشتری را اجابت نمی کنیم.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که مردم مکه به رسول خدا ص گفتند: «اگر آنچه می گویی حق است و ایمان آوردن ما تو را خوشحال می کند پس کوه صفا را برای ما طلا بگردان». در این هنگام جبرئیل ع نزد آن حضرت ص آمد و گفت: «اگر بخواهی این درخواست قومت برآورده می شود ولی در صورتی که برآورده شد و آن گاه ایمان نیاوردند، دیگر به آنان هیچ مهلتی داده

نمی‌شود. و اگر می‌خواهی که بر قومت مهربانی کنی، نیز مختاری». رسول خدا ص فرمودند: «بلکه بر قوم مهربانی می‌کنم و در فرود آمدن عذاب بر آنان، شتاب و عجله به‌خرج نمی‌دهم و برایشان خواستار مهلت هستم». همان بود که این آیه نازل شد.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
(7)

سپس خداوند Ψ در رد شبهه اولشان که پیامبر نباید از جنس بشر باشد، می‌فرماید: «و پیش از تو نیز جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم، گسیل نداشتیم» یعنی پیش از تو نیز، به‌سوی امتهای پیشین جز مردانی از بشر را به رسالت نفرستاده‌ایم و هرگز فرستادگان ما به‌سوی آنان از فرشتگان نبوده‌اند «پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید» اهل ذکر: اهل علم به کتابهای آسمانی، یعنی یهود و نصاری اند. یعنی: اگر خود نمی‌دانید که فرستادگان خداوند Ψ فقط از نوع بشر بوده‌اند نه از جنس دیگری، در این صورت از پژوهندگان کتابهای آسمانی پرسید. همین‌طور در هر امری که انسان نسبت به آن جاهل است، باید از اهل علم و دانش پرسد. بنا بر همین آیه، علمای اسلام بر وجوب تقلید عامی از عالم، اجماع کرده‌اند.

دلیل این‌که خدای عزوجل در این آیه مشرکان را به اهل کتاب حواله کرد، این است که مشرکان در کار پیامبر اکرم ص با اهل کتاب مشورتها و تبادل نظرهایی داشتند، از طرفی همه آنها در دشمنی با پیامبر خدا ص با هم همداستان بودند بنابراین، مشرکان مکه به سخن اهل کتاب اعتماد داشتند. در عین حال،

این حقیقت که رسولان همه از جنس بشر بوده‌اند، حقیقتی نبود که اهل کتاب بتوانند آن را پنهان کنند.

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ (8)

سپس حق تعالی رد سخنان مشرکان را این‌گونه دنبال می‌کند: «و پیامبران را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم» یعنی: پیامبران در قانون و سنت فطرت و طبیعت، اسوه و الگوی سایر افراد بنی‌آدم‌اند؛ پس می‌خورند؛ چنان‌که دیگر افراد بشر می‌خورند و می‌نوشند؛ چنان‌که آنان می‌نوشند زیرا جسم هیچ انسانی از غذا و نوشیدنی بی‌نیاز نیست بنابراین، انبیاء نیز از آن بی‌نیاز نیستند. جسد: همان جسم است، با این تفاوت که جسد جز بر انسان اطلاق نمی‌شود درحالی‌که جسم هم بر انسان اطلاق می‌شود و هم بر حیوانات دیگر «و» پیامبران ﴿جائیدان هم نبودند﴾ در دنیا بلکه آنان نیز می‌میرند چنان‌که غیر آنان از بشر می‌میرند.

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (9)

«سپس وعده خود به آنان را راست گردانیدیم» یعنی: وعده‌ای را که به پیامبران ﴿در مورد نجات دادنشان و نابود ساختن تکذیب‌کنندگانشان داده بودیم، محقق گردانیدیم «و آنها و هر که را خواستیم» از بندگان مؤمن خود «نجات دادیم» از عذاب «و اسرافکاران را» یعنی: از حد گذرندگان در کفر و معاصی را که مشرکانند «هلاک ساختیم» با فرستادن عذاب دنیوی بر آنان.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (10)

سپس هشدار دیگری نازل شد: «در حقیقت ما به سوی شما» ای گروه قریش، یا ای گروه عرب! «کتابی را نازل کردیم» یعنی قرآن را «که ذکر شما در آن است» یعنی: کتابی که شرف و مقام و منزلت بلند شما در آن است. به قولی معنی این است: در قرآن ذکر مکارم اخلاق و اعمال نیکویی است که شما باید آنها را انجام دهید. به قولی دیگر معنی این است: قرآن برای شما در برگیرنده پند و موعظه است. به هر توجیه؛ قرآن سبب برتری و رفعت و شرف شماست و حکایت خواب‌های پریشانی که ادعا می‌کنید، نیست «آیا تعقل نمی‌کنید» و نمی‌اندیشید که حقیقت چنین است تا برای به‌دست‌آوردن این فضل - یعنی آراسته شدن به این شرف و عروج به این مقام و منزلت و تخلق به مکارم اخلاق و اندرز گرفتن از قرآن - به آن ایمان آورید؟

شهید سید قطب: در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «مگر اعراب جز این قرآن که به زبانشان نازل شده، دیگر چه توشه و ارمغانی دارند که آن را تقدیم بشریت کنند...؟ و مگر نژاد عرب بر دیگر نژادها و اقوام بشر چه برتری‌ای دارد؟».

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ (11)

باز هشدار تکان‌دهنده‌تری از قبل می‌آید: «و چه بسیار شهرها را که» مردمش «ستمکار بودند، در هم شکستیم» با وجود نیرو و سطوت و شوکتی که داشتند؛ از آن روی که به خدای عزوجل کفر ورزیده و آیات وی را تکذیب کردند «و پس از آنها قوم دیگری پدید آوردیم» یعنی: بعد از نابود ساختن مردم آن

شهرها، قوم دیگری را که از آنان نبودند، از نو پدید آوردیم و آن نو درآمدگان را ساکن دیارشان گردانیدیم.

فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأُسْنَانَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (12)

«پس چون عذاب ما را احساس کردند» یعنی: چون آن نابودشدگان عذاب ما را دریافتند یا دیدند و به حس و مشاهده باورشان شد که خواهناخواه عذاب بر آنان فرود آمدنی است «بناگاه از آن می گریختند» رکض: فرار و گریز و انهزام است.

در این اثنا به آنان گفته شد و گوینده برخی از فرشتگان بودند:

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ (13)

«نگریزید و به سوی آنچه در آن متنعم بودید» یعنی: به سوی ناز و نعمت‌هایتان که سبب سرکشی و کفرتان بود «و به سوی خانه‌هایتان باز گردید» که مهد ناز و نعمتتان بود؛ در آنها می‌نشستید و بدانها افتخار می‌کردید «باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید» یعنی: برای سؤال و مشاوره و پرداختن به امور مهم دیگر، مورد مراجعه قرار گیرید!! فرشتگان این سخن را به شیوه استهزا و توبیخ به آنها گفتند.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (14)

«گفتند» کفار گرفتار در سرپنجه عذاب «ای وای بر ما، که ما واقعا ستمگر بودیم» به این ترتیب، در آن موقف عظیم به ستمگر بودن خود که موجب

عذابشان است اعتراف کردند ولی چه سود از این اعتراف در این هنگامه بی‌هنگام؟!

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ (15)

«دعوایشان همیشه همین بود» یعنی پیوسته سخنشان همین بود که می‌گفتند: ای وای بر ما! ما واقعا ستمگر بودیم. آری! این سخن را پیوسته تکرار می‌کردند؛ «تا وقتی که آنان را مانند کشتی دروشده گردانیدیم» همچنان که کشت با منگال درو می‌شود «فرو مرده» که هیچ جنبش و حرکتی نداشتند، چون آتشی که فرومی‌میرد و تماما می‌فسرد و خاکستر می‌شود.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (16)

«و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است، به بازیچه نیافریدیم» یعنی: آنها را عبث و بیهوده نیافریدیم بلکه خلقت آنها از فلسفه دقیق و هدف والایی پیروی می‌کند که فواید و منافع منضبط و برنامه ریزی شده را برآورده می‌گرداند.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (17)

«اگر می‌خواستیم که لهوی بگیریم» لهو: چیزی است که بدان سرگرم می‌شوند. به‌قولی: لهو، زن و فرزند است. فرق در میان «لهو» و «لعب» این است که از «لعب» هدف صحیحی مورد نظر نیست، درحالی‌که هدف از «لهو»، سرگرمی و خوشگذرانی می‌باشد. پس معنی این است: اگر می‌خواستیم بازیچه و سرگرمی‌ای بگیریم «قطعا آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم» یعنی: آن را از

نزد خود و از خاستگاه قدرت خود بر می‌گرفتیم، نه از نزد شما و بر اساس ساخت و پرداخت و انتخاب شما «اگر کننده می‌بودیم» یعنی: اگر از کسانی می‌بودیم که به گرفتن اسباب لهو و لعب رغبت دارند ولی ما بزرگتر از آن هستیم که سرگرمی و خوشگذرانی اختیار کنیم بلکه همه افعال ما حق است و هیچ عبث و بیهودگی‌ای در آن نیست. مجاهد در تفسیر (إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ) می‌گوید: هر «إِنْ» در قرآن برای نفی است، یعنی: ما انجام دهنده چنین کاری نیستیم و لهو و لعب را اختیار نمی‌کنیم. به قولی: مراد حق تعالی در این آیه، رد سخن کسانی است که گفتند: بتان، یا فرشتگان دختران خدایند.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (18)

«بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم» یعنی: قطعاً آنچه گفتند، دروغ و بی‌اساس است، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سرگرمی بلکه شأن و وصف و سنت ما این است که حق را بر باطل فرو می‌کوبیم «پس آن را درهم می‌شکند» و سرکوب می‌کند. اصل دماغ: شکستن و شگافتن سر است تا آنجا که شگاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است. به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاهوها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند «پس ناگهان باطل نابود می‌شود» زاهق: از بین رونده و ناپدید شونده است «وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید» یعنی: شما به سبب وصف کردن خداوند متعال به آنچه که از آن مقدس و منزّه است، سزاوار بدفرجامی سخت و ننگینی مانند عذاب آخرت هستید.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ (19) يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (20)

«و هر که در آسمانها و زمین است از آن اوست» در ملک و بندگی و آفرینش و حق تعالی آفریننده، روزی‌دهنده و مالک آنهاست پس چگونه برخی از مخلوقات وی شریک او توانند بود تا همچون او مورد پرستش قرار گیرند؟! «وکسانی که نزد او هستند» یعنی: فرشتگان. «عندیت: نزد او بودن» در اینجا، عندیت تشریف و منزلت معنوی است، نه عندیت مکانی. آری! کسانی که نزد او هستند؛ «از عبادت او تکبر نمی‌ورزند» یعنی فرشتگان، شأن و منزلت خود را از پرستش حق تعالی بزرگتر نمی‌شمرند و از عبادت و تذلل در پیشگاه او سر باز نمی‌زنند «و خسته نمی‌شوند» از پرستش و نیایش پروردگار سبحان بلکه «شب و روز، بی آن که سستی ورزند تسبیح می‌گویند» یعنی: فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش حق تعالی پایبنداند، نه از آن احساس ضعف می‌کنند و نه ملول و دلگیر می‌شوند زیرا چنان که در حدیث شریف آمده است؛ تسبیح گفتن برای فرشتگان به منزله نفس کشیدن برای ما است.

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ (21)

«یا مگر برای خود خدایانی از زمین گرفته‌اند که آنها مردگان را برمی‌انگیزند؟» یعنی: یا مگر مشرکان خدایانی از زمین برای خود اختیار کرده‌اند که با وجود حقارت و بیچارگی‌ای که دارند، مردگان را از قبرهایشان برمی‌انگیزند و زنده می‌کنند؟ نه! قضیه چنین نیست زیرا آنچه که آنان به خدایی‌شان گرفته‌اند، از داشتن چنین توانایی و اوصافی بر کنار اند، نه می‌توانند

کسی را زنده کنند و نه کسی را بمیرانند پس از چه روی به خدایی گرفته می‌شوند؟.

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (22)
«اگر در آن دو» یعنی: اگر در زمین و آسمان «جز خدای یگانه خدایان دیگری وجود داشت، قطعا زمین و آسمان هردو تباه می‌شد» وجه تباهی آنها این بود که وجود خدایانی چند ایجاب می‌کرد که هر یک از آنها بالاستقلال در تصرف توانا باشند و قطعا در این هنگام میان آنها تنازع و اختلاف پدید می‌آمد و به سبب این تنازع، فساد و تباهی آسمان و زمین حتمی بود «پس منزّه است خدا پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند» از شرک و غیر آن از صفاتی که لایق جلال و کمال حق تعالی نیست.

متکلمان از این آیه بر توحید حق تعالی برهانی اقامه کرده و آن را «برهان تمنع» نامیده‌اند و در شرح آن گفته‌اند:

اگر وجود خدایانی چند درکار می‌بود، قطعا میان اراده‌های آنان تعارض و تمنع پیدا می‌شد؛ به این معنی که اگر یکی از آن خدایان چیزی می‌خواست و دیگری ضد یا خلاف آن را، قضیه از دو حال بیرون نبود؛ یا مراد هر دوی آنها برمی‌آمد، یا مراد یکی از آنها؛ اگر مراد هردو برمی‌آمد، به اجتماع ضدین می‌انجامید و میان دو اراده، تضاد و تداخل پدید می‌آمد و نهایتا تعارض و تداخل قدرتها کاروبار جهان را مختل می‌کرد زیرا - مثلا - یکی از آنها می‌خواست که انسان را بیافریند و دیگری نمی‌خواست، یکی می‌خواست باران ببارد و دیگری نمی‌خواست و همین طور تا به آخر... اگر مراد هیچ یک بر نمی‌آمد، این خود نشان می‌داد که

هیچ یک از آنها خدای قادر و مقتدری نیست و اگر فقط مراد یکی برمی آمد، این نشان می داد که یکی از آنها قادر است و دیگری بی قدرت و آن یکی که بی قدرت بود، به همین علت خدا نبود زیرا خدایی که مقتدر نباشد و قدرت وی مطلق و بی نهایت نباشد، شایسته خدایی نیست. پس اکنون که جهان آفرینش از نظم و قانون دقیقی برخوردار است، از حاکمیت و فراگیری این نظم می توان چنین نتیجه گرفت که این نظم و قانون، محصول امر و تقدیر و توانایی خدای واحدی است که هیچ معارضی ندارد^۱.

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ (23)

«الله از آنچه می کند پرسیده نمی شود» یعنی: حق تعالی به سبب قوت سلطه، عظمت، جلال و یگانگی اش در الوهیت و مالکیت؛ از سوی احدی از خلقتش درباره چیزی از قضا و قدرش مورد پرسش قرار نمی گیرد «ولی آنان» یعنی بندگان «پرسیده می شوند» از آنچه می کنند. یعنی: خدای سبحان آنان را از افعالشان مورد پرسش قرار می دهد زیرا آنها بندگان و مملوکان اویند همچنین همه مخلوقاتی که مشرکان مدعی الوهیت آنان هستند - مانند مسیح و فرشتگان - مورد بازپرسی قرار می گیرند؛ زیرا هیچ مخلوقی صلاحیت خدایی را ندارد و بنده و آفریده مطیع خدای سبحان است.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (24)

^۱ امام فخر الدین رازی بر وحدانیت خداوند Ψ ادله عقلی و نقلی دیگری نیز اقامه کرده که مجموع آنها بیست و دو دلیل است، چهارده دلیل عقلی و هشت دلیل نقلی پس برای آگاهی از آنها به تفسیر «کبیر» مراجعه کنید.

«آیا به جای او خدایانی را به پرستش گرفته‌اند» از مخلوقات زمین یا از مخلوقات آسمان و بدین سبب از محاسبه حق تعالی غافل و از یاد وی روگردانند؟ «بگو برهانتان را بیاورید» بر این ادعا که آنان خدایانند ولی شما هیچ راهی - نه از عقل و نه از نقل - به سوی این برهان ندارید چنان که نفی دلیل عقلی بر شرک در (آیه 22) بیان شد و نفی دلیل نقلی نیز از این فرموده وی بر می‌آید: «این است ذکر کسانی که با منند» یعنی: این است وحی نازل شده بر من برای ابلاغ آن به امتم «و این است ذکر کسانی که پیش از من بودند» یعنی: اینک این هم کتابهایی که قبل از من نازل شده است پس بنگرید که آیا در یکی از آنها هم راجع به این امر سخن رفته است که خدای سبحان به گرفتن خدایی غیر از خود فرمان داده باشد؟ «بلکه بیشترشان حق را نمی‌دانند» یعنی: از آن جاهل و بی‌خبرند و میان حق و باطل هیچ فرق و تمیزی نمی‌گذارند «پس آنان» به سبب این جهل «رویگردانند» از پذیرش حق و ادامه دهنده‌اند بر روگردانی از توحید و پیروی از پیامبر لذا نه در حجتی تأمل، نه در برهانی تدبر و نه در دلیلی تفکر می‌کنند.

سپس خداوند متعال برای تأکید و تبیین بیشتر مضمون کتب و رسالت‌های آسمانی در امر توحید و یکتاپرستی، می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (25)
«و پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی می‌فرستادیم که: خدایی جز من نیست پس مرا پرستید» بنابراین، رسالت‌های همه انبیای

عظام † برتوحید و یکتاپرستی مبتنی بوده است و لذا مشرکان بر شرک خود هیچ گونه حجت و برهانی ندارند.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (26)

«و گفتند: خدای رحمان فرزندی اختیار کرده» گویندگان این سخن، قبیله «خزاعه» بودند که می گفتند: فرشتگان دختران خدایند! «او منزّه است» از این افترا «بلکه آنان بندگان ارجمنداند» یعنی: فرشتگان چنان که آنان می پندارند نیستند بلکه ایشان بندگان برای خدای سبحان هستند که به سبب تکریم و گرامی داشت وی ارجمند و والا قدر شده و به موهبت قرب وی نایل آمده اند و از آنجا که عبودیت با ولدیت منافات دارد پس آنان فرزندان وی نیستند.

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (27)

«که در هیچ سخنی بر او پیشدستی نمی کنند» یعنی: فرشتگان هیچ سخنی نمی گویند تا حق تعالی آن را نگوید، یا ایشان را بدان امر نکند «و آنان به فرمان او کار می کنند» یعنی: فرشتگان فقط همان کاری را می کنند که خداوند Ψ ایشان را به آن دستور دهد پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنان که سخنشان تابع سخن پروردگار است، عملشان نیز مبتنی بر امر وی می باشد.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ (28)

«آنچه در پیش رویشان و آنچه پشت سرشان است، می داند» یعنی: خداوند متعال آنچه را که فرشتگان در گذشته عمل کرده اند و آنچه را که در آینده عمل

خواهند کرد، می‌داند پس ایشان هیچ عملی را انجام نداده و هیچ سخنی را نگفته‌اند و نمی‌گویند مگر به علم حق تعالی «و جز برای کسی که خدا رضایت داده شفاعت نمی‌کنند» و کسانی که حق تعالی به شفاعت فرشتگان در حقشان رضایت داده، اهل «لااله الاالله» اند که حق تعالی از ایشان خشنود شده است «و خود از خشیت حق تعالی هراسانند» خشیت: ترس همراه با تعظیم و بزرگداشت است اما اشفاق: ترسی است که با توقع و احتیاط و حذر همراه باشد. یعنی: فرشتگان به سبب شناخت و معرفتی که نسبت به خداوند Ψ دارند چنان که حق خشیت وی است، از وی می‌ترسند.

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْرِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (29)

«و هر کس از آنان» یعنی: از فرشتگان «بگوید که: من نیز بجز ا خدا هستم» و سزاوار پرستش می‌باشم، «پس او را به دوزخ کیفر می‌دهیم» یعنی: آن گوینده فرضی را به سبب سخنی که گفته است، به عذاب جهنم مجازات می‌کنیم چنان که غیر وی از مجرمان را جزا می‌دهیم «آری! سزای ستمکاران را این گونه می‌دهیم» یعنی: مشرکانی را که با شرک‌آوری به خدای سبحان و ادعای ربوبیت غیر وی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند، این گونه به دوزخ کیفر می‌دهیم زیرا آنان الوهیت را در غیر جای حقیقی آن قرار داده‌اند.

أُولَئِكَ يَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (30)

«آیا کافران ندیدند» یعنی: آیا نیندیشیده و ندانسته‌اند «که آسمانها و زمین فروبسته بودند» به قولی: مراد این است که آسمانها همه یک آسمان و زمینها نیز همه یک زمین بودند پس از هم شکافته و جدا ساخته شدند. به قولی دیگر: آسمانها و زمین همه به یکدیگر چسبیده و متصل بودند. به قولی دیگر: آسمان در حالی قرار داشت که نمی‌بارانید و زمین در حالی قرار داشت که نمی‌رویانید «پس آن دو را از هم جدا کردیم» یعنی: بعضی از آن دو را از بعضی دیگر جدا کرده و برگشادیم. بنابر وجه دیگر در تفسیر آیه، معنی چنین است: آسمان را چنان گردانیدیم که بارانند و زمین را چنان گردانیدیم که برویاند. گفتنی است که امروزه هر دوی این تفسیر با دقیق‌ترین نظریات علمی دانشمندان علوم هستی‌شناسی سازگار است.

قضیه بسته و پیوسته بودن و سپس از هم گشاده‌شدن آسمانها و زمین نزد دانشمندان نجوم به‌نام پدیده «سدیم» معروف است، این دانشمندان برآنند که خورشید، ستارگان و زمین همه یک قطعه و یک پیکره واحدی بوده‌اند و در اثنای سیر سریع خورشید، زمین و سیارات دیگر از آن جدا شده‌اند، سپس خداوند متعال برای هر یک از آنها برحسب تأثیر نیروی جاذبه، مداری مخصوص قرار داد که در همان مدار معین خود سیر می‌کنند. البته اینها غیر از آسمانهای به‌هم پیوسته‌ای هستند که فرشتگان و ملائ‌اعلی در آنها زندگی می‌کنند، همان آسمانهایی که از نظر شیخ سعید حوی: در شمار عالم غیب به حساب می‌روند. همچنین در علم نجوم نظریه‌ای وجود دارد که می‌گوید: ماده اصلی کائنات یک چیز است و کائنات در اثر یک انفجار بزرگ پدید آمده است.

هرچند ما نمی‌خواهیم که نصوص یقینی و قاطع قرآن را بر نظریه‌های غیر یقینی‌ای حمل کنیم که امروز پذیرفته شده‌اند و چه بسا فردا رد شوند؛ همان طوری که نمی‌خواهیم برای قرآن کریم که حقیقتی یقینی است، از نظریات غیر یقینی بشر تصدیق‌کننده‌ای بجوئیم ولی می‌توانیم بگوییم که نظریات نجومی جدید با حقایق علمی‌ای که قرآن کریم هزار و چهارصد سال قبل اعلام نموده، تصادمی ندارند و در نهایت اگر فرضیه و نظریه علمی‌ای درست باشد، آن فرضیه در راستای تفسیر آیات علمی قرآن کریم قرار دارد.

همچنین این تعبیر قرآن کریم: **(أُولَئِكَ يَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا)**: (آیا کافران ندانسته‌اند)، به این حقیقت اشاره دارد که کافران خواهند بود که این حقایق علمی را کشف خواهند کرد. و خود این تعبیر نیز مظهري از مظاهر اعجاز قرآن کریم است. به هر حال، پیشگامی قرآن کریم در عرصه علم و اعلام وی از یک حقیقت کونی بزرگ، دلیل روشن و قاطعی بر این امر است که قرآن کلام خداوند Ψ و وحی منزل وی است^۲.

«و» آیا کافران ندانسته‌اند که ما «هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟» یعنی: ما هر موجود زنده‌ای را - اعم از حیوان و نبات - با آبی که آن را از آسمان نازل می‌کنیم، زنده ساختیم و آب را سبب حیات هر موجود زنده‌ای در عرصه زمین گردانیدیم.

این مقطع از آیه نیز نظریه علمی‌ای را که می‌گوید: منشأ پیدایش حیات اولیه، در یابوده است، تأیید می‌کند.

² نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» تألیف مترجم.

«آیا باز هم ایمان نمی‌آورند؟» با وجود مشاهده آن همه نشانه‌های عظیمی که مقتضی ایمان قطعی به وجود خدای ذوالجلال است؟.

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (31)

«و در زمین کوههایی استوار افگندیم» رواسی: کوههای محکم و استوار «تا مبادا زمین آنان را بجنباند» یعنی: تا زمین آنان را نجنباند و مضطرب و ناآرام نسازد «و در آن» یعنی: در کوههای استوار یا در زمین «فجاجی پدید آوردیم» فجاج: عبارت از گشادگی‌هاست. علامه زجاج در باره «فجاج» می‌گوید: «هر پارگی و شکافی در میان دو کوه، فج است». و این گشادگی‌ها «راهها»یی فراخ و آماده عبور و مرور عابران است «تا باشد که آنان راه یابند» به‌سوی مصالح و منافع زندگی و شهرها و اماکن مورد نظر خود.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ (32)

«و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم» که از سقوط و افتادن بر زمین محفوظ و نگاه داشته شده است. فراء در تفسیر آن می‌گوید: «آسمان به وسیله ستارگان از دستبرد شیاطین محفوظ است» «و آنان از آیات آسمان» یعنی: از نگرش در احوال و نشانه‌های آن - همچون خورشید، ماه و غیره که دال بر وجود خدای سبحان، وحدانیت، کمال قدرت و بزرگی حکمت اوست «اعراض می‌کنند» و در آنها به‌درستی تدبر و تفکر نمی‌نمایند تا به وجود و وحدانیت خالق متعال پی ببرند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (33)

«و اوست آن که شب و روز و آفتاب و ماه را آفرید که هر یک در سپهری شناورند» یعنی: هریک از خورشید و ماه و ستارگان، در سپهر (فلک) خاص و معین خود در فضا شناورند پس فلک آنها عبارت است از: مدار و خط سیر آنها لذا هریک در فلک و مدار خود همچون شناگری که در آب شنا می‌کند، شنا می‌کنند.

اشاره می‌کنیم که تعمق در هریک از ادله شش‌گانه ذکر شده در این آیات، بویژه در عصر حاضر که آیات قرآن کریم بر جبین علوم جدید می‌درخشند، برای ایمان آوردن جهانی کافی است.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ (34)

«و ما پیش از تو هم برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم» در دنیا. اکثر فقها با استناد به این آیه کریمه برآنند که: خضرو نیز در گذشته است. «آیا اگر تو بمیری» به اجل مقرر و محتوم خود «آنان جاویدانند؟» یعنی: اگر تو می‌میری، آنها نیز می‌میرند بنابراین، در مرگ دشمن هیچ گونه شادی و دشمن‌کامی‌ای نیست.

این آیه چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است، هنگامی نازل شد که کفار گفتند: محمد ص به‌زودی می‌میرد و ما از دست وی راحت می‌شویم. ابن‌منذر از ابن‌جریر روایت دیگری را در بیان سبب نزول ذکر کرده و می‌گوید: از ملأ‌أعلیٰ به رسول خدا ص خبر مرگ ایشان را دادند، آن حضرت ص عرض کردند: پروردگارا! چه کسی برای امتم باقی می‌ماند تا آنان را رهبری کند؟ همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُوكُمْ بِالْأَشْرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (35)

«هر نفسی چشنده مرگ است» یعنی: هر روحی چشنده مفارقت و جدایی از جسم خویش است پس احدی از صاحبان ارواح باقی نمی ماند مگر این که روح از بدنش جدا می شود؛ هر کسی که باشد و این مقتضای صفت قهاریت حق تعالی است «و شما را از راه امتحان به بد و نیک مبتلا می کنیم» ابن عباس ؓ در تفسیر آن می گوید: «یعنی شما را به آسانی و سختی، سلامتی و بیماری، توانگری و فقر، حلال و حرام، طاعت و معصیت و هدایت و ضلالت می آزمایشیم تا در عینیت بنگریم که شکر و صبر شما چگونه است». البته آزمودن به نعمت، سخت تر از آزمودن به نکبت و مصیبت است چرا که بسیاری در آزمون دشواری ها موفق می شوند اما کم اند کسانی که در آزمون نعمت ها پایداری کنند «و به سوی ما بازگردانیده می شوید» نه به سوی دیگران پس شما را در برابر اعمالتان جزا می دهیم.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا هُزُوا هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ إِلَهُتَكُمْ وَهُمْ يَذُكَّرُ الرَّحْمَنُ هُمْ كَافِرُونَ (36)

«و کسانی که کافر شدند» یعنی: مشرکان «چون تو را ببینند، فقط به مسخرهات می گیرند» هزو: تمسخر است. و می گویند: «آیا این همان کسی است که خدایانتان را یاد می کند؟» یعنی: به خدایانتان بد می گوید و بر آنها عیب می گیرد؟ «درحالی که آنان خود، یاد رحمان را منکرند» یعنی: مشرکان رسول خدا ص را به مسخره می گیرند که چرا خدایان بی جانی را که از سود و زیان رساندن ناتوانند به بدی یاد می کند، حال آن که خود از یاد کردن خدای

رحمان به آنچه که شایسته شأن وی از یگانگی است، کافر و منکرند پس در واقع آنها هستند که سزاوار طعن و تمسخر و سرزنش می‌باشند نه نبی رحمت. سدی در بیان سبب نزول روایت می‌کند: رسول خدا ص از کنار ابوجهل و ابوسفیان می‌گذشتند درحالی‌که آن دو با هم مشغول گفت‌وگو بودند و چون ابوجهل رسول خدا ص را دید، استهزاکنان خندید و خطاب به ابوسفیان گفت: این همان پیامبر طایفه بنی عبد مناف است!! ابوسفیان خشمگین گشت و گفت: آیا منکر آن هستید که از بنی عبدمناف پیامبری مبعوث گردد؟ رسول خدا ص سخن آن دو را شنیدند پس روی به ابوجهل نموده او را تهدید کردند و گفتند: من تو را از عناد و مخالفت دست‌بردار نمی‌بینم تا آن‌گاه که به تو نیز همان برسد که به عمویت و لیدبن مغیره رسید. سپس روی به ابوسفیان کرده فرمودند: اما تو! تو هم نگفتی آنچه را که گفتمی «در دفاع از بنی عبد مناف»، مگر به انگیزه حمیت و ننگ «قبیله وی». همان بود که آیه کریمه نازل شد.

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ (37)

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره قبیله قریش نازل شد زیرا آنها عذاب الهی را به شتاب طلبیدند.

«انسان از شتاب آفریده شده است» یعنی: شتاب کردن در کارها جزو طبیعت انسان است «به زودی آیات خود را به شما می‌نمایانیم» یعنی: به زودی مجازاتهای خود را - با عذاب دوزخ - بر شما فرود می‌آوریم «پس از من به شتاب نخواهید» فرود آوردن عذاب را قبل از وقت آن چرا که این عذاب خواهان خواه بر شما آمدنی است. به قولی: مراد از «آیات» معجزاتی است که بر

راستگویی رسول خدا ص دلالت می‌کند و سرانجام نیکی است که خدای عزوجل برای آن حضرت ص و دعوتشان قرار داده است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (38)

«و می‌گویند» مشرکان «اگر راست می‌گویید پس این وعده کی فرا می‌رسد؟» یعنی: ای مسلمانان! اگر شما به وعده خود درباره فرود آمدن عذاب و فرا رسیدن قیامت صادق هستید - همان وعده‌ای که آن را در قرآن تلاوت می‌کنید و می‌گویید که از نزد خداست - پس آن وعده کی فراخواهد رسید؟ البته آنها این سخن را از سر تکذیب و انکار و عناد و استبعاد گفتند.

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (39)

پاسخ این است: «اگر کافران صورت حال آن وقت را که آتش را نه از چهره‌هایشان و نه از پشت‌هایشان باز نمی‌توانند داشت و نه خود نصرت داده می‌شوند، می‌دانستند» چنین سخنانی نمی‌گفتند و قطعاً به اوصاف کفر و استهزا و شتاب‌زدگی وصف نمی‌شدند. آری! اگر آنها با علم یقین به این حالات راه می‌بردند، یقیناً می‌دانستند که قیامت آمدنی است لذا این جهل‌شان است که کفر و استهزا و انکار قیامت را در نگاه و اندیشه‌شان این‌چنین سهل و ساده گردانیده است.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (40)

«بلکه» آتش دوزخ، یا قیامت «به‌طور ناگهانی به آنان می‌رسد» به‌گونه‌ای که غافلگیر می‌شوند «و آنان را بهت‌زده می‌کند» یعنی: حیران، سراسیمه و

غافلگیرشان می گرداند به طوری که دست و پای خود را گم می کنند و نمی دانند که چه باید بکنند «نمی توانند آن را برگردانند» یعنی: نمی توانند آتش دوزخ را از چهره ها و پشت های خود دفع کنند «و نه به آنان مهلت داده می شود» یعنی: هیچ گونه ضرب الاجل و تأخیری هم برایشان منظور نمی شود تا توبه کنند و عذری پیش آورند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (41)

سپس حق تعالی برای دلجویی از پیامبر خویش ص می فرماید: «و مسلما پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند» یعنی: اگر این گروه مشرک تو را مورد استهزا قرار داده اند، بدان که امت های پیشین نیز با پیامبران خود همین روش رادر پیش گرفته و به شان و جایگاه والایشان بی حرمتی کردند «پس کسانی که آنان را مسخره می کردند، آنچه که آن را به استهزا می گرفتند» یعنی: جزای استهزایشان «گریبانگیرشان شد» و آن جزا بر کسانی که پیامبران را مورد تمسخر قرار داده و به ایشان استهزا می کردند احاطه کرد و از عذاب الهی هیچ گریزگاهی نیافتند. البته این وعده ای است به رسول خداص که فرجام کفار زمانشان نیز همین خواهد شد چنان که فرجام کار تمسخرکنندگان انبیای پیشین چنین بود.

قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (42)

«بگو چه کسی شما را شب و روز از عذاب رحمان نگاهبانی می‌کند؟» یعنی: چه کسی شما را از آنچه که خدای رحمان می‌خواهد بر شما از مجازاتهای دنیا و آخرت فرودآورد، حفظ و حراست می‌کند؟ پاسخ این است که هیچ کس! «بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند» خدای عزوجل را به یاد نمی‌آورند و یاد او هم به فکرشان خطور نمی‌کند بلکه از این فکر و اندیشه اعراض کرده و هرگز زحمت فکر کردن در این امور را به خود نمی‌دهند.

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّْا يُصْحَبُونَ
(43)

«آیا برای آنان خدایانی غیر از ما است که از آنان حمایت کنند؟» یعنی: مگر برایشان جز ما خدایان دیگری است که آنان را از عذاب ما باز دارند؟ نه! آن‌گونه که می‌پندارند نیست؛ «نه می‌توانند خود را نصرت دهند» یعنی: آن خدایان ادعایی‌شان از یاری دادن خود عاجزند پس چگونه می‌توانند دیگران را یاری دهند؟ «و نه از جانب ما هم محفوظ می‌مانند» یعنی: آن خدایان پنداری از جانب الله Ψ نیز تأیید و توفیقی نمی‌یابند پس چگونه می‌توانند دیگران را یاری و توفیق دهند؟.

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (44)

«بلکه اینان و پدرانشان را بهره‌مند کردیم» یعنی: مردم مکه و پدرانشان را با نعمت‌هایی که برآنان دادیم، بهره‌مند کردیم «تا آن‌که عمرشان به درازا کشید» پس به این طول عمر فریفته شده و گمان کردند که پیوسته در همین ناز و نعمت

برقرار خواهند ماند «آیا نمی بینند» یعنی: آیا نمی نگرند تا این حقیقت را که دلیل آشکار نافذ بودن امر الهی و عجز دیگران است ببینند؛ «که ما می آییم و زمین را از جوانب آن فرو می کاهیم؟» یعنی: سرزمین کفر را از اطراف و جوانب آن - با غالب ساختن مسلمانان بر آن - می کاهیم و آن را برای پیامبر خود ص و مسلمانان - کشوری پس از کشور دیگر و قلمروی پس از قلمرو دیگر - می گشاییم؟ به قولی معنی این است: ما با کشتن و اسیر ساختن کفار، از زمین می کاهیم.

بعضی از دانشمندان عصر حاضر برآنند که آیه کریمه بر کاستن از اطراف کره زمین - در شمال و جنوب آن - دلالت روشنی دارد و به خاطر همین کاستن مداوم از اطراف زمین است که زمین کاملاً مدور نیست. البته این پدیده‌ای است که دانشمندان از وجود آن در قطب شمال و جنوب، به خط «اهلیجی» تعبیر می کنند و این اعجاز دیگری از معجزات علمی قرآن کریم است.³

«آیا باز هم آنان پیروزند؟» و آنچه بر سر همه می آید، بر سرشان نخواهد آمد؟ یعنی: چگونه آنان بر ما پیروز خواهند بود، درحالی که ما از اطراف سرزمینشان می کاهیم تا بدانجا که آنان را در سرزمینشان محاصره می کنیم و سپس آن را بر پیامبر خود و مسلمین می گشاییم و کار کفار را واژگون و بی سرانجام می گردانیم؟! که این معنی بنا بر تفسیر اول است.

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (45)

³ نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم»، تألیف مترجم.

سپس خداوند متعال به پیامبرش دستور می‌دهد تا به مشرکان چنین بگوید: «بگو: جز این نیست که من فقط شما را به وسیله وحی هشدار می‌دهم» نه از پیش‌خودم و این مأموریتی است که خداوند Ψ مرا برای انجام آن مبعوث کرده است «ولی چون ناشنویان بیم داده شوند، دعوت را نمی‌شنوند» یعنی: قطعا کسی که خداوند Ψ شنوایی‌اش را از بین برده باشد، دعوت و ندای کسی را که از افتادن در خطر بیمش می‌دهد نمی‌شنود پس این گروه نیز از شنیدن بیم و هشدارهای تو کردند زیرا همچون کران از کنار هشدارهای تو بی‌پروا می‌گذرند.

وَلَيْنُ مَسْتَهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (46)

«و اگر شمه‌ای» یعنی: کمترین چیزی «از عذاب پروردگارت به آنان برسد، قطعا می‌گویند» اعتراف‌کنان «ای وای بر ما، بی‌گمان ما ستمکار بوده‌ایم» یعنی: در آن هنگام است که آنان به ولوله و واویلا پرداخته و به ظلم و ستم خویش اعتراف می‌کنند.

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (47)

«و ترازوهای عدل را» که راست و درست و دقیق‌سنجاند «در روز قیامت درمیان می‌نهم» برای وزن کردن اعمال بندگان. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیشتر علما برآنند که ترازوی عدل الهی در روز قیامت یک ترازو است پس (ترازوها) از آن روی به‌صیغه جمع آمده که اعمالی که در آن روز وزن می‌شوند، متعددند». «پس بر هیچ‌کس در چیزی ستم کرده نشود» یعنی: آن ترازو چنان به عدل مطلق سنجش می‌کند که از نیکی‌های هیچ نیکوکاری چیزی کم نشده و بر بدی هیچ

بدکاری نیز چیزی افزوده نمی‌شود «و اگر هم وزن دانه خردلی باشد» یعنی: اگر عمل بسیار سبک و ناچیز باشد؛ چون دانه سپندی در کوچکی خویش «آن را می‌آوریم» یعنی: آن را از همانجایی که در ملک ما قرار داشته، با همان وزن حقیقی‌اش حاضر می‌کنیم تا بر آن پاداش دهیم «و ما خود حسابرسی را بسنده‌ایم» و حساب را به درستی و محکمی هر چه تمامتر برپا می‌داریم پس هیچ چیز از نزد ما فوت نمی‌شود. در حدیث شریف آمده است: «کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان إلی الرحمن، سبحان الله وبحمده، سبحان الله العظيم: دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در ترازوی اعمال سنگین و نزد خدای رحمان بسیار دوست داشتنی می‌باشند: سبحان الله وبحمده - سبحان الله العظيم».

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ (48)

«و هر آینه به موسی و هارون فرقان دادیم» مراد از فرقان: تورات است زیرا در آن میان حلال و حرام و حق و باطل فرق نهاده شده. به قولی: مراد از فرقان در اینجا، پیروزی بر دشمنان است «و» تورات «روشنی است» یعنی: تورات برای پرهیزگاران هدایت و نوری است پس اگر به آن تمسک جویند، روانشان از آن روشن گشته و به وسیله انوار آن بر تاریکی‌های جهل و گمراهی فایق می‌آیند «و برای پرهیزگاران پندی است» که به آنچه در آن است، پندواندرز می‌گیرند پس فقط پرهیزگارانند که از آن نفع می‌برند و فقط آنانند که تورات در حقشان نور و هدایت و فرقانی است.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (49)

«همان کسانی که از پروردگارشان غائبانه می‌ترسند» یعنی: درحالی از عذاب حق تعالی می‌ترسند که او نسبت به آنان غایب است. یا در خلوت خویش از بندگان، از عذاب حق تعالی می‌ترسند؛ پس این ترس برآمده از تقوا است «وآنان از قیامت بیمناکند» مشفقون: قبلاً گفتیم که اشفاق ترسی است که با توقع و احتیاط همراه باشد. یعنی: فقط پرهیزکارانند که از قیامت چنین هراس و نگرانی‌ای دارند. پس این گروه‌اند که تورات در حقشان فرقان، نور و ذکری است.

و هرگاه تورات نور و ذکری باشد، قرآن از باب اولی چنین است:

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (50)

«و این ذکری است مبارک» یعنی: قرآن برای کسی که از آن پند می‌گیرد، اندرزی خجسته و موعظه بیدارگر و بسیار پرخیر و برکت است «که آن را فروفرستادیم» بر محمد ص «آیا شما به آن منکرید؟» یعنی: چگونه منکر آنید که قرآن از جانب خدای عزوجل نازل شده است، با آن‌که به این امر که تورات فروفرستاده حق تعالی است معترفید؟ استفهام برای توییح است. قبلاً نیز در این تفسیر شریف بیان کردیم که در بسیاری از مواضع قرآن، پیامبر ما ص با موسی و تورات با قرآن مقرون با هم ذکر می‌شوند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (51)

«و درحقیقت، پیش از آن به ابراهیم رشد او را دادیم» یعنی: پیش از دادن تورات به موسی و هارون، رشدی را که سزاوار ابراهیم و امثال وی از پیامبران است به او دادیم و او را به راههای خیر و صلاح در دین و دنیا راهنمون کردیم.

یا مراد این است: رشد و رهیافت ابراهیم U را پیش از نبوتش به وی دادیم؛ یعنی آن‌گاه که شب بر وی پرده افگند و او ماه و ستارگان را دید، به او توفیق تفکر و استدلال دادیم^۴ «و ما به او دانا بودیم» که شایسته و پذیرای رشد است و برای این کار صلاحیت و آمادگی دارد.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (52)

«آن‌گاه که» ابراهیم U «به پدر خود» آذر «و به قومش» نمرود و پیروان وی «گفت: این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟» یعنی: این بتانی که شما به پرستش آنها پایبند شده‌اید چیستند؟ البته این حقیقت که ابراهیم U از همان کوچکی پرستش مجسمه‌ها را توسط قومش به انکار برخواست و بتان را تحقیر کرد، خود بزرگترین نشانه رشد وی بود. اصل تمثال: چیزی است که با چیز دیگری از مخلوقات خدای سبحان شبیه‌سازی شده باشد و بتانی که ابراهیم U پرستش آنها را به زیر سؤال برد، نیز به تصاویر مختلف صورت نگاری شده بودند. بدین‌سان بود که ابراهیم U پرستش بتان از سوی قومش را به زیر سؤال برد. روایت شده‌است که علی T از نزد گروهی که مشغول بازی شطرنج بودند می‌گذشت پس خطاب به آنان به این آیه استشهاد نمود: (مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ): (این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟) و افزود: اگر یکی از شما اخگری را به دست گیرد تا در دست او خاموش شود و خاکستر گردد، بهتر از آن است که به این مهره‌ها دست بزند.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (53)

⁴ تفصیل این موضوع در سوره «انعام/ 76» آمده است.

پدر ابراهیم U و بت پرستان دیگر در پاسخ وی «گفتند: پدران خود را پرستشگران آنها یافتیم» یعنی: پدران خود را در حالی یافتیم که این مجسمه‌ها را پرستش می‌کردند پس ما هم با اقتدا به آنان و دنبال کردن راه و رسم‌شان به پرستش آنها پرداخته‌ایم.

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (54)

«گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید» از راه حق و این انحراف و کجروی شما بر هیچ صاحب عقل و بصیرتی پنهان نیست. باید دانست که مقلدان اهل اسلام نیز - چنانچه بر دریافت مستدل احکام از کتاب و سنت قادر باشند ولی در عین حال به پیروی بی‌دلیل از پیشینیان‌شان اکتفا ورزند - نوعی شباهت به این گروه دارند و به سبب این شباهت است که اگر کسی حکمی را - حتی با پشتوانه برهان و دلیل روشن و آشکار - به آنها ابلاغ کند، آن‌را رد کرده و از تقلید خویش دفاع می‌کنند.

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (55)

«گفتند» بت پرستان به ابراهیم U «آیا حق را برای ما آورده‌ای یا تو از بازی‌کنندگان؟» یعنی: آیا تو در آنچه می‌گویی جدی هستی، یا که با ما مزاح و شوخی می‌کنی؟.

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (56)

ابراهیم U «گفت» نه با شما شوخی دارم و نه هم بازیگرم «بلکه» حق این است که «پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است، همو که آنها را آفریده است» فطرن: آنها را خلق و ابداع کرده است «و من بر این» امر که فقط پروردگارتان آفریننده آسمانها و زمین است، نه غیر وی «از گواهانم» یعنی: از دانایان به این حقیقت و از برهان اقامه‌کنندگان برآنم زیرا گواه کسی است که امر مورد گواهی، بر وی روشن، مبرهن و مستدل باشد.

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (57)

همچنین ابراهیم U گفت: «و سوگند به خدا که بعد از آن که پشت کردید و رفتید» از شهر به سوی اجتماع جشن خود «البته در کار بتانتان کیدی خواهم کرد» یعنی: نسبت به آنها تدبیری عملی به کار خواهم برد و آنها را خواهم شکست. بدین گونه بود که ابراهیم U به آنان سوگند یاد کرد که با توکل به خدای سبحان و به انگیزه دفاع از حق به زودی از مرحله محاجه با زبان، به سوی مرحله تغییر منکر با فعل و عمل، گذر خواهد کرد. نقل است که ابراهیم U این سخن را آهسته گفت و مردی از آنان این سخنش را شنید. یادآور می‌شویم که قوم ابراهیم U جشن سالیانه‌ای داشتند که همه ساله به‌طور گروهی از شهر بیرون رفته و در آن شرکت می‌کردند و چون از مراسم جشن باز می‌گشتند یگراست به بتخانه رفته برای بتان سجده می‌نمودند پس ابراهیم U در آن روز با پیش افگندن این بهانه که بیمار است، با آنان بیرون نرفت زیرا بر اجرای نقشه‌اش در مورد بتان مصمم بود.

فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (58)

«پس آنها را ریزیز کرد» ابراهیم U بتان را درهم شکست و خرد و قطعه قطعه شان کرد «مگر بت بزرگترشان را» یعنی: بت بزرگتر از میان بتان را. نقل است که ابراهیم U تبر را بر گردن او آویخت، یا آن را در دستش قرار داد «باشد که به سوی او» یعنی: به سوی آن بت بزرگتر یا به سوی ابراهیم U «بازگردند» و ابراهیم U با آنان با دلایلی که بعدا می آید محاجه کند. یا: باشد که آنان به سوی بت بزرگتر روی آورند و از او جويا شوند که چه کسی بتان دیگر را درهم شکسته است؟ به او بگویند: چرا اینها همه ریزیزند و تو سالمی و تبر بر گردنت آویخته است؟! پس چون از وی بپرسند، هیچ صدایی از وی بر نمی خیزد، در این هنگام می دانند که آن بت نه قادر به رساندن منفعتی است، نه می تواند زیانی را دفع کند و نه حتی از هیچ کاری آگاه است.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (59)

«گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ او واقعا از ستمکاران است» یعنی: چون از جشن خویش بازگشتند و دیدند که بر سر خدایانشان چه آمده است، این سخن را گفتند.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (60)

«گفتند» بعضی از آنان در پاسخ سؤال کنندگان. یا همان کسی که سوگند ابراهیم U در به کار بردن تدبیری علیه بتان را شنیده بود، گفت: «شنیدیم جوانی از آنان سخن می گفت» یعنی: از بتان به بدی یاد می کرد و عییشان را برملا می نمود؛ «که به او ابراهیم گفته می شود» یعنی: اسم او ابراهیم است. ابن عباس T می گوید: «خداوند ﷻ هیچ پیامبری را به نبوت مبعوث نکرد مگر در جوانی». لذا

جوانان باید به هوش باشند که فرصت جوانی بهترین فرصت برای پرداختن به کار دین است.

قَالُوا فَآتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (61)

«گفتند» زمامداران کفر «پس او را در پیش چشمان مردم حاضر کنید تا باشد که آنان حاضر باشند» در صحنه مجازات وی و از این رویداد درس عبرت بگیرند تا دیگر کسی به سوی بتان چپ ننگرد. یا مراد این است: مردم را گرد آورید که علیه ابراهیم U شهادت دهند تا این شهادت حجتی باشد علیه وی و با اتمام این حجت، آن تصمیمی که در قبال وی گرفته می‌شود، نزد مردم توجیه شده باشد. البته ابراهیم U نیز دقیقا به دنبال چنین هدفی بود تا در یک گردهمایی‌ای بزرگ، جهل و کودنی‌شان در پرستش بتان بی‌جان را که حتی در دفع زیان از خود هم توانا نیستند، نمایان سازد.

قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَا يَا إِبْرَاهِيمُ (62) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ (63)

«گفتند» زمامداران کفر خطاب به ابراهیم U، بعد از آن‌که او را احضار کردند: «آیا تو با معبودان ما این کار را کردی ای ابراهیم؟ گفت» ابراهیم U در حالی که به سوی بت بزرگتری اشاره می‌کرد که آن را نشکسته بود: «نه! بلکه آن‌را همین بزرگترشان کرده است» ابراهیم U کار شکستن بتان را به بت بزرگ نسبت داد زیرا تعظیم بسیار زیاد آنان برای وی را می‌دید پس خواست تا بدین وسیله درماندگی او را به آنان نشان دهد آن‌گاه گفت: «پس، از آنها پرسید اگر سخن می‌گویند» یعنی: اگر بتانتان از کسانی هستند که صاحب نطق و بیان

می‌باشند و بر سخن گفتن توانایند و اگر آنچه را که به آنان گفته می‌شود می‌توانند بفهمند، بفرمایید از خود آنها پرسید! بدین گونه، ابراهیم U زمینه را برای ارائه بزرگترین حجت بر بطلان آیینشان آماده ساخت زیرا وقتی آنها بگویند که بتان نمی‌توانند سخن بگویند، او بی‌درنگ در پاسخشان می‌گوید: پس چگونه به پرستش آنهایی می‌پردازید که حتی از نطق و بیان هم عاجزند؟ لذا هدف حقیقی ابراهیم U نفی آن کار از خود نبود بلکه این نفی به طریق محاجه از وی صادر شد و این شیوه از باب مجاز است که در بیان حجت معمول می‌باشد؛ چنان‌که اگر شما زیبانویس باشید و رفیقتان که خط بدی دارد از شما بپرسد که آیا این خط را شما نوشته‌اید؟ و شما بگویید: نه! بلکه تو نوشته‌ای!! مراد شما از این سخن دروغ گفتن نیست بلکه نوعی طنز و استهزاء است و در عین حال تأییدی است بر این که خود شما آن را نوشته‌اید.

فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (64)

«پس به خود رجوع کردند» یعنی: کفار به خود آمدند و به سوی یک‌دیگر بسان نگرش کسی که از حجت درمانده و کاملاً مسکوت و مبهوت می‌شود، نگریستند زیرا به این حقیقت پی بردند که هر کس بر دفع متجاوز و دفع زیان از خود ناتوان باشد، محال است که سزاوار پرستش باشد، آخر ابراهیم این بتان را شکسته و باز در کمال قدرت و جرأت رودرروی ما ایستاده است و هیچ گزندی هم به وی نرسیده است! «پس با یک‌دیگر گفتند: درحقیقت شما ستمکارید» بر خویشتن خویش با پرستش این جمادات بی‌جان و ناتوان، نه این کسی که

شکونده بتانی است که شما آنها را خدایان نام گذاشته‌اید زیرا کسی که نتواند تبر را از خود دفع کند، چگونه می‌تواند از پرستشگران خود ضرر را دفع کند؟!

ثُمَّ نَكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (65)

«سپس بر سرهای خویش نگونسار شدند» یعنی: باز به همان جهل و عناد دیرین خویش بازگشتند و به ابراهیم U گفتند: «تو خوب می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند» پس چگونه از ما می‌خواهی که از آنان پرسیم؟.

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (66)

«گفت» ابراهیم U، بعد از آن‌که به عجز بتان خویش اعتراف کردند: «پس آیا به‌جای خداوند چیزی را می‌پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رساند؟».

أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (67)

«اف بر شما» اف: فریادی است که بر دلتنگی و استهزا دلالت می‌کند. آری اف بر شما «و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید» حقارت و گندیگی و شرمساری بر شما و بر بتان شما باد! «مگر نمی‌اندیشید» تا به قبح و زشتی این کارتان پی برید؟

پس چون در میدان حجت درمانده و از دادن جواب عاجز شدند، به منطق ستم و ارباب روی آوردند و این شیوه ستمگران در هر زمان و مکانی است:

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (68)

«گفتند: او را» یعنی: ابراهیم U را «بسوزانید» این سخن را برای آن گفتند تا تمایلشان به غلبه بر ابراهیم U را از هر طریقی که باشد، نشان دهند «و خدایان خود را نصرت دهید» با انتقام گرفتن از ابراهیم که با آنان چنین کاری کرده است «اگرکننده‌اید» کاری را در یاری دادن به بتانتان.

نقل است که آنان هیزم بسیاری جمع کردند چندان که به مدت یک ماه مشغول جمع‌آوری هیزم بودند، سپس آتشی عظیم که شراره های هولناکی داشت برافروختند، به گونه‌ای که هرگز نظیر آن آتش دیده نشده بود آن‌گاه ابراهیم U رابه اشاره مردی از بادیه‌نشینان فارس در کفه منجنیق گذاشته و او را به آتش افگندند پس چون او را به آتش می‌افگندند، فرمود: (حسبی الله و نعم الوکیل).

در حدیث شریف به روایت ابوهریره r از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «چون ابراهیم U در آتش افگنده شد، گفت: اللهم إنيك في السماء واحد وأنا في الأرض واحد أعبدك: بار خدایا! تو در آسمانها یگانه هستی و من در زمین یگانه کسی هستم که تو را می‌پرستم». روایت شده‌است که چون او را می‌بستند، گفت: «لا اله الا انت سبحانک لک الحمد ولک الملک لا شریک لک». نقل است که عمر وی در آن هنگام شانزده سال بود. همچنین روایت شده است که چون ابراهیم U را به هوا بلند کردند تا به آتش افگندند، جبرئیل U در هوا به او گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم U گفت: اما به تو خیر! جبرئیل U گفت: پس از پروردگارت بخواه! ابراهیم U گفت: علم او به حال، مرا از درخواست نمودن بی‌نیاز می‌کند».

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (69)

«گفتیم: ای آتش! برای ابراهیم سرد و مایه سلامتی باش» یعنی: نمرودیان آتش را برافروختند و ابراهیم U را در آن افگندند اما آتش به فرمان ما بر وی سرد و مایه سلامتی شد و هیچ آسیبی به وی نرسانید. روایت شده است که چون این فرمان الهی صادر شد، هیچ آتشی در زمین باقی نماند مگر این که خاموش شد. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «وقتی ابراهیم در آتش افگنده شد، هیچ خزنده‌ای در روی زمین نبود مگر این که آتش را خاموش می‌کرد، بجز مارمولک که آتش را بر ابراهیم می‌دمید»، عائشه رضی الله عنها می‌افزاید: از این روی رسول خدا ص ما را به کشتن مارمولک دستور دادند. همچنان در حدیث شریف به روایت ابوهریره T از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «ابراهیم U در تمام حیات خود هیچ دروغی نگفت مگر در سه مورد که هر سه آن در راه خدا Ψ بود. یکی این گفته وی (خطاب به قوم مشرکش، وقتی از او خواستند تا با آنان به جشنشان برود): من بیمارم (و نمی‌توانم با شما در جشن تان شرکت کنم) در حالی که او بیمار نبود. دوم این سخن وی به ساره همسرش: (به آن پادشاه ستمگر) بگو که خواهر من هستی⁵. و سوم این سخن وی: من بتان را نشکسته‌ام بلکه آن بت بزرگتر بوده که بتان دیگر را شکسته‌است».

⁵ روایت است که چون ابراهیم U در راه هجرت خود، به سرزمین یکی از حکام ستمگر فرود آمد، در آنجا کسی به آن حاکم ستمگر خبر داد که: زیباترین زن روزگار در سرزمینت فرود آمده و او با مردی همراه است! پس آن حاکم به دنبال ابراهیم U فرستاد و از وی پرسید که این زن با تو چه نسبتی دارد؟ ابراهیم U گفت: او خواهر من است! پس آن ستمگر ساره را از وی گرفت اما هر بار که قصد تجاوز به وی را کرد، نتوانست به وی دست برساند لذا ناگزیر هاجر را که کنیز وی بود نیز به ساره بخشید و آزادش کرد.

مفسران می‌گویند: سخن ابراهیم U در هر سه‌جا از باب «معارضض» بود که به نوعی محملی داشت و چنان‌که رسول خدا ص فرموده‌اند، معارضض گریزگاهی از دروغگویی است.

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (70)

«و خواستند به او نیرنگی بزنند» با سوزاندنش در آتش «ولی آنان را زیان‌کارترین مردم» یعنی: مغلوب‌ترین و پست‌ترین آنها «گردانیدیم».

وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (71)

«و او و لوط را رها کردیم» از سرزمین عراق، بعد از آن‌که او را به سلامت از آتش بیرون آوردیم «به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهادیم» که سرزمین بیت‌المقدس است، سرزمینی که هم از جهت مادی و هم از جهت معنوی، مبارک یعنی پربرکت است زیرا آن سرزمین، سرزمینی است بسیار حاصلخیز و دارای جویبارها و میوه‌ها و محصولات بسیار همچنین از آن روی مبارک است که مهد انبیا^ﷺ می‌باشد و خداوند متعال اکثر انبیا^ﷺ را از آنجا برانگیخته و شریعت‌هایشان که بنیاد کمالات و خیرات دینی و دنیوی است، از آنجا در تمام جهان منتشر شده است.

لوط برادرزاده ابراهیم U است و خداوند Ψ هر دو را باهم ذکر کرد، به جهت قرابت نسبی و قرابت معنوی آنان که عبارت از اشتراک هر دو در مبعوث شدن به نبوت است.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (72)

«و به او اسحاق را بخشیدیم» زیرا ابراهیم U از خدا فرزندی درخواست کرده بود «و یعقوب را نافله» نافله: یعنی به عنوان نعمتی افزون بر آنچه که ابراهیم U درخواست کرده بود، به او بخشیدیم «و هریک را از صالحان قرار دادیم» یعنی: هریک از آن چهار تن: ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب ﷺ را صالح، عمل کننده به طاعت خدا ﷻ و فروگذارنده معصیت وی گردانیدیم.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (73)

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند» یعنی: آنان را رؤسای گردانیدیم که در کارهای نیک و طاعات و عبادات - به وسیله وحی که بر آنان نازل می کردیم - مورد اقتدا و پیروی قرار می گرفتند «و به سویشان انجام دادن کارهای نیک» یعنی: تمام اعمال صالح «و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان عبادت کننده ما بودند» یعنی: ایشان انجام دهنده هر چیزی بودند که ما ایشان را بدان دستور می دادیم و ترک کننده هر چیزی بودند که ایشان را از آن نهی می کردیم زیرا ایشان یکتاپرستانی بودند وارسته و با اخلاص. آری! اینها همه جزو بخششهای الهی برای ابراهیم U بعد از نجات دادن وی از آتش بود.

وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَاسِقِينَ (74)

«و به لوط حکم و علم عطا کردیم» حکم: نبوت و علم: شناخت امر دین است. به قولی: حکم، عبارت است از داوری و دادرسی در دعاوی بر مبنای حق

و عدل «و او را از آن شهری که کارهایی ناپاک می‌کرد» یعنی: مردم آن چنان کارهایی می‌کردند «نجات دادیم» مراد شهر «سدوم» است چنان‌که قبلاً بیان آن گذشت. گفتنی است که پلیدکاری مردم شهر سدوم، عبارت از عمل لواط و خالی کردن باد شکم در مجالس بود «به‌راستی که آنان قوم فاسقی بودند» فاسقین: یعنی از طاعت و فرمانبرداری الله Ψ بیرون رفته بودند.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (75)

«و او را در رحمت خویش» یعنی: در اهل رحمت خویش، یا در بهشت «داخل کردیم زیرا او از صالحان بود» یعنی: او از شایستگی بود که برایشان از جانب ما خصلت‌های نیکو پیش فرستاده شده است. پس این‌ها در مجموع چهار نعمت بود که به لوط \cup عنایت شد.

وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (76)

«و نوح را یاد کن آن‌گاه که پیش از این» گروه انبیايي که ذکرشان گذشت «ندا کرد» به بارگاه الهی تا ستمگران قومش را نابود کند «پس ما او را اجابت کردیم» در دعا و ندایش «و او را با اهلش از اندوه بزرگ رهانیدیم» یعنی: از غرق شدن با طوفان و از تکذیب اهل طغیان. مراد از اهلش: مؤمنان از اعضای خانواده و کسان وی‌اند که خدای متعال نوح \cup و ایشان را در کشتی نجات داد و داستان‌شان در سوره هود (آیه 36 و مابعد آن) نیز آمده است.

وَنَصْرَنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَعْرِقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (77)

«و او را بر قومی که آیات ما را دروغ شمردند، نصرت دادیم» یعنی: نوح U را حمایت کردیم و او را از این که قوم دروغ انگارش به او آزار و آسیبی برسانند، باز داشتیم «چراکه آنان قوم بدی بودند پس همه آنان را غرق کردیم» و احدی از آنان را باقی نگذاشتیم بلکه بزرگ و کوچک و مرد و زنشان را به سبب اصرار و پافشاریشان بر گناه غرق نمودیم.

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ عَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (78)

«و داوود و سلیمان را یاد کن» یعنی: داستانشان را «هنگامی که درباره آن کشتزار داوری می کردند» که زمین کشتزار، یا تاکستانی بود «چون شب هنگام گوسفندان قومی در آن چریده بودند» یعنی: شب هنگام گوسفندان از آغل خود برآمده و در آن زمین پراکنده شده، کشت و میوه آن را خوردند و تلف کردند. نفس: پراکنده شدن گوسفندان در شب بدون چوپان است «و ما شاهد داوری آنان بودیم» یعنی: ما شاهد حکم و داوری داوود و سلیمان علیهما السلام بودیم. معنی شاهدین: «حاضرین» است، یعنی: ما حاضر و ناظر حکم آن دو بودیم.

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (79)

«پس آن داوری را به سلیمان فهمانیدیم» مفسران نقل می کنند که: مالک کشتزار و مالک گوسفندانی به دعوی و مرافعه نزد داوود آمدند، مالک کشتزار در شکایت خود گفت: گوسفندان این آقا شبانگاه از آغل بیرون زده به کشتزار من

درآمدند و آن را تلف ساخته از آن چیزی باقی نگذاشتند. داوود^س در داوری میان آنها به دادن آن گوسفندان به وی در عوض کشت تلف شده اش حکم کرد و گفت: گوسفندان از آن توست. سلیمان^س که در صحنه حاضر بود گفت - و در آن هنگام یازده سال بیشتر نداشت - آیا غیر از این نمی شود حکم کرد؟ بدین سان که مالک تاکستان گوسفندان را ببرد و از شیر و منافع آنها بهره مند شود و مالک گوسفندان بر آن زمین گمارده شود تا چون تاکستان را به مانند همان شبی که گوسفندان در آن چریده اند به سامان رساند آن گاه او گوسفندانش را بدو بدهد و وی نیز تاکستانشان را به او بازگرداند؟ داوود^س گفت: حکم همان است که تو کردی! لذا این داوری سلیمان^س را به اجرا گذاشت. البته حکم هر دو برمبنای اجتهادشان بود، از این جهت حسن بصری گفته است: «اگر این آیه نمی بود، قطعا من تمام قضات را در هلاکت می دیدم». پس حق تعالی سلیمان^س را در رسیدن به حکم صواب در اجتهادش ستود و داوود^س را نیز به خاطر اجتهادش معذور شمرد.

شایان ذکر است که هر دو حکم در شریعت ما منسوخ است زیرا در شریعت ما - چنان که در حدیث شریف براء^ر از رسول خدا ص آمده - حکم این است که: باید مالکان دام و چهارپایان، شب هنگام آنها را نگهداری و نگهداری کنند تا وارد زمین و زراعت مردم نشوند و مقابلتا مالکان باغها و کشتزارها باید در ظرف روز، زراعت و باغهای خود را نگهداری کنند. پس هر چه که چهارپایان در شب تلف کردند، ضمان و جبران خسارت آن بر عهده مالکان آنهاست و این ضمان به مقدار آن چیزی است که از زمین و زراعتشان تلف شده است - یا به رد عین جنس و یا قیمت آن - اما آسیب رساندن چهارپایان به

کشت و زرع مردم درروز، ضمانی ندارد که این رأی جمهور علماء است. ولی رأی ابوحنیفه: این است که تلف کردن زرع و کشت از سوی چهارپایان در صورتی ضمان ندارد که نگهبان یا چوپان همراه آنها نباشد، به دلیل این فرموده رسول خدا ص: «جرح العجماء جبار: آنچه چهارپایان تلف کنند، هدر و بی‌تاوان است».

«و به هریک از آن دو حکمت و دانش عطا کردیم» یعنی: به هریک از داوود و سلیمان علیهما السلام حکمت و دانشی بسیار عطا کردیم، نه فقط به سلیمان که داوریش صواب و درست بود. این قید بیانی برای آن است تا نسبت به علم داوود گمان قصور و کوتاهی نرود. «و مسخر گردانیدیم با داوود کوهها را که با او تسبیح می‌گفتند» یعنی: چون داوود تسبیح می‌گفت، کوهها نیز با وی تسبیح می‌گفتند «و پرندگان را نیز» یعنی: پرندگان را نیز مسخر گردانیدیم تا همراه با او تسبیح گویند زیرا داوود صدای بسیار زیبا و دلکشی داشت. نقل است که ابوموسی اشعری نیز صوت بسیار دلکشی داشت، روزی رسول خدا ص از کنار خانه وی می‌گذشتند درحالی که او مشغول تلاوت قرآن بود. پس ایستادند و به قرائت وی گوش فرادادند آن‌گاه فرمودند: «همانا به او مزماری از مزامیر داوود داده شده است». بعد از آن ابوموسی آگاه شد که رسول خدا ص به قرائت وی گوش فراداده‌اند لذا نزد ایشان آمد و گفت: «اگر می‌دانستم که شما به قرائت من گوش فرامی‌دهید، صدای خود را برای شما می‌آراستم و صدایم نیکوتر از آنچه شنیدید نیز می‌شد».

«و ما کننده این کار بودیم» یعنی: ما انجام‌دهنده کاری بودیم که بیان شد؛ از تفهیم حکم صواب به سلیمان، دادن حکمت و دانش به داوود و سلیمان هر دو

و به تسبیح و داشتن کوهها و پرندگان همراه با داوود، هرچند که این امور نزد شما تعجب برانگیز است. و به مناسبت این آیه که مربوط به حکم قضاوت است، حدیث شریف رسول خدا ص را نقل می‌کنیم که فرمودند: «القضاء ثلاثة، قاض فی الجنة وقاضیان فی النار: رجل علم الحق وقضى به فهو فی الجنة ورجل حکم بین الناس علی جهل فهو فی النار ورجل علم الحق وقضى بخلافه فهو فی النار: قضاة بر سه گروهند: یک گروه از آنان در بهشت است و دو گروه در دوزخ: مردی که خدای عزوجل به او علم حق را داده و او به حق حکم می‌کند، در بهشت است. مردی که در میان مردم بر مبنای جهل حکم کرده، در دوزخ است و مردی که حق را دانسته اما برخلاف آن حکم کرده است، او نیز در دوزخ است.»

وَعَلَّمَآهُ صِنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (80)

«و به داوود فن زره‌سازی را آموختیم» داوود اولین کسی است که زره را ساخته است. لبوس: زره است. «تا» لباس زره «شما را از زیان کارزارتان» یعنی: از آسیب جنگتان، یا از فرود آمدن سلاح بر بدنتان؛ «حفظ کند. پس آیا شما شکرگزار هستید» این نعمتی را که ما به شما ارزانی نموده‌ایم؟

بدین گونه، قرآن به ما خبر داده است که داوود صنعتگر نیز بود همچنین رسول خدا ص به ما خبر داده‌اند که داوود از حاصل دست رنج خویش نان می‌خورد که این، بهترین کسب هاست. آری! اگر به سرگذشت انبیاؑ توجه کنیم، ملاحظه می‌نماییم که ایشان اهل کسب و کار بوده‌اند. مثلاً آدم کشاورز بود، نوح نجار، ادريس و لقمان خیاط، طالوت دباغ یا سقا... و این دلیل بر آن است که کار

کردن، روش و سنت انبیا و صالحان ﷺ بوده است. گفتنی است؛ درفضیلت کار و کارگر احادیث بسیاری آمده است.

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (81)

«و» مسخر ساختیم «برای سلیمان باد را تندرو» یعنی: تندباد توفانی را «که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم، جریان می‌یافت» مراد سرزمین شام است «و ما به هر چیز دانا بودیم» پس پادشاهی و نبوت را با آن همه قدرت از آن روی به سلیمان دادیم که این بخشایش مبتنی بر حکمت و مصلحت بود و می‌دانستیم که او شایسته آن است و او و قومش شکرگزار نعمتهای ما هستند.

یادآور می‌شویم که همین باد رام شده برای سلیمان U در جایی دیگر به «باد نرم» وصف شده است، دلیل تنوع در وصف آن این است که آن باد به اختیار سلیمان U و زیر فرمان و خواست وی بود لذا طبق خواسته وی گاهی نرم می‌وزید و گاهی تند و توفانی. مفسران نقل کرده‌اند که: سلیمان U تخت چوبی بسیار بزرگ و عریضی داشت که همه مایحتاج امور مملکت‌داری؛ چون اسبان، شتران، خیمه‌ها و لشکریان بر آن قرار داده می‌شدند آن‌گاه او به باد فرمان می‌داد که آن را بردارد و باد آن را به هوا برمی‌داشت و در هر جایی که او فرمان می‌داد بر زمین می‌گذاشت. پرنده‌گان نیز به فرمان او در مسیر راه با بالهایشان بر این تخت روان سایه می‌افکندند تا سرنشینان آن فضایمای بزرگ را که بشر با ابزارهای مصنوعی خود هرگز قادر به ساختن سفینه هوایی‌ای بدان حجم و کیفیت نیست، از گزند گرما مصون نگاه دارند.

سعیدبن جبیر τ می گوید: «برای سلیمان \cup در آن تخت روان ششصد هزار صندلی گذاشته می شد که در صف اول نزدیک وی مؤمنان انسی می نشستند و در پشت سر آنها مؤمنان جنی آن گاه سلیمان \cup به پرندگان فرمان می داد که برآنان سایه افکنند سپس به باد فرمان می داد که این مجمع بزرگ را بردارد و به آنجا که اومی خواست ببرد و باد چنین می کرد».

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (82)

«و» مسخر ساختیم برای سلیمان \cup «از شیاطین» یعنی: از دیوان، گروهی را «که برای او غواصی می کردند» در دریاها و آنچه را که او می خواست، از دریا بیرون می آوردند. غواص: کسی است که برای بیرون آوردن مروارید، در دریا فرو می رود «و» آن دیوان «کارهایی غیر از آن هم انجام می دادند» چون ساختن محرابها، مجسمه ها، شهرها، قصرها و انجام دادن غیر آن از اموری که سلیمان \cup آنها را بدان می گماشت. نیز محتمل است که مراد این باشد: دیوان در دریا غواصی کرده و برای سلیمان \cup کارهای مورد نظرش را در زیر آب انجام می دادند «و ما نگهبان آنان بودیم» یعنی: مراقب و نگه دارنده کارهای آن دیوان بودیم، یا نگهبانشان بودیم تا نگریزند، یا از انجام دادن فرمانهای سلیمان \cup سرباز نزنند.

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (83)

«و یاد کن ایوب را» ایوب \cup فرزند انوص از پیامبران الهی است که مادرش از نسل لوط \cup بود، او در سرزمین «عوص» از کوه «سعیر» یا بلاد «ادوم» می زیست

و بیماری طولانی‌ای که چندین سال به درازا کشید، بر او عارض شد. نام وی در قرآن کریم چهار بار ذکر شده است «هنگامی که به جناب پروردگار خویش ندا کرد که مرا آسیب رسیده است» و به بیماری سختی در بدنم، به نابودی خانواده‌ام و ازبین رفتن مال و ثروتم مبتلا گشتم. آری! خدای عزوجل او را به از بین بردن فرزندانش مورد آزمایش قرارداد، بدین‌سان که خانه بر سرشان ویران شد و همه مردند. همچنان ایوب^۱ مال و ثروتی بسیار داشت که خداوند^۲ در آن ابتلا، مال و ثروتش را نیز از وی گرفت و او با صبوری این ابتلاهای الهی را تحمل کرد و ضمن آن ندا افزود: «و تویی مهربان‌ترین مهربانان» و من به رحمت و مهر تو سخت نیازمندم.

سپس خدای عزوجل از اجابت دعای وی خبر داد:

**فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
وَذَكَرَى لِلْعَابِدِينَ (84)**

«پس دعای او را اجابت نمودیم و رنجی را که به او رسیده بود، برطرف کردیم» یعنی: بیماریش را شفا عنایت کردیم. مفسران می‌گویند: بیماری ایوب از بیماریهای نفرت‌انگیز نبود زیرا انبیا^۳ از ابتلا به چنین بیماری‌هایی معصومند «و خانواده‌اش و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم» به قولی: خدای عزوجل کسان از دست رفته‌اش را برایش زنده ساخت زیرا تمام اعضای خانواده‌اش بجز زنش مرده بودند و خدای عزوجل همه را در کمتر از یک چشم به هم زدنی زنده کرد و مانند آنان را نیز در دنیا به وی داد. به قولی دیگر مراد این است: دو برابر کسانی که خدای عزوجل آنان را میرانده بود، از نو برای وی

متولد شدند پس بنابراین تفسیر، خداوند Ψ آن مردگان را زنده نساخت «تا» اینها همه «رحمتی از جانب ما» باشد. یعنی این همه را به وی دادیم، به خاطر آن که بر وی مهربان بودیم «و تا پندی برای عبادت‌پیشگان باشد» که ایشان نیز باید صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان‌که ایوب \cup صبور بود. در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبتلى الرجل على حسب دينه، فإن كان في دينه صلابة اشتد بلاؤه: سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیا ﷺ اند، سپس صالحان و سپس شخص برحسب دین خویش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلایش سخت‌تر است».

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ (85)

«و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را یاد کن» به قولی: ذوالکفل پیامبر نبود بلکه مردی از بنی اسرائیل بود که از هیچ معصیتی پرهیز نمی‌کرد پس توبه کرد و خدای عزوجل بر او آمرزید. اما گروهی از علما بر آنند که او پیامبر بود و این قول راجح‌تر است. ابن‌کثیر می‌گوید: «از سیاق آیات که پیرامون داستانهای انبیا ﷺ است، چنین بر می‌آید که ذوالکفل هم پیامبر بوده است. والله اعلم». مجاهد می‌گوید: «ذوالکفل متکفل آن شد که به امور قومش قیام نموده و در میانشان به عدالت حکم کند، از این جهت او را ذوالکفل نامیدند». «هریک» از این گروه «از صابران بودند» در انجام آنچه که خدای عزوجل ایشان را بدان مکلف ساخته بود.

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ (86)

«و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم» یعنی: در بهشت یا در نبوت خود «همانا ایشان از صالحان بودند» که رسوب ناخالصی‌های فساد، صفای صلاحشان را نمی‌آلود چراکه از آن ناخالصی‌ها معصوم بودند.

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (87)

«و ذوالنون را یاد کن» یعنی: صاحب ماهی را زیرا «نون» به معنی ماهی است. او یونس بن متی U است که به سوی مردم نینوی از سرزمین موصل فرستاده شده بود «آن‌گاه که خشمگینانه رفت» یعنی: او به خاطر پروردگار خویش در اعتراض به این‌که چرا قومش به او ایمان نمی‌آوردند، خشمگینانه از میانشان بیرون رفت، درحالی‌که او باید شکیبایی می‌کرد و منتظر اذن پروردگار باقی می‌ماند «و پنداشت که ما هرگز بر وی تنگ نگیریم» با بازداشتن وی از راهش و مانع شدن وی از اجرای خواسته‌اش. یا پنداشت که هرگز بر وی تنگ نمی‌گیریم؛ با فروبردن وی در شکم ماهی.

ابن‌کثیر می‌گوید: «هنگامی که ذوالنون می‌خواست از میان قومش بیرون رود، به قومش هشدار داد که به دلیل اصرارشان بر عناد پس از سه روز بر آنان عذاب نازل می‌شود. قومش تهدید وی را جدی گرفتند زیرا دانستند که پیامبر دروغ نمی‌گوید آن‌گاه سر به صحرا برداشته با کودکان و چهارپایان و همه کوچک و بزرگ خویش از شهر بیرون رفتند و میان مادران و کودکان جدایی افکنده شور و ولوله و زاری به آسمان برداشتند و سخت تضرع نمودند پس خدای عزوجل بر آنها رحم کرد و عذاب را از آنان برطرف کرد. اما از آن سوی دیگر، یونس U رفت و با گروهی در کشتی‌ای سوار شد، کشتی در میان راه به تلاطم

امواج گرفتار آمد و کشتی‌نشینان از آن ترسیدند که همه غرق شوند لذا برای سبک کردن بارکشتی تصمیم گرفتند تا یک تن از میان خود را به دریا افکنند، قرعه انداختند، قرعه به نام یونس U برآمد اما او را نیفگندند، بار دیگر قرعه انداختند، باز هم به نام یونس U برآمد اما این بار نیز از انداختن او به دریا ابا کردند، بار سوم قرعه انداختند، باز هم به نام یونس U برآمد، در این هنگام یونس U خود برخاست و جامه از تن بیرون کرده خود را به دریا افگند آن‌گاه خدای عزوجل ماهی عظیم‌الجثه‌ای را فرستاد تا او را فرو بلعد...».

اینک ادامه ماجرا: «پس در دل تاریکی‌ها» تاریکی شب، تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی «ندا در داد» با این سخنش: «که» بارالها! «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، به راستی که من از ستمکاران بودم» در بیرون رفتن از میان امتم بدون اجازه یا فرمان تو. این اعترافی است از یونس U بر قصورش و توبه‌ای است از لغزشش. در حدیث شریف آمده است: «هیچ شخص گرفتاری نیست که به این دعا: (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) دعا کند مگر این که برای او اجابت می‌شود».

فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ (88)

«پس دعای او را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم» با بیرون آوردنش از شکم ماهی زیرا ماهی به فرمان پروردگار او را به ساحل افگند. آمده است که او سه ساعت، یا سه روز، یا چهل روز در شکم ماهی باقی ماند «و مؤمنان را این چنین نجات می‌دهیم» آن‌گاه که به سوی ما استغاثه کنند. یعنی آنان را از اندوه و پریشانی می‌رهانیم، به سبب اعمال نیکی که پیش فرستاده‌اند و به سبب آنچه که برایشان از رحمت خویش آماده کرده‌ایم. مفسران می‌گویند: افگندن

یونس U در شکم ماهی برای پاکسازی وی از آن لغزش و برای تعلیم و تنبیه وی بود نه برای عذاب کردن وی زیرا بر انبیاء عذاب نازل نمی‌شود.

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (89)

«و زکریا را یاد کن، هنگامی که به جناب پروردگار خود ندا کرد: پروردگارا! مرا تنها مگذار» بدون فرزند «و تو بهترین وارثانی» پس اگر به من فرزندی هم عنایت نکنی، باکی نیست زیرا تو همه را بسنده‌ای و من می‌دانم که تو دینت را ضایع نمی‌کنی و حتما کسانی صالح از بندگانت را برمی‌گزینی که به تبلیغ دینت قیام کنند.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (90)

«پس» دعای «او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم» تفصیل داستان یحیی U در سوره «مریم» گذشت «و همسرش را برای او شایسته کردیم» یعنی: زن وی نازا بود پس او را زایا و آماده حمل کردیم. به قولی معنی این است: زنش بد اخلاق بود پس او را خوش اخلاق گردانیدیم «زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می‌کردند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند» یعنی: زکریا و همسرش علیهما السلام ما را برای طلب خیر و دفع شر، در حال خوشی و ناخوشی، در راحتی و شدت می‌خواندند و به سوی ما زاری می‌کردند پس سزاوار این اجابت بودند «و در برابر ما خاشع بودند» یعنی: متواضع و متضرع و فروتن بودند.

وَالَّتِي أَحْصَنْتَ فَرَجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (91)

«و یاد کن» داستان «آن زن را که خود را پاکدامن نگاه داشت» او مریم علیهاالسلام است که دامن خویش را به عفت پیچید و پاکدامنی خویش را حفظ کرد و هرگز هیچ بشری در حرام به او دست نیازید «پس در او از روح خویش دمیدیم» مراد روح عیسی U است. نسبت دادن روح عیسی U به خداوند Ψ ، از باب گرامیداشت عیسی U است «و او و پسرش را آیتی برای جهانیان گردانیدیم» آیت و نشانه شگرف الهی در مریم و عیسی هردو، یک آیت و نشانه است زیرا مریم عیسی U را بدون شوهر به دنیا آورد.

بعد از آن که خداوند متعال به گوشه‌هایی از زندگی این پیامبران گرامیش اشاره نمود، در اینجا بر وحدت دین الهی در گذر زمان تأکید نموده، می‌فرماید:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (92)

«این است امت شما که امتی یگانه است» یعنی: بی‌گمان امتی که این گروه انبیاء \ddagger از آنها نمایندگی می‌کنند، امت یگانه توحید است که شما امت اسلام نیز به آن منسوب هستید پس دین شما دین واحدی است زیرا میان امت‌های مختلف هیچ گونه اختلافی در عقیده توحید نیست، تفاوتی که هست، در شریعتها و فروع دین است. آری! آیین یگانه الهی در گذر زمان، همانا آیین اسلام است چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «نحن معاشر الأنبياء أولاد علات: ما گروه‌های انبیا برادران علاتی هستیم» علاة: فرزندان یک مرد از زنهای مختلف‌اند «و من پروردگار شما هستم پس مرا پرستید» مخصوصاً، نه غیر من را - هر کس که باشد.

وَتَقَطُّوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (93)

«ولی امته‌ها در کارشان» یعنی: در کار انبیاﷺ «متفرق شدند در میان خویش» یعنی: امته‌ها میان خود در کار انبیاﷺ پراکنده گشته هر یک راه و روشی را در پیش گرفتند و به بخش و گروه و فرقه‌ای جداگانه تقسیم شدند مگر این امت اسلام که آیین تمام انبیاﷺ را باور دارند. یا معنی این است: امته‌ها در کار دین به فرقه‌های مختلف تقسیم شدند تا بدانجا که دین به مانند قطعه‌های پراکنده‌ای در اینجا و آنجا تبدیل شد لذا می‌بینیم که این یکی موحد است، آن یکی یهودی و آن دیگر نصرانی، درحالی‌که واجب همگان این بود که بر آیین اسلام و بر کیش توحید پایدار باشند «هر یک به سوی ما بازمی‌گردند» یعنی: هر یک از این گروه‌ها - اعم از تفرقه‌گرایان و موحدان - به سوی ما باز می‌آیند؛ با برانگیخته شدن پس از مرگ پس آنان را در قبال اعمالشان جزا می‌دهیم.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «بنی‌اسرائیل به هفتادویک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان هلاک شد و فقط یک فرقه نجات یافت و قطعا امت من به هفتاد و دو فرقه متفرق می‌شوند پس هفتاد و یک فرقه از آنان هلاک می‌شود و فقط یک فرقه نجات می‌یابد. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! این فرقه ناجیه چه فرقه‌ای است؟ فرمودند: جماعت، جماعت، جماعت».

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (94)

«پس هر کس از کارهای شایسته انجام دهد» یعنی: چیزی از اعمال صالح را انجام دهد «و مؤمن هم باشد» به خداΨ، پیامبرانشﷺ، روز آخرت و دیگر

اعتقادات حق «پس برای کوشش او کفرانی نیست» یعنی: عملش مورد انکار و ناسپاسی قرار نمی‌گیرد و پاداشش ضایع نمی‌شود «و هرآینه ما برای او می‌نویسیم» یعنی: سعی و تلاشش را ثبت کرده و کرام الکاتبین را دستور می‌دهیم تا آن را در نامه اعمالش بنویسند.

وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (95)

«و بر مردم شهری که آن را هلاک کرده‌ایم باز گشتشان حرام است» یعنی: بر مردم هر شهر و قریه‌ای که نابودی آنان را مقدر کرده‌ایم، غیر ممکن است که بعد از هلاکت به‌سوی دنیا بازگردند. به‌قولی معنی این است: بر آنها حرام است که توبه کرده و از کفر به اسلام برگردند، یعنی آنان امکان توبه نمی‌یابند پس مردم باید از چنین فرجام نامیمونی گریزان باشند.

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (96)

«تا آن‌گاه که یأجوج و مأجوج گشوده شوند» و به سوی مردم سرازیر گردند. مراد گشودن سدی است که ذوالقرنین آن را بنا کرد و یأجوج و مأجوج در پشت آن به‌سر می‌برند. یا مراد: هجوم و سرازیری آن قوم بر مناطق زمین و بویژه بر سرزمین شام است، جایی که نابودیشان در آنجا مقدر شده است، که احادیث وارده در این باب، این معنی را ترجیح می‌دهند زیرا از این احادیث - که ابن‌کثیر آنها را نقل نموده - این معنی بر نمی‌آید که خروج یأجوج و مأجوج به انهدام سد حسی ارتباطی دارد «و آنها از هر بلندی بشتابند» یعنی: یأجوج و مأجوج از هر تپه و مکان بلندی از زمین بیرون می‌آیند و به‌سرعت به‌سوی

آنجایی که برایشان مقدر شده است، پیش می‌تازند و خروجشان از نشانه‌های قیامت است.

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقِّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (97)

«و وعده حق نزدیک گردد» یعنی: چون یاجوج و ماجوج از بند گشوده شوند، وعده حق که همانا قیامت است، نزدیک می‌گردد زیرا خروج آنان از علائم قیامت است «پس ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند، خیره می‌شود» یعنی: به سبب شدت هول و هراسی که بر کفار روی می‌آورد، چشمانشان به سوی حادثه دهشتناکی دوخته می‌شود که فروشان گرفته است لذا چشمانشان همچنان بازمی‌ماند و می‌گویند: «ای وای بر ما، هرآینه ما از این روز در غفلت بودیم» و در دنیا برای رستخیز و حساب آمادگی نداشتیم «بلکه ما ستمگر بودیم» نه! ما غافل نبودیم بلکه ما در حقیقت با تکذیب پیامبران ﷺ و عدم انقیاد برای ایشان، ظالم بودیم. بدین سان است که آنان از وصف کردن خود به «غفلت» برگشته و خود را «ستمگر» می‌نامند.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (98)

«درحقیقت شما» ای کفار! «و آنچه غیر از خدا می‌پرستید» که عبارتند از بتان، ابلیس و یارانش «هیزم جهنمید» و آتش‌انگیز آن «و شما وارد آن می‌شوید» هرچند عیسی و عزیر و فرشتگان بجز خدا Ψ مورد پرستش قرار گرفتند اما در مضمون این آیه داخل نیستند، به دو دلیل: یکی اینکه: «ما» در (ماتعبدون) برای

غیرعقلاء است. دوم این‌که: مخاطب این آیه، مشرکان مکه‌اند نه‌غیر آنان و مشرکان مکه بجز بتان دیگر معبودی را شریک خدای سبحان قرار نمی‌دادند.

لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِ اللَّهِ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ (99)

«اگر اینها خدایانی واقعی بودند، وارد آن نمی‌شدند» یعنی: اگر این بتان - چنان‌که شما می‌پندارید - خدایانی واقعی می‌بودند، قطعاً از ورود به دوزخ بازداشته می‌شدند ولی آنان به دوزخ وارد می‌شوند بنابراین، خدایانی واقعی نیستند «و جملگی در آن جاودانند» یعنی: همه پرستشگران و پرستش‌شوندگان در دوزخ جاودانند و از آن بیرون آورده نمی‌شوند.

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (100)

«برای آنان در آنجا ناله‌ای زار است» زفیر: صدای آه و نفس‌شخص غم‌گرفته است «و آنان در آنجا نمی‌شنوند» یعنی: به سبب شدت هول و هراسی که در آن قرار دارند، برخی صدای ناله و زاری برخی دیگر را نمی‌شنوند. به‌قولی معنی این‌است: آنان در دوزخ هیچ چیزی را نمی‌شنوند زیرا شنیدن، خود نوعی انس گرفتن برایشان است پس همین انس ناچیز و اندک هم از آنان دریغ می‌شود.

إِنَّ الدِّينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (101)

آنچه گذشت بیان حال اهل شقاوت بود پس حال اهل سعادت چگونه است؟: «بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است» یعنی: برایشان خصلت نیکو که همانا سعادت است، مقرر شده‌است و بنابراین،

به عمل اهل بهشت عمل کرده‌اند؛ «آن گروه از آن» یعنی: از دوزخ «دور داشته خواهند شد».

در بیان سبب نزول آمده است: چون آیه **(إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...)** : (درحقیقت شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید هیزم جهنمید و شما وارد آن می‌شوید) «آیه/98» نازل شد، یکی از مشرکان قریش به نام ابن‌الزبیری نزد رسول خدا ص آمد و گفت: ای محمد! مگر تو نمی‌پنداری که عزیر و عیسی مردانی نیکوکار بودند و مریم نیز زنی نیکوکار بود؟ فرمودند: بلی! من چنین عقیده دارم. گفت: اما عیسی، عزیر، مریم و فرشتگان بجز خدا Ψ مورد پرستش قرار می‌گیرند پس این گروه بر اساس سخن خود تو، در دوزخ‌اند! همان بود که خداوند Ψ نازل فرمود: **(إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنْ الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ)** : (بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است، آن گروه از آن دور داشته خواهند شد).

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ (102)

«صدای آن را نمی‌شنوند» حس و حسیس: صدایی است که آن را از چیزی می‌شنوی که از نزدیکت عبور کند «و آنان در آنچه نفسهایشان خواهش داشته باشد، جاودانند» آری! دلها به سوی نعمتهای بهشت کشش یافته و چشمها از دیدن آنها لذت می‌برند.

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (103)

«ترس بزرگ» یعنی: هول و هراسهای روز قیامت بعد از نفخه آخر «آنان را اندوهگین نمی کند و فرشتگان به استقبالشان می آیند» بر دروازه های بهشت و به ایشان تهنیت و تبریک عرض کرده و می گویند: «این همان روزی است که به شما» در دنیا از دریافت نعمت های خوشگوار «وعده» و بشارت «داده می شد».

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ (104)

«روزی که آسمان را همچون درپیچیدن صفحه کتابها درمی پیچیم» یعنی: چنان که ورق کاغذ بر آنچه که در آن نوشته می شود، درپیچیده می شود. یادآور می شویم که در عصر نزول قرآن، کتاب به شکل فعلی خود شناخته شده نبود زیرا صنعت کاغذ و تجلید این گونه متطور نشده بود بلکه کتابها به شکل طومارهایی بودند که درپیچیده می شدند «همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی گردانیم» یعنی: چنان که آفرینش نخستینشان را در شکمهای مادرانشان آغاز کردیم و آنان را پای برهنه، عریان و ختنه نشده از شکمهای مادرانشان بیرون آوردیم، همین گونه مجدداً آنان را در روز قیامت بازمی گردانیم «بر عهده ما وعده ای است که ما قطعاً انجام دهنده آنیم» یعنی: وفای ما به وعده ای که آن را بر خود لازم گردانیده ایم، حتمی است، آن وعده عبارت است از: اعاده خلقت و تجدید آفرینش و ما یقیناً بر آنچه بخواهیم تواناییم پس برای روز رستاخیز آماده شوید و برای نجات یافتن از چنین هول و هراس هایی، اعمال شایسته پیش فرستید.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (105)

اما وعده‌ای که در دنیا به آنان داده شده بود چنین بود: «و در حقیقت در زبور بعد از ذکر نوشتیم» زبور: کتاب داوود، یعنی همان کتاب مزامیر است و ذکر: تورات است. آری! در زبور و تورات نوشتیم: «که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند» به قولی: مراد زمین بهشت است، به دلیل این فرموده خدای سبحان: (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ): (و بهشتیان گویند: سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و زمین را به ما میراث داد) «زمر/74». به قولی دیگر: مراد سرزمین مقدس شام بزرگ است که شامل سوریه، فلسطین، لبنان و اردن فعلی می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «چون اهل شام فاسد شوند، دیگر در شما خیری نیست». به قولی دیگر: این مژده‌ای است برای امت محمد ص به وراثت سرزمین‌های کفار.

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ (106)

«به راستی در این» اموری که ذکر شد در سوره انبیاء؛ از موعظه‌ها و هشدارها «بلاغی است» یعنی: کفایتی است «برای گروه عبادت پیشه» یعنی: برای کسانی که مشغول عبادت خداوند Ψ هستند و به این امر چنان‌که باید اهتمام و توجه دارند. شایان ذکر است که رأس همه عبادتها، نماز است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (107)

«و تو را نفرستادیم» ای محمد ص! با قوانین و احکام شرع «جز رحمتی برای عالمیان» البته تعبیر (عالمین) شامل همه جهانیان از جمله کفار نیز می‌شود پس

معنای رحمت بودن آن حضرت صل برای کفار این است که: کفار به سبب بعثت آن حضرت صل، از عذابهای دنیوی چون خسف (فروبردن در زمین)، مسخ و عذاب استیصال (ریشه کن شدن کلی از عرصه هستی) ایمن شده اند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّمَا أَنَا رَحْمَةٌ مَّهْدَاةٌ: جز این نیست که من رحمتی اهداشده هستم».

قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (108)

«بگو جز این نیست که به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است پس آیا شما مسلمان می شوید؟» یعنی: آیا به عبادت و توحید خدای سبحان گردن می نهید؟ یعنی این چنین باشید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقْرَبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ (109)

«پس اگر روی برتافتند» از اسلام «پس بگو» به آنان «به همه شما به طور یکسان اعلام کردم» که میان من و شما دیگر جنگ است و صلحی در کار نیست. یا اعلام کردم به شما آنچه را که بدان مأمور شده ام و همه شما را به طور برابر و یکسان از حقایق آگاه نمودم و بعضی از شما را به آن مخصوص نگردانیدم پس تبعیضی در کار نیست، برای کسی چیزی را اعلام نمی کنم که آن را بر غیر وی پنهان کرده باشم، همه یکسان از حقایق باخبر باشند «و نمی دانم که آنچه وعده داده شده آید آیا نزدیک است یا دور؟» این وعده، عبارت است از: غلبه اسلام و اهل آن بر کفر و اهل آن. به قولی: مراد از وعده، روز قیامت است زیرا رسول خدا صل از زمان بر پایی قیامت آگاهی نداشتند و علم آن فقط نزد خدای سبحان است.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (110)

«هرآینه خدا هم سخن آشکار را می‌داند و هم آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» پس حق تعالی آنچه را که از کفر و طعنه زدن بر اسلام و اهل آن نمایان می‌دارید و آنچه را که از این امور پنهان داشته و مخفی می‌کنید، همه را می‌داند زیرا او پنهانها را همچون آشکارها می‌داند و علم هر دوی آن نزد او یکسان است پس شما را در قبال آن مجازات می‌کند.

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (111)

«و نمی‌دانم؛ شاید آن برای شما آزمایشی باشد» یعنی: نمی‌دانم؛ شاید به تأخیر انداختن این وعده، برای شما ابتلا و آزمایشی باشد تا در عینیت آشکار شود که چگونه عمل می‌کنید، آیا همچنان رهرو راه عناد و گمراهی باقی می‌مانید، یا که از این کژراهه برمی‌گردید «و» نمی‌دانم؛ شاید به تأخیر انداختن این وعده «بهره‌مندی باشد» برای شما «تا مدتی» یعنی: تا وقت مقرری که حکمت حق تعالی اقتضا کرده است.

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (112)

«گفت» محمد ص «پروردگارا! خودت به حق داوری کن» میان من و این گروه تکذیب‌کننده. بدین‌گونه بود که آن حضرت ص کار را به خدای سبحان تفویض کردند «و پروردگار ما خدای رحمان مستعان است» پس، از او استعانت می‌جوییم «بر آنچه وصف می‌کنید» از کفر و تکذیب و هم اوست که به‌زودی با قدرت و حکمت خویش، حق را بر باطل پیروز خواهد کرد.

(سوره حج)

مدنی است و دارای (78) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب اعلان فریضه حج در آن برای مردم بر زبان ابراهیم خلیل U بعد از بنای بیت عتیق الهی، به نام «حج» نامیده شد. این سوره مبارکه دربرگیرنده احکامی چون فرضیت حج و مشروعیت جهاد مسلحانه است و هرچند بیان احکام از ویژگی‌های سوره‌های مدنی است اما در عین حال این سوره از موضوعات سور مکی، چون ایمان به خدای عزوجل، توحید و معاد نیز سخن می‌گوید، از این روی جمهور علما بر آنند که این سوره، از آیات مکی و مدنی هر دو متشکل شده است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (1)

«هان ای مردم! از پروردگارتان تقوی کنید» یعنی: از عذاب وی پروا کنید و خود را به وسیله طاعتش - یعنی با انجام دادن واجبات و ترک محرمات - از عذابش درپناه امنی قرار دهید زیرا تقوی ملکه‌ای در نهاد آدمی است که اثر اعمال نیک است پس امر به تقوا در واقع امر به همه آن اعمال نیک می‌باشد «چراکه زلزله قیامت چیز بزرگی است» و بسیار هولناک و سهمگین است. این همان زلزله‌ای است که یکی از نشانه‌های قیامت می‌باشد و به قول جمهور علما، قبل از برپایی روز قیامت در دنیا روی می‌دهد. اما به قولی: این زلزله با نفخه قیامت همراه است، که ابن جریر این قول را ترجیح داده و به احادیثی نیز استدلال کرده است.

يَوْمٍ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (2)

«روزی که آن را» یعنی: آن زلزله یا قیامت را «ببینید، هر شیردهنده‌ای از آن کس که شیر می‌دهد، غافل می‌شود» یعنی: هر شیردهنده‌ای از نوزاد شیری‌اش غافل می‌شود و او را فراموش می‌کند، آن گونه که پنداری اصلاً نوزاد شیر خواری نداشته است. و این از شدت هول و سهمگینی آن زلزله یا از شدت هول و سهمگینی قیامت است «و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد» یعنی: جنین خود را از شدت هول و هراس بی‌اختیار فرومی‌افکند، بی آن‌که موعد وضع حملش فرارسیده باشد «ومردم را مست می‌بینی» یعنی: بیننده مردم را چنان می‌بیند که گویی مست اند «و حال آن‌که مست نیستند» در واقع و حقیقت امر «ولی عذاب خدا شدید است» پس به سبب این شدت و هول بزرگ، عقل هایشان از سرشان می‌پرد و فهم هایشان آشفته و مشوش می‌گردد و بنابراین، مانند شخص مست، مدهوش می‌شوند.

روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوه بنی‌مصطلق نازل شد و رسول خدا ص آن را بر مردم خواندند و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (3)

«و برخی از مردم بدون هیچ علمی در باره الله مجادله می‌کنند» یعنی: با وجود پیش روی داشتن چنان روزی، باز هم کسانی از مردم هستند که در امر قدرت

خدای بزرگ، بگومگو و جدال می‌کنند و می‌پندارند که باری تعالی قادر به برانگیختنشان نیست، این مجادله و ستیز نه مبتنی بر دانشی است و نه مبتنی بر حجتی که جدل‌پیشه‌گان آن را به میدان افکنند بلکه فقط و فقط بر اوهام و خیالاتی صرف متکی می‌باشد که آنها با استناد به آن، اخبار و پیام‌های خدای سبحان را که بر زبان پیامبرانش به‌سوی بشر می‌فرستد، رد می‌کنند «و پیروی می‌کنند» در آنچه که می‌گویند، می‌پراکنند، بدان احتجاج می‌ورزند و از آن دفاع می‌کنند؛ «هر شیطان متمردی را» که در برابر خدای عزوجل سرکشی اختیار کرده است. مراد: ابلیس، لشکریانش و سردمداران کفارند که پیروانشان را با سخنان آراسته ظاهر فریب، به‌سوی کفر فرا می‌خوانند.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره ولیدین مغیره و عتبه بن ربیع، یا در باره نضربین حارث نازل شد.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (4)

«بر او نوشته شده است» یعنی: بر شیطان؛ اعم از شیطان جن و شیطان انس، نوشته و مقرر شده است «که هر کس او را به دوستی گیرد» یعنی: هر کس از شیطان پیروی کرده او را به دوستی گیرد و سخنش را تصدیق نموده و باور به انبیاء و کتب آسمانی را فرو گذارد؛ «قطعا او گمراهش می‌کند» یعنی: شأن شیطان این است که پیرو و دوست خویش را از راه حق به بیراهه می‌برد «و به عذاب آتشش می‌کشاند» یعنی: شیطان دوستانش را به راهی وا می‌دارد که انجام آن، عذاب آتش جهنم است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ
 ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا
 نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ
 وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ
 هَامِدَةً فَاذًا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (5)

در آیات قبل دانستیم که مانع اساسی فراراه تقوا، جهل به الوهیت و وحدانیت خداوند متعال بوده و همین جهل است که به پیروی شیطان می انجامد، در اینجا حق تعالی روشن می سازد که از آثار این جهل، شک ورزیدن در وقوع روز آخرت است.

«ای مردم! اگر از رستاخیز در شکید» یعنی: اگر درباره امکان برانگیخته شدن مجدد و داخل بودن این موضوع در حوزه قدرت ما، شک و شبهه ای دارید، در این صورت در اصل و آغاز آفرینش خود بنگرید؛ «پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده ایم» درضمن آفرینش پدرتان آدم U. همچنین آفرینش خودتان از نطفه است، و نطفه از غذاست و غذا از خاک و آب و هوا «سپس» شما را آفریدیم «از نطفه» یعنی: از آب منی «سپس از علقه» علقه: قطعه ای از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند Ψ به قطعه ای از خون غلیظ یا جامد متحول می شود «سپس از مضغه» مضغه: قطعه ای از گوشت است که خون جامد به آن متحول شده است «شکل داده شده» مخلقه: یعنی پاره ای از گوشت دارای صورت واضح، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره «و شکل داده نشده» غیر مخلقه: مرحله ای است از تطور همان پاره گوشت قبل از شکل گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است «تا بر شما روشن

گردانیم» کمال قدرت خویش را؛ با متحول ساختن اطوار و مراحل آفرینشان تا در نتیجه، از آن بر امکان رستاخیز راه برید زیرا کسی که بر آفرینش اولیه بشر از خاک و سپس خلقت ثانویه وی از نطفه قادر باشد - درحالی که میان آب و خاک تناسبی وجود ندارد - و باز بر متطورساختن آن نطفه به علقه - با آن همه تباینی که میان آنها وجود دارد - قادر باشد و همین طور بر دیگر مظاهر قدرت در این عرصه، حتما باز گرداندن آن آفرینش بر وی آسان تر است «و آنچه را که بخواهیم در رحم‌ها قرار می‌دهیم» و در نتیجه، جنین سقط نمی‌شود «تا میعاد معین» و مشخص که آن را مقدر نموده‌ایم. یعنی: بعضی از جنین‌ها را هم سقط می‌گردانیم که دوره تطور آن به اتمام نمی‌رسد. شایان ذکر است که میعاد استقرار جنین در رحم برای بشر غالبانه ماه است و هر جنسی از حیوانات، دوره معینی از بارداری را دارد «آن‌گاه شمارا به صورت کودکی بیرون می‌آوریم» از شکم‌های مادرانتان «باز» قوای بدنی و عقلی شما تکامل می‌یابد «تا به حد نهایی رشد خود برسید» اشد: کمال عقل، کمال نیرومندی و رشد و تمیز است. به قولی: سن رشد، از سی تا چهل سالگی است «و بعضی از شما کسی است که جانش گرفته می‌شود» یعنی: قبل از رسیدن به سن رشد به طور زودرس جانش گرفته می‌شود و از دنیا در می‌گذرد «و بعضی از شما به حد غایت فرتوتی عمر بازبرده می‌شود» یعنی: به بدترین و پست‌ترین مرحله عمر که همانا مرحله خرفتی است می‌رسد تا بدانجا که عقل و حافظه از سرش رخت بر بسته و حالش از حال یک کودک غیر ممیز هم بدتر می‌شود «چندان که پس از دانستن، چیزی نمی‌داند» یعنی: به حالتی از پیری و خرفتی می‌رسد که پس از

دانستن و شناختن بسیاری از چیزها، دیگر نه آنها را می‌داند و نه می‌شناسد. عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، به این حالت نمی‌پیوندد». نقل است که رسول خدا ص در جمله دعاهایشان همیشه این دعا را می‌خواندند: «اللهم إني أعوذ بك من البخل وأعوذ بك من الجبن وأعوذ بك من أن أرد إلى أذل العمر وأعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر: بارخدایا! من از بخل به تو پناه می‌برم و از جبن به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر و به تو پناه می‌برم از فتنه دنیا و عذاب قبر».

بعد از آن دومین دلیل بر امکان رستاخیز مطرح می‌شود: «و زمین را خشکیده می‌بینی» یعنی: آن را مرده و افسرده می‌بینی که هیچ گیاهی را نمی‌رویاند، همچون آتش؛ وقتی که سرد و خاموش شود «پس چون بر آن آب را» یعنی: آب باران را «فروفرستیم، به جنبش در می‌آید» یعنی: آن رستنی‌ها به سبب بسیاری و نیرومندی خود به جنبش در می‌آید «و نمو می‌کند» یعنی: بلند می‌شود، یا باد می‌کند «و می‌رویاند» یعنی: بیرون می‌آورد «از هر نوع رستنی‌های خرم» یعنی: از هرگونه رستنی‌های زیبا و از هر رنگ رعنا و دلربا؛ اعم از سبزیها، میوه‌ها، گلها و ریاحین. بهجت: زیبایی، نیکویی و خرمی است. پس ذاتی که بر زنده ساختن زمین مرده‌ای قادر باشد، بر آفرینش دوباره انسان نیز تواناست.

در بخشی از حدیث شریف لقیط بن عامر آمده است: «... گفتم یا رسول‌الله! چگونه خدای متعال مرده را زنده می‌کند و نشانه این رستاخیز در خلقتش چیست؟ فرمودند: آیا به وادی مرده و بی‌آب و علف گذر کرده‌ای؟ گفتم: آری!

فرمودند: آیا مجددا درحالی که از سبزی و خرمی جنب و جوش دارد بر آن وادی گذشته‌ای؟ گفتم: آری! فرمودند: خداوند متعال این چنین مردگان را زنده می‌کند و این است نشانه وی در (رستاخیز) خلقش».

ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (6)

«این همه» آفرینشگری و قدرت‌نمایی «بدان سبب است که خدا خود حق است» حق: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییر نمی‌کند و زوال نمی‌پذیرد «و این که او است که مردگان را زنده می‌کند» چنان که زمین مرده را زنده کرد «و هم‌اوست که بر هر چیزی تواناست» چنان که بر خلقت شگفت‌آسای انسان و جانداران دیگر و رستنی‌ها توانا می‌باشد.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ (7)

«و این که قیامت آمدنی است» در آینده «هیچ شکی در آن نیست» و هیچ شبهه و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد «و این که فقط الله است که کسانی را که در گورهایند، برمی‌انگیزد» و آنان را در برابر اعمالشان پاداش می‌دهد؛ اگر عملشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شر بود، پاداش شر در انتظارشان است. یعنی: اگر قیامت و رستاخیزی در کار نبود، خداوند Ψ این آفرینش را پدید نمی‌آورد بنابراین، کسی که به رستاخیز ایمان ندارد، قطعا خدای عزوجل را نشناخته و حکمت وی در آفرینش انسان و گونه‌های دیگر خلقت را نفهمیده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (8)

«و از مردمان کسی هست که در باره الله» یعنی: در وجود الله Ψ یا در اسماء یا صفات وی «مجادله می کند» این آیه ناظر بر همه کسانی است که با شبهه پراکنی و شک انگیزی، عهده دار گمراه سازی مردم از راه و روش روشن پروردگار متعال می شوند. آری! مجادله می کند؛ «بدون هیچ دانش و بی هیچ هدایتی» یعنی: بی آن که بینش، نگرش و اندیشه درستی در کار وی باشد که به سوی معرفت رهنمونش سازد «و بی کتاب منیری» یعنی: از مردم کسانی هستند که بدون داشتن خردی صحیح، الهام و هدایتی روشن و نقلی صریح بلکه به صرف هوای نفس درباره خداوند Ψ به جدال می پردازند. کتاب منیر: یعنی کتاب روشنگری که حامل حجتهای واضح و برهانهای روشن از جانب خداوند متعال باشد.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوجهل و نضر بن حارث نازل شد. ابو جهل در رأس مشرکان مکه قرارداداشت و پیوسته با اسلام دشمنی می ورزید که خدای عزوجل در آیه بعد او را به ذلت و خواری دنیا بیم می دهد و این هشدار در روز بدر به تحقق پیوست و او به ذلت کشته شد. همچنین نضر بن حارث پیوسته در کوچه های مکه می گشت و درباره دعوت اسلامی نیرنگ های گونه گون سازمان داده و شایعه های باطل می پراکند. او نیز در بدر کشته شد.

ثَابِتِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ (9)

«صفحه گردن خود را پیچیده» عطف شخص: گردن وی است. مراد این است که آن مجادله کننده در باره خدا Ψ ، گردن خود را از سر نخوت و تکبر،

اعراض کنان از قرآن و از یاد الله Ψ می پیچاند «تا مردم را از راه خدا گمراه کند» یعنی: هدف وی، گمراه ساختن مردم از راه الله Ψ است، هرچند که به این امر اعتراف نکند «در دنیا برای او خزی است» خزی: رسوایی و ذلتی است که دامنگیر مستکبران می شود و عبارت است از: پیامد بد عذاب عاجل دنیوی و نام و آوازه بد بر سر زبانهای مردم «و در روز قیامت به او عذاب سوزان می چشانیم» به این ترتیب است که عذاب هر دو سرا، برایش جمع می گردد.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (10)

«این» کیفر و عذاب هر دو سرا «به سزای آن چیزهایی است که دو دست تو پیش فرستاده است» از کفر و کبر و معاصی «و» گرنه «خداوند هرگز به بندگان خود ستمگر نیست» یعنی: واقع امر این است که خدای سبحان بندگانش را بدون گناه عذاب نمی کند. آوردن «ظلام» به صیغه مبالغه، به جهت پیوسته بودن آن با لفظ جمع - یعنی «عبید» است پس از این صیغه این معنی بر نمی آید که: «خداوند بسیار ستمگر نیست» تا از آن این مفهوم مخالف تداعی شود که: اندکی ستم در کار وی هست - العیاذ بالله .

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (11)

«و از میان مردم کسی هست که خدا را فقط بر کناره ای می پرستد» یعنی: چنین کسی در دین خویش شکاک و دودل است، نه در آن ثباتی دارد و نه استقرار وطمأنینه ای، همانند کسی که بر کناره کوه است و بر لبه سقوط قرار دارد، چنین کسی می لرزد و نمی تواند راست و محکم بایستد، برخلاف مؤمن که

خداوند Ψ را با یقین و بصیرت و پایداری می‌پرستد «پس» حال آن شخص متردد و دودل چنان است که: «اگر خیری به او برسد» یعنی: خیر دنیوی‌ای؛ چون رفاه و عافیت و فراوانی و ثروت «بدان آرام می‌گیرد» و بر دین خود ثابت قدم مانده و بر عبادت حق تعالی استمرار می‌ورزد «و اگر به او بلایی برسد» یعنی: ناخوشی‌ای در خانواده، یا مال، یا جاننش «بر روی خود برمی‌گردد» یعنی: مرتد می‌شود و به کفر باز می‌گردد «در دنیا و آخرت زیان‌کار شده» یعنی: در حالی که دنیا و آخرتش برباد رفته است پس نه در دنیا او را از غنیمت و سپاس و ثنا بهره‌ای است و نه در آخرت از پاداش و اجر و آنچه که خداوند متعال به بندگان صالح خود آماده ساخته است «این» زیان دنیا و آخرت «همانا زیان آشکار است» که هیچ خسران و زیانی مانند آن نیست.

ابن عباس ك در بیان سبب نزول می‌گوید: مردمی بودند که به مدینه می‌آمدند و اسلام می‌آوردند پس چون زن یکی از آنها پسر می‌زایید و اسبش کره می‌داد، می‌گفت: به‌راستی این دین، دین بسیار خوبی است! و اگر زنش پسر نمی‌زایید و اسبش کره نمی‌داد، می‌گفت: وه! این چه دین بدی است!! پس خداوند Ψ این آیه را نازل فرمود.

يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نِفْعَةَ لَدَيْكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (12)

«به‌جای خدا چیزی را می‌خواند که نه زیانی به او می‌رساند و نه به او سودی می‌بخشد» یعنی: این کسی که بر روی خود به کفر باز می‌گردد، همان کسی است که بتان را پرستش و نیایش می‌کند، درحالی‌که اگر پرستش آنها را ترک کند، آنها هیچ زیانی به او نمی‌رسانند و اگر هم آنها را بپرستد، هیچ نفعی

به او نمی‌رسانند زیرا آن معبودان بیچاره جماداتی هستند که بر رساندن نفع و ضرر توانا نمی‌باشند «این همان گمراهی دور» از حق و هدایت و رشد «است» فراء در معنای آن می‌گوید: «این همان گمراهی دور از راه صواب است».

يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لِبَيْسِ الْمَوْلَىٰ وَلِبَيْسِ الْعَشِيرِ (13)

«کسی را می‌خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است» زیرا پرستش بتان به هیچ حالی از احوال سودبخش نیست بلکه بتان برای پرستشگران خود زیانی محض و خالصند چراکه پرستشگر بتان به سبب پرستش آنها به دوزخ وارد می‌شود «وه! چه بدمولایی و چه بدمسازي است» یعنی: قطعاً معبودی که عبادتش زیان وارد کند، برای پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق و همدم بسیار نامیمونی است.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (14)

و چون بیان حال بدبختان گذشت، اکنون خداوند متعال فرجام نیک سعادت‌مندان را ذکر می‌کند: «بی‌گمان خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به باغهایی در می‌آورد که از زیر آن جویباران روان است، در حقیقت، خداوند هرچه بخواهد انجام می‌دهد» پس هر که را بخواهد، پاداش نیک می‌دهد و هر که را بخواهد، عذاب می‌کند.

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ (15)

«هر که می‌پندارد که خداوند هرگز او را در دنیا و آخرت نصرت نخواهد داد» ضمیر در (أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ) ، یا به (مَنْ كَانَ يَظُنُّ) بر می‌گردد، یا به محمد ص؛ اگر به (مَنْ كَانَ يَظُنُّ) (هر که گمان می‌کند) بر گردد، معنی این است: چنین گمان‌کننده‌ای به مرتبه ناامیدی مطلق سقوط کرده و از یاری خداوند Ψ در دنیا و آخرت کاملاً مأیوس گشته است. و اگر ضمیر (لَنْ يَنْصُرَهُ) به محمد ص بر گردد، معنی این است: از نظر آن گمان‌کننده، محمد ص در معرض آن قرار دارد که خداوند Ψ یاری و کمکی را که به وی داده، قطع کند و او را به حال خودش رها نماید. آری! هر کس چنین می‌پندارد؛ «پس باید که بالا رود به سببی به سوی آسمان» یعنی: ای محمد ص! به آن پندارگر امید باخته بگو: باید وسیله و چاره‌ای جست‌وجو کند تا او را به آسمان برساند «پس آن را ببرد» یعنی: سپس پیروزی و یاری حق بر تو را قطع کند و ببرد، اگر این کار برایش میسر و مقدور است زیرا پیروزی برای تو از آسمان می‌آید «آن‌گاه بنگرد که آیا این تدبیر او چیزی را که مایه خشمش شده است از میان می‌برد» یعنی: سپس بنگرد که آیا آنچه که او را در مورد یاری دادن خدای عزوجل به پیامبرش خشمگین کرده است، از بین می‌رود؟

حاصل معنی این است: همان‌طوری که رسیدن او به آسمان غیر ممکن است، یاری دادن محمد ص نیز از سوی حق تعالی اجتناب‌ناپذیر و امری قطعی و غیرقابل برگشت است. به قولی: معنای (فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ) این است: باید این پندارگر، ریسمانی را به سقف خانه‌اش بیاویزد زیرا هر چیزی که بر فراز سر انسان باشد، لغتا «سما» نامیده می‌شود و در این صورت، (ثُمَّ لِيَقْطَعْ) این گونه معنی می‌شود: سپس خود را حلق‌آویز کرده و آن ریسمان را ببرد تا در

اثر خفگی بمیرد آن‌گاه بنگرد که آیا این کار و تدبیرش، آنچه را که مایه خشمش شده است از بین می‌برد و یاری دادن پیامبر ص از سوی خداوند Ψ قطع می‌شود؟ هرگز!

ابن عباس τ می‌گوید: «معنی چنین است: هر کس می‌پندارد که خدای عزوجل یاری دهنده محمد ص و کتاب و دین خویش نیست پس اگر نصرت خدا به پیامبرش او را بر سر خشم می‌آورد، باید برود خودکشی نماید؛ زیرا خدای عزوجل خواه‌ناخواه نصرت‌دهنده پیامبر و دینش می‌باشد و این نصرت هرگز قطع‌شدنی نیست». البته این امر دعوت به انتحار نیست بلکه چنان است که مردم عادتاً می‌گویند: هر کس این امر را نمی‌پسندد، بگو آب دریا را بیاشامد، سر بر دیوار زند، به آسمان برود... و مانند آن از تعبیرات دیگر. چنین تعبیراتی برای دادن این معنی است که: از کار و تدبیرش فایده‌ای متصور نیست و عکس‌العملش به جایی نمی‌رسد. ابن‌کثیر نیز آیه کریمه را همین گونه معنی کرده است. این آیه برای مسلمانان بسی امید آفرین است زیرا گویای آن است که مسلمان هرگز نباید در نصرت الهی شک کند و باید در هر شرایطی شکیباً بوده و یقین داشته باشد که سرانجام پیروزی از آن وی است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ (16)

«و بدین گونه قرآن را آیاتی بینات فرو فرستادیم» یعنی واضح و روشن، دارای دلالت آشکار بر مدلولات و معانی خود و دربرگیرنده حجت‌های قاطع از جانب خداوند Ψ بر مردم «و بدانید که خدا هر که را بخواهد راه می‌نماید» یعنی: هر که را که حق تعالی ابتداء اراده هدایتش را داشته باشد،

هدایت می‌کند. یا بر هدایت کسی که از قبل هدایت شده و ره یافته باشد، می‌افزاید - و قطعا او را در این کار، حکمت تام و حجت قاطع است.

**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِّينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ
أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (17)**

«همانا کسانی که ایمان آوردند» به خداΨ و پیامبرش ص، که ایشان مسلمانانند «و کسانی که یهودی شدند» آنان منتسبان به آیین موسی U اند «و صائبی‌ها» فرقه معروفی اند که به هیچ یک از آیین‌های منتسب به انبیاءؑ وابستگی ندارند «و مسیحیان» یعنی: منتسبان به آیین عیسی U «و مجوس» یعنی: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و برآند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت. به قولی: آنان در اصل یکتاپرست بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف کشیده شدند و کتابشان از میانشان برداشته شد «و کسانی که شرک ورزیدند» یعنی: بت‌پرستان و سایر مشرکان به خدای سبحان «البتة خدا روز قیامت میانشان داوری می‌کند» پس مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ وارد می‌کند. به قولی، فصل میانشان به این معنی است: خداوندΨ کسانی را که برحقند، از کسانی که بر باطلند، جدا و متمایز می‌گرداند «بی‌گمان خداوند بر همه چیز گواه است» اعم از افعال و اقوال و غیره امور خلقش و ذره‌ای از او پنهان نمی‌ماند، از این‌رو، حکم و فیصله حق تعالی در میان بندگان از روی علم است پس باید هر شخصی در عقیده و شیوه عملش بنگرد که به کدامین راه روان می‌باشد؟.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ
وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (18)

«آیا ندانستی که آنان که در آسمانها و برای خدا سجده می‌کنند» از فرشتگان
«و آنان که در زمینند» از مؤمنان انس و جن نیز برای خدا سجده می‌کنند. مراد
از سجده در اینجا: سجده طاعت است که مخصوص عقلا می‌باشد «و»
سجده می‌کنند برای او «خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و
چهارپایان» سجده اینها: سجده انقیاد کامل و تسلیم بودن تام و تمام به فرمان
حق تعالی است «و» سجده می‌کنند برای باری تعالی «بسیاری از مردم» به
سجده طاعت «و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده است» زیرا از
سجده اطاعت برای خداوند متعال سر باز می‌زنند و بنابراین، عذاب بر آنان ثابت
و لازم می‌شود «و هر که را خدا خوار کند» بدین سان که او را کافری بدبخت
گرداند «او را هیچ گرمی دارنده‌ای نیست» که خوشبخت و عزیزش گرداند.
یعنی: کسانی سجده کردن برای خدای عزوجل را فقط به این خاطر ترک
می‌کنند که آن را ذلت و خواری‌ای می‌دانند، درحالی که سجده کردن برای حق
تعالی در حقیقت کرامت و عزتی برای راهیافتگان است و ترک آن از روی تکبر،
ذلت بزرگی است که خداوند Ψ هر که را بخواهد با آن خوار و ذلیل می‌گرداند.
در حدیث شریف آمده است: «چون فرزند آدم آیه سجده را بخواند، شیطان به
کناری خزیده گریه می‌کند و می‌گوید: ای وای بر من، فرزند آدم مأمور به سجده
کردن شد و سجده کرد پس بهشت از آن وی است اما من که به سجده مأمور

شدم از آن سر باز زدم لذا دوزخ از آن من است». «هرآینه خدا هر چه بخواهد انجام می دهد» از آن جمله، گرامی داشتن و خوار ساختن هر کس که بخواهد. این آیه - چنان که از حدیث مذکور بر می آید - از آیات سجده تلاوت است.

هَذَا نِ حَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ (19)

«این دو فریق» که یک گروه از آنها یهود و نصاری و صائبی ها و مجوس و مشرکان و گروه دیگر مسلمانانند، «دشمنان یک دیگرند» به قولی دیگر: مراد از دو فریق دشمن؛ دو گروه مؤمنان و مشرکانی هستند که در روز بدر به میدان مبارزه آمدند پس مراد از مؤمنان: حمزه و علی و عبیده Ψ و مراد از کافران: عتبه و شبیه فرزندان ربیعه و ولید فرزند عتبه اند. مجاهد و عطاء می گویند: «مراد از دو فریق، مؤمنان و کافرانند به طور عام، که این معنی شامل بدریان نیز می شود». «که درباره پروردگارشان» یعنی: در باره دینش، یا در باره ذاتش، یا در باره صفاتش، یا در باره شریعت مقرر وی برای بندگانش؛ «با هم ستیزه کردند پس کسانی که کفر ورزیدند، برایشان جامه هایی از آتش بریده شده است» یعنی: آتش دوزخ به عنوان لباسی مناسب حالشان برایشان آماده شده است «از بالای سرشان حمیم ریخته می شود» حمیم: آب جوشانی است که به وسیله آتش جهنم داغ شده است.

يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (20)

«آنچه در شکم آنهاست به آن گداخته می شود» صهر: ذوب کردن و گداختن با شدت حرارت است چنان که آهن و مس با چنین حرارتی گداخته می شوند.

یعنی: آنچه در شکمهای آنها از روده‌ها و بافتها و احشاء است، با این آب جوشان گداخته می‌شود «و پوست‌هایشان نیز» بدان گداخته می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «آب جوشان بر سرهایشان ریخته می‌شود و از جمجمه‌هایشان نفوذ کرده به شکم و درونشان می‌رسد و آنچه را که در شکمشان است، می‌سترد و از میان برمی‌دارد تا به پاهایشان می‌رسد و صهر همین است آن‌گاه به حال اول خود بازگردانیده می‌شوند».

وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ (21)

«و برای کوفتن آنان، گرزهای آهنین مهیاست» مقامع: قطعه‌هایی از آهن است که برای وارد کردن ضربه بر آنان مهیا و آماده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «اگر گزری آهنین از گرزهای دوزخ در زمین نهاده شود آن‌گاه جن و انس هر دو گرد آیند، نمی‌توانند آن را از زمین بلند کنند».

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (22)
 «هر بار که بخواهند از آن» یعنی: از آتش دوزخ «بیرون روند از شدت غم» یعنی: به سبب شدت غمی که بر آنان مسلط است «در آن» آتش «بازگردانیده می‌شوند» با کوبیدن گرزها بر سرشان «و عذاب سوزان را بچشید» یعنی: در حالی که به آن بازگردانیده می‌شوند، به آنها گفته می‌شود: عذاب آتش سوزان را بچشید.

این جزای آن خصم کافر است اما پاداش خصم مؤمن:

إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسْوَرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (23)

«بی‌گمان خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌هایی که از زیر آن نهرها روان است درمی‌آورد، در آنجا آراسته می‌شوند» یعنی: خدا Ψ یا فرشتگان به‌دستور وی آنان را می‌آرایند؛ «به دست‌بندهایی از طلا و آراسته می‌شوند به مروارید» قشیری می‌گوید: مراد مرصع کردن دست‌بندها به مروارید است. هرچند بعید نیست که در بهشت دست‌بندهایی از مروارید خالص و میان‌پر نیز وجود داشته‌باشد چنان‌که در آن دست‌بندهایی از طلای خالص وجود دارد. در حدیث شریف آمده است: «زیورات مؤمن در بهشت تا همانجایی می‌رسد که آب وضویش بدان می‌رسد». «و لباسشان در آنجا از ابریشم است» در مقابل لباس اهل دوزخ که از آتش است. یعنی: لباس ابریشمین که در دنیا بر ایشان حرام بود، در آخرت برایشان حلال است. باید یادآور شد که در دنیا پوشیدن ابریشم بر مردان حرام و بر زنان حلال است و استعمال طلا نیز به عنوان زیور بر زنان حلال می‌باشد اما بهره‌گیری از ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن - هم بر مردان و هم بر زنان - حرام مطلق می‌باشد.

وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ (24)

«و» مؤمنان «به سخن پاکیزه رهنمون شدند» در دنیا. به‌قولی: مراد از (الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) : (سخن پاکیزه)، کلمه طیبه «لا اله الا الله» است. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است؛ از جمله این‌که: مراد از آن الحمدلله، یا قرآن، یا سخن پاکیزه در آخرت است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «به بهشتیان

تسبیح گفتن الهام می شود چنان که نفس کشیدن». «و به سوی راه ستوده رهنمون شدند» که همانا دین مقدس و پایدار اسلام است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدِقُهُ مِن عَذَابِ آلِيمٍ (25)

«بی گمان کسانی که کافر شده اند و از راه خدا باز می دارند» یعنی: کسانی را که قصد داخل شدن به دین خدای عزوجل را دارند، از ورود به آن باز می دارند «و» باز می دارند از «مسجد الحرام» به قولی: مراد از آن خود مسجد الحرام است. به قولی دیگر: مراد کل سرزمین حرم است زیرا مشرکان رسول خدا ص و اصحابشان را در روز حدیبیه از ورود به سرزمین حرم بازداشتند. به قولی دیگر: مراد از آن همه مکه است «که آن را برای مردم - اعم از مقیم در آنجا و بادیه نشین - یکسان قرار داده ایم» یعنی: مسجد الحرام را برای عموم مردم؛ اعم از مجاوران و زائران آن یکسان قرار داده ایم که در آن به طور برابر نماز می گزارند و طواف می کنند. مراد از: (وَالْبَادِ) کسانی هستند که به قصد ادای مناسک و زیارت و عبادت به سوی مسجد الحرام می آیند، اعم از بادیه نشینان یا غیر آنان.

فقها درباره حکم این آیه اختلاف نظر دارند. مالک: می گوید: مقیمان و مسافرانی که به مکه وارد می شوند، همه در سراها و منازل مکه حقی برابر دارند. جمعی بر آنند که واردشونده به مکه می تواند در هر جایی که یافت، فرود آید و صاحب منزلی که او در آن فرود می آید - چه خوش باشد چه ناخوش - مکلف است که او را جای دهد. اما جمهور فقها بر آنند که سراها و منازل مکه مانند مسجد الحرام نیست و صاحبان آنها می توانند مسافران را از فرود آمدن در آن بازدارند. احناف

نیز برخلاف رأی جمهور، با این آیه کریمه بر ممنوع بودن جواز فروش و اجاره دادن منازل مکه استدلال کرده و گفته‌اند: از آنجا که مراد از مسجدالحرام در این آیه، تمام مکه است و با توجه به این که از رفتار عملی رسول خدا ص و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز - که استفاده از خانه‌های مکه را عملاً برای همه مساوی قرار دادند - چنین استنباط می‌شود که مراد از آن همه مکه است بنابراین، فروش و به اجاره دادن منازل مکه جواز ندارد.

«و هر کس بخواهد در آن از سر ستمگری الحاد کند او را از عذابی دردناک می‌چشانیم» الحاد در اینجا به معنای عدول و گرایش از راه میانه و جاده حق و استقامت است. به قولی: مراد از این شخص ستمگر، کسی است که جرمی را در خارج از حرم مرتکب شده آن‌گاه به حرم پناه می‌برد تا از کیفر آن جرم بگریزد. به قولی: مراد از الحاد، شرک و قتل است. به قولی دیگر: مراد ارتکاب معاصی است در آن به‌طور عام.

ملاحظه می‌کنیم که در این آیه حتی صرف اراده کجروی در مکه - بی آن که آن اراده به عمل گناه بینجامد - مستوجب مؤاخذه معرفی شده است و این نشان می‌دهد که صرف نیت و اراده انجام گناه در مکه، هرچند به عمل گناه نیز نینجامد، مستوجب محاسبه است. البته این حکم مخصوص مکه است نه اماکن دیگر؛ به سبب حرمت بزرگی که مکه دارد و به جهت این که مکه جای پاکسازی نفس و محل توبه و پاکی از کلیه گناهان است.

ابن عباس ك در بیان سبب نزول می‌گوید: رسول خدا ص عبدا بن انیس را با دو مرد که یکی از آنها مهاجر و دیگری از انصار بود، به مأموریتی فرستادند، در میان راه بحث افتخار به نسب در میان آنها بالا گرفت و عبدالله بن انیس به خشم

آمده مرد انصاری را کشت آن‌گاه از اسلام مرتد شده به مکه گریخت. پس این آیه درباره وی نازل شد.

به روایت دیگری از ابن عباس τ در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب و یاران وی نازل شد آن‌گاه که رسول خدا ص واصحابشان را در سال حدیبیه از مسجدالحرام بازداشتند.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (26)

«و» یاد کن ای محمد ص «چون برای ابراهیم جای خانه کعبه را معین کردیم» تا آن را برای عبادت حق تعالی بنا کند. بوانا: معین و واضح ساختیم و در همانجا بر او «این» پیام را نازل کردیم «که با من چیزی را شریک مقرر مکن» گویی به او گفته شد: مرا در این خانه به یگانگی پرستش کن «و خانه مرا پاک کن» از شرک و پرستش بتان «برای طواف کنندگان» به آن خانه «و قیام کنندگان» در آن برای نماز «و رکوع کنندگان و سجده کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران.

آیه کریمه متضمن طعن و توبیخ کسانی از مقیمان بیت الحرام است که در آن شرک ورزیده‌اند. یعنی: ای ساکنان حریم بیت و ای مدعیان ولای ابراهیم! بدانید که توحید و یگانه‌پرستی و پاک‌نگاه‌داشتن حریم بیت از شرک و بت‌پرستی، شرط حق تعالی بر پدرتان ابراهیم \cup و کسانی که بعد از وی می‌آیند بود اما شما به این شرط و به ولای پدرتان وفادار نماندید بلکه شرک آورده و در خانه کعبه بتان رانصب کردید و در نتیجه با این کارتان کعبه را به پلیدی آلودید.

وَإِنَّ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (27)

«و در میان مردم برای حج ندا درده» جمعی از مفسران گفته‌اند: چون ابراهیم U از بنای کعبه فارغ شد، جبرئیل U نزد وی آمد و به وی دستور داد تا در میان مردم برای حج بانگ برآورد. نقل است که ابراهیم U گفت: این پیام را چگونه به مردم ابلاغ کنم، درحالی که صدای من به آنان نمی‌رسد؟ جبرئیل U گفت: تو بانگ برآور و رساندنش بر عهده ما. آن‌گاه ابراهیم U بر مقام خود و به‌قولی بر فراز حجرالاسود و به‌قولی بر فراز صفا و به‌قولی بر فراز کوه ابوقبیس برآمد و چنین ندا درداد: هان ای مردم! بدانید که پروردگار شما خانه‌ای برای خود برگرفته و بر شما حج این خانه را فرض گردانیده پس پروردگارتان را اجابت گوید، لبیک اللهم لبیک. نقل است که: کوهها همه سر خم کردند و خداوند متعال صدای ابراهیم U را به‌همه اطراف و اکناف زمین و نیز به همه کسانی که در رحمهای مادران و پشت‌های پدران‌شان بودند، رسانید پس همه چیزهایی که صدای ابراهیم U را شنیدند - اعم از سنگ و درخت و غیره - و همه کسانی که خدای عزوجل تا روز قیامت بر آنان مقدر کرده که به حج خانه کعبه مشرف شوند، پاسخ دادند: «لبیک اللهم لبیک: به فرمان حاضریم بارخدا! به فرمان حاضریم». این همان مضمونی است که ابن‌کثیر آن را از ابن‌عباس و مجاهد و عکرمه و سعیدبن جبیر و جمعی دیگر از سلف صالح نقل کرده است. والله اعلم.

آری! ای ابراهیم! در میان مردم برای حج ندا درده «تا» زایران «به‌سوی تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغری بیایند» ضامر: شتر لاغری است که سفر آن را خسته ورنجور کرده است. یعنی: تا شتران سرنشینان خود را به حج آورند «از هر فج عمیقی» یعنی: از هر راه دوری. مجاهد می‌گوید: مردم تا آن زمان در سفر حج

بر مرکب سوار نمی‌شدند پس خداوند Ψ سوارشدن بر مرکب و نیز تجارت در مراسم حج را به آنان رخصت داد، هم در این آیه و هم در آیه بعدی:

**لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ
بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (28)**

«تا شاهد منافی برای خویش باشند» به قولی: مراد از منافع، ادای مناسک حج است. به قولی دیگر: مراد، تجارت و ذبح هدایا و قربانی‌هاست. ابن عباس τ می‌گوید: «مراد، منافع دنیا و آخرت هر دو است» «و تا نام خدا را در روزهای معلومی یاد کنند» یعنی: تا نام خدا Ψ را در هنگام ذبح هدایا و قربانی‌ها یاد کنند. «ایام معلومات» نزد مالک و ابویوسف و محمدبن حسن از یاران ابوحنیفه، همان ایام‌النحر، یعنی روز عید قربان و دو روز بعد از آن است اما در رأی ابوحنیفه و شافعی: «ایام معلومات» عبارت است از: ده روز اول ذی‌الحجه که آخرین آن روز عید قربان می‌باشد. و اکثر مفسران نیز بر این نظر اند.

آری! تا نام خدا Ψ را یاد کنند «بر ذبح آنچه که خدا به آنان از چهارپایان مواشی» یعنی: شتر و گاو و گوسفند «روزی داده‌است پس، از آنها بخورید» خوردن حاجی یا قربانی‌کننده از گوشت هدیه یا قربانی خویش، سنت است. از نظر احناف، خوردن اهداکننده هدیه از گوشت هدیه نافلة و هدیه حج تمتع و قران جواز دارد اما خوردن حاجی از گوشت حیوان مذبوحه‌ای که آن را بر اثر ارتکاب جنایت در حج ذبح می‌کند، در نزد هیچ یک از فقها جواز ندارد «وبه درمانده فقیر بخورائید» بؤس: شدت فقر است پس اطعام فقرا از گوشت هدیه امر لازمی است و این امر در نزد امام ابوحنیفه: مستحب می‌باشد.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (29)

«سپس باید آلودگی خود را بزدايند» يعنى: بايد حجاج و معتمران آلودگى هاى خود - چون درازى موها، ناخن ها و غيره - را از خود دور کنند و اين کار در روز عيد قربان انجام مى شود «و بايد که به نذرهای خود» که در مناسک حج در مورد انجام دادن نيکوکارى ها بر گردن مى گيرند «وفا کنند» يا معنى اين است: بايد واجبات حج خویش را به جای آورند «و بايد که بر گرد آن بيت عتيق طواف کنند» و اين طواف، «طواف افاضه» است که از فريض حج مى باشد، يعنى همان طوافی که وقت آن بعد از رمی جمره عقبه در روز عيد قربان آغاز مى شود. البته در حج طواف واجبى است که عبارت است از: طواف وداع و نیز طواف سنتى است که عبارت است از: طواف قدوم.

و خانه کعبه را «عتيق» ناميدند زيرا - چنان که در حديث شريف آمده است - خداوند متعال آن را از تسلط جباران و ستمگران آزاد ساخته است. به قولی ديگر: عتيق به معنای «کریم» است، يعنى خانه بزرگ و گرامی. به قولی ديگر: عتيق، يعنى خانه کهن و قدیمی زيرا نخستين خانه‌ای که بر روی زمين ساخته شد، خانه کعبه بود و بعد از آن بيت المقدس بنا شد.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (30)

«اين است حکم و هر کس حرمت خدا را تعظيم کند پس اين برايش نزد پروردگارش بهتر است» حرمت: عبارت از شعایر و عباداتی است - چه در حج و چه در غير آن - که قيام به آنها واجب و کوتاهی در انجام آنها حرام است؛ و تعظيم و بزرگداشت آنها عبارت است از: عمل کردن به موجب آنها و اجتناب

از هر امری که مخالف مقتضای آنهاست «پس این» تعظیم و بزرگداشت «برای او نزد پروردگارش بهتر است» در آخرت، نه سستی، بی توجهی و بی حرمتی به چیزی از این شعایر و مقدسات «و برای شما مواشی حلال کرده شد» که عبارتند از شتر و گاو و گوسفند «مگر آنچه بر شما خوانده می شود» از محرمات که عبارت است از: گوشت خودمرده (مردار) و دیگر محرماتی که همراه با آن در سوره های بقره، مائده، انعام و نحل ذکر شده است «پس، از پلیدی بتان اجتناب کنید» رجس: نجاست و پلیدی است. البته نجاست شرک از مشرک جز با ایمان دور نمی شود چنان که نجاست حسی جز با آب برطرف نمی گردد «و از سخن دروغ اجتناب کنید» قول الزور: سخن ناروا و دروغ و افترا، یا گواهی دروغ است. حق تعالی میان شرک و «قول الزور» جمع کرد زیرا شرک ورزیدن به خداوند Ψ ، در واقع سخن و گواهی ای دروغ و افترا بیش نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداوند متعال است» و سه بار این سخنشان را تکرار کردند.

حُنْفَاءٌ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (31)

«در حالی که برای خداوند حنفاء باشید» حنفاء: جمع حنیف به معنی گرایش یابنده از دین باطل به سوی دین حق است. یعنی خالصانه به سوی حق تعالی گرویده و از هر چه که بجز او مورد پرستش قرار می گیرد، بیزاری جویند «نه شریک گیرندگان برای او» چیزی از چیزها را «و هر کس به خدا شرک ورزد

پس چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده» به سوی زمین. یعنی از بلندای ایمان به سوی حضيض کفر انحطاط کرده است «و مرغان او را ربوده‌اند» یعنی: مرغان لاشخوار، گوشت و پوست وی را پاره‌پاره کرده و او را با چنگالهای خود دریده و ربوده‌اند «یا باد او را در مکانی دور افکنده است» و فروکوفته است، به گونه‌ای که هیچ امیدی به نجات وی باقی نمانده، استخوانهایش ریزریز و گوشت بدنش در هم کوفته، پاره‌پاره و نابود شده است. پس همچنین است کسی که به خدای سبحان شرک آورد زیرا اعمال صالح چنین کسی هدر و حبط (هدر) گردیده و به زودی انتقام و مجازات الهی به سراغ وی خواهد آمد.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (32)

«این است» حکم «و هر کس شعایر خدا را» یعنی: نشانه‌های دین وی را «بزرگ دارد» که حیوان اهدا شده در حج و دیگر مناسک و مشاعر آن شامل این شعایر می‌شود چنان‌که مساجد و عبادات نیز از آن جمله‌اند «پس در حقیقت این» تعظیم و بزرگداشت شعایر خدا Ψ «از تقوای دلهاست» دل به یادآوری مخصوص شد زیرا دل مرکز تقوی است. بزرگداشت حیوان اهدا شده به حرم در آن است که از حیوانات فربه و گران قیمت انتخاب شود.

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (33)

«برای شما در آنها» یعنی: در شعایر حج مخصوصا «منافی است» مراد در اینجا: حیوانات هدی و مخصوصا شتر است و از جمله منافع آنها سوارشدن بر آنها، استفاده از شیر آنها، بهره‌گیری از نسل و از پشم آنها و دیگر منافع است «تا میعاد معین» که همانا وقت ذبح آنهاست. احناف برآنند که منفعت گرفتن از

شتر قربانی و هدی بعد از روان کردن آن به مقصد ذبح‌گاه، جایز نیست مگر در حالت اضطرار «آن‌گاه جای فرود آمدن آنها» یعنی: جای قربانی کردن آنها «در بیت العتیق است» یعنی: باید شتران هدی به نزدیک خانه کعبه در سرزمین حرم آورده شوند و در آنجا ذبح گردند.

**وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ
فَالَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (34)**

«و برای هر امتی» از امت‌های قبل از شما «منسکی معین ساخته ایم» یعنی: برای هر امتی، عیدی یا مکانی جهت ذبح قربانی‌های آن قرار داده‌ایم «تا نام خدا را» به تنهایی «یاد کنند» و هدی و مناسک خود را تنها برای او انجام دهند «بر آنچه از چهارپایان مواشی که به آنان داده است» یعنی: نام خدا را در هنگام ذبح مواشی‌ای که روزیشان گردانیده است، یاد کنند. در حدیث شریف به روایت انس آمده است: «دو گوسفند قوچ ابلق شاخ‌داری را نزد رسول خدا ص برای ذبح آوردند، آن حضرت ص نام خدا Ψ را بردند و تکبیر گفتند آن‌گاه پای خویش را بر یک جانب روی هر یک از گوسفندان گذاشته و آنها را ذبح کردند». خاطرنشان می‌شود که آن دو گوسفند، قربانی آن حضرت ص بود «پس خدای شما خدایی یگانه است» و هم اوست که تمام ادیان آسمانی را فرود آورده است «پس به او منقاد شوید» با گردن نهادن به طاعت و عبادتش «و فروتنان را بشارت ده» مخبتین: فروتنان نرم‌دل، خشوع‌کننده و مخلص به بارگاه خداوند Ψ اند. آری، ای محمد ص! بشارتشان ده به آنچه که خداوند متعال برایشان از ثواب بسیار و عطای بزرگش آماده ساخته است.

سپس حق تعالی در توصیف فروتنان می‌فرماید:

**الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (35)**

«آنان که چون نام خدا یاد شود، دل‌هایشان خشیت یابد» یعنی: به سخت‌ترین خوف هراسناک شوند و از مخالفت خداوند Ψ حذر کنند؛ به سبب کمال یقین و قوت ایمانشان «و آنان که بر هر چه بر سرشان آید» از بلایا و محنتها در راه طاعت خداوند متعال «صبرپیشگانند و برپادارندگان نمازند» در اوقات آن و با رعایت ارکان و آداب آن «و آنان که از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند» یعنی: اموالشان را در امور خیر به مصرف می‌رسانند و صدقه می‌کنند. پس «مخبتین»، یعنی مخلصان خاشع و خداترس، دارای چهار وصف یاد شده‌اند.

**وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَاتِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا
لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (36)**

«و شتران فربه را برای شما از جمله شعایر خدا قرار داده‌ایم» همان شترانی را که به خانه کعبه اهدا می‌کنید. در این باره که آیا اطلاق نام «بدنه» بر گاو هم صحیح است یا خیر؟ میان فقها اختلاف است. در مذهب امام ابوحنیفه و جمعی دیگر از تابعان و صحابه Ψ ، اسم «بدنه» که مفرد «بدن» است بر شتر و گاو هر دو اطلاق می‌شود و به سبب درشت بودن اندام و فربهی حیوان به آن «بدنه» می‌گویند «برای شما در آنها خیر است» یعنی: برای شما در آنها منافی دینی و دنیوی است. چنان‌که گذشت «پس نام خدا را بر آنها یاد کنید» در هنگام ذبح آنها «درحالی که بر پای ایستاده‌اند» صواف: یعنی: در حالی ایستاده‌اند که

چهار دست و پای آنها ردیف شده است زیرا شتر به هیأت ایستاده ذبح می‌شود و یک دست آن در هنگام ذبح بسته می‌شود تا حرکت نکند و کار ذبح را مختل نگرداند «پس چون پهلوهای آنها بر زمین افتد» یعنی: چون آن حیوانات بعد از ذبح و خروج روح از بدن آنها به پهلو درغلتنند؛ «از آنها بخورید» قرطبی می‌گوید: «علما برآنند که خوردن شخص از گوشت هدی خویش، مستحب است و اجر و پاداش دارد». «و به قانع و معتر بخورانید» قانع: فقیری است که به آنچه دارد راضی است و از کسی سؤال نمی‌کند. اما معتر: فقیری است که خود را بر شما پیش می‌افکند تا به وی چیزی بدهید «این‌گونه آنها را برای شما رام گردانیدیم» که به خواسته شما در رفتن به ذبح‌گاهها گردن می‌نهند و در نتیجه، آنها را ذبح می‌کنید و از آنها نفع می‌برید، بعد از آن که در سواری، حمل بار، دوشیدن شیر و مانند این‌ها رام شده شما بودند «باشد که شکر کنید» این نعمتی را که خدای منان بر شما ارزانی کرده است.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (37)

«هرگز گوشت‌های آنها به خدا نمی‌رسد» یعنی: گوشت‌های این شترانی که آنها را به جهت رضای حق تعالی صدقه و قربانی می‌کنید، به سوی باری تعالی بالا نمی‌رود «و نه خون‌های آنها» که در هنگام ذبح بر زمین ریخته می‌شود. آری! هیچ یک از اینها از حیث این که گوشت و خونند به خدا Ψ نمی‌رسند «ولی این تقوای شماست که به وی می‌رسد» یعنی: پاکی و تقوای دل‌های شما همان چیزی است که خداوند Ψ آن را می‌پذیرد و بر آن پاداش می‌دهد «این‌گونه آنها

را برای شما رام گردانید تا خدا را به بزرگی یاد کنید به شکر آن که شما را راه نمود» به سوی خود؛ باآموختن دین و شریعت و هموار کردن راه رضا و محبت خویش. مراد از **(لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ)** الله اکبر گفتن ذبح کننده در هنگام ذبح است. این آیه دلیل مشروعیت جمع کردن میان «بسم الله» و «الله اکبر» در هنگام ذبح است «و محسنان را بشارت ده» به دریافت پاداش الهی. اطلاق نام «محسن» بر هرکسی که از وی به جهت رضای خدا Ψ سخن یا عمل خیری صادر شود، صحیح است.

ابن منذر از ابن عباس ك در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: مشرکان در هنگام ذبح حیوانات، خون آنها را به سوی کعبه می ریختند و آن خونها را به سوی کعبه می افشاندند پس مسلمانان نیز خواستند تا چنین کنند، این بود که خداوند متعال نازل فرمود: **(لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها...)**.

در نزد امام ابوحنیفه: ادای قربانی بر مالک نصابی که مقیم باشد نه مسافر، واجب است، به دلیل این حدیث شریف: «من وجد سعة فلم يضح فلا يقربن مصلانا: هر کس در زندگی مادی خویش گشایشی یافت و قربانی نکرد پس به مصلاي ما نزدیک نشود».

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (38)

«قطعا خداوند از کسانی که ایمان آورده اند، دفاع می کند» یعنی: خداوند Ψ غائله ها و توطئه های مشرکان را از مؤمنان دفع می کند. به قولی معنی این است: خداوند Ψ حجت مؤمنان را بلند و برتر می گرداند «زیرا خدا هیچ خیانتکار

کفوری را دوست ندارد» بلکه ناسپاسان و خائنان در عهدها و امانت‌ها، نزد خدای سبحان منفورند و هیچ محبوبیتی ندارند.

بعد از آن که خداوند Ψ با طرح موضوع دفاع از مسلمانان، آنان را در بلندترین درجات اطمینان قرار داد، به ایشان اذن قتال می‌دهد:

أَنَّ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (39)

«به کسانی که کفار با آنان می‌جنگند اذن قتال داده شد، به سبب این که آنان مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خداوند بر نصرت دادنشان تواناست» و این بشارت به پیروزی مؤمنان است.

در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان مکه اصحاب رسول خدا ص را با دست و زبان مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، اصحاب از این وضع نزد رسول خدا ص شکایت می‌بردند اما آن حضرت ص به ایشان می‌فرمود: صبر کنید و شکیبایی ورزید زیرا من هنوز به جنگیدن فرمان نیافته‌ام. تا این که آن حضرت ص مأمور به هجرت شدند و خدای سبحان این آیه کریمه را در سال دوم هجری در مدینه نازل نمود. آری! بعد از آن که خدای عزوجل مؤمنان را در هفتادواندی آیه به خودداری از جنگ فراخواند، این اولین آیه‌ای است که در مورد رخصت دادن به جنگ نازل شده است. البته اجازه دادن جنگ برای مؤمنان، از جمله دفاع الهی از ایشان، یعنی از مصادیق روشن آیه (38) از همین سوره است: **(إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا...)**.

الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (40)

«همان کسانی که به ناحق از دیارشان بیرون رانده شدند» مراد از دیار، شهر مکه است «جز به سبب آن که می گفتند: پروردگار ما خداست» یعنی: آنها هیچ گناهی نداشتند ولی فقط به خاطر این سخنشان که می گفتند: پروردگار ما خداΨ است، از خانه و کاشانهشان بیرون رانده شدند، درحالی که این سخن، سخن حقی است پس بیرون راندنشان به سبب این سخن، عملی ناحق و ناروا و ستمی آشکار بوده است «و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی کرد، صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مساجد مسلمانان که نام خدا در آنها بسیار یاد کرده می شود، ویران ساخته می شد» یعنی: اگر این جنگ و پیکار با دشمنان که خداوندΨ برای انبیاﷺ و مؤمنان مشروع ساخته است نبود، قطعاً اهل شرک بر اوضاع مسلط می شدند و همه اماکن و مواضع عبادت از روی زمین برچیده می شد لذا ای مؤمنان! برای برپاداشتن دین خداΨ و اقامه ذکر وی بجنگید. پس صوامع: عبارت است از صومعه‌های راهبان، بیع: عبارت است از کنیسه‌های نصارا - که واحد آن «بیعه» است، صلوات: عبارت است از کنیسه‌های یهودیان و مساجد: عبارت است از معابد مسلمین. به قولی دیگر معنی این است: اگر این دفع و طرد نمی بود، قطعاً در زمان موسی U کنیسه‌ها، در زمان عیسی U صومعه‌ها و بیعه‌ها و در زمان محمد ص مساجد ویران ساخته می شد «و قطعاً خدا کسی را که قصد نصرت وی کند، نصرت می دهد» مراد از نصرت دادن خداΨ: نصرت دادن دین و اولیای وی است «زیرا خداوند سخت قوی است» و بر یاری دادن دوستانش تواناست و «عزیز» و غالب است پس قطعاً از دشمنانش انتقام می گیرد. شایان ذکر است که خدای

عزوجل این وعده‌اش را با مسلط کردن مهاجران و انصار بر سردمداران عرب و کسرها و قیصرهای عجم محقق ساخت و سرزمین و دیار آنان را برای امت اسلام به ارث نهاد.

این آیه متضمن نهی از ویران کردن معابد اهل ذمه است ولی اهل ذمه این اجازه را ندارند که معابد جدیدی احداث نمایند، یا معابد قدیمی خود را چه از نظر عرض و چه از نظر ارتفاع توسعه دهند و اگر معابدشان را توسعه دادند، برداشتن آن توسعه واجب است اما مسلمانان نباید معابد آنها را به مساجد تبدیل کرده و در آنها نماز بگذارند.

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (41)

آری! حق تعالی نصرت می‌دهد «کسانی» را «که اگر آنان را در زمین تمکین دهیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و به معروف امر می‌کنند و از منکر نهی می‌نمایند» که این اوصاف و خصوصیات امت ربانی و نشانه دولت و شوکت آنهاست. با این آیه، حق تعالی امر به معروف و نهی از منکر را بر کسانی که ایشان را در زمین تمکین داده و بر قیام به این کار توانایی بخشیده، واجب گردانیده است «و عاقبت همه کارها از آن خداست» و سرانجام همه امور به حکم و تدبیر وی برمی‌گردد، نه به دیگران. این جمله نیز تأکیدی است بر تحقق وعده حق تعالی در مورد پیروز ساختن دوستانش.

از حضرت عثمان رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «این آیه درباره ما اصحاب رسول خدا ص نازل شد».

پس کسی که آرزوی پیروزی بر دشمنان - اعم از یهود و غیر آنان - را دارد، باید به این چهار وصف متصف گردد، چهار وصفی که مهاجران و مجاهدان اول به آن آراسته شده و به وسیله آن کلید فتح دنیا را در اختیار گرفتند.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ (42) وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ (43)

«و اگر تو را تکذیب کنند» ای محمد ص! «قطعا پیش از آنان قوم نوح تکذیب کرده بودند» نوح U را «و قوم عاد» هود U را «و قوم ثمود» صالح U را «و قوم ابراهیم» ابراهیم U را «و قوم لوط» لوط U را. این آیه تسلیت و دلجویی و تعزیتی برای رسول خدا ص است که متضمن وعده الهی به هلاک کردن تکذیب‌کنندگان ایشان از اشراف و سران قریش می‌باشد، همانان که پرچم دشمنی را علیه آن حضرت ص برافراشتند و خدای عزوجل پرچم‌هایشان را واژگون کرد، همان‌گونه که تکذیب‌کنندگان دیگر از امتهای انبیای ذکر شده را به هلاکت رسانید.

وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (44)

«و» همچنین تکذیب کردند «اهل مدین» شعیب U را «و نیز موسی تکذیب شد» از سوی فرعون و کسانش «پس کافران را مهلت دادم» یعنی: عذاب را از آنان به تأخیر افگندم «سپس آنها را فروگرفتم» به عذاب، بعد از سپری شدن آن مهلت «بنگر، عقوبت من چگونه بود؟» یعنی: بنگر که انکار من بر آنان و

دگرگون ساختن نعمتهایی که در آن قرار داشتند و نهایتاً به هلاکت رساندنشان از سوی من چگونه بود؟.

فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِنْرِ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ (45)

«و چه بسیار شهرها را - که ستمکار بودند - هلاکشان کردیم و اینک آن شهرها برسقفهای خود فروافتاده است» به سبب از بین رفتن ساکنان آنها تا بدانجا که سقفهای آنها فرو ریخته و به کلی ویران شده‌اند «و چه بسیار چاه‌های معطل» یعنی: متروک و خالی از صاحبان و ساکنان پیرامونی، که همه هلاک شده‌اند. به قولی معنی این است: آن چاه‌ها از دلوانداختن و رسن کشیدن بی‌استفاده مانده‌اند «و چه بسیار قصرهای بلند و افراشته» مشید: بلند و سر به فلک کشیده است. به قولی: مراد از مشید، گچ‌اندودش ده و آراسته است. یعنی: چه بسیار قصرهای سر به فلک کشیده و آراسته‌ای که از ساکنان خود، یا از اسباب و آلات خود متروک و خالی مانده‌اند. حاصل معنی این است: اهالی بسیاری از شهرها و صحراهایی را که تکذیب و ستم‌پیشه کرده‌اند، به سبب این تکذیب و ستم نابود کردیم پس باید دروغ انگاران ستمگر از چنان سرنوشتی بر حذر باشند و به خود آیند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (46)

«آیا در زمین گردش نکرده‌اند» این تعبیر، مردم را به سفر در نواحی زمین برمی‌انگیزد تا کشتارگاهها و هلاکت‌گاه‌های آن امتهای ستمگر را ببینند و درس عبرت بگیرند «تا دل‌هایی داشته باشند که با آن فهم کنند» یعنی: تا به سبب

مشاهده این پدیده‌های عبرت آموز، دل‌هایشان چنان شفاف و آماده شود که بتوانند با آنها بیندیشند و آنچه را که باید، دریابند «یا گوشه‌هایی که با آن بشنوند» آنچه را که باید بشنوند؛ از کلام الهی که انبیایشان بر آنان می‌خوانند؟ «در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شوند» یعنی: در حواس ظاهری آنان خللی نیست بلکه خللی که هست در عقلها و دل‌هایشان است پس به سبب این خلل، دل‌هایشان مسائل حق را درک نمی‌کند و از مشاهده اماکن عبرت انگیز به خود نمی‌آید.

ابن عباس ر در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه **(وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى...)**: (و هر که در این دنیا کور باشد پس در آخرت هم کور و گمراه‌تر خواهد بود) «اسراء / 72» نازل شد، ابن ام‌مکتوم گفت: یا رسول الله! پس من که در دنیا کورم، آیا در آخرت هم کور خواهم بود؟ در این هنگام نازل شد: **(فَأَنهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ...)**: (در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌ها کور می‌شوند).

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ (47)

«و از تو به شتاب تقاضای عذاب می‌کنند» از روی تکذیب، ریشخند، دورانگاری و استبعاد زیرا مشرکان شدیداً منکر آمدن عذاب بودند پس زود طلبیدن عذاب از سوی آنان، به شیوه استهزا و تمسخر است «با آن که هرگز خداوند وعده‌اش را» در فرودآوردن عذاب، انتقام گرفتن از دشمنان و گرامی داشتن دوستانش «خلاف نمی‌کند» و وعده او پیشی بسته است پس لابد

آمدنی است «و در حقیقت یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمیرید» یعنی: مدت اندک نزد قدرت حق تعالی همانند مدت طولانی است پس یک روز و هزار سال نسبت به حکم او یکسان است و از همین روست که به آنان مهلت می‌دهد اما اگر بخواهد، کار هزار سال را در یک روز تمام می‌کند لذا به تأخیر افگندن عذاب از آنان به سبب عجز و ناتوانی نیست بلکه بنا بر مصالحی است که حق تعالی خود به آن داناتر است. به قولی معنی این است: یک روز از بیم و هراس و سختی آخرت، همانند هزار سال از سالهای دنیا است که پر از ترس و هراس و سختی باشند.

شیخ سعید حوی: در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «مردم در عصر ما از دنیای هستی و عمر آن تصورات وسیعی دارند چنانکه امروزه در اثر تطور و پیشرفت علوم می‌گویند که - مثلاً - عمر فلان سیاره این مقدار سال است. پس فضای علمی و ذهنی بشر هم اکنون با این آیه بسیار آشناست و این نیز از اعجاز قرآن کریم است».

حسن بصری؛ می‌گوید: «سبب به تأخیر انداختن عذاب استیصال و بنیادبرانداز از امت اسلام این است که چنین عذابی مشروط به دو امر است:

1- خدای سبحان حدی از کفر را نزد خود معین داشته است که هر کس بدان حد برسد، او را عذاب می‌کند و هر کس به آن حد نرسد، عذابش نمی‌کند.

2- خدای سبحان قومی را عذاب نمی‌کند مگر این که بداند حتی یک تن از آنان هم ایمان نمی‌آورد. و چون این دو شرط محقق شد، حق تعالی انبیائش را فرمان می‌دهد تا در حق امت‌هایشان نفرین کنند آن‌گاه دعای آنها را اجابت کرده و عذاب بنیان برانداز و ریشه‌کن کننده‌ای را به سراغشان می‌فرستد.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ (48)

«و چه بسا شهری که مهلتش دادم درحالی که اهل آن ستمکار بود، سپس آن را فروگرفتم و بازگشت به سوی من است» یعنی: چه بسیار مردم شهرهایی که آنها نیز مانند شما کفار زمان رسالت خاتم ص، ستمکار بودند اما من پس از مدتی مهلت دادن به آنان، عذابشان کردم پس بدانید که از عذاب من گریزی ندارید و در نهایت بازگشت همگی به سوی حکم من است.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (49) فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (50)

«بگو ای مردم! جز این نیست که من برای شما فقط هشداردهنده‌ای آشکار هستم» و مأموریت من فقط ابلاغ پیامها و هشدارهای الهی است و بس «پس آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، برای آنان است آمرزش» گناهان گذشته‌شان «و» برای آنان است «روزی نیک» که همانا بهشت برین است.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِرِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (51)

«و آنان که در آیات ما سعی کردند» یعنی: در تکذیب و تخطئه و انکار آیات ما کوشیدند و مردم را از پیروی پیامبر اکرم ما ص کند و سست ساختند، «عاجزکنان» یعنی: به این پندار و گمان که ما را عاجز می‌کنند و از نزد ما می‌گریزند و ما عذابشان نمی‌کنیم «آنان» بی‌شک «اهل دوزخند».

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (52)

«و پیش از تو هیچ رسول و هیچ نبی را نفرستادیم» به قولی: رسول کسی است که با ارسال جبرئیل U به سوی او به طور آشکار و گفت و گوی شفاهی و رویاروی جبرئیل U با او، به سوی خلق فرستاده شده است اما نبی: کسی است که فرستادن وحی به سوی وی یا از طریق الهام است، یا در هنگام خواب و رؤیایش. به قولی دیگر: رسول کسی است که خداوند متعال او را با شریعت ویژه‌ای فرستاده و به تبلیغ آن شریعت مأمورش کرده است اما نبی کسی است که مأمور شده است تا مردم را به شریعت پیامبری که قبل از وی بوده، دعوت کند و بر وی کتاب مخصوصی نازل نشده است. گفتنی است که حدیث شریف ذیل بر قول اخیر دلالت می‌کند: «چون از رسول خدا ص شمار انبیاﷺ را پرسیدند، فرمودند: ایشان صد و بیست و چهار هزار تن اند اما چون از شمار رسولان پرسیدند، پاسخ دادند: ایشان صد و سیزده تن اند، جمعی اند بسیار».

آری! ما پیش از تو هیچ نبی یا رسولی را نفرستادیم؛ «جز این که چون آرزویی به خاطر می‌آورد، شیطان چیزی در آئینه وی می‌افکند» امنیت: یعنی در سخن و تلاوت وی «آن‌گاه خدا آنچه را شیطان القا کرده است محو می‌کند» یعنی: القای شیطان را باطل و بی‌اثر گردانیده آن را زایل و ناپایدار ساخته و از بین می‌برد «سپس خدا آیات خود را محکم و استوار می‌کند» یعنی: آنها را در دل‌های پیروان مخلص دین خود، پابرجا و ثابت می‌گرداند «و خدا دانای حکیم است» داناست به آنچه که شیطان القا می‌کند و به غیر آن از امور، باحکمت است در همه اقوال و افعال خویش.

گروهی از مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده‌اند: چون رویگردانی قوم رسول خدا ص از دعوت بر ایشان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند

که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قومشان را از ایشان برماند و متنفر سازد - از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند - پس روزی در یکی از باشگاههای قوم خود نشسته بودند و درحالی که سوره: **(وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ)** بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیه: **(أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ (19) وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى (20))** رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبانشان چنین جاری شد که: «تلك الغرائق العلی، و ان شفاعتها لترتجی: این غرائق برتر، بی گمان شفاعت آنها امید برده می شود». مراد از غرائق: بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آنها - العیاذ بالله - دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت ص شنیدند، بسیار شادمان گشتند به طوری که چون رسول خدا ص در آخر آیات سوره نجم سجده کردند، تمام کسانی که در آن باشگاه بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، از باشگاه متفرق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل U نزد آن حضرت ص آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد خدای عزوجل بر تو نیاورده بودم! رسول خدا ص سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرارداد.

آری! جمعی از مفسران چنین روایتی را نقل کرده اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحت نرسیده است. چنان که ابن کثیر، فخرالدین رازی، قرطبی و جمع بسیاری از مفسران بر موضوعی بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی اساس دانسته اند. بیهقی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده

است. ابن خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است. بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرائت سوره «نجم» و سجده مسلمانان و مشرکان و انس و جن را نقل کرده ولی در آن از داستان «غرانیق» هیچ ذکری به میان نیاورده است. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «عقلا نیز این داستان مردود است، به چندین دلیل؛ و قوی‌ترین آنها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خدای عزوجل برداشته می‌شود زیرا در میان کم ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلا هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت - العیاذ بالله - این فرموده خداوند Ψ باطل می‌شود که: **(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ):** (ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به سویت نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او رانرسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد) «مائده / 67».

قرآن نیز از چند وجه و در چندین آیه، بطلان این روایت را روشن کرده است؛ از جمله در این آیه: (و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم) «الحاقه/44-46». همچنین در این آیه: (بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم، جز از وحیی که به من می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم) «یونس/15». و نیز در این آیه: (و پیامبر از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، این نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود) «نجم/4-3».

بنابراین، معنی: (شیطان چیزی در امنیه وی افکند) این است که: چون رسول خدا ص در خاطر خود سخنی را مرور کردند، یعنی «حدیث نفس» نمودند،

شیطان آن را بر زبان آورد و آن را در شنوایی‌های مشرکان افگند، بدون آن که ایشان به آن امر سخن گفته باشند یا آن حدیث نفس بر زبانشان جاری شده باشد. یعنی: ای پیامبر! این ماجرا که شیطان سخنی را بر شنوایی مردم افگند، نباید تو را به هول و هراس اندازد یا اندوهگین کند زیرا چنین امری برای برخی از انبیای قبل از تو نیز اتفاق افتاده است.

می‌توان گفت که امروزه، کوششهای برخی از منتسبان به مسیحیت و یهودیت در القای شبهات و پخش دروغها و افتراها درباره حقایق اسلام و تأویل بعضی از آیات قرآن بر وجه نادرست، نیز شبیه همین کار شیطان است که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است. سپس بطلان شبهات بی پایه آنان به دست علمای مبارز مسلمان نیز، از باب بطلان و بی‌اثر ساختن القات شیطان از سوی خدای سبحان می‌باشد.

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (53)

«تا خدا آنچه را که شیطان القا می‌کند، فتنه‌ای بگرداند» یعنی: آزمایشی، یا گمراهی‌ای «برای کسانی که در دلهایشان بیماری است» یعنی: این القای شیطان، گمراهی یا آزمایشی است برای کسانی که در دلهایشان بیماری شک و نفاق است «و نیز» القای شیطان را آزمایش یا گمراهی‌ای بگرداند «برای آنان که دلهایشان سخت است» یعنی: برای مشرکان «و هرآینه ستمگران» یعنی: منافقان، مشرکان و فاسقان «در ستیزه‌ای بس دور و درازند» یعنی: آنها با حق و اهل آن در دشمنی بسیار سختی قرار دارند.

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (54)

«و تا آنان که به ایشان علم داده شده است» نسبت به اوصاف جلال و کمال خدای عزوجل و نسبت به دین و آیات وی «بدانند که این وحی از جانب پروردگار تو حق است» یعنی: حقی نازل شده از نزد پروردگار توست «و بدان ایمان آورند» یعنی: بر ایمان به قرآن، ثبات و پایداری ورزند «و دل‌هایشان برای او خاشع گردد» یعنی: آرامش یابد و نرم و منقاد شود زیرا ممکن نیست که ایمان آوردن به وحی و خشوع و نرم شدن دلها برای آن، در اثر نفوذ و القای شیطان باشد بلکه این امر ثمره نفوذ و تمکین قرآن است «و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند راهبر است» در امور دینشان «به سوی راهی راست» یعنی: به سوی راهی صحیح و متین که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست و در اثر همین رهبری الهی است که آنان متشابهات دین را با تأویلات صحیح تفسیر می‌کنند.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ (55)

«و کافران همواره از آن در تردیدند» یعنی: آنها همواره درباره قرآن، یا درباره دین در شک و تردیدند «تا بناگاه قیامت برای آنان فرارسد» و بناگاه غافلگیرشان کند «یا عقوبت روزی عقیم به سراغشان بیاید» و آن عذاب روز قیامت است. آن روز از این‌روی عقیم است که در آن برای کفار گشایش و راحتی نبوده و برایشان بسی بی‌خیر و بدفرجام است. به قولی: مراد از آن، روز جنگی چون روز بدر است که کفار در آن کشته می‌شوند و روز جنگ عقیم است

چراکه فرزندان زنان در آن به قتل می‌رسند و آن زنان به منزله زنانی می‌گردند که نازا و ستروند، گویی اصلاً فرزندی نزاده‌اند. اما ابن‌کثیر معنی اول را ترجیح داده و گفته است: «صحيح همان است». از این جهت، حق تعالی در آیه بعد می‌فرماید:

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
(56)

«در آن روز، پادشاهی فقط از آن خداست» یعنی: سلطه قاهرانه و استیلائی تام و تمام در روز قیامت فقط از آن خدای سبحان است «میان آنان حکم می‌کند و» در نتیجه «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: به مقتضای ایمانشان عمل کرده‌اند «در باغهای پرناز و نعمت خواهند بود» یعنی: در آن باغها مستقر می‌گردند و در انواع ناز و نعمت غوطه‌ور می‌شوند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (57)

«و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را دروغ شمرده‌اند» یعنی: کسانی که کفر به خدای عزوجل را با تکذیب آیات وی همراه کرده‌اند «برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود» که به نحوی بسیار خفت‌بار آنان را در احاطه خویش می‌گیرد.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (58)

«و آنان که در راه خدا هجرت کرده‌اند» ایشان مهاجرانی هستند که در طلب رضای باری تعالی از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند و نیز همه کسانی که در راه

خداΨ و طلب رضایش از خانه و کاشانه خویش هجرت گزیده‌اند «و آن‌گاه کشته شده» اند در جهاد «یا مرده‌اند» در حال هجرت «قطعا خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد» در بهشت می‌خورند و می‌آشامند و از ناز و نعمت‌های قطع نشدنی آن بهره می‌گیرند. مراد از دریافت این روزی نیک در بهشت، همانا دریافت بی‌درنگ آن پس از کشته‌شدن و قبل از برپایی قیامت است زیرا آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند. در حدیث شریف آمده است: «ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تأکل من ثمار الجنة: ارواح شهدا در جوف‌های پرندگانی سبز رنگ قرار دارند که از میوه‌های بهشت می‌خورند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «المقتول فی سبیل الله والمتوفی فی سبیل الله بغیر قتل هما فی الأجر شریکان: کشته شده در راه خدا و وفات یافته در راه وی بدون قتل، هردو در پاداش شریکند». «و بی‌گمان خداوند بهترین روزی دهندگان است» و بی‌حساب روزی می‌بخشد.

لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (59)

«البته آنان را» یعنی: آن مهاجران در گذشته یا شهید را «به جایگاهی که آن را می‌پسندند» و آن جایگاه به سرشتشان سازگارتر و به خواسته‌هایشان پیوسته تر است «در می‌آورد» به علاوه این‌که در بهشت از نعمت‌هایی برخوردار می‌شوند که نه هیچ چشمی دیده، نه هیچ گوشی شنیده و نه بر دل هیچ بشری خطور کرده است «و هرآینه خدا دانا» است به درجات عمل‌کنندگان و مراتب استحقاقشان «بردبار است» از سر قصور و کوتاهی مقصرانشان می‌گذرد و آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند.

**ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ
غَفُورٌ (60)**

بعد از آن که خداوند Ψ سستی از سنت‌هایش را در آیات فوق بیان کرد، اینک به بیان سنت دیگری از سنت‌های خویش می‌پردازد: «آری! حکم این است و هر کس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است، دست به عقوبت زند» یعنی: هر کس ظالم را به اندازه ظلمی که بر وی رفته است، مجازات کند و بر آن نیفزاید «سپس مورد تعدی قرار گیرد» یعنی: همان ظالمی که در آغاز بر وی ستم کرده بود، بعد از آن ستم اول، باز بر وی ستم روا دارد «قطعا خدا او را نصرت خواهد داد» یعنی: کسی را که مورد تجاوز و ستم مضاعف قرار گرفته، بر تجاوزگر ستم پیشه یاری خواهد داد «چرا که خدا بخشایشگر آمرزگار است» یعنی: او بر مؤمنان بسیار عفوکننده و بخشایشگر و بسیار آمرزنده است.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره گروهی (سریه‌ای) از صحابه Ψ نازل شد که در ماه محرم با جمعی از مشرکان رو در رو شدند، در این اثنا مسلمانان از مشرکان خواهش کردند که در ماه حرام با ایشان نجنگند اما مشرکان نپذیرفته بر جنگ اصرار ورزیدند و بر مسلمانان تجاوز کردند آن‌گاه مسلمانان با آنان جنگیدند و خدای عزوجل ایشان را بر مشرکان نصرت عنایت کرد.

**ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
(61)**

«این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا» تواناست بر هر آنچه بخواهد و از نشانه‌های توانایی اوست که «شب را در روز درمی‌آورد و روز را

در شب درمی آورد و به سبب آن است که خدا شنوای بیناست» در آوردن شب در روز و روز در شب به معنای افزودن یکی از آنها به حساب دیگری است زیرا افزودن در یکی از آنها مستلزم کم کردن از دیگری است پس گاهی شب دراز می شود و روز کوتاه - چون زمستان - و گاهی روز دراز می شود و شب کوتاه - چون تابستان - پس کسی که بر آفرینش همچو پدیده های بزرگی توانا باشد، بی گمان بر یاری دادن مظلوم، پاداش دادن مطیع و مجازات کردن عاصی نیز تواناست و خداوند Ψ به سخنان بندگانش شنوا و به احوالشان بیناست و هیچ چیز از حرکات و سکنااتشان بر او پنهان نمی ماند لذا مظلومان را بی یار و یاور نمی گذارد.

ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (62)

«آری! این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا خود حق است» پس دین وی حق است، عبادت وی حق است، نصرت دادن اولیائش علیه دشمنانش حق است، وعده وی حق است و او خود حق است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضی آن است که او مبدأ و منشأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قدرت و در بند اراده او باشد «و آنچه بجز او می پرستند» که بتان از جمله آنهایند «باطل است» که هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد. همچنین معبودان دروغین از آن روی باطل اند که برخلاف پندار باطل پرستان، خدا نمی باشند «و این» نصرت «به سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه» یعنی: خداوند متعال بر همه چیز برتر، از همتایان و مشابهان مقدس و منزه و از آنچه ستمگران می گویند پاک و میراست

«کبیر است» یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (63)

«آیا ندیدی که خدا از آسمان آبی فرود آورد آن‌گاه زمین بر اثر آن سرسبز و خرم می‌گردد» با گیاهانی که در آن می‌روید، بعد از آن‌که خشک و پژمرده بود «بی‌گمان خداوند لطیف است» پس علم و فضل وی به هرچیز کوچک و بزرگی احاطه دارد و او دقیق و باریک‌بین است «آگاه است» به تدبیر و سامان‌دهی امور بندگانش و بر آنچه که به صلاح ایشان می‌باشد.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (64)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» در آفرینش، در ملک، در فرمانروایی و در تصرف پس همه محتاج رزق و روزی وی‌اند «و بی‌گمان خداوند بی‌نیاز است» و به چیزی احتیاج ندارد، درحالی‌که همگان به وی محتاجند «حمیداست» یعنی: در هرحالی سزاوار ستایش و حمد و سپاس است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ (65)

«آیا ندیدی که خدا آنچه را در زمین است» از چهارپایان، درختان، رودخانه‌ها، معادن، خاک، آب، هوا، عناصر و غیره «برای شما رام گردانید» و این اشیا را برای منافع شما پدید آورد «و کشتی‌ها را که در دریا به فرمان او روانند» یعنی: همچنین کشتی‌ها را درحال شناوربودن آنها در دریا برای شما رام گردانید

«وآسمان را از آن که جز به اذن خودش بر زمین فروافتد، نگاه می‌دارد» زیرا خداوند متعال آسمان را بر اوصافی آفریده که مستلزم حفظ اجرام و کهکشانهای آن در جایگاه‌ها و مدارات معین آن می‌باشد، بی آن که بیفتند یا از مدارات خود تغییر جهت دهند مگر آن‌گاه که خودش بخواهد، آنها به امر و مشیت وی فرومی‌افتند چنان‌که به بعضی از شهاب سنگ‌ها اجازه می‌دهد که بر زمین بیفتند «بی‌گمان خداوند نسبت به مردم رئوف و رحیم است» یعنی: به آنان بسیار بارآفت و بسیار مهربان است، از آنجا که این پدیده‌ها را برای آنان رام و مسخر ساخته و از آنجا که آسمان را نگه داشته تا بر زمین نیفتد.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ (66)

«و اوست آن‌که شما را زندگی بخشید» بعد از آن‌که جماد بودید «سپس شما را می‌میراند» در هنگام به پایان رسیدن عمرهایتان «و باز شما را زنده می‌کند» در هنگام برانگیختن برای حساب و عقاب «بی‌گمان انسان سخت ناسپاس است» یعنی: انسان سخت منکر نعمت‌های خدای سبحان بر خویشتن است، با آن‌که این نعمتها آشکارند نه پنهان و انکار قدرت خدای عزوجل بر زنده کردن بعد از مرگ نیز از همین باب است، با آن‌که انسان نیک می‌داند که چگونه خدای منان او را از کتم عدم به هیأت بشری تمام آراسته، آفرید و باز با نعمتهایش او را رشد و پرورش داد تا به کمال وجودی‌اش رسانید.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُونَكَ فِي الْأَمْرِ وَاذْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ (67)

«برای هر امتی منسکی قرار داده‌ایم» یعنی: برای هر اهل دینی از امت‌های گذشته، شریعت خاصی وضع نمودیم، به گونه‌ای که هیچ امتی از شریعت ویژه خود به غیر آن از شرایع تخطی نکند. منسک در کلام عرب در اصل به معنای جایی است که انسان در آن تردد و رفت‌وآمد می‌کند به همین جهت اعمال و مشاعر حج را «مناسک» نامیدند زیرا مردم در آنها تردد و رفت‌وآمد می‌کنند پس منسک عبارت است از: محل ادای طاعت. به قولی دیگر: منسک عبارت از حیوانات ذبح شده قربانی است. وجه دیگر در تفسیر آن این است: برای هر امتی موضعی قرار دادیم که در آن حج و قربانی می‌کند⁶ «که آنان بدان عمل می‌کنند» یعنی: هر امتی دارای شریعت مخصوص به خود است که به آن عمل می‌کند و هر ملتی دارای مناسک و شعایر معین و زیارتگاه‌ها و معابد مخصوصی است که فقط به آن مشغول است نه به غیر آن. مثلاً تورات شریعت امتی است که از زمان بعثت موسی تا بعثت عیسی به سر می‌برده‌اند، انجیل شریعت امتی است که از بعثت عیسی تا بعثت محمد صل به سر می‌برده‌اند و قرآن شریعت مسلمین است که تا یوم القیامه برقرار می‌باشد «پس نباید که در این امر با تو منازعه کنند» یعنی: خود این اصل که هر امت دارای شریعتی مخصوص به خود است، موجب آن است که بقایای امت‌های گذشته با رسول خدا صل در دین و مناسک ایشان نزاع و ستیزه نکنند و نیز مستلزم آن است که

⁶ علامه سید ابوالحسن ندوی در کتاب خود: «الأركان الأربعة» در مورد بقایای مناسک و مواضع مخصوص زیارت و عبادت امت‌های مختلف گذشته، به تفصیل سخن گفته است، محققان می‌توانند به آن رجوع نمایند.

آنها از رسول خداص و شریعت ایشان در امر دین حق اطاعت کنند زیرا اسلام از زمان بعثت ایشان تا قیام قیامت شریعت آخرالزمان می‌باشد «و به‌سوی پروردگار خویش بخوان» یعنی: این گروه ستیزه‌گر، یا تمام مردم را به‌سوی دین خدای عزوجل و یکتاپرستی و ایمان به وی فراخوان «زیرا بی‌گمان تو بر راهی راست قرار داری» راه روشن و مستقیمی که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست.

وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (68)

«و اگر با تو مجادله کردند» یعنی: اگر راه دیگری جز در پیش گرفتن جدال و مکابره با تو را در امر دین نپذیرفتند بعد از آن‌که حجت بر آنان آشکار شد؛ «پس بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است» یعنی: پس کار آنان را به خدای سبحان بسپار و به آنان این سخن را که دربرگیرنده تهدید و وعید است، بگو و نیز به آنان بگو:

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (69)

«خدا میان شما روز قیامت در مورد آنچه» شما مسلمانان و کفار «با یک‌دیگر در آن اختلاف می‌کردید» از امر دین «داوری می‌کند» پس در آن هنگام است که حق از باطل بازشناخته می‌شود.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (70)

«آیا ندانسته‌ای» یعنی: ای محمد ص! قطعاً دانسته‌ای و یقین نموده‌ای «که خدا آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند» از جمله آنچه را که شما در مورد آن با هم اختلاف می‌ورزید «اینها همه» یعنی: تمام دانستنی‌های حق تعالی در

آسمان و زمین «در کتابی ثبت است» یعنی: نزد حق تعالی در لوح محفوظ نوشته شده است «قطعا این بر خدا آسان است» یعنی: قطعا احاطه علمی حق تعالی به آنچه که در آسمان و زمین است، بر وی آسان است.

در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند Ψ آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه را که واقع می شود. پس قلم در هرآنچه که تا روز قیامت پدید می آید، به جریان افتاد و همه را نوشت».

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (71)

«و به جای خدا چیزی را عبادت می کنند که خدا حجتی بر آن نازل نکرده است» یعنی: بتانی را می پرستند که در پرستش آنها به حجتی روشن از جانب خدای سبحان متکی نیستند «و چیزی را» می پرستند «که آنان را بر ثبوت آن هیچ دانشی نیست» از دانش عقلی ای که به وجهی از وجوه بر جایز بودن آن پرستش دلالت کند، یا دانش نقلی ای که آن را از خدا Ψ یا از رسولش نقل کرده باشند بلکه آنان به محض جهل خویش این بتان را می پرستند «و هیچ یاری دهنده ای برای ستمکاران نیست» که عذاب خداوند Ψ را از آنان دفع کند.

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْبِئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَمُ النَّارُ وَعَذَابُ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (72)

«و چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود» آیات بینات: آیاتی است که بر عقاید حق و احکام الهی دلالت روشنی دارد. آری! چون این آیات روشن ما

برآنان خوانده شود؛ «در چهره کسانی که کفر ورزیده‌اند، انکار را تشخیص می‌دهی» زیرا در هنگام شنیدن آیات قرآن، نشانه خشم و ترش‌رویی بر چهره‌هایشان هویدا است، می‌بینی که چهره درهم می‌کشند و عبوس و اخمو می‌شوند. به قولی: «منکر» در اینجا عبارت از برتری‌جویی و گردنکشی است، یعنی: چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود، آنان را می‌بینی که گردن برمی‌کشند و متکبرانه از آن روی گردانده و به آن هیچ توجهی نمی‌کنند «نزدیک‌است به کسانی که آیات ما را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند» یعنی: چیزی نمانده که به رسول خدا ص و اصحابشان حمله برند؛ با زدن، یا دشنام دادن، یا بازداشت کردن آنها. اصل سَطْو: به معنای قهر است «بگو: آیا آگاهتان کنم» و شما را خبر دهم «به بدتر از این» یعنی: به ناخوش‌آیندتر از این چیزی که هم‌اکنون در آن قرار دارید؛ از غیظ و خودخوری و خشمگین شدن بر کسی که آیات ما را بر شما می‌خواند؟ آن چیز بدتر «دوزخ است» که خدای قهار آن را برای شما آماده ساخته و «خدا آن را به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است» یعنی: دوزخ چه بد جایگاهی است که شما سرانجام به آن می‌پیوندد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ (73)

سپس خداوند متعال درباره حقارت بتان و خامی و سبکی عقلهای پرستشگران آنها مثلی می‌زند و می‌فرماید: «ای مردم! مثلی زده شد پس بدان گوش فرادهید» گویی می‌فرماید: مشرکان در امر پرستش برایم شبیهی قرار دادند پس

مثل این معبودان باطلشان را بشنوید: «هرآینه کسانی را که جز خدا می خوانید» از بتان، ای مشرکان! «هرگز مگسی نمی آفرینند» حتی بر آفریدن مگسی توانا نیستند، با آن که مگس ذاتا حقیر و بی ارزش و جسما نیز کوچک است «هرچند برای آفریدن آن اجتماع کنند» یعنی: هرچند پرستشگران و پرستش شدگان همه برای آفریدن آن جمع شوند اما از آفریدن حتی یک مگس هم عاجزند «و اگر آن مگس چیزی از آنان برآید، نمی توانند آن را بازپس گیرند» پس هرگاه از خلق کردن چنین حیوان ضعیفی هم عاجزند و از آن گذشته، نمی توانند با آن حیوان ضعیف در بازپس گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، یقینا از آفریدن غیرآن از چیزهایی که نسبت به مگس دارای جرم و اندامی بزرگتر و نیرو و توان بیشتر است، عاجزتر و درمانده ترند «طالب و مطلوب هر دو ناتوانند» بتان همچون طالب اند، از حیث این که آفرینش مگس را طلب می کنند، یا بازپس گرفتن آنچه را که از آنان ربوده است می طلبند و مطلوب هم مگس است. همچنان محتمل است که مراد از «مطلوب»، بتان ناتوانشان باشند که «طالبان» آنها، یعنی پرستشگران مشرک آنها از آنها عاجزتراند.

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (74)

«خداوند را چنان که سزاوار قدر اوست، قدر نگذاشتند» یعنی: او را چنان که حق تعظیم اوست تعظیم نکردند و چنان که حق معرفت اوست، نشناختند؛ از آنجا که بتانی را که حتی از دفع کردن مگسی هم ناتوانند، شرکایش قرار دادند «در حقیقت خداست که توانای غالب است» برخلاف خدایان دروغین

مشركان كه جماداتي اند ناتوان از رساندن سود و از دفع زيان و ناتوان از هر امر ديگري.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (75)

«خدا از ميان فرشتگان رسولاني برمي گزيند» مانند جبرئيل، اسرافيل، ميكائيل و عزرائيل ؑ «و» نيز رسولاني را برمي گزيند «از ميان مردم» مانند ابراهيم، موسي، عيسي و محمد ؑ پس از ميان خيل عظيم فرشتگان، فرشته‌اي را برگزيده او را به سوي انبيا مي فرستد و باز انبيا ؑ را به سوي مردم، يا فرشته را براي قبض ارواح مخلوقاتش، يا براي فراهم آوردن چيزهايي كه اسباب بهره‌مندی آنهاست، مي فرستد «بي گمان خدا شنواست» سخنان بندگان را «بيناست» به آنان و مي داند كه چه كسي از آنان شايسته اين گزينش است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (76)

«آنچه پيش رویشان است و آنچه پشت سرشان است، مي داند» يعني: خداوند Ψ آنچه را كه فرستادگانش - اعم از فرشتگان و بشر - انجام مي دهند مي داند لذا آن فرستادگان قادر نيستند تا چيزي از پيامهايي را كه به تبليغ آن مأمورند، پنهان كنند چنان كه نمي توانند آنچه را كه به ابلاغ آن مأمور نشده‌اند، تبليغ كنند. يا مراد اين است: خداوند Ψ آنچه را كه مردم از اعمال خير و شر پيش فرستاده‌اند و آنچه را كه به تأخير افكنده‌اند، مي داند «و همه كارها به سوي خدا بازگرداننده مي شود» لذا او بر همه چيز محيط و مسلط است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (77)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجده کنید» یعنی: نمازی را که خدای عزوجل آن را برای شما مشروع گردانیده برپا دارید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «سوره حج به دو سجده فضیلت داده شده است پس هرکس در آنها سجده نمی‌کند، آنها را نخواند». ولی احناف و مالکی‌ها برآنند که این آیه، آیه سجده نیست زیرا پیوستگی سجده به رکوع دلیل بر آن است که مراد از آن سجده نماز می‌باشد نه سجده تلاوت. آنها در باره حدیث وارده در این باب نیز گفته‌اند که: این حدیث ضعیف است و روایتی که از ابی‌بن‌کعب نقل شده است، آن را رد می‌کند زیرا ابی‌بن‌کعب سجده‌های تلاوتی را که از رسول خدا ص شنیده بود، برشمرد و در سوره حج فقط یک سجده تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آن را. «و پروردگارتان را پرستید» یعنی: تمام انواع عباداتی را که خداوند ﷻ شما را بدانها امر کرده است، به‌جای آورید «و کار خیر انجام دهید» یعنی: هرآنچه را که خیر است انجام دهید؛ که اهم آن ادای فرایض و سپس انجام دادن نوافل می‌باشد چنان‌که نفع رساندن به مردم، در پیش گرفتن رفتار و اخلاق نیک با دیگران و رعایت صله رحم نیز از بهترین خیرهاست «باشد که رستگار شوید» به رحمت و رضای الهی در روز قیامت؛ به وسیله انجام دادن این اوامر.

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ
 مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ
 شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
 وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (78)

«و در راه خدا جهاد کنید» جهاد در راه خدا Ψ عبارت است از: به کار بردن توان و نیرو در مبارزه علیه دشمن، جنگیدن با کفار و دفع کردنشان از بلاد مسلمین و به طور کلی به جا آوردن هر چیزی که خداوند متعال مؤمنان را بدان امر یا از آن نهی کرده است. جهاد بر سه نوع است: جهاد با دشمن آشکار مانند کفار، جهاد با شیطان و جهاد با نفس. آری! در راه خدا Ψ جهاد کنید؛ «چنان که حق جهاد اوست» یعنی: خالصانه برای خدا Ψ جهاد کنید و در راه او با مال، زبان و جانتان به پیکار برخیزید و در اجرای امر وی از ملامت هیچ ملامتگری نترسید که این است همان حق جهاد «اوست که شما را» ای مسلمانان! «برگزید» برای دین خود «و در دین هیچ حرجی بر شما قرار نداد» یعنی: هیچ دشواری و سختی ای بر شما قرار نداد و شریعت سهل و آسانی را برای شما به عنوان برنامه زندگیتان مشروع گردانید... مثلاً برای شما در امر نکاح زنان گرفتن دو، سه، چهار زن و حتی زنان بیشتری را به ملک یمین رخصت داد، برای شما رخصت داد که در سفر نماز را کوتاه و روزه را بخورید و اگر کسی بیمار یا در حال جنگیدن با کفار است، می تواند نماز را به اشاره برگزار کند اگر بر وجه دیگری قادر به ادای آن نیست. آری! خداوند Ψ با مکلف نکردن شما به تکالیف سنگین و دشوار، بر شما سخت و تنگ نگرفت و با گشودن در توبه و استغفار و کفاره دادن در آنچه که کفاره ودیت و ارش را در آنها مشروع گردانیده و نیز با غیر اینها از رخصت های شرع که در کتب فقه به تفصیل آمده است، برای شما راه خروجی از گناه قرار داد. چنان که رسول اکرم ص در حدیث شریف فرموده اند: «بعثت بالحنفیة السمحة: من به دین حق گرای آسان برانگیخته شده ام».

«آیین پدرتان ابراهیم» نیز چنین بوده است. یعنی: دیتتان را به مانند فراخی و وسعت آیین پدرتان ابراهیم U، بر شما وسیع گردانیدیم. اما زجاج در تفسیر آن گفته است: «از آیین پدرتان ابراهیم U پیروی کنید». ابراهیم U از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جد محمد مصطفی ص است و ایشان از حیث این که سبب حیات ابدی امت خویش هستند، مانند پدری برای امتشان می‌باشند. یا ابراهیم U از باب تغلیب پدر همگی مسلمانان نامیده شد بدان جهت که اکثریت اعراب از نسل وی‌اند. «او» یعنی: خداوند Ψ «شما را پیش از این مسلمان نام گذاشت» در کتابهای پیشین. به قولی مراد این است: ابراهیم U بود که شما را پیش از این مسلمان نامید؛ با این دعای خویش: **(وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ)**: (و از نسل ما نیز امتی قرار ده که برای تو مسلمان باشند) «بقره / 128». «و در این نیز» یعنی: در قرآن نیز، شما مسلمان نامیده شده‌اید «تا این پیامبر بر شما گواه باشد» با تبلیغ و رساندن قرآن «و شما بر مردم گواه باشید» بر این که پیامبران پیامهای الهی را به آنان رسانده‌اند. یا مراد این است: تا شما در روز قیامت بر امتهایی که شریعت خداوند Ψ را به آنها رسانده‌اید، گواه باشید «پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» تخصیص این دو فریضه به یادآوری، به خاطر شرف و فضیلت بسیار آنهاست «و به خدا چنگ زنید» یعنی: او را پناه خویش قرار دهید از هر چه که از آن بیم و هراس دارید و به او در تمام امور خود التجا کنید «او مولای شماست» یعنی: او مددکار و متولی امور شماست «چه نیکومولایی و چه نیکویاری دهنده‌ای است» یعنی: او در ولایت و

کارسازی امور شما و نصرت دادنتان بر دشمنانتان، هیچ همانندی ندارد چنان‌که
در تمام صفات جلال و جمال خود، بی‌مانند و بی‌همتاست.

(سوره مومنون)

مکی است و دارای (118) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه «مؤمنون» نامیده شد زیرا با این فرموده حق تعالی: **(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ)** آغاز شده است و آیات بعد از آن نیز به بیان اوصاف هفت گانه مؤمنان و پاداش عظیم ایشان در آخرت - که عبارت از به ارث بردن فردوس برین است - می پردازد.

فضیلت این سوره: احمد، ترمذی، نسائی و حاکم از عمر بن الخطاب ؓ روایت کرده اند که فرمود: هنگام نزول وحی بر رسول خدا $\text{صلی الله علیه و آله}$ نزدیک چهره ایشان زمزمه ای مانند صدای زنبور عسل شنیده می شد. روزی وحی بر ایشان در حال نزول بود و ما ساعتی درنگ کردیم تا نزول وحی بر ایشان تمام شد سپس ایشان روی به قبله کرده، دستان خود را به آسمان برداشتند و چنین دعا کردند: «اللهم زدنا ولا تنقصنا، وأكرمنا ولا تهنا، وأعطنا ولا تحرمنا، وآثرنا ولا تؤثر علينا، وارض عنا وأرضنا: بارها! بر ما بیفزای و از ما کم نکن، گرامی مان بدار و خوارمان نکن، به ما بده و ما را محروم نگردان، ما را برگزین و دیگران را بر ما ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را راضی کن». سپس فرمودند: «به تحقیق همین اکنون بر من ده آیه نازل شد که هر کس آنها را برپا دارد، به بهشت داخل می شود آن گاه قرائت کردند: **(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ...)** تا ده آیه را تمام نمودند».

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (1)

«به‌راستی که مؤمنان رستگار شدند» ولی نه همه آنان بلکه مؤمنانی که گردآورنده صفات زیراند:

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (2)

«کسانی که در نمازشان خاشعند» خشوع: فروتنی، ترس قلب، خودشکنی و نرم‌دلی است. به‌قولی: خشوع در نماز، عبارت است از: آرامش، التفات نکردن به اشیای خارج از نماز و بازی نکردن با اعضا و لباس خود. در حدیث شریف آمده است: رسول خدا ص مردمی را دیدند که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کرد، فرمودند: «لو خشع قلب هذا، لخشعت جوارحه: اگر قلب این (آقا) خاشع و فروتن بود، قطعا اندامهای او نیز آرامش و سکون خود را حفظ می‌کرد». پس در نماز فقط برای کسی خشوع پیدا می‌شود که دلش فارغ از همه‌همه‌های اندرونی به‌خلوتگاه نیایش حاضر باشد و در این هنگام است که نماز برایش بسیار راحت‌بخش و روح‌افزا خواهد بود. چنان‌که در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «... آرامش روان من در نماز قرار داده شده است».

حاکم در بیان سبب نزول این آیه از ابوهریره r روایت کرده است که فرمود: رسول خدا ص در هنگام نماز، نگاهشان را به‌سوی آسمان معطوف می‌کردند پس چون این آیه نازل شد، سرشان را فروانداختند.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (3)

«و آنان که از لغو روی گردانند» روی گردانی مؤمنان از لغو، عبارت است از: پرهیز کردنشان از آن و عدم توجه به آن. لغو: هر باطل، لهو، بیهودگی، یاوه، معصیت و هر گفتار و کردار ناپسندی است. به قولی: لغو، شامل شرک و همه معاصی می شود.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (4)

«و آنان که زکات را می پردازند» به طور مداوم. مراد از زکات در اینجا، صدقات فرض و نفل و هر عملی است که سبب نفع رسانی به مسلمانان گردد. ابن کثیر می گوید: «با آن که آیه کریمه مکی است اما اکثر علما برآنند که مراد از آن، زکات اموال است». بنا بر روایات صحیح، زکات در سال دوم هجری در مدینه فرض شد ولی ظاهراً از روایت ابن کثیر چنین بر می آید که اصل زکات در مکه فرض شده بود اما مقادیر و نصاب های آن در مدینه فرض شد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (5)

«و آنان که فروج خود را نگاه می دارند» فرج: بر آلت جنسی مرد و زن هر دو اطلاق می شود. یعنی: مؤمنانی که با آراسته شدن به پاکدامنی و عفت، شرمگاه های خود را از هر آنچه که برایشان حلال نیست، نگاه می دارند نیز رستگار شدند.

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (6)

«مگر بر همسران خویش» یعنی: انسان در به کار بردن شهوت جنسی خود در حرام مورد نکوهش و پیگرد است لذا مؤمنان مأمورند که شهوت جنسی خود را جز در مورد همسرانشان - که در شهوت رانی شان با آنها هیچ سرزنشی نیست -

نگه دارند «یا بر آنچه که ملک یمینشان است» یعنی: مأمور به نگهداشت شرمگاه خویش از کنیزانی نیستند که به ملک خالص، ملک دست آنان شده‌اند «پس در این صورت بر آنان نکوهشی نیست» در عدم نگاهداشت شرمگاه خویش از همسران و کنیزانشان لذا برای مؤمنان بهره‌گیری جنسی از کنیزانشان نیز حلال است، مادامی که در این باره مانعی شرعی فرارویشان وجود نداشته‌باشد؛ از قبیل این که آن کنیزک - مثلاً - خواهر رضاعی‌شان باشد. اما اگر در غیر این محدوده درآیند و به شهوت‌رانی حرام پردازند، مورد نکوهش و مجازات قرار می‌گیرند چنان که می‌فرماید:

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (7)

«پس هر که سوای این طلب کند» یعنی: سوای همسران و کنیزان خویش را «آنان از حد درگذرند گانند» یعنی: تجاوزکارند به‌سوی آنچه که برایشان حلال نیست لذا ستمگر و گنه‌کارند.

جمهور فقها با استناد به این آیه، بر تحریم استمنا با دست (جلق) استدلال کرده‌اند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (8)

«و آنان که امانت‌های خود را» چون بر آن امین قرار داده شوند؛ «و عهد خود را» چون عهد و پیمانی ببندند؛ «رعایت می‌کنند» امانت: چیزی است که انسان بر آن ایمن ساخته شده و بر آن امین گردانیده شود و جز گواه بودن خداوند Ψ هیچ حجت و اثبات دیگری بر آن نباشد پس کسی که نزد وی ودیعه‌ای گذاشته می‌شود، مؤتمن (امانت‌دار) است، کسی که به وی وامی می‌دهید که مدرک

و حجتی بر آن ندارید، مؤتمن است، پدر و ولی درباره کودکان تحت تکفلشان مؤتمن‌اند، اولیای امور جامعه اسلامی در حق رعایای خویش مؤتمن‌اند و مؤمن در نماز و روزه و طهارت خویش مؤتمن است. اما عهد: چیزی است که در مورد آن به خدای سبحان یا به بندگانش تعهد داده می‌شود. رعایت: یعنی نگه‌داری.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (9)

«و آنان که بر نمازهایشان محافظت می‌کنند» با برپاداشتن آنها به طور مداوم در اوقات مخصوص آنها و به‌جا آوردن رکوع و سجده و قرائت آنها بر وجه تام و تمام و خواندن اذکار مشروعه آنها.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود ؓ آمده است که فرمود: از رسول خدا ص سؤال کردم: یا رسول‌الله! کدام عمل نزد خداوند Ψ محبوبتر است؟ فرمودند: «نماز در وقت آن». گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا Ψ ». از این جهت خداوند متعال ذکر این صفات را با نماز آغاز و با نماز هم به پایان برد. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «پایداری ورزید و هرگز ثواب پایداری را نمی‌توانید در تحت حصر و شمار درآورید و بدانید که بهترین اعمال شما نماز است و بر نماز مواظبت نمی‌کند جز شخص مؤمنی».

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (10)

«این گروه» یعنی: گردآورندگان اوصاف فوق «ایشانند وارثان» یعنی: شایستگان و ذی‌حقان به این که میراث‌بر باشند، میراث‌بر چه چیزی؟:

الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (11)

«آنان که فردوس را به ارث می‌برند» یعنی: مستحق آن می‌شوند. فردوس بلندترین مکان بهشت است که در میانه آن قرار دارد. به قولی معنی این است: ایشان منازل کفار را در بهشت به میراث می‌برند زیرا - چنان‌که از احادیث برمی‌آید - خدای سبحان برای هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ آفریده است «آنان در آنجا جاودانه اند» و همیشه ماندگار، نه از آن اخراج می‌شوند و نه در آن می‌میرند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «إذا سألتم الله الجنة فاسألوه الفردوس فإنه أعلى الجنة وأوسط الجنة ومنه تفجر أنهار الجنة وفوقه عرش الرحمن: چون از خدا بهشت را درخواست می‌کردید، فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای بهشت و میانه آن است، همه انهار بهشت از فردوس جاری می‌شود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد».

این بود اوصاف مؤمنان وارسته و مفلح که در ده آیه ذکر شد. از عائشه ام‌المؤمنین رضی الله عنها پرسیدند: اخلاق رسول خدا ص چگونه بود؟ فرمود: «اخلاق رسول خدا ص قرآن بود» آن‌گاه تلاوت کرد: **(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ)** تا رسید به **(وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ)**، سپس فرمود: اخلاق رسول خدا ص این چنین بود.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (12)

«و هرآینه انسان را از سلاله‌ای از گل آفریدیم» اصل آن همان گلی است که آدم ابوالبشر از آن آفریده شد. ابن‌کثیر به نقل از قتاده در معنی آیه می‌گوید: «آدم را از گل بیرون آوردیم». و این معنی به سیاق نزدیکتر است. سلاله: از سل است و آن عبارت از بیرون آوردن چیزی از چیزی است. پس حاصل معنی این است: انسان را از نطفه‌ای بیرون آورده شده از گل آفریدیم. پس نطفه سلاله است و فرزند سلیل و نیز به فرزند هم سلاله اطلاق می‌شود.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (13)

«باز او را» یعنی: آدم را، به اعتبار افراد و نسل وی که همان بنی آدم‌اند «نطفه‌ای در قرارگاهی استوار قرار دادیم» که همانا رحم است.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (14)

«آن‌گاه آن نطفه را به صورت علقه درآوردیم» یعنی: نطفه سفید را به خون بسته سرخرنگ مستطیل شکلی متحول کردیم «پس آن خون بسته را به صورت مضغه گردانیدیم» یعنی: به صورت گوشت‌پاره‌ای بدون شکل و هیأت و صورت، که بعد از آن در تطور بعدی، آن گوشت پاره بی‌شکل و هیأت، به گوشت‌پاره‌ای دارای هیأت و صورت تبدیل می‌شود «پس آن گوشت پاره را استخوانهایی چند ساختیم» که به طرزی محکم و با صلابت و به اشکال مخصوصی به هم وصل‌شده‌اند تا ستونی استوار برای بدن باشند «بعد آن استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم» یعنی: بر هر استخوانی - به همان مقداری که مناسب و درخور آن است - گوشتی رویانیدیم «آن‌گاه آفریدیم او را به

آفرینشی دیگر» یعنی: آن‌گاه درجنین - بعد از آن‌که جمادی بیش نبود - روح دمیدیم پس او آفرینشی دیگر شد، دارای تحرک و شنوایی و بینایی و ادراک و دیگر استعدادها و سرانجام با کامل ساختن نیروهای آفریده شده در وی، او را از درون رحم به دنیای خارج از آن بیرون آوردیم «پس بزرگ خداوندی است که نیکوترین آفرینندگان است» یعنی: خدای سبحان از آن روی سزاوار تعظیم و سپاس و ثنا است که بهترین و استوارکارترین صنعتگران و آفرینشگران می‌باشد. از عمر ۳ روایت شده است که فرمود: «با پروردگارم در چهار چیز موافقت نمودم... یکی از آن چهار چیز این بود که چون نازل شد: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾ من گفتم: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ . پس همان‌گونه که گفته بودم نازل شد».

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (15)

«سپس شما بعد از این قطعاً می‌میرید» یعنی: بعد از طی این مراحل و به سر رسیدن اجل‌هایتان، خواه‌ناخواه به سوی مرگ رهنوردید.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (16)

«سپس شما قطعاً روز قیامت برانگیخته می‌شوید» از قبرهایتان به سوی محشر؛ برای حساب و جزا.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (17)

«و به راستی ما بر فراز شما هفت راه آسمانی آفریدیم» طرائق: عبارتند از طبقات آسمانها که لایه‌به‌لایه یکی بر بالای دیگری کوبیده شده‌اند «و ما هرگز از

آفرینش غافل نبوده‌ایم» یعنی: ما از کار این هفت طبقه آسمان و نگاه داشتن آنها و نیز از تمام عرصه آفرینش خویش غافل نبوده‌ایم که آن را همین‌گونه به حال خود رها کنیم بلکه آفرینش را از زوال و اختلال حفظ می‌کنیم و نیز کسانی را که در زمین به سر می‌برند حفظ می‌کنیم از این که آسمان بر سرشان سقوط کند و به هلاکتشان رساند، یا زمین آنان را به کرات دیگر و فضای بیرونی خود بیفکند.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ
(18)

«و از آسمان آبی را فرود آوردیم» یعنی: آب باران را، که حیات زمین و موجودات زنده‌ای که در آن به سر می‌برند، وابسته به این آب است «به اندازه» یعنی: این آب را به میزانی که از جانب ما مقدر و معین است فرود آوردیم؛ به همان مقداری که کشتزارها و درختان به آن قوام و سامان یافته و رشد کنند و نیاز موجودات حیه بدان برآورده شود زیرا اگر آب از اندازه خود بیشتر شود، درختان، کشتزارها و جانداران همه تباہ می‌شوند و اگر از اندازه هم کمتر شود، نیاز کشتزارها، محصولات و موجودات حیه را بسنده نمی‌کند.

ابن کثیر می‌گوید: «حتی خدای عزوجل به سوی زمین‌هایی که کشت آنها نیاز به آب بسیاری دارد اما خود زمین آنها قدرت تحمل بارانهای زیاد را ندارد، از بلاد دیگر و از سرزمینهای دور آب می‌فرستد، مانند سرزمین مصر که زمینی شنزار داشته و طبیعت آن تحمل باران بسیار را ندارد پس می‌بینیم که خداوند متعال از فاصله‌های دور، آب نیل را به سوی آن می‌فرستد و در فصل بارانهای موسمی همراه با این آب از سرزمین حبشه گل سرخی را برکنده و آن را به سرزمین

مصر می فرستد، که آب زمین را سیراب می کند و آن گل سرخ هم بر بستر زمین ته نشین شده پوشش خاکی مناسبی را جهت آماده ساختن زمین برای کشاورزی، آماده می گرداند».

«و آن را در زمین جای دادیم» یعنی: آب باران را در زمین مستقر گردانیدیم تا در وقت نیازشان از آن بهره گیرند، همچون آب چشمه ها، آبهای زیرزمینی، آبگیرها، قنات ها و مانند آنها که گنجینه های فیاضی برای آب بارانند «و هرآینه ما بر بردن آن تواناییم» یعنی: چنان که بر فرود آوردن این آب توانا بودیم، بر از بین بردن آن نیز تواناییم؛ یا از طریق فرورودن آن در لایه هایی از زمین که استخراج آن برای بشر غیر ممکن باشد، یا با دگرگون ساختن عنصر آب به عنصر دیگری، یا به وجهی از وجوه دیگر.

قابل ذکر است که برخی از علمای طبیعت می گویند: آیه کریمه به اولین فرود آوردن آب از آسمان اشاره دارد آن گاه که زمین سیر تکاملی خود را از شکل یک کره آتشین به یک کره سرد طی می کرد و آبی بر روی آن وجود نداشت. البته علم هیدرولوژی جدید در این عرصه به نتایجی رسیده است و با مطالعه آن در می یابیم که میان داده های این علم با آیات قرآنی در این باب، توافق شگفت آوری مشاهده می شود.

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
(19)

«پس با آن آب، برای شما باغ هایی از درختان خرما و انگور پدید آوردیم» جنات: یعنی باغ هایی با درختانی انبوه که از بس قوی و پر شاخ و برگ است، آنچه را که در زیر آن قرار دارد، می پوشاند و مستور می کند «برای شما در آنها»

یعنی: در آن باغستانها «میوه‌های بسیار است» که از آنها بهره گرفته و به وسیله آنها تر و تازه و خرم و سرخوش می‌شوید. فواکه: میوه‌هایی است که مردم آنها را تناول می‌کنند، چون انار و انجیر و سیب و مانند آن، که نه غذایشان است و نه نان خورششان بلکه فقط از باب تلذذ و ترفه آنها را تناول می‌کنند و بدنشان از مواد معدنی و خواص مفید آنها بهره‌مند می‌شود «و از آنها می‌خورید» یعنی: از بعضی از این میوه‌ها به‌عنوان قوت و غذا نیز استفاده می‌کنید.

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْأَكْلِينَ (20)

«و آفریدیم» برای شما «درختی را که از طور سینا بیرون می‌آید» مراد، درخت زیتون است که بخشنده‌ترین، منفعت‌بارترین و پر برکت‌ترین درختان است «به‌وجهی می‌روید که از آن روغن برمی‌آید» یعنی: میوه آن درحالی می‌روید که دارای روغن زیتون است «و نان خورشی برای خوردگان است» یعنی: آن روغن زیتون، خود نان خورشی است که غذا با آن رنگین و خوشگوار می‌شود و هر نان خورش دیگری نیز نوعی «صبغ» یعنی رنگ است که غذا از آن رنگ می‌گیرد.

در حدیث شریف آمده است: «کلوا الزيت وادهنوا به فانه من شجرة مباركة: روغن زیتون را بخورید و خود را با آن چرب کنید زیرا آن از درختی مبارک است».

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لُنُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (21)

«و البته برای شما در چهارپایان» شتر و گاو و گوسفند «عبرتی است» که می‌باید از آفرینش و وظایف آنها به قدرت عظیم الهی پی ببرید و از آنها درس

بگیرید «شما را از آنچه در شکم آنهاست» یعنی: از شیری که در شکم آنها پدید آمده و به سوی پستانهای آنها سرازیر می شود «می نوشانیم» زیرا منعقد ساختن این مایع فاخر از موادی چون کاه و علف که حیوان از آن می خورد و تبدیل نمودن آن کاه و علف به چنین غذای لذیذ و نوشابه بی بدیلی، بزرگترین مایه عبرت برای عبرت گیرندگان و بالاترین موعظه برای پندپذیران است «و برای شما در آنها منفعت های بسیار است» یعنی: بجز لبنیات و فرآورده های رنگارنگ آن، برای شما در چهارپایان منافع بسیار دیگری است، اعم از پشت آنها که از آن به عنوان تخت روان و وسیله نقل و انتقال بهره می برید، نتاج آنها، پشمها، روده ها و موهای آنها... «و از آنها می خورید» بهره گیری از گوشت آنها لذت و منفعت عظیمی برای شماست و چه بسیار خوراکی های مختلف دیگری که از مواد بدن آنها تهیه می کنید!

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (22)

«و بر آنها سوار می شوید» یعنی: بر شتر مخصوصا نه بر بقیه چهارپایان حلال گوشت - مانند گاو و گوسفند - سوار می شوید. قابل ذکر است که شتر تنها حیوانی بوده است که در ایام نزول قرآن کریم، سفرهای زمینی به وسیله آن انجام می گرفته است «و» نیز «برکشتی ها» در سفرهای دریایی تان سوار می شوید؛ برای اتمام نعمت و تکمیل منفعت.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (23)

«و هرآینه نوح را به سوی قومش فرستادیم پس گفت ای قوم من! خدا را پرستید» به یگانگی زیرا «شما را جز او خدایی نیست، آیا پروا نمی کنید» از پیگرد خداوندی که آفریدگار شماست آن گاه که غیر او را می پرستید؟

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (24)

«پس اشرافی که از قومش کافر بودند، گفتند» یعنی: اشراف قوم وی که به او کافر بودند، گفتند: «این شخص جز بشری مانند شما نیست» یعنی: او در بشریت از جنس شماست و میان شما و او هیچ فرقی نیست «می خواهد بر شما برتری جوید» یعنی: جویای ریاست و سیادت بر شماست تا شما پیرو و منقاد فرمان وی باشید. این سخن را برای آن گفتند که قوم نوح را از دعوت وی متنفر سازند تا بلکه آنان به دعوت وی لبیک نگویند «و اگر خدا می خواست قطعاً فرشتگانی می فرستاد» یعنی: آن اشراف برای اثبات مقوله باطل خویش گفتند؛ اگر خدا Ψ فرستادن پیامبری را برای شما می خواست، یقیناً فرشتگانی را به سوی شما به رسالت می فرستاد نه بشری مانند شما را «ما چنین چیزی در میان پدران نخستین خویش نشنیده ایم» یعنی: ما نظیر ادعای این شخص را که در عین بشر بودن مدعی نبوت است، از نیاکانمان نشنیده ایم و هرگز بشری چنین ادعایی نکرده است.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ (25)

«او نیست مگر مردی که به وی عارضه دیوانگی است» یعنی: او دیوانه است و نمی داند که چه می گوید «پس تا چندی در کار او درنگ کنید» یعنی: تا

چندی درباره‌اش دست نگاه‌دارید و او را تحمل نمایید تا سرانجام کارش روشن شود؛ یا از دیوانگی‌اش بر سر هوش و عقل آمده دست از این ادعا بردارد، یا که بمیرد و از دست وی راحت شویم.

چون نوح U این سخن قومش را شنید و درازدستی و لجاجت آنان را بر کفر و اصرار و پافشاریشان را در آن به‌خوبی دانست، از خدای عزوجل نابودیشان را درخواست کرد زیرا او بعد از نهصدوپنجاه سال دعوت مستمر، دیگر از ایمان آوردنشان مأیوس شده بود و خدای عزوجل نیز به او وحی فرستاده بود که: (هرگز از قوم تو ایمان نمی‌آورد، مگر کسی که تا اکنون ایمان آورده است) «هود/36».

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (26)

«نوح گفت: پروردگارا! مرا نصرت ده» برآنان و به هر شیوه‌ای که می‌خواهی و هرگونه که اراده می‌کنی، از آنان انتقام بگیر «از آن روی که مرا تکذیب کردند» و پیام‌هایت را نپذیرفتند.

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَاذًا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْتَأْذِنَ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الدِّينِ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ (27)

«پس به‌سوی او وحی فرستادیم که فلک را» یعنی: کشتی را «زیر نظر ما» یعنی: با حفظ و رعایت ما «و وحی ما» یعنی: به آموزش ما تو را به کیفیت ساختن آن؛ «بساز پس چون فرمان ما در رسید» و عذاب را نازل کردیم «و تنور به فوران آمد» تنور آتش خانه‌ای است که در آن نان پخته می‌شود. خدای عزوجل فوران و جوشش آب را در آن نشانه آغاز طوفان گردانید. نسفی

می‌گوید: «خداوند متعال سبب غرق را از موضع حرق بیرون آورد تا انذار و اعتبار بلیغ‌تر باشد». آری! چون از تنور آب فوران کرد؛ «پس در آن از هر نوع حیوانی جفتی دوگانه وارد کن» یعنی: از هر نوعی از انواع حیوانات، دو تا را که یکی نر و دیگری ماده باشد، وارد کشتی کن. این دستور بدین منظور به نوح داده شد که بعد از طوفان زندگی به روی زمین بازگردد و موجودات زنده در آن بار دیگر به تولید نسل و تکثیر آغاز کنند «و» وارد کن «خانواده‌ات را، بجز کسی از آنان که حکم ما بر وی پیشی گرفته‌است» در هلاک ساختنشان. آنان عبارت بودند از: زن نوح و پسرش کنعان، برخلاف سام و حام و یافث که جزو نجات یافتگان بودند و نوح و ایشان را با همسرانشان به کشتی وارد کرد «و با من در باب کسانی که ستم کردند، سخن مگو» با درخواست نجاتشان از عذاب «زیرا آنان غرق‌شدنی هستند» و این حکم در مورد آنان صادر شده است، از آن روی که با شرک‌ورزی و ارتکاب معاصی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند. ابن عباس ر می‌گوید: «جمعا هشتاد نفر از انسانها در کشتی نوح راه یافته بودند».

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (28)

«پس چون راست نشست» یعنی: قرار گرفتی و وارد شدی «تو با آنان که همراه تواند» از خانواده و پیروان «بر کشتی» و همه بر آن سوار شدید؛ «بگو: همه ستایشها خدایی‌راست که ما را از چنگ گروه ستمکاران نجات داد» یعنی: میان ما و میان آنان با طوفان مانع ایجاد کرد، ما را از چنگال ظلم و انحراف

و طغیانشان رهانید و به قدرت و عزت خویش هلاکشان کرد. خدای سبحان به نوح ۷ فرمان داد تا در هنگام داخل شدنش به کشتی و به قولی در هنگام خارج شدن از آن، چنین بگوید. این ثنا و سپاسی از سوی نوح ۷ به بارگاه خدای عزوجل در برابر این نعمت عظمی، به دنبال دعایش به بارگاه اوست.

وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (29)

«و بگو پروردگارا! مرا در جایی پر برکت فرود آر و تو بهترین فرود آورندگان» و بهترین میهمان نوازان پس سرزمینی پربرکت و پر خیر و نعمت را برای ما برگزین.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (30)

«هرآینه در این» ماجرای که بر شما حکایت کردیم از امر نجات دادن نوح ۷ و همراهانش و نابود کردن کفار «البته آیاتی است» یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌هایی است بر کمال قدرت ما و بر راستگویی پیامبران مان و عبرت‌هایی است برای عبرت گیرندگان «و قطعاً ما امتحان‌کننده بودیم» یعنی: ما آزمایش‌کننده امت‌ها بودیم با فرستادن پیامبران به‌سوی‌شان تا مطیع و عاصی در صحنه عینیت شناخته شوند.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (31)

«سپس بعد از آنان قری دیگر را آفریدیم» یعنی: بعد از هلاک ساختن قوم نوح، قوم یا امت یا نسل دیگری را که در زمانی واحد زندگی می کردند،^۷ پدید آوردیم.

اکثر مفسران برآنند که مراد از آنان: قبیله عاد - قوم هود^۸ اند.

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ
(32)

«پس در میانشان پیامبری از خودشان فرستادیم» که در میان خودشان به دنیا آمده و به رشد و بزرگی رسیده بود تا اطمینانشان به سخن او بیشتر از اطمینانشان به سخن کس دیگری باشد که از جایی دیگر به سویشان می آید و آن پیامبر هود^۹ بود. پیام هود^{۱۰} نیز مانند دیگر پیامبران این بود: «که خدا را پرستید، جز او برای شما معبودی نیست» یعنی: هود^{۱۱} آنان را به سوی مهمترین چیزی فراخواند که پیامبران^{۱۲} امتها و اقوامشان را به سوی آن دعوت می کنند، این امر مهم، عبارت از پرستش خدای عزوجل، توحید وی و خالص ساختن دین برای وی بود. «آیا پروا نمی کنید؟» یعنی: آیا از خداوند متعال نمی ترسید تا شرک ورزیدن به او را که سرانجام شما را به وادی عذاب ابدی سرنگون خواهد کرد، فروگذارید؟

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِذْنِ اللَّهِ وَالْآخِرَةُ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (33)

⁷ قرن : در قرآن به سه معنای فوق به کار رفته است.

«و ملا از قوم وی» ملا: اشراف و رؤسای قوم‌اند «که کافر شده و دیدار آخرت» و حساب و عقاب آن «را دروغ پنداشته بودند و در زندگانی دنیا به آنان آسودگی داده بودیم» و به بسیاری اموال و رفاهیت زندگی برخوردارشان ساخته بودیم «گفتند: این شخص» یعنی: این پیامبر «جز بشری مانند شما نیست، از آنچه شما از آن می‌خورید، می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید، می‌نوشد» این امر در پندارشان مستلزم آن بود که او را بر آنان هیچ فضل و برتری نباشد.

وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشْرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ (34)

«و اگر بشری مانند خودتان را فرمانبرداری کردید» در اوامر و نواهی وی «در آن صورت قطعاً زیانکار خواهید بود» در این معامله که خدایان خویش را ترک کرده و از کسی پیروی کرده‌اید که مانند خود شماست و هیچ فضیلتی بر شما ندارد.

از این طرز نگاهشان به قضیه چنین فهمیده می‌شود که آنان این امر را که پیامبر فرستاده به‌سویشان بشری مانند خودشان باشد، ممکن تلقی نمی‌کردند. البته این طرز دید از گمراهی‌شان بود زیرا اگر از خود می‌پرسیدند که مانع این امر چیست و چرا ممکن نیست که فرستاده الهی بشری باشد؟ هرگز برای این سؤال پاسخی نداشتند.

أَيَعِدُّكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ (35)

سپس اشراف و رؤسای قوم هود افزودند: «آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مردید و خاک و استخوانی چند شدید، باز شما بیرون آورده خواهید شد»

زنده از قبرهایتان چنان که در دنیا بودید، بعد از آن که بخشی از اجزای بدنتان خاک و برخی هم به استخوانهای پوسیده‌ای تبدیل شده است که نه گوشتی در آنهاست و نه رگی؟

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (36)

«وه، چه دور است آنچه که وعده داده می‌شوید» یعنی: بیرون‌آوردنتان برای عذاب یا رستاخیز - که این پیامبر به شما وعده می‌دهد - بعید اندر بعید است.

إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (37)

«زندگانی جز این زندگانی این جهانی نیست» زندگانی فقط محدود به همین دنیای ماست، نه آن حیات آخرتی که تو به ما وعده می‌دهی «می‌میریم و زنده می‌شویم» در همین دنیا و لاغیر «و دیگر برانگیخته نمی‌شویم» بعد از مرگ.

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (38)

«او» یعنی: هود U «جز مردی که بر خدا دروغ بسته» در ادعای نبوت و در وعده رستاخیز «نیست» و سخنش هیچ اصل و اساسی ندارد «و ما او را تصدیق‌کننده نیستیم» و هرگز ادعای او را باور نمی‌کنیم.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (39)

«گفت» هود U «پروردگارا! از آن روی که مرا تکذیب کردند، نصرت‌م ده» یعنی: بعد از آن که هود U دانست که آنان به هیچ وجه تصدیق‌کننده او نیستند دعاکنان به بارگاه پروردگار خویش گفت: پروردگارا! به سبب این که مرا تکذیب کردند، مرا بر آنان نصرت ده و برای من از آنان انتقام بگیر.

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ (40)

«فرمود» خداوند Ψ در حالی که دعای هود را اجابت کرد «به اندک زمانی» یعنی: بعد از اندک زمانی «سخت پشیمان خواهند شد» از تکذیب و عناد و اصرارشان بر کفر.

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (41)

«پس - به حسب وعده راست - آنان را بانگ مرگبار فرو گرفت» جبرئیل \cup بر آنان بانگی هولناک و مرگبار در داد که دل‌هایشان از آن بانگ ترکید و پاره‌پاره شد، از سویی دیگر خداوند Ψ بادی کشنده فرستاد و آنان را به وسیله آن هلاک کرد و همگی مردند «پس آنها را چون خاشاک درهم شکسته گردانیدیم» غثاء: یعنی آنها را مانند کف و خس و خاشاکی که سیل بر روی آب با خود حمل می‌کند، نابود گردانیدیم پس خشک شدند و در هم شکستند چنان‌که آن خس و خاشاک درهم می‌شکنند «پس دوری باد بر گروه ستمکاران» یعنی هلاکت باد بر آنان و از رحمت ما پیوسته دور باشند.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ (42)

«آن‌گاه بعد از آنان» یعنی بعد از هلاک کردنشان «قرنهای دیگری را» یعنی: نسلها و امت‌های دیگری را «پدید آوردیم» به قولی: آنان اقوام صالح، لوط و شعیب: بودند. به قولی دیگر: آنان بنی‌اسرائیل بودند. همچنین احتمال دارد که آنان امت‌های دیگری بجز امت‌هایی باشند که خداوند Ψ اخبار آنان و پیامبرانشان را برای ما در قرآن حکایت کرده است چنان‌که در (آیه 9) از سوره ابراهیم - بعد

از بیان داستان قوم نوح، عاد و ثمود - می‌فرماید: **(وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ)**: (و کسانی که بعد از آنانند، جز خدا هیچ‌کس دیگری به حالشان آگاهی ندارد).

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (43)

«هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه بازپس می‌ماند» یعنی: هیچ امت و گروهی که در یک قرن به سر می‌برند، نه از اجلهای نوشته‌شده برای خود پیشی می‌گیرند و نه از میعاد مقرر خویشتن عقب می‌مانند.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (44)

«باز پیامبران خود را پیپی فرستادیم» به سوی امتهای، یکی از پی دیگری «هر بار برای هدایت امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند» اکثریت آن امت «پس از پی آوردیم بعضی» از امت‌های سرکش «را پس از دیگری» در نابود ساختن به وسیله عذاب «و آنها را افسانه گردانیدیم» که مردم فقط در افسانه‌ها از آنها یاد می‌کنند و در دنیا بجز همین افسانه‌ها دیگر هیچ اثری از آنان نیست «پس دوری باد مردمی را که ایمان نمی‌آورند» یعنی هلاکت و نابودی بی‌برگشت بر ایشان باد.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (45)

«سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خویش و با سلطانی مبین فرستادیم» آیات: یعنی نشانه‌ها و معجزات خویش که عبارت بودند از نه

معجزه‌ای که بیان آنها تاکنون چندین بار در این تفسیر شریف گذشت؛ از جمله در سوره «اعراف». سلطان مبین: یعنی حجت واضح و آشکار.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (46)

آری! موسی و هارون را فرستادیم: «به سوی فرعون و ملاوی» ملا: اشراف و سران قوم‌اند «پس استکبار ورزیدند» یعنی: جویای کبر و سرکشی گشته و با تکلف به آن پایبند شدند، هم از این روی در برابر حق و حقیقت گردن ننهادند «و قومی گردنکش بودند» که بر مردم برتری جسته و با در پیش گرفتن شیوه تجاوزگری، به سرکوب و اعمال ستم بر آنان می‌پرداختند.

فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (47)

«پس گفتند» فرعون و اشراف قوم وی «آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند ایمان می‌آوریم» یعنی: آیا به آن دو تن تسلیم شده سخنانشان را می‌پذیریم و پیرو آنان می‌شویم؟ «و حال آن‌که قوم آنان بندگان ما می‌باشند» یعنی: آنها چون بردگانی مطیع و منقاد، پیرو فرمانهای ما هستند؟ به قولی: محتمل است که فرعون مدعی الوهیت بوده و بنابراین مردم را به پرستش خویش فراخوانده باشد و آنان نیز مانند بندگان از وی اطاعت کرده باشند.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (48)

«در نتیجه، آن دو را دروغ‌گو خواندند» یعنی: در نتیجه فرعون و اشراف قومش بر تکذیب موسی و هارون علیهما السلام اصرار و پافشاری ورزیدند «پس، از زمره هلاک‌شدگان گشتند» با غرق شدن در دریا.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (49)

«و هر آینه ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم، باشد که آنان راه یابند» یعنی: باشد که قوم موسی با وسیله تورات به سوی حق رهنمون شوند و به آنچه که در تورات از شرایع و احکام است، عمل کنند. ابن کثیر می گوید: «بعد از آن که خدای عزوجل تورات را نازل کرد، هیچ امتی را به طور عام با عذاب ریشه کن کننده به هلاکت نرسانید بلکه (در عوض) مؤمنان را به جنگ کفار فرمان داد».

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (50)

«و پسر مریم و مادرش را آیتی گردانیدیم» یعنی: نشانه‌ای گردانیدیم که بر قدرت بزرگ و صنع بدیع ما دلالت می‌کنند. و نفرمود: آنان را دو آیت گردانیدیم؛ زیرا آیت (نشانه) در هر دو یکی است و آن تولد عیسی از مریم علیهما السلام بدون مقاربت مردی با وی است «و آن دو را بر زمینی بلند» و مکانی مرتفع «جای دادیم که دارای استقرار» بود، یعنی قرارگاه و محل زیستی بود که ساکنانش بر آن آرام می‌گرفتند، به سبب آن که جایی سبز و خرم و پر از میوه و نعمت بود «و دارای آبروان بود» معین: آب جاری و زلال چشمه‌هاست. این مکان در سرزمین دمشق یا در بیت المقدس قرار داشت. ابن کثیر نظر دوم را به دو دلیل ترجیح می‌دهد:

اول این که در آیه دیگری نیز ذکر شده است که آنجا سرزمین بیت المقدس بود و باید توجه داشت که بعضی از قرآن بعضی دیگر آن را تفسیر می‌کند. دوم این که احادیث صحیح و روایات و آثار نیز مؤید آن است که مریم و عیسی علیهما السلام در بیت المقدس زندگی می‌کردند.

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (51)
 «ای پیامبران» یعنی: گفتیم ای پیامبران! «از چیزهای پاکیزه بخورید» طیبات: چیزهای حلالی است که پاک و لذت‌بخش باشند «و کار شایسته کنید» که با شرع و قانون من موافق باشد «که من به آنچه انجام می‌دهید، دانایم» چیزی از اعمال شما بر من پنهان نمی‌ماند و یقیناً من شما را برحسب اعمالتان پاداش می‌دهم .

آری! این خطابی است برای تمام پیامبران ﷺ ولی نه در یک‌بار زیرا پیامبران ﷺ در زمانهای مختلفی فرستاده شده‌اند پس معنی این است که هر یک از آنها در زمان خویش مخاطب این پیام و این ندا قرار گرفته‌اند. در حدیث شریف آمده‌است: «ای مردم! خدا پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد و بدانید که او مؤمنان را به همان چیزی دستور داده که رسولان را به آن دستور داده است، جایی که فرموده: (ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار نیکو کنید، هرآینه من به آنچه انجام می‌دهید دانایم) و خطاب به مؤمنان نیز فرموده‌است: (ای مؤمنان! از پاکیزگی‌های آنچه که به شما روزی داده‌ایم بخورید) «بقره / 172». سپس آن حضرت ص از مردی یاد کردند که به سوی کعبه عزم سفر کرده راهی دراز را می‌پیماید و گردآلود و ژنده و ژولیده به حرم می‌رسد در حالی که غذای وی حرام، نوشیدنی وی حرام و لباس وی حرام است و با حرام تغذیه کرده آن‌گاه دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و یارب! یارب! می‌گوید، آخر چگونه دعایش مستجاب می‌شود؟».

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (52)

و گفتیم خطاب به پیامبران ﷺ «در حقیقت این امت شما، امتی یگانه است» یعنی: ای پیامبران! دین و دعوت همه شما دین و دعوت یگانه‌ای است و آن عبارت از دعوت همگی شما به سوی عبادت خدای یگانه لاشریک می‌باشد پس به این دین و دعوت پایبند باشید و بر آن استقامت ورزید «و من پروردگار شما هستم پس، از من پروا دارید» یعنی: آنچه را که موجب مجازات شما از سوی من می‌گردد انجام ندهید، به این که غیر من را با من شریک گردانید.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْرًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (53)

«پس پراکنده ساختند» پیروان انبیا و امتانشان «کار دین خود را در میان خویش پاره‌پاره» یعنی: دین خویش را با آن که در اصل و اساس یک دین است، به بخش‌های متفرق و مختلف قطعه قطعه کردند و در نتیجه به طایفه‌ها و فرقه‌های مختلف و پراکنده‌ای تبدیل شدند پس فرقه‌ای پیرو تورات، فرقه‌ای پیرو زبور و فرقه‌ای پیرو انجیل گشتند، سپس هم کتاب‌های خویش را تحریف و تبدیل کردند؛ «هر گروهی به آنچه در دست دارد، شادمان است» یعنی: هر فرقه‌ای از این گروه‌های اختلاف‌کننده، به آنچه که نزد وی از دین است دل خوش کرده و شادمان است در حالی که تکلیف شرعی این بود که همه به دین واحد الله ﷻ چنگ بزنند و از آخرین پیامبر او که میراث بر همه پیامبران الهی است، پیروی کنند.

فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ (54)

«پس تا مدتی آنان را در غفلتشان واگذار» یعنی: ای محمد ص! کفار مکه و کفار اهل کتاب را تا چندی در جهل و حیرتشان واگذار تا کشته شوند یا بمیرند

و از به تأخیر افتادن عذاب آنان دلتنگ مشو. یا آنان را در این حیرت و سردرگمی و غفلت واگذار تا بمیرند و در دوزخ معذب شوند.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ (55) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (56)

«آیا می‌پندارند که آنچه از مال و فرزندان که بدیشان مدد می‌دهیم» در این دنیا، به‌خاطر آن است که: «می‌خواهیم به‌سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟» یعنی: آیا می‌پندارند که با دادن اموال و فرزندان، در نفع و خیر آنها می‌کوشیم و دادن این اموال و فرزندان برایشان نوعی گرامیداشت از سوی ما برای آنان است؟ «نه، بلکه نمی‌فهمند» یعنی: نه! هرگز ما برایشان خیر و خوبی اراده نداریم بلکه این اموال و فرزندان برایشان «استدراج» است تا بر مقدار گناهانشان بیفزایند ولی آنان این شعور را ندارند که به این حقیقت پی ببرند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «آن‌گاه که دیدی خداوند Ψ دنیای دلخواه بنده را به او می‌دهد در حالی که او بر گناهان خویش پایدار است، بدان که این از سوی باری تعالی برایش استدراج است». در حدیث شریف دیگری به روایت عبدالله بن مسعود τ آمده است: «همانا خداوند Ψ اخلاقتان را در میانتان تقسیم کرده است چنان‌که ارزاقتان را تقسیم کرده است و در حقیقت خداوند متعال دنیا را به هر کس که دوست دارد یا دوست ندارد می‌دهد اما دین را جز به آن‌کس که دوستش دارد، نمی‌دهد پس هر کس که خدای عزوجل دین را به وی داد، بی‌گمان او را دوست داشته است و سوگند به ذاتی که جان محمد در ید اوست، هیچ بنده‌ای مسلمان نمی‌شود تا دل و زبانش تسلیم نشود و ایمان نمی‌آورد تا آن‌که همسایه‌اش از بوائقش ایمن نباشد».

اصحاب گفتند: یا رسول الله! بوائق وی چیست؟ فرمودند: «ظلم و ستم وی. سپس افزودند: «و هیچ بنده‌ای مالی از حرام به دست نمی‌آورد که از آن خرج و مصرف کند و باز در عین حال، به او در آن برکت داده شود؛ و از آن صدقه نمی‌کند که باز از وی پذیرفته شود (یعنی نه در آن برکت داده می‌شود و نه هم از وی پذیرفته می‌شود) و آن را پشت سرش به جا نمی‌گذارد مگر این که توشه وی برای دوزخ است؛ بدانید که در حقیقت خدای عزوجل بدی را به وسیله بدی محو نمی‌کند بلکه بدی را به وسیله نیکی محو می‌کند زیرا تردیدی نیست که پلیدی، پلیدی را محو نمی‌کند».

آن گاه حق تعالی اوصاف شتابگران به سوی خوبی‌ها را در سه آیه این چنین بیان می‌کند:

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (57)

«بی‌گمان کسانی که از خشیت پروردگارشان بیمناکند» یعنی: کسانی که از بس از خداوند Ψ بیمناکند، با وجود آن که نیکوکارند و از ایمان و عمل صالح بهره‌مند، با این همه از وی در خوف و بیمی همیشگی به سر می‌برند چنان‌که حسن بصری: می‌گوید: «مؤمن، پارسایی و بیم را با هم جمع می‌کند و منافق بدکاری و ایمنی را».

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (58) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (59)

«و آنان که به آیات پروردگار خویش» که به سویشان نازل شده است و نیز به آیات هستی و آفرینش وی «ایمان می‌آورند» و به همه آیات و کتاب‌های او

باور دارند «و آنان که برای پروردگار خویش شریک مقرر نمی‌کنند» یعنی: غیر او را با وی در پرستش شریک نمی‌گردانند.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (60)

«و آنان که می‌دهند آنچه را داده‌اند» در راه خدا Ψ از زکات و صدقات «درحالی که دل‌هایشان ترسان است که به سوی پروردگارشان بازمی‌گردند» یعنی: گمان می‌کنند که دادن زکات و صدقات آنان را از عذاب خداوند Ψ نجات نمی‌دهد زیرا از آن بیم دارند که این صدقه آن گونه که مطلوب است از آنان پذیرفته نشده باشد و در هنگام بازگشت به سوی پروردگارشان مستوجب خشم وی گردند.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت: یا رسول الله! (کسانی که می‌دهند آنچه را داده‌اند در حالی که دل‌هایشان ترسان است) همان کسانی هستند که دزدی و زنا می‌کنند و شراب می‌نوشند اما در عین حال از خدای عزوجل می‌ترسند؟ فرمودند: «لا یا بنت ابی بکر، یا بنت الصدیق، و لکنه الذی یصلی ویصوم ویصدق وهو یخاف الله عزوجل: نه! ای دختر ابی بکر، ای دختر صدیق! بلکه او کسی است که نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و صدقه می‌دهد اما در عین حال از خدای عزوجل می‌ترسد».

أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (61)

«آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند» زیرا به انجام دادن طاعات رغبت دارند «و آنانند که در انجام آنها پیش می‌تازند» یعنی: بر مردم در انجام

کارهای نیک سبقت می‌جویند، یا به سبب کارهای نیک به سوی بهشت سبقت می‌جویند.

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (62)

«و ما هیچ کس را جز به اندازه توانش مکلف نمی‌سازیم» در انجام دادن اعمال نیک پس - مثلا - هر کس توانایی سجده کردن در نماز را نداشت، باید آن گونه که می‌تواند اشاره کند و هر کس توانایی روزه گرفتن را نداشت، باید روزه را بخورد و همین‌گونه است رخصت‌های دیگر شریعت مقدس اسلام... و در مواردی که تکلیف از مکلف سلب می‌شود، هدف ایجاد توازن و تناسب میان تکلیف و توان با یکدیگر است.

طرح این قاعده، برای تشویق و برانگیختن عامه بر آراسته شدن به صفات خواص، یعنی سبقت‌جویندگان به سوی انجام طاعات است زیرا سرانجام نیک چنین آراستگی‌ای، دستیابی به کرامتهاست. پس پیام این آیه به عموم مخاطبان این است که تکالیف شرع انور سهل است و هرگز از حد وسع و توانشان خارج نیست لذا نباید از قافله نیکان عقب بمانند «و نزد ما کتابی است» که در آن کارنامه اعمال هریک از مکلفان به همان نحوی که هست به ثبت رسیده «که به حق سخن می‌گوید» یعنی: در آن کارنامه، حق مطابق با واقعیت بی هیچ کم و زیادی بازتاب یافته است «و بر آنان ستم کرده نمی‌شود» با کم ساختن از ثواب یا افزودن بر عقابی.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي عَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (63)

«نه، بلکه دل‌هایشان از این، در غفلت است» یعنی: بلکه دل‌های کفار از این کتابی که به حق و راستی سخن می‌گوید در غفلت است، یا دل‌هایشان از حقیقت وضع و حالی که مؤمنان در آن قرار دارند، در غفلت است «و آنان جز این، عمل‌هایی دارند که انجام دهنده آنند» یعنی: کفار جز این که هم‌اکنون در شرک قرار دارند، کار و کردارهای ناروای دیگری نیز دارند که ناگزیر آن را در آینده انجام می‌دهند تا به سبب آن کردارها در دوزخ بیشتر معذب گردند بدان جهت که شقاوت و بدبختی در سرنوشتشان در لوح محفوظ به ثبت رسیده پس آنان از روبرو شدن با این سرنوشت، هیچ گریزگاهی ندارند.

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجَارُونَ (64)

«تا آن‌گاه که نازپروردگانشان را به عذاب گرفتار ساختیم» یعنی: در غفلت خویش ماندند تا آن‌گاه که چون آسوده‌حالان و خوشگذرانانشان را به عذاب دنیا یا آخرت گرفتار کردیم؛ «بناگاه به فریاد درمی‌آیند» و زاری و التماس و داد و ولوله سر می‌دهند. در این هنگام است که به آنان گفته می‌شود:

لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ (65)

«امروز زاری نکنید» یعنی: در آن هنگام از سر سرکوفت و ناامیدسازی و قطع طمع‌هایشان به آنان می‌گوییم: امروز زاری و داد و فریاد شما بی‌فایده است «چرا که از جانب ما قطعاً یاری نمی‌یابید» یعنی: از عذاب ما باز داشته نمی‌شوید و کسی هم‌به‌یاریتان نمی‌آید بنابراین جزع و فزع و داد و واویلائی شما هیچ سودی به حالتان ندارد.

سپس حق تعالی بزرگترین گناهانشان را یادآوری کرده می‌فرماید:

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ (66)

«در حقیقت، آیات من بر شما خوانده می‌شد» در دنیا. مراد آیات قرآن است «و شما بودید که بر پاشنه‌های خود بازمی‌گشتید» یعنی: اعراض کنان از شنیدن قرآن به قهقرا بازمی‌گشتید و حتی شنیدن پیام ما را بر نمی‌تابیدید.

مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (67)

«در حالی که به آن تکبر می‌ورزیدید» یعنی: در حالی که به تولیت بیت‌الحرام کبر می‌ورزیدید، گویی بزرگتر از آن هستید که تحت تکلیف در آید. شایان ذکر است که مردم مکه در تکبرورزیدن به خانه کعبه و افتخارکردن به تولیت امور آن مشهور بودند و می‌گفتند: هیچ‌کس نمی‌تواند بر ما غالب شود زیرا ما اهل حرم و خادمان آن هستیم «درباره آن شب‌هنگام افسانه‌سرایي و پریشان‌گویی می‌کردید» مشرکان مکه شبها گرد خانه کعبه جمع شده افسانه‌سرایي می‌کردند و عمده افسانه‌گویی‌هایشان بدگویی از قرآن و طعن‌زدن در آن بود. هجر: به‌فتح‌هاء، هذیان‌گویی است. یعنی: درباره قرآن هذیان‌گویی می‌کردید.

ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم در این آیه، کسانی را که شبها در غیر طاعت خداوند متعال بزم‌آرایی می‌کنند، نکوهش می‌کند اما شب‌نشینی و محفل‌آرایی برای طاعت خدا، مانند مجالس علم و مجالس ذکر، بسی نیکو و پر ثمر است.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (68)

خداوند متعال در اینجا به بیان این حقیقت می‌پردازد که سبب اقدامشان بر کفر، یکی از عوامل پنج‌گانه‌ای است که در این آیه و آیات بعد مطرح می‌شود و هریک از آنها به‌خودی‌خود کافی است که برگرداننده‌شان از ایمان باشد. در این

آیه به بیان دو عامل از آنها می‌پردازد، عامل اول: عدم تدبیر و اندیشیدن آنها در قرآن است «آیا در این سخن نیندیشیده‌اند» زیرا اگر در معانی قرآن تدبیر و اندیشه می‌کردند، یقیناً حقانیت آن برایشان آشکار می‌شد و به قرآن و آنچه در آن است، ایمان می‌آوردند. عامل دوم این است: «یا مگر چیزی برایشان آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده بود» لذا این عامل، سبب انکار قرآن از سوی آنان شده است؟! درحالی که اگر آنان نیک می‌اندیشیدند، قطعاً می‌دانستند که نزول قرآن بر آنان نه بر پدرانشان، به این جهت بوده است که باری تعالی این خیر را برای آنان اراده داشته است نه برای پدرانشان.

عامل سوم کفرورزی‌شان این است:

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (69)

«یا پیامبر خود را درست نشناخته‌اند پس به او ناآشنایند» یعنی: یا مگر پیامبر خود ص را به راستگویی و امانتداری نشناخته‌اند پس چون از او بیگانه‌اند لذا از سرانکار با او برخورد می‌کنند؟ درحالی که روشن است که آنان او را به اوصاف راستگویی و امانتداری شناخته‌اند و هرگز دروغگویی و خیانتی را از او تجربه نکرده‌اند.

عامل چهارم کفرورزی‌شان این است:

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (70)

«یا می‌گویند او جنونی دارد؟» درحالی که آنان نیک می‌دانند که پیامبر ص برترین مردم از نظر عقل و خرد است بنابراین، چنان نیست که می‌گویند «بلکه او حق را» که عبارت از دین استوار و مبین الهی است «برایشان آورده ولی

بیشترشان حق را خوش ندارند» به سبب تعصب و سرسختی ای که جزء سرشت آنان شده است. یعنی: اکثریتشان حق را دوست ندارند اما اقلیتشان با آن که در مورد حق بدبین نیستند ولی از ترس کسانی که دوست دار حق نیستند، ایمانشان را آشکار نمی سازند.

**وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ
بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (71)**

«و اگر حق» تعالی «از هوی و هوسهایشان پیروی می کرد» یا اگر اصول و پیام های حق به همان شیوه ای می آمد که آنان دوست دارند؛ «قطعا آسمانها و زمین و هر که در آنهاست، تباه می شد» پس تفسیر آیه کریمه بر دو وجه است؛ اول این که: اگر حق تعالی - چنان که آنان دوست دارند - با خود شریکی قرار می داد، بی شک آسمانها و زمین تباه و بی انتظام می شد. وجه دوم این است: اگر حق همان چیزی می بود که آنان می گویند - از وجود خدایان متعدد به همراه خدای یگانه - در آن صورت قطعا خدایان با همدیگر اختلاف پیدا می کردند و در نتیجه اختلاف آنها همه کائنات به نابودی کشیده می شد. و همانند این استدلال است فرموده باری تعالی: **(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا)** که تفسیر آن در (آیه 22، سوره انبیا) گذشت.

«بلکه حق این است که ذکر خودشان را برآنان آورده ایم» یعنی: کتابی را برایشان آورده ایم که یادنامه فخر و شرفشان است زیرا پیامبر ص از میان خودشان برانگیخته شده و قرآن نیز به زبان خودشان نازل گردیده است. به قولی: مراد از «ذکر»، پند و اندرز و هشدار است «ولی آنها از ذکر خود

روگردانند» یعنی: آنها به امری که بزرگترین یادنامه فخر و شرف آنهاست، بی‌اعتنایند و این بی‌اعتنایی به دلیل انتخاب نادرست آنهاست. عامل پنجم اقدام آنان بر کفر این پندارشان است:

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (72)

«یا از آنان مزدی مطالبه می‌کنی؟» یعنی: یا عاملی که آنان را از ایمان آوردن بازمی‌دارد این است که می‌پندارند: تو از آنان در برابر ادای وظیفه رسالت، مزد یا مقرری‌ای می‌طلبی پس از همین‌روی ایمان به تو و پذیرش دعوت و پیامت را فرو گذاشته‌اند؟ با آن‌که می‌دانند که تو از آنان چنین مزد و پاداشی نخواسته‌ای. حتی خداوند Ψ پذیرفتن صدقه را بر رسولش حرام ساخته است تا گوینده‌ای نگوید: او برای به‌دست‌آوردن مال و ثروت مدعی رسالت شده است «پس خراج پروردگارت بهتر است» یعنی: رزقی که پروردگارت برایت در دنیا می‌دهد و مزدی که در آخرت به تو عنایت می‌کند، برایت از آنچه ذکر شد، بهتر است «و او بهترین روزی‌دهندگان است».

خلاصه این‌که: آنان در عدم اجابت گفتن به دعوت رسول خدا ص، هیچ عذر و حجتی ندارند.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (73)

«و در حقیقت تو آنان را به راهی راست می‌خوانی» پس سزاوار است که به ندای دعوتت لبیک گویند، نه این‌که رد و انکار پیشه کنند.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ (74)

«و به راستی کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، از راه راست» که تو آنان را به سوی آن فرامی‌خوانی؛ «به در افتاده‌اند» و به سوی راههای گمراهی منحرف شده‌اند زیرا خوف آخرت، از نیرومندترین انگیزه‌ها بر طلب حق و پیمودن راه آن است.

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب r از رسول خدا صل آمده است که فرمودند: «من پیایی دامن شما را می‌کشم که هان! بیایید از (سمت و سوی) آتش، بیایید از (سمت و سوی) آتش، خود را در آن نیفگنید اما شما بر من غالب می‌شوید و همچون هجوم پروانگان و ملخ‌ها و حشرات خود را در آن می‌افکنید پس نزدیک است که دامن شما را رها کنم. و من بر حوض «کوثر» پیش‌قراول شما هستم پس در آن بر من جمع و پراکنده در می‌آید و شما را به سیمایتان و نامهایتان چنان می‌شناسم که شخص شتر بیگانه را در میان شتران خود می‌شناسد سپس به جهت راست و به جهت چپ برده می‌شوید آن‌گاه به بارگاه پروردگار خود التماس و التجا می‌کنم و می‌گویم: ای پروردگار من! قوم من! ای پروردگار من! امت من! پس گفته می‌شود: ای محمد! تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند، آنان بعد از تو به قهقهرا بر پاشنه‌های خود می‌رفتند (یعنی به جاهلیت برگشته بودند)».

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (75)

«و اگر بر آنان رحمت می‌آوردیم و آنچه بر آنان از سختی» یعنی: از قحطی و خشکسالی «وارد آمده است برمی‌داشتیم، در طغیانشان پای می‌فشرده‌اند» یعنی: درسرکشی و گمراهی‌شان اصرار می‌ورزیدند و در طغیانشان سر برمی‌داشتند

«باسرگشتگی» یعنی: در بیراهه گمراهی و بوالهوسی فروافتاده، کوردلانه سر به هواها آلوده و سرگشته از غرور و غفلت، در طغیانشان پای می فشردند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص سرکشان قریش را چنین نفرین کردند: «اللهم اشدد وطأتک علی مضر، اللهم اجعلها علیهم سنین کسنی یوسف: بارالها! فشارت را بر مضر سخت گردان و این فشار را بر آنان قحطی ای مانند قحطی دوران یوسف بگردان». خدای عزوجل دعای پیامبرش را اجابت کرد و آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد تا بدانجا که استخوانهای گندیده و گوشت مردار را خوردند و اموالشان تباه و فرزندانشان نابود شد.

در بیان سبب نزول آمده است: در این اوضاع و احوال بود که ابوسفیان نزد رسول خدا ص آمد و گفت: ای محمد! تو را به خدا و پیوند رحم سوگند می‌دهم و التماس می‌کنم، آخر کار ما به جایی رسیده که خون و پشم (کرک) را خورده‌ایم! پس خدای عزوجل نازل فرمود:

وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَنْصُرُهُمْ (76)

«و هرآینه آنان را به عذاب گرفتار کردیم» به قولی: مراد همان گرسنگی‌ای است که در سالهای قحطی دامنگیر مشرکان مکه شد «ولی نسبت به پروردگارشان خضوع و خاکساری نکردند» یعنی: شکسته و فروتن نشدند بلکه همچنان بر تمرد و سرکشی‌شان در برابر حق تعالی اصرار و پافشاری کردند «و به زاری در نیامدند» حتی در تنگنای سختی‌ها به خشوع و انکسار در نیفتادند.

حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (77)

«تا وقتی که دری از عذاب دردناک برآنان گشودیم» به قولی: مراد عذاب آخرت است. به قولی دیگر: مراد کشتن آنان در روز بدر است «بناگاه آنان در آن نومید شده‌اند» یعنی: از هر خیری متحیر و ناامید گشته و نمی‌دانند که چه کار کنند. ابلاس: نومیدی از هر خیری است.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (78)

«و اوست آن‌که برای شما شنوایی و دیدگان و دلها را آفرید» آری! این نعمت‌ها را در شما آفرید تا اندرزاها را بشنوید و صحنه‌ها و ماجراهای عبرت‌آموز را بنگرید و با دل و خرد خویش درک نمایید اما شما از هیچ چیز از اینها بهره نبردید بلکه: «چه اندک سپاسگزارید» به قولی: معنی این است که شما کافران قطعاً شکرگزار نیستید، نه این‌که شکر می‌گزارید ولی اندکی.

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (79)

«و اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد» چنان‌که دانه‌ها در زمین پراکنده می‌شوند تا برویند «و به‌سوی او محشور خواهید شد» یعنی: بعد از پراکنده شدنشان در دنیا، در روز قیامت گرد آورده می‌شوید.

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (80)

«و اوست آن کس که زنده می‌کند و می‌میراند» آری! فقط اوست - به طور انفراد و بالاستقلال - نه دیگری «و اختلاف شب و روز از اوست» زیرا آنها را چنان آفریده که پی‌درپی می‌آیند، نه از حرکت سست می‌شوند و نه با زمان دیگری که از آهنگ شب و روز خارج باشد، از هم‌دیگر جدا می‌شوند چنان‌که

در روشنایی بخشیدن و تاریک نمودن نیز با هم اختلاف دارند. به قولی مراد از اختلاف شب و روز: تکرار آنها، روزی از پی روز دیگر و شبی از پی شبی دیگر است «مگر نمی‌اندیشید» در قدرت باری تعالی تا به خود آید و این حقیقت را که قدرت وی بر همه ممکنات فراگیر است دریابید و بدانید که برانگیختن پس از مرگ نیز از همین مقوله قدرت است؟

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (81)

«بلکه گفتند» کفار مکه «مانند آنچه پیشینان» یعنی: پدرانشان یا کفار امتهای گذشته «گفته بودند».

قَالُوا أَنْدَا مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْنَا لَمَبْعُوثُونَ (82)

«گفتند: آیا چون بمیریم و خاک و استخوانی چند شویم، آیا باز برانگیخته خواهیم شد؟» آری! چنین گفتند در حالی که این نحوه نگاه، صرفاً بعید انگاری ذهنی‌ای است که هیچ باری از تعقل و اندیشه ندارد و الا، نه علم چنین حقیقتی را نفی می‌کند و نه عقل از آن گریزان است. بلی! بعید انگاشتن حقیقت احیای مجدد، بی‌آن‌که در این قضیه به سراغ مشابه‌های دیگری بروند، یا در این حقیقت که خود در آغاز از همین خاک آفریده شده‌اند، تأمل نمایند، از هرگونه پشتوانه عقلی و علمی بی‌بهره است.

شبهه دیگرشان در توجیه آن استبعاد این است:

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (83)

«درست این سخن را قبلاً به ما و پدرانمان وعده داده بودند» یعنی: قبل از بعثت محمد ص نیز به ما و پدرانمان همین وعده احیای مجدد را داده بودند اما

ما ندیدیم که پدران ما برانگیخته شوند «این جز افسانه‌های پیشینیان چیزی نیست» یعنی: این وعده‌ها دروغ‌پردازیهای پیشینیان است که به‌عنوان اسطوره‌های خیالی آنها را در کتب خویش نگاشته‌اند. اسطوره: چیزی است که ساخته و پرداخته دروغ‌پردازان است.

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (84)

«بگو» ای محمد ص به مردم مکه در مقام پرسش از آنان: «زمین و هر که در آن است از آن کیست؟» و به چه کسی تعلق دارد؟ «اگر می‌دانید» و چیزی از علم و آگاهی دارید پس به من خبر دهید. مراد از (هر که در آن است)، تمام مخلوقات روی زمین می‌باشند.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (85)

«زودا که گویند: از آن خداست» یعنی: آنها ناگزیر می‌گویند که زمین و هر که در آن است از آن خداست زیرا به آفریدگاری خداوند Ψ معترفند «بگو: پس آیا پند نمی‌گیرید؟» یعنی: چنانچه شما به این حقیقت که زمین و هر که در آن است از آن خداست و او آفریننده زمین و متصرف آن می‌باشد، مقرر و معترفید پس چرا با باری‌تعالی خدایان دیگری را که به خوبی می‌دانید مالک هیچ چیزی نیستند، می‌پرستید؟ و چرا از اعتراف به این حقیقت طفره می‌روید که ذاتی که بر آفرینش ابتدایی و اختراعی انسان قادر باشد، بر زنده کردن بعد از مرگ او نیز تواناست؟

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (86) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (87)

«بگو: پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت، این همه از آن الله است» یعنی: آسمانها و عرش همه از آن خداست و او پروردگار آنهاست «بگو» ای محمد ص «پس آیا پروا نمی‌کنید؟» یعنی: هرگاه می‌دانید که خدایان شما مالک هیچ چیز در آسمانها نیستند پس چرا کار پرستش را که فقط خدای یگانه سزاوار آن است، به آنها اختصاص می‌دهید؟ و چرا رستاخیز را خارج از محدوده قدرت مطلق او می‌پندارید؟

در حدیث شریف آمده است: «آسمانها و آنچه در آنهاست، در برابر کرسی جز مانند حلقه‌ای که در بیابانی افکنده شده نیست و بی‌گمان کرسی با آنچه در آن است، نسبت به عرش همانند این حلقه در این بیابان است».

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (88)

«بگو: کیست آن که ملکوت هر چیزی به دست اوست» ملکوت: فرمانروایی است «و او پناه می‌دهد» غیر خود را و به فریادش می‌رسد، هرگاه که بخواهد «و برخلاف او پناه داده نمی‌شود اگر می‌دانید؟» یعنی: هیچ کس نمی‌تواند عذاب خدا را از کسی بازدارد و هیچ کس بر یاری دادن و به فریاد رسیدن او در برابر خدا قادر نیست و شما نمی‌توانید چنان مرجعی را معرفی کنید.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (89)

«خواهند گفت: این همه از آن الله است، بگو: پس چگونه دستخوش افسون می‌شوید؟» یعنی: چگونه شیاطین جن و انس، با افسانه و افسون حق را در خیال شما باطل جلوه می‌دهند و صحیح را فاسد و در نتیجه با وجود روشن

بودن حق، غیر خدای عزوجل را می‌پرستید، گویی ساحری جادویتان کرده و عقلهایتان را ربوده است؟!

بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (90)

«بلکه حق را برایشان آوردیم» یعنی: دین و شریعتی را که در عقاید و دیدگاه‌ها، عبادات و ارزشها و در همه چیز حق است و پیروان آن نیز برحق اند «و قطعاً آنان دروغگویند» در آنچه که به خدای سبحان از فرزند و شریک نسبت می‌دهند و نیز دروغگویند در ادعای ایمان به خداΨ، در انکار روز آخرت و در هر موضع‌گیری که با اسلام مخالف است.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (91)

«خدا هیچ فرزندی نگرفته است» زیرا او از جنس و نوع منزّه است و فرزند مرد از جنس خود اوست «و همراه او هیچ معبود دیگری نیست زیرا اگر جز این بود قطعاً هر خدایی آنچه را که آفریده بود، با خود می‌برد» یعنی: اگر با خدای سبحان خدایان دیگری می‌بود، یقیناً هر خدایی مخلوقاتش را بالاستقلال در حوزه تصرف و حیات خویش می‌گرفت و فرمانروایی انحصاری خود را منفرداً و به‌تنهایی بر آنان نافذ می‌ساخت، در این هنگام عرصه فرمانروایی وی از فرمانروایی خدای دیگر جدا می‌شد و نهایتاً بروز توسعه طلبی و کشمکش و قدرت‌نمایی در میان آنها اجتناب‌ناپذیر بود «و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر غالب می‌آمدند» یعنی: خدای قوی بر خدای ضعیف غلبه پیدا کرده آن را سرکوب می‌کرد و ملک و فرمانروایی وی را از او می‌گرفت، همچنان‌که عادت

پادشاهان بنی آدم است و در این هنگام، دیگر آن خدای ضعیف مغلوب، قطعاً صلاحیت خدایی را نداشت.

پس هرگاه عدم امکان مشارکت در ربوبیت، ثابت و محقق شد و این که جز یک خدا نمی تواند به کار ربوبیت و پروردگاری پردازد، این حقیقت نیز روشن می شود که آن خدای واحد، همان خداوند Ψ است. این دلیل چنان که بر نفی شرک دلالت دارد، بر نفی فرزند از خدای سبحان نیز دلالت دارد زیرا فرزند نیز با پدرش در ملکش کشمکش می کند⁸ «منزه است خدا از آنچه وصف می کنند» یعنی: منزه است از شریک و فرزند.

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (92)

«دانای نهان و آشکار است» یعنی: فقط باری تعالی دانای نهان و آشکار است اما غیر وی اگر هم آشکار را دانست، قطعاً نهان و غیب را نمی داند «پس برتر است» خداوند متعال «از آنچه شریک می آورند» در ملک و فرمانروایی وی.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُونَ (93) رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (94)

و چون حجت بر کافران اقامه شد، اینک باری تعالی به پیامبرش چنین خطاب می کند: «بگو: پروردگارا! اگر آنچه را که به آنان وعده داده شده است به من نشان دهی» یعنی: پروردگارا! اگر چنان باشد که من را در موقعیتی قرار دهی که آنچه را از عذاب مرگبار به آنان وعده داده ای، مشاهده کنم؛ «پروردگارا! پس

⁸ همین روزهایی که بنده مشغول ترجمه این تفسیر شریف هستم ، فرزند پادشاه قطر علیه پدرش کودتا کرد و او را از ملک و مملکت بیرون انداخت و هم اکنون پدر بینوای وی در غربت و آوارگی به سر می برد.

مرا در میان قوم ستمکار قرار مده» یعنی: چنانچه به آنان عذاب را نازل کردی، مرا از میانشان خارج کن تا عذاب آنان را از دور ببینم ولی چیزی از آن دامنگیر من نشود زیرا من به تو مؤمنم و وعده‌هایت را تصدیق می‌کنم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص دعا می‌کردند: «وَإِذَا أُرِدْتُ بِقَوْمٍ فِتْنَةً فَتُوفِنِي إِلَيْكَ غَيْرَ مُفْتُونٍ: خدایا! هرگاه به قومی فتنه‌ای را اراده داشتی پس مرا به‌سوی خویش درحالی ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشم».

وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لِقَادِرُونَ (95)

«و به راستی که ما تواناییم که آنچه را به آنان وعده داده‌ایم» از عذاب «بر تو بنمایانیم» ولی عذاب خویش را از آنان به تأخیر می‌اندازیم، بدان جهت که می‌دانیم برخی از آنان به‌زودی ایمان خواهند آورد.

ادْفَعْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (96)

سپس حق تعالی پیامبرش را به‌سوی نسخه‌ای راهنمایی می‌کند که در امر معاشرت با مردم و دعوت آنان به سوی حق، اکسیر اکبر است پس می‌فرماید: «بدی را به شیوه‌ای که» آن شیوه «نیکوتر است» از غیر آن «دفع کن» این شیوه نیکوتر عبارت است از: گذشت، چشم‌پوشی و رویگردانی از بدی‌هایی که کفار علیه تو انجام می‌دهند و دادن پاسخ بدیهایشان با نیکي و احسان «ما به آنچه وصف می‌کنند، داناتریم» یعنی: داناتریم به آنچه که تو را به آن وصف می‌کنند، از اوصافی که تو برخلاف آن هستی، یا داناتریم به آنچه که از شرک و تکذیب وصف می‌کنند پس به آنها در برابر آن جزا می‌دهیم.

وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (97)

«و بگو: پروردگارا! از همزات شیاطین به تو پناه می‌برم» همزات شیاطین: وسوسه‌ها، دغدغه افگنی‌هایشان و شراره‌های خشمی است که انسان نمی‌تواند خود را در آنها نگهداری کند.

وَ اَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَّحْضُرُونِ (98)

«و پروردگارا! از این که آنها پیش من حاضر شوند به تو پناه می‌برم» زیرا وقتی شیاطین نزد انسان حاضر شوند، آنها را جز وسوسه‌افگنی، برانگیختن به شر و برگرداندن از خیر کار دیگری نیست. در حدیث شریف به روایت عمرو بن شعیب ؓ از پدرش و او از جدش آمده است که فرمود: رسول خدا ص کلماتی را به ما تعلیم می‌دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس می‌خواندند: «باسم الله اَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَةِ مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَمِنْ شَرِّ عِبَادَةٍ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ يَّحْضُرُونِ: به نام خدا به کلمات تامه او پناه می‌برم از خشم وی و عقابش و از شر بندگانش و از وسوسه‌های شیاطین و از این که حاضر شوند». نقل است که عبدالله بن عمرو ؓ این دعا را به کسانی از فرزندان او که به حد بلوغ می‌رسیدند، تعلیم می‌داد تا آن را در هنگام خوابشان بخوانند و کسی از آنان هم که کوچک بود و نمی‌توانست این دعا را حفظ کند، عبدالله آن را می‌نوشت و بر گردنشان می‌آویخت.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (99)

«تا آن گاه که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید» یعنی: آنان در غفلت خود به سر می‌برند تا که می‌میرند و چون مردند، از خواب

غفلت بیدار شده آن گاه می‌گویند: مرا به سوی دنیا بازگردانید، مرا بازگردانید،
مرا بازگردانید . ارجعون: صیغه جمع به معنی تکرار است.

**لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى
يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (100)**

آری! مرا بازگردانید: «باشد که در سرایی که بگذاشتم» یعنی: در دنیا «کار
نیکی انجام دهم» چون ایمان و آنچه که در پی آن است از اعمال خیر «نه چنین
است» هرگز درخواست او را نمی‌پذیریم «این سخنی است که او گوینده آن
است» یعنی: این صرفاً سخنی است که او می‌گوید و اگر خواسته‌اش برآورده
شود و به دنیا بازگردانیده شود، هرگز به این سخنش وفا نخواهد کرد «و
پیشاپیش آنان برزخی است» یعنی: پیشاپیش آنها و بازگشتشان به سوی دنیا
حجاب و پرده‌ای است که نمی‌توانند از آن گذشته و به دنیا برگردند «تا روزی
که برانگیخته شوند» که روز قیامت است. پس آنان در مقطع حیات برزخی، به
انتظار امر خدا Ψ و گذاشته شده‌اند، نه می‌توانند اعمال صالحی را که از آنان
فوت شده جبران کنند و نه می‌توانند آنچه را که در دنیا فاسد ساخته بودند،
اصلاح نمایند. مراد این است که عذاب بر این گروه تا روز قیامت استمرار
می‌یابد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «... پیوسته در آن (یعنی در قبر)
معذب است» .

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (101)

«پس چون در صور دمیده شود» به دمیدن «نشور» که نفخه دوم است اما نفخه اول، عبارت است از: نفخه «صعق» که زندگان از خلاق را می‌میراند.^۹ صور: بوقی است که اسرافیل در آن برای برپایی قیامت می‌دمد. آری! چون صور دوم دمیده شود: «دیگر آن روز میانشان نسبت قرابت وجود ندارد» یعنی: دیگر به نسب‌ها فخر نمی‌کنند و نه هرگز این رابطه‌ها به حالشان سودی می‌بخشد. در حدیث شریف به روایت بزار و بیهقی آمده است که چون عمر بن الخطاب با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب Ψ ازدواج نمود، فرمود: «به‌خدا سوگند که مرا در این کار هدفی جز این نیست که از رسول خدا ص شنیدم که فرمودند: «کل سبب و نسب فانه منقطع یوم القیامة الا سببی و نسبی: هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است، مگر سبب و نسب من». پس این استثنایی در حق رسول خدا ص در مورد پیوند خویشاوندی و نسبی ایشان است «و از یک‌دیگر نمی‌پرسند» یعنی: در عرصه قیامت یکی از حال دیگری نمی‌پرسد زیرا هر کس در آن هنگام چنان به خود مشغول است که نمی‌تواند به کاری دیگر مشغول شود. البته این در هنگام نفخه محشر است اما بعد از مستقر شدن در بهشت یا دوزخ، اهل بهشت از همدیگر می‌پرسند چنان‌که در این فرموده باری تعالی می‌خوانیم: (وَأَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ) «صافات/27».

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (102)

^۹ نگاه کنید به سوره [زمر/ 68].

«پس کسانی که میزان اعمال آنان سنگین باشد» یعنی: اعمال شایسته وزن شده آنان سنگین باشد «آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: آنانند دستیافتگان به خواسته‌های دوست داشتنی خود و نجات‌یافتگان از امور بیم‌انگیز.

وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (103)

«و کسانی که کفه میزان اعمالشان سبک باشد» یعنی: اعمال شایسته وزن شده آنان در مقابل گناهایی که دارند، سبک باشد «پس آن گروهند که به خود زیان زده‌اند» یعنی: خود را تباه ساخته‌اند و آنچه را که به نفع آنهاست، فرو گذاشته‌اند زیرا «همیشه در جهنم می‌مانند».

تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالْحِوْنِ (104)

«آتش چهره‌هایشان را می‌سوزاند» لفتح: سوزاندن است. چهره را خاص کرد زیرا چهره، شریفترین و گرمی‌ترین اعضای انسان است «و آنان در آنجا ترش‌رویند» کالح: کسی است که لبانش از نهایت رنج و درد وا افتاده و دندانهایش نمایان شده است. ابن مسعود r در توضیح معنی آن می‌گوید: آیا سر سوخته گوسفندی را ندیده‌ای که دندانهایش نمایان و لبانش به طرف بالا جمع و منقبض شده است؟ اینان نیز همین‌گونه‌اند.

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (105)

«آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد» در دنیا «و شما آنها را» با الفاظ و معانی آنها «دروغ نمی‌پنداشتید» و نمی‌گفتید که این آیات از جانب خداوند Ψ نیست؟

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (106)

«می‌گویند: پروردگارا! شقاوتمان بر ما چیره شد» یعنی: لذتها و شهواتمان بر ما چیره شد. لذتها و شهوات بدبختی و شقاوت نامیده شد زیرا مال و سرانجام افراط در آنها به شقاوت و بدبختی می‌انجامد «و ما مردمی گمراه بودیم» که با این شقاوت و بدبختی خود را تباه ساختیم.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (107)

«پروردگارا! ما را از اینجا» یعنی: از دوزخ «بیرون بر پس اگر باز هم برگشتیم» در دنیا به کفر و شقاوتی که بر آن بودیم «در آن صورت ستم‌پیشه خواهیم بود» بر خود با این بازگشت به کفر. بدین‌سان است که بعد از درآمدن به دوزخ، خواستار بازگشت به دنیا می‌شوند چنان‌که در هنگام مرگ خواستار آن شده بودند.

قَالَ احْسِنُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ (108)

«می‌فرماید، به رسوایی در آن ساکت شوید» یعنی: در دوزخ گم‌وگور شوید، به گم شدن خشم و غضب و ساکت شوید به مانند سکوت سگ. چنان‌که وقتی سگ به چیزهای پاک نزدیک شود، به او گفته می‌شود: گم شو! «و با من سخن نگویند» در باب برداشتن عذاب از خود زیرا نه عذابم از شما برداشته می‌شود و نه سبک ساخته می‌شود.

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (109)

«در حقیقت گروهی از بندگان من بودند که می‌گفتند: پروردگارا! ایمان آوردیم پس ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین مهربانانی» ایشان

مؤمنانی هستند که در دنیا از خداوند Ψ درخواست رحمت و مغفرت کرده و به صفات مقدس و متعالی وی اقرار و اعتراف می‌کنند.

فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمُ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (110)

«و شما» کفار «آنان را به مسخره گرفتید» با سخنان تمسخر آمیز خود، یعنی: مؤمنانی چون بلال و صهیب و عمار و سلمان و امثال ایشان را «تا حدی که یاد مرا از خاطرتان فراموش گردانیدند» یعنی: تا بدانجا که به سبب شدت اشتغال به استهزا و تمسخر ایشان، یاد خدا Ψ را فراموش کردید «و شما بر آنان می‌خندیدید» در دنیا، از این که به عبادت و نیایش من مشغول بودند.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (111)

«من هم امروز به پاس آن که صبر کردند» بر آزار و تسمخرهای شما «به آنان پاداش دادم. آری، ایشانند به مراد رسندگان» که این سرمنزل مراد، همانا دست‌یابی‌شان به سعادت و سلامت و بهشت و نجاتشان از دوزخ است.

قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (112)

«می‌فرماید» خداوند Ψ ، یا فرشته‌ای که مأمور پرسش آنان است: «چه مدت به عدد سالها در زمین ماندید؟» چون آنان خواستار بازگشت به سوی دنیا می‌شوند، پروردگار متعال از آنان چنین سؤال می‌کند تا این حقیقت را برایشان روشن سازد که در دنیا آن مقداری را که برای پندگرفتن و رسیدن به حقیقت لازم بود، عمر کرده‌اند، هرچند آن مقدار عمر، نسبت به آخرت اندک بوده است.

قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِينَ (113)

«می‌گویند: یک روز یا پاره‌ای از یک روز مانندیم پس پیرس از شمارگران»
یعنی: از کسانی که به شناخت اعداد آگاهند، یا پیرس از فرشتگان نگهبانی که
اعمال و عمرهای بندگان را می‌شمارند. بدین‌سان است که از شدت هول و
هراس، شمار سالها را فراموش می‌کنند.

قَالَ إِنَّ لِبَيْتِكُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (114)

«می‌فرماید: جز اندکی درنگ نکرده‌اید» یعنی: در زمین جز درنگی اندک،
نمانده‌اید «کاش شما می‌دانستید» چیزی از علم را تا آن مدت اندک را به
طاعت خداوند Ψ و آماده شدن برای روز قیامت سپری می‌کردید.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (115)

«آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم» و بی ثواب یا عقاب رهایتان
می‌کنیم؟ «و این که شما به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟» با حشر و نشر تا
شما را در برابر اعمالتان جزا دهیم؟ نه! هرگز چنین نیست.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (116)

«پس برتر است الله» یعنی: منزّه است از این که چیزی را عبث و بیهوده بیافریند
«فرمانروای برحق» که فرمانروایی علی‌الاطلاق سزاوار اوست و فقط او
فرمانروای برحق است زیرا فرمانروایی دیگران از بین رفتنی و زوال‌پذیر است
«هیچ معبودی جز او نیست، اوست پروردگار عرش گرامی قدر» پس وقتی او
پروردگار عرش گرانبیایه است، چگونه پروردگار آنچه که پایین‌تر و فرودست
تر از آن است، نمی‌باشد؟

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (117)

«و هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند، برای او برهانی نخواهد بود»
برهان: حجت و دلیل واضح و روشن است. آری! در عرصه هستی پروردگاری
جزا Ψ وجود ندارد که بر وجود وی برهانی اقامه شود «و حسابش فقط با
پروردگارش می باشد» پس او خواهناخواه مجازاتش می کند «در حقیقت کافران
رستگار نمی شوند» در روز قیامت.

نسفی می گوید: «خداوند Ψ این سوره کریمه را با: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) آغاز
کرد و آن را با: (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ) به پایان آورد. وه! در میان آغاز و انجام
آن چه فاصله بزرگی است».

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (118)

«و بگو: پروردگارا! بیامرز و رحم کن زیرا تو بهترین بخشاینده گانی» و فقط
رحمت و بخشایش توست که انسان را از رحمت و مهر دیگران بی نیاز
می گرداند درحالی که رحمت دیگران او را هرگز از رحمت بی نیاز نمی کند.
بدین سان، خداوند Ψ پیامبرش را به استغفار امر کرد تا امتش به وی اقتدا کنند.
در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق τ آمده است که فرمود: «یا رسول الله!
به من دعایی بیاموزانید تا آن را در نمازم بخوانم». فرمودند: «بگو: اللهم إني
ظلمت نفسي ظلماً كثيراً، وأنه لا يغفر الذنوب إلا أنت، فاغفر لي مغفرة من عندك
وارحمني إنك أنت الغفور الرحيم: بارخدایا! من بر خود بسیار ستم کرده ام و جز
تو کسی گناهان را نمی آمرزد پس بر من بیامرز به آمرزشی از جانب خود و بر
من رحم کن که تو آمرزگار مهربان هستی».

شایان ذکر است که دو آیه اخیر این سوره، از آیات شفاء است. از عبدالله بن مسعود³ روایت شده است که او از نزد مرد بیماری می‌گذشت پس درگوش وی خواند: **(أَفْحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا...)** تا آخر سوره؛ و آن شخص بیمار شفا یافت. پس این خبر به رسول خدا ص رسید، آن حضرت ص به عبدالله فرمودند: «در گوش وی چه خواندی؟» او حکایت را بازگفت. آن حضرت ص فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، اگر کسی آن را از روی یقین بر کوهی بخواند، قطعا آن کوه از بین می‌رود». پس آنچه معتبر است؛ ایمان، یقین، صفای خواننده و استعداد و قابلیت بیمار برای درمان با قرآن است.

(سوره نور)

مدنی است و دارای (64) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «نور» نامیده شد، به سبب آن‌که دربرگیرنده آیه‌ای بس نورانی و درخشان، یعنی این فرموده خدای متعال است: **(اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...)** همین سوره: 35. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «به مردان خویش سوره مائده و به زنان خویش سوره نور را بیاموزید». موضوع این سوره، نور است با آثار و مظاهر خود در دلها و روانها، که این آثار و مظاهر، در آداب و اخلاق روحی، خانوادگی و اجتماعی تمثیل می‌شود، آداب و اخلاقی که دل و جان و صفحات وجود انسان و زندگی او را نورباران می‌کنند، انواری که از نور ازل و سرمدی الله Ψ ، آن نور لایزال آسمانها و زمین فروغ بر می‌گیرند. پس محور این سوره، «تربیت» است با ابعاد مختلف آن.

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (1)

«این، سوره‌ای است که آن را نازل کرده‌ایم» سوره: عبارت از آیات زنجیره‌وار و پیاپی‌ای است که دارای آغاز و انجامی باشد «و آن را فرض گردانیدیم» یعنی: عمل به احکام آن را واجب و لازم و قطعی گردانیدیم «و در آن آیاتی روشن نازل کردیم» تکرار (انزلنا)، گویای کمال عنایت حق تعالی به فرود آوردن این سوره است، به دلیل احکامی که این سوره دربرگیرنده آن می‌باشد «باشد که پندگیرید» لذا حکمت فرود آوردن این سوره به ترتیبی که ذکر شد، این است. پس این آیه، در واقع مقدمه سوره می‌باشد.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (2)

«زن و مرد زناکار» که هنوز ازدواج نکرده‌اند ؛ «به هریک از آنان صد تازیانه بزنید» یعنی: حکم زن و مرد زناکاری که قبل از ازدواج مرتکب این عمل شده باشند، زدن صد تازیانه به هریک از آنان است.

زنا: عبارت است از مقاربت جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون وجود شبهه نکاح. زانیه: زنی است که به زنا رغبت داشته و در برابر مرد زناکار تمکین می‌کند، نه زنی که این عمل به‌زور و اجبار با وی انجام می‌شود. جلد: زدن با تازیانه یا عصاست، گفته می‌شود: «جلده» آن‌گاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانه بزند.

زدن صد تازیانه، حد زناى مرد آزاد بالغ بکر (غیرمتأهل) و زن زناکار آزاد بالغ غیرشوهردار است، البته در سنت رسول اکرم ص افزون بر زدن صد تازیانه، تبعید یک سال هم ثابت شده است، هرچند این حکم میان فقها اتفاقى نیست، چنان که خواهد آمد. اما مرد و زنى که آزاد و متأهل باشند، یعنی با نکاح صحیح ازدواج کرده باشند و میان آنها مقاربت هم انجام گرفته باشد - هرچند یک بار - و مرتکب زنا گردند، حد آنها بنا بر سنت صحیح متواتر، رجم (سنگسار) است و فقها بر این حکم اتفاق نظر دارند. همچنین اتفاق نظر دارند بر این که حد زناى مرد و زن متأهل برده که آزاد نیستند، فقط زدن تازیانه است زیرا در بردگان سنگسارى نیست. اما در خصوص حد زناى بکر (مرد و زن غیرمتأهل)، احناف با عمل به صریح آیه فقط به تازیانه حکم می کنند نه به تبعید یک سال ولى جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد حنبل) برآنند که حد زناى مرد بکر، صد تازیانه به اضافه تبعید یک سال از محل اقامتش می باشد و حد اقل مسافت این تبعید نزد شافعی ها و حنبلى ها، مسافت کوتاه کردن نماز یعنی مقدار (89) کیلومتر است. اما نزد مالکى ها، مرد بکر در همان سرزمینی که تبعید شده، زندانى نیز می شود ولى زن بکر زناکار به اتفاق فقها تبعید نمی شود تا مبادا بار دیگر در تبعیدگاه به آفت زنا مبتلا گردد.

این آیه ناسخ آیه حبس و آیه آزار دادن زناکاران است که در دو آیه 16 و 15 سوره «نساء» گذشت زیرا مجازات مرد زناکار در صدر اسلام آزار دادن و طعنه زدن و مجازات زن زناکار زندانى کردن وی در خانه اش بود، که آن حکم با این آیه منسوخ شد.

دلیل این که آیه کریمه، زن زناکار را بر مرد زناکار مقدم گردانید، این است که انگیزه زنا در اغلب احوال از زن بروز می کند زیرا اوست که با چهره‌نمایی‌ها و عشوه‌گریهای فریبنده برای مرد با روشهای گوناگون، او را به عمل حرام تحریک می نماید. دلیل دیگر تقدم ذکر وی این است که مفسده زنا و ننگ و بدنامی آن، در زن بیشتر از مرد است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «یا معشر الناس! اتقوا الزنی، فإن فیہ ست خصال: ثلاث فی الدنیا وثلاث فی الآخرة، أما التی فی الدنیا، فیذهب البهاء ویورث الفقر وینقص العمر، وأما التی فی الآخرة: فسخط الله سبحانه وتعالی، وسوء الحساب وعذاب النار: ای گروه مردم! از زنا پرهیزید زیرا در آن شش خصلت است، سه در دنیا و سه در آخرت اما آن که در دنیا است، این است که: زنا اعتبار و ارزش و جمال انسان را از بین می برد، فقر را به جا می گذارد و عمر را کم می کند و اما آن سه که در آخرت است عبارت است از: خشم خدای سبحان، بدی حساب و عذاب دوزخ». «و نباید در اجرای حکم خدا درباره آنان دچار رأفت شوید» رأفت: رحمت و دلسوزی است. به قولی: رأفت، رقیق‌ترین عواطف مهر و دلسوزی است «اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید» یعنی: اگر به یگانگی خدا Ψ و روز رستاخیز که در آن پاداش اعمال به تمامی داده می شود باور دارید پس نباید حدود خدای متعال را معطل گردانید. این از باب تهییج و برانگیختن غیرت ایمانی و دینی مؤمنان است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص به اسامه بن زید τ - آن گاه که در باره فاطمه دختر اسود مخزومی که روسری‌ای را دزدیده بود شفاعت کرد -

فرمودند: «اتشفع فی حد من حدود الله: آیا در حدی از حدود خداوند Ψ شفاعت می‌کنی؟» سپس به‌پاخاسته خطبه‌ای ایراد کرده و فرمودند: «إنما أهلک الذین من قبلکم أنهم كانوا إذا سرق فیهم الشریف ترکوه وإذا سرق الضعیف أقاموا علیه الحد وأیم الله لو أن فاطمة بنت محمد سرقت لقطعتم یدها: جز این نیست که سبب هلاکت مردمی که قبل از شما بودند، این بود که چون در میانشان شخص شریفی دزدی می‌کرد، او را آزاد می‌گذاشتند اما اگر شخص ضعیفی دزدی می‌کرد، حد را بر وی اقامه می‌کردند و سوگند به خدای عزوجل که اگر فاطمه دختر محمد ص دزدی کند، بی‌گمان دستش را قطع می‌کنم». «و باید گروهی از مؤمنان بر عذاب آنها حاضر باشند» برای سرزنش بیشتر، تشهیر، رسوایی و بدنامی زناکاران پس کیفر آنان با تشهیر همراه است. نسفی می‌گوید: «حد اقل گروهی که باید در هنگام مجازات زناکاران حاضر باشند، سه یا چهار نفر است». احناف و حنبلی‌ها برآنند که باید تمام حدودالهی در محضر مردم برپا داشته شود زیرا هدف از اقامه حدود، هشدار دادن به مردم و بازداشتن آنها از ارتکاب چنان اعمالی است.

اما ابزار زدن تازیانه: علما اتفاق نظر دارند بر این‌که تازیانه زدن زناکاران با چوبی واجب است که هنوز میوه نداده نباشد و آن تازیانه‌ای است متوسط که نه بسیار سخت و ضخیم است و نه نرم و لطیف. البته چگونگی تازیانه زدن در همه حدود یکسان است. اما احناف برآنند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حد شراب، از تازیانه زدن در حد

قذف (بهتان) شدیدتر است. حکم دیگر در این مورد این است که مرد به حالت ایستاده تازیانه زده می‌شود و زن به حالت نشسته. خطاب این آیه به اتفاق مذاهب، متوجه زمامداران جامعه اسلامی و جانشینان ایشان می‌باشد. به قولی: خطاب متوجه تمام مسلمین است و حاکم مسلمان نمایندگی آنان را بر عهده دارد.

**الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ
وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (3)**

«مرد زناکار جز با زن زناکار یا زن مشرکی ازدواج نمی‌کند و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرکی به زنی نمی‌گیرد» یعنی: غالب زناکاران - چه مرد و چه زن - چنین گرایشی دارند که یکی از آنان جز به ازدواج با زناکاری همانند خود رغبت نمی‌کند. در این آیه - به عکس آیه قبل - مرد بر زن مقدم ذکر شد زیرا در اینجا سیاق به نکاح ارتباط دارد و در نکاح مرد اصل است زیرا اوست که خواستگاری را آغاز می‌کند.

هدف آیه کریمه - بعد از هشدار دادن مؤمنان از ارتکاب زنا - بازداشتنشان از ازدواج با زناکاران است و این راجح‌ترین اقوال در تفسیر آیه کریمه می‌باشد «و این امر» یعنی: ازدواج با زناکاران و مشرکان «بر مؤمنان حرام شده است» زیرا ازدواج با آنان، شبیه‌ساختن خویش به فاسقان و پیش‌افگندن خویش در معرض تهمت دیگران است چنان‌که این احتمال نیز وجود دارد که در اثر این پیوند، فرزندی بر بساط مرد به دنیا آید که از نطفه وی نیست لذا برای مرد مسلمان پاکدامن روا نیست تا با زن ناپاکی ازدواج کند درحالی‌که به بی‌عفتی وی آگاهی

دارد چنان‌که برای زن پاکدامن نیز روا نیست تا در عین آگاهی از فاسق بودن مردی با وی ازدواج نماید.

اما در رأی اکثر علما، حکم این آیه با (آیه 32) از همین سوره: **(وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ...)** منسوخ است، بدین جهت احناف گفته‌اند: مرد زناکار، می‌تواند با زنی ازدواج کند که با وی زنا کرده است چنان‌که دیگران نیز می‌توانند با او ازدواج نمایند.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (4)

«و کسانی که به زنان محصنه نسبت زنا می‌دهند» مراد از زنان محصنه: زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن‌اند «آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند» که به ارتکاب زنا از سوی آنان گواهی دهند «به آنان هشتاد تازیانه بزنید» یعنی: هریک از آنان را هشتاد تازیانه بزنید «و ابداً شهادتی را از آنها نپذیرید» یعنی: دو کیفر را برایشان جمع‌گردانید: یکی زدن تازیانه و دیگری نپذیرفتن گواهی از آنان زیرا آنها با زدن اتهام زنا از عدالت خارج شده و به فسق گراییده‌اند بلکه فاسق شده‌اند چنان‌که خدای متعال در آخر این آیه آنان را به فسق محکوم کرده است. معنای «ابداً» این است که: به هیچ وجه در طول زندگی‌شان شهادت آنان را نپذیرید. البته جایز است که گواهان جمعا با هم شهادت دهند، یا به‌طور پراکنده و به تفاریق. و اگرشهود چهار تن کامل نبودند، تهمت زن به حساب می‌روند و بر آنان حد قذف جاری می‌شود چنان‌که حضرت عمر τ در خلافت خویش آن سه تنی را که علیه مغیره τ به زنا شهادت داده بودند، هشتاد تازیانه زد. «و آن گروه، همانا فاسقند» فسق: بیرون رفتن از طاعت خدای متعال و درگذشتن از

حد با ارتکاب گناه است. ابن کثیر می گوید: «این که آنان فاسقند و در پیشگاه خدا Ψ و مردم عادل شمرده نمی شوند، خصلت سومی است که به دو خصلت دیگر اضافه شده و مجموعاً سه خصلت می شود».

دلیل این که در آیه کریمه مخصوصاً از زنان محصنه، یعنی زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن یاد شد این است که تهمت زدن به آنان زشت تر و ننگ و بدنامی در آنان بزرگتر و تکان دهنده تر است ولی مردان نیز - بی هیچ خلافتی میان علمای این امت - در این حکم به زنان ملحق می شوند. شایان ذکر است که فقط نسبت دادن تهمت زنا به شخص مؤمن را «قذف» می نامند، نه نسبت دادن اتهاماتی دیگر، مانند دزدی و امثال آن را به وی. همچنین بر کسی که به مرد یا زن کافری نسبت زنا می دهد، حد قذفی نیست.

علما در باره شرطهایی که در تهمت زننده و مورد اتهام قرار گرفته، مورد اعتبار است، بحثهای درازدانی دارند که در کتب فقه به تفصیل بیان شده است.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (5)

«مگر کسانی که توبه کردند پس از این» یعنی: پس از ارتکاب گناه تهمت زدن (قذف) «و به صلاح آوردند» اعمالشان را. یعنی با توبه و گردن نهادن به اجرای حد، این عمل زشت خویش را جبران کرده اند «به راستی که خدا آمرزنده مهربان است» به همین جهت، اتهام زننده (قاذف) را بعد از توبه مؤاخذه نمی کند و قبول گواهی وی را از شما می پسندد پس در صورتی که تهمت زننده (قاذف) توبه کرد، گواهی وی قبول می شود و صفت فسق از وی برداشته می شود و این قول جمهور فقها (مالک و شافعی) است، برخلاف رأی ابوحنیفه زیرا ابوحنیفه

بر آن است که استثنا فقط به جمله اخیر برمی‌گردد، یعنی با توبه صفت فسق از وی برداشته می‌شود اما او برای ابد مردودالشهاده باقی مانده و به هیچ وجه گواهی وی پذیرفته نمی‌شود. ولی به اتفاق فقها حد قذف با توبه ساقط نشده و از بین نمی‌رود. البته توبه قاذف جز این نیست که خود را در اتهامی که از وی صادر شده، تکذیب کند و حد هم به سبب این دروغگویی بر وی اقامه گردد.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (6) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (7)

بعد از آن که حق تعالی حکم تهمت زدن (قذف) به زنان بیگانه را بیان کرد، اکنون به بیان حکم تهمت زدن (قذف) به همسران می‌پردازد زیرا تهمت زدن مردان به همسرانشان دارای حکم خاصی است.

«و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهی دیگری ندارند» تا به نسبت زنایی که به همسران خویش داده‌اند، گواهی دهند «پس شهادت یکی از آنان این است که چهار بار به نام خدا سوگند یاد کند» یعنی: گواهی‌ای که حد قذف را از مرد ساقط می‌کند، این است که چهار بار به نام خدا شهادت دهد «که او از راستگویان است» در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است آن‌گاه در پنجمین بار چنین شهادت دهد: «و پنجمین گواهی این است که لعنت خدا بر او باد، اگر از دروغگویان باشد» در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است.

آری! حکم مردی که به زنش تهمت زنا می‌زند و اقامه بینه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم

(قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق سوگند دهد و چون این گواهی‌ها با سوگند اجرا شد، میان آنها جدایی به عمل می‌آید و زن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری می‌شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (8)

«و از او» یعنی: از زن «عذاب» یعنی: اجرای حد «ساقط می‌شود، در صورتی که چهار بار به خدا گواهی دهد» به این مضمون که: «او» یعنی: شوهرش «از دروغگویان است» در تهمت زدن به وی. در این صورت است که حد از وی دفع می‌شود. اما به قول احناف، مراد از (عذاب) در آیه، زندانی کردن زن است زیرا - از نظر ایشان - چون زن از (ملاعنه) سر باز زد، زندانی می‌شود تا یا ملاعنه کند و یا به زنا اعتراف نماید.

وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (9)

«و پنجمین بار» یعنی: پنجمین گواهی آن زن باید این باشد: «که خشم خدا بر او باد» یعنی: بر زن باد «اگر او» یعنی: شوهرش «از راستگویان باشد» در آنچه که به وی از زنا نسبت داده‌است. اختصاص دادن «غضب» و خشم به زن، برای هر چه درشت‌تر ساختن کار بر وی به منظور وادار نمودنش به اعتراف بر حقیقت است؛ به سه دلیل: اول این که تحریک به زنا غالباً از سوی زن صورت می‌گیرد. دوم این که: مرد غالباً ننگ دارد از این که زنش را به زنا متهم کند، مگر این که واقعا راستگو و در این کار معذور باشد. سوم این که: زنان عادتاً بسیار لعن و طعن می‌گویند و لعن و طعن گفتن، آن اثر بزرگی را که باید در دل‌هایشان

داشته باشد ندارد، برخلاف این که به در خواست خشم خداوند Ψ برای خود وادار گردند، که از این کار بسیار واهمه دارند.

اما حکم لواط در نزد شافعی، مالک، احمد، ابویوسف و محمد، حکم زناست، که نزد شافعی بر آن، حد زنا جاری می شود اما نزد مالک و احمد بن حنبل حد آن فقط رجم است. ولی ابوحنیفه بر آن است که حکم لواط، حکم زنا نیست و از آنجا که مهر به آن تعلق نمی گیرد، حد هم به آن تعلق نمی گیرد بلکه به آن تعزیر تعلق می گیرد.

فقها اتفاق نظر دارند بر این که همجنس بازی زنان و استمنای مردان با دست، سزاوار تعزیر، تأدیب و توبیخ است.

حکم عمل جنسی با حیوانات، به اتفاق مذاهب چهارگانه، تعزیر فاعل آن بر حسب صلاحدید حاکم است.

در بیان سبب نزول آیات (ملاعنه) روایت شده است: هلال بن امیه τ شامگاه از سر زمین خود به خانه آمد و به چشمان خود دید که مردی با زنش همبستر شده است پس بامداد نزد رسول خدا ص آمد و ماجرا را باز گفت اما رسول خدا ص این خبر را از وی نپسندیدند. انصار گفتند: حالا که چنین شد، رسول خدا ص بر وی حد قذف جاری می کنند. اما هلال که به راستگویی خویش مطمئن بود، گفت: ولی من امیدوارم که خدای عزوجل برایم از این بن بست گشایشی فراهم کند. همان بود که نازل شد: **(وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ...)** در این هنگام بود که رسول خدا ص به هلال مژده دادند و میان او و زنش صیغه (ملاعنه) را جاری کردند.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (10)

«و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و این که خداوند توبه پذیر حکیم است» بی گمان به کسی از آن دو تن که دروغگوست، عذاب بزرگی می‌رسانید ولی حق تعالی بر کسی که به حال پشیمانی به سویش رجوع کند، توبه پذیر است و بر وی به رحمت بازمی‌گردد و با بازگشتنش از گناه، توبه وی را قبول می‌کند و می‌آمرزد و هم‌او در آنچه که برای بندگان خویش از حکم «لعان» یا اجرای حد مشروع و مقرر کرده است، حکیم و فرزانه است. آری! اگر این نمی‌بود، عذاب رسواگر وی شتابان به آنان می‌رسید.

**إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ
أَمْرٍ مِنْهُمْ مَا اِكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (11)**

«در حقیقت، کسانی که افک در میان آوردند» افک: دروغ و بهتان و تهمت است. مراد از آن در اینجا: آن بهتانی است که بر سیدتنا عایشه صدیقه ام‌المؤمنین رضی‌الله عنها زدند. بخاری و مسلم و اصحاب کتب حدیث، حدیث طولانی حضرت عائشه رضی‌الله عنها را در بیان سبب نزول این آیات روایت کرده‌اند که حاصل آن این است: عائشه رضی‌الله عنها به حکم قرعه در غزوه بنی‌مصطلق با رسول خدا ص همراه شد، در برگشت از آن غزوه، کاروان در نزدیک مدینه منزل زد، در این اثنا گردن‌بند حضرت عائشه رضی‌الله عنها به هنگام قضای حاجت از هم گسست و او بعد از آن‌که به کجاوه خویش برگشت، متوجه این امر شد و برای یافتن گردن‌بند خویش از کجاوه بیرون آمد، کاروان - به گمان این‌که عائشه رضی‌الله عنها در کجاوه خویش است - حرکت کرد، وقتی عائشه رضی‌الله عنها از جست‌وجوی گردن‌بند خویش برگشت، دید که از کاروان خبری نیست و کاروان حرکت کرده است پس در محل اتراق کاروان باقی ماند،

از آن سوی دیگر، صفوان بن معطل τ که دنباله نگهبان کاروان بود از دنبال کاروان رسید، او که عائشه رضی الله عنها را قبل از نزول آیات حجاب دیده بود، وی را شناخت. وقتی او به آنجا رسید، خواب عائشه رضی الله عنها را در رفته بود پس صفوان استرجاع: (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفت، عائشه رضی الله عنها با شنیدن صدای استرجاع صفوان از خواب بیدار شد و بی درنگ چهره خویش را پوشانید. صفوان حتی یک کلمه با عائشه رضی الله عنها سخن نگفته شترش را فرو خوابانید و بر دست شتر پای فشرد تا عائشه بر آن سوار شود. عائشه رضی الله عنها سوار شتر صفوان شد و صفوان زمام شتر را گرفته حرکت کرد تا به کاروان رسید. پس چون اهل (افک: بهتان) از این واقعه آگاه شدند، عائشه را به فحشاء متهم کردند و گفتند آنچه گفتند اما خدای عزوجل با نازل کردن هجده آیه، برائت حضرت عائشه رضی الله عنها را از این بهتان اعلام کرد و در نخستین آیه از این آیات فرمود: کسانی که این بهتان را در میان آوردند «عصبه‌ای از شما هستند» عصبه: یعنی گروه و جماعت، عرفا بر ده تا چهل تن اطلاق می‌شود. گروه بهتان زننده عبارت بودند از: عبدالله بن ابی رئیس منافقان، زید بن رفاعه، حسان بن ثابت، مسطح بن أثاثه، حمنه بنت جحش و همدستانشان. معنی (منکم) این است: گروه بهتان زننده از خود شما جماعت مسلمانان هستند؛ یا در ظاهر و باطن و یا در ظاهر در باطن؛ مانند عبدالله بن ابی «آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید» ای مسلمانان! «بلکه آن برایتان خیر است» و با آن بهتان ثواب عظیمی به شما تعلق می‌گیرد زیرا خدای عزوجل با عبرت گرفتن بسیاری از این داستان، آبروی میلیونها انسان مؤمن را حفظ می‌کند. اما بعضی از مفسران، خطاب: (لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ) : (آن تهمت زدن را برای خود شری

نپندارید) بر خانواده ابوبکر صدیق r حمل کرده‌اند زیرا بیان براءت ام‌المؤمنین سبب برتری و شرف بیشتر این خانواده شد، همان‌گونه که داستان‌شان به عنوان یک قانون عام و کلی برای همیشه در میان داستانهای عفت و پاکی، جایگاه خاصی را احراز کرد. «برعهده هر فردی از آنان» که در این بهتان دست داشته؛ «سهمی از گناه است که مرتکب آن شده است» به سبب آلوده شدن به ترویج این بهتان «و آن کس از آنان که بخش عمده آن تهمت را عهده‌دار شده است، برایش عذاب بزرگی است» که او عبدالله بن ابی و به قولی حسان بن ثابت بود.

محمد بن اسحاق و غیر وی روایت کرده‌اند که رسول خدا ص در رویداد افک، دو مرد و یک زن را تازیانه زده و حد قذف را بر آنان اجرا کردند، آن دو مرد مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و آن زن، حمنه دختر جحش بود. به قولی: عبدالله بن ابی را نیز تازیانه زدند.

سپس خدای عزوجل آن تهمت‌زنندگان را با 9 امر زیر، به سختی مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد، که نخستین توبیخ این است:

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (12)

«چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مردان و زنان مؤمن در حق خویش گمان نیک نبردند» یعنی: شایسته این بود که وقتی مؤمنان سخن اهل افک را شنیده بودند، این سخن را نسبت به خودشان قیاس می‌کردند زیرا وقتی صدور چنین عملی از آنان بعید باشد، به طریق اولی صدور آن از ام‌المؤمنین بعیدتر است.

در بیان سبب نزول روایت شده است: زن ابی ایوب انصاری τ در هنگام پخش شایعه افک به او گفت: آیا نمی شنوی که مردم درباره عائشه چه می گویند؟ ابی ایوب گفت: چرا، می شنوم اما این سخن دروغ است. ای ام ایوب! تو خود رابه جای عائشه قرارده، آیا خودت مرتکب چنین کاری می شدی؟ ام ایوب گفت: نه، سوگندبه خدا! ابی ایوب گفت: سوگند به خدا که عائشه از تو بهتر و پاکدامنتر است پس بدان که این شایعه، دروغ و بهتانی ناروا بیش نیست. «و» چرا همه مؤمنان «نگفتند: این دروغی آشکار است» و بهتانی عریان و واضح؟ و اگر همه مؤمنان مانند ابی ایوب τ سخن می گفتند، بی شک این ادبی رفیع و شایسته شأنشان بود. ابن کثیر می گوید: «بهتان بر ام المؤمنین عائشه، از آن روی دروغی آشکار بود که صفوان با کمال خونسردی و با کمال افتخار که ام المؤمنین را از آن ورطه به سلامت رهانیده است، در روشنایی روز به میان لشکر مسلمانان و نزد رسول خدا ص آمد و اگر در این کار کمترین شایبه ای می بود، آن دو به این وضوح و جرأت با قضیه برخورد نمی کردند».

لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (13)

دومین بانگ توبیخ بر آنان این است: «چرا» فروروندگان در این تهمت «بر» اثبات و صحت سخنانشان در «آن» بهتان «چهار گواه نیاوردند؟ پس چون گواهان را نیاورده اند، آنان» یعنی: فروروندگان در بهتان علیه عائشه رضی الله عنها «نزد خداوند» یعنی: در حکم وی «خود دروغگو یانند» یعنی: دروغگویانی هستند که دروغ را به آخرین پایه آن رسانده اند.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (14)

توبیخ سوم این است: «و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، بی گمان به سزای آنچه در آن به دخالت پرداختید» ای تهمت زندگان به حریم عفت ام‌المؤمنین «به شما عذابی بزرگ می‌رسید» یعنی: اگر حکم الهی بر شما نبود؛ در دنیا با فضل نهادن بر شما به نعمتهایی که از جمله آنها یکی هم مهلت دادن به شماست و در آخرت؛ با عفو و گذشت از شما، بی گمان حق تعالی شما را بر بهتانی که در آن فرورفتید، به شتاب مجازات می‌کرد ولی حق تعالی به رحمت خود در دنیا رسوایی بهتانان را بر شما فرو پوشانید و در آخرت هم بر کسانی که به سوی او توبه‌کار آیند، رحم می‌کند. ابن کثیر می‌گوید: «این فضل و رحمت در حق کسانی است که دارای ایمان بودند، مانند مسطح و حسان و حمنه، نه در حق عبدالله بن ابی و امثال وی از منافقان بی‌ایمان».

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (15)

چهارمین توبیخ این است: «هنگامی که آن بهتان را از زبان یک‌دیگر می‌گرفتید» یعنی: بعضی از بعضی دیگر خبر افک را نقل می‌کردید، بدین سان که چون یکی از شما با دیگری ملاقات می‌کرد، به او می‌گفت: به من چنین خبری رسیده است، آیا تو هم از آن خبر داری؟ بدین گونه بود که بی‌اندیشه و تحقیق و اثبات، این خبر بهتان افروز را از یک‌دیگر دریافت می‌کردید «و با زبانهای خویش سخنی می‌گفتید که به آن علمی نداشتید» یعنی: این سخن شما فقط به زبانهایتان اختصاص داشت، بی آن‌که با واقعیتی خارجی همراه باشد و در دلها

مورد باور قرار گرفته باشد «و آن را کاری سهل و ساده تلقی می‌کردید» که بر شما در پخش آن گناهی نخواهد بود «با این که آن امر نزد خدا بس بزرگ است» یعنی: گناه و مجازات آن بس بزرگ است.

ابن کثیر می‌گوید: «حتی اگر آن زن بی‌گناه و پاکدامن، همسر رسول خدا ص هم نبود، این کار نزد خدا Ψ بس بزرگ بود، چه رسد به این که این بهتان به همسر خاتم الانبیا ص زده شود». در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان انسان کلمه‌ای را از آنچه که سبب خشم الهی است می‌گوید و به آن هیچ اهمیتی هم نمی‌دهد، درحالی که به سبب گفتن آن کلمه، از مسافتی که از میان آسمان و زمین دورتر است، در دوزخ فروافکنده می‌شود».

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ
(16)

پنجمین توبیخ و تأدیب این است: «و چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید: ما را نرسد که به آن سخن بگوییم» این عتاب و سرزنشی است برای تمام مؤمنانی که به ورطه پخش شایعه افک فرو افتادند. یعنی: چرا آن‌گاه که داستان افک را شنیدید، در تکذیب بهتان‌سازان و افترا زندگان نگفتید: اصلاً برای ما سزاوار نیست و به ما نمی‌رسد که به این چنین سخنی زبان بیالاییم و چنین سخنی هرگز به‌هیچ وجه از ما سر نمی‌زند «تو را به پاکی یاد می‌کنیم» خداوندا! «این بهتانی است بزرگ» و پاک است خدای سبحان از این که چنین بهتانی به همسر پاکیزه رسول محبوبش زده شود. یعنی: وقتی این بهتان را شنیده بودید، باید از سر تعجب و استبعاد (سبحان‌الله) می‌گفتید، آری! می‌گفتید: خداوندا! تو را به پاکی

یاد می‌کنیم! برای این که تعجب خویش را از حال این گروهی که داستان افک را به هم بستند، آشکار ساخته باشید.

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (17)

ششمین تأدیب این است: «خداوند به شما اندرز می‌دهد که هرگز به مانند آن بازنگردید» یعنی: خداوند Ψ شما را نصیحت می‌کند، یا بر شما حرام می‌گرداند که دیگر در تمام مدت حیات خویش به بستن و دامن زدن مانند چنین بهتانی برگردید «اگر مؤمن هستید» به خداوند Ψ و شریعتش زیرا ایمان مقتضی خودنگه‌داری از فروافتادن در چنین منجلابی است.

وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (18)

«و خدا برای شما آیات خود را بیان می‌دارد» تا این آیات را دانسته و به آداب خداوند Ψ متأدب شوید «و خداوند داناست» به آنچه که آشکار یا پنهان می‌دارید «حکیم است» در شریعت و احکام و تدبیرهای خویش برای خلقتش و از حکمت وی است که حادثه افک آشکار گردد و به دنبال آن، برائت ساحت ام‌المؤمنین نازل شود تا شما در ورطه‌هایی نظیر آن درنیفتید.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (19)

هفتمین تأدیب این است: «به‌راستی کسانی که دوست دارند، فاحشه شایع شود» یعنی: زنا شیوع پیدا کند و منتشر گردد «در میان کسانی که ایمان آورده‌اند» یعنی: در میان پاکدامنان با عفت از اهل ایمان «برایشان در دنیا عذابی دردناک است» با اجرای حد بر آنان «و» نیز برایشان عذابی است دردناک

«در آخرت» با عذاب دوزخ «و خدا می‌داند» رازهای سینه‌ها را «و شما نمی‌دانید» مگر آنچه را که خدا خود، شما را به آن آگاه گرداند و کار این گروهی را که جز بدی و بداندیشی هدف دیگری ندارند، افشا سازد پس در حکم و حکمت به خدای متعال تسلیم شوید.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ (20)

هشتمین توبیخ این است: «و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود و این که خدا رئوف و مهربان است» یقیناً شما را در برابر این بهتانان به شتاب مجازات می‌کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (21)

نهمین توبیخ فروروندگان در بهتان علیه حضرت عائشه رضی الله عنها این است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گامهای شیطان پیروی نکنید» یعنی: از راه و روشهای شیطان پیروی نکنید و به راههایی که او شما را به سوی آن فرامی‌خواند، نروید «و هر کس که از گامهای شیطان پیروی کند، بداند که او» یعنی: شیطان «به فحشا و منکر فرمان می‌دهد» فحشاء: چیزی است که در زشتی و ناشایستی خود به حد افراط باشد و منکر: چیزی است که عقل، طبع و شرع، آن را ناپسند شمارد. مسلم است که هر کس از شیطان پیروی کرد، مقتدی وی می‌شود و از او در اوامرش اطاعت می‌کند «و اگر فضل خدا و رحمت وی بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما مزکی نمی‌شد» یعنی: هیچ کس از شما

نمی‌توانست در طول زندگیش نفس خود را از پلیدی‌ها پاک سازد «ولی خداوند هر کس را بخواهد» از خلقش «تزکیه می‌کند» و پاک می‌گرداند به فضل و رحمت خویش «و خدا شنواست» آنچه را که بندگانش می‌گویند و «دانااست» به تمام دانستنی‌ها از آن جمله به کسانی که خود را پاک نگه می‌دارند و به کسانی که خود را در هلاکت می‌افکنند.

**وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ
وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ
عَفُورٌ رَحِيمٌ (22)**

ابن‌منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از عائشه رضی‌الله عنها روایت کرده است که فرمود: مسطح‌بن‌اثابه از کسانی بود که بخش عمده‌ای از بهتان افک علیه من را بر عهده گرفته بود و او از نزدیکان پدرم ابوبکر و جزو کسان تحت تأمین وی بود. بعد از ماجرای افک و سهمی که او در دامن زدن به آن داشت، پدرم سوگند یادکرد که دیگر هرگز به او خیری نرساند. همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: «و صاحبان فضل» در دین «و توانمندان شما» در دنیا از نظر ثروت «نباید سوگند خورند بر این که به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند» پس مسطح‌بن‌اثابه هم از نزدیکان ابوبکر صدیق τ و هم مهاجر و مسکین بود و هریک از این اوصاف سه‌گانه مستدعی یاری کردن به وی است، با وجود آنچه که از وی در افک سر زد «و باید عفو کنند» گناهی را که علیه ایشان (خانواده ابوبکر τ) مرتکب شده‌اند «و باید درگذرند» از جنایت آنان، با چشم‌پوشی از جانی و جنایت وی «آیا دوست ندارید که خدا بر شما پیامرزد» به سبب عفو و درگذشتن از جنایت کسانی که به شما بد کرده‌اند؟ «و

خدا آمرزگار مهربان است» پس چگونه بندگان، در عفو و گذشت از بدکاران و بداندیشان، به پروردگار خویش اقتدا نمی‌کنند.

شایان ذکر است که ابوبکر صدیق τ بعد از نزول این آیه، مجدداً به تأمین مالی و انفاق بر مسطح پرداخت و از سوگندش کفاره داد.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (23)

«بی‌گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر» از بدکاری که هرگز فروری در فحشاء به ذهنشان هم خطور نکرده است و هرگز بدان سروکاری نداشته و ندارند و با این وجود «با ایمان» نیز هستند «نسبت زنا می‌دهند» از آن جمله به حضرت عائشه رضی الله عنها که همه این آیات در براءت وی نازل شده است، چنین کسانی «در دنیا و آخرت لعنت شده اند» مراد از لعنت: دور ساختنشان از رحمت خداوند Ψ ، زدن حد بر آنان، ترک نمودنشان از سوی مؤمنان، ساقط شدن رتبه عدالت از آنان و دوریشان از ثنا و ستایش نیک بر زبانهای مؤمنان است «و عذابی بزرگ در پیش دارند» در آخرت. پس کسی که به یکی از همسران پیامبر ص و دیگر زنان پاکدامن با ایمان، نسبت زنا می‌دهد، او یقیناً مصداق این آیه است.

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (24)

آری! برایشان عذاب سختی خواهد بود در: «روزی که زبانهایشان» به آنچه که سخن گفته‌اند «و دستها و پاهایشان برای آنچه انجام می‌دادند، بر ضد آنان گواهی می‌دهند» به آنچه که در دنیا کرده‌اند و بسته‌اند؛ از بهتانها و افتراها و

گناهان. آری! خدای سبحان دستها و پاهایشان را به گواهی دادن بر ضدشان ناطق و گویا می گرداند.

يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (25)

«آن روز خدا جزای شایسته آنان را به تمام و کمال به آنان می دهد» بی هیچ کم و زیادی، به طور آماده و حاضر و به صورت قطعی «و» آن روز «می دانند که خدا همان حق المبین است» یعنی: حق آشکار است در ذات و صفات و افعال خویش زیرا در آن روز شکوک و شبهات از میان برداشته می شود و به همه علم یقینی دست می دهد.

زمخشری می گوید: «اگر تمام قرآن را زیرورو کنید و از آنچه که نافرمانان را به آن تهدید کرده است جست و جو نمایید، نمی بینید که خداوند Ψ در هیچ موضوعی چون موضوع بهتان علیه عائشه رضی الله عنها، درشتی و شدت به کار برده باشد و نه چنان آیات کوبنده آمیخته با هشدار سخت را نازل کرده باشد و اگر جز همین سه آیه در این باره نازل نمی شد، همین سه آیه کافی بود».

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (26)

«زنان پلید برای مردان پلیدند» یعنی: زنان پلید و ناپاک سزاوار مردان پلید و ناپاکند و ویژه آنان می باشند «و» همچنین «مردان پلید برای زنان پلیدند» و از آنها در نمی گذرند. همچنین است معنی این فرموده خدای متعال: «و زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه اند و مردان پاکیزه برای زنان پاکیزه» پس از آنجا که رسول خدا ص خود پاکیزه اند لذا همسری پاک و پاکیزه سزاوارشان است، از این روی

عائشه رضی الله عنها پاک و پاکیزه است و سزاوار آن است که شوهری پاک و پاکیزه مانند پیامبر ص داشته باشد «این گروه» مردان و زنان پاکیزه «از آنچه» مردان و زنان پلید و ناپاک «در باره ایشان می گویند، برکنارند» با این آیه براءت حضرت عائشه رضی الله عنها از بهتان با وضوح تمام اعلام شد چنانکه ابن عباس ر در بیان سبب نزول آن می گوید: «این آیه درباره عائشه و اهل افک نازل شد». «برایشان آمرزش و روزی نیکوست» که همانا روزی بهشت می باشد.

روایت شده است که سیدتنا عائشه رضی الله عنها فرمود: «برایم نه خصلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده:

1 - آن گاه که جبرئیل U رسول خدا ص را به ازدواج با من فرمان داد، به شکل و صورت من فرود آمد.

2 - من تنها دختر باکره ای بودم که پیامبر ص با من ازدواج کردند و با هیچ بکری غیر از من ازدواج نکردند.

3 - آن گاه که رسول خدا ص رحلت نمودند، سر مبارک ایشان در آغوش من بود.

4 - رسول خدا ص در خانه من دفن شدند.

5 - فرشتگان در خانه من بر آن حضرت ص گرد آمدند.

6 - آن گاه که وحی نزد دیگر همسران پیامبر ص بر ایشان نازل می شد، آنها از نزد ایشان پراکنده می شدند و دور می رفتند اما چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می شد، با ایشان در درون یک لحاف قرار داشتم.

7 - من دختر جانشین و صدیق (تصدیق کننده نخستین) ایشان هستم.

8 - عذر و برائت من از آسمان نازل شد.

9 - من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه‌ای درآمدم و از بارگاه خداوند Ψ به آمرزش و رزقی نیکو وعده داده شده‌ام».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (27)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های» ملکی و مسکونی «خود نشوید تا اجازه بگیرید» یعنی: مگر آن‌که اجازه بگیرید و بدانید که صاحبخانه از حضور شما آگاه شده و به شما اجازه ورود داده است. پس چون از این امر مطمئن شدید، آن‌گاه وارد شوید.

نسفی می‌گوید: «اعلام به صاحب خانه برای کسب اجازه ورود، با گفتن سبحان‌الله، یا الله اکبر، یا الحمدلله، یا سینه صاف کردن است».

«و بر اهل آن خانه سلام گوید» با این صیغه: السلام علیکم، اجازه هست که داخل شوم؟ و این سخن را از یک تا سه بار تکرار کنید. آری! سه بار اجازه گرفتن مستحب است و اگر بعد از آن برای دیدارکننده اجازه دخول داده شد، خوب و در غیر آن باید بازگردد. اما امروزه که مردم برای خانه‌هایشان دروازه و زنگ نصب کرده‌اند، اجازه گرفتن با یک تا سه بار کوبیدن در، یا به صدا در آوردن زنگ است «این» اجازه گرفتن و سلام گفتن «برایتان بهتر است» از داخل شدن به‌طور ناگهانی. یعنی: برای هر دو طرف بهتر است، اعم از اجازه گیرنده و اهل آن خانه «باشد که متذکر شوید» مراد از تذکر، پند پذیرفتن و عمل کردن به این دستوراست.

از عدی بن ثابت r در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: زنی از انصار به محضر رسول خدا ص آمد و گفت: یا رسول الله! من در خانه خود بر حالی قرار دارم که دوست ندارم کسی مرا آن‌گونه ببیند اما مردی از اعضای خانواده‌ام پیوسته بر من در آن حال وارد می‌شود، من چه کار باید بکنم؟ همان بود که این آیه نازل شد.

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (28)

«پس اگر در آنجا کسی را نیافتید، وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود» به ورود در آن از سوی کسی که مالک این اجازه است «و اگر به شما گفته شد بازگردید پس بازگردید» یعنی: اگر اهل آن خانه به شما گفتند: باز گردید! پس بازگردید و بار دیگر درخواست اجازه از آنان را تکرار نکنید «که آن برایتان پاکی را سزاوارتر است» ازکی لکم: برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است از آلوده شدن به پافشاری بر دخول زیرا عدم پافشاریتان حاکی از سلامت قصد، پاکی نیت، دوری از معرض گمان و تهمت و گریز از دنائت و پستی است، در حالی که پافشاری بر دخول و هر کار دیگری که موجب ناراحتی اهل آن خانه شود، مانند کوبیدن در به شدت، بلند کردن صدا و دیگر امور خلاف اصول معاشرت، دور از ادب شرعی می‌باشد «و خدا به آنچه انجام می‌دهید، داناست» پس باید کاملاً به هوش باشید که چه می‌کنید.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (29)

«بر شما گناهی نیست که به خانه‌های مسکونی‌ای درآیید که در آنجا متاعی دارید» متاع: منفعت و کالاهایی است که فروخته می‌شود، یا بهره و نیازی است که باید برآورده شود. این خانه‌ها عبارتند از: هتل‌ها، دکانها و مانند آنها از ساختمانهای عمومی زیرا صاحبان آنها، کالاها و خدمات خویش را در آنها قرارداده‌اند پس این خود در حکم اجازه دخول برای تمام مردم است. عطاء می‌گوید: «مراد از آن، خانه‌های متروک و ویران است». «و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» این هشدار و تهدیدی است برای کسی که به آداب شرعی ورود به خانه‌ها متأدب و آراسته نمی‌شود.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه استئذان نازل شد، ابوبکر صدیق ؓ گفت: یا رسول‌الله! پس تکلیف تجار قریش که در میان مکه، مدینه و شام رفت و آمد دارند و در میان راه خانه‌های مخصوصی دارند که از سکنه خالی است، چه می‌شود؟ همان بود که این آیه نازل شد.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (30)

بعد از آن که حکم استئذان ذکر شد، خدای متعال آن را با بیان حکم عام نگریستن دنبال کرده می‌فرماید: «به مردان با ایمان بگو: دیدگان خود را فروبندند» در نگریستن به نامحرم و به نگاه حلال بسنده کنند زیرا مؤمنان از دیگران به پابندی بر این ادب سزاوارترند. البته فروپوشیدن چشم از سوی شخصی که می‌خواهد اجازه ورود بگیرد، برای قطع اسباب و مقدمات زنا است، اسبابی که یکی از آنها نگاه کردن می‌باشد. فروبستن چشم عبارت است از این که شخص بعضی از نگاه خویش را فرو پوشد، به گونه‌ای که آن را از رؤیت

باز دارد زیرا (من) در آیه کریمه، مفید بعضیت است. علما گفته اند: دلیل این بعضیت این است که اولین نگاهی که از سوی نگاه کننده بدون قصد می افتد، بخشوده است «و» به مردان با ایمان بگو: «پاکدامنی ورزند» از آنچه که برایشان حرام است «این» فرو بستن چشم و پاکدامنی «برایشان پاکیزه تر است» از آلوده شدن به گمان و تهمت و پاکیزه تر است از درافتادن به این پستی و دنائت «زیرا خدا به آنچه می کنند، آگاه است» این هشدار است برای کسانی که چشمانشان را از حرام فرو نبسته، یا پاکدامنی نمی ورزند و ترغیبی است برای کسانی که مواظب نگاه خویش بوده و هر حرکت و سکون خویش را به دقت و احتیاط می پایند.

باید دانست که نگاه شهوت آمیز به روی پسر (امرد)، به اتفاق ائمه حرام است. صاحب تفسیر «الاساس» می گوید: «اما کسانی که نگاه به سوی مردان را، نگاه به سوی مظاهر جمال الهی می دانند و این کار را راهی به سوی خداوند Ψ می شناسند - چنان که بعضی از گروه های مدعی تصوف و عرفان چنین می کنند - باید گفت که این سخنان کفری بزرگتر از کفر پرستشگران بتان و کفر قوم لوط است و این گروه از بدترین زندیقان مرتدی هستند که قتلشان به اجماع کل امت واجب است...»¹⁰.

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ

¹⁰ نگاه کنید به : الأساس فی التفسیر 7/3748.

وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (31)

علما در بیان سبب نزول گفته‌اند: اسماء بنت مرثد رضی الله عنها در خانه خود بود که زنان با حالتی نا مناسب بر وی وارد شدند، به طوری که سینه‌هایشان برهنه و خلخال‌ها بر پاهایشان نمایان بود، اسماء گفت: چه زشت است این صحنه! همان بود که نازل شد: «و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را» از نگرستن به نامحرم «فرو بندند» علما با این آیه، بر تحریم نگرستن زنان به سوی نامحرم استدلال می‌کنند «و فرج‌های خویش را حفظ کنند» یعنی: بر آنان لازم است تا به همان وجهی که به مردان دستور داده شده، پاکدامنی ورزند. فروبستن دیدگان را بر حفظ فرج‌ها مقدم گردانید زیرا نگاه، پست چپ زنا و پیشاهنگ بدکاری است.

در حدیث شریف به روایت جریر بن عبدالله بجلی τ آمده است که فرمود: «از رسول خدا ص راجع به نظر ناگهانی پرسیدم، ایشان به من دستور دادند که نگاهم را برگردانم». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ص به حضرت علی τ فرمودند: «یا علی، لا تتبع النظرة النظرة، فان لك الأولى وليس لك الآخرة: ای علی! نگاه دوم، نگاه اول را دنبال نکند زیرا نگاه اول از تو بخشوده است اما نگاه دوم چنین نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «از نشستن بر سر راهها پرهیزید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! از این کار چاره و گزیری نداریم زیرا مجالس ما بر سر این راه‌هاست و در آن با هم سخن می‌گوییم. رسول خدا ص فرمودند: اگر که چاره‌ای ندارید پس حق راه را به آن بدهید. اصحاب گفتند:

یارسول الله! حق راه چیست؟ فرمودند: فروبستن چشم (از نامحرم)، نگاه داشتن آزار خود از دیگران، جواب دادن سلام، امر به معروف و نهی از منکر».

«و» زنان «زینت خود را آشکار نگردانند» مانند زیورآلات و دیگر آرایشهای خود را. این - به طریق اولی - نهی از نمایان کردن مواضع زینت و آرایش در بدنهایشان نیز هست. نسفی - که حنفی است - می گوید: «مواضع زینت عبارت است از: سر، گوشها، گردن، سینه، بازوها و ساقهای زنان زیرا این مواضع محل آویختن زنجیر، گوشواره، گردن بند، دست بند، خلخال، میخک و غیره است». آری! زینت خود را آشکار نگردانند «مگر آنچه از آن که پیداست» به طور طبعی، که عبارت است از: لباس، صورت و هر دو کف دست زن زیرا در پوشاندن آنها حرج است. چنان که نسفی می گوید: «زن ناگزیر است تا اشیاء را با دستان خویش بگیرد و ناگزیر است که صورت خویش را برهنه کند، مخصوصا در ادای شهادت و در محاکمه و نکاح». ابن عباس و قتاده گفته اند: «زینتی که به طور طبعی پیدا و نمایان است، عبارت است از: سرمه، دست بند، حنا، انگشتر و مانند اینها لذا نمایان ساختن اینها برای زن جایز است». در روایت دیگری از ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهما آمده است: «زینتی که آشکار است، عبارت از چهره و هر دو کف دست می باشد». قول راجح در فقه و شریعت این است که: صورت و کف دستهای زن - چنانچه خوف فتنه نباشد - عورت نیست اما اگر خوف فتنه وجود داشت و اهل فسق و فجور در جامعه بسیار بودند، پوشیدن صورت واجب است.

«و باید که روسری هایشان را بر گریبانهایشان فرو اندازند» خمر: جمع خمار است و آن چیزی است که سر با آن پوشانده می شود. جیوب: جمع جیب است

و آن محل شکاف پیراهن از جایی است که سر از آن داخل می‌شود «و زینت خود را آشکار نسازند» یعنی: آرایش پنهانی خود، مانند موی و آنچه را که بر سر و گردن و سینه دارند «جز برای شوهران یا پدرانشان یا پدران شوهران یا پسرانشان یا پسران شوهران یا برادرانشان یا پسران برادران یا پسران خواهرانشان» در فرموده حق تعالی: (أَوْ أَبْنَائِهِنَّ): (یا پسرانشان)، پسران پسران و پسران دختران نیز داخل می‌شوند، هرچند در رده‌های پایین قرار داشته باشند. و در: (أَبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ): (پدران شوهرانشان)، پدر بزرگ (جد)، شوهر و پدر مادرشوهر نیز داخل می‌شوند، هرچند در مراتب پایین قرار داشته باشند. پس در همه این موارد زنان می‌توانند با آن قسمت‌های مجازی از زینت پنهانی خویش که نمایان است، در برابر این محرمان ظاهر شوند. در قید پسران شوهران، پسران پسران شوهران نیز داخل می‌شوند، هرچند در رده‌های پایین تر قرار داشته باشند. عمو و دایی نیز در جواز نگرستن به قسمت‌های مجاز بدن محارمشان، مانند سایر محارمند ولی آیه مبارکه از آنان یاد نکرد زیرا آنان به منزله پدرند. باید دانست که شیرخوارگی نیز چون نسب است، یعنی تمام نزدیکان رضاعی، حکم نزدیکان نسبی و سببی فوق را دارند پس همه اینان محارمانی‌اند که برای زن جایز است تا در برابر آنها با زینت خویش ظاهر شود اما بدون آرایش.

«یا زنان همکیشان» یعنی: همچنان زنان مسلمان می‌توانند، در برابر زنان مسلمان آزاد همانند خود، با زینت خویش ظاهر شوند، همچون زنانی که خدمتکار، یا همدم و هم‌صحبت آنانند و به حکم خدمت یا صحبت با آنان

معاشرت و آمیزش دارند. کنیزان نیز در جمله اینان داخل می‌شوند. علما گفته اند: زنان کفار - اعم از اهل ذمه و غیرآنان - از این حکم خارج اند بنابراین، جمهور فقها برآنند که بر زن مسلمان نمایان ساختن چیزی از جسمش - بجز روی و هردو کف دستش - در نزد زن کافر جایز نیست تا زن کافر محاسن و زیبایی‌هایش را برای شوهرش یا دیگران توصیف نکند بنابراین، زن کافر نسبت به زن مسلمان همچون مرد بیگانه است. اما زن مسلمان می‌داند که وصف کردن زنان بیگانه در نزد شوهرش جایز نیست لذا خود را از آن بازمی‌دارد چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن مسعود r از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «زن نباید با زن دیگر هم صحبت شده و سپس او را برای شوهرش توصیف کند چنان‌که گویی شوهرش به‌سوی او می‌نگرد». ولی در نزد حنبلی‌ها، زن کافر می‌تواند به‌سوی آن بخش از بدن زن مسلمان نگاه کند که زن مسلمان به وی می‌نگرد. اما عورت زن نسبت به زن - مطلقاً - فقط ما بین ناف و زانوست. «یا **ملک یمین‌هایشان**» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر بردگانش - یعنی غلامان و کنیزانش، چه مسلمان باشند و چه کافر - آشکار سازد «یا مردان بی‌رغبت به زنان که پیرو شمایند» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر مردانی که تابع خانواده‌اند، مانند خادم، اجیر، یا خصی (مرد بی شهوت جنسی) یا مخنث، یا ابله، آشکار سازد زیرا اینان فقط به دنبال نان و آب خویش‌اند و هیچ یک به زنان شهوت و حاجتی ندارند «یا کودکانی که بر عورت‌های زنان وقوف حاصل نکرده‌اند» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر چنین کودکانی آشکار سازد. شایان ذکر است که به انسان تا آن‌گاه «طفل» گفته می‌شود

که مراهق نشده و به حد شهوت جماع نرسیده باشد و به حرکات و مواضع فتنه‌انگیز و دلربای زنان متوجه نشده و التفاتی نکند؛ مثلاً آهنگ لطیف و هیجان برانگیز صدای زنانه و حرکات عشوه‌گرانه آنان را با حس شهوانی، احساس نکند «و نباید زمین را با پاهایشان بکوبند تا آنچه از زینتشان را که نهان می‌دارند، معلوم گردد» یعنی: زن نباید در هنگام راه رفتن پاهای خود را بر زمین بکوبد تا صدای پای برنجن (جرس) وی شنیده شود و این شامل هر حرکت دیگری نیز که به فتنه و فساد بینجامد می‌شود، مانند حرکت دادن دست با دستبندها، حرکت دادن زنگوله‌ها در موهای سر، استعمال عطر و آرایش در هنگام بیرون رفتن از خانه.

احناف با استدلال به این آیه گفته‌اند: صدای زن عورت است زیرا وقتی صدای زنگ پای او مورد نهی باشد، صدای خود وی به طریق اولی عورت است. زجاج می‌گوید: «صدای ابزارآلات زینت زنان، از آشکار ساختن آنها شهوت‌انگیزتر است». «و ای مؤمنان! همگی به درگاه خدا توبه کنید» و در این‌که توبه کردن فرضی از فرایض دین است، هیچ اختلافی نیست. آری! توبه کنید «باشد که رستگار شوید» و به سعادت دنیا و آخرت نایل آید.

نسفی می‌گوید: «بنده هر چند کوشش کند، باز هم در امتثال اوامر و نواهی خدای متعال از سهو و قصور خالی نیست، از این جهت است که حق تعالی تمام مؤمنان را به توبه سفارش کرده است».

خلاصه این‌که: عورت بر چهار قسم است:

1 - عورت مرد با مرد: نگریستن مرد به سوی تمام بدن مرد دیگری - بجز ما بین ناف تا زانوی او - جایز است. البته برای مردان خوابیدن در کنار هم جایز

نیست زیرا رسول خدا ص زنان و مردان را از خوابیدن و هم‌بستر شدن در زیر یک جامه با هم جنس خود نهی کرده‌اند. هم‌آغوش شدن و روبوسی مرد با مرد نیز مکروه است، مگر این‌که شخص فرزند خود را از روی شفقت ببوسد. گفتنی است که مصافحه با دست مستحب است چنان‌که در حدیث شریف آمده است.

2 - عورت زن با زن: همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بیم فتنه، خوابیدن زنان با یک‌دیگر در پهلو هم جایز نیست.

3 - عورت زن با مرد: اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه کردن به سوی چیزی از بدن وی - جز روی و هر دو کف دستش - جایز نیست. ولی ابوحنیفه نگاه کردن به سوی زن بیگانه را برای یک بار جایز شمرده، در صورتی که بیم فتنه نبود. نگاه کردن به سوی زن بیگانه برای خواستگاری، در هنگام دادوستد، در هنگام تحمل و برعهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشک امانتدار جایز است.

4 - عورت مرد با زن: اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «هدف اسلام، به وجود آوردن جامعه پاکیزه‌ای است که شهوت‌ها در هر آن و هر لحظه، در آن برانگیخته نشود زیرا انگیزش لحظه به لحظه و بی‌مهار شهوت، به آنچنان آتشفشان شهوانی‌ای می‌انجامد که نه خاموش می‌شود و نه سیراب... لذا یک لحظه نگاه خایانه، یک لحظه حرکت عشوه‌گرانه و تهییج‌کننده، یک صحنه از آرایش شهوت برانگیز و یک منظره از پیکره برهنه... کافی است که این آتشفشان جنون‌وار حیوانی را تحریک کرده و زمام اعصاب و اراده را از کف با کفایتان برآید، چه رسد

به شهوت بارگان بی هنری که همیشه در گنداب شهوت بارگی می لولند.. و مسلم است که نتیجه، چیزی جز هرج و مرج بی مهار شهوانی، یا بیماریهای عصبی و عقده‌های روانی ناشی از سرکوب شهوت بعد از تهییج پیایی آن، نیست».

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (32)

«و همسر دهید ایم هایتان را» ایم: مرد بی همسر و زن بی شوهر است، چه بکر باشد و چه بیوه. باید دانست که نکاح سنتی از سنتهای مؤکده است، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ص: «النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی: نکاح از سنت من است پس کسی که از سنت من اعراض کرد، از من نیست». ولی داشتن قدرت بر نکاح و برآمدن از عهده تکالیف آن شرط است. امر در آیه مبارکه - نزد جمهور علما - برای استحباب است. «و» نیز همسر دهید «غلامان و کنیزان درستکار خود را» که در تحت ملکیت شما قرار دارند. مراد از صلاح و درستکاری آنها: مؤمن بودنشان است «اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را توانگر خواهد کرد» یعنی: از همسر دادن زنان و مردانتان به سبب فقر آنان امتناع نورزید زیرا کسی که ازدواج کند، خدای عزوجل او را توانگر می کند، با بخشیدن غنای نفس و غنای مال به وی «و خداوند گشایشگر است» و توانگر ساختن آن بندگان فقیرش، چیزی از فراخنای ملک وی کم نمی کند. «دانا است» به مصالح و منافع خلقش.

در حدیث شریف آمده است: «سه کس اند که یاری نمودنشان بر خدای عزوجل حق و ثابت است:

1 - نکاح کننده‌ای که قصد عفت و پاکدامنی دارد.

τ - مکاتبی که قصد دارد تا با پرداخت وجه آزادی خود، از قید بردگی آزاد شود.

3 - جهادگر در راه خدا (Ψ).

وَلَيْسْتَغْفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ
الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ
الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَىٰ الْبَغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهَنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (33)

«و کسانی که اسباب ازدواج را نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند» یعنی:

کسانی که هزینه‌های ازدواج - از قبیل مهر و نفقه - را نمی‌یابند، یا کسانی که

همسر مناسبی نمی‌یابند، باید از فروافتادن در باتلاق زنا و حرام، عفت و

پاکدامنی ورزند؛ با روزه گرفتن، تفکر، ذکر و دوری جستن از هر منظره تهییج

کننده‌ای «تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند» یعنی: برایشان روزی

عنایت کند که به وسیله آن توانگر شده و قدرت ازدواج را پیدا کنند «و کسانی از

ملک یمین‌هایتان که در پی مکاتب ساختن خود هستند» کتاب و مکاتب: این

است که مولی به برده‌اش در برابر مالی که به اقساط به وی می‌پردازد، امکان

بدهد که خود را از او بازخرید کند و چون آن مبلغ را پرداخت، آزاد می‌شود

«پس اگر در آنان خیری یافتید، مکاتب‌شان سازید» یعنی: با آنان عقد کتابت

ببندید. مراد از یافتن خیر در آنان: توانایی‌شان بر پرداخت وجه کتابت است «و

از مال خداوند که به شما ارزانی داشته، به آنان بدهید» با کاستن از مبلغ

بازخريد آنان . يعنى: در صورتى كه وجه بازخريد خود را تماما پرداخته باشند، از آن مبلغ به آنان چيزى برگردانيد.

نسفى مى گويد: «اين فرمانى است بر وجه و جوب براى مسلمانان، كه بايد به بردگان مكاتب خود كمك مالى كنند، سهم آنان را از زكات بپردازند و با هر وسيله مشروع ديگرى به آزادى آنها كمك كنند و در اين كار به رسول خدا ص و پيروان راستينشان اقتدا نمايند. اينك به اين آمار توجه كنيد: رسول خدا ص خود (63) برده را آزاد كردند. عائشه ام المؤمنين (67) برده را آزاد كرد. عباس عموى پيامبر ص (70) برده را. حكيم بن حزام (100) برده را. عبدالله بن عمر (1000) برده را. عبدالرحمن بن عوف (سى هزار برده را... و از اين نمونه ها در تاريخ اسلام بسيار داريم». البته يكى از عوامل مهم از بين رفتن تدريجى بردگى در جامعه اسلامى نيز، همين روش ستوده مسلمانان بوده است.

«و كنيزان خود را اگر خواهان پرهيزكارى باشند» يعنى: اگر خواهان پاكدامنى باشند «به بغاء و ادار نكنيد» بغاء: تن دادن زنان به زنا در برابر دريافت مزد است «براى اين كه بهره زندگانى دنيا را به دست آرديد» از مبالغى كه كنيز با فروختن شرمگاه خود براى شما مى اندوزد. عادت اعراب چنين بود كه كنيزان خود را به فحشا وامى داشتند و از آنان بر اين كار ماليات مى گرفتند در حالى كه آنان خواستار عفت و پاكدامنى بودند پس بايد دانست كه قيد: (اگر خواهان پرهيزگارى باشند) شرط نهى نيست بلكه شرط تصور و تحقق اجبار است زيرا اجبار متصور نيست مگر همراه با اراده پاكدامنى لذا كسى كه كنيز راضى به عمل زنا را به اين عمل دستور مى دهد، اجبار كننده وى ناميده نمى شود. بنابراين، از قيد: (اگر خواهان پرهيزگارى باشند)، اين معنى برنمى آيد كه اگر خود كنيزان

خواهان عفت نبودند، باکی نیست که به عمل زنا اجازه داده شوند و شما بتوانید آنها را به زنا وادار کنید. «و هر کس آنان را اجبار کند» بر زنا «در حقیقت خدا پس از اجبار کردن آنان، آمرزنده مهربان است» اگر توبه کنند زیرا هرچند به زور و اکراه به ارتکاب عمل زنا واداشته شده‌اند اما چه بسا که به حکم سرشت و طبیعت بشری، در خلال عمل زنا از شایبه میل و رغبت به آن خالی نباشند ولی چون اساس عمل بر مبنای اجبار و فشار است، خدای متعال نسبت به این کنیزان آمرزگار و مهربان می‌باشد.

مفسران در بیان سبب نزول می‌گویند: آیه مبارکه درباره عبدالله بن ابی رئیس منافقان نازل شد که شش کنیز داشت و همه را بر زنا اجبار می‌کرد و بر آنها مالیاتی وضع کرده بود.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (34)

«و به راستی به سوی شما آیاتی مبینات» یعنی: روشن و روشنگر «و مثلی از کسانی که پیش از شما گذشتند» یعنی: خبری از داستانهای شگفت آور و عبرت آموز امت‌های پیشین «و موعظه‌ای برای پرهیزگاران نازل کرده‌ایم» که بویژه پرهیزگاران از آن بهره می‌گیرند. پس هر کس از آیات روشن و اندرزهای مبرهن قرآن بهره نگیرد، یقیناً میان او و قرآن حجابی قرارداد.

**اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمَشْكَاةٍ فِيهَا مَصْبَاحٌ الْمَصْبَاحُ فِي
زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ
وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ
لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (35) فِي
بُيُوتِ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (36)**

«الله نور آسمانها و زمین است» نور: در لغت روشنی و پرتوی است که اشیاء را با انعکاس و بازتاب خود منور و نمایان می‌کند و آنها را بر چشمها می‌تاباند. آری! خداوند Ψ نوری است که قوام و نظام کائنات و هستی از اوست... هدایتگری است که رهبری کائنات به اوست و هموست که آسمانها و زمین را - با سامان‌دهی احوال اهالی آنها و کمال تدبیر و رهبری خویش - برای کسانی که در آنها به سر می‌برند، روشن و روشنگر گردانیده است. البته قلب رسول خدا ص این نور الهی را به طور کامل دریافته بود. در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا ص از طایف - در آن سفر پر مشقت خویش که به قصد دعوت اهالی آن عازم گردیده بودند - بر می‌گشتند، چنین دعا کردند: «... أعوذ بنور وجهک الذی أشرقت به الظلمات، و صلح علیه أمر الدنيا والآخرة: به نور روی تو که به وسیله آن تاریکی‌ها درخشان و کار دنیا و آخرت سامان یافته است، پناه می‌برم...». «مثل نور او» یعنی: نوری که از حق تعالی باز می‌تابد و آن را در دل بنده مؤمن خویش قرار داده است «مانند مشکاتی است» مشکات: طاقچه‌ای است که در آن چراغ را می‌گذارند و نور چراغ در آن پرتو و شعاعی بهتر و بازتابی فراگیرتر پیدا می‌کند «که در آن» مشکات «چراغی است و آن چراغ در قندیلی است» یعنی: آن چراغ در درون شیشه و آبگینه‌ای است، بدین جهت، نور و روشنی آن بیشتر و قوی‌تر است «آن قندیل گویی کوکبی دری است» یعنی: گویی آن شیشه، اختری درخشان شبیه در و گوهر است. ضحاک می‌گوید: «کوکب دری، ستاره زهره است». «که افروخته می‌شود» آن شیشه «از» روغن «درخت بابرکت زیتونی» گفته اند: از برکت درخت زیتون این است که میوه آن

هم نان خورش است، هم روغن، هم پیراینده پوست، هم آتش افروز و هیچ چیز از درخت زیتون نیست مگر این که در آن منفعتی وجود دارد «که» آن درخت خجسته زیتون «نه شرقی است و نه غربی» یعنی: آن درخت، درختی است که هیچ چیز آن را از نورخورشید در حجاب قرار نمی دهد زیرا موقعیت آن در کوهی بلند یا در وسط تپه ای زرع شده ای است که خورشید بر آن فقط در وقت طلوع یا غروب نمی دمد بلکه از اول تا آخر روز در معرض تابش نور خورشید قرار دارد «نزدیک است که روغنش روشنی بخشد - هرچند آتشی به آن نرسیده باشد» یعنی: گویی روغن آن - به جهت زلالت و درخشش خود - حتی قبل از آنکه آتشی بدان برسد، می درخشد زیرا روغن اگر صاف و زلال باشد، از دور دارای شعاع و پرتو است.

ابن عباس τ در معنی آن می گوید: «چنان که روغن صاف و زلال قبل از رسیدن آتش به آن می درخشد و هنگامی که آتش به آن رسید، بر درخشش خود می افزاید و همچنین است قلب مؤمنی که قبل از رسیدن علم به آن، به هدایت عمل می کند ولی چون علم به آن رسید، بر هدایت خویش می افزاید و بر آن نوری بر نوری افزوده می شود». از همین باب است حدیث شریف: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله: از فراست و تیزی مؤمن پروا کنید زیرا او با نور خدا می نگرد». «نوری بر روی نوری است» زیرا چراغ خود نوری است، شیشه نور دیگری است و انعکاس آن از چراغدان نوری دیگر «خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند» و او را به حق می رساند - یا با الهامی از جانب خویش، یا به وسیله نگرش خود او در دلایل حق «و خداوند برای مردم مثلها

می‌زند» یعنی: حقایق را - برای نزدیک ساختن آنها به فهم‌ها - با اشباه و همانند‌های آنها بیان می‌دارد «و خدا به هر چیزی داناست» پس او به کسانی که مستحق هدایتند و کسانی که مستحق گمراهی می‌باشند، داناتر است.

این آیه عظیم الشان، مثلی برای انوار قرآن در قلب مؤمن است. یعنی: چنان‌که چراغ موصوف، پرتو و درخششی مضاعف دارد، همچنان قرآن سرچشمه درخشش هدایتهاست. پس چراغ قرآن است، شیشه قلب مؤمن، چراغدان فهم و زبان وی و درخت بابرکت هم درخت وحی و شریعت است که نه شرقی و نه غربی است. یا - به تعبیر علوم معاصر - می‌توانیم بگوییم که: لامپ برق نورش را از مولد برق می‌گیرد و مولد برق مکانی دارد و به محرکی نیاز دارد پس لامپ نور، قلب مؤمن است، مولد نور شریعت است، کارگاه تولید مسجد است و محرک آن تسبیح و ذکر و نماز و نیایش... و نزدیک است که حجتهای قرآن بدرخشد هرچند که خوانده هم نشود چنان‌که نزدیک است روغن زلال زیتون بدرخشد، هرچند بر آن آتشی افروخته نشود. نور مؤمن از دو منبع است، نور فطرت و نور شریعت پس هرگاه نور فطرت و نور شریعت در انسانی جمع شد، او در کمال تعالی انسانی خویش خواهد بود.

باید دانست که باری تعالی آفریننده نور حسی در آسمانها و زمین است اما او خود از انوار حسی نیست.

در حدیث شریف آمده است: «قلب‌ها بر چهار نوع اند:

- 1 - قلبی است صاف و بی‌غش که مانند چراغی می‌درخشد.
- 2 - قلبی است که در غلاف قرار داشته و به غلاف خود بسته شده است.
- 3 - قلبی است که واژگون شده است.

4 - قلبی است که منقلب شده است.

اما قلب صاف و بی‌غش، قلب مؤمن است و چراغ آن نور آن است. قلب در غلاف، قلب کافر است. قلب واژگون شده قلب منافق است که حق را شناخته سپس منکر آن گشته. اما قلب برگردانده شده قلبی است که در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد، که صفت ایمان در آن، مانند صفت بذری است که آن را آب پاکیزه رشد و نمو می‌دهد و صفت نفاق در آن مانند صفت زخمی است که خون و زردآب آن را رشد می‌دهد...».

فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أَنْتُفَعُ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ
(36)

ابن کثیر می‌گوید: بعد از آن که خدای متعال قلب مؤمن را به چراغی در شیشه‌ای صاف بسان قندیل تشبیه کرد، اینک محل و جایگاه این قندیل را که مساجدند بیان می‌کند: «در خانه‌هایی که خدا اجازه داده است که رفعت یابند» یعنی: در مساجدی که خدا Ψ فرمان داده تا مورد تعظیم و حرمت قرار گیرند و شأن و جایگاه آنها رفیع و قدر و منزلت آنها والا باشد و از پلیدیها و نجاستها پاک گردانیده شوند و نیز رخصت داده که آن خانه‌ها برافراشته و بلندوبالا بنا شوند «و نامش در آنها یاد شود» با اذان و نماز و تسبیح و سایر ذکرها پس اینها بهترین خانه‌های روی زمین‌اند «در آنها برای او در صبح و شام» یعنی: در اوایل و اواخر روز «تسبیح گفته می‌شود» آصال: جمع الجمع است زیرا جمع اصل است و اصل خود جمع اصیل می‌باشد که به آخر روز اطلاق می‌شود. خدای متعال (غدو: بامداد) را به صیغه مفرد ذکر کرد زیرا در آن یک نماز بیشتر

نیست اما (أصال) را به صیغه جمع یاد کرد زیرا از نیمه روز تا شامگاه، یعنی چهار نماز دیگر را در بر می‌گیرد.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هر که خدای عزوجل را دوست دارد، باید مرا دوست داشته باشد و هر که مرا دوست دارد، باید اصحابم را دوست داشته باشد و هر که اصحابم را دوست دارد، باید قرآن را دوست داشته باشد و هر که قرآن را دوست دارد، باید مساجد را دوست داشته باشد زیرا مساجد خانه‌های خداوند Ψ و بناهای وی‌اند که او به رفعت دادن آنها امر فرموده و در آنها برکت نهاده است، مساجد مبارک و خجسته‌اند و اهل آنها نیز مبارک و خجسته‌اند، مساجد محفوظند و اهل آنها نیز محفوظند، آنها در نماز خویش هستند و خدای عزوجل در برآوردن حوائج و نیازهایشان است، آنان در مساجد خویشند و خدای عزوجل از پشت سرشان (حامی و نگهبانشان)». ابن عباس τ می‌گوید: «مساجد خانه‌های خداوند Ψ در زمین‌اند که بر اهالی آسمان روشنی می‌افکنند چنان‌که ستارگان بر اهل زمین روشنی می‌افکنند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «کسی که مسجدی را برای خداوند بنا کند، خدای عزوجل برایش خانه‌ای را در بهشت بنا می‌کند».

حکم زینت‌دادن و آراستن مساجد: امام ابوحنیفه: می‌گوید: «باکی نیست که مساجد نقش‌ونگار شده و به آب طلا اندوده شوند چنان‌که عمر بن عبدالعزیز τ مسجد النبی ص را نقش‌ونگار کرد و کسی هم بر وی ایرادی نگرفت». اما جمعی از علما این کار را مکروه دانسته و به این حدیث شریف استدلال

کرده‌اند: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌گاه که مردم در مساجد با همدیگر تفاخر نکنند».

شایان ذکر است که دعا در هنگام ورود به مساجد مسنون است. در حدیث شریف رسول خدا ص آمده است: «هرگاه یکی از شما به مسجد درآمد، باید بگوید: اللهم افتح لی أبواب رحمتک: بارخدایا! درهای رحمت را بر رویم بگشای. و چون از مسجد خارج شد، باید بگوید: اللهم انی أسألك من فضلك: بارخدایا! من از تو، از فضلت می‌طلبم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون مردی را دیدید که به مسجد رفت و آمد دارد و بدان عادت کرده پس به مؤمن بودن وی گواهی دهید».

رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (37)

«مردانی» در بامداد و شامگاه برای خدای عزوجل در مساجد نماز می‌گزارند «که آنان را هیچ تجارت» و معامله‌ای در سفر «و خریدوفروشی» در حضر «از ذکر خدا» به اسمای حسناى وی با دل و زبان «و» از «برپاداشتن نماز» در اوقات آنها بدون تأخیر «و» از «پرداخت زکات» فرض «باز نمی‌دارد» و به خود مشغول نمی‌کند. ابن عباس ك می‌گوید: در مدینه مردانی بودند که به طلب فضل و نعمت خدا Ψ خریدوفروش و معامله می‌کردند و چون صدای اذان را می‌شنیدند، آنچه را در دست داشتند، می‌افگندند و برای ادای نماز به‌سوی مسجد می‌شتافتند. این معنی قوی‌تر از قولی است که آیه‌کریمه را بر دست کشیدن کامل از معامله و تجارت برای فارغ شدن به ذکر خدا Ψ حمل می‌کند.

«از روزی می‌ترسند» مراد، روز قیامت است «که دلها و دیده‌ها در آن روز منقلب می‌شوند» یعنی: در میان امید نجات و بیم هلاک، نگران و دگرگون و زیر و رو می‌شوند. تقلب و دگرگونی دیده‌ها، بر اثر نگرستن و پاییدن این امر است که از چه ناحیه‌ای مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند و به‌سوی چه مکانی برده می‌شوند.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (38)

آری! آن مردان با ایمان، مساجد را با ذکر و نیایش و قرائت قرآن آبادان می‌کنند: «تا خدا به پاس بهترین آنچه که کرده‌اند، به آنان پاداش دهد» همان‌گونه که وعده دوچند ساختن این پاداش را از ده‌برابر تا هفتصد برابر به ایشان داده است «و از فضل خویش افزون بر این هم به آنان ببخشد» یعنی: برتر از آن پاداشی که به ایشان وعده داده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود از رسول خدا ص آمده است که مراد از: **(وَيَزِيدَهُم مِّنْ فَضْلِهِ)** دادن اجازه شفاعت به ایشان است. «و خدا هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد» چندان که آن روزی در حساب و شمار خلق نگنجد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (39)

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، اعمالشان مانند سرابی در دشتی هموار است که تشنه، آن را آبی می‌پندارد» مراد از این اعمال، اعمال خیری است که کفار آن را انجام داده‌اند؛ مانند صدقه، صلّه رحم، آباد ساختن بیت‌الحرام و آب دادن به

حجاج. سراب چیزی است که در بیابانهای بی آب به هنگام سختی گرما به صورت آب دیده می شود به طوری که بیننده آن را آب می پندارد. قیعه: جمع قاع، مکانی گود و پایین است که آب در آن جمع می شود. «تا چون بدان رسد، آن را چیزی نیابد» و در آن وقت بداند که دیدن آب از دور، گمانی بیش نبوده است پس همچنین اند کفاری که بر اعمال خویش تکیه می کنند، اعمالی که آن را خیر پنداشته و به پاداش آن طمع می بندند اما چون به بارگاه خدای سبحان پیش افکنده شوند، از آن اعمال هیچ اثری نمی یابند زیرا کفرشان آنها را هدر داده و اثر آنها را محو و نابود ساخته است «و خدا را نزد خویش یابد که حسابش را به تمام و کمال به او بدهد» یعنی: آن کافر جزای خداوند Ψ را نزد خویش می بیند که به تمام و کمال به وی داده شده است. آری! عمل کافر مانند این سراب است که چون مرگ وی در رسد، از عملش سودی نمی یابد، مگر چنان که سراب به تشنه سود می رساند! «و خدا سریع الحساب است» زیرا او به شمارش و پردازش نیازی ندارد.

**أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ
مِنْ نُورٍ (40)**

سپس خدای متعال برای اعمال کفار مثلی دیگر زده می فرماید: «یا» اعمال کفار «مانند تاریکی هایی است» تودرتو و متراکم «در دریایی ژرف» که از بس ژرف است، عمق آن پیدا نیست «که موجی آن را فرو می پوشاند» یعنی: موجی بر آب آن دریا فراز آمده که آن را به کلی فرو می پوشاند «و بر فراز آن موجی است» یعنی: بر فراز آن موج، موج دیگری است «و بر فراز آن نیز ابری است» پس بیم

دریا، امواج تودرتو، تاریکی‌های لایه‌به‌لایه آن و ابری که بر فراز آن برآمده است، جمعا بر آنان فرود می‌آید زیرا ابر نیز ستارگانی را که کشتی‌نشینان به‌وسیله آنها راه می‌یابند، فرو می‌پوشاند «تاریکی‌هایی است که بعضی از آنها بر روی بعضی دیگر قرار گرفته است» تاریکی‌های به‌هم‌انباشته و انبوه و متراکم؛ که یکی تاریکی موج است و بر فراز آن تاریکی دریا، باز بر فراز آن تاریکی موجی دیگر و باز بر فراز آن تاریکی ابر پس این تاریکی‌ها تودرتو ولایه‌به‌لایه است چنان‌که تاریکی‌های قلب و روان کافر تودرتو است: تاریکی جهل و شک و حیرت، بر فراز آن تاریکی‌های زنگار و مهر کوبیده شده بر قلبهایشان، بر فراز آن تاریکی عقیده، تاریکی قول و تاریکی عمل؛ «هرگاه» این شخص گرفتار در این تاریکی‌های درون دریا «دست خویش را بیرون آورد، نزدیک نیست که آن را ببیند» چه رسد که آن را در واقعیت امر ببیند. یعنی: به علت تراکم تاریکی‌ها دیدن آن برایش ناممکن است «و هر کس که خداوند برایش نوری قرار نداده باشد، نوری ندارد» یعنی: هر کس که خداوند Ψ برایش هدایتی قرار نداده باشد، هدایتی ندارد. وجود این ظلمات در قلب کافر، بر ضد انواری است که در قلب مؤمن قرار دارد، انواری که بیان آنها در «آیه - 35»: (مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ...) گذشت.

پس از آن، خدای عزوجل چهار نوع از دلایل را بر اثبات وجود و یگانگی و قدرت خویش بیان می‌دارد. نخستین دلیل، تسبیح گفتن مخلوقات است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (41)

«آیا ندیده‌ای» یعنی: آیا به علم عینی ندانسته‌ای. آغاز سخن با این تعبیر، به این حقیقت اشاره دارد که تسبیح گفتن کائنات برای خدای عزوجل، امر روشنی است که در حد علم غیرقابل شک، واضح و نمایان است. آری! آیا ندانسته‌ای «که همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند، خداوند را تسبیح می‌گویند» تسبیح: به پاکی یادکردن خداوند Ψ از هرآن چیزی است که سزاوار شأن وی نیست. آری! هرکه و هر چه که در آسمان و زمین است، اعم از عقلا و غیر آنان، مانند فرشتگان، انسانها، جنیان، حیوانات، نباتات و جمادات، برای خدای سبحان تسبیح می‌گویند. تسبیح گفتن غیر عقلا در صداهایی مشهود است که از آنان شنیده می‌شود و در آثاری که از صنعت بدیع حق تعالی در آنان دیده می‌شود «و پرندگان نیز در حالی که در آسمان بال گشوده‌اند» در هوا برای پروردگارشان تسبیح می‌گویند. حالت گشودن پر و بال، شگفت‌انگیزترین حالات پرندگان است زیرا استقرار آنها در هوا بدون حرکت دادن بالهایشان و بدون قرارگرفتن بر روی زمین و تسبیح گفتنشان در عین این حالت، از بزرگترین نشانه‌های آفرینش خدای ذوالجلالی است که همه چیز را به اتقان و استحکام تمام آفریده است «هریک از آنان نماز و تسبیح خویش را دانسته است» یعنی: خداوند Ψ این نماز و نیایش و تسبیح را به آنان آموخته و الهام کرده است، نه این که صدور این اعمال از آنان به‌طور اتفاقی و بی داشتن بصیرت باشد «و خداوند به آنچه می‌کنند، دانا است» و هیچ چیز از ساحت علم وی پنهان نمی‌ماند پس همان گونه که تسبیح گفتن انسان را می‌داند، تسبیح گفتن سایر چیزها را نیز می‌داند.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (42)

«و فرمانروایی آسمانها و زمین» فقط «از آن خداست» نه غیر وی «و بازگشت به سوی خداست» نه به سوی غیر وی لذا در پیوستن به راه حق هیچ درنگ نکنید و به اختیار خویش به اسلام گردن نهید. مصیر: بازگشت بعد از مرگ است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (43)

نوع دوم از ادله اثبات وجود و یگانگی خداوند Ψ ، فرودآوردن باران است: «آیا ندانسته‌ای که خداوند ابرهایی را می‌راند» یعنی: ابرها را به راندنی نرم و آرام به سوی آنجایی که بخواهد می‌راند؟ «آن‌گاه میان آنها پیوند می‌دهد» یعنی: اجزای آن ابرها را - بعد از پراکنده بودن و از هم گسسته بودن آنها - به هم پیوند می‌دهد و فراهمشان می‌آورد تا نیرومند و متراکم و انبوه گردند «سپس آنها را در هم می‌فشرده» یعنی: ابرها را متراکم گردانیده بعضی را در بعضی مرکب و درهم فشرده می‌گرداند «آن‌گاه قطره‌های باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید» یعنی: باران را می‌بینی که از لابلاهای ابرها بیرون می‌آید «و» خدا Ψ است که «از آسمان از کوههایی که در آنهاست» یعنی: از قطعات بسیار بزرگ ابری که در آسمان شبیه کوهها است «تگرگی فرود می‌آورد» یعنی: از کوه‌های یخ زده ابرهای انباشته در آسمان، تگرگی را فرود می‌آورد. تعبیر «کوهها» برای ابرهای آسمان، تعبیری معجزه‌آسا است زیرا شخصی که سوار هواپیماست و از خلال ابرها می‌گذرد، از پشت ابرها آنها را به شکل سلسله عظیمی از کوهها می‌بیند، در حالی که این پدیده برای بشر عصر بعثت، به این شکل قابل مشاهده

نبوده است. بعضی از مفسران برآنند که: کوههای سرما و یخ فعلا در آسمان موجودند و از آنهاست که خداوند Ψ تگرگ را فرود می‌آورد، که این معنی را بعضی از نظریات جدید علمی نیز تأیید کرده‌اند. اخفش گفته‌است: «من» در هر دو جای این آیه زاید است و برای بعضیت نیست پس معنی این است که: از آسمان تگرگ را از ابرهایی که همانند کوههاست فرود می‌آورد «سپس آن را» یعنی: تگرگ یا باران یا هر دو را «به هر کس که خواهد» از بندگان خویش «می‌رساند» یعنی: فرود می‌آورد و او را با آن گزند می‌رساند «و آن را از هر که بخواهد» از بندگان خویش «بازمی‌دارد، نزدیک است درخشش برقیش» یعنی: برقی که در ابرهاست، «دیدگان را از بین ببرد» و کور سازد، از بس که نور آن قوی و پرنفوذ است.

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (44)

نوع سوم از ادله وجود، یگانگی و قدرت خدای بزرگ جابه‌جا کردن شب و روز است: «خداست که شب و روز را می‌گرداند» گردانیدن شب و روز، ایجاد توالی و تعاقب و بلندی و کوتاهی در میان آنهاست. به قولی: گردانیدن آنها با جابه‌جا کردن گرما و سرما در آنهاست. «بی‌گمان در این» راندن ابرها، فرودآوردن باران و دگرگون ساختن شب و روز «عبرتی است» یعنی: دلالت روشنی‌است که به‌وسیله آن پند و اعتبار حاصل می‌شود «برای صاحبان بینش» که با به‌کار انداختن بینش و نگرش خود، آیات و نشانه‌های وجود و قدرت و عظمت حق تعالی را درک می‌کنند.

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (45)

نوع چهارم از ادله اثبات وجود و یگانگی خداوند: «و خداست که هر دابه‌ای را از آب آفریده است» دابه: هرآنچه که بر زمین از جانداران می‌خزد و می‌جنبد. پس اساس خلقت اولیه هر جانداری از آب است. یا این که مراد، آب نطفه یعنی آب منی است. «پس برخی از آنها بر روی شکم راه می‌روند» مانند مارها، ماهی‌ها، حشرات و مانند اینها «و برخی از آنها بر روی دو پا راه می‌روند» مانند انسان و پرندگان «و برخی از آنها بر روی چهار پا راه می‌روند» چون سایر حیوانات «خدا هرچه بخواهد، می‌آفریند» اعم از آنچه که در اینجا از آنها یاد کرد و نیز آنچه که در اینجا از آنها یاد نکرد، چون جنبندگانی که بر بیشتر از چهار پا حرکت می‌کنند، مانند خرچنگ، عنکبوت و بسیاری از حشرات و کرمهای دیگر و نیز چون جمادات؛ اعم از مرکب و بسیط آنها، نمو کننده و نمو نکننده آنها «بی‌گمان خداوند بر هرکاری تواناست» و هیچ چیز بر او دشوار نیست.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (46)

«به‌راستی ما آیاتی روشنگر نازل کرده‌ایم» در قرآن کریم و در آن از بیان هیچ چیز، کوتاهی نورزیده‌ایم «و خدا هرکه را بخواهد» به لطف خویش «به‌سوی راه راست هدایت می‌کند» راه راستی که در آن هیچ کژی‌ای نیست؛ با توفیق بخشیدن وی به نگرش صحیح و ارشاد وی به تأمل و تدبر راستین. و به‌وسیله پیمودن این راه راست است که او به نعمتهای بهشت نایل می‌شود.

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (47)

مفسران در بیان سبب نزول می‌گویند: این آیات درباره «بشر» منافق و خصم یهودی وی نازل شد آن‌گاه که در قضیه زمینی باهم مرافعه کردند، یهودی بشر را به سوی رسول خدا ص می‌کشانید تا میان آنها داوری کنند و منافق او را به سوی کعب بن اشرف یهودی می‌کشانید در حالی که می‌گفت: محمد بر ما در داوری خویش ستم می‌کند!!

«و می‌گویند» منافقان به زبانهای خویش «به خدا و رسول او ایمان آوردیم و اطاعت کردیم» بدین سان، ایمان را اظهار و کفر را پنهان داشته و با دهانه‌هایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست پس فقط با زبان به فرمان بردن از خدا Ψ و رسول وی متعهد هستند، نه از روی اعتقاد و باوری درست و راستین «آن‌گاه گروهی از آنان روی می‌گردانند» و رسول خدا ص را در فرمانهای وی در مورد جهاد و غیره اطاعت نمی‌کنند «بعد از این» یعنی: بعد از اعلام و ادعای ایمان و اطاعت. «و اینان مؤمن نیستند» اشاره به (أولئك: اینان) به کسانی از منافقان بر می‌گردد که از رسول خدا ص روی می‌گردانند. به قولی دیگر: این اشاره، به همه منافقان بر می‌گردد زیرا همه منافقان به این روی گردانی راضی اند.

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (48)

«و چون به سوی خدا و رسولش خوانده شوند تا میان آنان داوری کند» یعنی: تا رسول خدا ص میانشان داوری کند «بناگاه گروهی از آنان روی برمی‌تابند» از

بردن داوری به سوی رسول خدا ص؛ چنانچه حق با آنان نباشد و این از نفاقشان است.

آیه مبارکه دلیل بر آن است که حکم و داوری پیامبر ص، حکم خداوند Ψ است و بر بنیاد حق و عدالت استوار می باشد.

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (49)

«و اگر حق به جانب آنان باشد، گردن نهاده به نزد او می آیند» یعنی: درحالی نزد پیامبر ص می آیند که اظهار خضوع و فروتنی و طاعت می کنند زیرا آنان می دانند که پیامبر ص به زودی به نفعشان حکم می کند پس انگیزه شان از این آمدن، رضا به حکم و داوری پیامبر ص نیست بلکه طلب کردن حق خویش است.

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (50)

«آیا در دلهایشان بیماری است» یعنی: آیا روی گردانیشان از مرافعه و دادخواهی نزد پیامبر ص، به انگیزه نفاقی است که در دلهایشان ریشه دوانده است «یا به شک افتاده اند» در امر نبوت پیامبر ص و عدالت وی در داوری و حکمیت «یا از آن می ترسند که خدا و رسولش بر آنان ستم کنند» حیف: گرایش در حکم و داوری به سوی بی عدالتی است «نه، بلکه اینان خود ستمکارند» یعنی: علت این روی گردانیشان هیچ چیز از آنچه ذکر شد نیست بلکه علت آن، ستمگری و عنادورزی خودشان است.

بنابراین آیه، بر هر مسلمانی واجب است که چون به سوی حکمیت قاضی‌ای فراخوانده شد که به حکم خدا Ψ داناست و در داوری خویش عادل است، باید اجابت کند زیرا علما وارثان پیامبرند و حکم و داوری قضات مسلمانی که به احکام الهی دانا، به کتاب و سنت آشنا و در قضاوت خویش عادلند، همانا حکم خدا Ψ و حکم رسول وی ص است.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (51)

«سخن مؤمنان چون به سوی» حکم «خدا» یعنی: کتاب و وحی وی «و رسولش» یعنی: شخص وی در حیاتش و سنت وی بعد از وفاتش «فراخوانده شوند تا میانشان حکم کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و فرمان بردیم» یعنی: سزاوار مؤمنان است که این چنین باشند، به گونه‌ای که چون از ایشان چنین فراخوانی‌ای به عمل آمد، آن را از جان و دل، با فرمان بردن و اطاعت مطلق و بی‌چون و چرا لبیک گویند. آری! مؤمنان می‌گویند: سخن پیامبر ص را شنیدیم و از دستور وی اطاعت کردیم، هرچند این دستور به چیزی مربوط باشد که آن را ناخوش می‌داریم و به زیان ما هم تمام شود «و این گروه» یعنی: مؤمنانی که این سخن را می‌گویند «اینانند که رستگارند» به خیر و سعادت دنیا و آخرت.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (52)

«و هر کس از خداوند و رسول او اطاعت کند و از خداوند بترسد» در گناهان گذشته‌اش «و از او پروا دارد» در آینده «پس اینانند که خود کامیابند» به نعمتهای دنیوی و اخروی، نه غیر آنان.

**وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَنُنْ أَمْرَتَهُمْ لَيَخْرُجَنَّ قُلٌ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةَ مَعْرُوفَةً
إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (53)**

«و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خداوند سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی» که به جهاد بیرون آیند ؛ «بی‌شک بیرون خواهند آمد» معنای (سخت‌ترین سوگندهایشان) این است: تا آنجا که بر سوگند خوردن توان دارند، سوگند می‌خورند ولی این سخن و سوگندهایشان تماما کذب آشکار است، هم از این روی خداوند Ψ این ادعایشان را رد کرده می‌فرماید: «بگو: سوگند نخورید» بر طاعت رسول و بیرون رفتن به‌سوی جهاد «اطاعتی پسندیده مطلوب است» و سزاوارتر برای شما، از سوگند خوردنهای دروغ و بی‌اساس. یا آنچه که از شما خواسته می‌شود، فرمانبرداری است، نه سوگندهای دروغینی که به زبان می‌گویید اما دل‌هایتان برخلاف آن است «بی‌گمان خدا به آنچه می‌کنید» از اعمال «آگاه است» هرچند در ظاهر خلاف آن را ابراز دارید پس اگر در سخن خویش راستگو هستید، چرا سوگند می‌خورید؟ این جمله، هشدار است به آنان که رسوا ساخته می‌شوند.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حَمَلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (54)

«بگو: از خدا فرمان برید و از رسول او فرمان برید» به فرمان بردنی ظاهری و باطنی، همراه با خلوص اعتقاد و درستی نیت «پس اگر پشت نمودید» بدانید که به رسول خدا ص زیانی نرسانده‌اید بلکه فقط به خود زیان زده‌اید «زیرا بر عهده او تنها همان است که به آن مکلف شده» از تبلیغ و رساندن پیام و او به این تکلیف خویش عمل کرده است «و بر عهده شماست آنچه مکلف هستید» بدان از اطاعت و فرمان بردن «و اگر از او فرمان برید» در آنچه که شما را بدان امر و از آن نهی می‌کند «راه خواهید یافت» به‌سوی حق و خیر و به دریافت پاداش نایل خواهید شد «و برعهده رسول ما جز ابلاغ آشکار نیست» لذا پیامبر ما ص به این قادر نیست که دل‌هایتان را به ایمان وادارد بنابراین، شما خود باید با تصمیم و عملتان به‌سوی ایمان بشتابید.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (55)

ابی‌بن‌کعب r در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌است: چون رسول خدا ص و اصحابشان به مدینه هجرت کردند و انصار به آنان جای دادند، مشرکان عرب متحد شده و از یک موضع واحد علیه مسلمانان دست‌اندرکار توطئه شدند و کار بدانجا رسید که مؤمنان جز با سلاح نمی‌خوابیدند و جز با سلاح شب را به صبح نمی‌آوردند. در این اوضاع و احوال بود که مسلمانان با خود گفتند: آیا روزی هم خواهد رسید که ما با آرامش زندگی کنیم و جز از خدای عزوجل از کسی دیگر بیم و هراسی نداشته باشیم؟ همان بود که این آیه

مبارکه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص چون نگرانی اصحابشان را می‌دیدند، می‌فرمودند: «به خدا سوگند که حق تعالی این کار (دین و دعوت) را به مقصد می‌رساند تا بدانجا که شخص، سواره از صنعا تا حضرموت به تنهایی راه می‌پیماید در حالی که جز از خدا Ψ و از گرگ بر گوسفندان از هیچ چیز دیگری نمی‌ترسد ولی شما شتاب می‌کنید». پس آیه مبارکه معجزه نبوت است زیرا از وقوع امری در زمان آینده خبر می‌دهد که محقق شد. «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده‌است» خطاب متوجه پیامبر ص و امتشان است «که حتما آنان را در زمین خلیفه می‌گرداند» یعنی: آنان را در زمین جانشین قرار می‌دهد تا در آن بسان تصرف شاهان در ممالک خویش، تصرف کنند «همان‌گونه که جانشین ساخت کسانی را که پیش از آنان بودند» از بنی اسرائیل و دیگران «و آن دینی را که برایشان پسندیده است، به سودشان مستقر دارد» یعنی: دین حق را ثابت و استوار داشته و عرصه را برایشان در سرزمین‌ها و کشورها فراخ می‌گرداند، قلمروها را در زیر پرچم فتح و نصرت آنها درمی‌آورد و دینشان - اسلام - را بر تمام ادیان غالب و پیروز می‌گرداند تا بدین‌سان، فرمانروایی از آن ایشان و آیندگانشان باشد، مادامی که بر این آیین حق پایبند و پایدار باشند «و بر آنان پس از بیمشان ایمنی را جایگزین کند» یعنی: آنان را در موقعیتی قرار می‌دهد که به‌جای بیم و هراس از دشمنان، در ایمنی و آسایش کامل به‌سر برند، به‌گونه‌ای که جز خدای سبحان، از هیچ چیز دیگری نترسند و به‌غیر وی امیدی نبندند. آری! مسلمانان قبل از هجرت و اندکی بعد از آن، از مشرکان در خوف و هراسی سخت به‌سر می‌بردند، به طوری که جز با سلاح بیرون نیامده و جز با

سلاح نمی‌خواستند و صبح و شام در انتظار فرود آمدن زیان و آسیبی از سوی کفار بر خود بودند چنان‌که در بیان سبب نزول گذشت، سپس وعده خدا محقق گشت و ایشان در امن و آسایش کامل قرار گرفتند و خدای عزوجل شیاطین مشرک را در برابرشان خوار و ذلیل گردانیده سرزمینها را برایشان گشود، راه را به‌رویشان در زمین خویش هموار گردانید و جای پایشان را محکم و استوار کرد - که سپاس و ستایش اوراست.

«مرا پرستش می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند» یعنی: پرستش من برآنان لازم است تا به وعده یادشده برایشان وفا کنم. یا این موقعیت ممتاز درحالی برایشان مسلم خواهد بود که فقط مرا پرستش کنند. خدای عزوجل به این وعده، وفا کرد و مسلمانان را بر جزیره‌العرب مسلط گردانید و بعد از آن ایشان سرزمین‌های مشرق و مغرب را فتح کردند و امپراتوری کسراهای فارس و قیصرهای روم را درهم کوبیده بر دنیای آن روز مسلط شدند و در سایه خلافت‌های پی‌درپی، دولت اسلام همچنان نیرومند باقی ماند؛ نخست با خلافت خلفای راشدین، سپس با خلافت اموی در شام و اندلس آن‌گاه با خلافت عباسی و پس از آن با خلافت عثمانی تا آن‌که مسلمانان کفران نعمت کرده و از حقیقت دین خویش فاصله گرفتند، سرانجام در پایان ربع اول از قرن بیستم (1924م) آتاتورک بر مرکز حکومت اسلامی مسلط گشت و بنیاد خلافت اسلامی را ویران کرد چنان‌که باری تعالی می‌فرماید: «و کسانی که پس از آن ناسپاسی کنند» یعنی: کسانی که بعد از این وعده راستین، این نعمتها را کفران و ناسپاسی کنند «پس آن گروه» ناسپاس «همانا فاسق‌اند» یعنی: در فسق خویش، که خروج از طاعت حق و طغیان و گردنکشی در ناسپاسی است، کامل‌اند.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (56)

«و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از رسول خدا فرمان برید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید» یعنی: آنچه را که ذکر شد انجام دهید تا خدای سبحان بر شما رحم کند و در همه حال بر این اصول پایبند باشید.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ (57)

«و کافران را عاجزکننده در زمین مپندار» یعنی: مپندار که آنان می‌توانند از نزد حق تعالی بگریزند آن‌گاه که بخواهد عذاب را بر آنان فرود آورد «و جایگاهشان آتش است و چه بد بازگشت گاهی است» یعنی: دوزخ چه بد سرانجام و چه بدمنزلگاهی است!؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (58)

بعد از طرح ادله الوهیت که خود دلایل وجوب اطاعت نیز هست، خداوند ﷻ با این آیات به بیان و تفصیل احکام و آداب گذشته در این سوره برگشته و آنها را چنین دنبال می‌کند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، قطعاً باید غلام و کنیزهایتان از شما اجازه بگیرند» در وقتی که به خانه نزد شما وارد می‌شوند. ابن عباس ر در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: رسول خدا ص غلامی از انصار به نام مدلج بن عمرو را چاشتگاه نزد عمر بن الخطاب ر فرستادند. آن غلام بر عمر ر درآمد و او را به‌حالی دید که عمر ر ورود وی را بر خود در آن حالت

نمی‌پسندید، بعداً عمر[ؓ] به رسول خدا ص گفت: یا رسول‌الله! ای کاش خدای متعال ما را در موضوع استئذان امر ونهی می‌کرد. همان بود که این آیه نازل شد. «و» نیز باید از شما اجازه بگیرند «کسانی از شما که به بلوغ نرسیده‌اند» آنان اطفال آزاد پسر و دخترند «سه نوبت» یعنی: هر دو گروه باید در طول مدت شبانه‌روز، در سه وقت از شما اجازه بگیرند. به قولی: مراد سه بار اجازه گرفتن در هر نوبتی است. یعنی: اجازه گرفتن را از سه بار بیشتر تکرار نکنند، این سه وقت عبارت است از: «پیش از نماز بامداد» زیرا این وقت، وقت برخاستن از خوابگاه و درآوردن جامه‌های خواب و پوشیدن جامه‌های بیداری است و چه بسا که شخص برهنه خوابیده باشد، یا بر حالتی قرار داشته باشد که دوست ندارد دیگران او را بر آن حال ببینند «وهنگامی از نیمروز که لباسهائتان را بیرون می‌آورید» زیرا مسلمانان در نیمروز برای خواب قیلوله (چاشتگاه) لباسهای خود را در می‌آورند «و پس از نماز عشاء» که این وقت نیز، وقت برهنه شدن از لباس و خلوت کردن با همسران است «این سه نوبت برایتان عورت است» عورات: یعنی ساعات برهنگی شماست که ستر و پوشش در آن ناقص و مختل می‌شود پس باید در این سه وقت، اطفال و بردگان خویش را به کسب اجازه دستور دهید و برایشان جایز نیست که بی‌اجازه بر شما درآیند. به قولی: حکم این آیه منسوخ است و این حکم در زمانی بوده که خانه‌ها در نداشته‌اند ولی حالا که اغلب مردم منازل و خانه‌هایشان را به دروازه مجهز ساخته‌اند، نیاز به کسب اجازه از میان رفته است. به قولی دیگر: حکم این آیه منسوخ نیست بلکه در حق مردان و زنان - هر دو - ثابت و پابرجاست. امام ابوحنیفه گفته است: هیچ یک از علما بر منسوخ بودن حکم استئذان اصرار

نورزیده است. اما در «غیر از این» اوقات سه‌گانه «نه بر شما و نه بر آنان هیچ گناهی نیست» در داخل شدن غلامان و کنیزانتان بدون اجازه «چراکه آنان بر شما طواف کننده‌اند» یعنی: آنان خدمتکاران شما هستند لذا پیرامون شما در گردشند پس باکی نیست که در غیر این اوقات سه‌گانه بدون اجازه بر شما درآیند «و بر همدیگر وارد می‌شوید» آن غلامان و کنیزان نزد شما می‌آیند و شما نزد آنان، آنان برای خدمت کردن و شما برای به خدمت گرفتنشان پس اگر دستور کسب اجازه به همه وقت تسری یابد، شما در حرج و سختی می‌افتید «خداوند آیات خود را این گونه برای شما روشن می‌کند» آیاتی که دال بر احکام شریعت وی است «و خدا دانای حکیم است» بسیار داناست به منافع بندگانش، نهایت با حکمت و فرزانه است در بیان مرادش.

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (59)

«و چون کودکانتان به سن حلم رسیدند» یعنی: به حد احتلام و بلوغ رسیدند. خدای سبحان در اینجا حکم اطفالی را بیان می‌دارد که به حد احتلام می‌رسند. در رأی اکثر علما، رسیدن به حد حلم، یا با احتلام شدن است، یا با رسیدن به سن پانزده سالگی. اما ابوحنیفه می‌گوید: پسر تا آن‌گاه که به سن هجده سالگی نرسد و آن را تکمیل ننماید و دختر تا به سن هفده سالگی نرسد، به بلوغ آنان حکم نمی‌شود. حد بلوغ در مورد دختران یک سال کم می‌شود زیرا رشد و بالندگی آنها بیشتر است. آری! چون کودکانتان به این حد از رشد رسیدند «باید از شما اجازه بگیرند، همان‌گونه که کسانی که پیش از آنان بودند، اجازه

گرفتند» یعنی چنان‌که بزرگسالانی که قبلاً ذکر آنان رفت، از شما کسب اجازه کردند، اینان نیز در تمام اوقات - اعم از اوقات خلوت و غیر آن - باید اجازه بگیرند «خدا آیاتش را این‌گونه برای شما بیان می‌دارد و خدا دانای حکیم است» داناست به مصالح بندگان، حکیم است در بیان احکام.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیات مشتمل است بر حکم اجازه خواستن (استئذان) اقارب و نزدیکان از همدیگر. ولی آنچه قبلاً در این سوره گذشت، راجع به حکم استئذان بیگانگان از همدیگر بود لذا این آیات، مکمل آدابی است که در این سوره برای استئذان ذکر شد».

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (60)

«و بر زنان بازنشسته‌ای» یعنی: بر پیره‌زنان یائسه و از کار افتاده‌ای که به‌علت کهنسالی، هم از عادت ماهیانه و هم از تولد فرزند بازمانده‌اند، هم آنان «که دیگر امید ازدواج ندارند» یعنی: به‌سبب بزرگسالی دیگر شوق و طمعی در ازدواج و زناشویی ندارند «بر آنان گناهی نیست که لباسهایشان را فرونهند» زیرا مردان را به‌آنان رغبتی نیست لذا می‌توانند جامه‌های رواندازی را که بر روی جامه پوشاننده عورت خود پوشیده‌اند - از قبیل چادر و مانند آن - فرو نهند، نه آن جامه‌ای را که پوشاننده عورتشان است «به شرطی که زینتی را آشکار نکنند» یعنی: زینتی را که در این فرموده باری‌تعالی: **(وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ...)** «آیه/31» به پنهان ساختن آن مأمور شده‌اند، آشکار نکنند. یعنی: می‌توانند رواندازهایشان را فرو نهند، به‌شرط این‌که از فرونهادن آنها قصد آشکار

ساختن زینت و آرایش خود را نداشته باشند تا آن را در معرض دید مردان قرار داده و توجه آنان را به خود جلب کنند «و اگر طلب عفت کنند، برایشان بهتر است» یعنی: اگر فرونهادن جامه را ترک کنند، این برایشان بهتر است «و خداوند شنوای داناست» بسیار شنواست نسبت به آنچه که می‌گویند، یا درباره آنها گفته می‌شود و بسیار داناست به قصد و هدفشان.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (61)

در بیان سبب نزول آمده است: مسلمانان چون به جهاد می‌رفتند، کلیدهای خانه‌های خویش را به افراد از پامانده و زمینگیر داده و به ایشان می‌گفتند: برای شما حلال کردیم که از آنچه در خانه‌های ما وجود دارد بخورید اما آن واماندگان از این کار احساس حرج و گناه کرده و می‌گفتند: درحالی که صاحبان آنها غایبند، ما به خانه‌هایشان داخل نمی‌شویم. پس این آیه برای رخصت دادن به آنان نازل شد.

«بر نابینا حرجی نیست» حرج: در لغت تنگی را گویند و در اصطلاح شرع، مراد از آن گناه است «و بر لنگ و بیمار و نیز بر خودتان حرجی نیست در این که» شما و کسانی که با شما همراهند «از خانه‌های خود بخورید» یعنی: از خانه‌های فرزندان خود زیرا فرزند جزئی از خود شخص است، بدین جهت، فرزندان در آیه ذکر نشده‌اند، هم از این‌روی مفسران گفته‌اند: خانه پسر شخص خانه خود

اوست، به دلیل حدیث شریف: «انت و مالک لایبک: تو و مالت از آن پدرت هستی». «یا» بخورید از «خانه‌های پدران‌تان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان» به این ترتیب، باری تعالی اقارب بسیار نزدیک را ذکر کرد زیرا وجود قرابت زمینه‌ساز صدور اجازه برای آنهاست «یا» بخورید از «خانه‌ای که کلیدهایش را در اختیار دارید» یعنی: از خانه‌هایی که به اجازه صاحبانشان در آنها مالک تصرف هستید. این گروه شامل کسانی چون وکلا، بردگان یا انبار دارانند زیرا اینان مالک تصرف در خانه‌های کسانی هستند که اجازه داخل شدن به خانه‌هایشان را دارند و کلیدهای خانه‌های آنان را در اختیار دارند. همین گونه است نگهبان باغ که می‌تواند از میوه آن بخورد. به قولی: حق استفاده از غذا برای این گروه‌ها در صورتی است که آن غذا در معرض استفاده آنان گذاشته شده باشد اما اگر غذا در مکانی در بسته و محفوظ قرار داده شده‌بود، خوردن از آن برایشان جایز نیست. ابوحنیفه با این آیه استدلال کرده است که اگر کسی از نزد محرم خویش چیزی را دزدید، دست وی قطع نمی‌شود، به سبب وجود شبهه اجازه و دیگر این که مال شخص از نزدیکان آن، محرز و محفوظ نیست و محرز بودن مال، یعنی محاط بودن آن به حفاظ و نگهبان، شرط بریدن دست است «یا» بخورید از «خانه‌های دوستان» زیرا دوست غالباً این اجازه را به دوست خویش می‌دهد و به این کار از ته دل راضی است.

نقل است که جمعی از دوستان حسن بصری در غیاب وی به خانه‌اش آمدند و در آن خوردنی‌های لذیذی را یافته شروع به خوردن آن کردند پس گرم خوردن

بودند که او به خانه رسید و چون آنان را بر این حالت یافت، بسیار خوشحال شد و فرمود: خدا خیرتان بدهد، صحابه رسول خدا ص این گونه بودند. «بر شما گناهی نیست که باهم بخورید» از این خانه‌هایی که ذکر شد «یا پراکنده» برخی از اعراب از این که به تنهایی غذا بخورند احساس حرج می‌کردند و چه بسا که یک روز تمام گرسنه باقی می‌ماندند تا همراهی را بیابند که با آنان غذا بخورد، چنان که در مقابل، کسانی بودند که از خوردن به طور دسته جمعی احساس حرج می‌کردند، از بیم آن که یکی بیش از دیگری غذا بخورد. پس خدای عزوجل در این آیه رخصت داد که شخص می‌تواند به تنهایی غذا بخورد یا با گروه ولی خوردن با جمع، بابرکت تر و بهتر است.

در حدیث شریف آمده است که مردی برای رسول خدا ص گفت: «ما غذا می‌خوریم ولی سیر نمی‌شویم». حضرت فرمودند: «شاید شما پراکنده و تنهاتنها غذا می‌خورید، بر غذای خود دسته‌جمعی گرد آید و نام خدای تبارک و تعالی را بر سر غذایتان ببرید، قطعاً خدای عزوجل در آن برای شما برکت می‌نهد». «پس چون به خانه‌هایی» که ذکر آنها گذشت، یا غیر آن از خانه‌ها «درآمدید، به یک‌دیگر سلام کنید» یعنی: به سلام گفتن بر اهل آن خانه و کسانی از مسلمانان که در آن هستند، ابتدا کنید «به تحیه‌ای» یعنی: سلام و درود بگویید به درودی که «از جانب خداوند» ثابت شده است. یعنی: این طلب سلامتی و رحمت و برکت برای کسانی که به آنان سلام می‌گویید، از جانب خدای عزوجل است، یا به امر وی ثابت است و از جانب وی مشروع شده است، سلام و درودی «که مبارک است» یعنی: بسیار باخیر و بابرکت است و «پاکیزه» است، که روان شنونده با آن نوازش یافته و بر دل وی گوارا و خوش می‌نشیند. به

قولی: مراد از خانه‌ها در اینجا: خانه‌های مسکونی و غیر آنهاست، یعنی: انسان باید بر اهل خانه‌های مسکونی سلام بگوید اما در خانه‌های غیرمسکونی بر خود سلام بگوید چنان‌که از عمر و ابن عباس Ψ روایت شده‌است که فرمودند: «چون به مسجد یا خانه غیر مسکونی وارد می‌شوی، بگو: السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین: سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند». اگر در خانه غیر مسلمانی درآمدی، بگو: «السلام علی من اتبع الهدی : سلام بر پیروان هدایت». یا بگو: «السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین: سلام بر ما و بر بندگان شایسته خداوند». ضحاک می‌گوید: «السلام علیکم ورحمة الله و برکاته : در سلام ده حسنه است، در سلام به اضافه رحمت بیست حسنه و با برکات سی حسنه». «خداوند آیات خود را این گونه برای شما بیان می‌کند تا بیندیشید» یعنی: تا زمینه درک و فهم آیات خدای سبحان برای شما فراهم آید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (62)

«جز این نیست که مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و چون در کاری جامع با او باشند» یعنی: هنگامی که با پیامبر ص بر طاعتی همراه باشند که نیاز به همگرایی و اجتماع و اشتراک مساعی دارد، مانند برگزاری نماز جمعه، نمازهای عید قربان و عید فطر، جهاد و مانند آنها «به جایی نمی‌روند تا ازوی کسب اجازه نکنند» مفسران می‌گویند: چون رسول خدا ص در روز جمعه بر منبر می‌رفتند و کسی می‌خواست تا برای قضای

حاجت یا عذری از مسجد بیرون رود، از آن بیرون نمی‌رفت تا روبروی رسول خدا ص به‌گونه‌ای قرار گیرد که ایشان او را ببینند و بدانند که او برای آن برخاسته‌است تا اجازه بگیرد پس رسول خدا ص به هر کس از آنان که می‌خواستند اجازه می‌دادند. آری! مؤمنان باید با پیشوای خویش این‌چنین باشند، از فرمان وی مخالفت و سرپیچی نکنند و از هیچ تجمعی از اجتماعاتی که او تشکیل می‌دهد، جز به اجازه آن امام و پیشوا بازنگردند، به نحوی که حرکت آنان در معرض دید و دریافت او باشد. به قولی: مراد از (أمر جامع) کار بزرگی است که به گردهمایی صاحبان رأی و تجربه نیاز داشته باشد «در حقیقت، کسانی که از تو اجازه می‌خواهند، آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند» این تأکیدی است بر آنچه که در اول آیه ذکر شد. یعنی: اجازه گرفتن از پیامبر ص مصداقی روشن بر درستی ایمان مؤمنان به خدا و رسول وی است «پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند» یعنی: برای انجام دادن اموری که مورد عنایت و محل نیاز آنان است «به هر کس از آنان که خواستی، اجازه ده» و هر کس را که می‌خواستی بازدار، برحسب آنچه که مصلحت اقتضا می‌کند. این تعبیر دلالت می‌کند بر این که برخی از احکام به رأی رسول خدا ص واگذار شده است «و از خدا برایشان آمرزش بخواه، بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است» این تعبیر اشاره به آن دارد که اجازه خواستن از رسول خدا ص هرچند با عذری موجه همراه باشد اما از شایبه ترجیح دادن کار دنیا بر کار آخرت خالی نیست پس بهتر آن است که اجازه گرفته نشود.

کلبی در بیان سبب نزول می‌گوید: رسول خدا ص در خطابه‌هایشان متعرض منافقان شده و آنان را سرزنش می‌کردند پس منافقان به چپ و راست می‌نگریستند و چون کسی آنان را نمی‌دید پنهانی از کناری بیرون رفته و نماز نمی‌خواندند اما اگر کسی آنان را می‌دید، از ترس بر جای خود می‌ماندند و نماز می‌گزاردند، همان بود که این آیه نازل شد. بعد از نزول این آیه، هیچ مؤمنی از محضر پیامبر ص برای حاجت و نیاز خویش بیرون نمی‌رفت تا این‌که از رسول خدا ص اجازه نمی‌گرفت ولی منافقان بدون اجازه بیرون می‌رفتند.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (63)

«فراخواندن رسول خدا را در میان خود، مانند فراخواندن بعضی از خودتان به بعضی دیگر قرار ندهید» یعنی: اگر رسول خدا ص شما را به اجتماعی فراخواند، از نزد وی بدون کسب اجازه متفرق نشوید. یا معنی این است: پیامبر ص را چنان مورد خطاب قرار ندهید که همدیگر را در بعضی از حالات با بی‌پروایی و از روی بی‌مبالاتی مورد خطاب قرار می‌دهید، یا بدون اجازه از مجلس بیرون می‌روید، یا صدایتان را بلند می‌کنید پس مراد این است که وقتی پیامبر ص مخاطب شماست، در کمال ادب و ملایمت بگویید: یا رسول‌الله! و با درستی و خشونت نگویید: ای محمد! لذا خدای عزوجل مؤمنان را در این آیه، به تشریف و تعظیم پیامبر ص فرمان داد و این‌که باید با کمال ادب و فروتنی با ایشان برخورد کنند. به‌قولی معنی این است: پیامبر ص را در معرض آن قرار ندهید تا بر شما خشم گرفته و در حقتان دعای بد کند زیرا دعای وی مانند

دعاهای شما نیست و قطعاً مورد اجابت قرار می‌گیرد «به یقین خدا کسانی از شما را که پناه‌جویان و پنهانی از نزد او می‌گیرند، می‌شناسد» آنان منافقان بودند که پنهانی و مخفیانه از نماز جمعه به بیرون گریخته و بعضی به بعضی دیگر می‌چسبیدند تا خود را از دید رسول خدا ص پنهان کنند همچنین از اجتماعاتی که برای جهاد و مانند آن برگزار می‌شد، پنهانی بیرون می‌رفتند. (لواذ) نیرنگ پنهانی است. «پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند» یعنی: کسانی که از فرمان رسول خدا ص که همان راه و برنامه ایشان است سر می‌پیچند و به مقتضای فرمان وی عمل نمی‌کنند و پنهانی بیرون می‌روند تا از عمل به طاعت وی سرباز زنند «باید بر حذر باشند از آن که فتنه‌ای بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند» فتنه: کشته شدن و بلایای تکان‌دهنده است. به قولی: کوبیدن مهر بر دل‌هایشان است. ابن کثیر در تفسیر (فتنه) می‌گوید: «مراد از فتنه در اینجا، کفر یا نفاق یا بدعت است».

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (64)

«هان» بدانید که «بی‌شک آنچه در آسمانها و زمین است» یعنی: تمام مخلوقات «از آن خداوند است» پس به هوش باشید که با فرمان چنان ذات باعظمتی مخالفت نکنید «به یقین آنچه را که شما برآیند» ای بندگان از احوال و اوضاع «می‌داند» پس شما را به حسب آن جزا می‌دهد «و روزی که به سوی او بازگردانیده می‌شوند» یعنی: و می‌داند روزی را که به سوی او بازگردانده می‌شوید «آن‌گاه آنان را از آنچه کرده‌اند» از اعمال آشکار و نهان «خبر

می‌دهد» و برحسب آنچه عمل کرده‌اند، آنان را جزا می‌دهد «و خدا به هر چیزی داناست» پس هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند.

﴿سوره فرقان﴾

مکی است و دارای (77) آیه است.

وجه تسمیه: در این سوره به بیان آیات و معجزاتی پرداخته شده که حجت حق در آنها به طور کامل آشکار و فرق میان حق و باطل در آن تماما جلوه گر است، از این روی این سوره «فرقان» نامیده شد.

محور این سوره همچون سایر سوره‌های مکی، اصول عقیده، یعنی توحید، نبوت و معاد است.

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (1)

«بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل کرد» تبارک: برکت، کثرت است از هر چیزی. فراء می‌گوید: «تبارک» و «تقدس» در عربی یک چیز است و هر دو به معنای عظمت و بزرگی است. فرقان: قرآن است که میان حق و باطل جدایی افکنده و هدایت را از گمراهی و حلال را از حرام متمایز می‌گرداند. «نزل» از باب «تنزیل» است که مفید معنای نزول در روندی تدریجی - درحالی بعد از حال دیگر و باری پس از بار دیگر به دفعات - بر حسب حوادث و رویدادها است. نزول قرآن از آسمان دنیا بر حضرت محمد ص به این شیوه تدریجی بوده است تا بیان و روشنگری آن بلیغ‌تر و تأثیرگذاری آن بیشتر و بزرگتر باشد. مراد از «بنده‌اش»، پیامبر گرامی ما حضرت محمد ص اند و توصیف ایشان به عبودیت و بندگی، برای تکریم و گرامی‌داشت ایشان در مقام منت گذاشتن بر ایشان با نزول قرآن است زیرا مقام عبودیت، مقام بس

بزرگی است «تا برای عالمیان هشداردهنده‌ای باشد» یعنی: فرقان را بر بنده خود محمد ص بدین خاطر نازل کرد تا بیم‌دهنده این حقیقت برای انس و جن باشد که بعد از مرگ برانگیخته می‌شوند و به‌سوی خدای عزوجل محشور می‌گردند تا آنان را در برابر اعمالشان جزا و پاداش دهد.

**الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ
وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (2)**

آری! قرآن را «همان کس» فرو آورده «که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست» نه از غیر وی پس اوست متصرف در آسمانها و زمین و همگی در وجود و بقای خویش به او محتاجند «و» همو که «هیچ فرزندی نگرفته است» چنان‌که یهود و نصاری در مورد عزیر و مسیح چنین پندار باطلی دارند «و برای او در فرمانروایی شریکی نیست» چنان‌که طوایف مشرکان - اعم از بت‌پرستان، دوگانه‌پرستان و اهل شرک خفی - می‌پندارند «و همه چیز را آفریده است» از تمام موجودات «آن‌گاه چنان‌که در خور آن بوده، آنها را به اندازه مقدر کرده است» با اراده حکیمانه خویش پس هر چیز را آن‌گونه که مناسب حال و به‌صلاح وضعیت اوست، آفریده و مقدرات وی - اعم از اجل و روزی و سایر امور وی - را مقرر و معین ساخته است، به طوری که حجم، شکل، وظیفه، کار، زمان، مکان و میزان هماهنگی آن موجود با دیگر پدیده‌ها در این هستی بزرگ به دقت سنجیده شده و مقدرات وی بر همان نحوی جریان یافته که حق تعالی در برنامه آفرینش وی مقدر کرده است.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا (3)

«و به جای او خدایانی برای خود گرفته اند» یعنی: مشرکان برای خود - بجز خدای متعال - خدایان و معبودانی گرفته اند «که چیزی نمی آفرینند» یعنی: معبودانی از سنگ و بشر و درخت و خورشید و ماه و ستارگان که به آفریدن چیزی از چیزها قادر نیستند «و خود آفریده می شوند» یعنی: خدای سبحان آنان را می آفریند «و برای خود نه اختیار زیانی را دارند و نه سودی را» پس در حالی که آن معبودان برای خود اختیار سود و زیانی را ندارند، دیگر چگونه برای پرستشگران خود مالک و صاحب اختیار سود و زیانی هستند؟ «و نه مرگی را مالکند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را» یعنی: معبودان باطلشان بر میراندن زندگان و زنده ساختن مردگان و برانگیختن آنان از قبرهایشان، هیچ قدرت و توانایی ای ندارند پس چگونه آنها عبادت آفریننده میراننده پدیدآورنده سود و زیان را فروگذاشته و به عبادت آن موجودات بی جان روی می آورند؟!»

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا (4)

خدای متعال در این آیات چندین شبهه مشرکان را طرح کرده و به رد آنها می پردازد. اولین شبهه این بود: «و کافران گفتند: این» قرآن «جز دروغی نیست که خود» محمد ص «آن را بر بافته است» و از نزد خود بر ساخته است «و گروهی دیگر او را بر آن» یعنی: بر افترا و بر ساختن قرآن «یاری کرده اند» مراد آنها از «گروهی دیگر»، برخی از یهود و نصارا هستند. این سخن بسیاری از کفار

در هر زمان و مکانی است و مبشران و مشرکان در این باره کتابها پرداخته و زحمتها کشیده‌اند اما هر چه کوشیده‌اند جز رسوایی چیز دیگری برنیندوخته‌اند «و قطعاً ستم و دروغی» بس هولناک و بزرگ و آشکار «در میان آوردند» با این سخنان و نسبتهای بی‌بنیادشان زیرا شخص عربی‌ای را در موضعی قرار دادند که گویا از شخص عجمی رومی‌ای سخنی را دریافته که در فصاحت خود تمام فصحای عرب را درمانده کرده است و ستمی از این بیش چیست که حقیقت را وارونه کنند!!

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اِكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (5)

شبهه دوم مشرکان این بود: «و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: قرآن افسانه‌های پیشینیان و نشأت‌یافته از اخبار و خرافات آنان است «که آن را بازنوشته است» یعنی: محمد ص آن را از زبان مردمی دیگر برگرفته و از آنها بازنویسی آن را طلب کرده است، یا: آن را برای خود باز نوشته است «و صبح و شام بر او املا می‌شود» یعنی: بعد از آن‌که آنها را بازنویسی کرده آن را از دهان کسانی که بر وی املا می‌کنند، حفظ می‌کند و خوب فرامی‌گیرد - زیرا او خود امی و ناخوان بوده توان این را ندارد که آن را از روی این نوشته‌ها بخواند پس این گروه از بامداد تا شام مرتباً این اسطوره‌ها و داستانها را به وی تعلیم می‌دهند و دیکته می‌کنند. به قولی معنی «صبح و شام» این است: آنان دائماً در تمام اوقات محمد ص را تحت آموزش خود دارند.

خدای متعال در رد آنان می‌فرماید:

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (6)

«بگو: آن را کسی نازل کرده که هر راز نهانی را در آسمانها و زمین می‌داند»
یعنی: این قرآن از سنخ آن چیزهایی نیست که با یاری و نوشتن دیگران از روی داستانهای دروغین و اخبار و افسانه‌های پیشینیان بتواند سرهم‌بندی شود بلکه این قرآن وحیی آسمانی است که آن را کسی نازل کرده که همه‌چیز را می‌داند و چیزی از چیزها از میدان علم و نظارت وی پنهان نیست، شاهد مدعا این‌که قرآن مشتمل بر علوم و اسراری است که عادتاً ناممکن است محمد ص یا دیگران آنها را در هنگام نزول قرآن دانسته باشند، که خود این به تنهایی دلیل بزرگی بر این امر است که قرآن از بارگاه خدای عزوجل است، از همین روست که شما از معارضه قرآن درمانده‌اید و سوره‌ای همانند آن را نتوانسته و نخواهید توانست به میان آورید «بی‌گمان او آمرزنده مهربان است» هم بدین جهت بر مجازات شما شتاب نمی‌کند و به شما مهلت می‌دهد.

ابن کثیر می‌گوید: «این فراخوانی‌ای است از آنان به سوی توبه و انابت».

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (7)

سومین شبهه مشرکان که در آن پنج صفت را که به زعم آنان با نبوت در تعارض است مطرح کردند، عبارت است از: «و گفتند: این پیامبر را چه شده است» آن حضرت ص را از روی استهزا و تمسخر «پیامبر» نامیدند درحالی‌که به پیامبری ایشان عقیده نداشتند «که خوراک می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟»
یعنی: او را چه شده است که غذا می‌خورد چنان‌که ما می‌خوریم و در بازارها به

طلب معیشت خود راه می‌رود چنان‌که ما راه می‌رویم؟ این چه‌گونه پیامبری است؟ به‌پندار آنها اگر محمد ص به‌راستی پیامبر بود، باید از غذا و کار و کسب بی‌نیاز می‌بود «چرا به سوی او فرشته‌ای نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟» به این ترتیب خواستار آن شدند که فرشته‌ای همراه پیامبر ص باشد که وی را در امر رسالت یاری و پشتیبانی و تصدیق کرده و بر رسالت وی گواهی دهد.

أَوْ يُنْفَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا (8)

«یا چرا» از آسمان «گنجی بر او افکنده نشده» تا با بهره‌گیری از آن، از طلب روزی بی‌نیاز باشد «یا چرا باغی ندارد که از آن بخورد؟» و هر کجا می‌رود آن باغ هم با وی برود تا به‌وسیله آن بر ما مزیتی داشته باشد «و ستمکاران گفتند: جز از مردی جادو زده پیروی نمی‌کنید» که عقل وی مغلوب سحر و جادو شده است. این تعبیر بیانگر آن است که تمام این پیشنهادها و سخنانشان ظالمانه و ستمگرانه و به دور از عدل و انصاف بوده است.

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (9)

«بنگر» ای محمد ص! و تو خود به خویشتن داناتری «که چگونه برای تو مثلها زدند» و تو را مفتری و جادو زده و ... خواندند تا به‌وسیله این سخنان یاوه به تکذیب متوسل گشته و بر انکار راه برند. «أمثال»: عبارتند از سخنان نادر و پیشنهادات عجیب و غریب. یعنی: همان چیزی که مشرکان علیه آن حضرت ص به‌میان کشیدند «پس گمراه شدند» از راه صواب، چرا که از رسالت و پیامبری

تصور مادی محضی داشته و نبوت را بر احوال صاحبان سلطه و نفوذ دنیوی قیاس می‌کنند «در نتیجه هیچ راهی نمی‌یابند» به‌سوی حق پس در طعنه زدن به نبوت به‌راه‌های باطل سرگردانند.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا (10)

خثیمه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: از بارگاه خدای منان به‌رسول خدا ص پیغام رسید که: اگر می‌خواهی کلیدهای زمین و گنجینه‌های آن رابه تو می‌دهیم و این نزد ما چیزی از پاداش آخرت را کم نمی‌کند و اگر می‌خواهی گنجینه‌های دو جهان را برایت در آخرت جمع گردانیم. رسول‌خدا ص فرمودند: نه! بلکه هر دو را در آخرت می‌خواهم. پس آیه مبارکه نازل شد.

روایت شده است که این آیه را رضوان کلیددار بهشت - درحالی‌که جبرئیل U نیز همراه وی بود - بر رسول خدا ص نازل کرد. چون رضوان فرود آمد، بر رسول خدا ص سلام کرد و گفت: ای محمد! رب‌العزه به تو سلام می‌گوید و بعد از آن این صندوقچه‌ای است - بناگاه دیدند که صندوقچه‌ای از نور است که می‌درخشد - سپس گفت: پروردگارت به تو می‌گوید: کلیدهای گنجهای دنیا درون این صندوقچه است و بدان‌که دادن اینها به تو، از عطایای آخرت نیز به اندازه بال‌پشه‌ای کم نمی‌کند. در این اثنا رسول‌خدا ص به‌سوی جبرئیل U نگریستند، نگاهی حاکی از آن‌که مشورت وی را می‌طلبند، جبرئیل U دست‌خویش را بر زمین زد. یعنی: به این امر اشاره داشت که نپذیرند. رسول خدا ص فرمودند: ای رضوان! مرا به آنها نیازی نیست، نزد من فقر و این‌که

بنده‌ای شکیبیا و شکرگزار باشم دوست‌داشته‌تر است. رضوان گفت: چه نیکو انتخابی کردی، خدا Ψ با توست.

«بزرگ و خجسته است کسی که اگر بخواهد برایت بهتر از این» چیزهایی که مشرکان در دنیا پیشنهاد کردند «قرار می‌دهد، باغهایی که از فرودست آنها جویباران روان است و برای تو قصرها پدید می‌آورد» قصر: کاخ برافراشته است. قریش هر خانه‌ای از سنگ را - چه کوچک باشد چه بزرگ - قصر می‌نامند.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (11)

«نه! بلکه آنها قیامت را دروغ انگاشتند» یعنی: بلکه آنها عجیب‌تر از همه اینها را آوردند و آن تکذیبشان به روز قیامت است پس از این‌روی نه از دلایل بهره‌ای می‌برند و نه در آنها تأمل می‌کنند بنابراین، منشأ انکار آنها از وحدانیت خداوند Ψ و حقانیت دعوت و عاملی که آنها را به گفتن این سخنان یاوه وامی‌دارد، همانا انکار روز قیامت است «و برای کسانی که قیامت را دروغ انگارند، دوزخ را آماده کرده‌ایم» که در آن معذب می‌گردند.

إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَرَفِيْرًا (12)

«چون دوزخ از جایی دور آنان را ببیند، از آن غیظ و زفیری می‌شنوند» غیظ: خروشی است که از دوزخ بر می‌آید و به خشم و غیظ آن بر کفار دلالت می‌کند. زفیر: خروشی است که به هنگام شدت خشم از درون شخص بیرون

می‌آید. یعنی: دوزخ چنان بر کفار خشمگین و خروشان است که نزدیک است از شدت خشم بر آنان، از هم بدرد.

وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (13)

«و چون در مکانی تنگ از آن انداخته شوند» وصف کردن این مکان از دوزخ به تنگی، برای آن است که بر نهایت سختی و بلای فرود آمده بر آنان دلالت کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص از این معنی مورد سؤال قرار گرفتند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنان با چنان فشاری به دوزخ درآورده می‌شوند چنان‌که میخ به فشار در دیوار فرو برده می‌شود». «دست و پابسته» دست‌هایشان در دوزخ با غل و زنجیر به گردن‌هایشان بسته شده است. به قولی معنای (مقرنین) این است که: با شیاطین به هم بسته و پیوسته گردانیده شده‌اند، یعنی: هرکدام از آنان به شیطان خویش همراه شده «آنجاست» یعنی: در آن مکان تنگ و خفقانی است «که خواهان نابودی شوند» یعنی: در آنجاست که سخت بی‌تاب شده در حق خود نابودی را آرزو می‌کنند و فریاد می‌زنند که: ای هلاکت! ما را دریاب، از شدت بلایی که بر آنان نازل شده است.

ابن کثیر می‌گوید: «ثبور: جمع‌کننده معانی هلاکت، بربادی، ویرانی و زیان است». در حدیث شریف به روایت انس بن مالک ر از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «اولین کسی که بر وی جامه‌ای از آتش پوشانده می‌شود ابلیس است، او آن جامه را بر پیشانی خویش گذاشته و از پشت سر خویش آن را می‌کشد درحالی‌که نسل وی به دنبال وی اند و در این حال فریاد می‌کشد: ای هلاکت!

کجایی، مرا دریاب! و نسل و تبار وی هم فریاد می‌کشند: ای هلاکت ما را دریاب! تا چون در پرتگاه دوزخ قرار داده شوند، ابلیس می‌گوید: یا ثبورا! یعنی: ای هلاکت! مرا دریاب. و نسل و تبارش نیز چنین بانگی بر می‌آورند، در این هنگام به آنان گفته می‌شود:

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا (14)

«امروز یک‌بار نابودی را نخواهید بلکه بسیار نابودی را بخواهید» یعنی: امروز در حق خود یک‌بار دعای هلاکت نکنید بلکه بارها هلاکت و نابودی را بخواهید زیرا عذابی که شما در آن قرار دارید، سخت‌تر از بارها هلاکت و نابودی است چرا که مدت این عذاب طولانی و پایان‌ناپذیر است در حالی که سختی و عذاب مرگ چندلحظه‌ای بیش نیست. مراد: نا امید ساختن آنان از تحقق آرزوی هلاکت و نابودی است که نجات‌دهنده آنان از آن عذاب سخت است.

قُلْ أَذَلِكْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا (15)

«بگو: آیا این» عقوبت «بهتر است، یا بهشت جاویدان که به پرهیزکاران وعده داده شده است» یعنی: آیا این فرو رفتنشان در کام فروزان آتش ماندگار بهتر است، یا بهشت جاویدانی که نعمتهای آن را هیچ گسست و انقطاعی نیست؟ بهشت «برایشان» یعنی: برای بهشتیان «پاداش و بازگشت‌گاه است».

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْنُورًا (16)

«جاودانه هر چه بخواهند در آنجا دارند» از انواع نعمتها و لذتهای خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی، مسکن‌های دلنواز، مرکب‌های راهوار، منظره‌های روح‌نواز و

غیر اینها از نعمتهایی که نه هیچ چشمی آنها را دیده و نه هیچ گوشی آنها را شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است. «این وعده‌ای است بر عهده خداوند که درخواست کرده شده است» یعنی: این وعده‌ای است که بهشتیان وفا به آن را از پروردگارشان درخواست کرده‌اند و او هم به این وعده وفا می‌کند و مسئول تحقق این وعده است.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هُوَ لَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (17)

«و روزی که آنان را با آنچه که به جای خدا می‌پرستند» از بتان، فرشتگان، جنیان، مسیح و عزیر، یا مخصوصا بتان «محشور می‌کند آن‌گاه به معبودان می‌گوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود گمراه شدند؟» آیا گمراهی آنان بر اساس دعوت و فراخوانی شما بوده است، یا که آنان خود از راه حق گمراه شده‌اند - آن‌گاه که شما را پرستش کردند. فایده این سؤال، سرکوب و سرزنش پرستشگران آنهاست.

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (18)

«می‌گویند: تو را به پاکی یاد می‌کنیم» این تعبیر بیانگر تعجب معبودان است از آنچه که به آنان نسبت داده شده است زیرا آن معبودان، فرشتگان یا پیامبران گرامی خداوند Ψ ، یا هم جماداتی بی‌عقل و شعورند پس چگونه از آنان چنین چیزی قابل تصور است «ما را نسزد که جز تو اولیایی برای خود بگیریم» یعنی: برای ما درست نیست و ما را هرگز نسزد که جز تو دوستان و اولیایی

برگرفته و آنها را پرستش نمایم پس چگونه بندگانت را به سوی این امر فرا می‌خوانیم که ما را مورد پرستش قرار داده و عبادت تو را ترک کنند، با این که ما خود، غیر تو را نمی‌پرستیم «ولی تو آنان و پدرانشان را بهره‌مند ساختی» به اموال، اولاد، طول عمر، سلامت از عذاب و برخورداری از نعمت‌ها «تا آنجا که ذکر تو را فراموش کردند» یعنی: تا بدانجا که از یادت غافل شده، پندت را فراموش کرده و تدبر در کتابت را ترک کردند و از نگرش و اندیشه در عجایب صنع و آفرینش شگفت‌آورت روی برتافتند «و گروهی نابود شده گشتند» یعنی: با فراموشی یاد تو، نابود شدند.

**فَقَدْ كَذَّبَكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ
عَذَابًا كَبِيرًا (19)**

سپس به مشرکان می‌گوییم: «قطعا خدایانتان شما را در آنچه می‌گویید، تکذیب کردند» یعنی: خدای سبحان در هنگام بیزاری جستن معبودان از پرستشگران باطلشان، خطاب به مشرکان می‌گوید: اینک معبودان سخن شما را در این که آنان خدایانتان بوده‌اند، تکذیب کردند «در نتیجه نه می‌توانید عذاب را از خود دفع کنید» ای گروه مشرک! «و نه خود را یاری نمایید» یعنی: نه کسی را می‌یابید که شما را یاری داده از عذاب الهی برهاند.

سپس تمام مکلفان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: «و هر کس از شما که ستم کرده باشد» یعنی: شرک ورزیده باشد زیرا ظلم عبارت از گذاشتن یک چیز در غیر جایگاه آن است «عذابی بزرگ به او می‌چشانیم» با جاودان نگه داشتنش در دوزخ.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (20)

«و پیش از تو پیامبرانی را نفرستادیم جز این که» آنها هم مانند همه افراد بشر «غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند» زیرا پیامبران صل نیز بشرند و از پاسخگویی به نیازهای بشریشان بی نیاز نمی باشند پس ای محمد صل! تو نیز همچنان هستی بنابراین غذا خوردن و راه رفتن در بازارها، مانع از آن نیست که فرستاده ای از جانب خداوند Ψ نباشی پس چرا می گویند: این پیامبر را چه شده است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ «و برخی از شما را برای برخی دیگر آزمونی قرار دادیم» پس این یکی پیامبری است مکلف به بیم دهی و انذار و آن دیگری مکلف به پیروی است، این یکی عالم است و آن دیگر جاهل، این یکی سبک سر است و آن دیگر حلیم و بردبار، این یکی توانگر است و آن یکی فقیر... ما همه را به وسیله یک دیگر می آزماییم. از این باب است آزمودن شخص سالم به وسیله بیمار و آزمودن شخص شریف به وسیله انسان فرومایه تا میزان پرداختن هر یک به تکلیف خویش در برابر دیگری، یا آزار رسانی این یکی برای دیگری، در عینیت شناخته شود پس همه به برپا داشتن حکم الهی مکلفند و صبر و پایداری رفیق تکلیف است.

در جاهلیت چنان بود که چون شخص فروافتاده ای از غیر اشراف، قبل از شخص اشرافی مسلمان می شد، آن شخص اشرافی از اسلام روی برمی تافت و می گفت: بعد از وی دیگر من مسلمان نمی شوم زیرا اگر چنین کنم، او در اسلام بر من فضل و سابقه دارد. به همین علت در کفر خویش پابرجا می ماندند.

«آیا شکیبایی می‌ورزید؟» در راه حق، با مشاهده این حال سخت و این ابتلای بزرگ؟ این استفهامی است که به معنی امر است، یعنی: باید شکیبایی و پایداری ورزید. نظیر این فرموده خدای متعال: **(فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ)**: (آیا شما (از شراب و قمار) دست بردار هستید؟) «مائده/91» یعنی: دست بردارید. یا این جمله علت است برای جمله قبل: **(وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً)**، که در این صورت معنی چنین می‌شود: بعضی از شما را برای بعضی دیگر مایه آزمونی ساخته‌ایم تا بدانیم که کدامیک از شما پایداری و شکیبایی می‌ورزید؟ «و پروردگار تو همواره بیناست» به آن‌کسی که شکیبایی می‌ورزد و به آن کس که شکیبایی نمی‌ورزد.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا (21)

چهارمین شبهه مشرکان این است: «و کسانی که به لقای ما» یعنی: به دریافت آنچه که در برابر طاعت از پاداش وعده داده‌ایم «امید ندارند» آنان کافرانی‌اند که ذکرشان گذشت «گفتند: چرا فرشتگان بر ما فرورستاده نشدند» تا به ما خبر دهند که محمد ص در ادعای رسالتش راستگوست؟ یا چرا فرشتگان از بارگاه خدا Ψ به رسالت بر ما فرستاده نشده‌اند؟ «یا چرا پروردگاران را نمی‌بینیم» به رأی‌العین تا به ما خبر دهد که محمد فرستاده وی است؟ پاسخ آنان این است: «قطعا در باره خود گرفتار استکبار شدند و سخت سرکشی کردند» یعنی: آنان به طرح این سخن بس وقیح جسارت نکردند، مگر به این سبب که به نهایت درجه استکبار و گردنکشی رسیده و تکبر و عنادورزی در برابر حق را در

دل‌هایشان انباشته‌اند زیرا آنان در یک مرحله از درخواست‌های عنادورزانه‌شان به فرستادن بشر به رسالت اکتفا نکرده و خواستار ارسال فرشتگان به‌سوی خویش شدند و باز از این حد هم پا را فراتر گذاشته انتخاب دیگری را پیش کشیدند و آن گفت‌وگوی رویاروی با خدای سبحان و دیدن وی در دنیا است، بی‌آن‌که میان آنان و میان او ترجمانی باشد. این درخواستشان نمایانگر منتهای جهلشان است زیرا خدای سبحان در محدوده قوانین این جهان قرار ندارد تا با حواس بشری درک و دریافته شود. خدای سبحان آفریننده ماده است و خود ماده نیست و حواس فقط در محدوده مادی کارآمدی دارند و چون این امر در منطق عقل یک امر بدیهی است بنابراین باری تعالی اصلاً به آن پاسخی نداد بلکه پاسخ را به جنبه دیگر درخواست آنان متمرکز ساخت و آن درخواست فرود آمدن فرشتگان است:

يَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا (22)

«روزی که فرشتگان را ببینند» یعنی: آنان به‌زودی فرشتگان را خواهند دید ولی این دیدنی است نه بر وجه مطلوب و صورت پیشنهادیشان بلکه بر وجه دیگری که همانا نمایان شدن فرشتگان بر آنان در هنگام مرگ یا در هنگام حشر است «آن روز برای مجرمان هیچ بشارتی نیست» بدین‌گونه خدای سبحان اعلام می‌دارد که آنان فرشتگان را فقط در هنگامه مرگ یا روز قیامت یعنی در وقتی می‌بینند که خداوند Ψ آنان را از یافتن بشارت و مژده در آن وقت محروم گردانیده است «ومی‌گویند» فرشتگان به کفار «نصیبی جز حرمان ندارید» حجرا محجورا: یعنی امروز رستگاری بر شما حرام قطعی است. این جمله‌ای است که

کفار آن را در هنگام روبرو شدن با دشمن، یا هجوم مصیبتی سخت به کار می‌بردند. پس حاصل معنی این است: آنان با درخواست دیدن فرشتگان در واقع عذاب را برای خویش به شتاب طلب می‌کنند زیرا دیدن فرشته رحمت برایشان مقدور نیست. ای کاش می‌دانستند.

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا (23)

«و به هر گونه کاری که کرده‌اند» و به ظاهر و به پندارشان کار خوبی بوده است «می‌پردازیم، سپس آن را چون غباری بر باد رفته می‌گردانیم» مشرکان اعمالی را انجام می‌دادند که در شکل و صورت عمل نیک بود، مانند صله رحم، دادرسی مظلومان، اطعام مسکینان و امثال آن، مگر خدای سبحان به سبب کفر و شرکشان، آن اعمالشان را هدر و بی‌ثمر گردانیده تا بدانجا که به منزله «هباء منثور» شده است. هباء منثور: یعنی: غبار برباد رفته، یا خاکستر بربادرفته، یا ذرات غبار موجود در شعاع خورشید یا روی آب.

ابن کثیر می‌گوید: «دلیل هدر دادن اعمالشان این است که آن اعمال فاقد شرط شرعی برای قبول می‌باشد زیرا شرط قبول اعمال، داشتن اخلاص همراه با پیروی از شرع است در حالی که اعمال نیک کفار از این دو حالت خارج نیست: یا از اخلاص تهی است و یا از پیروی شرع به دور است.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا (24)

«بهشتیان در آن روز بهترند از روی مستقر خویش» یعنی: قرارگاه و منزلگاه بهتری دارند، که بهشت است «و نیکوترند از نظر مقیل» مقیل: قیلوله، یعنی استراحت نیمروز است آنگاه که گرما سخت می‌شود، هر چند خوابی با این

استراحت همراه نباشد. مراد از مقیل، استراحت گاهشان در بهشت است. هرچند در بهشت خوابی نیست ولی استراحت گاهشان با حوران بهشتی به خوابگاه تشبیه شده است.

وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (25)

سپس خدای متعال پیامبرش را دستور می‌دهد تا دو منظره از مناظر قیامت را برایشان به تصویر کشد، منظره اول این است: «و روزی که آسمان از ابر بشکافت» یعنی: روز قیامت آسمان در حالی که بر آن ابر سپیدی است از هم شکافته می‌شود. به قولی مراد این است: آسمان برای فرود آمدن فرشتگان از آن، در حالی شکافته می‌شود که ابری سپید از آن بیرون می‌آید. ابن کثیر می‌گوید: «آن ابر عبارت است از سایه روشن‌های نور عظیمی که چشمها را خیره می‌کند.» «و فرشتگان چنان که باید، فرود آورده می‌شوند» گروهی بعد از گروه دیگر، پیایی و در محشر خلایق را در احاطه خویش می‌گیرند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (26)

«آن روز، فرمانروایی راستین از آن خدای رحمان است» زیرا در آن روز، هر فرمانروایی دیگری جز فروانروایی وی نابود می‌شود اما در دنیا کسانی جز خداوند Ψ ظاهرا فرمانروایی‌هایی دارند، هرچند فرمانروایی‌هایشان حقیقی نیست «و این روزی است که بر کافران بسی دشوار است» از آن روی که بعد از انجام یافتن حساب، درگیر عذاب می‌شوند. اما آن روز بر مؤمنان آسان است زیرا در آن برای ایشان کرامت‌ها و مزدهای عظیم و مسرت‌بخش می‌رسد. در

حدیث شریف آمده است که به رسول خدا ص گفتند: یا رسول الله! روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد چقدر روزی طولانی است؟ رسول خدا ص فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آن روز چنان بر مؤمن سبک گردانیده می شود که حتی از وقت یک نماز فرض که در دنیا می خواند هم سبک تر است».

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (27)

منظره دوم از منظره های روز قیامت این است: «و» یادآوری کن به آنان «روزی» را «که ظالم دستهای خود را می گزد» از روی خشم و حسرت و پشیمانی «می گوید: ای کاش من هم همراه رسول خدا راهی در پیش می گرفتم» که راه حق و نجات است. یعنی: ای کاش من هم با پیامبر ص به راه حق می رفتم تا از این فرجام ننگین و رسواگر رهایی می یافتم.

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (28)

«وای بر من! ای کاش فلانی را دوست نگرفته بودم!» که مرا در دنیا به گمراهی کشاند، ای خاک هلاک بر سرم باد!

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (29)

ابن عباس r در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: ابی بن خلف به محضر رسول خدا ص می آمد و به سخنان ایشان گوش فرامی داد اما عقبه بن ابی معیط او را بر این کار سرزنش می کرد پس نازل شد: «به راستی او مرا از ذکر - پس از آن که به سوی من آمد - به گمراهی کشاند» یعنی: همان کسی که او را دوست گرفتم،

مرا از پیوستن به راه قرآن گمراه کرد، بعد از آن که قرآن به سویم آمد و بر این که به آن ایمان آورم قدرت یافتم «و شیطان همواره خوارسازنده انسان است» و او را در خواری و ذلت تنها می گذارد. ملاحظه می کنیم که خداوند Ψ دوست آن ظالم را شیطان نامید بعد از آن که او را گمراه گر معرفی کرد. یا مراد از شیطان، ابلیس لعین است زیرا اوست که انسان را به دوست گرفتن گمراه سازان وا داشته است.

در این باره که آیا این جمله اخیر: (و شیطان همواره...) پایان سخن آن ظالم است که خدای عزوجل از زبان وی حکایت می کند، یا کلام خود خداوند Ψ است؟ مفسران بر دو قول اند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشین خوب و همنشین بد همچون صفت حامل مشک و دمنده در کوره آهنگری است؛ حامل مشک یا از مشک به تو می دهد، یا آن را از او می خری و یا از آن بویی خوش می یابی اما دمنده در کوره، یا لباس را می سوزاند، یا این که بوی پلید آن مشامت را آزار می دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس τ آمده است که اصحاب Ψ از رسول خدا ص پرسیدند: «کدامین همنشینان ما بهتر اند؟» رسول خدا ص فرمودند: «من ذکرکم الله رؤیته وزاد فی علمکم منطقه و ذکرکم بالآخره عمله: کسی که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد، منطوق و بیانش بر علم و دانش شما بیفزاید و عملش شما را به یاد آخرت اندازد».

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (30)

«و رسول خدا گفت» شکواکنان به سوی پروردگارش در دنیا «پروردگارا! قوم من» قریش، یا اعراب «این قرآن را وا نهند» و رها کردند، نه به آن ایمان آوردند و نه به وجهی از وجوه آن را پذیرفتند. به قولی معنی این است: آنان قرآن را به باد هذیان و ناسزا گرفتند. باید دانست که این شکوای پیامبر ص هم‌اکنون و در هر زمانی که امت ایشان قرآن را رها کنند، بلند است. ابن‌قیم می‌گوید: «مهجور قرار دادن و وانهادن قرآن بر چند نوع است: یکی از این انواع: گوش نهند و ایمان نیاوردن به آن است. دوم: ترک عمل به آن است - هر چند که آن را بخواند و به آن ایمان آورد. سوم: ترک حاکمیت و داوری طلبیدن از آن است. چهارم: ترک تدبر و فهم معانی آن است. پنجم: ترک شفا خواستن و درمان جستن از آن است در بیماریهای دلها. هرچند که بعضی از این انواع از بعضی دیگر سبکتر اند».

در حدیث شریف به روایت انس τ از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «من تعلم القرآن وعلق مصحفه لم يتعاهده ولم ينظر فيه جاء يوم القيامة متعلقا به يقول يا رب العالمين: إن عبدك هذا اتخذني مهجورا فاقض بيني و بينه: هر کس قرآن را فراگیرد سپس مصحفش را به طاقچه‌ای گذاشته نه بر آن مواظبت و پایبندی کند و نه در آن بنگرد، روز قیامت درحالی می‌آید که قرآن بدان درآویخته است و می‌گوید: ای پروردگار عالمیان! همانا این بنده تو مرا وانهاد پس میان من و او قضاوت کن».

سپس خدای متعال به دلجویی پیامبرش ص پرداخته و می‌فرماید:

وَكذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا (31)

«و این گونه» که برایت از مشرکان قومت دشمنانی قرار دادیم ای محمد! «برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم» پس تو از این گونه برخوردارها بی‌قرار و افسرده مشو زیرا این شیوه و سنت بر انبیای قبل از تو نیز جاری بوده است پس شکبیا باش چنان‌که آنان شکبیا بودند «و پروردگارت به‌عنوان هدایتگر و یاور کافی است» لذا او بندگانش را به‌سوی مصالح دین و دنیا هدایت می‌کند و آنان را بر دشمنان یاری و نصرت می‌دهد. یعنی: پروردگارت با تو نیز این گونه عمل خواهد کرد پس آسوده‌خاطر باش.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً (32)

پنجمین شبهه منکران نبوت این است: «و کافران گفتند، چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است» در یک وقت؟ «این گونه» ما قرآن را بخش‌بخش و به تدریج برحسب حوادث و رویدادها نازل کردیم «تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم» یعنی: تا با نازل کردن قرآن بر این کیفیت و بر این وصف، قلبت را قوی و استوار گردانیم زیرا نازل کردن آن به این کیفیت نزدیکتر به آن است که قلبت در هر رویدادی از رویدادهای مخاطره‌انگیز و در توطئه‌ها و شگردهای گونه‌گون و نیرنگ‌های رنگارنگی که از سوی دشمنان با آنها رویاروی هستی، قوی و استوار گردد و در خود هیچ‌گونه تردید و انفعالی نیابی زیرا قلب محب با رسیدن پیاپی نامه‌های محبوب آرام می‌گیرد. همچنین این شیوه نازل کردن قرآن نزدیکتر به آن است که قرآن را حفظ کنی و معانی آن را فراگیری زیرا آنان از تو هیچ چیزی را سؤال نمی‌کنند، مگر این‌که در دم با زبان وحی پاسخ آنها داده

می‌شود «و آن را به ترتیل بر تو خوانده‌ایم» یعنی: به آرامی، آیتی پس از آیت دیگر و بخشی به دنبال بخشی دیگر، به شیوایی و روشنی و کمال استواری و محکمی.

یکی از حکمت‌های نازل کردن تدریجی قرآن نیز همین بود زیرا رسول خدا ص و امتشان هر دو امی بودند و نوشتن و خواندن را نمی‌شناختند پس اگر قرآن به یکباره بر ایشان نازل می‌شد، قطعاً حفظ و نگه‌داشت آن بر ایشان دشوار بود، به‌علاوه این‌که مشاهده گاه به‌گاه جبرئیل U از سوی رسول اکرم ص، خود از اموری بود که عزم آن حضرت ص را استوارتر گردانیده و ایشان را به صبر و شکیبایی در تبلیغ رسالت وا می‌داشت.

دومین حکمت نزول تدریجی قرآن، دفع حرج و دشواری از مکلفان بود زیرا اگر قرآن تماماً به یکباره نازل می‌شد، آنها دفعتاً به احکام بسیاری مکلف می‌شدند و این امر برایشان سخت و سنگین بود.

سومین حکمت نزول تدریجی قرآن، تدرج در قانون‌گذاری بود چراکه عادات و روشهای جاهلی چنان موروثی و ریشه‌دار بود که برکندن آنها از نهاد جامعه، نیاز به زمان کافی داشت.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا (33)

«و به‌نزد تو هیچ مثلی نمی‌آورند، مگر آن‌که ما جوابی برحق و نیکوتر از روی تفسیر، برایت می‌آوریم» یعنی: ای محمد ص! مشرکان هیچ سؤالی از سؤالهای باطل که گویی در بطلان خود مثلی است و هیچ حجت و شبهه‌ای نمی‌آورند، مگر آن‌که ما در مقابل مثل باطل و شبهه بی‌اساس آنان، برایت پاسخ

حق، راستین و استواری را می‌آوریم که مثلشان را بی‌اثر گردانیده و آن را دفع و نابود می‌کند و این پاسخ ما از نظر بیانی رساتر و از نظر معنی نیکوتر است، به‌گونه‌ای که شبهه و مشکلی را که برایت آورده‌اند، از درون می‌شکافد و آن را دفع می‌کند چنان‌که در دفع شبهه نزول تدریجی قرآن، پاسخ منطقی و محکم خود را دریافت کردند.

الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ سُورًا مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا (34)

«کسانی که به روی درافتاده به‌سوی جهنم حشر می‌شوند، اینان بدترین جای و گم‌ترین راه را دارند» یعنی: آنچه مشرکان را به طرح این شبهات وامی‌دارد این است که آنان جایگاه و منزلت پیامبر اسلام ص را حقیر پنداشته و راه صواب او را گمراهی می‌پندارند در حالی که اگر به دیده انصاف بنگرند در می‌یابند که آنان خود در جایگاه و منزلت و راه و روش و بازگشتگاه خود، بسی حقیر و گم کرده راهند! و این نکوهشی سخت برای آنان است. در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت در سه گروه حشر می‌شوند: گروهی پیاده، گروهی سواره و گروهی به روی افتاده. سؤال شد: یا رسول‌الله! چگونه به روی افتاده محشور می‌شوند؟ فرمودند: همان ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان می‌گرداند، بر این امر نیز تواناست که آنان را بر چهره‌هایشان روان گرداند...».

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا (35)

«و به یقین ما به موسی کتاب دادیم» یعنی: به او تورات را عطا کردیم چنان‌که به تو قرآن را عطا کردیم پس تو در امر رسالت پدیده نودرآمدی نیستی و کتابت اولین کتاب آسمانی نیست «و برادرش هارون را همراه او وزیرش گردانیدیم»

وزیر: دستیار، همکار، یاور و مشاور است، با آن که هارون پیامبر نیز بود. پس ای محمد ص! دستیار موسی و وزیر از فرشتگان نبود چنان که مشرکان از تو این را می طلبند.

فَقُلْنَا اذْهَبَا اِلَى الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاْهُمْ تَدْمِيْرًا (36)

«پس گفتیم: هر دو به سوی قومی که آیات ما را دروغ انگاشته‌اند، بروید» هر چند که تکذیب از سوی فرعون و قومش در هنگام صدور فرمان خدای متعال به رسالت موسی و هارون علیهما السلام سر نزد بلکه تکذیب آنان بعد از فرستادن ایشان روی داد اما مراد این است: به سوی فرعون و قومش که سرانجام آیات ما را دروغ می‌انگارند، بروید. آیات: همان معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که ذکر آنها گذشت. «آن‌گاه آنان را به‌سختی نابود ساختیم» یعنی: پس موسی و هارون علیهما السلام به سوی آنان رفتند اما با تکذیب روبرو شدند. (فدمرناهم): پس به دنبال این تکذیب هلاکشان ساختیم، هلاک ساختنی بزرگ. همچنان اقوام دیگری را که ذکر آنها می‌آید، به هلاکت رساندیم پس باید این گروهی که پیامبر خاتم ص را تکذیب می‌کنند، نیز به هوش باشند.

وَقَوْمٍ نُّوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ اَعْرَفْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَاَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِيْنَ عَذَابًا اَلِيْمًا (37)

«و قوم نوح را آن‌گاه که پیامبران را تکذیب کردند، غرقشان ساختیم» قوم نوح او و پیامبران قبل از وی را تکذیب کردند و هر کس پیامبری را تکذیب کند، مسلماً تمام انبیا را تکذیب کرده است. غرق کردنشان با طوفان بود چنان‌که در سوره «هود» گذشت. «و آنان را» یعنی: غرق کردنشان را، یا داستانشان را

«برای مردم عبرتی گردانیدیم» که از آن درس عبرت بگیرند «و برای ستمکاران» یعنی: برای قوم نوح و هر کسی که در تکذیب پیامبران رهرو راه آنان شده است؛ «عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» که عذاب دوزخ است.

وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (38)

«و عاد و ثمود و اصحاب رس را» نیز نابود ساختیم. رس در سخن عرب: چاهی است که دیواره آن را با سنگ برنیاورده باشند. به قولی: رس چاهی در «انطاکیه» بود که در آن حبیب نجار را کشتند، از این جهت به آن چاه نسبت داده شدند پس در حالی که گرداگرد آن چاه نشسته بودند، خداوند Ψ آنان را با منازلشان در زمین فرو برد «و امتهای بسیاری را در میانشان نابود ساختیم» یعنی: نسلهای بسیار دیگری را در میان این گروه‌ها هلاک گردانیدیم که شمار آنان را فقط خود ما می‌دانیم زیرا هنگامی که پیامبران خویش را به سوی آنان فرستادیم، عکس العمل آنها جز تکذیب چیز دیگری نبود.

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا (39)

«و برای هر یک مثلها زدیم» یعنی: برای هر یک حجت‌ها آورده، آنان را بیم دادیم و اخبار دروغ انگاران را بر آنان حکایت نمودیم «و هریک از آنان را به سختی هلاک ساختیم» و زیر و زبر کردیم پس آیا این گروه از سرنوشت آنان عبرت نمی‌گیرند؟!

وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطْرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرُونَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا (40)

«و قطعاً» مشرکان مکه «بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شده گذشته‌اند» آنها در هنگام سفرهای تجارتي شان به سوی شام، بر شهر قوم لوط گذر کرده‌اند، شهری که با باران سنگ هلاک ساخته شد و آن شهر «سدوم» بزرگترین شهر قوم لوط بود «آیا آن را نمی‌دیدند؟» در هنگام سفر به سوی شام برای تجارت زیرا آنان از کنار شهر سدوم می‌گذشتند «یا این که امید برانگیخته شدن نداشتند» یعنی: حقیقت امر این است که آنان از حشر و نشر برای جزا بیمی نداشتند پس سبب عدم عبرت‌پذیری آنان این است.

هدف از بیان این داستانها، هشدار دادن به مشرکان در تکذیب رسول خدا ص است تا از این راه و رسم باز آیند و از عذابی چون عذاب امتهای پیشین حذر کنند.

وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (41) إِنَّ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرُونَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا (42)

«و چون تو را ببینند، جز این نیست که به ریشخندت می‌گیرند» یعنی: به جای ایمان آوردن به تو و اندیشیدن در پیامی که برای آنان آورده‌ای، به استهزا و تمسخر روی آورده و از روی تحقیر و اهانت می‌گویند: «آیا این است همان کسی که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟» با آن که رسول خدا ص در راه و روش، تصرفات، اخلاق متعالی، فکر رسا و بیان شیرینشان، نمونه‌ای عالی همه پیامبران ﷺ و کافه بشریت بودند.

در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیه درباره ابوجهل نازل شد زیرا چون رسول خدا ص با یاران خویش از برابر وی می گذشتند، ریشخندکنان می گفت: (آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟) «به راستی نزدیک بود که ما را از معبودانمان گمراه کند» و چیزی نمانده بود که پرستش آنها را رها کنیم «اگر بر آنها ایستادگی نمی کردیم» یعنی: چنانچه بر پرستش آنها پایداری نمی ورزیدیم و از محمد ص در پرهیز کردن از آنها نافرمانی نکرده و در این راه از خود مقاومت نشان نمی دادیم «و هنگامی که عذاب را ببینند» همان عذابی را که به سبب کفر خود سزاوار آن هستند «به زودی خواهند دانست که چه کسی گمراه تر است» از راه حق و هدایت، آنان یا مؤمنان؟

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا (43)

«آیا آن کس که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است، دیده ای؟» یعنی: کسی که از هوای نفس خود مانند فرمان بردن از خدا Ψ فرمان برده و به هیچ چیزی دل نمی بندد مگر این که از آن پیروی کرده و آن را دین و آیین خویش قرار می دهد.

ابن عباس ك می گوید: «در جاهلیت چنین بود که شخص زمانی سنگ سفیدی را می پرستید اما چون غیر آن را بهتر از آن می یافت، به پرستش آن روی می آورد و پرستش سنگ اول را وامی نهاد». «آیا تو بر او وکیل هستی؟» یعنی: ای پیامبر! آیا تو نگهبان و ضامن او هستی تا او را به راه ایمان آورده و از کفر برگردانی؟ درحالی که نه تو توان این کار را داری و نه به آن مکلف هستی بلکه فقط بر تو ابلاغ پیام است و بس.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا
(44)

«یا مگر می‌پنداری که بیشترشان گوش شنوا دارند یا تعقل می‌کنند؟» چنین نیست «آنان جز همانند چهارپایان» بی‌عقل و خرد «نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان پروردگارشان را می‌شناسند، برای او تسبیح می‌گویند، به سوی چراگاههای خویش راه می‌برند، برای صاحب خود منقاد و رام می‌شوند، آنچه را که به سودشان است عمل می‌کنند و از چیزهای زیانبار و خطرناک می‌پرهیزند در حالی که این گروه نه برای آفریدگار خود منقاد می‌شوند و نه پروردگاری که آنان را روزی داده است می‌شناسند. همچنین اینان از چهارپایان به این دلیل گمراه‌ترند که اگر چهارپایان پیام توحید و نبوت را درک نمی‌کنند، علیه آن هم نمی‌ستیزند، برخلاف این گروه که از روی عناد، مکابره، تعصب و خرد شمردن حق، در برابر آن به ستیز برمی‌خیزند پس هرگز به آنان امیدوار نباش.

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ
دَلِيلًا (45)

از این آیه بیان دلایل پنج‌گانه بر وجود خداوند Ψ و وحدانیت وی آغاز می‌شود، این ادله مظاهری از پدیده‌های هستی است که هر مخلوقی آنها را درک و مشاهده می‌کند: «آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟» یعنی: چگونه سایه را از هنگام دمیدن سپیده صبح تا طلوع خورشید گسترده است، که این سایه قبل از طلوع خورشید است، سپس چون خورشید طلوع کرد،

سایه‌های اشیای شاخص به سمت غرب گسترده می‌شود «و اگر می‌خواست آن را» یعنی: سایه را «ساکن می‌گردانید» با ساکن ساختن خورشید اما از آنجا که حرکت آن برای انسان، نباتات و حیوانات منشا فواید بسیاری است، خداوند Ψ آن را متحرک گردانید. از فواید این سایه متحرک، بهره‌گیری از آن به‌عنوان مقیاسی برای اندازه‌گیری زمان است چنان‌که فقها آن را نشانه و مقیاسی برای شناخت اوقات بعضی از نمازها گردانیده‌اند، مانند نماز ظهر که شروع آن در هنگام زوال خورشید است و نماز عصر که وقت آن در هنگام برابر شدن سایه هرچیز با سایه اصلی آن - در نزد جمهور - و دو برابر شدن سایه اصلی آن - در نزد ابوحنیفه - است «آن‌گاه خورشید را بر آن دلیلی گردانیدیم» یعنی: خورشید را برای سایه نشانه‌ای رهنما گردانیدیم که احوال خورشید، بازتابگر احوال آن است بدان جهت که سایه با خورشید زیاد و کم شده و گستردگی یا کوتاهی پیدا می‌کند. آری! سایه برای جانداران و عاقلان در هر مکانی نعمت عظمایی است، بویژه در سرزمین‌های گرمسیر که راحت‌بخش و خنک‌کننده تن جانداران است.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (46)

«سپس آن را به سوی خود بازمی‌گیریم» یعنی: آن‌گاه که خورشید طلوع کند، سایه دامن برمی‌چیند و شعاع خورشید در جو، جانشین آن می‌شود و چنین است که خدای متعال سایه را باز می‌گیرد «به بازگرفتن اندک» یعنی: سایه را به تدریج و اندک‌اندک به قدر بالا آمدن خورشید بازمی‌گیرد. این آیه نمایانگر یکی از بزرگترین معجزات قرآنی است زیرا به موضوع انکسار نور اشاره دارد، چه

اگر انکسار شعاع در هنگام عبور آن از جو نبود، سایه امتداد بسیار بیشتری می‌داشت^{۱۱}.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (47)

«و اوست آن ذاتی که شب را برای شما لباسی گردانید» که اشیاء را می‌پوشاند و مانند لباسی بر آنها فرود می‌آید «و خواب را مایه آرامش گردانید» که در آن می‌آسایید زیرا در هنگام خواب از کار و گرفتاری و مشغله‌ها بریده و به آسایش و راحتی کامل فرو می‌روید. سبات: قطع کننده حرکت برای آرامش دادن به جسم و روح است «و روز را زمان جنب‌وجوش شما قرار داد» ملاحظه می‌کنیم که بیداری به‌حیات و خواب به غنودگی‌ای تشبیه شده است که شبیه مرگ است.

پس سایه، خورشید، شب و آرامش آن، خواب و آسایش آن و روز و جنب‌وجوش در آن، همه دلایلی روشن بر وجود خدای آفریدگار توانا و متصرف در هستی است زیرا روشنی روز بستر جنب‌وجوش و کار و فعالیت و تاریکی و سکوت شب، مایه آرامش و ظرفی برای آسایشمندی و استراحت جسم و جان و آماده ساختن آن برای شروع روند جدیدی از کار و تلاش و پیکار است و خدای متعال هر ظرفی را - تماما - برای چیزی که با آن مناسب دارد، آماده کرده است.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (48)

^{۱۱} برای تفصیل بیشتر، نگاه کنید به کتاب «الظاهره القرآنیه».

«و اوست آن کس که بادها را پیشاپیش رحمت خویش مژده بخش فرستاد» یعنی: پیشاپیش باران که رحمت پروردگار است «و از آسمان آبی طهور فرورستادیم» طهور: پاک پاک کننده است زیرا آب آسمان بر هیچ چیز نجس یا پلیدی فرود نمی آید مگر این که آن را پاک می گرداند. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إن الماء طهور لا ینجسه شیء: آب پاک کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی گرداند».

لُنْحِي بِه بِلْدَةٌ مِيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْسِيًّا كَثِيرًا (49)

«تا به وسیله آن» یعنی: به وسیله آن آب باران فرودآورده از آسمان «سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم» با بیرون آوردن سبزه ها و رستنی ها از زمین بی گیاهی که مدت ها در انتظار نم بارانی بوده است تا از بستر پژمردگی بیرون آمده به جنب و جوش درآید و گل و گیاه و طراوت برویاند «و آن را» یعنی: آب را «به آنچه که خلق کرده ایم - از چهارپایان و انسانهای بسیار - بنوشانیم» اناسی: جمع انسان است، مثل «سرحان و سراحین: گرگ و گرگها» پس «یا» بدل از «نون» است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (50)

«و به راستی آن را» یعنی: آیات و اندرزها را «در میانشان گوناگون بیان کردیم تا پند پذیرند» یعنی: ذکر احوال گستراندن سایه و پدید آوردن ابرها و نازل کردن باران را در قرآن و سایر کتابهای آسمانی مکرر بیان کردیم تا عاقلان در

آنها اندیشه کنند و پند بگیرند. به قولی معنی این است: باران را میان مردم در سرزمینهای مختلف، در اوقات مختلف و کیفیت‌های متفاوت - گاهی در اینجا و گاهی در جایی دیگر - گردش می‌دهیم پس در بعضی از سرزمین‌ها از آن بسیار می‌بارانیم و در بعضی سرزمین‌های دیگر از آن کم می‌فرستیم تا به آن پند گرفته و اندیشه کنند.

در اینجا نیز با یکی از معجزات بزرگ اسلام روبرو می‌شویم. ابن کثیر از ابن عباس و ابن مسعود Ψ نقل می‌کند که در تفسیر این آیه گفتند: «هیچ سالی از سال دیگر در بارندگی بیش نیست ولی خدای عزوجل باران را آن گونه که خواهد در نقاط مختلف زمین به گردش می‌آورد». شایان ذکر است که دانشمندان معاصر همین معنی را اثبات کرده و گفته‌اند: نسبت تبخیر و نزول باران در جهان پیوسته ثابت است و ذره‌ای کم و زیاد نمی‌شود زیرا گرمای سالانه‌ای که زمین آن را جذب می‌کند، زیاد و کم نمی‌شود پس فقط این نسبت جزئی باران است که در این یا آن نقطه زمین تفاوت پیدا می‌کند، نه نسبت کلی آن «ولی بیشتر مردم جز کفران را نپذیرفتند» کفران نعمت: انکار و ناسپاسی آن است. یعنی: بیشتر مردم اعتراف به نعمت خدای منان را بر خویش در فرورستادن باران نپذیرفتند و خداوند Ψ را بر آن شکر و سپاس نگفتند بلکه آن را به بتان یا ستارگان نسبت داده و گفتند: به سبب فلان ستاره‌ای که ساقط شد، یا فلان ستاره‌ای که طلوع کرد، باران یافتیم. یعنی: سقوط ستاره‌ای از مکان خود در مغرب و طلوع ستاره رقیب آن از مشرق را سبب فرود آمدن باران پنداشتند و نگفتند: به فضل خدای منان و رحمت وی باران یافتیم.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (51)

«و اگر می‌خواستیم قطعا در هر شهری هشداردهنده‌ای برمی‌انگیزیم» یعنی: چنان‌که باران را در میانشان تقسیم کردیم، اگر می‌خواستیم رسالت را نیز این‌گونه در میانشان توزیع می‌کردیم ولی چنین نکردیم بلکه فقط یک هشداردهنده را فرستادیم و آن هم تو هستی ای محمد ص! زیرا تو باران رحمت عامی برای همه جهانیان هستی و تو به تنهایی شایستگی آن را داری که بار فوجی از پیامبران را بر دوش گیری.

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (52)

«پس، از کافران اطاعت مکن» به‌هیچ‌وجه با آنان مجامله و موافقت نکن، به پیشنهادهای سازش که از سوی آنان مطرح می‌شود، پشت پا بزن، در دعوت خویش سخت کوشا باش و در آن پایداری ورز «و با آن» یعنی: به وسیله قرآن «با آنان به جهادی بزرگ پرداز» و آنچه را در قرآن است بر آنان بخوان. جهاد بزرگ: جهادی است که در آن هیچ سستی و تزلزلی نباشد. پس ملاحظه می‌کنیم که حجتها و آیات قرآن بزرگترین وسیله جهاد اسلام علیه مخالفان آن است.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا (53)

«و اوست ذاتی که دو دریا را موج‌زنان به هم برآمیخت» و به سوی هم روان کرد «این یکی شیرین خوشگوار و آن دیگر شور تلخ است» فرات: آب بسیار خوشگوار و اجاج: آب بسیار نمکین است «و میان آن دو، برزخ و حایلی استوار قرار داد» برزخ: حجاب و حایلی است که خدای متعال به قدرت

خویش در میان دو دریا قرار داده است که آنها را از هم جدا گردانیده و از آمیخته شدن آب آنها به یکدیگر جلوگیری می‌کند پس نه آب نمکین با آب شیرین یکجا می‌شود و نه آب شیرین با آب نمکین.

شاید مراد این باشد که خدای متعال این دو نوع آب را در دهانه و محل ریختن رودخانه‌ها - مثلاً - به هم می‌آمیزد اما با این وجود، نه آب شور بر آب شیرین چیره می‌شود - به گونه‌ای که از نظر خاصیت خود بر آن غلبه کند - و نه آب شیرین بر آب شور چیره می‌شود بلکه به قدرت خدای تبارک و تعالی هر دو نوع آب به حال خود باقی می‌مانند، به سبب این که بشر و بسیاری دیگر از جانداران، به هر دو گونه آب نیاز دارند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (54)

«و اوست ذاتی که از آب بشری آفرید» یعنی: از آب نطفه، انسانی تمام اندام آفرید «آن‌گاه برای او پیوند نسبی و سببی قرار داد» مراد از نسب: ولادت است و آنچه که از آن پدید می‌آید؛ از رابطه پدری، مادری، پدر یا مادر بزرگی، فرزندی، برادری، خواهری، عمویی، دایی بودن و فرزندان‌شان. مراد از صهر: رابطه پدیدآمده از ازدواج در میان شوهر و خانواده همسرش، همسر و خانواده شوهرش و میان هر دو خانواده با یکدیگر است پس نزدیکان همسر برای شوهر، خواهران اویند و نزدیکان شوهر برای همسر، پدر شوهر است و رابطه خویشاوندی، هر دوی آنها را در بر می‌گیرد و همه این رابطه‌ها از آن آب ناچیز پدید می‌آید.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «از مرد نسب پدید می‌آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (نسب و صهرا) این است». «و پروردگارت همواره تواناست» که آفرینش انسان و تقسیم وی به دو جنس ذکر شده، از جمله توانایی‌های بزرگ و بی‌نظیر وی است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا
(55)

«و» کفار «به‌جای خدا چیزی را می‌پرستند که نه به آنان سود می‌بخشد» اگر آن را پرستش کنند «و نه به آنان زیان می‌رساند» اگر آن را فرو گذارند. و این امر گویای جهل مشرکان است «و کافر همواره بر نافرمانی پروردگارش پشتیبان» شیطان «است» از شیطان پیروی کرده و او را بر نافرمانی پروردگار یاری و پشتیبانی می‌کند.

ابن عباس ر در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره ابوجهل نازل شد ولی عام بودن لفظ معتبر است، نه خاص بودن سبب».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (56)

«و تو را جز مژده‌رسان و هشداردهنده نفرستاده‌ایم» پس به کفر و عنادشان بها نده و بر عدم ایمانشان اندوهگین نشو - زیرا تو بشارتگر و بیم دهنده‌ای بیش نیستی. از این‌روی به این سه فرمان زیر توجه کن:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (57)

«بگو: بر آن» یعنی: بر تبلیغ قرآن یا تبلیغ رسالت «هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم، جز این که هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد» یعنی: ولی کسی که می‌خواهد به سوی پروردگارش با عمل شایسته و با انفاق مال در جهاد و صدقات و غیره، راهی بجوید که به رحمت و ثواب می‌انجامد پس باید هیچ تردیدی به خود راه نداده و چنین کند. مراد این است که: با دادن اجر و مزد تبلیغ و رسالت، به من احسان نکنید بلکه با انجام کار خیر و عبادت و شکر خداوند متعال به خود احسان کنید و این همان مزد من است زیرا خدای عزوجل مرا بر آن پاداش می‌دهد.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا
(58)

«و بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد توکل کن» زنده همیشه پاینده‌ای که در تمام منافع و مصالح به او تکیه می‌شود پس بر او توکل کن، نه بر زنده‌ای که می‌میرد «و شاکرانه او را تسبیح گوی» یعنی: او را از صفات نقصان به چنان پاکی و تنزیهی یاد کن که با حمد و سپاس وی پیوسته باشد لذا چنین بگو: پاکی و ستایش از آن خدای سبحان است. بدین جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در تسبیح خویش می‌گفتند: «سبحانک اللهم ربنا و بحمدک: بارخدایا! ای پروردگار ما! پاکی و ستایش تو راست». «و او به گناهان بندگانش آگاه بس» همین بس که حق تعالی به همه امور و از جمله گناهان بندگانش آگاه است و چیزی از آنها بر وی پنهان نمی‌ماند.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا (59)

«همان کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، در شش روز آفرید آن گاه بر عرش استوا یافت» یعنی: بر عرش به کیفیتی که خود به آن داناتر است، استوا یافت. «ثم: آن گاه» برای ترتیب اخباری است، نه ترتیب زمانی «رحمان» یعنی: او رحمتگر عام است «پس درباره اش از خبره ای پرس» که می داند و روشن است که کسی به خداوند Ψ از بنده و پیامبرش حضرت محمد ص داناتر و آگاه تر نیست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا (60)

در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان مکه گفتند؛ ما رحمان دیگری را بجز رحمان «یمامه» نمی شناسیم. مراد آنها مسیلمه کذاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس نازل شد: «و چون به آنان گفته شود: برای رحمان سجده کنید، می گویند: رحمان چیست؟» یعنی: چون این صفت از صفات خدای سبحان را شنیدند، آن را با انکار تلقی کرده و نسبت به آن اظهار ناآشنایی کردند «آیا برای چیزی سجده بریم که تو به ما فرمان می دهی» یعنی: برای رحمانی سجده بریم که تو ما را به سجده کردن برای او فرمان می دهی؟ «و بر رمیدنشان می افزاید» یعنی: فرمان دادن به سجده بر نفرت و رمندگی شان از دین و دوری شان از آن می افزاید.

علما بر این امر که این آیه از آیات سجده تلاوت است، اتفاق نظر دارند.

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا (61)

«مبارک است آن کسی که در آسمان برجهایی آفریده است» مراد از بروج: برجهای ستارگان، یعنی منازل دوازده‌گانه آن است که عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. آنها را «برج» یعنی قصر بلند نامیدند زیرا ستارگان برای ساکنان خود همچون کاخ‌های بلندی هستند «و در آن چراغی قرار داد» یعنی: در آسمان خورشید فروزانی قرار داد «و ماه تابانی» که با طلوع خود زمین را روشن می‌کند ولی نور آن مانند نور خورشید، فروزان و گرمابخش نیست. شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «در یک قرائت دیگر (سرجا) آمده است، سرج جمع سراج است و سراج همان خورشید است پس آیه کریمه - بنابراین قرائت - به وجود خورشیدهای متعدد اشاره می‌کند نه به یک خورشید و این همان معنایی است که مردم آن را فقط در این عصر شناخته و دریافته اند. آری! دریافته اند که ستارگان همه خورشیدهایی مانند خورشید ما هستند ولی از آنجا که این ستارگان از ما دورند، کوچک به نظر می‌رسند».

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (62)

«و اوست ذاتی که شب و روز را جانشین یک‌دیگر قرار داد» که یکی از آنها در پی دیگری می‌آید، سپس این می‌رود و آن دیگر می‌آید لذا شب و روز در روشنگری و تاریکی و افزونی و کمی از پی یک‌دیگر می‌آیند «برای کسی که خواهان پند گرفتن است» یعنی: چون پندگیرنده عبرت‌آموز، در اختلاف شب و روز بیندیشد، به این حقیقت پی می‌برد که انتقال شب و روز از حالی به حال

دیگر، ناگزیر نقل‌دهنده‌ای دارد «یا» برای کسی که «خواهان سپاس‌گزاری است» و می‌خواهد که خدای عزوجل را بر نعمت‌های بزرگ و الطاف بسیاری که در آفرینش شب و روز نهاده است، شکر و سپاس گزارد. ابن کثیر در تفسیر آیه می‌گوید: «یعنی حق تعالی شب و روز را برای تعیین اوقات عبادت، پی‌آمد یک‌دیگر قرار داده است پس کسی که در شب عملی از او فوت شود، آن را در روز جبران می‌کند و کسی که در روز عملی از او فوت شود، آن را در شب جبران می‌کند».

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (63)

«و بندگان رحمان کسانی‌اند که بر روی زمین فروتنانه راه می‌روند» هون: آرامش و وقار، بدون تکبر، گردن‌کشی و فخرورزی است. البته مراد این نیست که فرمان خدای رحمان این است که بندگان به مانند بیماران - به‌طور ساختگی و ریایی - به‌شکستگی راه روند بلکه مراد این است که آنان با عزت و گردن‌فرازی گام برمی‌دارند که نشانه مؤمن متواضع برای خدا Ψ است چنان‌که رسول خدا ص در راه رفتن چنان حرکت می‌کردند که گویی از مکان بلند و مرتفعی فرود می‌آیند. بعضی از سلف صالح نیز راه رفتن به پژمردگی و تصنع را مکروه می‌دانستند تا بدانجا که روایت شده است: عمر τ جوانی را دید که سست و پژمرده راه می‌رود، فرمود: تو را چه شده است، آیا بیماری؟ گفت: نه ای امیرالمؤمنین! آن‌گاه عمر τ شمشیر خویش را بر سرش بلند کرد و به او فرمان داد تا با نیرومندی و چابکی راه برود. «و» بندگان رحمان کسانی هستند که «چون

جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند، با سلام پاسخ می‌دهند» یعنی: بر آزارهایی که از سوی اهل جهالت و نادانی می‌بینند، روش تحمل و بردباری را در پیش گرفته و مانند آنان جهالت نمی‌کنند بلکه می‌گویند: سلام! که این سلام، البته سلام درود و تحیت نیست بلکه سلام متارکه است که نه در آن خیری است و نه شری. یا مراد از «سلام» این است: در برابر جاهل سخنی ملایم و حکیمانه می‌گویند که از آزار او به سلامت مانند.

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا (64)

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که شب را برای پروردگارشان سجده‌کنان و قیام‌کنان می‌گذرانند» یعنی: آنان تمام شب یا بیشتر قسمت‌های آن را سجده‌کنان بر روهایشان و قیام‌کنان بر پاهایشان در حال نماز و تهجد به روز می‌آورند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (65)

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما بگردان، بی‌گمان عذاب آن پایدار است» غرام: لازم و دائمی است.

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (66)

«به‌راستی آن بدقرارگاه و بدمقامی است» یعنی: در حقیقت آتش دوزخ برای اقامت، بد جایگاه و بدمکانی است. پناه می‌بریم به خدواند Ψ از دوزخ.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (67)

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که چون انفاق کنند، نه اسراف می کنند و نه بخل می ورزند» اسراف: در گذشتن از حد با انفاق کردن بسیار است، هر چند راهی که در آن انفاق می شود، راه حلالی باشد. اقتار: تنگ گرفتن و بخل ورزیدن در انفاق است «و شیوه شان در میان این دو حد وسط است» قوام: انفاق به اعتدال و میانه روی است، به گونه ای که در حدی انفاق کند که فقیر، گرسنه و برهنه نماند و آن گونه و لخرجی هم نکند که مردم بگویند: اسراف و زیاده روی کرد بلکه اگر خداوند Ψ به او گشایش عنایت کرد، بذل و بخشش و گشاده دستی در پیش گیرد ولی برای وقت نیاز خود، ذخیره هم بکند.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «کسی که میانه روی پیشه کرد، هرگز فقیر و محتاج نشد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما أحسن القصد فی الغنی وما أحسن القصد فی الفقر وما أحسن القصد فی العبادۃ: چقدر نیکوست میانه روی در توانگری، چقدر نیکوست میانه روی در حال فقر و چقدر نیکوست میانه روی در عبادت».

**وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ
وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (68)**

ابن عباس r در بیان سبب نزول می گوید: مردمانی از اهل شرک کشتار و خونریزی کردند و بسیار کشتند و زنا کردند و بسیار کردند، سپس نزد رسول خدا ص آمده و گفتند: به راستی آنچه که تو به سوی آن فرا می خوانی بسی نیکو است اما اگر به ما خبر دهی که برای آنچه که مرتکب شده ایم کفاره ای است! پس این آیه مبارکه نازل شد.

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند» یعنی: دعا و نیایش را برای غیر خدا Ψ صرف نمی کنند تا غیر خدا Ψ را برای خود پروردگار قرار دهند «و هیچ نفسی را که خداوند حرام کرده است» یعنی: کشتنش را «جز به حق نمی کشند» کشتن به حق در سه مورد است: کفر بعد از ایمان (کشتن مرتد)، زنا کردن بعد از احسان^{۱۲} و کشتن به قصاص «و زنا نمی کنند» یعنی: مقاربت جنسی را بدون ازدواج یا ملک یمین (کنیزی)، حلال نمی شمارند «و هر کس چنین کند» یعنی: چیزی از آنچه را که ذکر شد انجام دهد؛ «می بیند» و روبرو می شود در آخرت؛ «اثام را» اثام: مجازات و کیفر است.

يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا (69)

«برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می شود و جاودان در آن به خواری و زاری بماند» یعنی: در عذاب دوچندان، به ذلت و حقارت جاودانه می ماند.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (70)

«مگر کسی که توبه کند» از شرک «و ایمان آورد» به محمد ص «و کار شایسته پیشه کند» بعد از توبه خویش پس بر این کس عذابی نیست «پس اینان کسانی هستند که خداوند سیئاتشان را به حسنات تبدیل می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است» گناهان را از آنان محو کرده و به جای آن برایشان

¹² یعنی: زناي مرد محصن و زن محصنه (مرد و زن دارای همسر).

نیکی‌ها و طاعات را - با حسن عمل و طاعت و انابتشان به سوی وی - به ثبت می‌رساند.

ابن عباس τ می‌گوید: «اینان مؤمنانی هستند که قبل از ایمانشان در گناه و بدکرداری قرار داشتند پس خداوند Ψ آنان را از بدیها روی‌گردان نموده و به سوی حسنات برگردانید و در نتیجه به جای بدیها، نیکی‌ها را برایشان عوض عنایت فرمود. تبدیل سیئات به حسنات در دنیا این است که خدای متعال برایشان ایمان را به جای شرک و اخلاص را به جای شک، عوض عنایت می‌فرماید و ایشان را از بدکاریها در پناه خویش قرارداد و حفظشان می‌کند، یعنی به آنان توفیق انجام عمل شایسته با توبه نیکو می‌دهد چنان‌که می‌فرماید: **(إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ)**: (همانا حسنات سیئات را از بین می‌برند) «هود/114». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «اتبع السيئة الحسنه تمحها، وخالق الناس بخلق حسن: بدی را با نیکی دنبال کن، آن را محو می‌کند و با مردم به اخلاقی نیکو رفتار کن».

ابن کثیر این معنی را ترجیح داده و می‌گوید: «بدان‌که سیئات با توبه نصح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر بدین جهت که چون او گذشته‌اش را به یاد می‌آورد، پشیمان شده و استرجاع و استغفار می‌گوید پس به این اعتبار گناه وی به طاعت تبدیل می‌شود و بدی‌ها در نامه اعمال وی به حسنات تبدیل می‌شوند چنان‌که در این باره احادیث صحیحی آمده است».

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (71)

«و هر کس توبه کند» و از صدق دل به سوی خدا Ψ باز گردد «و عمل صالح انجام دهد، حقا که او چنانکه باید و شاید به سوی خداوند باز می‌گردد» یعنی: او به‌طور راستین و با قوت تمام به سوی خداوند Ψ باز گشته است. به‌قولی معنی این است: هر کس به زبان خویش توبه کند اما آن توبه را با عمل خویش ثابت نگرداند پس آن توبه وی به هیچ وجه سودمند نیست بلکه فقط کسی به سوی خدا Ψ توبه راستین (نصوح) کرده است که توبه خویش را با اعمال شایسته، ثابت و محقق گردانیده باشد.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (72)

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند» به‌قولی معنی این است: بندگان رحمان کسانی‌اند که در مجالس باطل حضور نمی‌یابند و آن را مشاهده نمی‌کنند. (زور) دروغ و باطل است و بالاتر از شرک به خدای متعال دروغی نیست زیرا شرک به خداوند Ψ بزرگتر از (زور) است. آری! حضور در مجالس و محافل بدعت از (زور) است زیرا این محافل دروغ، باطل و علیه دین خدا Ψ است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «آیا شما را از بزرگترین کبایر آگاه نگردانم؟ و سه بار این سخن را تکرار کردند. اصحاب گفتند: چرا، یا رسول الله! ما را آگاه کنید. فرمودند: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و درحالی که تکیه داده بودند، نشستند و آن‌گاه فرمودند: هان آگاه باشید: و گفتن دروغ، آگاه باشید: و گواهی دروغ». پس پیوسته آن را تکرار می‌کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: ای کاش رسول خدا ص سکوت کنند. «و

چون بر امر لغوی بگذرند، کریمانه می‌گذرند» یعنی: درحالی از برابر آن کار لغو و بیهوده می‌گذرند که از آن روگردانند. لغو: هر عمل یا سخن بیهوده‌ای است. یعنی: کسانی که خود را از درآمدن در امور لغو و بیهوده برکنار نگاهداشته و کرامت نفس خویش را پاس می‌دارند و با اهل لغو معاشرت و همنشینی نمی‌کنند.

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا (73)

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که چون آیات پروردگارشان را فرا یادشان آرند» یعنی: قرآن را برایشان بخوانند یا آنچه را که در قرآن از پندها و اندرزها و عبرتهاست به ایشان تذکر دهند «بر آن کور و کر به سجده نمی‌افتند» بلکه با شنوایی و بینایی بر آن به سجده می‌افتند و از آن آیات بهره می‌برند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (74)

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان ما باشد» یعنی: آنان را - با توفیق بخشیدن ما و آنان به طاعت خویش - برای ما شادی‌بخش و مسرت‌آفرین قرار ده. «قره‌العین» یعنی: خنکی اشک چشم زیرا خنکی اشک چشم دلیل شادمانی و مسرت است چنان‌که گرمی اشک دلیل بر غم و اندوه می‌باشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول‌اکرم ص فرمودند: «چون انسان بمیرد، عمل وی جز از سه چیز قطع می‌شود: صدقه جاری، عملی سودبخش، یا فرزند

صالحی که در حق وی دعا کند». «و ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده» یعنی: ما را الگویی قرار ده که پرهیزگاران به ما در کار خیر اقتدا کنند. این آیه دلالت روشنی دارد بر این که ریاست دینی از اموری است که باید آن را طلب کرد و در آن راغب بود، نه برای فخرکردن به آن بلکه به جهت نفع بزرگی که مردم در ریاست وی دارند و برای به دست آوردن اجر عظیمی که این ریاست دارد. پس (آیه 74 تا 63) دربرگیرنده نه صفت برای مؤمنان آراسته به خلعت والای (عبادالرحمن) است.

أَوْلَانِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا (75)

«این گروه» موصوف به اوصاف زیبایی ذکر شده در فوق «اند که غرفه را پاداش می‌یابند» غرفه: یعنی درجه رفیع، عبارت از بلندترین و بهترین منازل بهشت است. پس غرفه‌های معلای بهشت مخصوص آنان است «به خاطر صبوری که ورزیده‌اند» بر مشقتهای تکالیف دینی «و در آنجا با تحیت و سلام روبرو می‌شوند» یعنی: برخی به برخی دیگر درود و شادباش می‌گویند، پروردگار سبحان نیز به‌سویشان سلام می‌فرستد و فرشتگان نیز بر آنان سلام و شادباش گفته و برایشان سلامتی از آفات را می‌خواهند.

خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (76)

«جاودانه در آنند» یعنی: بدون مرگ و فنا مقیم بهشتند «چه نیکو قرارگاه و چه خوش مقامی است» یعنی: آن غرفه‌ها چه نیکو قرارگاهی است که در آن مستقر

می‌شوند و چه خوش اقامتگاهی است که مقیم آن می‌گردند. این در مقابل سخن باری تعالی در وصف دوزخ است که قبلا فرمود: **(إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا)**: به‌راستی چه بدقرارگاه و چه بد مقامی است) «66».

قُلْ مَا يَعْزُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (77)

«بگو: اگر دعایتان نباشد، پروردگارم به شما هیچ اعتنایی نمی‌کند» یعنی: شما در نزد خدای متعال هیچ ارج و بهایی ندارید و او به شما هیچ اعتنایی نخواهد داشت، اگر این امر که او را می‌خوانید و می‌پرستید در میان نباشد. بدین گونه است که باری تعالی روشن می‌کند که از اطاعت همگی‌شان بی‌نیاز است «در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید» یگانگی خدای سبحان را ای کافران! «پس به زودی لازم خواهد بود» یعنی: به زودی سزای تکذیب گریبان‌گیر شما خواهد شد. مراد: سزایی است که در روز بدر گریبان‌گیر مشرکان شد. به قولی: مراد از آن عذاب آخرت است.

با این بیم دهی و هشدار است که پایان سوره به آغاز آن، یعنی آیه اول: **(تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا)**: (بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل کرد تا برای عالمیان هشداردهنده‌ای باشد) پیوند می‌خورد.

﴿سوره شعراء﴾

مکی است و دارای (227) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «شعراء» نامیده شد به سبب آن که حق تعالی در آیات (224 - 226) آن، میان شعرای گمراه و شعرای مؤمن مقارنه و مقایسه نموده است تا ادعای مشرکانی را که می پنداشتند رسول خدا ص شاعرانند و آنچه که با خود آورده اند از باب شعر است، رد نماید.

طسم (1)

خوانده می شود: «ط، سین، میم» با ادغام سین در میم. خدای عزوجل به مراد خویش از آوردن این حروف مقطعه در آغاز سوره ها، داناتر است طوری که در آغاز سوره «بقره» بیان شد.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (2)

«این است آیات کتاب مبین» «تلک: این است» به سوی آیات این سوره یا کل قرآن کریم اشاره دارد. کتاب مبین: یعنی قرآنی که معانی و اعجاز آن روشن است.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (3)

«شاید از این که ایمان نمی آورند» یعنی: ای پیامبر! شاید از تأسف و اندوه بر این که قومت به پیامی که آورده ای ایمان نمی آورند ؛ «تو جان خود را

نابودکننده‌ای» باخ: خود را کشنده و هلاک‌کننده‌ای. اصل بخ: این است که عمل ذبح به محل نخاع که در فقرات گردن است، برسد. مراد از آن، مبالغه رسول‌خدا ص در اندوه خوردن به سبب تکذیب قومشان است تا بدانجا که از غصه بسیار نابود گردند.

این آیه، تسلیت و دلجویی‌ای برای رسول خدا ص است زیرا آن حضرت ص را که بر ایمان قوم خود سخت حریص و مشتاق بودند و از مشاهده رویگردانی آنان، سخت تأسف می‌خوردند، به آرامش فرامی‌خواند.

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (4)

«اگر بخواهیم بر آنان از آسمان آیه‌ای» یعنی: معجزه‌ای که آنان را به ایمان وادار و ناچار کند «فروفرستیم آن‌گاه گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد» یعنی: آن‌گاه اجباراً در برابر آن منقاد خواهند شد و گردن خواهند نهاد ولی خدای متعال چنین نمی‌کند زیرا از کسی جز ایمان اختیاری را نمی‌خواهد. آری! حق تعالی نخواست است که با این آخرین رسالت خویش، معجزه سرکوب‌کننده‌ای بفرستد بلکه معجزه اساسی رسالت خاتم را قرآنی گردانیده است که با خاتمیت این رسالت همخوانی داشته باشد زیرا قرآن برای همیشه و از هر نظر معجزه است؛ معجزه است در بنای تعبیری و لفظی خود، معجزه است در بنای معنوی خود و معجزه است در فتح دلها و روانها و درمان مشکلات انسان در همه زمانها و مکانها. پس این رسالت، رسالت زمان و مکان خاصی نیست که با معجزه‌ای حسی و مقطعی پشتیبانی شود بلکه رسالتی است مفتوح برای همه

امت‌ها در همه عصرها لذا مناسب چنین بود که معجزه آن نیز برای همه عصرها و نسلها تا روز قیامت معجزه باز و مفتوحی باشد.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (5)

«و بر آنان هیچ ذکر تازه‌ای» که جدیداً فرود آورده شده «از سوی رحمان نمی‌آید، جز این که همواره از آن روی بر می‌تافتند» خدای سبحان بیان می‌دارد که قرآن را برای آنان تدریجاً و اندک اندک درحالی بعد از حالی و زمانی پس از زمان دیگری فرود می‌آورد تا از آن پند گرفته و حقایق را به یاد آورند و در نتیجه، از روی بینش و تعقل نه از روی اجبار و فشار، به آن ایمان آورند. معتزله با این آیه بر مخلوق بودن قرآن استدلال کرده و گفته‌اند: خدای متعال در این آیه فرموده است: (ذکر محدث و جدید است) و مراد از ذکر هم قرآن می‌باشد لذا از آن این معنی بر می‌آید که قرآن مخلوق است. جواب این است که: حدوث متعلق به الفاظ تلاوت شده با وحی می‌باشد اما اصل قرآن که کلام نفسی خدا است، قدیم است.

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (6)

«آنان در حقیقت به تکذیب پرداختند» یعنی: آنها فقط به رویگردان شدن از قرآن اکتفا نکرده و از تکذیب آن نیز به فرودی دیگر که از آن شدیدتر است، سقوط کردند و آن تمسخر و استهزا می‌باشد چنان‌که این تعبیر خدای متعال بر آن دلالت می‌کند: «پس به زودی انباء» یعنی: اخبار «آنچه که بدان ریشخند می‌کردند، بدیشان خواهد رسید» یعنی: به زودی اخبار مجازات عاجل یا آجلی

که به عنوان جزای استهزا و ریشخندشان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسید، اخباری که تا کنون از آنان پنهان بوده است.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (7)

«مگر در زمین ننگریسته‌اند که چه بسیار در آن از هر گونه جفت ارزشمندی رویانده‌ایم» یعنی: از اجناس سودمندی که انسانها و حیوانات از آنها بهره می‌گیرند و کسی جز پروردگار عالمیان بر رویاندن آنها توانا نیست؟.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (8)

«قطعا در این، نشانه‌ای است» یعنی: قطعا در رویاندن گونه‌گونه رستنی‌ها در زمین، دلالت آشکاری است بر کمال قدرت خدای سبحان و صنعت بدیع وی «ولی بیشترشان ایمان آورنده نیستند» یعنی: علم ازلی حق تعالی درباره آنان چنین پیشی گرفته است که با وجود دیدن این نشانه‌ها، ایمان نمی‌آورند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (9)

«و بی‌گمان پروردگارت همان عزیز رحیم است» یعنی: غالب و قاهر است بر کافران با انتقام گرفتن از آنان، در عین حالی که بسیار مهربان است، هم از این روی به آنان مهلت می‌دهد و به طور عاجل به مجازاتشان شتاب نمی‌کند.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (10)

«و یاد کن» یا بخوان ای محمد ص برای قومت «آن‌گاه که پروردگارت به موسی ندا در داد که به سوی قوم ستم‌پیشه برو» یعنی: به سوی کسانی برو که

میان کفر و گناه جمع کرده و با کفر و تجاوز بر دیگران - چون برده ساختن بنی اسرائیل و ذبح کردن پسرانشان - بر خود ستم کرده‌اند. ابومنصور ماتریدی: می‌گوید: «آنچه موسی ﷺ از سوی پروردگارش شنید، ندایی از جنس حروف و اصوات بود». شایان ذکر است که داستان موسی ﷺ در یازده سوره قرآن: (بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و نازعات) ذکر شده است و داستانهای دیگری مانند داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب ﷺ نیز در این سوره در پی آن می‌آید. تکرار یک داستان در چندین سوره با روشهای مختلف به گونه‌ای مطرح می‌شود که با سیاق سوره‌ها هماهنگ بوده و نقش ویژه خود در ساختار آن سوره را ایفا کند.^{۱۳}

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ (11)

قوم ستمگر، همان «قوم فرعون» بودند «آیا پروا نمی‌دارند؟» یعنی: آیا از عذاب خدای سبحان نمی‌ترسند؟ این آیه دلالت می‌کند بر این که اولین مأموریت یک پیامبر، پروراندن روح تقوی و خدا ترسی در دل‌های مردم است.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (12)

«گفت» موسی ﷺ «پروردگارا! من می‌ترسم که مرا تکذیب کنند» در رسالت من.

¹³ قبلا در این تفسیر شریف راجع به فواید تکرار در قرآن، مطالبی را بیان کرده‌ایم.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ (13)

«و سینه ام تنگ می گردد» از غم و اندوه تکذیب آنان؛ «و زبانم گشاده نیست» بر ادای رسالت. زیرا در زبان موسی ÷ لکنتی بود «پس به سوی هارون بفرست» یعنی: جبرئیل ÷ را با وحی به سوی او بفرست و او را نیز با من پیامبری گردان که یاور و پشتیبان من باشد. در این هنگام هارون ÷ در مصر بود.

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (14)

«و» از طرفی «برای آنان بر ذمه من گناهی است لذا می ترسم که مرا بکشند» این گناه، کشتن فردی قبطی از سوی موسی ÷ بود پس موسی ÷ از آن می ترسید که در برابر وی به قتلش رسانند. باید دانست که ترس - بجز فضلا و علما - گاهی بر انبیاء ÷ نیز دست می دهد و این ترسی است طبعی. به این ترتیب، موسی ÷ تمام احتمالات دشوار و چالش های مهمی را که انتظار می رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح کرد. البته این درسی است برای دعوتگران راه خدا که باید موقعیت ها را به طور دقیق ارزیابی کنند.

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (15)

«فرمود: نه چنان است» کلا: در اصل کلمه ای است برای ردع و هشدار دادن به شخص و مفید آن است که تصور وی در آن امر مربوطه درست نیست. ولی «کلا» در اینجا برای وعده است. یعنی: ای موسی! بر من توکل کن و از آنان نترس، مطمئن باش که تو را نمی کشند «پس هر دوی شما با آیات ما بروید» ملاحظه می کنیم که در ضمن این جواب، پاسخ موسی ÷ در همراه ساختن

برادرش با وی در امر رسالت نیز، نهفته است. یعنی: تو و آن کسی که درخواست رسالت وی را کرده‌ای، به همراه معجزاتم بروید و از قبطنی‌ها نترسید «بی‌گمان ما با شما شنونده‌ایم» مراد خدای متعال از این سخن، تقویت دل‌های آن دو بود. یعنی: ما خود عهده‌دار نگه‌داری و حراست و یاری دادن شما هستیم.

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (16)

«پس به سوی فرعون بروید و بگویید: ما رسول پروردگار عالمیان هستیم» کلمه رسول بر مفرد و تثنیه و جمع - هر سه - اطلاق می‌شود پس یک‌تن هم رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نیز بنابراین، خطاب شامل هارون و نیز می‌شود، گویی اتحاد و اتفاق آنها بر یک شریعت، آن دو را چون یک رسول واحد قرار داده است. به قولی معنای آن این است: بگویید؛ هر یک از ما رسول رب‌العالمین هستیم.

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (17)

و مضمون رسالت ما «این» است «که بنی‌اسرائیل را با ما بفرست» یعنی: ای فرعون! آنان را از یوغ بردگی و بندگی رها کن تا با ما از مصر بیرون روند.

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (18)

«گفت» فرعون «آیا تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟» یعنی: بعد از آن‌که موسی و هارون نزد فرعون آمده و پیام یاد شده را به وی ابلاغ کردند، فرعون به موسی و گفت: آیا این ما نبودیم که تو را در کودکی در خانه خود پرورش دادیم و در میان اطفالی که از بنی‌اسرائیل کشتیم، تو را استثنا کرده

و به قتل نرساندیم؟ «و سالها از عمرت را در میان ما نماندی؟» یعنی: پس این نبوت مورد ادعای تو چه وقت روی داد و آن را از کجا آوردی؟ به قولی: موسی ÷ سی سال در خانه فرعون به سر برد، از لباسهای فرعون می پوشید، از مرکبهای سواری وی استفاده می کرد و به نام فرزند وی نامیده می شد سپس بعد از گریختن از مصر ده سال در مدین ماند آن گاه مجدداً به میان فرعونیان بازگشت و به مدت سی سال دیگر آنان را به سوی الله دعوت می کرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نیز پنجاه سال دیگر زندگی کرد.

وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (19)

فرعون در ادامه به موسی ÷ گفت: «و از تو سر زد آن کاری که کردی» به این ترتیب، او در آغاز نعمت های خود را بر موسی ÷ برشمرد، سپس گناه موسی ÷ را به یاد وی آورد که مرادش کشتن آن شخص قبطی از سوی موسی ÷ بود «و تو از ناسپاسانی» ای موسی! که با کشتن یکی از یارانم کفران نعمت کردی.

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (20)

«گفت» موسی ÷ «آن کار را هنگامی مرتکب شدم که از سرگشتگان بودم» یعنی: قبطی را قبل از آن کشتم که از بارگاه پروردگار متعال به من علم و دانایی ای برسد پس در آن حال از نادانان بودم.

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (21)

«و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم» به سوی مدین - چنان که تفصیل داستان در سوره «قصص» آمده است «آن گاه پروردگارم به من حکم بخشید»

یعنی: به من نبوت، یا علم و فهم توراتی را که حکم خداوند در آن است، بخشید و جهل و نادانی را از من دور کرد «و مرا از پیامبران گردانید» یعنی: مرا گرامی داشت و اکرام کرد؛ به این که مرا یکی از انبیای مرسل خویش گردانید.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (22)

«و این نعمتی است که بر من منت می نهی که بنی اسرائیل را به بردگی کشانده‌ای؟» یعنی: آیا این هم نعمتی است که بر من منت می نهی که مرا در کودکی پرورش داده‌ای، در همان حالی که قوم و قبیله من بنی اسرائیل را برده ساخته و آنان را کشتی؟ اگر تو پسران نوزاد بنی اسرائیل را نمی کشتی، قطعاً مادرم بی نیاز از آن بود که مرا در رودخانه بیندازد پس آنچه را که سببش شکنجه و عذابت بود، به عنوان منت و احسان به رخ من نکش.

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (23)

«فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟» یعنی: او دیگر چه کسی است که می پندارد بجز من پروردگار جهانیان است؟ زیرا من جز خود، دیگر پروردگاری را برای جهانیان نمی شناسم؟ به قولی دیگر معنی این است: این پروردگار عالمیان ادعایی تو، چه چیزی است و حقیقت آن چیست؟ و این آغاز مناظره میان موسی و فرعون پیرامون وجود و وحدانیت خدای عزوجل بود.

قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (24)

«گفت» موسیٰ ÷ «پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه در میان آنهاست، اگر اهل یقین باشید» یعنی: اگر به حقیقتی از حقایق بعد از شناخت دلیل آن یقین داشته باشید، بدانید که یقینتان به این حقیقت اولی است. بدین گونه بود که موسیٰ ÷ مراد خویش از معنای (عالمیان) را با این توضیح روشن ساخت و دادن پاسخ مستقیم به سؤال فرعون را از آن روی فرو گذاشت که او از جنس پروردگار عالمیان و حقیقت وجودی وی سؤال کرده بود و از آنجا که خلق را به شناخت حقیقت و کنه وجود حق تعالی راهی نیست بلکه آنان او را به اوصافش می شناسند پس موسیٰ ÷ در پاسخ وی به بیان جلوه‌ای از حقیقت قدرت عظیم الله اُ پرداخت و به خلقت آسمان و زمین اشاره کرد.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (25)

«گفت» فرعون «به اطرافیان» از اشراف و سران قوم «آیا نمی شنوید» سخن موسیٰ ÷ را؟ بدین گونه خواست تا آنان را از سخن وی به تعجب برانگیزاند. که این مغالطه‌ای از سوی آن ملعون بود.

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (26)

موسیٰ دوباره «گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشینتان است» پس موسیٰ ÷ برایشان روشن کرد که فرعون - چنان که ادعا می کند - پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعنی: چگونه کسی را پرستش می کنید که او یکی از خود شماست، او نیز چنان که شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادی بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (27)

«فرعون گفت: بی گمان رسولی که به سوی شما فرستاده شده، دیوانه است» او با این سخن، می خواست تا اطرافیانش را در مغالطه و حیرت و سردرگمی بیفکند، با نشان دادن این موقف که او به آنچه موسی می گوید هیچ اهمیتی قایل نیست و موسی سزاوار ریشخند است. گویی فرعون به اطرافیانش می گوید: من از موسی چیزی را می پرسم و او به من پاسخی دیگر می دهد پس او دیوانه است.

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (28)

«موسی گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آنهاست» موسی ÷ خود را به دفع آنچه که فرعون به وی از دیوانگی نسبت داد، مشغول نکرد بلکه حجت را پی گرفت و گفت: پروردگار جهانیان همان پروردگار مشرق و مغرب است که احوال و اوضاع آن را - گاهی با نور و گاهی با ظلمت - دگرگون می کند پس او ایجادگر همه پدیده هاست «اگر تعقل کنید» یعنی: ای فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقل هستید، حقیقت همین است که گفتم.

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (29)

«فرعون گفت: اگر خدایی جز من اختیار کنی، قطعاً تو را از جمله زندانیان خواهم کرد» بدین گونه بود که چون آن ملعون در آوردن دلیل مغلوب شد، برای مجبور کردن موسی ÷ به ترک رسالتش و فریب قوم خود، شیوه تهدید و اعمال زور و زنجیر را در پیش گرفت.

قَالَ أَوْلُو جِنَّتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ (30)

«موسی گفت: هرچند برای تو چیزی آشکار هم بیاورم؟» یعنی: اگر هم برای تو چیزی بیاورم که راستگویی من با آن آشکار شود و با مشاهده آن صحت ادعای من به اثبات رسد - که عبارت از معجزه در هم کوبنده من است - آیا باز هم مرا زندانی خواهی کرد؟»

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (31)

«فرعون گفت: اگر از راست گویانی» در ادعایت «آن» چیز آشکار «را بیاور».

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (32)

«پس موسی عصایش را افکند و بناگاه آن اژدهایی نمایان شد» یعنی: آن عصا اژدهایی واقعی شد، بی آن که پدیده‌ای خیالی در میان باشد. امام رازی صاحب تفسیر کبیر می‌گوید: «چون عصا به اژدها تبدیل شد، به اندازه یک مایل به آسمان جهید، سپس رو به سوی فرعون فرود آمد در حالی که به موسی می‌گفت: ای موسی! هر چه می‌خواهی به من فرمان بده! و فرعون التماس کنان می‌گفت: ای موسی! به نام کسی که تو را به رسالت فرستاده است از تو می‌خواهم که او را بازداري و اجازه ندهی که به من حمله کند. سپس موسی می‌گفت و مجدداً به عصا تبدیل شد».

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (33)

«و دستش را از گریبانش بیرون آورد و به ناگاه آن برای تماشاگران سپید و درخشان پدیدار شد» یعنی: دست موسی برخلاف هیأت ظاهری پوست و

گوشت واستخوان، از چنان شعاع و پرتو درخشانی برخوردار گشت که دیدگان را خیره و افق را نورانی گردانید.

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (34)

«فرعون به سرانی که پیرامونش بودند گفت: بی گمان این مرد، جادوگری بسیار داناست» به این ترتیب، فرعون خواست تا این ذهنیت را در اطرافیانش القا کند که آنچه موسی ﷺ آورده، از باب سحر و جادوست، نه از باب معجزه. سپس به تحریک آنان پرداخت و گفت:

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (35)

«می خواهد با جادوی خود شما را از سرزمینتان بیرون کند، اکنون چه رأی می دهید» رأی شما و نظر شما درباره او چیست؟ بدین گونه بود که درخشش و سلطه معجزه موسی ﷺ، فرعون را چنان تحت تأثیر خویش درآورد که ادعای پروردگاری را فراموش نموده و دست یاری به سوی قوم خویش دراز کرد تا نظر آنان را جلب و دوستی و پشتیبانی آنان را به سوی خود بکشد زیرا با درخشش معجزه موسی ﷺ، ربوبیت ادعایی وی در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود و گرنه او شأن و جایگاه خود را بسیار فراتر از آن می دید و کبر و خودبزرگ بینی وی بیشتر از آن بود که سران قومش را به گونه ای مخاطب گرداند که او را در جایگاه فردی از خودشان تنزل می دهد در حالی که او پیش از این، مدعی الوهیتشان بود و آنان نیز این الوهیت را برایش به رسمیت شناخته و بر آن گردن نهاده بودند.

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (36) يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ (37)

«گفتند» سران قوم فرعون «او و برادرش را باز دار» یعنی: کارشان را به تأخیرانداز و آنان را بی‌درنگ به قتل نرسان «و گردآورندگان را به شهرها بفرست» یعنی مأموران و نیروهای انتظامی‌ای که مردم را گرد می‌آورند، به اطراف و اکناف قلمرو حاکمیت بفرست «تا هر جادوگر ماهری را به حضورت بیاورند» سحار: کسی است که در شناخت فن سحر و جادو بسیار ماهر و برازنده است.

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (38)

«پس جادوگران برای میقات روزی معین گردآوری شدند» آن روز، روز «زینت»، یعنی روز عیدشان بود. میقات: بر میعاد زمانی و موعد مکانی هر دو اطلاق می‌شود.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (39)

«و به توده مردم گفته شد: آیا شما هم جمع خواهید شد؟» این تعبیر گویای تشویق و برانگیختن مردم بر اجتماع در آن میعاد بود تا آنچه را که میان موسی و جادوگران روی می‌دهد و این که سرانجام غلبه با چه کسی خواهد بود، مشاهده کنند. فراخوانی مردم، نشان از اطمینان فرعون بر غلبه علیه موسی داشت زیرا او می‌خواست موسی در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احدی از آنان درخفا به او ایمان نیاورد. از سویی این رویداد، سخت مورد علاقه موسی نیز بود زیرا او می‌دانست که حجت خداوند قطعاً غالب و حجت کافران محکوم و

مغلوب است. پس این خود از عنایات خداوندأ بود که خواست تا به دست خود دشمن، دعوت موسیؑ را در میان توده‌های مردم نمایان و آن را در انظار همگان غالب و مسلط گردانیده و مردم مصر و بنی‌اسرائیل را همگی به آن آشنا سازد و حقانیت آن را در میدان برهان به رأی‌العین برآنان هویدا گرداند.

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (40)

«باشد که اگر جادوگران پیروز شدند، از آنان پیروی کنیم» در دینشان. به این ترتیب بود که کسان فرعون در میان مردم چنین وانمود کردند که گویی آنان بی‌طرفند، با این هدف که خرد قوم خویش را سبک کرده و به‌بازی بگیرند درحالی‌که منظورشان پیروی از جادوگران نه بلکه بیرون کردن موسیؑ از مقام رهبری و مسند پیامبری بود.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَا لِأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (41) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (42)

«پس چون جادوگران آمدند» پیش فرعون «به فرعون گفتند: آیا ما را پاداشی خواهد بود» از مال یا جاه و مقام «اگر پیروز شویم» بر موسیؑ؟
که فرعون با این خواسته آنان موافقت کرد و «گفت: آری و بی‌گمان شما در آن صورت از مقربان خواهید بود» یعنی: شما نه تنها در آن صورت پاداش دارید بلکه افزون بر آن مورد عنایت من نیز قرار خواهید گرفت به طوری‌که از مقربان بارگام‌خواهید شد. بدین گونه بود که فرعون آنان را به وعده منصب و مقام فریفت.

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلقُونَ (43)

«موسی به آنان» یعنی: به جادوگران «گفت: آنچه را که افکنده هستید، بیفکنید» از سحر و جادو. بدین سان بود که موسی[ؑ] خواست تا از موضع قدرت، با حجت و معجزه خویش سرکوب و مقهورشان گرداند و برآنان نمایان سازد که معجزه‌ای که او به همراه آورده، از جنس چیزهایی نیست که آنان بتوانند با آن معارضه کنند، از این روی نوبت تقدم با آنهاست که هر چه در توان دارند بکنند سپس آماده میدان او باشند.

فَالْقُوا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (44)

«پس ریسمانها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و» در هنگام انداختن آنها «گفتند: به عزت فرعون که ما حتما پیروزیم» یعنی ما به سبب عزت فرعون پیروز می‌شویم. یا سوگند به عزت فرعون که ما پیروز می‌شویم. مراد از عزت: جاه و جلال و عظمت است.

فَألقى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (45)

«پس موسی عصایش را افکند و به ناگاه بر ساخته‌هایشان را فروبلعید» یعنی: عصای ازدها پیکر وی جادویی را که از فریب و خیال‌افگنی - با بیرون آوردن یک چیز از صورت حقیقی آن در ظاهر امر نه در حقیقت حال - ساخته بودند، فروبلعید.

فَألقى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ (46)

«پس جادوگران به سجده در افکنده شدند» یعنی: چون جادوگران حقیقت را مشاهده کردند، دانستند که آن معجزه از آفرینش صانع حکیم است، نه از صنع بشر و از تردستی‌های جادوگران پس به خدای عزوجل ایمان آورده و برایش به سجده درافتادند و دعوت موسی ﷺ را اجابت گفته و نبوت او را پذیرفتند. و سرعت سجده آنان چنان بود که گویی بناگاه فروافکنده شدند.

قَالُوا أَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (47) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (48)

«گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم» و از آنجا که فرعون نیز مدعی این پروردگاری بود، برای دفع هرگونه شبهه‌ای افزودند: «پروردگار موسی و هارون» اعلام این امر که فرعون پروردگار نیست بلکه پروردگار حقیقی همانا پروردگار موسی و هارون! است که پروردگار همه عالمیان و از جمله پروردگار خود فرعون نیز هست، سرزنش و سرکوفت محکمی از سوی جادوگران به فرعون بود.

قَالَ أَمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطِعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (49)

«گفت» فرعون «پیش از آن که به شما اجازه دهم» یعنی: آیا بی‌اجازه من «به او ایمان آوردید؟».

سپس برای این که جادوگرانی را که ایمان آورده بودند به مغالطه اندازد و برای این که مردم را به شک و گمان درافکند، گفت: کار موسی نیز سحری از جنس سحر شماس است «بی‌گمان او همان بزرگ شماس است که به شما جادو آموخته است» اعتراف فرعون به این که موسی ﷺ بزرگ آنان است، با آن که او دوست

نداشت به چیزی اعتراف کند که شأن موسی ﷺ را با آن بالا ببرد، برای این بود که همه کسانی که در صحنه رویارویی موسی ﷺ با جادوگران حاضر بودند، به این حقیقت پی برده بودند که آنچه موسی ﷺ آورده است، درخشان‌تر و قوی‌تر از آن چیزی است که جادوگران به میان افکنده‌اند پس با این سخن خواست تا در اذهان مردم این شک و شبهه را درافکند که: این صحنه‌ای را که شما مشاهده کردید، هرچند با برتری و غلبه موسی بر جادوگران به پایان آمد اما این خود؛ کار استاد خودشان بود و آنان این فن را از خود وی آموخته بودند پس گمان نبرید که کار موسی ﷺ کاری است که بشر بر آن قادر نیست، یا این کار وی از فعل پروردگاری است که او به سوی فرامی‌خواند «به زودی خواهید دانست. حتما دستها و پاهایتان را در خلاف جهت همدیگر خواهم برید» یعنی دست راست را با پای چپ، یا عکس آن «سپس همگی‌تان را به دار خواهم آویخت» به صلیب کشیدن یا به دار آویختن، همان حلق آویز کردن تا مرگ است. فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه‌های درختان خرما به دار کشد تا این عمل، شکنجه شدیدتری برایشان باشد و در انظار مردم بیشتر خوارشان گرداند.

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (50)

«جادوگران گفتند: باکی نیست، ما به سوی پروردگار خود باز می‌گردیم» یعنی: در آنچه که از عذاب دنیا به ما می‌رسد، بر ما هیچ باک و زیانی نیست زیرا این عذاب درگذر است و برطرف می‌شود و ما بعد از آن به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم و او برای ما - با ایمان به حق، پایداریمان بر شکنجه‌ات، ثباتمان بر

توحید و بیزاری از کفر - از نعمتهای همیشگی خویش چنان می‌بخشد که آن را حد و وصفی نیست.

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (51)

«ما امیدواریم که پروردگاران گناهانمان را از آن روی که نخستین ایمان‌آوردگان بوده‌ایم، بیامرزد.»
سرانجام فرعون همگی آنان را کشت. که تفصیل داستان در سوره «اعراف» گذشت.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (52)

«و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه ببر» بعد از آن که موسی ۳۰ سالها در مصر باقی ماند و دعوت وی جز بر عناد و استکبار فرعونیان نیفزود، خداوند متعال به وی فرمان داد که بنی‌اسرائیل را شبانه از مصر حرکت دهد «زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت» یعنی: فرعون و قومش شما را تعقیب می‌کنند تا شما را از راه بازگردانند. حق تعالی بنی‌اسرائیل را بندگان خود نامید زیرا آنان به موسی ۳۰ و رسالت وی ایمان آورده بودند. براساس قول جمعی از مفسران، موسی ۳۰ شبانگاه در هنگام طلوع ماه حرکت کرد. نقل است که موسی ۳۰ تابوت یوسف ۳۰ را نیز از قبر وی بیرون آورد و با خود برد زیرا یوسف ۳۰ خود وصیت کرده بود که چون بنی‌اسرائیل از مصر می‌رفتند، نعش او را نیز با خود به فلسطین ببرند. نقل است که مدت اقامت بنی‌اسرائیل در مصر، (430) سال بود

و شب بیرون شدنشان از مصر، برای همیشه نزد آنان شب عید است که آن را «عیدفصح» می‌نامند.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (53)

«آن‌گاه فرعون گردآورندگان را به شهرها فرستاد» یعنی هنگامی که خبر به‌راه افتادن بنی‌اسرائیل و خروجشان از مصر به فرعون رسید، او دستور بسیج عمومی داد. به قولی: هزار شهر و دوازده هزار قریه تحت حاکمیت فرعون قرار داشت.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (54)

فرعون گفت: «بی‌گمان اینان» یعنی بنی‌اسرائیل «گروهی اندکند» او با این سخنش می‌خواست تا از شأن و ارزش بنی‌اسرائیل در نزد قومش کاسته و از میان برداشتشان را ساده و آسان جلوه دهد. به قولی: بنی‌اسرائیل جمعا ششصد و هفتاد هزار تن بودند و سپاه فرعون در حدود یک میلیون و پانصد هزار تن. اما این عدد به اثبات نرسیده و گویا از مبالغه‌های بنی‌اسرائیل است.

وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ (55)

فرعون افزود: «و به راستی آنان ما را بر سر خشم آورده‌اند» که بی‌اجازه ما از مصر بیرون رفته‌اند.

وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ (56)

«و ما انبوهی حاذر هستیم» حاذر: آماده و بیدار. گویی او تمام پیروان خویش را فرمان داد تا با حرکت بنی اسرائیل به حال آماده باش قرار گیرند و برای ناکام کردن این حرکت، همه بسیج شوند.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (57) وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (58)

«سرانجام ما آنان را از باغستانها و چشمه سارها و گنجینه ها و جایگاههای پرناز و نعمت بیرون کردیم» یعنی: فرعون و لشکریانش را از سرزمین مصر که پر از باغستانها، چشمه سارها و گنجینه ها بود بیرون راندیم. مقام کریم: منازل و خانه های نیکو و به قولی: مجالس رؤسا و امراء است.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (59)

«چنین بود» خواست و اراده ما «و آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم» در زمان سلیمان ÷ و بعضی از شاهان دیگر بنی اسرائیل. یا مراد زیوراتی است که بنی اسرائیل در شب بیرون آمدن از مصر از قبطیان به عاریت گرفتند. آیه کریمه احتمال این و آن - هر دو - را دارد.

فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (60)

«پس هنگام برآمدن خورشید آنها را تعقیب کردند» یعنی: فرعون و فرعونیان که به تعقیب بنی اسرائیل بیرون رفته بودند، به هنگام برآمدن خورشید به آنان رسیدند. به قولی معنی این است: فرعونیان درحالی به تعقیب بنی اسرائیل شتافتند که حرکت آنها به سمت مشرق بود.

فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ (61)

«و چون دو گروه همدیگر را دیدند» یعنی در معرض دید همدیگر قرار گرفتند، به گونه‌ای که این گروه، گروه دیگر را می‌دید «یاران موسی گفتند، بی‌گمان ما گیر افتادیم» یعنی: به‌زودی سپاه فرعون به ما می‌رسند و ما تاب‌وتوان رویارویی با آنها را نداریم، آنها پشت سر ما هستند و دریا هم پیش روی ما.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (62)

«گفت» موسی ÷ «چنین نیست» ای قوم من! از سوءظن نسبت به خداوند دست بر دارید، آنها قطعاً به شما نمی‌رسند «زیرا پروردگارم با من است» با یاری و رهنمونی خویش «و به‌زودی مرا راهنمایی خواهد کرد» به راه نجات.

فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ (63)

«پس به موسی وحی کردیم که با عصایت بر دریا بزن» آن دریا بنابر قول راجح، دریای سرخ (بحرا حمر) بود «آن‌گاه دریا از هم شکافت» یعنی: موسی عصایش را بر دریا زد و دریا از هم شکافت، به طوری که بستر آن خشک و نمایان گشت چنان‌که ممکن بود پیاده از آن گذر کرد. به قولی: دریا - به تعداد قبایل (اسباط) قوم موسی ÷ - دوازده پاره شد «پس هر پاره‌ای از آن» فرق: قطعه و پاره‌ای از دریاست «همچون کوهی بزرگ بود» که از جانب راست و چپ راه‌ها، به سوی بالا قرار گرفته بود.

وَأَزَلَفْنَا ثَمَّ الْأَخْرِينَ (64)

«و دیگران را بدانجا نزدیک گردانیدیم» یعنی: فرعون و فرعونیان را به سوی دریا نزدیک کردیم.

وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (65)

«و موسی و همراهانش را همگی نجات دادیم» با گشودن راههایی برای عبورشان از کف دریا و دادن امکان گذر از پهنای دریا به ایشان.

ثُمَّ أَعْرَقْنَا الْأَخْرِينَ (66)

«آن‌گاه دیگران را غرق کردیم» یعنی: فرعون و قومش را با به‌هم‌آوردن دریا برآنان، غرق کردیم زیرا آنها برای دنبال کردن موسی و قومش به دریا درآمدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (67)

«بی‌گمان در این» رویدادی که ذکر شد از آغاز داستان موسی و فرعون تا پایان یافتن آن به چنین پایانی عبرت‌انگیز «نشانه‌ای است» بزرگ بر قدرت عظیم و خیره‌کننده حق تعالی «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی: بیشتر این گروهی که با فرعون بودند، مؤمن نبودند زیرا جز اندکی از آنان - مانند آسیه زن فرعون - ایمان نیاورده بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (68)

«و قطعاً پروردگارت عزیز رحیم است» یعنی: از دشمنان خویش انتقام‌گیرنده و به دوستان خویش مهربان است.

وَآتُلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ (69)

«و خبر ابراهیم را برایشان» یعنی بر امت خویش «بخوان» ای محمد ص! زیرا او خلیل خدا و امام حنفاء است پس شایسته است که داستان وی برای این امت خوانده شود تا در اخلاص و توکل و عبادت و بیزاری از شرک، به وی اقتدا کنند.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (70)

«آن گاه که» ابراهیم ÷ «به پدرش و قومش گفت، شما چه می پرستید؟» ابراهیم ÷ می دانست که آنها بتان را می پرستند ولی خواست تا آنان را با حجت ملزم گرداند.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ (71)

«گفتند: بتانی را می پرستیم و پیوسته برای آنها معتکفیم» یعنی: پیوسته و به استمرار - نه فقط در وقت و میعاد معین - بر عبادت آنها پایدار و ملازمیم. اعتکاف برای بتان: اقامت ورزیدن بر عبادت آنهاست.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ (72)

«گفت» ابراهیم ÷ «به قومش «آیا وقتی آنها را به پرستش می خوانید، ندای شما را می شنوند؟».

أَوْ يَنْفَعُونَكُمُ أَوْ يَضُرُّونَ (73)

«یا به شما سودی می‌بخشند» به وجهی از وجوه سودرسانی «یا زیانی می‌رسانند؟» چنانچه پرستش آنها را ترک کنید؟! پس اگر چنین نیست و آنها نه می‌شنوند و نه سود و زیانی می‌رسانند، دیگر برای عبادت آنها چه دلیل و توجیهی وجود دارد.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (74)

«گفتند: نه» هیچ یک از اینها نیست؛ نه بتان ندای ما را می‌شنوند، نه به ما سودی می‌بخشند و نه زیانی می‌رسانند «بلکه نیاکانمان را یافتیم که چنین می‌کردند» و ما هم از آنها تقلید کرده‌ایم. بدین‌گونه بود که قومش هیچ پاسخ دیگری برای توجیه پرستش آنها نیافتند، جز این‌که تقلید محض را انگیزه کار خود معرفی کرده و اقرار کنند به این‌که بتان چنان عاجز و ناتوانند که نه می‌توانند سود و زیانی برسانند، نه می‌شنوند و نه می‌بینند.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (75) أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ (76)

«گفت» ابراهیم، در رد این تقلید کورکورانه آنان «آیا در آنچه شما و نیاکان پیشیتان می‌پرستیده‌اید، تأمل کرده‌اید؟».

فَأِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (77)

«بدانید که آنها دشمن من‌اند» یعنی: بتان دشمنان من‌اند و من در زندگی خود دشمنی با آنها را راه و روش خویش قرار داده‌ام، با آنها دشمنی می‌ورزم تا پرستش آنها را از روی زمین ریشه‌کن کنم و هیچ باکی هم از آنها ندارم «جز پروردگار عالمیان» یعنی: لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست بلکه او در

دنیا و آخرت دوست و سرور من است. بدین سان، پاسخ ابراهیم ÷ هم عاطفی و هم عقلی بود در حالی که پاسخ مشرکان صرفاً پاسخی عاطفی بود. و از آنجا که پاسخ ابراهیم ÷ حاوی اعلان این حقیقت بود که خدای عزوجل پروردگارش می باشد بنابراین، به شناساندن او آغاز کرد و گفت:

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (78) وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (79)

«همان کسی که مرا آفریده است و همو مرا هدایت می کند» به سوی مصالح و منافع دین و دنیایم. به این ترتیب، ابراهیم خلیل ÷ پروردگارش را به اوصافی وصف کرد که او به خاطر آنها سزاوار پرستش است زیرا آفرینش، هدایت کردن، روزی دادن، دفع بیماری، جلب شفا، میراندن، زنده کردن و آمرزیدن - که آیات بعدی بر آنها صراحت دارند - همه، نعمت هایی هستند که شکر منعم را با تمام انواع شکر - که بلندترین و سزاوارترین آن نیایش و پرستش است - می طلبند، چنانچه می فرماید: «و همان کسی که به من خوراک می دهد و سیرابم می گرداند» با رام کردن اسباب آسمانی و زمینی برای من.

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (80) وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (81)

«و چون بیمار شوم همو مرا شفا می دهد» و جز او کسی بر شفا دادم قادر نیست «و آن کس که مرا می میراند و سپس زنده ام می گرداند» و جز او کسی قادر بر این کار نیست. ابراهیم ÷ فقط بیماری را به خود نسبت داد نه دیگر افعال ذکر شده را، از روی رعایت ادب با پروردگار خویش و الا بیماری و غیر آن همه از جانب خدای سبحان است.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (82)

«و آن کس که امیدوارم در روز جزا خطایم را بر من ببخشاید» حاصل و خلاصه پیام ابراهیم ﷺ در این بیان شیوا و حجت روشن وی این است که: فقط آفریننده، بخشنده و اداره‌کننده این پدیده‌ها و نعمت‌هاست که شایسته پرستش می‌باشد، نه غیر وی.

مجاهد می‌گوید: «مراد ابراهیم ﷺ از خطایش، سه مورد ذیل بود: اول این که او در پاسخ این سؤال بت‌پرستان که بتان را چه کسی خرد کرده است؟ گفته بود: **(قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ)** انبیاء: 63: (بلکه این کار بت بزرگ است) در حالی که بت‌شکن خود او بود.

دوم این که او به قومش در توجیه عدم بیرون رفتن با آنان به مراسم عیدشان و دنبال کشیدن خود برای شکستن بتان گفته بود: **(إِنِّي سَقِيمٌ)** صافات: 89: (من بیمارم) در حالی که بیمار نبود.

سوم این که او به حاکم ستمگر که قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت، گفته بود: (ساره خواهر من است).

حسن افزوده است: و این سخن وی درباره ستاره که گفته بود: **(هَذَا رَبِّي)** انعام: 76 – 78: (این پروردگار من است) نیز از آن جمله است.

زجاج می‌گوید: «پیامبران ﷺ بشرند و جایز است که از آنان گناه سرزند، مگر از آنان گناه کبیره سر نمی‌زند زیرا آنان از ارتکاب گناه کبیره معصوم اند». هرچند که سخنان ابراهیم ﷺ از «معارضض» بود، یا در مقام محاجه گفته شده بود لذا هدف وی دروغ‌گویی نبود.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (83)

«پروردگارا! به من حکم ببخش» مراد از حکم: دانش و فهم است. به قولی: نبوت و رسالت است. به قولی دیگر: شناخت حدود الله، احکام و غیر این از معارف است «و مرا به صالحان ملحق فرمای» یعنی: مرا به پیامبران قبل از من در بهشت ملحق گردان.

در حدیث شریف آمده است: «اللهم أحینا مسلمین وأمتنا مسلمین وألحقنا بالصالحین، غیر خزیای ولا تبدلین: بارالها! ما را مسلمان زنده بدار و مسلمان بمیران و ما را به شایستگان ملحق گردان، بی آن که خوارمان کرده باشی یا از کسانی که دین خود را دگرگون کرده اند».

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (84)

«و برای من در میان آیندگان آوازه نیکو گذار» یعنی: برای من در میان آیندگانی که بعد از من تا روز قیامت می آیند، نام و آوازه نیکو قرار ده. خدای سبحان این نام و آوازه نیکو را برای ابراهیم ﷺ قرار داد زیرا تمام امتها و همه اهل ادیان در همه نسلها و عصرها به او افتخار می کنند و او را گرامی و بزرگ می دارند.

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ (85)

«و مرا از وارثان بهشت پرناز و نعمت گردان» یعنی: از کسانی که جاودانه به آن وارد می شوند.

وَاعْفُرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ (86)

«و بر پدرم پیامرز زیرا او از گمراهان بود» ابراهیم ÷ در آغاز امر برای پدرش آمرزش خواست اما چون برایش معلوم شد که او دشمن خداست، از وی بیزاری جست.

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (87)

«و مرا در روزی که مردم برانگیخته می شوند، رسوا نکن» یعنی: مرا در ملا و محضر مردم در روز محشر - با بازخواست و مجازاتم - رسوا نکن. یا مرا در روز قیامت عذاب نکن. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر آن از ابی هریره ر آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ابراهیم در روز قیامت با پدرش آزر درحالی ملاقات می کند که بر چهره آزر گردوغباری نشسته است. سپس به وی می گوید: پدر! آیا به تو نگفته بودم که از من نافرمانی نکن؟ پدرش می گوید: اینک امروز از تو نافرمانی نمی کنم! در این هنگام ابراهیم ÷ [مناجات کنان] می گوید: پروردگارا! تو به من وعده دادی که در روز رستاخیز رسوایم نسازی پس کدام رسوایی از این رسوایی پدرم بیشتر است؟ خداوند! می فرماید: همانا من بهشت را بر کافران حرام کرده ام، سپس می فرماید: ای ابراهیم! بنگر که در زیر پاهای تو چیست؟ ابراهیم ÷ به زیر پای خویش می نگرد، بناگاه می بیند که در زیر پایش کفتار نر گندیده و آلوده ای است آن گاه چهار دست و پای آن کفتار گرفته می شود و در آتش افکنده می شود». گویی خداوند متعال آزر را به صورت کفتاری درمی آورد.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (88)

«روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد» یعنی مال و فرزندان شخص نمی‌توانند وی را در روز قیامت از عذاب خداوند آنگاه دارند.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (89)

«مگر کسی که دلی پاک و پیراسته» از کفر، نفاق و بقیه امراض باطنی «به نزد خدا بیاورد» یعنی: مال و نزدیکان شخص نزد خداوند به انسان سودی نمی‌رسانند بلکه آنچه که به وی سود می‌رساند، سلامت قلب وی است. قلب سلیم: یعنی قلب صحیح و سالم، همانا قلب مؤمن است زیرا قلب کافر و منافق بیمار است.

با این دعا، دعاهای ابراهیم ؑ به پایان رسید.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (90)

«و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می‌شود» تا به آن وارد شوند.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ (91)

«و دوزخ برای گمراهان نمایان گردانیده می‌شود» یعنی: چنان آشکار و نمایان گردانیده می‌شود که نزدیک است شعله‌هایش آنان را فراگیرد. بدین گونه است که خداوند بهشت را برای مؤمنان آشکار و نزدیک می‌گرداند؛ قبل از آن که به آن داخل شوند و دوزخ را برای کفار، قبل از آن که به آن درآیند تا غم و اندوه کفار سخت‌تر شده و شادی و مسرت مؤمنان مضاعف گردد.

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (92) مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ (93)

«و به آنان گفته می‌شود» یعنی: به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سرکوب: «آنچه جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟ آیا شما را یاری می‌کنند، یا خود یاری می‌بینند؟» قطعاً پاسخ منفی است.

فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (94)

«آن‌گاه آنان و گمراهان در آن سرنگون افکنده می‌شوند» یعنی: معبودان باطل و گمراهان پرستشگرشان، همه بر روی یک‌دیگر با سر در دوزخ افکنده می‌شوند.

وَجُنُودٌ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (95)

«و نیز همه سپاهیان ابلیس» یعنی: شیطانهای ابلیس و پیروان انسی و جنی وی که مردم را گمراه می‌کردند نیز همگی در دوزخ سرنگون افکنده می‌شوند. به‌قولی: مراد از (جنود ابلیس) نسل و تبار وی‌اند. به‌قولی دیگر: مراد هر کسی است که به‌سوی پرستش بتان دعوت می‌کند. آری! همگی آنان به دوزخ درافکنده می‌شوند.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (96) تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (97)

«آنان درحالی که در آنجا با یک‌دیگر ستیزه می‌کنند، می‌گویند: سوگند به خدا که ما درگمراهی آشکاری بودیم» یعنی: در روز قیامت پرستشگران باطل با معبودان خود به‌دشمنی و ستیزه برخاسته و بر آنان برمی‌شورند، بعد از آن‌که در دنیا در محبت آنان فنا شده بودند و در پیروی از آنان سر از پا نمی‌شناختند و بر

هرکسی که با آنان در این راه باطل معارضه می‌کرد، به مبارزه برخاسته و به مجازاتشان اقدام می‌کردند چنان‌که قوم ابراهیم ÷ با وی چنین کردند. لیکن در قیامت وضع دگرگون می‌شود و پرستشگران با معبودان باطل خود به ستیزه برخاسته و بر گمراهی خود تأکید می‌کنند و می‌گویند: ما آشکارا در گمراهی بوده‌ایم.

إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (98)

آری! سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم «آن‌گاه که شما» معبودان باطل «را با پروردگار عالمیان برابر می‌کردیم» و شما را مانند او مورد پرستش قرار می‌دادیم.

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (99)

آن‌گاه می‌افزایند: «و جز مجرمان» از شیطانهای انسی و جنی‌ای که با خدای یکتا و لاشریک پرچم مبارزه و دشمنی را برافراشتند «ما را گمراه نکردند».

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (100)

«پس اکنون هیچ شفיעی نداریم» که برای ما شفاعت کند و ما را از عذابت برهاند چنان‌که مؤمنان به اذن پروردگارشان شفیعان و واسطه‌هایی دارند.

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (101)

«و نه هیچ دوست حمیمی» یعنی: دوست صمیمی‌ای هم نداریم که با ما نزدیکی کرده و یاریمان دهد و ما را از خشم و عذاب پروردگار برهاند. حمیم:

دوست نزدیکی است که تو او و او تو را به شدت هر چه تمامتر دوست داشته باشید. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «همانا شخص بهشتی در بهشت می پرسد: فلان کس و دوست وی در دوزخ چه کار کردند؟ سپس پیوسته [دنبال قضیه را می گیرد و] برای او شفاعت می کند تا سرانجام خداوند متعال شفاعتش را درباره وی می پذیرد پس چون از دوزخ نجات می یابد، مشرکان می گویند: ما لنا من شافعين و لا صدیق حمیم: اینک نه ما هیچ شفيعی داریم و نه هیچ دوست نزدیکی».

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (102)

«و ای کاش برای ما یک بار بازگشتی بود» به سوی دنیا «تا از مؤمنان می شدیم» و در قطار آنان درمی آمدیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (103)

«بی گمان در این نشانه ای است» یعنی: در آنچه ذکر شد از داستان ابراهیم رضی الله عنه، دشمنی دوزخیان با یکدیگر و حسرت خوردنشان بر گمراهی خویش، عبرت و پندی مؤثر است «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی: بیشتر این گروهی که رسول خدا ص داستان ابراهیم رضی الله عنه را برایشان می خواند - که قریش و همراهان دینی آنانند - مؤمن نیستند. یا مراد: قوم ابراهیم رضی الله عنه اند که بیشترشان مؤمن نبودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (104)

«و در حقیقت پروردگار تو همان عزیز رحیم است» لذا دشمنانش را سرکوب کرده و به دوستانش مهر و محبت می ورزد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسَلِينَ (105)

«قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند» چرا فرمود: (پیامبران را)؟ درحالی که آنان فقط پیامبر خویش نوح ÷ را تکذیب کردند نه همه پیامبران را؟ بدان جهت که آنان منکر بعثت تمام پیامبران ﷺ بودند. یا این که تکذیب یک پیامبر در حکم تکذیب همه ایشان است.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (106)

«چون برادرشان نوح به آنان گفت» یعنی: نوح برادرشان در قبیله و نسب بود نه برادرشان در دین زیرا آنان و نوح ÷ از نظر دینی در دو جهت مخالف با هم قرارداشتند. آری! نوح ÷ به آنان گفت: «آیا پروا نمی‌دارید» از خدای سبحان تا پرستش بتان را ترک کرده و به ندای پیامبری که به سوی شما فرستاده شده است لبیک بگویید؟

ملاحظه می‌کنیم که در داستانهای نوح، هود، صالح، لوط و شعیب ﷺ ندای پیامبران به اقوام و امتهایشان همه این بود: (ألا تتقون: آیا تقوی پیشه نمی‌کنید و پروا نمی‌دارید؟). البته این امر دلیل بر آن است که هدف اساسی دعوت تمام پیامبران ﷺ، همانا رسانیدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (107)

«من برای شما رسولی هستم» از جانب خداوند آنکه در آنچه به شما از جانب حق تعالی ابلاغ می‌کنم «امین» و مورد اعتماد هستم. شایان ذکر است که قوم نوح ÷ به امانتداری و راستگویی وی واقف بودند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (108)

«پس از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمایید» یعنی: طاعت خداوند را سپری در برابر عذاب وی قرار دهید و از من در اوامری که از سوی خداوند شما را بدان امر می‌کنم فرمان برید؛ مانند ایمان آوردن به وی، ترک شرک، انجام دادن فرایض و برنامه‌های دینی.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (109)

«و بر این، اجری از شما طلب نمی‌کنم» یعنی: بر تبلیغ این رسالت، از شما مزدی نمی‌طلبم و در این مزد طمع نمی‌بندم، با وجود منفعت بزرگی که تبلیغ این رسالت برای شما دارد «پاداش من جز بر عهده پروردگار عالمیان نیست» پس من پاداش دعوت خود را از حق تعالی می‌طلبم زیرا هموست که مرا به ابلاغ رسالت، مکلف گردانیده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (110)

«پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید» نوح ÷ این جمله را بدان جهت تکرار کرد تا این معنی را در نهادشان پایدار سازد. ملاحظه می‌کنیم که نوح ÷ برای هر یک از دو درخواست خود به سوی تقوا، علتی ذکر کرد؛ چنان‌که در اول گفت: چون بر امانت‌داری‌ام آگاهید پس تقوا پیشه کنید و در دومین درخواست خود گفت: چون دانستید که از شما مزدی نمی‌طلبم پس تقوا پیشه کنید.

قَالُوا أَنْوْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ (111)

«گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم حال آن که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟»
یعنی: چگونه از تو پیروی کنیم و به تو ایمان بیاوریم، حال آن که فرومایگانی که از کمترین مال و جاه برخوردارند، از تو پیروی کرده‌اند؟ رذاله: خست و ذلت است. آری! قوم نوح[ؑ] از آن روی پیروانش را پست و فرومایه شمردند که ایشان سرمایه و مقام و شرف ظاهری کمتری داشتند. یا بدان جهت که ایشان نسب عالی نداشتند. به قولی: پیروان نوح[ؑ] متشکل از صاحبان حرفه‌ها و مشاغل پایین و فرومایه بودند.

پس حاصل معنی این است: نه به تو ایمان می‌آوریم، نه از تو پیروی می‌کنیم و نه در کار ایمان به فرومایگان اقتدا می‌نماییم.

قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (112)

«نوح گفت: من از کارشان چه آگاهی‌ای دارم؟» یعنی: مرا با شغل و حرفه آنان چه کار که از آن آگاه باشم؟ من مکلف به آن نیستم که از کارها و مشاغل آنان آگاه شوم بلکه فقط مکلفم که آنان را به سوی ایمان فراخوانم و به ایمانشان بها دهم و آن را معتبر بشناسم، نه به حرفه‌ها و مشاغل و فقر و غنایشان چراکه این امور در میزان ایمان، هیچ قدر و قیمتی ندارند.

إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ (113)

«حساب آنان جز بر پروردگارم نیست، اگر در می‌یابید» یعنی: تفتیش و بازرسی و محاسبه ضمائر و اعمالشان فقط بر خداست و اگر شما از اهل شعور و فهم بودید، این حقیقت را دریافته و آن را باور می‌کردید.

نسفی می گوید: «آن متکبران، پیروان نوح ﷺ را متهم کردند که در عین فرومایگی، به ایمان هم تظاهر می کنند و در واقع به نوح ﷺ ایمان ندارند». که نوح ﷺ پاسخشان را به نحو فوق داد.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ (114)

«و من طردکننده مؤمنان نیستم» این پاسخ نوح ﷺ است به درخواست کفار که باید مؤمنان صاحب مشاغل پست را از خود براند و طرد کند.

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (115)

«من جز هشداردهنده‌ای آشکار نیستم» یعنی: من فقط هشداردهنده‌ای هستم که آنچه را خدای سبحان مرا به ابلاغ آن به سوی شما فرمان داده است، به طور واضح و آشکار برای شما می‌رسانم. یعنی: این مستضعفان نیز از جمله کسانی هستند که من به هشداردادنشان مأمور شده‌ام پس چگونه آنان را از خود طرد می‌کنم.

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (116)

«گفتند: ای نوح، اگر دست برنداری قطعا از جمله سنگسارشدگان خواهی بود» یعنی: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برنداری، از جمله سنگسارشدگان خواهی بود. به‌قولی معنای (مِنَ الْمَرْجُومِينَ) این است: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برنداری، از جمله دشنام‌داده‌شدگان خواهی بود. بدین‌سان، نوح ﷺ را به برخورد بدلفظی، چون دشنام‌دادن و اهانت تهدید کردند، بعد از آن‌که در میدان منطق و

حجت خلع سلاح شدند. البته این عادت و شیوه دشمنان خداست که در نهایت امر، به تهدید پناه می‌برند تا دعوتگران راه خدا را از دعوتشان برگردانند.

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ (117)

«نوح گفت: پروردگارا! قوم من مرا تکذیب کردند» یعنی بر تکذیب من پافشاری کرده، سختم را نشنیده و دعوت من را اجابت نکردند.

فَأَفْتَحَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجَّيْنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (118)

«پس در میان من و آنان به حکمی فیصله کن» فتح: حکم قاضی در میان دو طرف دعواست. یعنی: میان من و قوم من به حکمی که محق را از مبطل نمایان و متمایز گرداند، حکم کن «و من و هر کس از مؤمنان را که با من است نجات بخش» از عذاب عمل آنان آن‌گاه که بخواهی مجازاتشان کنی. آری! چون نوح بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را به یاری فراخواند و خداوند ا دعایش را اجابت کرد:

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ (119)

«پس او و همراهانش را در کشتی پر و گرانبار، نجات بخشیدیم» یعنی: کشتی‌ای که آکنده از مردم، چهارپایان، پرندگان و کالاها بود.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ (120)

«آن‌گاه باقی‌ماندگان را بعد از آن غرق کردیم» یعنی: بعد از نجات دادن او و همراهانش، باقی‌ماندگان از قومش را غرق کردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (121)

«قطعا در این نشانه‌ای است» یعنی: در نجات نوح ﷺ و مؤمنان همراهش بر این وصف شگفت و هلاک کردن دروغ‌انگاران قومش، نشانه و عبرتی است بزرگ بر وجود و وحدانیت خدای عزوجل و راستگویی پیامبرانش «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی اکثریت قوم نوح با وجود برپایی دلیل و حجت، از مشرکان بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (122)

«و در حقیقت، پروردگار تو عزیز رحیم است» یعنی: او سرکوب‌کننده دشمنانش بوده و به دوستانش مهربان است.

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ (123) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (124)

«قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند، چون برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟» تفسیر آن همچون تفسیر سخن نوح ﷺ به قوم خویش است، که در آیات «106 - 105» گذشت.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (125) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (126) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (127)

«به‌راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید و برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست» تفسیر این آیات سه‌گانه همچون تفسیر آنها در داستان نوح ﷺ، آیات: «109 - 107» می‌باشد.

أَتْبُنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (128)

«آیا بر هر بلندی بنایی از سر بازیچه می‌سازید؟» ریع: تپه مرتفع از زمین است. به قولی: ریع، کوه است. مجاهد می‌گوید: ریع، وادی‌ای در میان دو کوه، یا کوره راهی در کوه است. یعنی: شما در هر مکان بلندی بنایی از سر بازیچه می‌سازید و آن را چون نشانه‌ای بر اظهار قوت و قدرت خود می‌گردانید زیرا چنین بناهایی، جز این‌که مایه فخر و مباهات عده‌ای و آزار و زیان دیگران و هدر دادن امکانات باشد، هیچ نفع دیگری ندارد چنان‌که شما از فراز این بناها، رهگذران را اذیت کرده و آنان را به ریشخند می‌گیرید. شایان ذکر است که خصلت بناسازی در تپه‌ها و مکانهای مرتفع برای فخر نمایی و ارائه نمایش جاه و مکت، در بسیاری از حکام و بوالهوسان زمان ما نیز وجود دارد.

وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (129)

«و مصانع می‌سازید» مصانع: عبارت از قصرها و منازل است که مردم برای سکونت می‌سازند. به قولی: مصانع، عبارت از قلعه‌ها و دژهای استوار است «به امید آن‌که جاودانه بمانید» گویی با ساخت و ساز این برجها، جاودان می‌مانید و مرگ را هرگز به شما دسترسی نیست در حالی که اصلاً چنین نیست بلکه این برجها و کاخها از دست شما می‌رود چنان‌که از دست پیشینیان شما رفت.

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (130)

«و چون به کیفر دست می‌گشایید، ستمکارانه دست می‌گشایید» بطش: حمله ور شدن به درستی و خشونت، همراه با خشم و سرکوب است.

هودؑ این شیوه را از آن روی ناشایست دانست که این گونه برخورد، ظالمانه است. اما در کیفر دادن به حق، به کارگرفتن تازیانه و شمشیر و غیر آن جایز است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (131) وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (132) أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ (133)

«پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید. از کسی پروا کنید که شما را به آنچه می‌دانید، مدد کرد. شما را به دادن چهارپایان و فرزندان مدد کرد» یعنی از عذاب خدا پروا دارید، خدایی که شما را با نعمت‌های فراوانی مدد رسانید و از انواع برخورداری‌ها بهره‌مندتان گردانید. شایان ذکر است که قوم هود در احقاف - نزدیک حصرموت یمن - سکونت داشتند و از نعمتها و قدرت بسیاری بهره‌مند بودند.

وَجَنَاتٍ وَعُيُونٍ (134)

«و» نیز شما را مدد رسانید «به دادن باغها و چشمه‌ساران» و چاهها و جویباران.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (135)

سپس هودؑ آنان را بیم داده فرمود: «به‌راستی من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم» اگر کفر ورزیده و بر شیوه پرستش غیرخدا که هم اکنون بر آن قرار دارید، اصرار و پافشاری نمایید و شکر این نعمتها را به‌جا نیاورید.

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَّعْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (136)

«گفتند: خواه پندمان دهی، خواه از پنددهندگان نباشی، برای ما یکسان است» یعنی: اندرز دادن و عدم اندرز دادنت نزد ما یکسان است، به هیچ چیز از آن اهمیتی نمی‌دهیم و به آنچه تو می‌گویی، هرگز التفاتی نمی‌کنیم و از راهی که بر آن هستیم، هرگز دست‌بردار نیستیم. این سخن را از باب تعجیز هود و مایوس کردن وی گفتند تا به دعوتش ادامه ندهد و کار آنها را یکسره بداند.

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (137)

«این جز شیوه پیشینیان نیست» یعنی: آنچه که ما بر آن از شرک و کفر قرار داریم، جز عادت و عمل پیشینیان نیست، آخر پدران و نیاکان پیشین ما نیز بر این کیشی بوده‌اند که هم‌اکنون ما بر آن هستیم، با این وجود کار آنها به سامان و امور آنها به‌طور دلخواه بود و ما هم پیرو آنان هستیم بنابراین، بر این شیوه استمرار خواهیم داد و نمی‌خواهیم تا آن را با راه و روش دیگری جایگزین کنیم.

محتمل است که این آیه، جمله معترضه‌ای از فرموده خدای سبحان باشد، نه حکایت از سخنان قوم هود، که در این صورت معنی این است: تکذیب قوم هود نیز مانند تکذیب سایر مرفهان طغیان‌گری بود که قبل از آنان پیامبرانشان را تکذیب کردند. نظیر این فرموده حق تعالی: (تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ): (دل‌هایشان شبیه همدیگر است) «بقره / 118».

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (138)

«و ما عذاب شونده نیستیم» در برابر آنچه که انجام می‌دهیم، از ارتکاب ستم و مانند آن از شیوه‌ها و رفتارهای ناروایی که هم‌اکنون بر آن قرار داریم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (139)

«پس او را» یعنی هود ÷ را «تکذیب کردند و در نتیجه هلاکشان ساختیم» یعنی: خدای سبحان به سزای تکذیبشان، نابودشان کرد. شایان ذکر است که نابودکردنشان با باد سرکش و تند بود چنان‌که در آیه «6/ سوره حاقه» می‌خوانیم: (وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ (6) سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ (7) فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ (8)): (و اما عاد، با تندبادی سخت سرد و بنیان‌کن به نابودی کشیده شدند که خداوند آن را هفت شب و هشت روز پیوسته برایشان گماشت و آن قوم را در آن حال از پا درافتاده بینی؛ گویی آنان خرما‌بنانی هستند ریشه‌کن شده پس آیا اثری از آنان بازمانده‌می‌بینی؟). «بی‌گمان در این» نابود ساختنشان «نشانه‌ای است» بر راستگویی پیامبران ﷺ و درس عبرتی است برای تکذیب پیشگان «و بیشترشان مؤمن نبودند» با وجود بسیاری معجزات و روشن بودن بینات.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (140)

«و به‌راستی پروردگارت عزیز رحیم است» تفسیر نظیر آن، در آیه «140» گذشت.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ (141) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (142) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (143) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (144) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (145)

«ثمود نیز رسالت یافتگان را تکذیب کردند. آن گاه که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟ بی‌گمان من برایتان رسولی امین هستم. پس از خداوند پروا دارید و از من اطاعت کنید. بر تبلیغ این رسالت از شما پاداشی نمی‌طلبم. پاداش من جز بر عهده پروردگار عالمیان نیست» تفسیر آیات همانند با این آیات، قبل از این، در داستان «هود» گذشت. شایان ذکر است که قوم ثمود از اعراب بودند و در وادی ای میان مدینه و شام به نام «حجر» سکونت داشتند و پیامبرشان حضرت صالح ÷ بود.

أَتْتَرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ (146)

«آیا در آنچه اینجا است، ایمن رها می‌شوید؟» یعنی: آیا در این نعمت‌هایی که خداوند ا در اینجا به شما بخشیده است، ایمن از مرگ و عذاب رها می‌شوید و همچنان در دنیا ماندگار می‌مانید؟

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (147) وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ (148)

«در باغها و در کنار چشمه‌ساران؟ و کشتزارها و خرمابنانی که باروبر آنها لطیف است؟» هضیم: پخته و رسیده و نرم و لطیف. همچنین محتمل است که معنای هضیم این باشد: خوشه‌های خرما از بس که پر و پخته شده اند، فرو افتاده‌اند. طلوع: غلاف شکوفه‌ها از خوشه‌های خرما که به باروبر می‌نشیند.

وَتَحْتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ (149)

«و ماهرانه برای خود از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید» قوم ثمود با مهارت و هنرمندی خانه‌های خود را در درون صخره‌های کوهها می‌تراشیدند تا به مدتهای دراز باقی بماند، از آن روی که عمرهایشان طولانی بود و خانه‌های بنا شده از گل ویران می‌شد و کفاف عمرشان را نمی‌داد. به قولی معنی (فارهِین) این است: آنان خانه‌ها را با تسلط و چیره‌دستی می‌تراشیدند. به قولی دیگر معنی این است: آنها مرفهانه و در کمال ایمنی و آسایش، خانه‌هایی را می‌تراشیدند. به قولی دیگر مراد این است: آنان این خانه‌ها را گردنکشانه و متکبرانه فقط از روی رفاه‌زدگی و فخرنمایی می‌ساختند و اموالی هنگفت را صرف بنای آنها می‌کردند، بی آن‌که به سکونت در آنها نیازی داشته باشند و در ساختن این بناها انواع مهارتها و هنرنمایی‌ها را به‌خرج داده و انواع نقش و نگارها را در آنها اجرا می‌کردند چنان‌که از آثار برجای مانده از آنان، این هنرها و مهارتها تا به امروز مشاهده می‌شود. شایان ذکر است که منازل قوم ثمود هم‌اکنون نیز در فاصله چهارصد کیلومتری مدینه منوره معروف و شناخته شده است، به گونه‌ای که هر بیننده‌ای را متحیر و مدهوش می‌سازد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (150)

«پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید» یعنی: از خدا پروا دارید؛ با ادای حق وی، چون ایمان به یگانگی وی و رسالت من و اطاعت از من در آنچه که شما را به آن امر و نهی می‌کنم.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (151)

«و از فرمان اسراف‌کاران اطاعت نکنید» یعنی: از فرمان مشرکانی که شما را به‌سوی پرستش غیرخداوند افرامی‌خوانند و علیه من و علیه دعوت الله ا توطئه می‌چینند و شما را به تکذیب رسالت من فرمان می‌دهند، اطاعت نکنید. به‌قولی: مراد از (اسراف‌کاران) کسانی هستند که شتر را پی کردند. سپس در وصف این گروه مسرفان فرمود:

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (152)

«کسانی که در زمین فساد می‌کنند و در صلاح نمی‌کوشند» یعنی: شیوه و عادت افراط‌گران و اسراف‌کارانی که در زمین - با توطئه علیه صالح و مؤمنان همراهش - فتنه و فساد برپا می‌کنند و به هیچ وجه از آنان - با ایمان و عدالت - صلاح و اصلاح سر نمی‌زند، این است.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (153)

«گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی» یعنی: از آنانی هستی که تو را جادو کرده‌اند تا بدانجا که به صرف وهم و خیال، اموری از باطل را حق پنداشته و شیوه استوار زندگانی مان را به‌نقد کشیده و آن را ناهنجار و نابکار می‌پنداری، شیوه‌ای که پدران و نیاکان ما بر آن قرار داشته‌اند. به‌قولی: مسحر کسی است که به غذا و آب خوردن مشغول می‌شود. گویی چنین گفتند: ای صالح! تو نیز بشری مانند ما هستی که می‌خوری و می‌آشامی.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بَيَّةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (154)

«تو جز بشری مانند ما نیستی» لذا چنین پنداشتند که قرار داشتن صالح \div در مقام بشری مانند ایشان، او را در ادعای نبوتش دروغگو می‌کند «پس آیه‌ای بیاور» یعنی: نشانه‌ای بیاور که با دیدن آن یقین کنیم که تو فرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان هستی، چنانچه آن نشانه از چیزهایی باشد که بشر به آوردن مانند آن توانا نیست «اگر از راستگویان هستی» در سخن و ادعای خویش.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (155)

بعد از آن که آنان از صالح \div نشانه و معجزه طلب کردند، خداوند متعال شتری عظیم الجثه را زنده از کوه بیرون آورد، به گونه‌ای که او را می‌دیدند و بدن آن را با دستان خویش لمس می‌کردند تا این حجتی بر نبوت صالح \div باشد: «گفت: این ماده‌شتری است که نوبتی از آب اوراست و روزی معین نوبت آب شماست» یعنی: برای شتر بهره و نوبتی معین از آب است و برای شما نیز بهره و نوبتی معین است پس برای شما مجاز نیست تا در روزی که نوبت اوست از آن آب بنوشید و این ماده‌شتر نیز در روزی که نوبت شماست، از آن آب نمی‌نوشد.

وَلَا تَمْسُوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ (156)

«و به آن آسیبی نرسانید» مانند پی کردن یا زدن او، یا رساندن هر گزند و آسیب دیگری «که در آن صورت عذاب روزی بزرگ گریبانگیرتان خواهد شد» آن روز بدان جهت بزرگ و هولناک است که روز نزول عذاب می‌باشد.

فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ (157)

«پس آن را پی کردند و آن‌گاه پشیمان گشتند» از پی کردن آن، هنگامی که دانستند عذاب بر آنان فرود آمدنی است.

ماجرا چنین بود که صالح ÷ به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانه‌ای از آن عذاب بر آنان پدیدار می‌شد و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی به حالشان سودی نداشت زیرا پشیمانی و ندامت در هنگام دیدن عذاب و ظهور آثار و علایم آن هیچ فایده‌ای ندارد. پس مراد از فرموده حق تعالی: (آن‌گاه پشیمان شدند)؛ پشیمانی آنها در هنگام دیدن نشانه‌های عذابی بود که در حال فرود آمدن بر آنان بود^{۱۴}.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (158)

«آن‌گاه عذاب آنان را فرو گرفت» همان عذابی که به آن وعده داده شده بودند. تفسیر (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ) «بی‌گمان در این ماجرا نشانه‌ای است و بیشترشان ایمان آورنده نبودند» گذشت. شایان ذکر است که عذاب قوم صالح ÷ زلزله شدید و سپس بانگ مرگبار مهیبی بود که دل‌هایشان را از جا بر کند (و در خانه و کاشانه‌شان از پا درآوردند) «هود/67».

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (159)

«و بی‌شک پروردگار تو عزیز رحیم است» از عزت وی است که دشمنان کافر خویش را سرکوب می‌کند و از رحمت اوست که دوستانش را بر دشمنانش نصرت می‌دهد.

^{۱۴} نگاه کنید به تفسیر آیات «64 - 48» از سوره «هود» که در آن بیان این رویداد آمده است.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ (160)

«قوم لوط پیامبران را تکذیب کردند» او لوط فرزند هاران فرزند آزر برادرزاده ابراهیم خلیل است که در حیات ابراهیم به سوی اهالی شهر «سدوم» به رسالت فرستاده شد.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ (161) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (162) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (163) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (164)

«چون برادرشان لوط به آنان گفت، آیا پروا نمی‌دارید؟ به راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خداوند پروا دارید و از من اطاعت کنید. برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست» تفسیر نظیر این آیات در این سوره و نیز تفسیر داستان لوط به‌طور مشروح در سوره «اعراف» گذشت.

آتَتْوْنَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (165)

«آیا از میان مردم جهان با مردان می‌آمیزید؟» یعنی: آیا با مردان، شهوترانی می‌کنید در حالی که این عمل، عمل فحشا و زشتی است که قبل از شما احدی از مردم آن را مرتکب نگردیده است؟ آری! قوم لوط با مردم غریبه، عمل لواط را انجام می‌دادند چنان که در سوره «اعراف» گذشت.

وَتَدْرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (166)

«و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده، وامی گذارید» یعنی: زنانی را که خداوند ا برای بهره‌برداری جنسی شما آفریده‌است وا گذاشته و رها می‌کنید؟ مراد از (ازواج) زنانند، نه مطلق همسران زیرا هدف از دعوتشان این بود که زنان را به همسری بگیرند «بلکه شما مردمی تجاوزکارید» یعنی: شما در ارتکاب گناهان و از جمله این معصیت بزرگ، از حد تجاوز می‌کنید.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ (167)

«گفتند: ای لوط! اگر دست برنداری» از سرزنش، عیب‌جویی و تقبیح کار ما؛ «بی‌گمان از رانده‌شدگان خواهی بود» از شهر ما و قطعا از آن تبعید خواهی شد.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ (168)

«گفت: من برای عمل شما» یعنی عمل مقاربت با مردان و همچنین سایر کردارهای زشتی که انجام می‌دهید؛ «از دشمنان هستم» یعنی از متفران و دشمنان این کار و کردارهای زشت شما هستم.

رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ (169)

«پروردگارا! مرا و خانواده‌ام را از شر آنچه انجام می‌دهند، رهایی بخش» بدین سان بود که لوط به سوی خداوند ا به دعا متوسل شد تا او و خانواده‌اش را از آن سرزمین بیرون آورده و از عمل پلید آنها یا از مجازاتی که به آنان خواهد رسید، نجات دهد.

فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (170)

«پس او و اهلش همگی را رهایی بخشیدیم» یعنی: لوط و خانواده و پیروان دینی‌اش را نجات دادیم آن‌گاه که ایشان را در آن شبی که عذاب در صبحگاه آن بر قومش پیوستنی بود، به بیرون آمدن از میانشان فرمان دادیم.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (171)

«جز پیرزنی را» مراد زن لوط است «که از باقی ماندگان بود» در عذاب زیرا هرچند او با لوط و سایر اعضای خانواده‌اش از شهر بیرون آمد، لیکن خداوند او را به لوط و کسانی که فرمان داده بود که در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به سویشان ننگند پس هیچ‌کس از ایشان به ستمگران التفاتی نکرد، جز زن لوط و در نتیجه او را همان عذابی فراگرفت که سایر ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمین با ستمگران میخکوب شد و باقی ماند.

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْأَخْرِينَ (172)

«سپس دیگران را نابود ساختیم» با فروردن در زمین و سنگباران کردنشان.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ (173)

«و بر آنان بارانی سخت بارانیدیم» از سنگ که از آسمان بر آنان بارید، افزون بر فرو بردنشان در زمین «چه بد است باران هشدار یافتگان» که بیم داده شدند اما تکذیب پیشه کردند و در نتیجه به چنان عذابی دچار شدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (174) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (175)

«بی‌گمان در این» عقوبت قوم لوط و نجات‌دادن او و کسانش «نشانه‌ای است» بر وجود و یگانگی خداوند و بر صحت رسالت پیامبرانش «ولی بیشترشان ایمان آورنده نبودند» با وجود بسیاری معجزات و نشانه‌ها «و در حقیقت، پروردگار تو همان عزیز رحیم است» از عزت وی است که هر کس را بخواهد ریشه‌کن می‌کند و از رحمت وی است که پیامبرانش و مؤمنان را نجات می‌دهد.

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ (176)

«اصحاب آیکه نیز پیامبران را تکذیب کردند» به قولی: «آیکه»، نام تمام آن سرزمین بود. ابن عباس ر می‌گوید: «آنان در بیشه‌زاری از ساحل دریا تا مدین مسکن داشتند». خلیل می‌گوید: «آیکه، بیشه و جنگلی است که درخت سدر (کنار) و اراک (درخت مسواک) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن می‌روید».

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (177)

«آن‌گاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟» در اینجا خداوند فرمود: «شعیب، برادرشان» چنان‌که در داستان لوط فرمود: «برادرشان لوط» زیرا شعیب ÷ در نسب از مردم آیکه نبود، برخلاف داستان فرستادن وی به سوی مدین که در آن فرمود: (اِخَاهُمْ شُعَيْبًا: برادرشان شعیب) زیرا شعیب ÷ در نسب از قوم مدین بود. البته بیان نسب وی در سوره «اعراف» گذشت. ولی ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که اصحاب آیکه همان اهالی مدین اند، به دلیل این‌که به دادن پیمان به

طور کامل امر شدند «آیه 81» چنان‌که در داستان مدین نیز آمده است پس چنین نیست که شعیب ÷ دوبار به رسالت فرستاده شده باشد، یکبار به سوی اهل مدین و بار دیگر به سوی اصحاب آیکه.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (178) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (179) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (180)

تفسیر آیات: «من برای شما رسولی امین هستم. از خدا بترسید و از من پیروی کنید. و بر این رسالت از شما اجری طلب نمی‌کنم. پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست» در همین سوره گذشت.

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (181)

«پیمان‌ها را تمام دهید» یعنی به کسی که با شما معامله می‌کند، پیمان‌ها را به کمال و تمام دهید «و از کم‌فروشان نباشید» که از وزن و پیمان‌ها بکاهید. اما افزودن بر وزن و پیمان‌ها به نفع مشتری، کار نیکویی است، به همین دلیل آن را ذکر نکرد.

وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ (182)

«و با ترازوی درست وزن کنید» یعنی حق صاحب حق را با ترازو (باسکول) درست و برابر بدهید، بی آن‌که با تردستی، پنهانی بر آن دست برید تا از حق خریدار بکاهید.

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (183)

«و به مردم اشیای شان را کم ندهید» یعنی: از حقوقی که مردم دارند نگاهید. تفسیر نظیر آن در سوره «هود» گذشت. همچنین تفسیر: **(وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ)** «و در زمین به تباهی نکوشید» در سوره هود و غیر آن گذشت.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأُولِينَ (184)

«و از آن کس که شما و امتهای پیشین را آفرید، پروا کنید» جبله: امتهای و خلق انبوه‌اند.

اما پاسخ آنان به این اوامر و نواهی عادلانه چنین بود:

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (185) وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (186)

«گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی. تو جز بشری مانند ما نیستی» تفسیر آن به‌طور شافی و کافی در آیه «153» این سوره در پاسخ همانندانشان به صالح ÷ گذشت «و به‌راستی ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم» یعنی: به‌راستی این امر بر گمان ما غلبه می‌کند که تو در ادعای رسالت از سوی خداوند، دروغگو هستی.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (187)

«پس اگر از راستگویانی» در ادعای رسالت خود «پاره‌ای از آسمان را بر ما بیفکن» این سخن را از سر عناد و استبعاد و تعجیز به او گفتند. کسف: پاره‌هایی از آتش یا غیر آن به‌عنوان عذاب است. این عین همان سخنی است که سران

قریش به رسول خدا صل گفتند چنان‌که در سوره‌های «اسراء» و «انفال» آمده است زیرا دل‌های کافران و الفاظ شان در همه عصرها باهم مشابه و همانند است.

قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (188)

«گفت» شعيب ÷ «پروردگارم به آنچه می‌کنید» از شرک و گناه «داناتر است» پس اگر بخواهد شما را در برابر اینها مجازات می‌کند؛ یا به افگندن پاره‌ای از آسمان یا به غیر آن اما در وسع و توان من نیست که از نزد خود شما را عذاب کنم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (189)

«پس او را تکذیب کردند» یعنی: بر تکذیب وی استمرار ورزیده و بر آن اصرار و پافشاری کردند «پس عذاب روز ظلّه آنان را فرو گرفت» ظلّه: ابر آتشی بود که خدای عزوجل آن را بر سرشان گسترد و آن ابر بر آنان آتش بارید و بر اثر آن هلاک شدند. بدین‌سان، خدای سبحان آنچه را که خود پیشنهاد داده بودند، بر آنان فرود آورد «بی‌گمان آن عذاب روزی سهمگین بود» بدان جهت که چنان سختی‌ای بر آنان فرود آمد که بشر حد و اندازه آن را نمی‌تواند بسنجد. ابن عباس ر می‌گوید: «خدای سبحان بر آنان باد سمومی از جهنم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغی آن بدن‌هایشان را پخته و بریان کرد، خانه‌هایشان داغ شد و آب‌هایشان در چاهها و چشمه‌سارها به جوش و غلیان آمد پس از خانه‌ها و محلات خویش گریزان بیرون رفتند درحالی‌که باد سموم همراهشان بود آن‌گاه خداوند خورشید را از بالای سرشان بر آنان مسلط گردانید که کاملاً آنان را زیر شعاع ذوب‌کننده خویش گرفت

وریگها و شنهای سوزان را نیز از زیر پاهایشان برگمارد تا بدانجا که گوشت پاهایشان بریان شد و از پاهایشان افتاد سپس بر فراز سرهایشان سایه‌ای مانند ابری سیاه را پدید آورد پس چون این ابر را دیدند، شتابان به سوی آن رفتند تا به گمان خود در سایه آن اندکی از عذاب خویش بکاهند ولی هنگامی که همگی در زیر آن قرار گرفتند، خدای سبحان از آن ابر بر آنان آتشی بارانید که همه سوختند و هلاک شدند. بدین سان، خدای عزوجل شعیبؑ و مؤمنان همراه وی را نجات داد.

باید دانست که وصف نابودساختن قوم شعیبؑ در سه سوره از قرآن (سوره‌های اعراف، هود و همین سوره) به تعبیر مختلف که مناسب با سیاق هر سوره است، بیان شده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (190) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (191)

«حقا که در این» هلاک‌ساختنش «نشانه‌ای است» روشن بر وجود و یگانگی خداوند «و بیشترشان مؤمن نبودند و پروردگار توست که عزیز رحیم است» تفسیر همانند این دو آیه، در همین سوره گذشت.

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (192)

«و به راستی که این فروفرستاده پروردگار عالمیان است» یعنی: قرآن که ذکر آن در اول سوره گذشت و این اخباری که بر شما خوانده می‌شود، نازل شده از بارگاه خدای رب العالمین است.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (193) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (194)

«روح‌الامین آن را بر دلت فرود آورده است» یعنی: جبرئیل ÷ آن را بر دلت خوانده است زیرا دل اولین حس از حواس باطنی است که دریافت می‌کند و بر اثر آن است که تو قرآن را فراگرفته و آن را فهمیده‌ای. روح‌الامین به اتفاق علما جبرئیل ÷ است چنان‌که در سوره بقره آمده است: **(قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ)**. «تا از هشداردهندگان باشی» یعنی: جبرئیل آن را بر تو فرودآورده تا مردم را با هشدارها و اعلامیه‌ها و مجازات‌هایی که قرآن متضمن آن است، هشدار و انذار کنی.

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (195)

«به زبان عربی مبین» یعنی فصیح و روشن و صحیح. آری! خداوند قرآن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند: آنچه را تو به غیر زبان ما می‌گویی، درک و فهم نمی‌کنیم. بدین‌سان بود که حق تعالی حجتشان را قطع و معذرتشان را دفع کرد.

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (196)

«و آن در صحیفه‌های پیشینیان آمده است» یعنی: وصف این قرآن در تورات و انجیل ذکر شده و بشارت آن در آنها آمده است. یا معانی آن در کتب پیشینیان موجود است. آری! این یک حقیقت روشن است؛ زیرا اگر کتب عهد قدیم وجدید را - با وجود تحریف آنها - بخوانیم، می‌بینیم که بسیاری از معانی قرآن در آنها موجود است، امری که بر وحدت وحی و وحدت دین الهی دلالت می‌کند.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (197)

«آیا این برای آنان» یعنی برای کافه خلق؛ از جمله برای علمای بنی اسرائیل «نشانه‌ای» روشن و معجزه‌ای کامل «نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند» یعنی: مؤمنانشان، چون عبدالله بن سلام می‌دانند و گواهی می‌دهند که بشارت به نزول قرآن و نیز معانی قرآن در تورات و زبور و انجیل موجود است پس گواهی اهل کتاب حجتی علیه مشرکان است زیرا مشرکان به اهل کتاب به مثابه مرجع نگریسته و سخن آنان را تصدیق می‌کردند.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (198) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (199)

«و اگر آن را بر برخی عجمیان نازل می‌کردیم» یعنی: اگر قرآن را بر این وصف و کیفیت بر مردی از عجمیانی که قادر به تکلم به زبان عربی نیستند، نازل می‌کردیم «سپس آن را برایشان می‌خواند» آن پیامبر به قرائت عربی صحیح و درستی؛ «به آن ایمان نمی‌آوردند» با وجود این که اعجاز قرائت کلام عربی از سوی فرد عجمی، با اعجاز قرآن جمع می‌شد لذا این واقعیت دلالت بر آن دارد که ایمان نیاوردنشان به دلیل نبودن حجت و برهانی روشن نیست بلکه به دلیل بیماری‌ای در عقل و قلب و روح آنان است.

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (200)

«این‌گونه، آن را در دل‌های مجرمان راه داده‌ایم» یعنی: بدین گونه، شرک و تکذیب و انکار را در دل‌های کافرانی درآورده‌ایم که می‌دانستیم آنان به انتخاب خود کفر را بر می‌گزینند و بر آن پای می‌فشارند.

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (اجرام - تبه‌کاری) دامنگیر کسی شد، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «الا وان فی الجسد مضغاً اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله، الا وهی القلب: آگاه باشید که در جسم پاره گوشتی است که اگر آن اصلاح شد، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد، تمام بدن فاسد شده‌است، آگاه باشید که آن گوشت پاره قلب است».

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (201)

آری! انکار را در دل‌های تبه‌کاران راه می‌دهیم: «که به آن» یعنی به قرآن «ایمان نمی‌آورند تا آن‌که عذاب دردناک را ببینند» در هنگام مرگ، یا در هنگام نزول عذاب. که البته چنین ایمانی سودی به حالشان ندارد.

فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (202)

«پس بر سر آنان آید» آن عذاب «به‌طور ناگهانی» و غافلگیرانه «و» حال آن‌که «آنان آگاه نباشند» از آمدنش.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ (203)

«آن‌گاه گویند: آیا ما مهلت خواهیم یافت» که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دهیم؟ این را از سر حسرت و افسوس بر ایمان از دست رفته و به تمنای

بازگشت به سوی دنیا برای جبران مافات می‌گویند اما هیچ پاسخ مساعدی دریافت نمی‌کنند.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (204)

«پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌طلبند؟» با این سخنشان که: (بر ما از آسمان سنگ بباران یا برای ما عذابی دردناک بیاور) «آیه 188». این تهدیدی برای آنان است زیرا با وجود تکذیب حق، عذاب را نیز به شتاب می‌طلبند.

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ (205) ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ (206) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ (207)

«مگر نمی‌دانی که اگر سالها بهره‌مندشان سازیم» یعنی: به من خبر بده که اگر سالیانی دراز در دنیا بهره‌مندشان گردانیم و عمرهایشان را طولانی کنیم «و آن‌گاه آنچه که بدان بیم داده می‌شوند، بدیشان برسد» از عذاب و هلاکت «آن برخورداریشان چه به کارشان می‌آید؟» یعنی: آن بهره‌مندی درازمدت و طولانی، هیچ چیز را از آنان دفع نمی‌کند؟ زیرا بهره دنیا چون به پایان آید، کم و بسیارش فرقی نمی‌کند، گویی اصلا هیچ وجود نداشته است و چه فرق میان یک روز و هزار سالی که آخرش فنا باشد؟! قطعا طول مدت بهره‌مندی دنیا به صاحبان خویش در آخرت هیچ سودی نمی‌رساند. در حدیث شریف آمده است: «کافر در آخرت حاضر گردانیده شده و در دوزخ غوطه ور ساخته می‌شود سپس به او گفته می‌شود: آیا تابه‌حال هیچ خیری هم دیده‌ای؟ آیا تاکنون نعمتی هم دیده‌ای؟ می‌گویند: نه! به خدا سوگند، پروردگارا! آن‌گاه انسانی را می‌آورند که در دنیا سخت‌ترین رنج‌ها و عذاب‌ها را دیده است و او را در بهشت گشت

وگذاری می دهند، سپس به او می گویند: آیا تابه حال رنج و زحمتی هم دیده‌ای؟ می گوید: نه! به خدا سوگند پروردگارا!». یعنی: گویی رنج و راحت دنیا هیچ چیز نبوده است.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ (208)

سپس خداوند از عدل خویش خبر می دهد: «و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر آن که هشداردهنگانی داشتند» یعنی: مردم هیچ شهری از شهرها را هلاک نکردیم، مگر بعد از فرستادن هشدار و نمایاندن عذر و حجت به آنان؛ با فرستادن پیامبران ﷺ و فرودآوردن کتابها.

ذُكِرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ (209)

«برای پنددادن» یعنی: این هشداردهندگان را به جهت پند و تذکر دادن به مردم فرستادیم پس مادامی که در دار عمل (دنیا) باشند، از هشدار دادن بی نیاز نیستند «و ما ستمکار نبوده‌ایم» تا مردمی را هلاک کنیم که سزاوار هلاکت نیستند زیرا حجت را به آنان تقدیم و عذر را به آنان نمایاندیم.

وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ (210)

«و شیاطین آن را» یعنی: قرآن را «فرود نیاورده‌اند» این آیه رد این پندار کافران است که می گفتند: قرآن از چیزهایی است که شیاطین بر کاهنان القاء می کنند. سپس خداوند برای اثبات این امر که شیاطین قرآن را فرود نیاورده‌اند، به ترتیب سه دلیل را ذکر می کند:

وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ (211)

دلیل اول این است: «و سزاوارشان نیست» یعنی شیاطین را نرسد که قرآن را فرود آورند.

دلیل دوم این است: «و نمی‌توانند» که قرآن را فرود آورند، یعنی اگر هم فرود آوردن قرآن سزاوار شأنشان بود، این کار را نمی‌توانستند بکنند و این استعداد و توانایی در آنها نیست لذا این نسبتی که کفار به آنان می‌دهند، اصلاً ناوارد است.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (212)

دلیل سوم این است: «آنان از شنیدن» قرآن، یا از شنیدن سخن فرشتگان «معزول و برکنار هستند» یعنی: شیاطین از این که به قرآن گوش فرادهند، با تیرهای شهاب دور رانده می‌شوند زیرا آسمان در طول مدت فرودآوردن قرآن بر رسول خدا ص، پر از نگهبانان و شهاب‌های سوزان بود لذا شیاطین حتی نمی‌توانستند یک حرف از آن را ببرایند و این از رحمت خداوند است برای بندگان است که شریعتش را از دستبرد خاینان نگه داشته است.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (213)

«پس با خدا، معبودی دیگر را به نیایش نخوان که از عذاب‌شدگان خواهی بود» گویی فرمود: ای محمد! تو که گرامی‌ترین و عزیزترین خلق بر من هستی، اگر با من خدایی دیگر می‌گرفتی، بی‌گمان تو را عذاب می‌کردم، چه رسد به غیر تو از بندگان؟ و این تحریک و انگیزشی برای رسول خدا ص است که بر اخلاص و مجاهدت خویش در راه دعوت بیفزایند.

این آیه دلیل روشنی بر آن است که قرآن از نزد خداست زیرا در آن فرماندهی
اعلی را می‌یابیم که اثری از ضعف بشری در اوامرش مشاهده نمی‌شود چنان‌که
در مقابل، مأموری را می‌یابیم که در مقام عبودیت و تسلیم محض قرار دارد.

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (214)

«و خویشان نزدیکت را انداز کن» خداوند متعال اقوام و اقربای نزدیک پیامبر
ص را به این دستور مخصوص گردانید زیرا عنایت ورزیدن به شأن آنان
سزاوارتر است.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ص قبیله
قریش را فراخواندند، آنان به دعوتشان گرد هم آمدند آن‌گاه رسول خدا ص در
آغاز تمام آنان را مورد خطاب قرار دادند و سپس از میانشان مخصوصاً نزدیکان
و خاندان خود را هشدار داده و فرمودند: «ای گروه قریش! خود را از آتش
دوزخ برهانید. ای گروه بنی عبدالمطلب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای
گروه بنی کعب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی هاشم! خود را از
آتش دوزخ برهانید ... ای فاطمه دختر محمد! خود را از آتش دوزخ برهان زیرا
من برای شما از سوی خدا اختیار هیچ چیزی را ندارم، جز این‌که شما بر من
حق صله رحمی دارید که آن را به نیکویی به‌جا خواهم آورد».

وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (215)

«و برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند» اعم از قوم و قبیله‌ات و غیر آنان
«بال خود را فروگستر» یعنی: با آنان اظهار محبت کن، گرمی‌شان بدار و از آنان
درگذر.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (216) وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (217)

«پس اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: من از آنچه می‌کنید، بیزارم» یعنی از اعمال شما بیزارم نه از اشخاص شما و از آنجا که بیم‌دهی و بیزاری از گناه گناه‌کاران با مخاطراتی همراه است، در پی آن، دستور توکل آمد: «و بر خدای عزیز رحیم توکل کن» در تمام امور خویش زیرا او مؤید و نگهبان و یاری دهنده و برتری‌دهنده توست.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ (218)

«آن کس که چون برمی‌خیزی» به تنهایی برای نماز تهجد (نماز شب) «تو را می‌بیند» و حاضر و مراقب حال توست.

وَتَقَلَّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ (219)

«و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان می‌بیند» یعنی: تو را آن‌گاه که در جماعت، نماز می‌خوانی - در حالات قیام و رکوع و سجده - می‌بیند. از نمازخوانان به «ساجدین» تعبیر شد؛ زیرا بنده ساجد، در نزدیکترین حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. ابن‌عباس ك در تفسیر آن می‌گوید: «گردانیدن تو را از پشت پیامبری از پی پیامبری دیگر می‌بیند تا اخیراً خودت را به عنوان پیامبر ص به عرصه وجود آورد».

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (220)

«بی‌گمان او شنوای دانا است» شنواست سخنان بندگان خود را، دانا است به حرکات و سکنتات ایشان. نسفی می‌گوید: «خداوند ا دشواریهای طاعات را بر پیامبرش ص آسان گردانید زیرا به او خبر داد که در معرض رؤیت وی قرار دارد پس کسی که در زیر نگاه و رعایت مولایش قرار داشته باشد، اصلاً سختی را احساس نمی‌کند».

هَلْ أَنْبَأَكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلُ الشَّيَاطِينُ (221) تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ (222)

«آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی» از بشر «فرود می‌آیند؟» بدانید که محال است بر رسول خدا ص فرودآیند زیرا شیاطین: «بر هر دروغگوی گنهکاری فرود می‌آیند» افاک: بسیار دروغزن و اثم: بسیار گنهکار است. مراد از آنان در اینجا کاهنانند زیرا قبل از بعثت رسول خدا ص شیاطین از آسمان استراق سمع کرده سپس به سوی کاهنان می‌آمدند و آنچه را استراق کرده بودند، بر آنان القا می‌کردند.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول این آیات می‌گوید: این آیات ناظر بر پندار مشرکانی است که گمان می‌کردند آنچه که رسول خدا ص به‌همراه آورده‌اند، حق نیست و او آنها را از نزد خود برباخته است، یا شیاطین آن را بر وی القا کرده‌اند لذا خدای سبحان پیامبر خویش را از این افترایشان تنزیه و تبرئه کرد.

يُقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ (223)

«گوش فرامی‌دارند» شیاطین به‌سوی ملا اعلیٰ تا چیزی را از آنان استراق نموده و سپس آن را به‌سوی کاهنان بیفگندند و با یک کلمه حقی که می‌شنوند، صد

دروغ را نیز می‌آمیزند «و بیشترشان دروغگویند» یعنی: بیشتر کاهنان در آنچه که از شیاطین دریافت می‌کنند، دروغگویند زیرا بسیاری از دروغهای برساخته خود را به آن ضمیمه می‌کنند.

در حدیث شریف به روایت بخاری از عروه بن زبیر از عائشه رضی الله عنهما آمده است که فرمود: گروهی از رسول خدا ص راجع به کاهنان سؤال کردند، آن حضرت ص فرمودند: «آنها چیزی نیستند». یعنی کارشان هیچ قدر و بها و اهمیتی ندارد. گفتند: یا رسول الله! آخر آنان از کاری که در آینده روی می‌دهد، خبر می‌دهند. رسول خدا ص فرمودند: «این چیزی که از آن خبر می‌دهند، کلمه حقی است که جنی آن را از ملا اعلی می‌رباید و آن را چون کتکت ماکیان در گوش دوست انسی خویش می‌افکند، سپس آنها با آن راست، بیشتر از صد دروغ را می‌افزایند».

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (224)

«و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند» یعنی گمراهان نابخرد با آنان هم‌صدا و همراه می‌شوند. مراد از «غاوون»، گمراهان انس و جن‌اند. اما فقط پیروان رسول خدا ص ره‌یافتگانند و به همین دلیل، محمد ص شاعر نیست.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید آمده است که فرمود: در اثنایی که ما با رسول خدا ص در وادی (عرج) راه می‌پیمودیم، بناگاه شاعری جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول خدا ص فرمودند: «جلوی این شیطان را بگیرید، به راستی اگر درون یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، برایش بهتر

از آن است که از شعر پر شود». شافعی: این حدیث را بر شعر فحش آمیز (هجو و هزل) حمل کرده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (225)

«آیا ندیده‌ای که آنان» یعنی شعرا «در هر وادی سرگردانند» یعنی: در هر فنی از فنون لغو و دروغ فرو می‌روند و در هر شاخه و وادی از وادیهای تهمت و گزافه سخن می‌گویند، گاهی با هجو پرده آبروها را می‌درند و گاهی رهرو راه بوالهوسی و لودگی و دلک‌مآبی هستند چنان‌که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب و زنا و لواط و مانند این از مفسد و رذایل را بسیار می‌شنویم در حالی‌که محمد ص نه در اخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نیست پس ای مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمد ص را شاعر می‌نامید؟

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (226)

«و آنها کسانی‌اند که چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند» در حالی‌که محمد ص به گواهی همگان فقط چیزی را می‌گوید که آن را انجام می‌دهد و هیچ گزافه‌ای در کار وی نیست.

ابن عباس ك می‌گوید: «شعرا در اکثر سخنانشان دروغ گویند، یعنی می‌گویند: چنین و چنان کردیم در حالی‌که نکرده‌اند. گاهی اشعارشان مملو از مرواریدهای کرم و خیر و جود و سخا و احسان است با آن‌که خود دورترین مردم از این ارزشها و معانی می‌باشند و گاهی به خود ادعاهای کاملاً دروغین نسبت می‌دهند، ادعاهایی که متضمن اتهام‌بستن به زنان و دختران پاکدامن است و این‌که آنها با آن زنان و دختران چه و چه کرده‌اند درحالی‌که این اشعارشان

دروغ و افترای محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادیهای خیال و کذب و بهتان و فروافتاده در باتلاق تغزل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق‌اند».

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (227)

از آنجا که سیاق فقط برای تأکید گذاشتن بر این معنی است که قرآن کریم شعر نیست و محمد ص شاعر نمی‌باشد و بنابراین، هدف قرآن کریم نکوهش مطلق شعر و شعرا نیست پس این آیه شاعرانی را که اسلام و قرآن ایشان را به لباس صلاح و اصلاح آراسته است، از معنای فوق استثنا می‌کند: «مگر کسانی که ایمان آورده‌اند» از شعرا «و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: در حزب مؤمنان درآمده و به اعمال شایسته آراسته شده‌اند «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند» در اشعار خویش «و پس از آن که مورد ستم قرار گرفته‌اند، انتقام گرفته‌اند» مانند شاعرانی که هجوکنندگان خود را هجو می‌کنند، یا از شخص عالم یا فاضلی دفاع کرده و انتقام وی را می‌گیرند چنان‌که شعرای پیامبر ص از ایشان دفاع و از آبرویشان حراست می‌کردند، کسانی را که به هجو پیامبر ص می‌پرداختند، هجو می‌کردند و با شعرای مشرک به پیکار برخاسته آنان را از وادیهای سخن بیرون می‌رانند.

محمدبن اسحاق در بیان سب نزول می‌گوید: چون آیه **(وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ)** نازل شد، حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک ی گریه‌کنان نزد رسول خدا ص آمدند و گفتند: وقتی خداوند این آیه را نازل کرد،

می دانست که ما نیز شاعر هستیم پس وای به حال ما! در این جا بود که رسول خدا ص تلاوت کردند: **(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)** آن گاه فرمودند: «این مؤمنان شایسته کار [مورد نظر آیه] شما هستید». سپس تلاوت کردند: **(وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا)**: «و خدا را بسیار یاد کرده اند». فرمودند: «اینان نیز شما هستید». سپس تلاوت کردند: **(وَانتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا)**. آن گاه فرمودند: «اینان نیز شما هستید». یعنی شما و امثال شما هستید که در این آیه مورد استثنا قرار گرفته اید.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «الشعر بمنزله الكلام، حسنه كحسن الكلام، وقبيحه كقبيح الكلام: شعر به منزله سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب است و شعر زشت مانند سخن زشت». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص به حسان گفتند: «دشمنان اسلام را هجو کن و جبرئیل با توست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن با شمشیر و زبان خود - هر دو - جهاد می کند و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست گویی آنچه شما از شعر به سوی مشرکان می زنید، مانند باران تیر است». «و کسانی که ستم کرده اند، زودا که بدانند که به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت» یعنی: به زودی دروغگویان و خیال پردازان از شعرا و مانند آنها، در هنگام ملاقات پروردگارشان، فرجام بد و نامیمون و بازگشتگاه پردرد و پرحسرت خویش را خواهند دید. ابن کثیر می گوید: «صحیح آن است که پیام این آیه عام است، در مورد هر ظالم و ستمگری، اعم از شعرا و غیر آنان».

﴿سوره نمل﴾

مکی است و دارای (93) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «نمل» نامیده شد که داستان وادی موران و نصیحت موری از آنان بره بقیه آنها در پرهیز از لگدمال شدن به وسیله سپاه سلیمان، در آن آمده است.

محور اصلی این سوره، بیان علم مطلق خداوند متعال به ظاهر و باطن و غیب و شهود است.

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (1)

چنین خوانده می شود: «طا، سین» این دو حرف، از حروف مقطعه است و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت. «این است آیات قرآن و کتابی مبین» کتاب مبین: یعنی کتابی که معانی و اعجاز آن با برخورداری از بلاغت و دیگر وجوه اعجازی، واضح و روشن است. اشاره «تلک: این است»، ناظر بر خود این سوره می باشد. پس مراد از «کتاب مبین» که بر قرآن عطف شده، خود قرآن است زیرا «آیات» در اینجا به دو صفت موصوف گردیده است: یک: قرآن؛ و این کلمه دلالت می کند بر این که این آیات خوانده می شوند. دو: کتاب مبین؛ که بر مکتوب بودن آیات قرآن به همراه روشن گر بودن معانی آنها برای خواننده دلالت می کند. لذا به کار بردن تعبیر دوگانه «قرائت - کتابت» برای قرآن، خود مشعر بر آن است که حفظ قرآن دو صورت و دو شیوه دارد: یکی در سینه ها به وسیله قرائت و دیگری در مصاحف به وسیله کتابت.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (2)

«هدایت و مژده‌ای برای مؤمنان است» یعنی: این آیات برای کسانی که به قرآن ایمان آورده و به آن عمل می‌کنند، هدایتگر و مژده‌بخش است چنان‌که در آیه دیگری می‌فرماید: **(قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً)**: (بگو: قرآن برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایتگر و مایه شفاء است) «فصلت / 44». هم بدین جهت می‌فرماید:

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (3)

«همان کسانی که نماز برپا می‌دارند» یعنی: نمازهای فرض را «و زکات می‌پردازند» مراد از آن: زکات فرض است «و خود به آخرت یقین دارند» تکرار «هم» برای دلالت بر حصر است. یعنی: به آخرت چنان‌که باید ایمان ندارند، جز این گروهی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده‌اند. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «تخصیص مؤمنان به هدایت و بشارت، گویای حقیقت عمیق و عظیمی است... آن حقیقت این است که: قرآن‌کتابی در علم نظری یا تطبیقی نیست که هر خواننده‌ای از آن بهره‌مند شود بلکه قرآن کتابی است که در نخستین قدم، قلب را مورد خطاب قرار داده و نور و عطر و فیض و برکت خود را بر قلبی فرومی‌ریزد که به روی انوار آن آغوش باز کرده است...».

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (4)

«بی‌گمان کسانی که به آخرت» و برانگیخته شدن بعد از مرگ «ایمان ندارند» که کفارند «کارهایشان را در نظرشان بیاراستیم» به گونه‌ای که اعمال بد خویش را خوب و زیبا می‌بینند «پس آنان سرگشته‌اند» یعنی: آنان در گمراهی خویش متردد و متحیرند، نه به راه و روش درستی راه می‌یابند و نه از حقیقتی آگاه می‌شوند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ (5)

«برای این گروه» ناباور به آخرت «عذاب سخت است» در دنیا؛ با کشته شدن، به اسارت در آمدن، گرفتار شدن در چنبره بیماریهای روانی، انقباض روح و قلب، یأس و سرخوردگی و بدبینی و نگرانی؛ چنان‌که مادیت زمان حاضر را پر از این آفت‌ها می‌بینیم «و آنان در آخرت، زیانکارترین هایند» یعنی: آنها در آخرت، تیره روزترین مردم در زیانکاری و بزرگترین آنها در شکست و ناکامی و یأس و سرخوردگی هستند.

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (6)

«و بی‌گمان تو» ای محمد ص! «قرآن را از نزد خدای حکیم علیم دریافت می‌داری» یعنی: تو قرآن را از پیشگاه ذات الله تبارک و تعالی که بسیار دانا، فرزانه و حکیم است فرامی‌گیری و آن را کسی بر تو القا می‌کند که در امر و نهی خود صاحب حکمت و به امور بزرگ و کوچک علیم و دانا است پس خبری که او می‌دهد، راست محض و حکم وی عدل تام است. این آیه تمهیدی است بر داستانهایی که بعد از آن می‌آید.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (7)

داستان موسیٰ ﷺ در قرآن کریم در سوره‌های بسیاری به تکرار آمده است بدان جهت که این داستان متضمن پندها و عبرت‌های زیادی است، که این پندها و عبرتها، در مضمحل کردن و درهم‌شکستن بزرگترین سلطه ستمگر آن زمان - یعنی سلطه فرعونى - به دست مردى بى سلاح که به پشتوانه قدرت حق تعالى متكى است، جلوه‌گر شده است.

«آن‌گاه که موسیٰ به اهلش گفت» یعنی: یادکن ای محمدص هنگامی را که موسیٰ ﷺ در مسیر راه مدین به مصر، به همسرش گفت «من آتشی به نظرم رسید» که از سمت کوه طور شعله می‌کشد «به‌زودی از آن» یعنی: از راه «برای شما خبری خواهم آورد» «سین» در (سَاتِيكُمْ) بر نزدیکی مسافت آتش دلالت می‌کند «یا شعله اخگری برایتان می‌آورم» یعنی: از آن پشته آتش، شعله‌ای برگرفته و آن را برای شما می‌آورم. قبس: جرقه آتشی است که آن را از جایی برمی‌گیرند تا به وسیله آن آتش دیگری را در جای دیگری روشن کنند «باشد که خود را گرم کنید» یعنی: باشد تا به وسیله آن شعله اخگر، آتشی برافروزد و خود را از گزند سرما ننگه دارید. ثعلب می‌گوید: «اصل شهاب بر چوبی اطلاق می‌شود که در یکی از دو سوی آن اخگری شعله‌ور است و در سوی دیگر آن آتشی نیست». بنابه روایتی: در این سفر جز زن موسیٰ ﷺ کسی دیگر با وی همراه نبود.

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (8)

«چون به نزدیک آن آمد» یعنی: چون موسیؑ به نزدیک آن آتش آمد؛ «ندا رسید: کسی که در آتش است، خجسته و مبارک گردید» ابن کثیر می گوید: «چون موسیؑ به نزدیک آتش آمد، منظره تکان دهنده عظیمی را دید چرا که آن آتش را در درخت سبزی شعله ور یافت که با وجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است. در این اثنا موسیؑ سرش را به سوی آسمان بالا کرد، بناگاه دید که نور آن آتش به اوج آسمان رسیده است. پس در واقع «نار» در آنجا نور مجرد بود ولی موسیؑ پنداشت که آن نور، آتش است». از حسن و سعیدبن جبیر نقل شده است که مراد از: **(مَنْ فِي النَّارِ)**: (کسی که در آتش است)، نور خدای سبحان می باشد. ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم از ابن عباس ت روایت کرده اند که فرمود: «منظور خداوند از **(بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ)** : (مبارک است کسی که در آتش است) خود وی است، یعنی ذات متعال من با برکت است. زیرا در آن درخت نور رب العالمین متجلی بود، نه آتش». «و کسی که پیرامون آن آتش است» که مراد: موسیؑ است «نیز برکت یافته است» و این برکت به سبب رخداد عظیم دینی ای است که موسیؑ بدان مبارک و مفتخر شد، که همانا تفویض رسالت و دادن معجزه به وی می باشد. به قولی معنی این است: مبارک اند فرشتگانی که پیرامون آن آتش اند «و منزّه است خدا پروردگار **عالمیان**» این عبارت متضمن به شگفت آوردن موسیؑ از مشاهده آن صحنه و منظره است. در حدیث شریف آمده است: «...حجاب پروردگار نور، یا نار است که اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رویش همه چیز را که در منظر دید وی است می سوزاند».

يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (9)

آن‌گاه خدای سبحان به موسی ÷ چنین خطاب کرد: «ای موسی! این منم خدای عزیز حکیم» عزیز: یعنی غالب و قاهر. حکیم: دارای حکمت در امر و فعل خویش. در روایات آمده است که موسی ÷ گفت: «پروردگارا! چه کسی است که مرا ندا می‌کند؟»، خدای سبحان در پاسخ وی فرمود: «این منم خدای عزیز حکیم».

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (10)

«و عصای خود را بینداز» ای موسی ÷ تا به معجزه‌ات آشنا شوی و بدان انس و الفت یابی. در این هنگام موسی ÷ عصای خویش را افگند و بناگاه آن عصا به ماری تبدیل شد «پس چون آن را دید که گویی ماری است که می‌جنبد» یعنی: چون دید عصایش بسان حرکت مار، حرکت می‌کند. جان: مار سفید است و عصا درچالاکي و سبکی حرکت خود به مار سفید تشبیه شده است. «پشت گردانید» از ترس این که آن مار بر وی حمله برد «و به عقب بازنگشت» یعنی: موسی ÷ از شدت ترس به‌دنبال خود نگاه نکرد. در این هنگام خدای سبحان ندا فرمود: «ای موسی! نترس» از مار و آسیب آن «که پیامبران در پیشگاه من نمی‌ترسند» یعنی: کسانی که من ایشان را به رسالت فرستاده‌ام، در پیشگاه من از غیر من نمی‌ترسند پس تو نیز از مار نترس.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (11)

«مگر کسی که ستمی کرده باشد، سپس بعد از بدی‌ای، نیکی‌ای را جایگزین آن گردانیده» یعنی: لیکن کسی می‌ترسد که با ارتکاب معصیت بر خود ستم کرده‌باشد - که پیامبران ﷺ از آنان نیستند - و بعد از عمل بد و گناه، توبه و پشیمانی را جایگزین آن گردانیده، چنین کسی بداند: «که من آمرزنده مهربانم» یعنی: من برای کسی که بعد از ارتکاب گناه از ایستادن در پیشگاه من بترسد، می‌آمرزم.

ابن کثیر می‌گوید: «این بشارتی عظیم برای انسان است». نسفی می‌گوید: «گویی این سخن اشاره‌ای کنایی به کار موسی ﷺ در کشتن آن قبطی است چنان‌که موسی ﷺ خود گفت: (پروردگارا! من بر خود ستم کردم پس بر من بیامرز و خدا هم بر وی آمرزید) «قصص/16»».

**وَادْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (12)**

«و دستت را در گریبان‌ت فرو بر» جیب: شکاف پیراهن از جایی است که سر در آن داخل می‌شود «تا سپید و درخشان بی هیچ عیبی» چون پیسی یا مانند آن از آفات «بیرون آید» آن‌گاه موسی ﷺ دستش را در گریبانش فرو برد و آن را بیرون آورد، بناگاه دید که دستش مانند برق می‌درخشد، گویی پاره‌ای از ماه است. «در نه معجزه» یعنی: عصا و ید بیضا، دو معجزه از نه معجزه‌ای است که به تو خواهیم داد. بقیه معجزات موسی ﷺ عبارتند از: شکافته شدن دریا، فرستادن طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، قحطی و کاستی در کشتزارهای فرعونیان. «به‌سوی فرعون و قوم او برو» یعنی: تو بدین سبب با این معجزات برانگیخته و

فرستاده شده‌ای تا به‌سوی فرعون و قوم وی بروی «زیرا آنان مردمی فاسقند» یعنی: آنان نافرمان و از دایره طاعت ما بیرون اند.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (13)

«پس چون آیات روشنگر ما» که به سبب وضوح و روشنی خود بر درستی نبوت موسی ÷ دلالت می‌کرد. یا معنی این است: چون آیات ما که به سبب روشنی خود در معرض دید بود «به آنان رسید، گفتند: این جادوی آشکار است» فرعون و کسان وی ادعا کردند که این معجزات جادوی آشکاری است که هیچ شک و شبهه‌ای در جادو بودن آنها وجود ندارد.

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (14)

«و انکار کردند» فرعونیان «آنها را» یعنی: آن معجزات را به زبانهای خود «و حال آن‌که دل‌هایشان بدان باور داشت» و به یقین می‌دانستند که آنها معجزات الهی است پس این انکارشان «از روی ستم و سرکشی» یعنی: شرک و تکبر از این امر بود که به آنچه موسی ÷ آورده ایمان آورند در حالی که به طور قطع می‌دانستند که آن معجزات از نزد خداوند است «پس بنگر» ای محمد ص! «که فرجام فسادکاران چگونه بود» یعنی: در این فرجام شوم‌شان بیندیش زیرا این فرجام، عبرتگاهی برای پندآموزان و عبرت گیرندگان است. آری! فرجام کارشان غرق شدن در دریا بر آن وصف هولناک بود لذا تکذیب‌کنندگان رسالت نیز باید از چنین فرجام بدی پروا کنند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (15)

«و به راستی به داوود و سلیمان دانشی دادیم» یعنی: به ایشان دانشی بسیار دادیم که مراد از آن: علم شرایع و احکام و حلال و حرام، علم قضا و داوری میان مردم، فهم زبان پرندگان و غیره علوم است «و آن دو گفتند: ستایش خدایی راست» یعنی: داوود و سلیمان به مقتضای آن علم و دانش خویش عمل کرده و گفتند: ستایش خدایی راست «که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داد» با علم و نبوت و رام کردن پرندگان و جن و انس برای ما. البته آنها از روی تواضع و فروتنی به برتری خود بر تمام بندگان پروردگار قایل نشدند. آیه کریمه دلیل بر شرف علم است و این که نعمت علم از بزرگترین نعمت‌هاست پس به هر مؤمنی که نعمت علم داده شده، یقیناً او بر بسیاری از بندگان با ایمان دیگر برتری پیدا کرده و شرف بزرگی برایش عنایت و ارزانی شده است.

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (16)

«و سلیمان از داوود میراث یافت» علم و نبوت و فرمانروایی را، نه مال و سرمایه را زیرا چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «انبیا مالی را به ارث نمی‌گذارند و مالی که بعد از ایشان به‌جا ماند، صدقه است». نقل است که داوود ÷ نوزده فرزند داشت و اگر هدف از وراثت، وراثت مال می‌بود، فقط سلیمان ÷ به یادآوری مخصوص نمی‌شد زیرا تمام فرزندان داوود ÷ در این میراث شریک و با وی مساوی بودند «و گفت: ای مردم! به ما فهم زبان

پرنندگان آموخته شده است» یعنی: سلیمان ۳ از باب تحدث به نعمت‌های خداوند ابر خود و شکرگزاری از این نعمت مخصوصی که فقط به وی ارزانی شده است، این سخن را گفت. دلیل این‌که او فهم زبان پرنندگان را قبل از دیگر نعمتها یاد کرد این بود که آن نعمت، نعمتی مخصوص به وی است که غیر آن را در آن مشارکتی نیست. منطق‌الطیر: سخن گفتن پرنندگان است. آری! سلیمان ۳ سخن آنان را چنان می‌فهمید که پرنندگان خود در میان یک‌دیگر آن را می‌فهمیدند «و از همه چیزها به ما داده شده است» یعنی: همه چیزهایی که مورد نیاز و سبب فضیلت انسان است به ما داده شده است؛ مانند دانش، پیامبری، حکمت، مال، مسخر کردن جن‌وانس، پرنندگان، باد، حیوانات وحشی، چهارپایان و همه آنچه که در میان آسمان و زمین است.

مفسران می‌گویند: داوود ۳ از سلیمان عابدتر و سلیمان ۳ از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمان ۳ از پدرش بیشتر و دامنه‌دارتر شد زیرا افزون بر آنچه که به پدرش داوود ۳ داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخیر وی درآورده شدند و فهم زبان پرنندگان نیز به وی ارزانی شد «بی‌گمان این» نعمت‌هایی که ذکر شد؛ از فهم زبان پرنندگان و دیگر نعمتها «فضل آشکار است» که خداوند متعال بر ما ارزانی کرده و این فضل بر هیچ کسی پنهان نیست. بدین‌گونه سلیمان ۳ خواست تا به شکرگزاری آن نعمتها پردازد.

وَحْشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (17)

«و برای سلیمان لشکریانش از جن‌وانس و پرنندگان گرد آورده شدند» ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی سلیمان ۳ با ابهت و عظمت بسیار بزرگی به میانشان آمد «آن‌گاه

آنان باز داشته شدند» یعنی: در صفوف و دسته‌های منظم آراسته شدند. وازع درجنگ: کسی است که مأمور تنظیم و آرایش صفوف است و کسانی از لشکریان را که از صف خویش جلو آیند، به‌جای آنها در صف برمی‌گرداند تا صفوف منظم شود. این تعبیر دلالت می‌کند بر این که سپاه سلیمان ÷ بسیار عظیم و منظم بود. آری! سلیمان ÷ با شکوه و ابهتی بسیار عظیم به میان لشکر آمد، ابتدا صفوف انسیان، بعد از آن صفوف جنیان و سپس صفوف پرنندگان قرار داشتند و اگر هوا گرم و آفتابی می‌بود، پرنندگان لشکر را با بالهای خویش سایه‌بانی می‌کردند.

آری! اطاعت، انضباط و نظم دقیق، اهرمهای برپا دارنده سپاهی آراسته و سالم می‌باشند.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (18)

«تا آن‌گاه که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت» او ملکه موران بود که گویی با دیدن لشکریان سلیمان ÷ که به‌سوی وادی روی آوردند، گریخت و سایر مورچگان را آگاه کرد و نداکنان خطاب به آنان گفت: «ای مورچگان! به‌درون خانه‌هایتان درآید تا سلیمان و لشکریانش - ندیده و ندانسته - شما را درهم نکوبند» با گامها و سمهای چهارپایان خود. مورچگان به صیغه خطاب عقلا موردخطاب قرارگرفتند، بدین سبب که آنها این خطاب را می‌فهمیدند. ملاحظه می‌کنیم که ملکه موران قبل از وقوع این واقعه، سلیمان ÷ و لشکریانش را معذور شناخت و گفت: درحالی آنها شما را درهم خواهند کوفت که از

وجود شما در این وادی آگاهی ندارند زیرا اگر از وجود شما باخبر باشند، شما را درهم نمی‌کوبند چراکه به معیارهای حق و عدل پایبندند.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ
(19)

«پس سلیمان از سخن او دهان به خنده گشود» تبسم: آغاز خنده است. خنده سلیمان از روی تعجب از سخن آن مورچه و فهم زبان وی بود «و گفت: پروردگارا! به من الهام کن» و توفیقم ده «تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس بگزارم» زیرا نعمت پدر و مادر نیز نعمت به خود انسان است بنابراین، نعمت‌های ارزانی شده به پدر و مادر نیز اقتضا می‌کند تا فرزند برای خدای سبحان شکرگزاری کند «و این که» توفیقم ده تا «کردار شایسته‌ای انجام دهم که آن را بپسندی» از من و به آن خشنود گردی «و مرا به رحمتت» نه به وسیله اعمال شایسته‌ام «در زمره بندگان صالحت درآور» نامم را در جمله نامهایشان ثبت کن و مرا در زمره آنان به‌سوی دار صالحان که همانا بهشت است، محشور گردان. آری! همه اینها را به رحمت بر من ارزانی دار، نه با عملم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس جز به رحمت خداوند اُ وارد بهشت نمی‌شود».

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدَىٰ أَمْ كَانَ مِنَ الْعَائِينَ (20)

«و جویای حال پرندگان شد» یعنی: سلیمان به حال پرندگان را بازجست و از وضع پرندگانی که غایب بودند کسب آگاهی کرد. یادآور می‌شویم که پرندگان

وی را در سفرش همراهی کرده و او را در زیر سایه‌بانی از بالهایشان قرار می‌دادند «و گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی‌بینم» آیا چیزی او را از دیدگان من پنهان کرده، یا ندیدن او علت دیگری دارد؟ سپس وی آگاه شد که هدهد غایب است پس گفت: «یا این که از غایبان است» یعنی: بلکه او غایب است.

مفسران می‌گویند: سبب جست‌وجوی سلیمان[ؑ] از هدهد این بود که هدهد مهندس آب بود و او را به محل وجود آب در زیر زمین راهنمایی می‌کرد، بدین‌گونه که در محل وجود آب نوک می‌زد، سپس سلیمان[ؑ] به وسیله جن و شیاطین از آن محل آب بیرون می‌آورد همچنین هدهد سلیمان[ؑ] و لشکریانش رابه حد فاصل میان آب نزدیک و دور در اثنای سیر در بیابانها نیز راهنمایی می‌کرد.

قرطبی می‌گوید: «این آیه دلیل بر ضرورت تفقد و پرس‌وجوی امام از احوال رعیتش و نگهبانی و حراست از آنان است، بنگر به سلیمان[ؑ] که حال هدهد با آن جسم کوچکش بر وی مخفی نماند». خداوند اُببخشاید بر عمر بن الخطاب[ؓ] که او نیز در این امر با سلیمان[ؑ] هم سیرت بود، آنجا که فرمود: «اگر گرگ برگوسفند لاغری در ساحل فرات حمله برد، بی‌گمان عمر از آن مورد بازپرسی قرار خواهد گرفت».

لَا عَذَابَ لَهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنَّيَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (21)

سپس سلیمان[ؑ] افزود: «قطعا او را» یعنی هدهد را «به عذابی سخت عذاب می‌کنم، یا سرش را می‌برم» به‌قولی: مراد وی از عذاب سخت این بود که

پرهایش را قطع می‌کند. به‌قولی دیگر: مراد وی این بود که او را از خدمت خویش باز می‌دارد. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است که به نظر می‌رسد، ریشه همه آنها روایات اهل کتاب است. به هر حال، قرآن کریم نوع این عذاب را مشخص نکرده است «یا باید حجتی روشن برای من بیاورد» بر این که او در غیبتش عذر موجهی داشته است.

فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ (22)

«پس دیری نپایید» هدهد در غیبت خویش. به‌قولی دیگر معنی این است: زمانی اندک بعد از پرس‌وجوی سلیمان ÷ از هدهد و تهدید آن به مجازات، هدهد آمد «و گفت» خطاب به سلیمان ÷ «از چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاهی نیافته‌ای» یعنی: چیزی را دانسته‌ام که تو آن را ندانسته‌ای و هم‌اکنون می‌خواهم آن را برایت مطرح کنم: «و برای تو از سبا خبری یقینی آورده‌ام» سبا: نام شهری در یمن است که بلقیس ملکه آن بود. نبأ: خبری مهم و درخور اهمیت است.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (23)

سپس هدهد افزود: «من زنی را یافتم که بر آنان فرمانروایی می‌کند» او بلقیس دختر شرحبیل بود که پدرش جز وی فرزندی نداشت و بعد از پدر پادشاهی به وی رسید. شایان ذکر است که پادشاهی زنان در میان قدامت‌العرف معمولی بوده است و همچنین است در نزد برخی از مسلمین معاصر. اما حکم آن در شریعت ما: ابن‌عباس ك در حدیث شریف روایت می‌کند که چون این خبر به رسول خدا

ص رسید که مردم فارس دختر کسرا را به پادشاهی برگزیده‌اند، فرمودند: «لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة: هرگز قومی که تولیت امر (فرمانروایی) خویش را به زنی سپرده‌اند، رستگار نمی‌شوند». «و» آن زن «از همه چیز داده شده است» یعنی: از همه چیزهایی که در زمان وی مورد نیاز شاهان بود، چون ابزارها، وسایل و تجهیزات و سپاه «و عرشی بزرگ داشت» عرش: یعنی تخت پادشاهی. به قولی: تخت وی از طلا بود. ابن‌کثیر از علمای تاریخ نقل می‌کند: «آن تخت بزرگ در قصری عظیم، استوار و بلند قرار داده شده بود که سیصدوشصت طاق در طرف شرقی و سیصدوشصت طاق در طرف غربی خود داشت و ساختمان آن طوری بنا شده بود که خورشید هر روز از یک طاق بر آن طلوع و از طاق مقابل آن غروب می‌کرد و آنها صبح و شام برای خورشید سجده می‌کردند». بدین جهت هدهد در ادامه گزارش خود افزود:

**وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ
فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (24)**

«و او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا، به خورشید سجده می‌کنند» یعنی: خورشید را می‌پرستند در حالی که با این کار از عبادت خدای سبحان کناره گرفته‌اند. به قولی: آنان آتش پرست بودند «و شیطان اعمالشان را» یعنی: پرستش خورشید و سایر اعمال کفری را «برایشان آراسته است و آنان را از راه باز داشته است» یعنی: شیطان آنان را به سبب این آراستن‌ها، از راه روشن حق که همانا ایمان به یگانگی خداوند است، باز داشته است «در نتیجه آنان راه یافته نبودند» در کار دین.

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (25)

«تا سجده نکنند» تقدیر آیه چنین است: شیطان این کار و راه و روش باطلی را که در آن قرار داشتند، برایشان آراسته بود تا سجده نکنند «برای خدایی که نهان را در آسمانها و زمین بیرون می‌آورد» یعنی: خدایی که آنچه را در آسمانها و زمین مخفی است، آشکار می‌کند؛ مانند باران را از آسمان و رستنی‌ها را از زمین. به‌قولی: پنهانی‌های زمین، گنجها و رستنی‌های آن است. به‌قولی دیگر؛ خبأ: به‌معنی راز است «و می‌داند آنچه را که پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌نمایید» یعنی: خدای سبحان امور پنهانی‌ای را که در ضمیر عالم انسانی است، با علم خویش، از آن بیرون می‌آورد چنان‌که هر چیز دیگری از امور پنهانی آسمانها و زمین را که بخواهد، بیرون می‌آورد. باید دانست که این آیه، محل سجده تلاوت است و سجده تلاوت در آن واجب می‌باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (26)

«الله است که خدایی جز او نیست، او پروردگار عرش عظیم است» هدهد از عرش - مخصوصا - یاد کرد زیرا عرش - چنان‌که در حدیث شریف آمده است - بزرگترین مخلوقات خدای عزوجل است. این آیات دلیل بر آن است که هدهد، دعوتگر خیر و عبادت خداوندأ به‌یگانگی و سجده‌کردن برای اوست بدین جهت رسول خدا ص در حدیث شریف ذیل‌که ابوه‌ریره ؓ آن را روایت کرده است، از کشتن آن نهی کردند: «نهی النبی ص عن

قتل أربع من الدواب: النملة والنحلة والهدهد والصرده: رسول خدا ص از کشتن چهار چیز از جانداران نهی کردند: مورچه، زنبور عسل، هدهد و شیر گنجشک».

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (27)

«گفت» سلیمان ﷺ به هدهد «به زودی خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای» در این اخباری که به ما داده‌ای «یا از دروغگویان بوده‌ای» در اخبار خود تا خود را از چنگ مجازات ما برهانی.

این آیه ما را به کاوش و تحقیق در اخبار، تلاش برای کشف حقایق و عدم پذیرفتن بدون تحقیق خبر مخبران به صرف اعتماد به آنان، ارشاد می‌کند، در صورتی که به وجهی از وجوه امکان تحقیق وجود داشته باشد. همچنین این آیه دلیل بر آن است که بر زمامدار (امام) واجب است تا عذر رعیت خویش را بپذیرد. در حدیث شریف آمده است: «لیس أحد أحب إليه العذر من الله، من أجل ذلك أنزل الكتب وأرسل الرسل: عذر نزد هیچ‌کس مانند خدای عزوجل دوست داشته‌تر نیست به همین جهت بود که او کتابها را نازل کرد و پیامبران را فرستاد».

اذهب بكتابي هذا فألقه إليهم ثم تول عنهم فانظروا ماذا يرجعون (28)

سپس سلیمان ﷺ به هدهد گفت: «این نامه مرا ببر و آن را به سوی آنها بیفکن» یعنی: به سوی اهل سبأ «آن‌گاه از آنان روی برتاب» یعنی: دور از آنان در مکانی که سخنانشان را بشنوی درنگ کن تا آنچه را که می‌شنوی، به من

بازآوری «آن‌گاه بنگر چه باز می‌دهند» یعنی: به سخنانی که در میان خویش ردوبدل می‌کنند گوش فراده و خبر آن را به ما بیاور. هدهد رفت و نامه سلیمان ÷ را به سویشان افگند و خود را به کناری کشید سپس این سخن بلقیس را شنید:

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (29)

«گفت» بلقیس ملکه سبا «ای بزرگان! نامه‌ای ارجمند به سوی من افکنده شده است» بلقیس نامه سلیمان ÷ را به سه دلیل گرامی و ارجمند دانست:

- 1 - تا سلیمان ÷ را بزرگ بدارد.

- 2 - نامه سلیمان ÷ دربرگیرنده پیام و کلامی نیکو بود.

- 3 - نامه او مهر شده بود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «کرامه‌الکتاب ختمه: کرامت و بزرگی نامه، در مهر کردن آن است». از این جهت رسول خدا ص برای خود خاتمی ساخته و بر نگین آن چنین نقش کرده بودند: «لااله الاالله محمدرسول الله».

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (30) أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (31)

بلقیس افزود: «که این» نامه «از سوی سلیمان است و آن به نام خداوند بخشاینده مهربان است» یعنی: آن نامه با نام خداوند آغاز گردیده و بعد از (بسم الله الرحمن الرحيم) در آن چنین آمده است: «بر من گردنکشی نکنید» یعنی: تکبر نورزید چنان‌که پادشاهان ستمگر چنین می‌کنند «و فرمانبردار نزد

من آید» یعنی: فرمانبردار برای دین خدا، مؤمن به آنچه که من با خود از رسالت حق آورده‌ام، نزد من آید.

علما گفته‌اند: هیچ‌کس قبل از سلیمان ÷ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) را ننوشته است. یادآور می‌شویم که (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) که در ابتدای همه سوره‌ها بجز سوره «برائه» آمده است، همین یک‌بار در میان سوره‌ای از قرآن نازل شده است.

از شناخت مضمون نامه سلیمان ÷، ادبی از آداب حکومت را در می‌یابیم و آن رعایت اختصار در مراسلات خارجی همراه با توضیح مطلب است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ (32)

«گفت» ملکه سبا «ای بزرگان! در کارم به من نظر دهید» یعنی: ای اشراف قوم و ای سران کشور! راهنمایی‌ام کنید و راه صواب را در این کار به من بنمایانید، به من نظری بدهید که مبتنی بر حزم و حکمت و دوراندیشی باشد «من هیچ‌کاری را فیصله نداده‌ام مگر این که شما در آن حاضر و ناظر بوده‌اید» یعنی: من تا به حال هیچ‌کاری را بی‌حضور و رأی شما به قطعیت و فیصله نهایی نرسانده‌ام.

سرانجام بلقیس در این مشاوره کامیاب شد زیرا بزرگان ملت، کار را به رأی و نظر خود وی واگذاشتند:

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (33)

«گفتند» بزرگان ملت و نمایندگان مجلس شورا در پاسخ بلقیس؛ «ما دارای قوت و شوکت هستیم» هم در عده و هم در عده «و ما رزم‌آوران سهمگینی هستیم» یعنی: ما سخت جنگ‌آور هستیم و از چنان شجاعت و غیرتی برخورداریم که از خود و سرزمین و مملکت خویش دفاع کنیم «ولی اختیار کار با توست» یعنی: کار موکول به رأی و نظر خود توست «پس بنگر چه فرمان می‌دهی» یعنی: تأمل کن که ما را به چه چیز فرمان می‌دهی؟ زیرا ما شنوا و مطیع امر تو هستیم.

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآءَ أَهْلِهَا آذِنَةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (34)

«گفت» ملکه سبا به سران قومش «پادشاهان چون» با زور و غلبه «به شهری درآیند، آن را ویران می‌سازند» یعنی: ساختمانهای آن را ویران کرده، اموال آن رابه تباهی می‌کشند و جمع اهالی آن را پراکنده می‌سازند «و عزیزترین‌های مردمانش را خوارترین‌ها می‌گردانند» یعنی: اشراف آن را به حقارت و دونی می‌کشاند و این کار را بدان جهت می‌کنند تا فرمانروایی برای آنها پایدار و مسلم شود، جای پای آنها در آن سرزمین محکم و هیبت آنها در دل‌های مردم پابرجا گردد. آن‌گاه خدای عزوجل بلقیس را در این سخنش تصدیق کرد و فرمود: «واین‌گونه عمل می‌کنند» اما به‌قولی: این جمله نیز حکایت از ادامه سخن بلقیس است.

ملاحظه می‌شود که چون بلقیس تمایل آنان را به مصالحه احساس کرد، به صلح گرایید زیرا جنگ، فرجامی نامیمون دارد.

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (35)

سپس ملکه سبا افزود: «و» اینک «من هدیه‌ای به سویشان می‌فرستم» پس اگر سلیمان پادشاه باشد، او را به این هدیه راضی گردانیده و از تهاجم وی در امان می‌مانیم ولی اگر پیامبر باشد، این هدیه او را راضی نمی‌سازد زیرا هدف نهایی و مقصد اصلی او دعوت به سوی دین خویش است در آن صورت، از ما جز با اجابت دعوت، گردن نهادن به دین و پیمودن راه و روش خویش، راضی نمی‌شود و از این روی گفت: «و می‌نگرم که فرستادگان من چه پاسخی باز می‌آورند» آن‌گاه به تبع آنچه که فرستادگان من از قبول یا رد هدیه از سوی سلیمان باز آوردند، در این موضوع تدبیری می‌اندیشم و به مقتضای آن عمل می‌کنم. در حدیث شریف آمده است: «تهادوا تحابوا، و تصافحوا يذهب الغل عنكم: هدیه مبادله کنید که سبب محبت میان شما می‌شود و مصافحه کنید، که مصافحه کدورت و کینه را از شما دور می‌گرداند».

ابن کثیر می‌گوید: « صحیح آن است که بلقیس ظرفی از طلا را به سلیمان ÷ هدیه فرستاد».

شکی نیست که فکر ارسال هدیه، فکر سیاسی ممتازی است زیرا از خلال آن می‌توان موقعیت طرف را به درستی ارزیابی کرد، همان گونه که هدیه در تعدیل تصمیم‌های طرف نیز مؤثر است، چنانچه طرف از علاقه‌مندان به دنیا باشد اما وضع سلیمان ÷ این چنین نبود:

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (36)

«پس چون» پیک بلقیس همراه با هدیه «به نزد سلیمان آمد، سلیمان به او گفت: آیا مرا به مالی کمک می دهید» و توقع دارید که شما را در قبال آن بر شرک و حاکمیت ناروایتان واگذارم در حالی که خدای عزوجل به من این همه سلطه و مال و مکت و خدم و حشم از جن و انس و طیور و غیره بخشیده است؟ «بدانید که آنچه خدا به من بخشیده است» از نبوت، فرمانروایی ای عظیم و اموالی بسیار «بهبتر است از آنچه به شما داده است» از مال و مکتی که این هدیه نیز از آن جمله است «بلکه این شما هستید که به هدیه خود شادمان می شوید» اما من به آن دلخوش نمی شوم و به مال دنیا نیازی ندارم لذا از شما جز گردن نهادن به دین حق، یا جنگ و شمشیر چیز دیگری را نمی پذیرم. دلیل این که سلیمان به هدیه را نپذیرفت این بود که آن هدیه، در واقع رشوه بود. در سیرت رسول خدا ص آمده است که ایشان هدیه را می پذیرفتند اما صدقه را نمی پذیرفتند.

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَدْلَلَّ وَهُمْ صَاغِرُونَ (37)

سپس سلیمان به پیک بلقیس گفت: «به سوی آنان» یعنی: به سوی بلقیس و قوم وی «بازگرد» و بگو: «قطعا بر سر آنان لشکری می آوریم که تاب پایداری در برابر آن را ندارند» تا از خود در مقابل آن دفاع کرده و از ملک و فرمانروایی خویش حراست نمایند «و بی گمان آنها را از آنجا بیرون خواهیم راند» یعنی: از سرزمینشان «به خواری و زبونی» بعد از آن که عزتمند و سربلند بودند. صغار: خواری و زبونی است. به قولی: صغار در اینجا به معنای اسارت و بردگی است.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (38)

«گفت» سلیمان ÷ «ای سران» کشورم «کدام یک از شما تخت او را برای من می آورد» یعنی: تخت بلقیس را که وصف بزرگی آن گذشت «پیش از آن که آنان از در تسلیم نزد من آیند؟» سلیمان ÷ با وحی الهی خبر یافت که آنان تسلیم می شوند. یا این برداشت و استنباط وی بود، به سبب شناختی که از اوضاع داشت. به قولی: سلیمان ÷ خواست تا تخت بلقیس را بدون فرستادن لشکر و سپاهی بیاورد تا به وی قدرت خویش را که از نزد خدای عزوجل است بنمایاند و آن را برهانی بر نبوت خویش قرار دهد.

قَالَ عَفَرْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا أَتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (39)

«عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آن که از مجلس خود برخیزی برای من می آورم» یعنی: از آن مجلسی که سلیمان ÷ برای حکومت کردن میان مردم در آن می نشست. سدی می گوید: «سلیمان ÷ از آغاز روز تا هنگام زوال خورشید برای قضاوت و حکومت میان مردم می نشست». «و من بر این کار توانا و امین هستم» ابن عباس ك در تفسیر آن می گوید: «یعنی من بر حمل کردن و برداشتن تخت بلقیس، توانا و برآنچه که در آن از جواهر و غیره وجود دارد، امین و مورد اعتماد هستم».

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (40)

«کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود، گفت» بیشتر مفسران برآنند که اسم این کسی که بهره‌ای از علم کتاب الهی داشت، آصف بن برخیا از بنی اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان ÷ سمت وزارت داشت و اسم اعظم الهی را می‌دانست، اسم اعظمی که هرگاه حق تعالی به آن مورد درخواست قرار گیرد، اجابت می‌کند. ابن کثیر از زهری نقل می‌کند که آصف بن برخیا ÷ گفت: «یا إلهنا وإله كل شيء إلهاً واحداً لا إله إلا أنت أئتنی بعرشها: ای خدای ما و خدای همه چیز، خدای یگانه‌ای که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور». پس در دم تخت بلقیس روبه‌روی وی حاضر آورده شد. به‌قولی: مراد از «کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود» خود سلیمان ÷ است. به هر حال، این عالم به کتاب الهی گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را برهم زنی نزدت می‌آورم» گویی سلیمان ÷ سخن عفریت را در آوردن تخت بلقیس قبل از برخاستن از جایش، دیر شمرد و خواستار آوردن آن در زمانی سریعتر از آن شد لذا آصف، یا خود سلیمان ÷ برای کوچک شمردن و تحقیر توانایی عفریت گفت: من قبل از آن که چشمت را برهم زنی، آن را به‌نزدت می‌آورم. معنای «طرف» گشودن پلکها برای نگریستن و مراد از «یرتد»، به‌هم‌آوردن دوباره پلکهاست چنان‌که به دوست خود می‌گویی: این کار را باید در یک چشم به‌هم‌زدن انجام دهی.

«پس چون آن را نزد خود مستقر یافت» یعنی: سلیمان ÷ به آصف اجازه داد که تخت را حاضر گرداند آن‌گاه آصف دعا کرد و تخت حاضر آورده شد و چون سلیمان ÷ تخت را نزد خویش حاضر دید «گفت: این از فضل پروردگار من

است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گزارم یا این که کفران می‌کنم» آیا حق تعالی را در برابر این نعمتها شکر می‌گزارم و به فضل و نعمت وی اعتراف می‌نمایم، یا این که او را ناسپاسی می‌کنم و شکر نعمت وی را فرومی‌گذارم «و هر کس شکر ورزد، جز این نیست که به سود خویش شکر می‌ورزد» زیرا شکر، سبب حفظ نعمت موجود و صید نعمت مفقود است «و هر کس کفران کند، بداند که پروردگارم بی‌نیاز» است از شکرگزاری وی «کریم است» و بخشنده؛ با نعمت دادن به ناسپاسان.

قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (41)

«سلیمان گفت: تختش را در دیدش ناشناس گردانید» یعنی: تخت ملکه بلقیس را برایش به‌حالی دگرگون سازید که چون آن را می‌بیند، باز نشناسد. روایت شده است که: آنان تخت بلقیس را با کم کردن چیزهایی از آن و افزودن چیزهایی دیگر بر آن، دگرگون کردند. به‌قولی علت این دستور سلیمان ÷ این بود که مأموران وی برایش گفتند: در عقل بلقیس نارسایی‌ای است پس سلیمان ÷ خواست تا با این کار، بلقیس را از نظر فراست عقلی بیازماید و بدین جهت گفت: «تا بنگریم که آیا پی می‌برد» به شناخت تخت خویش، یا: آیا راه می‌برد به سوی ایمان به خدا «یا از آنان می‌شود که راه نمی‌یابند» به سوی این امر.

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ (42)

«پس چون آمد» بلقیس نزد سلیمان ﷺ «گفته شد» به او و گوینده خود سلیمان ﷺ یا غیر وی به دستور او بود: «آیا تخت تو همین گونه است؟ گفت: گویا این همان است» بلقیس تعبیری را به کار برد که حاکی از تردد وی در میان شناختن و ناشناختن آن بود، که این خود نشانه ذکاوت و تیزهوشی بالای وی است زیرا او سؤال تشبیه آلود آنان را با جوابی تشبیه گونه پاسخ داد که نه از آن، جواب مثبت کامل بر می آمد و نه جواب منفی. عکرمه می گوید: «بلقیس زنی حکیم و فرزانه بود پس با خود گفت: اگر بگویم؛ این همان تخت من است، می ترسم که دروغگو شوم و اگر بگویم نه! این تخت من نیست، باز هم بیم آن است که دروغگو شوم لذا راهی میانه را که برای هر دو معنی محمل داشت، در پیش گرفت و گفت: گویی این همان است». «و پیش از این، به ما علم داده شده و ما فرمانبردار بوده ایم» به قولی: این جمله از سخن سلیمان ﷺ است. یعنی: پیش از بلقیس از سوی خداوند علم داده شده و برای خداوند از در اطاعت درآمده بودیم. یا معنی این است: پیش از این به مسلمان شدن بلقیس و آمدن وی به رضا و رغبت، آگاه ساخته شده ایم. به قولی دیگر: این سخن از قوم سلیمان ﷺ و پیروان وی بود.

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (43)

«و آنچه که به جای خداوند پرستش می کرد، او را باز داشته بود» یعنی: بلقیس را تعلق خاطر و دل مشغولی وی به پرستش خورشید که بر آن تربیت و رشد یافته بود، از ایمان به حق باز داشته بود «و او از جمله گروه کافران بود» این آیه نیز از ادامه سخن سلیمان ﷺ، یا از کلام خدای سبحان است.

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ
صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ (44)

گویی دیدن تخت دگرگون شده بلقیس فقط برای ایمان آوردن وی کافی نبود زیرا او به پرستش خورشید سخت تعلق خاطر داشت بدین جهت سلیمان ÷ او را در وضعیت روانی دیگری قرار داد: «به آن زن گفته شد: به صرح وارد شو» صرح: کاخ پادشاهی است. ابن قتیبه می‌گوید: صرح تخته‌هایی بود که برای بلقیس از آبگینه سپید ساختند و در زیر آن آب و ماهی را روان کردند «و چون آن را دید، پنداشت که برکه‌ای است» لجه: آب بسیار است «و» بدین جهت «از ساقهایش لباس را بالا زد» تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتی او چنین کرد: «گفت» سلیمان «این قصری صاف و صیقلی از آبگینه‌هاست» و آب نیست. ممرّد: تراشیده، صیقل داده شده و بالا بلند. در اینجا بود که بلقیس به حق اذعان کرد و تسلیم شد: «گفت: پروردگارا! من بر خود ستم کردم» با پرستش غیر تو «و اینک با سلیمان» در گردن نهادن به دین حق «در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسلیم شدم».

از داستان بلقیس چنین بر می‌آید که او در میان ملتی فرمانروایی می‌کرد که دارای مدینتی ریشه‌دار و بزرگ بودند پس سلیمان ÷ با نشان دادن مدینتی ریشه‌دارتر و بزرگتر به وی، او را متحیر و بهت‌زده کرد، هم از این روی بود که بلقیس گردن نهاد و تسلیم شد. البته این امر به ما می‌آموزد که مدینت راستین اسلامی آنچنان مدینت پرهیمنه و با ابهتی است که تمدنهای دیگر را از نظر روانی منفعل و فرومانده گرداند.

ابن ابی شیبه و ابن ابی حاتم از ابن عباس ك در روایتی طولانی نقل کرده‌اند که فرمود: «سلیمانؑ بعد از آن با بلقیس ازدواج کرد». اما ابن کثیر این روایت را جدا منکر دانسته و استناد آن را به ابن عباس ك رد کرده است. قول راجح نیز این است که ازدواج سلیمانؑ با بلقیس، از اخبار اهل کتاب می‌باشد که نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ
(45)

اینک داستان دیگری بیان می‌شود: «و به راستی به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که: خداوند را پرستید» یعنی: او را با دعوت و پیام پرستش خداوند فرستادیم «پس بناگاه آنان به دو گروه ستیزه‌گر و متخاصم تقسیم شدند» که آن دو گروه، مؤمنان و کافران بودند و هر گروهی با تکیه بر راه و روش خود، با گروه دیگر ستیزه کرده و ادعا می‌کرد که حق با وی است. به قولی: خصومت و ستیزه میان دو گروه، درباره صالحؑ بود که آیا او پیامبر مرسل است یا خیر؟.

قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
(46)

«صالح گفت: ای قوم من، چرا سیئه را پیش از حسنه» یعنی: عذاب را پیش از رحمت «به شتاب می‌طلبید» یعنی: چرا ایمانی را که جلب‌کننده پاداش و نیکی است به تأخیر می‌اندازید و کفری را که جلب‌کننده عذاب است، جلو می‌افکنید؟ زیرا آنان از فرط کفر و عناد می‌گفتند: ای صالح! منتظر چه هستی؟ عذابی را

که وعده می‌دهی برای ما بیاور «چرا از خداوند آمرزش نمی‌خواهید» و به سوی او از شرک توبه‌کار نمی‌شوید، قبل از آن‌که عذابش بر شما فرود آید؟ «باشد که مورد رحمت قرار گیرید» و گرفتار عذاب نشوید.

قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (47)

«گفتند: ما به تو و همراهانت» از کسانی که دعوتت را اجابت گفته و به دینت درآمده‌اند «شگون بد زده‌ایم» و شما را شوم و نامیمون می‌دانیم. نقل است که به آنان قحطی‌ای رسید پس به صالح ÷ شگون بد زده و گفتند: این از شومی توست «گفت» صالح ÷ به آنان: «شگون بدتان نزد خداوند است» یعنی: این قحطی به سبب فال بدی که آن را شوم می‌پندارید نیست بلکه سبب آن نزد خداوند است زیرا خیر و شر همه از نزد او به سوی شما می‌آید و این قدر و قسمت اوست که به شما می‌رسد چرا که تمام امورتان به دست بلا کیف اوست، هر چه بخواهد انجام می‌دهد و پرندگان که آنها را وسیله فال بد خود می‌پندارید، به خیر و شر شما علم و آگاهی‌ای ندارند «بلکه شما مردمی هستید که آزموده می‌شوید» و مورد امتحان خداوند قرار گرفته‌اید. به قولی معنی این است: شیطان شما را با این فال بد زدنتان، یا به آنچه که به خاطر آن فال بد می‌زنید، در فتنه می‌افکند. ابن‌کثیر می‌گوید: «ظاهراً مراد از این فرموده خداوند: (تفتنون) این است: شما در گمراهی خود به استدراج می‌افتید و روند انحطاط را می‌پیمایید».

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (48)

«و در آن شهر» که شهر «حجر» بود و صالح ÷ در آن می‌زیست «نه رهط بودند» یعنی: نه مرد از فرزندان سران و اشراف قوم بودند که با شخصی به نام «قدار» که شتر صالح ÷ را پی کرد، یار و همدست شده بودند. مراد از «رهط» در اینجا «مرد» است. «که در زمین فساد می‌کردند و هیچ کار شایسته‌ای نمی‌کردند» یعنی: شأن و شیوه و کردار آن نه مرد چنان فسادافگنی‌ای در زمین بود که هیچ صلاح و اصلاحی با آن متصور نیست.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (49)

«گفتند: به خدا هم قسم شوید» یعنی: آن نه مرد جفاجو به همدیگر گفتند؛ بیاید که هریک از ما با دیگری سوگند بخوریم «که بر او و خانواده‌اش شبیخون بزنیم» یعنی: شب‌هنگام بر سر صالح ÷ یورش آوریم و او و خانواده‌اش را به قتل رسانیم «آن‌گاه به ولی او» یعنی: به سرپرست و قبیله نزدیک او که خونخواه و وارثانش می‌باشد «بگوییم که: ما در کشتار خانواده‌اش حاضر نبوده‌ایم» تا این گمان را در آنان بینگنیم که نه او را کشته‌ایم و نه در هنگام کشتار وی حاضر بوده‌ایم «و ما قطعاً راست‌گوییم» در این سخنان که به‌هنگام کشتار خانواده‌اش حاضر نبوده‌ایم. زیرا اگر او را در تاریکی شب می‌کشتند، او را در آن حال نمی‌دیدند لذا ظاهراً در این سخنان راستگو بودند.

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (50)

«و مکرى» سخت و نیرنگی بزرگ «ورزیدند» با این توطئه‌ای که سنجیدند و با این طرحی که تدارک دیدند «و ما نیز مکرى در میان آوردیم» یعنی: آنان را در برابر مکرشان مجازات کرده و به هلاکتشان رسانیدیم «درحالی که آنان در نمی‌یافتند» مکر خدا را و به آن پی نمی‌بردند.

محمدبن اسحاق در تفسیر آیه می‌گوید: «آن نه تن بعد از آن که شتر را پی کردند، به یک‌دیگر گفتند: بیاییم که صالح را نیز به قتل برسانیم زیرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاکتش رسانیده‌ایم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق کرده‌ایم. پس شب‌هنگام آمدند تا بر او و خانواده‌اش شبیخون زنند اما فرشتگان آنها را سنگباران کردند. آن‌گاه اولیایشان به صالح ÷ گفتند: تو آنان را به قتل رسانیده‌ای! لذا قصد جان وی کردند ولی نزدیکان و خویشان صالح ÷ در دفاع از او سلاح پوشیدند و به آنان گفتند: به خدا سوگند که هرگز اجازه نمی‌دهیم او را درحالی به قتل برسانید که به شما وعده داده است ظرف مدت سه روز بر شما عذاب فرود می‌آید پس اگر در سخنش صادق باشد، شما دیگر بر خشم پروردگارتان علیه خود نیفزایید و اگر دروغگو باشد، بعد از سه روز شما دانید و او. همان بود که مهاجمان در آن شب دست از صالح برداشتند و به خانه‌های خود بازگشتند».

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ اَنَا دَمَرْنَاَهُمْ وَقَوْمَهُمْ اَجْمَعِينَ (51)

«پس بنگر که فرجام مکرشان چگونه بود: ما آنان و قومشان را همگی نابود کردیم» خداوند متعال آن نه تن سران و نیز قومشان را که هرچند به هنگام

کشتن شتر با آنان همراه نبوده ولی با جرمشان موافق بودند، همگی را نابود کرد و کسی از آنان از عذاب به سلامت نرھید.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (52)

«پس این هم خانه‌هایشان است که خالی مانده‌است» از کسان خود، به طوری که هیچ کس در آنها ساکن نیست «به‌سزای ستمی که کردند. بی‌گمان در این» ماجرا «برای اهل معرفت» یعنی: برای کسانی که سنت خداوند را در خلقتش می‌دانند و می‌دانند که نتایج به اسباب وابسته است «نشانه‌ای است» یعنی: عبرت و پندی است اما جاهلان نه می‌دانند و نه هم پند می‌گیرند.

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (53)

«و کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می‌کردند» یعنی: از خدا و از عذاب وی می‌ترسیدند، که صالح و مؤمنان همراهش بودند «نجات دادیم» از آن عذاب رسواگر.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (54)

داستان دیگر در این سوره، داستان لوط است: «و لوط را» یعنی: و فرستادیم لوط را «آن‌گاه که به قوم خود گفت» آنان اهالی شهر سدوم بودند «آیا مرتکب فاحشه می‌شوید» یعنی: آیا مرتکب کاری می‌شوید که بسیار زشت و وقیح است «درحالی که دیده می‌شوید» زیرا آنان از بس گردنکش، متمرّد و سبکسر بودند، در هنگام ارتکاب عمل لواط، خود را از دید دیگران پنهان نمی‌کردند بلکه در حضور و دید دیگران این فعل شنیع را انجام می‌دادند.

یادآور می‌شویم که بیان این داستان به‌طور مفصل در سوره «اعراف» گذشت.

أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (55)

«آیا شما به‌جای زنان از روی شهوت با مردان درمی‌آمیزید؟» این سخن لوطؑ، تکرار تویببخشان است. یعنی: درحالی از زنان چشم می‌پوشید که آنان محل وجایگاه شهوت و آمیزش هستند و خداوند آنان را برای مردان آفریده است، نه مردان را برای مقاربت با مردان و نه زنان را برای مقاربت با زنان پس این فعل شما در تضاد با حکم و حکمت خداوند قرار دارد «بلکه شما قومی هستید که نمی‌دانید» بزرگی و سهمگینی مجازات و عقوبت الهی در برابر ارتکاب این معصیت را.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (56)

«ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آل لوط» یعنی: لوطؑ و پیروانش «را از شهرتان بیرون کنید، که آنان مردمی پاکیزه‌جو هستند» یعنی: آنها از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می‌کنند. این سخن را از روی استهزا و تمسخر گفتند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ (57)

«پس او و خانواده‌اش را نجات دادیم» از عذاب «جز زنش را که مقدر کردیم» بودن «او را از بازماندگان» یعنی: از باقی‌ماندگان در عذاب. ابن‌کثیر

می‌گوید: «زیرا زن وی به افعال قومش راضی بود و آنان را از وجود میهمانان لوط آگاه می‌کرد».

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ (58)

«و بر آنان بارانی» از سنگ «باراندیم پس باران هشدار یافتگان چه بداست» مراد از مندرین: کسانی‌اند که هشدار داده شدند ولی به این هشدار اعتنایی نکردند پس خدای سبحان بر آنان باران سنگ فروبارانید تا نابود شدند.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ (59)

«بگو: ستایش برای خداست» یعنی: بگو ای محمد ص! ستایش خداوند متعال را که امتهای سرکش گذشته را هلاک کرد و نعمت‌های بی‌شمار خود را بر بندگانش سرازیر نمود و ستایش او راست در برابر صفات علیا و اسمای حسنائیش «و سلام بر آن بندگانی که آنان را برگزیده است» که آنان نخبگان و برگزیدگان بشریت، یعنی امت محمد ص و انبیا و پیروان ایشانند. ثوری، سدی وابن عباس ك می‌گویند: «مراد از این بندگان برگزیده، یاران محمد ص اند». «آیا خدا بهتر است یا آنچه شرک می‌آورند» با او که بتان اند؟ به قولی معنی این است: آیا پاداش خداوند بهتر است یا عذاب شرک ورزیدنتان به او تعالی؟ در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص چون این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «بل الله خیر وأبقى وأجل وأكرم: بلکه خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگتر و ارجمندتر است».

**أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتِ
بِهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَئِنَّهٗ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (60)**

سپس خداوند متعال به بیان انفراد و یگانگی خود در آفرینش، روزی دهی و تدبیر امور خلقتش پرداخته می‌فرماید: «یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده‌است؟» تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا خدایان پنداری شما بهترند، یا آن کسی که آسمانها و زمین را به این استواری و عظمت آفرید و بر آفرینش آنها تواناست؟ «و برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد» یعنی: نوعی از آب را که همانا آب باران است «پس بدان» آب «باغهای خرم و باطراوت رویانده‌ایم» حقیقه: باغی است که دور آن دیوار کشیده شده است. ذات بهجه: زیبا و بارونق که بیننده آن شاد و شکفته می‌شود «شما را نمی‌رسید که درختانش را برویاند» یعنی: بشر را یارا و توانای آن نبوده و نیست که درختان را برویاند زیرا بشر عاجز از آن است که چیزی را از کتم عدم به عرصه وجود بیرون آورد. قرطبی می‌گوید: «با این آیه، قول مجاهد مستدل می‌شود که گفته است: نگارگری و تصویر هیچ چیز - اعم از موجودات ذی‌روح یا غیر ذی روح - جایز نیست». اما جمهور علما برآنند که کشیدن تصویر غیرذی‌روح جایز است «آیا در جنب خداوند خدایی هست» یعنی: آیا همه این کارها را خدایی در جنب خداوند انجام داده است که شما او را می‌پرستید، یا این که صانع این‌ها خدای یگانه است؟ به‌قولی معنی این است: آیا با خدایی که بعضی از افعال و اوصاف وی ذکر شد، معبودی دیگر است تا به او همراه ساخته شده و در عبادت شریک وی قرار داده شود؟ «نه بلکه» حق این است که «آنان قومی کجرو هستند» که از

شاهراه حق به کژراهه باطل گراییده‌اند. یا معنای (یعدلون) این است: آنها با خدای سبحان غیر او را نظیر و همانند قرار داده‌اند.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خَلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْهَ مَعَ اللَّهُ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (61)

«یا کیست که زمین را قرارگاه کرد» یعنی: آن را هموار و مسطح و آرام گردانید، به‌گونه‌ای که استقرار بر آن ممکن باشد «و در میان آن جویبارها» شیرین و گوارا «پدید آورد و برای آن کوههای استوار آفرید» که مانند لنگرگاهی زمین را نگه داشته و آن را از اضطراب و جنبش بازمی‌دارند تا با اضطراب خود ساکنانش را آشفته‌حال نگرداند «و میان دو دریا برزخی قرار داد؟» مراد از بحران: دو دریای شور و شیرین است که با برزخی که خداوند آن را میان آنها قرار داده است، یکی به‌دیگری آمیخته نمی‌شود پس نه این، آن را دگرگون می‌سازد و نه آن، در این داخل می‌شود. البته وجود هر دو دریای شور و شیرین، دارای فواید، آثار، برکات و حکمت‌هایی است. تفسیر نظیر این آیه در سوره «فرقان» گذشت. «آیا با خداوند معبودی دیگر است؟» یعنی: چون ثابت شد که جز خدای سبحان کسی دیگر بر این کارها توانایی ندارد، آیا در عرصه وجود خدای دیگری است که مانند صنع و آفرینش وی بیافریند؟ هرگاه جواب به طور قطع منفی است، دیگر چگونه به خدای عزوجل چیزی را شریک می‌آورید که قدرت رساندن هیچ سود و زیانی را ندارند؟ «نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند» یگانگی پروردگارشان و قدرت و سلطه بی‌چون وی را.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهًا مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (62)

«یا کیست که دعای مضطر را - چون او را بخواند - اجابت می‌کند» مضطر: درمانده فروافتاده در چنگال سختی، اندوه بزرگ و دشواری‌ای است که او برای رهایی از آن، هیچ نیرو و توان و تدبیری ندارد، مانند کسی که آسیبی مانند فقر یا بیماری‌ای بر او پنجه افکنده که او را به تضرع و زاری به بارگاه خدای سبحان ناچار کرده است. یا مضطر: گنه‌کار است آن‌گاه که آمرزش بخواهد، یا مظلوم است چون به بارگاه حق تعالی دعا کند، همان خدای منان و مهربانی که دعای درمانده را - چون به اخلاص تمام بخواندش و دین خویش را برایش خالص گرداند - اجابت می‌کند «و» کیست آن که «بدی را می‌گرداند؟» یعنی: هرآنچه را که موجب سختی و گرفتاری و درماندگی بنده است و از آن جمله زیان و بیماری و فقر را از وی برمی‌گرداند. در حدیث شریف آمده است: «سه دعا مستجاب است که هیچ شکی در آن نیست: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حق فرزندش». همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن سلیم هجیمی ع آمده است که فرمود: گفتم؛ یا رسول‌الله! شما به‌سوی چه چیز دعوت می‌کنید؟ فرمودند: «به‌سوی خدای یگانه دعوت می‌کنم، ذاتی که اگر بلایی به تو برسد و او را بخوانی، آن را از تو دور می‌کند و ذاتی که اگر در بیابانی چیزی را گم کنی و او را بخوانی، آن را به تو برمی‌گرداند و ذاتی که اگر به تو قحطی و خشکسالی‌ای برسد و او را بخوانی، برای تو می‌رویانند...».

«و» کیست که «شما را جانشینان زمین می‌سازد؟» یعنی: نسلی را میرانده و نسلی دیگر را به‌جای آنها پدید می‌آورد و بدین گونه است که نسل‌ها یکی از

پی‌دیگری جانشین یک‌دیگر می‌شوند. به قولی معنی این است: مسلمانان را جانشین کفار می‌گرداند تا مالک سرزمین‌ها و قلمروهای آنان شوند. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی امتی را بعد از امتی، نسلی را پس از نسلی و قومی را پس از قومی پدید می‌آورد و اگر بخواهد همه امتها و نسلها و اقوام را در یک زمان بیافریند، می‌آفریند و بعضی را از نسل بعضی‌دیگر نمی‌گرداند - چنان‌که ابتدائاً آدم ÷ را از خاک آفرید - و اگر بخواهد، بعضی را از نسل بعضی‌دیگر گرداند ولی احدی را نمیراند تا درگذشت همگی در یک زمان باشد، می‌تواند چنین کند، لیکن حکمت و قدرت وی چنین اقتضا کرد تا خلقت و آفرینش بشر بر این شیوه باشد، در غیر آن زمین بر ساکنان خود تنگ می‌شد و رقابت بر سر نعمت‌ها و داشته‌های زندگی، به‌کشمکش و انفجاری ویرانگر می‌انجامید.» «آیا با خداوند معبود دیگری است» که این نعمتهای بزرگ را بر شما ارزانی داشته است؟ یا که متولی همه این نعمتها خدای یکتاست؟ «چه اندک پند می‌گیرید» و چه کم به حق باز می‌گردید، حقی که عبارت است از: اعتراف به نعمت‌های خداوند، مخصوص ساختن عبادت و نیایش برای وی و ترک سایر معبودات.

ابن‌کثیر در تفسیر خویش در باب «اجابت دعای مضطر» به نقل از حافظ ابن‌عساکر می‌گوید: «از مردی به‌نام دق‌ی صوفی حکایت کرده‌اند که گفت: من شخصی کرایه‌کش بودم و قاطری داشتم که از دمشق تا شهر زبدانی بر آن کرایه‌کشی می‌کردم. در یکی از سفرهایی که داشتم، مردی قاطرم را اجاره کرده و باهم به راه افتادیم، در مسیر راه به کوره‌راهی رسیدیم که رهرو بسیاری نداشت، آن مرد به من گفت: این راه را در پیش‌گیر که نزدیکتر است. به او گفتم: من به این کوره‌راه آشنایی ندارم. اما او گفت: من بدان آشنا هستم، این

راهی است نزدیکتر، به این راه برو. پس به آن راه روان شدیم. سرانجام به جایی هولناک و وادی عمیق رسیدیم که در آن کشتگانی بسیار افتاده بود. آن مرد به من گفت: سر قاطر را نگه دار تا من فرودآیم. پس، از قاطر فرود آمد و جامه در هم کشید و کاردی را بیرون آورده و قصد جان من کرد. من وقتی اوضاع را چنین دیدم از پیش رویش فرار کردم اما او مرا دنبال می‌کرد. در این حال او را به نام خدای عزوجل سوگندی محکم دادم و گفتم: قاطر و آنچه بر آن است، مال تو ولی دست از من بدار. گفت: بخواهی نخواهی آنها از آن من است ولی من کشتن تو را می‌خواهم. لذا ناگزیر تسلیم وی شده و گفتم: حالا که چنین است، به من اجازه بده تا دو رکعت نماز بگذارم. گفت: بسیار خوب، شتاب کن. پس برخاستم که نماز بگذارم اما چنان پریشان خاطر و آشفته‌حال بودم که آیات قرآن از ذهنم پرید و حتی یک حرف از آن هم به‌خاطرم نیامد. متحیر و وامانده ایستادم و او پشت‌سرهم می‌گفت: هلا زودتر... تمام کن. در این هنگام بود که خدای عزوجل بر زبانم جاری کرد: **(أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ)**. بناگاه دیدم که اسب سواری درحالی که نیزه‌ای در دست داشت، از دهانه وادی روی آورد و آن نیزه را بر آن مرد افگند، نیزه رأساً بر قلب وی فرورفت و کشته بر زمین افتاد. پس در آن سوار درآویخته و گفتم: تو را به خدای عزوجل سوگند می‌دهم که بگو کیستی؟ گفت: من فرستاده کسی هستم که شخص مضطر و درمانده را - آن‌گاه که او را بخواند - اجابت می‌کند و بلا را از وی دور می‌گرداند. سپس با قاطر و بارش به سلامت بازگشتم».

**أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
أَلَيْهَ مَعِ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (63)**

«یا کیست که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید» یعنی: کیست که شما را در شبهای تاریک - آن‌گاه که در بیابانهای بی‌آب و بی‌نشان و در اعماق دریاها سفر می‌کنید - با علائم راهنمایی که در آسمان و زمین آفریده، راه می‌نماید؟ بیابانها و دریاها به تاریکی وصف شدند، بدان‌جهت که هیچ نشانه‌ای برای راهیابی در آنها نیست؛ جز آنچه که خداوند متعال در آنها از نشانه‌های طبیعی قرار داده است و جز آلات و ابزارى که حق تعالی بشر را به کشف آنها توانا ساخته و به‌وسیله آنها راهیاب می‌گردند «و کیست که بادها را پیشاپیش رحمتش مژده‌بخش می‌فرستد؟» یعنی: بادها را پیش از باران رحمتش می‌فرستد، که مژده‌بخش فرود آمدن قریب الوقوع آن هستند «آیا با خداوند معبود دیگری است» که این پدیده‌های شگرف و شگفت را به فعلیت درآورد و ایجاد نماید؟ «خدا برتر است از آنچه شریک می‌گردانند» یعنی: حق تعالی منزّه و مقدس است از آن که برایش شریکی باشد.

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (64)

«یا کیست که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را باز می‌آورد؟» مشرکان به این امر که خدای سبحان آفریننده است، اقرار داشتند لذا اعترافشان به اصل آفرینندگی خداوند، الزاما اعتراف به قدرت وی بر بازآفرینی را نیز بر آنها اجتناب ناپذیر می‌کند «و چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی می‌دهد» با فرود آوردن باران، رویاندن سبزیجات و پدید آوردن چهارپایان؟ «آیا با خدا معبود دیگری است» که چیزی از اینها را بیافریند و سامان دهد تا آن را برایش

شریک قرار دهید؟ «بگو: اگر راست می‌گویید، برهانتان را بیاورید» یعنی: بر این که خدای سبحان شریکی دارد، حجت خود را بیاورید. یا بر این که در گردونه هستی صانع و آفریننده دیگری است که همچون صنع او می‌آفریند، حجت خود را بیاورید زیرا اگر شما در این ادعا که خداوند شریکی دارد که مانند صنع او می‌آفریند، راستگو باشید یقیناً این امکان هم برای شما وجود دارد تا بر آن دلیل و برهان اقامه کنید.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ
(65)

«بگو: هر که در آسمانها و زمین است - جز خدا - غیب را نمی‌داند» یعنی: احدی از مخلوقات در زمین و آسمان، غیبی را که خداوند علم آن را در حوزه اختصاص خود قرار داده است، نمی‌داند «و نمی‌دانند که چه هنگامی برانگیخته می‌شوند» از قبرها. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «هر کس می‌پندارد که رسول خدا ص آنچه را که فردا رخ خواهد داد، می‌داند، بی‌گمان بر خدا بهتانی بزرگ بسته است».

بَلِ ادَّارِكْ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلِ هُمْ فِي شَكِّ مِنْهَا بَلِ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (66)

«بلکه علم آنان در آخرت پی‌درپی آمد» یعنی: علمشان در آخرت تکامل می‌یابد زیرا آنچه را که به آن در دنیا وعده داده شده‌اند، در آخرت به چشم سر می‌بینند و مشاهده می‌کنند اما این کمال علمی‌شان در آخرت، هیچ سودی به حالشان ندارد زیرا آنها در دنیا تکذیب‌کننده آخرت و دروغ‌انگارنده آن بوده‌اند. یا معنی این است: علمشان از شناخت وقت قیامت نارسا و درمانده است. یا

معنی این است: اسباب تکامل علمشان درباره تحقق حتمی قیامت، فراهم آمده است ولی باز هم به آن ایمان نمی‌آورند «بلکه آنان در باره آن در شک هستند» یعنی: بلکه آنان در دنیا از وجود آخرت در شک و تردید قرار دارند. سپس حق تعالی از این تعبیر هم به لحنی سخت‌تر از آن بر می‌گردد و می‌فرماید: «بلکه آنان در مورد آن کوردلند» و چیزی از دلایل آخرت را درک نمی‌کنند، بدان‌جهت که بینایی‌های باطنی‌شان که ادراک حقایق به وسیله آن صورت می‌گیرد، مختل گردیده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَنِنَّا لَمُخْرَجُونَ (67)

«و کافران گفتند: آیا وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم، آیا بیرون آورده می‌شویم» از قبرهایمان زنده شده؟ بدین‌گونه است که آنان برانگیخته شدن مجدد از قبرهایشان را بعد از فنا بعید می‌پندارند و نفی می‌کنند.

لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (68)

«در حقیقت این را» یعنی: برانگیخته شدن را «به ما و پدرانمان پیش از این وعده داده‌اند» یعنی: پیش از این که محمد ص وعده آن را به ما بدهد، پدرانمان آن را به ما وعده داده‌اند اما نمی‌بینیم که کسی از پدرانمان بعد از مرگش بازگشته باشد «این» وعده برانگیختن از قبرها «جز افسانه‌های پیشینیان نیست» یعنی: سخن از رستاخیز و برانگیخته شدن مجدد، از داستانها و دروغ‌پردازیهای برساخته کتابهای پیشینیان است، نه وحیی از نزد خداوند سبحان.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (69)

«بگو در زمین سیر کنید» و آثار برجای مانده از پیشینیان را مشاهده نمایید «پس بنگرید» با بینایی‌های ظاهر و باطن خود تا ببینید که «فرجام مجرمان چگونه بوده است» یعنی: بنگرید که پایان کار کسانی که هشدارهای انبیا^ﷺ در خبر دادن از بعث و حشرونشر را دروغ انگاشتند، چگونه بوده است زیرا مشاهده این آثار، پند آموز و عبرت آفرین است.

وَلَا تَحْزَنَ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (70)

سپس خداوند متعال پیامبرش را دلجویی کرده و می‌فرماید: «و بر آنان اندوه مخور» در اصرار و پافشاری‌شان بر کفر «و از آنچه مکر می‌ورزند در تنگی نباش» یعنی: دلت از دعوت خداً به‌خاطر مکرها و نیرنگ‌هایی که این گروه مشرک علیه تو می‌کنند، تنگ نشود زیرا خداوند مؤید و یاری دهنده تو و غالب کننده دین خویش بر مخالفان آن است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (71)

«و می‌گویند: این وعده» یعنی: وعده عذاب، یا وعده روز آخرت «کی فرامی‌رسد اگر شما راست‌گویید؟» در این وعده خود.

قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (72)

«بگو: چه‌بسا بخشی از آنچه را که به‌شتاب می‌طلبید» از عذاب «به شما نزدیک شده باشد» درحالی که شما نزدیک بودن آن را در نمی‌یابید و درک نمی‌کنید. به‌قولی: مراد عذاب‌کردنشان در روز بدر است. به‌قولی دیگر: مراد عذاب قبر است.

باید دانست که کلمات: «عسی»، «لعل» و «سوف» در کلام پروردگار، دلیل بر توقع احتمالی امر مورد نظر نبوده بلکه بر حتمیت وقوع آن دلالت می‌کند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (73)

«و بی‌گمان پروردگارت بر مردم دارای فضل است» در این که عذاب را از آنان به تأخیر می‌اندازد و در غیر آن از فضل‌ها و انعام‌های خویش «ولی بیشترشان شکر نمی‌گزارند» فضل و انعام وی را و نمی‌شناسند حق احسان وی را پس کفر ورزیده و عذاب را به شتاب می‌طلبند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (74)

«و بی‌گمان پروردگارت آنچه را دل‌هایشان نهان می‌دارد و آنچه را که آشکار می‌دارند» از سخنان و افعال خویش «نیک می‌داند» پس به تأخیر افگندن عذاب از آنان، به این دلیل نیست که حالشان بر وی پنهان است بلکه عذاب وی وقت معین و مقدری دارد.

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (75)

«و هیچ نهفته‌ای در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتابی مبین است» غائبه: تمام چیزهایی است که خداوند از خلق خویش نهان داشته و از میدان دید و دریافت آنها غایب گردانیده است. آری! این همه اشیای ناپیدا و پنهان، در لوح محفوظ آشکار و روشن است پس چیزی از آنها بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند و از جمله، عذابی که آنان به شتاب می‌طلبند. لذا باید بدانند که هر چیز، موقت به وقتی معین و مؤجل به میعاد مقرر است که علم آن در نزد خداوند

است پس چگونه آن را قبل از میعادى که برای آن مقرر شده است، به شتاب می طلبند؟.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (76)

«بی گمان این قرآن بر بنی اسرائیل بیشتر آنچه را که آنان در باره اش اختلاف دارند، حکایت می کند» مانند اختلافشان درباره عیسی، عزیر! و در دیگر امور حق. پس اگر بنی اسرائیل به قرآن تمسک جویند، بی گمان راه حل اختلافها و پایان دادن به تفرقه هایشان را در قرآن می یابند و این خود دلیل بر آن است که قرآن از نزد خداوند است.

وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (77)

«و به راستی که آن، هدایت و رحمتی برای مؤمنان است» یعنی: یقیناً قرآن برای کسانی که به خداوند ایمان آورده و از پیامبرش ص پیروی می کنند، هدایت و رحمتی است.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (78)

«بی گمان پروردگارت به حکم خویش» یعنی: به قضاوت عادلانه خویش «در میانشان» یعنی: در میان بنی اسرائیل، یا در میان مؤمنان به قرآن و منکران آن «داوری می کند» در روز قیامت پس محق را پاداش داده و مبطل را مجازات می کند. به قولی معنی این است: پروردگارت میانشان در دنیا داوری کرده و آنچه را که به تحریف کشیده اند، آشکار می گرداند «و او عزیز علیم است» عزیز

است زیرا مغلوب نمی‌گردد و قضایش برگردانده نمی‌شود و علیم و داناست بر آنچه که بدان حکم می‌کند.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (79)

«پس بر خدا توکل کن» یعنی: ای پیامبر! کار خویش را به او بسپار و بر او اعتماد کن زیرا او یاری‌دهنده توست پس، از کسانی که با تو عناد می‌ورزند، باکی نداشته باش «بی‌گمان تو بر حق آشکار هستی» یعنی: بر حق بودن تو آشکار است لذا سزاوار نیست که به وجهی از وجوه، در آن شک و تردیدی به میان آید.

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (80)

«البته تو نمی‌توانی مردگان را شنوا گردانی و نمی‌توانی به کران صدا را بشنوانی هنگامی که پشت‌کنان روی بگردانند» و از حق تماماً اعراض کنند زیرا اگر هم روی شخص ناشنوا به‌جانب ندا کننده باشد، صدا را نمی‌شنود، چه رسد به این که به ندادهنده پشت کرده باشد. در این آیه خداوند کفار را به مردگانی بی‌احساس و فاقد عقل و شعور و شنوایی تشبیه کرده است زیرا آنان اندرزاها را نمی‌شنوند و دعوت به‌سوی خداوند را اجابت نمی‌کنند.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (81)

«و تو نمی توانی نابینایان را از گمراهی آنان راه بنمایی» یعنی: تو راهبر کسانی که خداوند آنان را از دیدن حق کور کرده، به سوی ایمان نیستی و این کار هرگز در توان تو نیست «تو نمی توانی جز به کسانی بشنوانی که به آیات ما ایمان می آورند» و قرآن را تصدیق می کنند، نه کسانی که به آن کفر می ورزند «پس اینان مسلمانند» یعنی: این مؤمنان به آیات ما هستند که برای ما منقاد و مخلص اند.

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (82)

«و چون قول بر آنان وقوع یابد» یعنی: چون عذاب بر آنان ثابت شود و تعلق گیرد «دابه ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم» و این واقعه در هنگام نزدیک شدن قیامت است؛ آن گاه که کفار با انواع و الوان هول و هراسی که آن را به شتاب می طلبیدند روبه رو می گردند. البته خدای سبحان خود به اوصاف این دابه (جانور) و بر این امر که به چه شکل و هیأتی است، داناتر است زیرا خروج دابه الارض از علامات قیامت می باشد «که با آنان سخن گوید» یعنی: آن دابه الارض با مردم سخن می گوید: «که مردم به آیات ما یقین نداشتند» یعنی: خروج دابه الارض به سبب عدم باور داشتن مردم به قرآن است و او به مردم خبر می دهد که فلان شخص، مؤمن و فلان شخص، کافر می باشد.

در حدیث شریف مرفوع به روایت مسلم از ابن عمر آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «بی گمان اولین نشانه های قیامت که ظهور می کند، طلوع خورشید از جهت مغرب و خروج دابه بر مردم به هنگام نیم روز است». همچنین در

حدیث شریف آمده است که حذیفه بن اسید انصاری τ فرمود: رسول خدا ص بر ما از اطاقی سر کشیدند در حالی که ما درباره قیامت مشغول گفت و گو بودیم. پس فرمودند: «تا شما ده نشانه ذیل را نبینید قیامت برپا نمی شود:

1 - طلوع خورشید از غروبگاه آن.

2 - ظهور دود و دخان (معروف).

3 - خروج دابه الارض.

4 - ظهور یاجوج و ماجوج.

5 - خروج عیسی بن مریم!

6 - خروج دجال.

7 - سه خسوف: خسوفی در مغرب، 8 - خسوفی در مشرق، 9 - و خسوفی در جزیره العرب.

10 - آتشی که از عمق عدن بیرون می آید و مردم را می رماند یا گرد می آورد، با آنان در هر جایی که شب بگذرانند، شب می گذرانند و هر جا که در نیم روز بیاسایند، با آنان همراه است».

اما محل خروج دابه الارض: در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ص پرسیدند: دابه الارض از کجا بیرون می آید؟ ایشان فرمودند: «از بزرگترین مساجد از نظر محترم بودن نزد خداوند - یعنی از مسجد الحرام». ابن کثیر حدیث شریف ذیل را از صحیح مسلم نقل کرده است که رسول خدا ص فرمودند: «سه چیز اند که چون بیرون آیند، برای هیچ کسی که از قبل ایمان نیاورده باشد، یا در ایمان خویش اعمال و دستاورد خیری نداشته باشد، ایمان آوردنش سودی نمی بخشد: طلوع خورشید از غروبگاه آن، خروج دجال و خروج دابه الارض».

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (83)

«و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند، محشور می‌گردانیم آن‌گاه آنان نگاه داشته می‌شوند تا همه به هم پیوندند» یعنی: ای محمد ص! روزی را یاد کن که از هر امتی از امتها گروهی را که تکذیب‌کننده آیات ما بوده‌اند، گرد می‌آوریم پس آنان در این هنگام به هم پیوند داده شده و اول و آخرشان همه باهم گرد آورده می‌شوند. یا (یوزعون) به این معنی است: آنها همه به‌سوی محشر رانده می‌شوند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ مَاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (84)

«تا هنگامی که چون» به‌سوی موقف حساب «آمدند، می‌گویند» خداوند! برایشان تهدیدکنان: «آیا آیات مرا» که آنها را بر پیامبران خود فرورستاده بودم و ایشان را مأمور ابلاغ آن برای شما گردانیده بودم «دروغ انگاشتید و حال آن‌که به آنها از نظر علم احاطه نداشتید؟» یعنی: شتاب‌کنان به تکذیب آنها پرداختید قبل از آن‌که از آنها تصور و دریافتی درست داشته و معانی و دلالت‌های آنها را بشناسید پس هر کس چنین کرده باشد، قطعا سزاوار آن است که بر او عذابی کوبنده فرود آید «یا چه می‌کردید» در طول زندگی خود که آن کار، شما را از نگریستن در این آیات و اندیشیدن در معانی آنها باز داشت و به خود مشغول گردانید؟ زیرا شما عبث و بیهوده آفریده نشده بودید.

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (85)

«و به سبب ستمی که ورزیده بودند، قول بر آنان وقوع یافت» یعنی: به سبب ستم ورزیدنشان که شرک آوردن به خداوند از بزرگترین انواع آن است، حکم فرود آوردن عذاب بر آنان لازم و واجب شد «در نتیجه آنان سخن نگویند» در هنگام وقوع عذاب. یعنی: عذری برایشان نیست تا آن را بازگو نمایند.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (86)

«آیا ندیده‌اند که ما شب را آفریده‌ایم تا در آن آرام گیرند و روز را روشن‌گر گردانیدیم» یعنی: شب را برای آسایش و خواب آنها آفریدیم که به سبب تاریکی و سردی‌اش، در آن می‌آسایند و برای معاش خویش تلاش نمی‌کنند اما روز را روشن‌گر آفریدیم تا برای کسب معاش و اندوختن توشه‌ای که آنها را از آن گریزی نیست، میدانهای تلاش و تکاپوی خود را ببینند «قطعا در این امر برای مردمی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی است» پس همان‌گونه که شب و روز عبث و بیهوده آفریده نشده‌اند، بدانید که آفرینش شما نیز عبث و بیهوده نیست و لابد ثواب و عقابی در کار است و اگر این ثواب و عقاب در دنیا کامل نیست، ناگزیر سرای آخرت در راه است و در آن همه آنچه را که سزاوار شماست، به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ (87)

«و» یاد کن «روزی» را «که در صور دمیده شود» صور: شاخی است که اسرافیل ÷ در آن می‌دمد و این دمیدن را سه بار تکرار می‌کند:

1 - بار اول برای فزع، که هول و هراس سختی ایجاد می‌کند.

2 - بار دوم برای صعق، که همه در آن می‌میرند.

3 - بار سوم برای بعث، که همه در آن مجددا زنده می‌شوند.

ولی قرطبی می‌گوید: «صحیح این است که صور دوبار دمیده می‌شود و نفخه فزع و صعق هر دو یکی است زیرا هول و هراس و سپس مرگ بر اثر آن لازم و ملزوم یکدیگرند که با نفخه اول پدید می‌آیند پس از آن، نفخه دوم دمیده می‌شود که نفخه بعث، یعنی برانگیختن مجدد می‌باشد».

«پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است، هراسان شود» یعنی: همه از شدت آنچه که شنیده‌اند، ترسان، سراسیمه و برآشفته می‌شوند «مگر آن کس که خدا بخواهد» که او در هنگام دمیدن این نفخه، هراسان نشود. به قولی: این کسانی که از هراس ایمن‌اند، عبارت از شهدا، انبیا و کافه مؤمنان می‌باشند، به دلیل این که خداوند متعال دو آیه بعد از این، می‌فرماید: (هر کس که نیکی در میان آورد، او را پاداشی بهتر از آن است و آنان از هراس آن روز ایمن هستند). «و همگان خاکسارانه به نزد او آیند» در موقف حساب، در حالی که خوار و خرد شده هستند.

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنَعَ اللَّهُ الَّذِي اتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (88)

«و کوهها را می‌بینی و آنها را ساکن می‌پنداری» یعنی: می‌پنداری که بر جای خود بی حرکت ایستاده‌اند «و حال آن که آنها ابرآسا در حرکت‌اند» به قولی: این پدیده در روز قیامت است. به قولی دیگر: مراد حرکت کوهها در دنیا است که

البته این حرکت، به دوران و حرکت زمین نیز اشاره دارد پس زمین آن گونه که مردم می‌پندارند ساکن نیست بلکه متحرک است، به دلیل این که پروردگار بعد از آن می‌فرماید: «این آفرینش الهی است که همه چیز را در کمال استواری پدیدآورده است» زیرا پدیدآوردن و استوار آفریدن غیر از درهم کوفتن و ویران کردن است و از آنجا که خدای عزوجل در روز قیامت کوهها را درهم می‌کوبد و ویران می‌کند پس این خود دلالت می‌کند بر این که مراد از حرکت کوهها در این آیه، حرکت آنها در دنیا است نه در آخرت و این از معجزات علمی قرآن کریم است «بی‌گمان او از آنچه می‌کنید، باخبر است» پس حق تعالی به جهت آگاهی‌ای که دارد، بندگان را در برابر خیر و شر جزایی مناسب می‌دهد. همچنین بدان جهت که او خبیر و آگاه است، آفرینش را سامان بخشیده و همه چیز را به اتقان و استحکام پدید آورده است. خبیر: کسی است که بر ظواهر و ضمائر همگی آگاه است.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (89)

«هر کس که حسنه به میان آورد، بهتر از آن را خواهد داشت» یعنی: هر کس در روز قیامت ایمان و عمل شایسته و کلمه طیبه لاله‌الاله‌الله را به میان آورد، برایش نزد پروردگارش در بهشت برین پاداشی است عظیم و برتر «و آنان از هراس آن روز» یعنی: از هراس تمام روز قیامت «ایمن‌اند» به قولی: مراد از آن، ایمنی از «فزع اکبر» یعنی هراس و پریشانی بزرگتری است که در این فرموده حق تعالی ذکر شده است: (لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ): (آنان را هراس بزرگتر، اندوهگین نمی‌سازد) «انبیاء/103».

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
(90)

«و هر کس سیئه به میان آورد» مراد از سیئه در اینجا به قول ابن مسعود، ابن عباس، ضحاک، قتاده و حسن ۱۷ شرک است «به رو در آتش جهنم سرنگون شوند» و در این هنگام مأموران جهنم از روی سرزنش و تهدید به آنها می‌گویند: «آیا جز در برابر آنچه می‌کردید» در دنیا از شرک و معاصی «جزا می‌یابید؟» یعنی: اکنون جز همان جزای عمل بد خود را نمی‌یابید.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ
مِنَ الْمُسْلِمِينَ (91)

«من فقط فرمان یافته‌ام که پروردگار این شهری را که آن را حرم قرار داده است و همه چیز از آن اوست» در آفرینش، فرمانروایی، مالکیت و تصرف «پرستش کنم» یعنی: ای محمد ص! به آنان بگو: من فقط مأمور شده‌ام که خداوند را به پرستش مخصوص گردانم و شریکی برای او قرار ندهم، هم او که پروردگار شهر مکه است، مکه‌ای که بیت‌الحرام در آن قرار دارد و او آن را حرم امنی قرار داده است که در آن خونی ریخته نمی‌شود، بر کسی در آن ستمی نمی‌رود و صید آن شکار نمی‌شود. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس ۲ آمده است که رسول خدا ص در روز فتح مکه فرمودند: «إن هذا البلد حرمه الله يوم خلق السموات والأرض، فهو حرام بحرمة الله إلى يوم القيامة، لا يعضد شوكة ولا ينفر صيده ولا يلتقط لقطته إلا من عرفها ولا يختلي خلاها: بی‌گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمانها و زمین

را آفرید، حرام گردانید پس این شهر به فرمان خدای عزوجل تا روز قیامت حرام است، خار آن بریده نمی‌شود، شکار آن رمانده نمی‌شود و گم‌شده آن برداشته نمی‌شود مگر کسی گم‌شده آن را برداشته می‌تواند که آن را معرفی نماید (بگوید که من این چیز را یافته‌ام، این از آن کیست؟) و گیاهان تازه آن قطع نمی‌شود.»
 «و فرمان یافته‌ام که از مسلمانان باشم» یعنی: از پذیرندگان امر خدا و تسلیم‌شدگان برای وی باشم؛ با اجرای امرش و اجتناب از نهیش.

وَأَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ (92)

«و» فرمان یافته‌ام «این که قرآن را بخوانم» مراد خواندن آن، به منظور دعوت مردم به سوی ایمان است. یعنی: بر شما قرآن بخوانم تا به وسیله آن شما را به سوی طاعت خداوند افرخوانده و هشدارتان دهم «پس هر کس راه یابد» با پیروی از من و پذیرش این دعوت «تنها به سود خود راه یافته است» زیرا نفع و بهره‌این راهیابی به خودش باز می‌گردد «و هر که گمراه شود» با کفرورزی و روی برتافتن از هدایت «بگو: من فقط از هشدار دهندگانم» و با ابلاغ پیام الهی این هشدار را هم به شما داده‌ام و جز این چیز دیگری بر عهده من نیست لذا فرجام بدگمراهی‌تان گریبانگیر خودتان خواهد بود.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (93)

«و بگو: ستایش از آن خداست» در برابر نعمتهایش؛ مانند نعمت نبوت، علم و غیره «به زودی آیاتش را به شما خواهد نمایاند» آیات انفسی خویش را در وجود خودتان و آیات آفاقی خود را در بیرون از وجود و هستی‌تان؛ یعنی در

این کائنات بزرگ «پس آنها را خواهید شناخت» یعنی: آن گاه آیات خداوند و دلایل قدرت و وحدانیت وی را خواهید شناخت اما این شناخت به حال کفار سودی نمی بخشد زیرا آنها این آیات را به هنگامی می شناسند که در آن هنگام ایمان از آنها پذیرفته نمی شود و آن وقت فرارسیدن مرگشان است. یا معنی این است: شما با انکشافات علمی و پیشرفت دانش تجربی، آیات پروردگار و نشانه های وجود، وحدانیت و عظمت وی را می شناسید. که عصر حاضر بهترین تجلی گاه این شناخت است «و پروردگار تو از آنچه می کنی غافل نیست» بلکه بر همه چیز گواه است. و این خود تهدید و هشدار برای انسانها است. در حدیث شریف آمده است: «یا ایها الناس، لا یغترن احدکم بالله فان الله لو کان غافلاً شیئاً لاغفل البعوضه و الخردله و الذره: هان ای مردم! کسی از شما درباره خدا فریفته نشود زیرا اگر خدا از چیزی غافل بود، باید یک پشه، یک دانه ارزن و یک ذره غبار را به غفلت وامی گذاشت» اما چنین نیست زیرا به قول شاعر:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان بینی

(سوره قصص)

مکی است و دارای (88) آیه است.

جلال‌الدین سیوطی در مقدمه این سوره کریمه می‌گوید: «چون خدای سبحان در سوره‌های (شعراء) و (طس) داستان موسی را به اجمال ذکر کرد، در این سوره آن اجمال را به تفصیل بیان می‌کند».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز در مقدمه این سوره می‌گوید: «این سوره در حالی نازل شد که مسلمانان در مکه اقلیتی مستضعف بودند و مشرکان در قدرت و شکوه قرار داشتند پس این سوره نازل شد تا موازین و معیارهای حقیقی نیروها و ارزش‌ها را تبیین کرده و این حقیقت را در باور مسلمانان پایدار گرداند که در پهنای این هستی بزرگ، فقط یک قدرت وجود دارد و آن هم قدرت مطلقه خدای سبحان است، یک ارزش وجود دارد و آن هم ارزش ایمان است لذا کسی که قدرت خدا با او بود، دیگر نباید از هیچ نیروی دیگری ترس و هراس داشته باشد، هر چند از دیگر نیروها بی‌بهره باشد و کسی که قدرت خدا علیه وی بود، او نه امنیتی دارد و نه آرامشی، هر چند که تمام قوت‌های زمینی پشتیبان وی باشند».

طسم (1)

خوانده می‌شود: «ط، سین، میم» با کشیدن مد در سین و میم و ادغام نون در میم. سخن پیرامون حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در سوره «بقره» گذشت.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (2)

«این است آیات کتاب مبین» یعنی: کتابی که خیر و برکت آن روشن است، یا روشنگر حلال و حرام، وعده و وعید و اخلاص و توحید است.

نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (3)

«بخشی از خبر موسی و فرعون را برای اهل ایمان به درستی بر تو می‌خوانیم» یعنی: ای محمد ص! در این سوره کریمه بخشی از گزارش حال موسی و فرعون و داستان آنها را درحالی بر تو می‌خوانیم که این اخبار، مشحون از وصف راستی و درستی است، حال آن‌که کتب آسمانی پیشین همه تحریف شده‌اند تا آنچه را بر تو می‌خوانیم، مایه هدایت و عبرت مؤمنان باشد اما کسانی که به آن کافرنند، از آن هیچ بهره‌ای نمی‌برند. این آیه مؤمنان را به ضرورت درس گرفتن از آیات این سوره متوجه می‌سازد.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (4)

«بی‌گمان فرعون در زمین سرکشی کرد» یعنی: با سلطه و قدرتی که داشت، تکبر و گردنکشی پیشه کرد و مدعی ربوبیت شد «و مردمانش را گروه‌گروه کرد» یعنی: مردم مصر را به بردگی کشید و آنها را در خدمت خویش به فرقه‌ها و گروه‌هایی مختلف تقسیم کرد، بدان منظور که آنان را درگیر اختلاف نموده و برخی از آنان را به وسیله برخی دیگر سرکوب کند تا باهم یکدست نشوند و در نتیجه کار سلطه وی به اخلاص روبرو نشود و از او به طور دلخواهش فرمان‌پذیر و مطیع باشند «طایفه‌ای از آنان را به استضعاف می‌کشید» مراد از این طایفه: قوم بنی‌اسرائیل‌اند و مظاهر استضعاف و به زبونی کشیدنشان از سوی فرعون

عبارت بود از این که: «پسرانشان را می‌کشت و دخترانشان را» برای خدمتگزاری «زنده نگه می‌داشت» نقل است که منجمان به فرعون خبر داده بودند که قدرت و سلطنتش به دست مردی از بنی‌اسرائیل که به دنیا خواهد آمد از بین می‌رود، از این روی او فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل را می‌کشت. زجاج می‌گوید: «حماقت فرعون درخور تعجب است زیرا کاهنی که این خبر را به او داده بود، اگر در خبرش صادق بود، لابد آن خبر تحقق می‌یافت و کشتن فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل، به حال وی سودی نداشت و اگر آن کاهن کاذب بود، باز هم کشتن آنها هیچ معنایی نداشت». البته تصدیق این روایت جای تأمل دارد زیرا منجمان چیزی از علم غیب را نمی‌دانند پس شاید او فرزندان بنی‌اسرائیل را فقط بدین انگیزه می‌کشت که ایشان را به بردگی و استضعاف بکشاند. یا انگیزه فرعون از این عمل، اخباری بود که بنی‌اسرائیل آن را از پیامبران خویش درباره ظهور موسی ؑ نقل می‌کردند و الله اعلم. «بی‌گمان او از فسادکاران بود» زیرا کشتن به‌ستم، کار مفسدان است، چنان‌که بسیاری دیگر از مظاهر و مصادیق فساد نیز در فرعون نمایان بود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «چون فرعون به کشتار فرزندان پسر بنی‌اسرائیل ادامه داد، قبطی‌ها از آن ترسیدند که نسل بنی‌اسرائیل منقرض شود زیرا پیر مردان بنی‌اسرائیل هم در شرف نابودی بودند و این خود سبب می‌شد تا اعمال شاقه‌ای را که بنی‌اسرائیل انجام می‌دادند، بر دوش قبطیان بیفتد. پس آنها از این بیم به فرعون گفتند: نزدیک است که جز زنان بنی‌اسرائیل کسی دیگر از آنان باقی نماند و ما نمی‌توانیم کارهای شاقه‌ای را که مردان آنها انجام می‌دهند، برعهده بگیریم! لذا فرعون دستور داد که پسران آنها را در یک سال زنده نگه دارند و در

سال دیگر بکشند. نقل است که هارون ÷ در سالی تولد شد که پسران را در آن زنده باقی می گذاشتند اما موسی ÷ در سالی از سالهای قتل پسران متولد شد. فرعون مأمورانی داشت که عهده دار بازرسی، نظارت و اجرای این برنامه بودند و پرستاران زنی را نیز بر گمارده بود که بر زنان بنی اسرائیل مراقبت داشتند و چون یکی از آنان حامله می شد، نامش را در جدول آماری که به همین منظور تهیه می شد، ثبت می کردند لذا مأموران در هنگام زایمان وی سر می رسیدند و اگر نوزاد دختر می بود، آن را به حال خود وا می گذاشتند اما اگر پسر می بود، او را سر بریده و راه خود را در پیش می گرفتند و می رفتند. چون مادر موسی ÷ به وی حامله شد، نشانه ها و مظاهر بارداری - به حکم خدای عزوجل - بسان دیگر زنان حامله بر وی نمایان نگردید و دایه های مأمور فرعون به بارداری وی پی نبردند».

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِينَ (5)

بعد از آن که خداوند اوصاف صفات زشت پنج گانه گردنکشان یعنی: برتری جویی در زمین، به استضعاف کشیدن مردم، کشتن فرزندان پسر و باقی گذاشتن فرزندان دختر بنی اسرائیل و فسادافروزیشان در زمین را بیان کرد، اینک در مقابل آن پنج وصف از اوصاف مستضعفان را بیان می کند:

«و ما می خواهیم» با تدبیر حکیمانه خویش «بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده اند، منت گذاریم» بعد از آن که به استضعاف کشیده شده اند. به همین جهت بود که خدای عزوجل موسی ÷ را به رسالت برانگیخت و معجزاتی به وی داد و سرانجام بنی اسرائیل را از مصر به سلامت بیرون کرد و

فرعون و لشکریانش را - به کیفیتی که شرح و تفصیل آن بعد از این اجمال می‌آید - به هلاکت رسانید «و آنان را پیشوایان گردانیم» یعنی: مستضعفان را رهبران خیر، دعوتگران به سوی حق و متولیان و فرمانروایانی در میان مردم می‌گردانیم «و ایشان را وارث زمین گردانیم» یعنی: وارثان سرزمین مقدس که بیت‌المقدس در آن قرار دارد چنان‌که خداوند می‌فرماید: **(وَأُورَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا...)**: (و مشارق زمین و مغارب آن را که در آن برکت نهاده‌ایم، به قومی که ناتوان و مستضعف شمرده می‌شدند، به ارث دادیم) «اعراف / 137».

وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ (6)

«و به آنان در زمین تمکن می‌بخشیم» یعنی: مستضعفان را در روی زمین صاحب اقتدار می‌گردانیم تا هرگونه که می‌خواهند در آن تصرف کنند. آیا مراد از «زمین» فقط سرزمین فلسطین است، یا شامل سرزمین شام و مصر نیز می‌شود؟ پاسخ این است که به‌گواهی تاریخ، نفوذ بنی‌اسرائیل در زمان سلیمان - به همه این مناطق و حتی فراتر از آنها نیز رسید و این دلیل بر آن است که تمام آن سرزمین‌ها شامل این مقوله هستند «و به فرعون و هامان» وزیر او «ولشکریان آن دو بنمایانیم» و نشان دهیم «آنچه را که از جانب آنان» یعنی: از سوی این مستضعفان «بیمناک بودند» و با تمام توان در دفع آن می‌کوشیدند. این بیم، احساس خطر از نابودی پادشاهی و براندازیشان به دست نوزادی از بنی‌اسرائیل مستضعف بود. آری! خدای عزوجل حکم خویش را به گونه‌ای

معجزه آسا به اجرا درآورد؛ آن گاه که نابودی فرعون و قومش را به دست کسی رقم زد که فرعون او را در قصر خود و بر فرش و غذای خود پرورش داده بود.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (7)

«و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده» یعنی: به مادر موسی ÷ الهام کردیم و در قلب وی این معنی را درافگندیم. پس مراد از این وحی، آن وحیی نیست که بر پیامبران ﷺ القا می شود زیرا پیامبران الهی همه از مردان بوده اند «و» به مادر موسی وحی کردیم که «چون بر او» یعنی: بر موسی ÷ «بیمناک شدی» از خطر فرعون، به این که خبر تولدش به فرعون رسید، مثلا همسایگان جیغ و داد وی را شنیدند و کسی از روی سخن چینی، فرعون را از ماجرا آگاه کرد «او را به دریا بینداز» مراد رودخانه نیل است. بیان کیفیت انداختن موسی ÷ در نیل از سوی مادرش در سوره «طه / 39» گذشت «و نترس» بر وی از غرق و ضایع شدن «و غم مخور» بر فراق و جدایی وی «چراکه ما به یقین او را به تو بازمی گردانیم» در زمانی نزدیک، به شیوه ای که نجات وی در آن شیوه باشد «و از زمره پیامبران قرار می دهیم» پیامبرانی که آنان را به سوی بندگان خویش می فرستیم.

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ (8)

«آن گاه خانواده فرعون او را برگرفتند» یعنی: صندوقچه ای را که موسی ÷ در آن نهاده شده بود، از آب یافتند و آن را برگرفتند «تا سرانجام دشمن آنان و

مايه اندوهشان باشد» آنها او را به قصد آن گرفتند تا فرزند و نورچشمی برايشان باشد، نه اين كه دشمن و مايه براندازيشان گردد اما خدای عزوجل چنين اراده کرده بود كه موسى ﷺ را برايشان دشمن و مايه اندوه گرداند پس ای مردم! در اين تدبير خدای عزوجل و حكمت عظيم وی بنگريد و تأمل كنيد كه از يك سو موسى ﷺ را در آغوش فرعون پرورش می دهد و از سوی ديگر هلاكتش را سرانجام بر دست وی مقدر می كند «چراكه فرعون و هامان و لشكريان آنها خطاكار بودند» يعنى: در رفتار، كردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا خدای عزوجل آنان را به اين شيوه عجيب - كه دشمنشان را به دست خودشان پرورش داد - مجازات كرد.

وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (9)

«و» آسيه دختر مزاحم «زن فرعون گفت: او نور چشم من و تو خواهد بود» يعنى: اين طفل منشاء سرور و شادمانی برای من و تو خواهد بود «او را نكشيد، شايد برای ما سودمند باشد» و از او به خيري برسيم. البته در مورد آسيه چنين هم شد زيرا او ايمان آورد و از رستگاران شد «يا او را به فرزندی بگيريم» آسيه زن فرعون نازا بود پس از فرعون خواست تا اين طفل را به او ببخشد و فرعون هم چنين كرد «ولی آنها خبر نداشتند» كه خدای عزوجل از انداختن موسى ﷺ در خانه شان چه حكمت عظيمی را اراده دارد. يا فرعون وكسان وی نمی دانستند كه هلاكتشان بر دست وی خواهد بود.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (10)

«و دل مادر موسی به کلی تهی شد» از همه چیز، جز از فکر فرزندش موسی ÷، گویی او هیچ هم‌وغمی جز موسی ÷ نداشت زیرا شنید که موسی ÷ در دست فرعون افتاده است «چنان‌که نزدیک بود راز او را آشکار کند» یعنی: نزدیک بود که از فرط دهشت و بیم و اندوهی که بر او هجوم آورده بود، بگوید: طفلی را که از رودخانه گرفته‌اند، پسر من است «اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم» یعنی: اگر دلش را قرص و نیرومند نمی‌گردانیدیم؛ با افگندن صبر و تحمل و آرامش و اعتماد به وعده خویش در وی که به زودی پسرش را به سویش برخواهد گردانیدیم «تا از مؤمنان باشد» یعنی: تا مادر موسی ÷ از باورمندان و تصدیق‌کنندگان به وعده مادر بازگرداندن فرزندش به وی باشد. آری! اگر چنین نبود، قطعاً مادر موسی ÷ از فرط دست‌پاچگی و دهشت، راز طفلش را آشکار می‌کرد.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (11)

«و» مادر موسی ÷ «به خواهر وی گفت: به دنبال او برو» پی موسی ÷ را بگیر و از چگونگی حال وی کسب آگاهی کن «پس خواهرش دورادور او را دید» خواهر موسی ÷ دورادور و پنهان‌کارانه از کناری موسی ÷ را می‌پایید و در این حال او را دید «درحالی‌که آنان نمی‌دانستند» که او موسی ÷ را می‌پاید و در جست‌وجوی کسب خبری از وی است. همچنین نمی‌دانستند که او خواهر وی است.

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (12)

«و از قبل» یعنی: قبل از آن که او را به مادرش بازگردانیم؛ «شیر همه دایگان را بر او حرام ساختیم» یعنی: موسی $\ddot{}$ را از پذیرفتن پستانهای دایگان باز داشتیم، به طوری که هر زن شیردهی را می آوردند، موسی $\ddot{}$ پستان وی را به دهان نمی گرفت. آری! زن فرعون زنان شیرده را برای شیر دادن وی خواسته بود اما موسی $\ddot{}$ پستان هیچ یک از آنان را نپذیرفت «پس» در این هنگام خواهر موسی $\ddot{}$ آمد و چون امتناع وی را از گرفتن پستان دایگان دید «گفت: آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را بر عهده گیرند» یعنی: شیر دادن و پرداختن به حال وی را برای شما تضمین کنند «درحالی که خیرخواه او باشند؟» یعنی: بر او مشفق و مهربان بوده و در شیر دادن و پرورش دادن وی هیچ کوتاهی نورزند؟.

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (13)

«پس او را به مادرش بازگردانیدیم» یعنی: سرانجام خواهر موسی $\ddot{}$ خانواده فرعون را نزد مادرش راهنمایی کرد، آنها موسی $\ddot{}$ را به مادرش سپردند و موسی $\ddot{}$ بی درنگ پستانش را پذیرفت و شیر وی را خورد «تا چشمش روشن شود» به دیدار فرزندش «و اندوه نخورد» بر فراق وی. از ابن عباس τ نقل شده است که فرمود: «هنگامی که خواهر موسی $\ddot{}$ به آنان گفت: (آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را بر عهده گیرند درحالی که خیرخواه او باشند)، کسان فرعون به وی شک کردند و گفتند: تو از کجا

می‌دانی که آن خانواده خیرخواه این طفل هستند و بر او شفقت دارند؟ گفت: از آنجا که آنها به خوشحال کردن پادشاه رغبت دارند! آن‌گاه از او دست برداشتند». نقل است که چون موسی \div پستان مادرش را پذیرفت، زن فرعون شادمان شده مادرش را مورد نوازش قرار داد و نفقه و پوشاک و احتیاجات وی را برایش مقرر داشت. یعنی: مادر موسی \div هم فرزند خود را شیر می‌داد و هم در قبال آن از دشمنش مزد و پاداش می‌گرفت. بنگرید در این تدبیر خدای حکیم و علیم. «و تا بداند که وعده خداوند» یعنی: تمام وعده‌های او؛ از جمله این وعده‌اش به مادر موسی \div که: **(إِنَّا رَادُّهُ إِلَيْكَ)**: (ما یقیناً او را به‌سوی تو برمی‌گردانیم)؛ «حق است» و هیچ خلافتی در آن نیست پس این وعده خواه‌ناخواه تحقق می‌یابد «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» بلکه در غفلتند از راز قضا و قدر الهی. یا اکثر مردم این حقیقت را که وعده الهی حق است، نمی‌دانند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (14)

«و چون موسی به اشد خود رسید» اشد: به قولی مابین هجده تا سی سالگی است. یعنی چون او به نهایت رشد جسمی و بلوغ عقلی خویش رسید «و مستوی شد» استوا: سامان یافتن و به کمال خلقت خویش رسیدن است. یعنی چون موسی \div به کمال خلقت خویش رسید «به او حکم و علم بخشیدیم» حکم: حکمت است به‌طور عام و به‌قولی نبوت است. مراد از علم: شناخت دین خود و پدرانیش و آگاهی از منافع دنیا و آخرت است «و نیکوکاران را این‌گونه پاداش می‌دهیم» یعنی: مانند این پاداشی که به موسی \div و مادرش دادیم، نیکوکاران را نیز در قبال نیکوکاریشان پاداش می‌دهیم.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (15)

«و او داخل شهر شد» یعنی: موسی ﷺ به شهر مصر بزرگ که پایتخت فرعون بود داخل شد «در هنگامی که مردم شهر غافل بودند» یعنی: موسی ﷺ پنهانی به شهر داخل شد. در روایتی آمده است: چون موسی ﷺ به برحق بودن دین خود پی برد، دین و آیین قوم فرعون را به باد سرزنش گرفت و اندیشه حق وی در برابر کیش باطل آنان برملا شد پس فرعونیان او را مرعوب ساختند و او هم از آنان هراس برداشت بنابراین، به شهر - جز به طور پنهانی - داخل نمی شد و وارد شدنش به شهر یا به وقت چاشت بود که مردم در خواب نیمروز بودند، یا در میان مغرب وعشاء «پس در آنجا دو مرد را دید که با هم زدو خورد می کنند، یکی از شیعه اش» یعنی: یکی از آنان از بنی اسرائیل بود که موسی ﷺ را بر دینش همراهی می کردند «و دیگری از دشمنانش بود» یعنی: از قوم فرعون بود «آن گاه کسی که از شیعه اش بود، علیه کسی که دشمن وی بود، از او یاری خواست» یعنی: از موسی ﷺ درخواست کرد که او را یاری دهد و موسی ﷺ نیز او را یاری کرد. نقل است که قبطنی می خواست تا اسرائیلی را به زور وادار به حمل هیزم به آشپزخانه فرعون نماید اما آن اسرائیلی زیر بار نمی رفت و در این حال از موسی ﷺ یاری خواست «پس موسی مشتکی به او زد» و کز: زدن با تمام کف دست است. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می گوید: «آن ضربه به اصطلاح امروز، یا ضربه بوکس و یا از نوع ضربات کاراته بود». به قولی: موسی ﷺ او را با عصای خویش زد «پس کارش را ساخت» یعنی: آن قبطنی را کشت.

نقل است که: موسی ÷ قصد کشتن قبطی را نداشت بلکه می‌خواست او را از شخص اسرائیلی دفع نماید لذا از قتل وی سخت در فشار قرار گرفت بدین جهت «گفت: این از کار شیطان است» یعنی: از وسوسه، یا از راه و روش وی است زیرا موسی ÷ به کشتن قبطی مأمور نبود «بی‌گمان او دشمنی گمراه‌کننده و آشکار است» یعنی: شیطان دشمن آشکار انسان است و علنا در جهت گمراه‌سازی وی تلاش می‌کند. به‌قولی: هرچند در اصل کشتن قبطی روا بود اما این حالت، حالتی نبود که موسی ÷ دست به قتل وی بزند چرا که قبطی از سوی آنان امان داده شده بود پس جایز نبود که او مستأمنی را به قتل برساند. به هر حال، این قتل به عصمت موسی ÷ لطمه‌ای نمی‌زند زیرا قتل خطا بود نه قتل عمد. و چنان‌که در آیه بعدی می‌آید، موسی ÷ این عمل خویش را ستم نامید و از آن آمرزش خواست چراکه او گناه را - هر چند صغیره باشد - کوچک نمی‌شمرد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (16)

«گفت» موسی ÷ «پروردگارا! من بر خود ستم کردم» با ارتکاب عمل قتل «پس برایم پیامرز» این لغزشم را «پس آمرزید» خداوند اوست «برای او» این لغزش را «حقا که او آمرزنده مهربان است» موسی ÷ به این دلیل آمرزش خواست که برای هیچ پیامبری سزاوار نیست تا قبل از مأمور شدن به قتل، مرتکب آن گردد.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ (17)

«گفت» موسیٰ ÷ «پروردگارا! به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی» از بخشیدن علم، حکمت و مغفرت «از این پس هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم شد» یعنی: هرگز مجرمی را بر جرمش یاری نخواهم کرد.

در حدیث شریف آمده است: «من مشی مع مظلوم فیعینه علی مظلومه، ثبت الله قدمیه علی الصراط یوم تدحض فیه الاقدام... هر کس با مظلومی همراه شود تا او را بر مظلومه وی یاری کند، خداوند او را بر صراط پابرجا و استوار نگه می‌دارد در روزی که گامها در آن می‌لغزد و هر کس با ظالمی همراه شود تا او را بر ظلمش یاری کند، خداوند او را در روزی که گامها در آن می‌لغزد، قدمهایش را بر صراط می‌لغزاند». علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» می‌گوید: «نقل است که خیاطی از یکی از بزرگان پرسید: من از کسانی هستم که برای ستمگران خیاطی می‌کنم، آیا از اعوانشان به شمار می‌روم؟ آن بزرگ به وی گفت: نه! تو از خود آن ستمگران هستی ولی کسی که سوزن را به تو می‌فروشد، از اعوان آنهاست». لا حول ولا قوة الا بالله العظیم.

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ (18)

«پس صبحگاه در شهر، ترسان و نگران می‌گشت» یعنی: موسیٰ ÷ صبحگاهان وارد شهری شد که قبطنی را در آن کشته بود در حالی که نگران و چشم انتظار رخداد بدی علیه خود بود. نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که در ترسیدن از غیرخدا باکی نیست، بر خلاف آنچه که برخی از مردم می‌گویند». «ناگاه دید، همان کسی که دیروز از او یاری خواسته بود، او را به فریاد

می خواند» یعنی: ناگاه دید که رفیق اسرائیلی او که دیروز از او فریادری خواسته بود، با قبطنی دیگری در حال کشمکش است و می خواهد تا او را رام خود کرده و بر وی غلبه کند «موسی به او گفت: به راستی که تو آشکارا گمراهی» یعنی: موسی ÷ بر آن اسرائیلی برآشفت و گفت: تو آشکارا فردی گمراه و شرور هستی بدان جهت که دیروز سبب کشتن شخصی گردیدی و امروز هم می خواهی که سبب قتل شخص دیگری گردی.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلُحِينَ (19)

«و چون موسی خواست به شخصی که دشمن هر دوی آنها بود» یعنی: بر شخص قبطنی که دشمن قوم بنی اسرائیل بود «حمله برد» آن اسرائیلی پنداشت که هدف موسی ÷ اوست نه شخص قبطنی پس «گفت: ای موسی! آیا می خواهی مرا بکشی چنان که دیروز شخصی را کشتی؟» چنین بود که آن شخص قبطنی از داستان قتل آگاه شد و این خبر را به فرعون انتقال داد در حالی که قبلا کسی جز موسی ÷ و آن شخص اسرائیلی از قضیه قتل آگاه نبود. آن اسرائیلی در ادامه سخنش افزود: «نمی خواهی مگر این که در این سرزمین جبار ستمگری باشی» جبار: کسی است که آنچه را بخواهد - از زدن و کشتن - انجام می دهد و به عواقب امور نیندیشیده، بدی را با روشی که نیکوتر است، دفع نمی کند «و نمی خواهی که از مصلحان باشی» در میان مردم با فروخوردن خشم خویش.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (20)

«و مردی از دورترین نقطه شهر دوان دوان آمد» اقصی المدینه: یعنی دورافتاده ترین نقطه شهر «گفت: ای موسی! بدان که سران دربارها را از من می کنند تا تو را بکشند» یعنی: با هم درباره کشتن مشاوره می کنند، یا یکدیگر را به کشتن امر می کنند «پس از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توام» زیرا فرعون از شنیدن خبر قتل قبلی، سخت سراسیمه شده و عزم کشتن موسی را کرده بود.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (21)

«موسی ترسان و نگران» از این که به او برسند و دستگیرش نمایند؛ «از آنجا بیرون رفت، در حالی که می گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمکار نجات بخش» یعنی: از فرعون و کسان وی.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (22)

«و چون به سوی مدین رو نهاد» یعنی: چون به راهی روان شد که به مدین منتهی می گردید؛ «گفت» موسی با خود: «از پروردگارم امیدوارم که مرا به راه راست» یعنی: به سوی مدین «هدایت کند» پس راه را گم نکنم و به بیراهه نروم. چنین هم شد و خداوند متعال او را در دنیا و آخرت به راه راست هدایت کرد. مدین شهر شعیب با بود و در زیر سلطه فرعون قرار نداشت. یادآور می شویم که این شهر در شمال خلیج عقبه قرار داشته و از مصر به سیر پیاده هشت روز راه فاصله دارد.

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ
أَمْرَاتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ
كَبِيرٌ (23)

«و چون به آب مدین رسید» یعنی: به چاه آبی که مردم آب آشامیدنی خود و چهارپایان خویش را از آن برمی گرفتند «گروهی از مردم را بر آن یافت که حیوانات خود را آب می دادند و پایین تر از آن، دو زن را یافت که حیوانات خود را دور می کردند» از نزدیک آب تا مردم از آب دادن چهارپایان خویش فارغ شوند آن گاه بتوانند بی مزاحمت و مانعی به آب دادن چهارپایان خود پردازند «گفت» موسی ÷ خطاب به آن دو زن «کار شما چیست؟» یعنی: منظورتان از این کار چیست که گوسفندان خود را همراه با مردم دیگر آب نمی دهید؟ «گفتند: ما به چهارپایان خود آب نمی دهیم تا شبانان همگی حیوانات خود را از آبشخور بازگردانند» عادت ما این است که درنگ کنیم و انتظار بکشیم تا مردم از آب بازگردند زیرا از این که با مردم نامحرم درآمیزیم، می پرهیزیم. یا به این دلیل که از آب دادن حیوانات خویش همپای آنان عاجز و ناتوان هستیم «و پدر ما پیری کهنسال است» که به خاطر سالخوردهگی و ناتوانی نمی تواند چهارپایان را آب دهد، از این روی ناچار شدیم که خود به گوسفندانمان آب بدهیم.

فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (24)

«پس» چون موسی ÷ سخن آن دو را شنید؛ «چهارپایانشان را برایشان آب داد» به خاطر گرایشی که به کار معروف و یاری دادن ناتوانان داشت. از عمر بن خطاب r روایت شده است که فرمود: موسی ÷ چهارپایان آنان را از چاهی

آب داد که با سنگی بزرگ که جز ده مرد توان برداشتن آن را نداشتند، پوشیده شده بود، سپس مجدداً آن سنگ را بر سر آن چاه برگردانید. «آن گاه» که موسی ÷ از آب دادن برای آن دو فارغ شد؛ «به سوی سایه برگشت» و مجدداً در آن نشست «و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمندم. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چراکه او بی توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی ای بود که در راه می یافت.

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (25)

«پس یکی از آن دو زن - درحالی که با شرم و آزرم گام بر می داشت - نزد وی آمد» و این گونه راه رفتن، دلیل کمال ایمان و پاکی سرشت و طینت وی بود. روایت شده است که چون آن دختران در آن روز زودتر از همیشه نزد پدر رفتند، پدر از آمدن زود هنگام آنان تعجب کرد و از علت آن پرسید، آنها داستان مردی را که حیواناتشان را برایشان آب داده بود به وی گفتند. سپس او به یکی از آن دو دخترش دستور داد تا نزد آن مرد رفته و او را به خانه وی دعوت نماید و آن دختر طبق دستور پدر نزد موسی ÷ آمد. اکثر مفسران برآنند که آن دو دختر، دختران شعیب ÷ بودند اما در قرآن یا سنت چیزی که بر این امر دلالت کند، وجود ندارد.

«گفت» آن دختر به موسی ÷ «پدرم تو را می طلبد تا مزد آبدهی ات برای چهارپایان ما را به تو بدهد» و مرا به منظور ابلاغ این دعوت نزد تو فرستاده

است «پس چون» موسیٰ ﷺ «نزد او آمد و داستانهای خود را بر او حکایت کرد» یعنی: چون موسیٰ ﷺ تمام سرگذشتی را که بر سر وی آمده بود - از هنگام کشته شدن قبطی تا رسیدن وی به آب مدین - بر پدر آن دو دختر حکایت کرد؛ «گفت» پدر آن دو دختر «ترس که از قوم ستمکار نجات یافتی» یعنی: از فرعون و کسانش نجات یافتی زیرا فرعون بر سرزمین ما (مدین) تسلطی ندارد. نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر جایز بودن عمل به خبر واحد، رفتن با زن بیگانه همراه با احتیاط و پرهیزکاری و گرفتن مزد در قبال کار معروف، به هنگام نیازمندی است».

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (26)

«یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان! او را استخدام کن» تا گوسفندانمان را به چرا ببرد «چراکه بهترین کسی است که می‌توانی استخدام کنی، هم نیرومند و هم امین است» یعنی: موسیٰ ﷺ شایسته آن است که او را با دستمزد به کار گیری زیرا او جمع‌کننده دو خصلت بزرگ یعنی توانایی و امانتداری است و این دو وصف چون در انسانی جمع شوند، آن انسان را سزاوارترین مردم به انجام خدمت می‌گردانند، اعم از این که آن انسان اجیر باشد یا وکیل، کارمند و مأمور باشد یا ناظر و بازرس، یا هم شغل دیگری داشته باشد. اولین این دو خصلت، امانتداری و درستکاری است زیرا شخص امانتدار در آنچه که به وی از مال دیگران سپرده می‌شود، خیانت نمی‌کند. در درجه دوم، داشتن توانایی و کفایت بر انجام آن کار است، که این توانایی شامل هر سه خصلت

کاردانی و آگاهی در آن کار، همت و نشاطی که محرک انجام آن کار است و قدرت بدنی می‌شود، که همه اینها در موسی ÷ فراهم بود.

ابن کثیر نقل می‌کند: «پدر آن دختر به وی گفت؛ از کجا دانستی که این مرد توانا و امانتدار است؟ گفت: توانایی او را از آن دانستم که صخره‌ای را از جا برداشت که جز ده مرد به برداشتن آن توانا نبودند. و امانتداری و درستکاری او را از این امر دانستم که چون در راه با او می‌آمدم، از او جلوتر رفتم تا پیشاپیش وی حرکت کنم اما او به من گفت: تو از پشت سرم بیا و اگر راه را اشتباه کردم، سنگریزه‌ای به سوی من بینداز، آن وقت می‌دانم که راه را اشتباه رفته‌ام».

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (27)

«گفت» پدر آن دو دختر به موسی ÷ «من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم - که گویند نامش صفورا بود - را به این شرط به ازدواج تو در می‌آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از شبانی گوسفندانم «و اگر آن را در ده سال به پایان رساندی، این از نزد توست» یعنی: اگر به جای هشت سال، شبانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من. بدین‌سان، او این قضیه را به مردانگی و همت خود موسی ÷ موکول کرد «و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا ان شاء الله از صالحان خواهی یافت» در حسن صحبت، معامله نیک و

وفای به عهد. در حدیث شریف آمده است: «موسیٰ ﷺ خود را در برابر عفت فرج (شرمگاه) و غذای شکمش اجیر گردانید».

این آیه کریمه دلیل مشروعیت خواستگاری ولی برای دخترش از مردی است که کفو و شایسته باشد و این امر در اسلام سنتی پایدار است چنانکه معروف است عمر دخترش حفصه را به ابوبکر و عثمان ك پیشنهاد کرد. و موارد بسیار دیگری از این دست نیز در ایام نبوت و عصر صحابه ۱۷ روی داده است. همچنین این آیه دلیل جمهور فقهاء است بر این که نکاح دادن دختر حق ولی است نه حق خود دختر، بجز امام ابوحنیفه: که این امر را در حوزه اختیار خود دختر می‌داند.

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (28)

«گفت» موسیٰ ﷺ «این» قرارداد و عهدی که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهادی «میان من و تو باشد» و هیچ‌یک از ما دوطرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم «هریک از این دو مدت را به انجام رسانیدم» هشت یا ده سال را «نباید بر من عدوانی باشد» یعنی: نباید بر من - با زیاده‌خواهی از آن - تعدی و ستمی برود. موسیٰ ﷺ هر دو مدت را باهم جمع کرد تا وفا به مدت اول را در اولویت قرار دهد «و خدا بر آنچه می‌گوییم» از این شرطهایی که در میان ما منعقد شد؛ «وکیل است» یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچ‌یک از ما راهی به سوی تجاوز از این شروط نداریم.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (29)

«پس چون موسی آن مدت مقرر را به پایان رسانید» و آن کامل‌ترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «از جبرئیل پرسیدم که موسی کدام‌یک از دو مدت را به‌سر رسانید؟ گفت: تمام‌ترین و کامل‌ترین آن دو را». «و خانواده‌اش را همراه برد» به‌سوی مصر. این دلیل بر آن است که مرد می‌تواند خانواده‌اش را در هر جا که خواست با خود ببرد «از جانب طور آتشی را دید» تفسیر نظیر این بخش از آیه، در سوره «طه» به‌طور مفصل گذشت «به‌خانواده‌اش گفت: اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور دیدم، شاید برای شما از آنجا خبری بیاورم» تفسیر این بخش نیز در سوره «طه» و سوره «نمل» گذشت «یا جذوه‌ای» جذوه: پاره‌ای از آتش است «باشد که خود را گرم کنید» با آن آتش. این آیه بر سرد بودن هوا در سفر موسی ÷ دلالت می‌کند.

فَلَمَّا آتَاهَا نُودِي مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (30)

«پس چون به آن آتش رسید» آتشی که از دور آن را دیده بود «از کرانه وادی ایمن ندا داده شد» ایمن صفت کرانه است، یعنی از جانب راست موسی ÷، یا جانب راست آب از ناحیه غرب وادی - در صورتی که وادی در معرض سیلان آب قرار گیرد - ندا داده شد «در آن جایگاه مبارک» که به سبب سخن گفتن خداوند متعال با وی، برکت یافته است. خداوند ا در جای دیگری از قرآن، این وادی را مقدس نامیده است. آری! ندا داده شد «از میان درخت» درختی که بر

کرانه وادی روئیده بود «که ای موسی! من خداوندم، پروردگار عالمیان» یعنی: کسی که تو مخاطب او هستی، پروردگار جهانیان است.

عبدبن حمید و ابن جریر از عبدالله بن مسعود¹⁵ روایت کرده‌اند که فرمود: «به یاد درختی افتادم که موسی ÷ به سوی آن مأوی گرفت (و از آنجا تاج و لقد کلم‌الله... بر تارک عز وی نهاده شد) پس به شوق دیدار آن درخت یک شبانه‌روز راه پیمودم تا صبحگاهان بر سر آن درخت رسیدم، بناگاه دیدم که آن درخت، سبز و خرم و پر جنب و جوش است آن‌گاه بر رسول خدا ص درود و سلام فرستادم. در این اثنا شترم که گرسنه بود، قصد آن درخت کرد و از آن یک دهن برگ برکند و جوید اما نتوانست آن را فرو برد، بار دیگر بر رسول خدا ص درود و سلام فرستادم و باز گشتم»¹⁶.

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ (31)

«و عصای خود را بیفگن» یعنی: خداوند متعال در این هنگام به موسی ÷ گفت: عصایت را بیفگن¹⁶. پس موسی ÷ عصایش را افگند و عصا به ازدهایی پر جنب و جوش تبدیل شد «پس چون دید آن مثل جانی می‌جنبد» جان: نوعی

¹⁵ مترجم در دوران طلبگی خویش در کشور مصر، با جمعی از دانشجویان هموطن افغانستانی به دیدار طور و وادی مقدس «طوی» رفتیم و این درخت را که همچنان بیخ آن سبز و خرم است و دورادور آن را سنگ چیده بودند، مشاهده کردیم. این درخت هم‌اکنون در داخل محوطه کلیسایی به نام «سنتی‌کاترین» قرار دارد که مسیحیان در دوران جنگ‌های صلیبی آن را در مدخل وادی طور بنا کرده‌اند و جهانگردان بسیاری به قصد دیدار آن راهی کشور مصر می‌شوند.

¹⁶ تفسیر نظیر این آیه و مابعد آن در دو سوره «طه» و «نمل» گذشت.

از مار سپید است. یعنی چون موسی ﷺ دید که عصا در سرعت حرکت و بزرگی جسامتش مانند اژدهایی گردید، با مشاهده این وضعیت فرارکنان «به پشت روی گرداند و برنگشت» یعنی: به عقب خود نگاه نکرد. پس ندا داده شد: «ای موسی! به این سو رو کن و ترس، بی گمان تو از ایمنانی» تفسیر نظیر این جمله به طور مفصل در سوره «نمل» گذشت.

اسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَإِضْمَمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَنَّهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (32)

آن گاه «دست خود را به گریبانَت ببر» یعنی: دست خود را از گشادگی پیراهنت به سینهات ببر «تا سفید بی عیب» و بی علت از عللی مانند پیسی «بیرون آید» درحالی که موسی ﷺ - چنان که در حدیث شریف آمده است - گندمگون بود «و» برای رهایی [از ترس] مار «بازویت را به سوی خود جمع کن» یعنی: دو دستت را که به پهلویت افتاده است، به خود بچسبان، که وقتی چنین کنی، ترس مار از نهادت بیرون می رود. ابن کثیر می گوید: «خداوند ا به موسی ﷺ امر کرد که وقتی از چیزی می ترسد، دست خود را به سینه اش بچسباند و در این صورت، آن ترس و بیم وی از بین می رود. ابن کثیر اضافه می کند: چه بسا اگر کسی بر سبیل اقتدا به موسی ﷺ این کار را بکند و دست خود را بر روی سینه اش بگذارد، بیم و ترس وی از بین برود چنان که ابن عباس ك گفته است». «پس، این دو» یعنی: عصا و ید بیضا «دو برهان از سوی پروردگار توست برای فرعون و اشراف قوم او» یعنی: عصا و ید بیضا دو حجت درخشان و دو دلیل واضح بر قدرت پروردگار فعال مایشاء و درستی نبوت کسی است که این معجزات به دست وی روی داده

است. آری! به سوی آنان برو «که آنان قومی فاسق هستند» یعنی: از طاعت و فرمان خدا Ψ خارج هستند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (33)

«گفت» موسی \div «پروردگارا! من یکی از آنان را کشته‌ام» منظور وی آن فرد قبطی‌ای بود که موسی \cup مشتی به وی زد و او را به قتل رسانید «و می‌ترسم مرا بکشند» در برابر آن قبطی و از من قصاص بگیرند.

وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (34)

«و برادرم هارون از من زبان آورتر است» و چنان‌که گذشت، در زبان موسی \div لکتی بود «پس او را رده من بفرست» رده: مددکار و یاور است «که مرا تصدیق کند» در این رسالت «زیرا من می‌ترسم که مرا دروغگو بدانند» چنانچه هارون \cup با من نباشد، از آن روی که زبانم در آوردن حجت روان نیست و به تنهایی از پس این کار عظیم بر نمی‌آیم.

به این ترتیب بود که موسی \div به بارگاه پروردگار متعال در حق برادرش شفاعت کرد تا او را مانند وی به رسالت برگزیند و بدین جهت برخی از سلف گفته‌اند: هیچ برادری بر برادرش منتی بزرگتر از منت موسی بر هارون ندارد زیرا موسی \div میانجی و واسطه برادرش در امر گزینش وی به نبوت و رسالت گردید.

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ (35)

خداوند متعال درخواست موسیؑ را اجابت کرد و هارونؑ را به رسالت برانگیخت و «فرمود: به زودی بازویت را به وسیله برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو، سلطه‌ای قرار خواهیم داد» یعنی: حجت و برهانی، یا تسلطی بر فرعون و بر قومش «که با آیات ما نمی‌توانند به شما دست یابند» و غلبه حاصل کنند. یعنی: شما به وسیله معجزات ما، از آزار و اذیت و غلبه آنها بازداشته می‌شوید. یا معنی این است: آیات ما را به‌سوی آنان ببرید «شما و کسانی که از شما پیروی کنند پیروزید» این مژده‌ای به موسی و هارون! و پیام نیروبخشی به دل‌هایشان است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ (36)

«پس چون موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز جادوی برساخته نیست» یعنی: این جادویی است که آن را از پیش خود برساخته‌ای و کاملاً ساخته و پرداخته خود توست «و ما در میان نیاکان نخستین خود چنین چیزی نشنیده‌ایم» یعنی: آنچه با خود از ادعای نبوت آورده‌ای، در دوران اجداد ما روی نداده است. یا ما چنین سحر و جادویی را نشنیده‌ایم، پدرانمان را جز بر رسم و راه شرک ندیده‌ایم و از آنان آیین توحید را سراغ نداریم، با آن‌که اجداد ما اهل تمدن هم بوده‌اند. پس این آیین تو دروغی بیش نیست.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (37)

«و موسی گفت» در پاسخ آنان «پروردگام به کسی که از سوی او هدایت را آورده است، داناتر است» منظور موسی از کسی که هدایت را آورده، خود وی بود. یعنی: خدا Ψ به این حقیقت که من آورنده رهنمود و هدایت از سوی وی هستم، داناتر است «و» پروردگام داناتر است به «کسی که سرانجام نیک آن سرای رادارد» و آخر الامر پیروزی و نصرت از آن او خواهد بود. موسی \div از آن روی به طور تلویحی و کنایی به این معنی اشاره کرد تا قبل از آن که حجت را برای آنان آشکار نمی‌گرداند، هدفش را صراحتاً به آنان مطرح نکرده باشد. والله اعلم «بی‌گمان ستمکاران» یعنی: مشرکان «رستگار نمی‌شوند» به هیچ خواسته نیکی.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَيَّ الطِّينَ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ
(38)

«و فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خود برای شما خدایی نمی‌شناسم» بدین‌سان، آن ملعون به ادعای باطل و بی‌بنیاد خود تمسک جست تا قومش را به مغالطه و سردرگمی بیندازد در حالی که او خود به‌خوبی می‌دانست پروردگارش الله است. سپس به راه تکبر و گردنکشی و به واهمه انداختن قومش در این که از کمال اقتدار برخوردار است، بازگشت و گفت: «پس ای هامان» وزیرم «برایم بر گل آتش برافروز» یعنی: گل را برای من پخته کن تا به آجر تبدیل شود «آن‌گاه برجی برای من برآور» یعنی: برجی بلند برای من بساز «شاید من از خدای موسی اطلاع یابم» یعنی: بر آن برج بلند فراز شوم و خدای موسی \div را ببینم «و من جدا او را از دروغگویان می‌پندارم» فرعون

بدین‌گونه قومش را در این وهم و گمان افگند که او صرفاً یک اندیشمند جست‌وجوگری است که جویای حق می‌باشد.

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ
(39)

«و او و لشکریانش به‌ناحق در زمین استکبار ورزیدند» مراد از زمین، سرزمین مصر است. استکبار: برتری‌طلبی و بزرگ‌نمایی بدون داشتن شایستگی و استحقاق بلکه از روی تجاوز و گردن‌کشی است. آری! فرعون مستکبر بود زیرا نه‌حجت و دلیلی در اختیار داشت که پیام موسیؑ را با آن دفع کند و نه شبهه‌ای داشت که آن را در مقابل معجزات موسیؑ قرار دهد «و پنداشتند که به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوند» و حشر و نشر و معادی در کار نیست.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (40)

«پس او و لشکریانش را فروگرفتیم» بعد از آن‌که در کفر سرکشی کرده و در آن از حد گذشتند «و آنان را به دریا افگندیم» بیان این واقعه قبلاً گذشت «پس بنگر که فرجام کار ستمکاران چگونه بود» یعنی: ای محمدص! بنگر که آخر کار کافران - در دنیا قبل از آخرت - چگونه بود آن‌گاه که به دریای هلاک در افگنده شدند.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النُّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (41)

«و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به‌سوی آتش فرامی‌خواندند» یعنی: سردمداران کفر را در میان کافران رؤسای فرمانروا و مطاعی گردانیدیم که پیروان خویش را به‌سوی آتش دوزخ فرامی‌خواندند زیرا پیروان به تقلید از این

رؤسایشان، راه‌وروش آنها را پی می‌گیرند «و روز قیامت یاری نمی‌یابند» یعنی: هیچ‌کس آنان را یاری نمی‌دهد و هیچ مانعی آنان را از عذاب خداوند بازنمی‌دارد، بدین‌سان است که خواری دنیا در پیوند با خواری آخرت، جمعا وبال گردنشان می‌شود.

وَأْتَبَعَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (42)

«و در همین دنیا لعنتی» یعنی: طرد و دوری‌ای از رحمت خویش را «بدرقه راهشان کردیم» یا بندگان خود را فرمان دادیم که بر آنان لعنت بگویند پس هر کس از اهل حق که از آنان یاد می‌کند، بر آنان لعنت می‌فرستد «و روز قیامت هم، آنان از مقبوحان هستند» مقبوح: مطرود، دور داشته و نفرین شده است. به‌قولی مقبوح: کسی است که در خلقت مسخ، مشوه و زشت شده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بِصَانِرٍ لِلنَّاسِ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (43)

«و به‌راستی پس از آن‌که نسلهای نخستین را هلاک ساختیم» یعنی: پس از آن‌که اقوام نوح، عاد، ثمود و غیره را هلاک ساختیم. یا معنی این است: بعد از آن‌که فرعون و قومش را هلاک کرده و قارون را در زمین فروبردیم؛ «به موسی کتاب» تورات را «دادیم که به‌عنوان روشنگری‌هایی برای مردم بود» یعنی: تورات را به موسی دادیم تا مردم به‌وسیله آن حق را دیده و بدان راه یابند و خود را به‌وسیله آن از گمراهی نجات دهند «و» تورات «هدایت و رحمتی» از سوی خداوند ابرای مردم است «باشد که به یاد آورند» این نعمتها را لذا

خدای عزوجل را شکر و سپاس گزارده به او ایمان آورند و دعوتش را به سوی آنچه که خیرشان در آن است، اجابت گویند.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (44)

«و آن گاه که امر پیامبری را به موسی به انجام رسانیدیم» یعنی: آن گاه که با موسی ÷ سخن گفته و کار پیامبری را به او سپردیم؛ «تو در جانب غربی نبودی» یعنی: ای محمد ص! تو در جانب غربی وادی طور سینا نبودی، آنجا که موسی ÷ با پروردگارش مناجات کرد «و تو از حاضران نبودی» در این رویداد تا به حقیقت آن آگاه بوده و سپس آن را از نزد خود بدیشان بازگویی لذا این امر خود برهان آن است که این اخبار از طریق وحی پروردگار سبحان برایت آمده است بنابراین، بیان این داستانها از سوی تو که خود حاضر آن صحنه‌ها نبوده‌ای، دلیل روشن رسالت توست.

وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (45)

«ولیکن ما نسلهایی پدید آوردیم» یعنی: ای محمد ص! ما از زمان موسی ÷ تا زمان تو امت‌هایی را آفریدیم «و عمرشان طولانی شد» یعنی: مهلتشان به درازا کشید و روزگار بر آنان طولانی شد و در گذار این زمانه دراز بود که شریعتها و احکام الهی دستخوش تحریف و تغییر گشته و ادیان حق به فراموشی سپرده شدند و در نتیجه، امتهای خداوند را ترک کرده و عهد وی را فراموش نمودند آن گاه ای محمد ص! تو را فرستادیم تا این بنیاد را دوباره پی افگنی و این اصول و قواعد را مجددا احیا کنی.

با این آیه استدلال شده است بر این که خدای سبحان در ارتباط با رسالت محمد ص و ایمان به ایشان از موسی ÷ و امتش تعهد گرفته است اما آن گاه که روزگاری طولانی سپری شد و قرن‌ها از پی یکدیگر گذشت، امتها این عهد را فراموش کرده و وفا کردن به آن را فرو گذاشتند «و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی» چنان که موسی ÷ اقامت داشت «تا آیات ما را بر آنان» یعنی: بر اهل مدین «بخوانی» و از آنان اخبارشان را فراگیری و در نتیجه، آن اخبار را از نزد خود بر مردم مکه حکایت کنی. به قولی: این جمله، جمله مستأنفه و ابتدائی است، گویی گفته شد: تو از جانب خود آیات ما را بر امت خویش نمی خوانی «لیکن ما فرستنده بودیم» یعنی: ما تو را به سوی مردم مکه فرستاده و این اخبار را بر تو نازل کردیم و اگر چنین نبود، تو از این اخبار هیچ آگاهی ای نداشتی.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (46)

«و آن گاه که ندا در دادیم» به موسی ÷ و او را به رسالت برانگیختیم؛ «تو در جانب» کوه «طور نبودی ولی رحمتی از سوی پروردگار توست» یعنی: لیکن ما این قرآن و اخبار موسی ÷ و سخن گفتن خویش را با وی به عنوان رحمتی از جانب خود به سوی تو وحی کرده و آن را بر تو حکایت کردیم و تو را از این اخبار آگاه گردانیدیم «تا قومی را که پیش از تو هیچ هشداردهنده‌ای به سویشان نیامده بود، بیم دهی» مراد از این قوم: مردم مکه‌اند که قبل از رسول خدا ص در زمان فترت - یعنی دوران انقطاع رسالت - به سر می بردند و در زمان

فترت، یعنی در عهد میان بعثت عیسیٰ تا بعثت تو، هشداردهنده‌ای به میانشان نیامده بود که آنان را بیم دهد «باشد که آنان پند پذیرند» با هشدارهای تو. این آیات برهانی الهی بر نبوت محمد ص و بیان حکمت بعثت ایشان است.

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (47)

«و اگر نبود که چون به‌سزای کار و کردار پیشینشان» از کفر و ظلم «مصیبتی» یعنی: عذابی «به آنان برسد، بگویند» در هنگام نزول عذاب «پروردگارا! چرا به‌سوی ما پیامبری نفرستادی» از جانب خویش «تا از آیات» نازل شده واضح و روشن «تو پیروی می‌کردیم و از مؤمنان می‌بودیم»^{۱۷} به این آیات؛ آری! اگر چنین نبود (ما تو را به‌سوی مردم به رسالت نمی‌فرستادیم). این جمله جواب «لولا» است که در آیه کریمه محذوف است. پس معنای آیه چنین است: اگر ما قبل از بعثت آنان را عذاب می‌کردیم، یقیناً می‌گفتند: فاصله زمانی ما با پیامبران مرسل به‌درازا کشید و در این میان خداوند به‌سوی ما رسولی را نفرستاد لذا ما در شرک خویش معذور بوده‌ایم. بدین‌گونه آنها این فترت رسالت را برای خود عذری می‌پنداشتند. ولی ما حجت را بر آنان تمام کرده و علت را برطرف ساختیم و با فرستادن به‌سوی آنان، بیان حق و حقیقت را به اتمام رسانیدیم تا دیگر آنان مجال طرح هیچ‌گونه عذری را نداشته باشند.

¹⁷ مترجمان اکثراً این آیه را اشتباه ترجمه کرده‌اند. مثلاً ترجمه آقای بهاء‌الدین خرمشاهی این است: «و اگر به‌خاطر کار و کردار پیشینشان مصیبتی به آنان نمی‌رسید (و عذابی برایشان نمی‌فرستادیم) می‌گفتند پروردگارا چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی که از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم.»

**فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْلَمَ يَكْفُرُوا
بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ (48)**

«پس چون حق از جانب ما به سویشان آمد، گفتند: چرا نظیر آنچه به موسی داده شد، به او داده نشده است؟» یعنی: چون از جانب خداوند اُ به مردم مکه، حق - یعنی محمدصل و قرآنی که بر وی نازل شده است - آمد، از روی سرسختی و عناد و جهل گفتند: چرا به این پیامبر نظیر آنچه که به موسی از آیات و معجزات - از جمله نزول یکباره تورات - داده شد، داده نشده است؟ خداوند اُ سؤالشان را چنین پاسخ می‌دهد: «آیا به آنچه پیش از این به موسی داده شد، کفر ورزیدند؟» یعنی: کفار قریش به آیات موسی - نیز کفر ورزیدند چنان‌که به آیات محمدصل کفر ورزیدند و «گفتند: این دو» یعنی: تورات و قرآن، یا نبوت محمدصل و نبوت موسی - «دو جادویی هستند که از یکدیگر پشتیبانی کرده‌اند» یعنی: با یکدیگر بر دروغ و ناروا همیاری کرده یکی از آنها به نفع دیگری گواهی داده‌اند «و گفتند: ما همه را منکریم» یعنی: موسی - و محمدصل یا تورات و قرآن هر دو را منکریم. مجاهد می‌گوید: «یهودیان به قریش مشورت دادند که به محمدصل چنین بگویند».

پس حاصل معنی این است: سبب کفر به پیامبران الهی - کم بودن معجزات نبوده و نیست بلکه سبب حقیقی تکبر و عنادشان است.

قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (49)

دومین پاسخ به شبهه مذکور این است: «بگو: پس اگر راست می‌گویید» در آنچه که این دو کتاب، یا این دو پیامبر را به آن وصف کرده‌اید؛ «کتابی از سوی خداوند بیاورید که از این دو» یعنی: از تورات و قرآن «هدایت‌کننده‌تر باشد

تا از آن پیروی کنم» زیرا من از پیروی هدایت به هیچ وجه تکبر نمی‌ورزم. یادآور می‌شویم: انجیل نیز که به‌عنوان متمم تورات نازل شد، نمی‌تواند جدا از شریعت توراتی ارزیابی شود.

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (50)

«پس اگر پاسخ تو را ندادند» یعنی: اگر آنچه را که تو از آنان در مورد آوردن کتاب الهی‌ای که هدایت‌کننده‌تر از این دو کتاب باشد، خواسته‌ای نیاوردند. یا معنی این است: اگر تو را در آنچه که از وحی و کتاب و رسالت آورده‌ای، اجابت نگفتند و ایمان نیاوردند؛ «بدان که آنان فقط از هوی و هوسهایشان» یعنی: از آرا و اندیشه‌های منحرف، گرایشهای پوچ و بی‌ارزش و بدون پشتوانه حجت و برهان خویش «پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از کسی که از هوای نفس خویش پیروی کند، بدون هدایتی» یعنی: بدون حجتی «از سوی خداوند» یعنی: هیچ‌کس گمراه‌تر از چنین کسی نیست «بی‌گمان خداوند قوم ستمکار» یعنی: پیروان هوی و هوس «را هدایت نمی‌کند» چرا که خود سر چنین هدایتی را ندارند.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (51)

«و در حقیقت برایشان سخن در سخن پیوستیم» یعنی: کلام و پیام حق را برایشان پیایی نازل کردیم و پیامبری بعد از پیامبر دیگر را به‌سویشان فرستادیم که هر یک از آنان پیامبران قبل از خود را تصدیق می‌کردند «باشد که آنان» از

بیم آن که بر آنان همان عذابی نازل شود که بر پیشینیانشان نازل شد «پند پذیرند» و به خود آیند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (52)

«کسانی که پیش از این» یعنی: پیش از قرآن «به آنان کتاب داده‌ایم، آنان به آن» یعنی: به قرآن «ایمان می‌آورند» آری! اهل کتابی که کتاب آسمانی الله را به راستی پذیرفته و آن را تماما تصدیق کرده‌اند - چون عبدالله بن سلام و سایر کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند - آنان به قرآن نیز ایمان می‌آورند زیرا ایشان وجود اشتراک میان پیام قرآن و کتاب‌های آسمانی پیشین را توجیهی دیگر جز این نمی‌توانند کرد که این کتاب‌ها همه از بارگاه الهی است.

سعیدبن جبیر در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره هفتاد تن از کشیشانی نازل شد که نجاشی ایشان را به محضر نبی اکرم ص فرستاد و چون به خدمت آن حضرت ص مشرف شدند، آن حضرت ص سوره «یس» را تا به آخر برایشان تلاوت کردند و ایشان در این حال می‌گریستند. و چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده است، همه آنها اسلام آوردند.

وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (53)

«و چون» قرآن «برایشان خوانده شود، می‌گویند: بدان ایمان آوردیم، بی‌گمان آن حق است و از جانب پروردگار ماست» یعنی: حقی است که ما آن را می‌شناسیم و از جانب پروردگار ما فروفرستاده شده است «ما پیش از آن» یعنی: پیش از نزول قرآن نیز «مسلمان بوده‌ایم» یعنی: برای خداوند اخلص و به

یگانگی او مقرر و معترف بوده‌ایم. یا به محمد صل و به آنچه که با خود از کتاب و رسالت آورده است، مؤمن بوده‌ایم؛ بدان جهت که شمایل، اوصاف و بشارت به بعثت وی در تورات و انجیل را خوانده و به این حقایق باور داشتیم و می‌دانستیم که او به‌زودی در آخرالزمان مبعوث می‌شود و قرآن بر او نازل می‌گردد.

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (54)

«این گروه» از اهل کتاب دوبار پاداش داده می‌شوند «به خاطر آن‌که صبر کردند» و برایمان به کتاب‌های الهی از اول تا آخر و ایمان به پیامبران پیشین و پیامبر آخرالزمان، ثبات ورزیدند «و به خاطر آن‌که بدی را با نیکی دفع می‌کنند» یعنی: آنها آزارهای آن عده از قوم خود را که به قرآن ایمان نیاورده‌اند، با بردباری و سخن نیکو دفع می‌کنند. یا معنی این است: آنها به وسیله طاعت، معصیت را دفع می‌کنند «و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند» در راه خیر و در آنچه که شریعت بدان امر کرده است. البته زکات فرض و صدقات نافله همه شامل این معنی می‌شود. آری! به پاس این همه اعمال نیک؛ «پاداششان دوبار داده می‌شود» در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از ابوموسی اشعری τ آمده است که رسول خدا صل فرمودند: «سه کس اند که پاداششان دوبار داده می‌شود:

- 1 - مردی از اهل کتاب که به کتاب اول و آخر ایمان آورده است.
- 2 - مردی که دارای کنیزی است و آن را ادب آموخته و نیکو ادبش داده، سپس آزادش کرده و با آن ازدواج نموده است.

3 - غلام مملوکی که عبادت پروردگارش را به نیکویی انجام داده و خیرخواه مولایش باشد».

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (55)

«و چون» این گروه اهل کتاب «لغوی بشنوند، از آن روی برمی گردانند» از روی خودنگهداری، پاکیزه منشی و ادب پذیری از آداب شرعی. مراد از لغو در اینجا، سخنان بیهوده‌ای است که مؤمنان در حق خود و دین خویش، از مشرکان می شنوند و ریشخندها و تمسخرهایی است که از آنان می بینند «و می گویند» به مردم فرورفته در لغو «اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست» به ما از مضرات کفر شما چیزی نمی رسد و به شما از نفع ایمان ما چیزی عاید نمی شود «سلام بر شما» مراد از سلام در اینجا، اعلام متارکه است نه تقدیم درود و تحیت. لذا معنای آن این است: شما از سوی ما ایمن هستید، ما پاسخ بدی شما را با بدی‌ای همانند آن نمی دهیم و در این موضعی که شما بر آن قرار دارید، با شما همپایی و موافقت نمی کنیم. زجاج می گوید: «این حکم قبل از صدور دستور جنگ در اسلام بود». «ما جاهلان را نمی طلبیم» یعنی: ما جویای صحبت و معاشرت با نادانان نیستیم.

ابن کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه از محمد بن اسحاق نقل می کند: در مکه بیست تن یا نزدیک به آن از نصارا نزد رسول خدا ص آمدند... رسول خدا ص برایشان قرآن تلاوت کردند و ایشان مسلمان شدند. پس چون از محضر رسول خدا ص بیرون رفتند، ابوجهل بن هشام با جمعی از قریش بر سر راهشان قرار گرفتند و به ایشان گفتند: خدا کاروانیانی مانند شما را ناکام گرداند، چه بد

کاروانیانی بودید! مردم و اهل دیتان شما را به اینجا فرستادند تا اوضاع را بررسی کنید و خبر این مرد را برای آنان ببرید اما هنوز در نشستهای خود نزد وی آرام نگرفتید که از دین خویش جدا گشته و او را در ادعایش تصدیق کردید! ما هیچ قافله‌ای را احمق‌تر از شما نمی‌شناسیم! آن گروه نو مسلمان از اهل کتاب در پاسخ آنان گفتند: «سلام بر شما! ما را با شما جاهلان چه کار، ما با شما در این بگومگو همراهی نمی‌کنیم...».

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (56)
«در حقیقت تو هر کس را که دوست داری» از مردم «نمی‌توانی هدایت کنی» و این امر در حوزه اراده و اختیار تو نیست زیرا - چنان‌که امام رازی نیز در تفسیر خویش گفته است - هدایت دیگران با اکراه و اجبار جایز نمی‌باشد «بلکه خداوند هر کس را که بخواهد» هدایت کند «هدایت می‌کند» و از آن اوست حکمت بالغه و حجت تامه «و او به هدایت‌شدگان» یعنی: به کسانی که پذیرنده هدایت و مستعد و سزاوار آن هستند «داناتر است».

سبب نزول: این آیه - چنان‌که در بخاری و مسلم آمده است - به اجماع مفسران درباره ابوطالب نازل شد آن‌گاه که از پذیرش اسلام سر باز زد و بر دین عبدالمطلب مرد، با آن‌که رسول اکرم ص سخت مشتاق ایمان آوردن وی بودند.

وَقَالُوا إِن نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نَتَّخِطَفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْلَمَ نُمْكِنُ لَهُمْ حَرَمًا أَمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (57)
«و گفتند» مشرکان قریش و پیروانشان «اگر همراه تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود ربوده می‌شویم» یعنی: ای محمد! اگر به دین تو درآییم،

اعراب ما را از سرزمینمان - مکه - می‌ربایند و طرد می‌کنند و قبایل عرب پیرامون ما علیه ما متحد شده و با ما می‌جنگند و ما تاب‌وتوان مقابله با آنها را نداریم. این معنی در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس ك نیز آمده است. البته این منطق، پیوسته منطق اشخاص ضعیف‌النفس و مغرض بوده و می‌باشد چنان‌که بسیاری از این دون‌مایگان در عصر حاضر نیز می‌گویند: اگر موضع خویش را در قبال اسلام و حکومت اسلامی روشن سازیم، دولتهای جهان علیه ما وارد عمل می‌شوند. گویی دولتهای کفری جهان هم‌اکنون علیه ما مسلمانان یکدست نیستند!!

«آیا آنان را در حرمی امن جای ندادیم» یعنی: آیا به قریش حرمی برخوردار از امنیت ارزانی نداشتیم که احدی از مردم بر اهالی آن تجاوز نمی‌کنند؟ پس این عذر و بهانه قریش کاملاً دروغ است زیرا آنها در امنیت تمام قرار دارند و هرگز در معرض آن نیستند که مردم آنها را بربایند. آری! حرمی که «ثمرات هرچیزی به‌عنوان روزی‌ای از جانب ما به آن رسانیده می‌شود؟» یعنی: فراورده‌های گوناگون با اختلاف انواع خود از سرزمین‌های پیرامون مکه مانند طایف - و در عصر حاضر از سرزمینهای مختلف جهان - به‌سوی آن گرد می‌آید و حمل می‌شود «ولی بیشترشان نمی‌دانند» و اقرار ندارند به این که اینها همه از رزق خدا است و نمی‌دانند که امنیت در سایه چه نظامی متصور است و بیم و نگرانی در کجا منزل افکنده است. آری! آنها از فرط جهل و غفلت و عدم تفکر در مال و معاد، صلاح و هدایت خویش را نمی‌دانند.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتَاكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ (58)

«و چه بسیار شهرهایی را نابود ساختیم که زندگی خوش، آنها را سرمست کرده بود» یعنی: در رفاه، فراوانی، راحتی و سرخوشی قرار داشتند پس از آنجا که نعمت‌ها را ناسپاسی کردند، نابود ساخته شدند. عطاء در معنای آن می‌گوید: «آنان در سرخوشی، رفاه و گردنکشی زندگی می‌کردند و رزق خدای عزوجل را خورده اما بتان را می‌پرستیدند» «پس این مسکنهایشان است که بعد از آنان جز اندکی مسکون نبوده است» یعنی: بعد از آنان احدی در آن مسکنها - جز کوتاه‌زمانی - سکنی نیافته اند و این تعداد هم کسانی‌اند که در حال سفر از برابر خانه‌هایشان می‌گذرند و اجباراً روز یا نیم‌روزی در آن درنگ می‌کنند در حالی که بیشتر آن ویران است «و ما خود میراث‌بر» آنان «بوده‌ایم» زیرا کسی از آنان باقی نماند تا منازل و اموالشان را میراث ببرد. البته برای چیزی که بدون مالک باقی بماند، می‌گویند: آن چیز میراث خداست زیرا حق تعالی است که مالک حقیقی کائنات می‌باشد و اوست که بعد از فنای خلقش باقی است. بنابراین، عذرآوران اهل مکه که از بیم از دست رفتن نعمتهایشان خود را در ایمان نیوردن معذور می‌پندارند، باید بدانند که این عدم ایمان است که سبب زوال نعمتها می‌گردد، نه ایمان آوردن به حق.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُوْلًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ (59)

«و پروردگار تو هرگز نابودکننده شهرها نبوده است مگر این که در ام آنها» یعنی: در مرکز و پایتخت و کانون بزرگترین شهرهای آنها «رسولی برانگیزد» برای الزام حجت و قطع معذرت «که آیات ما را بر آنان بخواند» آیاتی که

بیانگر تکالیف و پاداش‌های ما برای فرمانبرداران و مجازات‌های ما برای نافرمانان است. به قولی: مراد از ام‌القری در اینجا مکه است «و ما هرگز نابودکننده شهرها نبوده‌ایم» بعد از آن‌که به‌سوی مرکز آنها پیامبری را فرستاده‌ایم «مگر این که اهالی آنها ستمگر باشند» و با ظلم و کفرشان به خدا و رسولش، سزاوار نابودی گردند.

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (60)

«و هر آنچه شما داده شده‌اید، بهره‌زدگانی دنیا و تجمل آن است» که به آن در مدت زندگی دنیایتان بهره‌مند می‌شوید، سپس یا شما از بستر بهره‌مندیها به سرایش زوال و نابودی می‌گرایید، یا این بهره‌ها از نزد شما رخت برمی‌بندد «ولی آنچه نزد خداوند است» از ثواب و پاداش؛ «بہتر» است از این بهره‌های زوال‌پذیر فانی زیرا پاداش الهی لذتی است بی‌پیرایه و از شایبه آلودگی‌ها خالص شده «و» آنچه نزد خداست «پاینده‌تر است» زیرا برای ابد باقی می‌ماند و ماندگار است، در حالی که این بهره‌های دنیوی، به سرعت رهنورد راه نابودی و فناست «آیا تعقل نمی‌کنید» در این که چیزهای باقی و ماندگار بہتر از چیزهای فانی است؟.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (61)

«آیا کسی که او را به وعده نیک وعده داده‌ایم» یعنی: او را به بهشت و آنچه که در آن از نعمتهای بی‌شمار است، وعده داده‌ایم؛ «و او دریابنده آن است»

خواهناخواه و بدون هیچ گونه شک و تردیدی چرا که خداوند اوعده خویش را خلاف نمی‌کند، آیا این کس «مانند کسی است که او را از کالای زندگی دنیا بهره‌مند گردانیده‌ایم» و به او برخی از آنچه را که از بهره‌های دنیا خواسته است داده‌ایم؟ با آن‌که خود به زودی هلاک می‌شود، یا آن بهره‌ها را از وی باز پس می‌گیریم؟ «آن‌گاه او روز قیامت از احضارشدگان است» در دوزخ؟ و بازگشت وی به سوی دوزخ می‌باشد پس آیا این دو شخص باهم برابرند؟ هرگز! لذا انسان دوراندیش و خردمند باید میان این دو کس مقارنه و مقایسه نماید. در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره رسول خدا ص و ابوجهل، یا درباره حمزه و ابوجهل نازل شد.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (62)

«و» به یاد آور «روزی را که» خدای سبحان «آنان را» یعنی: کفار و مشرکان را «ندا می‌دهد پس می‌گوید» به آنان توبیخ‌کنان «آن شریکان من که می‌پنداشتید کجایند» که شما را یاری دهند و برای شما شفاعت کنند؟.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (63)

«کسانی که قول برآنان ثابت شده» یعنی: کسانی که حکم عذاب بر آنان ثابت شده، که عبارت‌اند از: رؤسای گمراهی‌ای که کافران آنان را جز خداوند اوعده‌ها را به‌پروردگاری گرفته‌اند؛ «می‌گویند: پروردگارا! اینان» یعنی: این پیروان ما «کسانی هستند که ما اغوایشان کردیم» یعنی: به‌سوی گمراهی و شرک دعوتشان کردیم «آنان را اغوا کردیم همچنان که خود در اغوا بودیم» یعنی:

گمراهشان کردیم چنان‌که خود گمراه بودیم و این گمراهی‌شان به‌اختیار و انتخاب خودشان بوده است چنان‌که گمراهی مان به‌اختیار خودمان بوده است پس تلاش ما آنان را به‌گمراهی مجبور ن ساخت بلکه خودشان در این امر صاحب اختیار بودند «به‌سوی تو تبری می‌جوییم» از آنان. یعنی رؤسای گمراهی، یا شیاطین از پیروانشان بیزاری می‌جویند «آنان» در واقع «ما را نمی‌پرستیدند» بلکه خواهش‌های خودشان را می‌پرستیدند.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (64)

«و گفته می‌شود» به مشرکان از بنی‌آدم: «شریکانتان را بخوانید» یعنی: خدایانتان را که به‌جای خدای یگانه در دنیا می‌پرستیدید، به‌یاری فراخوانید تا یاریتان دهند و از شما دفاع کنند «آن‌گاه» در هنگامی که این سخن به آنان گفته می‌شود «آنان را فرامی‌خوانند ولی آنان پاسخشان نمی‌دهند» و به‌وجهی از وجوه به آنان سودی نمی‌رسانند زیرا از پاسخ دادن و یاری رساندن عاجزند «و عذاب را می‌نگرند» یعنی: پیروان و فرمانروایان همگی، عذاب را - که آنان را زیر پوشش خود گرفته و به آنان روی نموده است - می‌نگرند «ای کاش! رهیافته می‌بودند» یعنی: اگر آنان هدایت شده و رهیافته می‌بودند، بی‌گمان این امر نجاتشان می‌داد و به عذاب روبه‌رو نمی‌شدند. یا معنی این است: وقتی عذاب را می‌بینند، آرزو می‌کنند که ای کاش! از راه‌یافتگان می‌بودند تا در چنین روز سختی، از عذاب به سلامت می‌ماندند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (65)

«و روزی که خداوند آنان را» یعنی: مشرکان را «ندا می‌دهد و می‌فرماید: به رسولان ما چه پاسخی دادید» آن‌گاه که پیامهای ما را به شما ابلاغ کردند؟ ابن‌کثیر می‌گوید: «سؤال اول درباره توحید بود و این سؤال درباره رسالت است».

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (66)

«پس در آن روز، اخبار بر آنان پوشیده گردد» یعنی: در روز قیامت حجتها بر آنان پنهان می‌ماند تا بدانجا که مانند نابینایانی می‌گردند که به راه رهنمون نمی‌شوند و کسی را نیز نمی‌یابند که آنان را راهنمایی کند، یا به محل نجات برساند و به گفتن پاسخی ارشاد نماید «پس آنان از یک‌دیگر نمی‌پرسند» یعنی: از نهایت دهشت و حیرانی‌ای که دارند، بعضی از بعض دیگر نمی‌پرسند، نه می‌توانند حجتی را بر زبان آورند و نه می‌دانند که چه پاسخی پیش آورند زیرا خداوند متعال در دنیا عذر و حجت را به آنان نمایاند بنابراین، این عذر و حجت در روز قیامت از آنان سلب می‌شود و همه آنها در این عجز و درماندگی با هم برابرند.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (67)

«و اما کسی که توبه کرده» است از شرک و گناهان «و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده» در دنیا «پس چه بسا که» در روز قیامت «از رستگاران» و دست‌یافتگان به خواسته‌های خود «باشد».

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (68)

«و پروردگار تو هر چه را بخواهد» بیافریند «می آفریند و برمی گزیند» هر چه را که بخواهد برگزیند «اختیاری برای آنان نیست» بلکه اختیار از آن خدای عزوجل است. یعنی: حق تعالی آنان را بر همان صورتی که خود خواسته، آفریده است نه بر شکل و صورتی که خود خواسته‌اند و از پیامبران ﷺ هم هر کسی را که خودخواسته، برگزیده است لذا او به راز و حکمت افعال خویش داناتر است پس چرا پیامبرش را با بهانه‌های ناروایی تکذیب می‌کنند؟! «پاک است خداوند» از این که نزاع‌کننده‌ای با او منازعه کند، یا شرکت‌کننده‌ای با او مشارکت نماید «و از آنچه شرک می‌آورند، برتر است» یعنی: حق تعالی برتر است از کسانی که برای او شریک قرار می‌دهند. یا برتر است از شرک‌آوردنشان.

به‌قولی: این آیه پاسخ این سخن مشرکان است که گفتند: (چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر «مکه و طایف» نازل نشده است؟) «زخرف/31». به‌قولی دیگر: این آیه پاسخی به یهود است که گفتند: اگر فرشته فرستاده شده بر محمد ص غیر از جبرئیل بود، قطعاً ما به وی ایمان می‌آوردیم.

به مناسبت این آیه حدیث شریف به روایت ابوبکر τ را نقل می‌کنیم که در آن آمده است: «رسول خدا ص چون قصد انجام کاری را داشتند، می‌فرمودند: اللهم خیر لی واخترلی: خدایا! تو خود برای من اختیار کن و برگزین». همچنین در حدیث شریف به روایت انس τ آمده است که رسول خدا ص به او فرمودند: «ای انس! چون قصد انجام کاری را داشتی، از پروردگارت در آن هفت بار استخاره (طلب خیر) کن، سپس به سوی آنچه که قلبت به آن سبقت می‌گیرد، متوجه شو زیرا خیر در آن است». نماز استخاره نیز از همین‌جا مشروع شده است و آن بدین‌گونه است که شخص وضو سازد آن‌گاه دو رکعت نماز بگذارد،

در رکعت اول بعد از سوره «فاتحه» سوره «کافرون» و در رکعت دوم بعد از فاتحه، سوره «اخلاص» را بخواند.

همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله ؓ آمده است که فرمود: «رسول خدا ص در تمام امور استخاره را به ما تعلیم می دادند چنان که سوره‌ای از قرآن را به ما تعلیم می دادند، می فرمودند: چون یکی از شما قصد انجام کاری را دارد، باید غیر از فرض، دو رکعت نماز بگزارد آن گاه بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ، خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَمَعَاشِي وَوَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَوَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ وَاقْدِرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ».

بارخدایا! من از تو طلب اختیار می کنم به علمت و از تو طلب تقدیر می کنم به قدرتت و از تو از فضل و بخشش عظیمت می خواهم زیرا تو توانا هستی و من نیستم و تو می دانی و من نمی دانم و تویی دانای غیب ها. بارخدایا! اگر تو می دانی که این کار در دین و دنیا و معاش و زندگانی و سرانجام کارم به خیر من است پس آن را برایم مقدر و آسان گردان، سپس برای من در آن برکت بگذار. بارخدایا! و اگر تو می دانی که این کار برایم در دین و دنیا و معاش و سرانجام کارم شر است پس آن را از من و من را از آن برگردان و خیر را در هر جایی که هست، برایم مقدر گردان آن گاه مرا به آن راضی و خشنود کن». جابر بن عبدالله ؓ گفت: و در میان این دعا، نیاز و حاجت خود را یاد کند.

علما گفته‌اند: باید شخص استخاره‌کننده دلش را از تمام خطورات و وساوس فارغ گردانیده آن‌گاه هر چه بر دلش سبقت می‌گیرد، به آن عمل کند زیرا خیر - ان‌شاءالله - در آن است.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (69)

«و پروردگارت می‌داند آنچه را سینه‌هایشان نهان می‌دارد» از شرک، یا از دشمنی با رسول خدا ص «و آنچه را آشکار می‌کنند» از این امور.

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (70)

«و اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، ستایش او راست در اول» یعنی: در دنیا «و در آخر» یعنی: در سرای آخرت «و حکم او راست» پس در میان بندگان خود آنچه بخواهد حکم می‌کند، بدون مشارکت هیچ شریکی «و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید» با برانگیخته شدن پس از مرگ؛ آن‌گاه نیکوکار را در قبال نیکوکاریش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش پاداش و جزا می‌دهد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ (71)

«بگو آیا نگرسته‌اید» یعنی: به من خبر دهید «اگر خدا شب را تا روز قیامت بر شما پاینده بگرداند» یعنی: پیوسته و همیشگی بگرداند، به‌طوری که زمان زندگی‌تان تا روز قیامت پیوسته شب باشد، بی آن‌که بعد از آن روزی طلوع کند و طبیعی است که در آن صورت، شما امکان تحرک و تکاپو در یافتن اشیای مورد نیاز خود را از دست داده و چرخه زندگانی‌تان نظر به دشواری به‌دست

آوردن ضروریات حیات - مانند غذا، نوشیدنی، پوشیدنی... - معطل می ماند، در آن صورت: «کدامین معبود جز خداوند برایتان روشنی ای به میان می آورد؟» یعنی: آیا معبودی از معبودانی که آنها را می پرستید، قادر است تا این تاریکی همیشگی را از شما برداشته و نوری را جانشین آن گرداند که در پرتو آن، به تکاپوی کار و بار خویش بپردازید و در روشنایی آن، اشیای مورد نیاز خود را ببینید، نور و انرژی ای که میوه های آن با آن به صلاح آمده و کشتزارهای آن در آن رشد کند و چهارپایان آن در آن بخرامند؟ «آیا نمی شنوید» به شنیدن فهم و قبول و تدبر و تفکر تا دست از لجاجت بردارید؟.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَلِيلٌ تُسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (72)

«بگو: آیا نگریده اید» یعنی: به من خبر دهید «اگر خداوند روز را بر شما تا روز قیامت پاینده گرداند» یعنی: اگر تمام زمانی را که شما در آن زندگی می کنید، به طور همیشگی و مستمر تا روز قیامت روز گرداند «جز خداوند کدامین معبود برای شما شبی در میان آورد که در آن آرام گیرید» از رنج و خستگی کار روزانه بیسایید و از تکاپوی کسب و کار راحت و فارغبال شوید؟ «آیا نمی بینید» این منفعت بزرگ را به دیده پندآموزانه و هشیارانه تا از پرستش غیر خداً بازگردید و بازایستید؟

در این آیه ملاحظه می شود که خداوند (افلا تسمعون) را به سبب مناسبتی که با شب دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در آرامش و تاریکی شب، به کار گرفتن شنوایی کارتر و مفیدتر است و (افلا تبصرون) را به سبب مناسبتی که با روز

دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در روشنایی روز به کارگرفتن بینایی مؤثرتر و کاراتر است.

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (73)

«و از رحمتش» به شماست که «شب و روز را برایتان آفرید تا در آن» یعنی: در شب «بیارامید و تا از فضل او روزی خویش بجوید» در روز. یعنی: آفرینش دو پدیده عظیم شب و روز را برای شما جمع کرد تا جمع کردن میان کار و تلاش و میان استراحت و آرامش را برایتان ممکن گرداند و به این ترتیب زندگیتان سروسامان گیرد «و تا باشد که سپاس بگذارید» نعمت‌های خداوند را بر خود، با انجام دادن انواع عبادت‌ها در شب و روز.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (74)

«و روزی که به آنان ندا دردهد و بگوید: آن شریکان من که شما می‌پنداشتید، کجایند» تا شما را از این مخمصه برهانند؟ هدف از تأکید و تکرار این ندا برای بار دوم، آگاه نمودن بندگان بر این امر است که هیچ چیز مانند شرک جلب‌کننده خشم خدای سبحان نیست چنان‌که هیچ چیز مانند توحید، جلب‌کننده رضای وی نمی‌باشد.

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (75)

«و از میان هر امتی گواهی بیرون می‌کشیم» که روز قیامت در حق آن امت گواهی می‌دهد. و این گواهان، پیامبران: اند. به‌قولی: این گواهان عادلان و

دادگران هر امت‌اند «آن‌گاه می‌گوییم: برهانتان را در میان آورید» یعنی: حجت و دلیلتان را بر این که با من شریکانی وجود داشته‌اند، در میان آورید. در این هنگام است که آنها به حقیقت اعتراف کرده و از ارائه حجت و برهان، گنگ و لال می‌شوند «آن‌گاه دریابند که حق از آن خداوند است» در الوهیت و او یگانه لاشریک می‌باشد «و آنچه برمی‌بستند» از شرکای دروغین به ناروا «از آنان گم می‌شود» یعنی: از دید آنان غایب و ناپدید می‌گردد و هیچ به کارشان نمی‌آید.

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ
(76)

«قارون از قوم موسی بود» نخعی و قتاده و غیر آنها نقل کرده‌اند: قارون فرزند یصهر فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب ÷ است و موسی ÷ فرزند عمران فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب ÷. پس آن دو، پسرعموی یک‌دیگر بودند. نقل است که قارون تورات را به صدایی خوش می‌خواند، از این جهت منور نامیده شد ولی پس از آن نفاق پیشه کرد چنان‌که سامری به نفاق گرایید «پس برآنان بغاوت کرد» یعنی: قارون در گردنکشی و تکبر بر قوم خود از حد گذشت، از فرمان موسی ÷ سرپیچید و به خدای عزوجل کافر شد «و ما به او از گنجها» گنج: مال ذخیره شده است «به‌اندازه‌ای بخشیدیم که کلیدهای او» یعنی: کلیدهای گنجهای اموال و صندوقهای قفل‌شده او «بر گروهی نیرومند سنگینی می‌کرد» یعنی: پشت مجموعه‌ای از مردان را خم می‌کرد؛ وقتی می‌خواستند آنها را حمل کنند. پس وقتی کلیدهای گنجهای اموال او این مقدار

بود، تصور کنید که خود این گنجها چه مقدار و چه اندازه بود؟ مراد از «عصبه» گروهی اند که بعضی پشتیبان بعضی دیگر بوده و همدیگر را یاری می‌کنند، گویی آنان ید واحده هستند. ابن عباس ر می‌گوید: «کلیدهای گنجهای او را چهل مرد نیرومند حمل می‌کردند» «آن‌گاه که قومش به او گفتند: شادی نکن» یعنی: به سبب بسیاری مال دنیا؛ سرمستی، سبکسری، تکبر و گردنکشی نکن «بی‌گمان خداوند شادی‌زدگان را دوست ندارد» یعنی: متکبران مغرور و گردنکش و ناسپاسی را دوست ندارد که او را در برابر نعمت‌هایش شکر نمی‌گزارند و سپاس نمی‌گویند. پس فقط کسی به دنیا شادمان است که بدان قرار و آرام یابد اما کسی که قلبش به سوی آخرت و رویکردش به سوی نعمت‌های پایدار آن است، به دنیا شادمان نمی‌شود زیرا می‌داند که به زودی دنیا را ترک خواهد کرد.

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (77)

«و» ای قارون «در آنچه خداوند به تو داده است» از توانگری و ثروت «سرای آخرت را بجوی» لذا این اموال را در آنچه که خدا می‌پسندد، انفاق کن نه در تجاوز و گردنکشی و ستم «و» در عین حال «بهره‌ات را از دنیا هم فراموش نکن» یعنی: در بهره‌برداری از حلال و تکاپو در جهت کسب آن - مانند خوردن، آشامیدن، پوشیدن، مسکن و ازدواج - نیز تلاش متناسب آن را به خرج ده زیرا همان گونه که پروردگارت را بر تو حقی است، نفست را نیز بر تو حقی است پس حق هر صاحب حقی را به او بده. ابن عمر ر می‌گوید: «اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدا، و اعمل لآخرتک کانک تموت غدا: برای دنیایت چنان کار کن که

گویی به‌طور همیشه زنده هستی و برای آخرت چنان کار کن که گویی فردا می‌میری».

«و نیکی کن» با بندگان خدا «همچنان که خدا به تو نیکی کرده است» با آنچه که از نعمتهای دنیا به تو ارزانی داشته است «و در زمین فساد مجوی» یعنی: در آن به معاصی خداوند عمل نکن «که خداوند فسادی پیشگان» در روی زمین «را دوست نمی‌دارد» بلکه آنان را دشمن می‌دارد و این سنت و عادت وی است.

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (78)

«گفت» قارون در پاسخ قومش «همانا این» مال و ثروت «به‌خاطر علمی که نزد من است، به من داده شده‌است» و آن علم، عبارت از آگاهی و شناخت وی از انواع تجارتها و سایر راههای مال‌اندوزی بود. به‌قولی: دانش وی، شناخت گنجها و دفینه‌ها بود. به‌قولی معنی این است: خداوند این مال را به من داد زیرا می‌دانست که من اهل فضل هستم و شایسته این نعمتها می‌باشم پس خداوند فضیلت من را ارج گذاشته و این همه مال را به من بر اساس شایستگی ام ارزانی کرد. ابن‌کثیر این قول را که قارون کیمیاگر بود و مس و روی را طلا و نقره می‌گردانید، ضعیف می‌پندارد. «آیا ندانست که خداوند پیش از او از قرنهای» یعنی: از امتهای گذشته «کسانی را که از او نیرومندتر و مال‌اندوزتر بودند، نابود کرده است؟» پس اگر مال یا نیرومندی، بر فضیلت کسی دلالت می‌کرد، هرگز خداوند هلاکشان نمی‌کرد «و مجرمان از گناهانشان پرسیده نمی‌شوند»

یعنی: فرشتگان در فردای قیامت مجرمان را جویا نمی‌شوند و از آنها پرس‌وجو نمی‌کنند، بدان جهت که مجرمان از سیمایشان شناخته می‌شوند چرا که با روی سیاه محشور می‌گردند.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (79)

«پس بر قومش در زینت خویش بیرون شد» یعنی: قارون با تجمل و آرایشی خیره‌کننده و نمایش و کوکبه‌ای آراسته و در موکبی پر زرق‌وبرق از خدم و حشم به میان قومش بیرون شد که هر کس آن صحنه را می‌دیدید، شگفت‌زده می‌شد، به‌طوری‌که «گفتند کسانی که خواهان زندگانی دنیا» و زینت آن «بودند، ای کاش ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده، داشتیم، به‌راستی او دارای بهره‌ای بزرگی» از دنیا «است» درباره گویندگان این سخن اختلاف‌نظر وجود دارد؛ به‌قولی: آنان از مؤمنان آن زمان و به‌قولی دیگر: از کفار آن زمان بودند.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (80)

«و کسانی که دانش واقعی داده شده بودند گفتند» ایشان دانشمندان پرهیزکار بنی‌اسرائیل بودند که به آرزومندان دنیا گفتند: «وای بر شما! ثواب الهی بهتر است» یعنی: پاداش الهی در آخرت بهتر از آن چیزی است که شما هم‌اکنون آرزوی آن را می‌کنید «برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد» در ضمن آنچه که خداوند متعال به وی از مال - چه اندک و چه بسیار - بخشیده

است «وجز صابران آن را فرانگیرند» یعنی: این سخنی که دانشمندان بنی اسرائیل گفتند، فقط در قلب کسی می‌نشیند و کسی را گرویده و به خود عامل می‌گرداند که بر طاعت خدا شکیبا بوده و خود را از ارتکاب شهوات نگه می‌دارد.

لذا ای مؤمنان! به قصد و انگیزه بسیاراندوزی، برتری طلبی و فسادافروزی در زمین، بهره زوال‌پذیر دنیای بی‌دوام را تمنا نکنید. چنان‌که در حدیث شریف قدسی آمده است: «خداوند می‌فرماید: برای بندگان شایسته خود آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است، آماده کرده‌ام. آن‌گاه رسول خدا ص فرمودند: اگر می‌خواهید این آیه را بخوانید: (پس نمی‌داند هیچ‌کسی که چه بسیار مایه روشنی چشمها برایشان نهفته است که جزای کار و کردار پیشینشان است) «سجده / 17»».

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (81)

«آن‌گاه او را» یعنی: قارون را «با خانه‌اش به زمین فرو بردیم» به عنوان جزایی بر گردنکشی وی چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «در اثنایی که مردی از امتهای پیش از شما دو جامه سبز گران قیمت پوشیده خرامان بیرون آمد و در میان آن دو جامه فخر و تبختر می‌کرد، خدای سبحان زمین را فرمان داد که او را در خود فرو برد پس او تا روز قیامت در حال فرورفتن در زمین می‌جنبد». «پس هیچ گروهی نداشت که او را در برابر خداوند یاری رسانند» یعنی: قارون هیچ گروهی نداشت که از آنان یاری بجوید تا عذاب الهی را از وی دفع کنند «و خود» نیز «از نصرت یافتگان نبود» یعنی: خود هم قدرت نداشت تا به‌رغم

داشتن آن‌همه سرمایه، خویشتن را از عذاب الهی نجات داده و از فرورفتن در زمین بازدارد.

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ
(82)

«و همان کسانی که دیروز منزلت او را آرزو می‌کردند» یعنی: به آرزوی رسیدن به‌مقام و جایگاه قارون بودند «صبح می‌گفتند: وای، مثل این که خداوند روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده و تنگ می‌گرداند» یعنی: آنان پشیمان از آنچه قبلاً آرزو می‌کردند گفتند: اینک برای ما حقیقتی آشکار شد که تا هم‌اکنون از دیده ما پنهان بود، آن حقیقت این است که: کار به‌دست خداست، بر هرکس بخواهد، دایره مال و ثروت را گشاده می‌گرداند و بر هر کس بخواهد آن را تنگ می‌گرداند و این همه برای آزمایش و ابتلای بندگان است. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ بَيْنَكُمْ أَخْلَاقَكُمْ كَمَا قَسَمَ أَرْزَاقَكُمْ، وَأَنَّ اللَّهَ يُعْطِي الْمَالَ مَنْ يَحِبُّ وَمَنْ لَا يَحِبُّ وَلَا يُعْطِي الْإِيمَانَ إِلَّا لِمَنْ يَحِبُّ: خدای عزوجل اخلاق شما را در میان شما تقسیم کرده است چنان‌که ارزاق شما را تقسیم کرده است و بی‌گمان خداوند مال را به کسانی که دوستشان می‌دارد و دوستشان نمی‌دارد می‌دهد اما ایمان را جز به کسانی که دوستشان می‌دارد نمی‌دهد».

آن‌گاه کسانی که در آرزوی مال قارون به خطای خویش پی برده بودند در ادامه گفتند: «و اگر خداوند بر ما منت نهاده بود» با رحمت خویش و ما را پناه نداده بود از سرکشی، سرمستی و ستمگری‌ای که قارون بر آن بود و اگر چنان

بود که به سبب آن آرزوی خام و بی‌مورد، ما را فرو می‌گرفت «ما را نیز فرومی‌برد» چنان‌که قارون را در زمین فرو برد «وای، گویی کافران رستگار نمی‌شوند» به هیچ خواسته‌ای از خواسته‌های خود.

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (83)

سپس خدای عزوجل سنتی از سنت‌های خویش را به ما تعلیم داده می‌فرماید: «آن سرای آخرت را» یعنی: عزت و مقام و بهره‌های بهشت را. اشاره به سوی سرای جاویدان بهشت با لفظ «تلك»، به قصد بزرگداشت و تجلیل شأن و جایگاه آن در مقابل تحقیر بهره‌هایی است که قارون و امثال وی از دنیا داده شده‌اند. آری! این بهشت جاودانی که شما اوصاف آن را شنیده‌اید «برای کسانی مقرر می‌کنیم که در روی زمین خواستار برتری و فساد نیستند» یعنی: کسانی که نمی‌خواهند بر مؤمنان برتری‌جویی، تکبر و ستم ورزند و در زمین فساد کنند با ارتکاب معاصی خدای سبحان.

علما گفته‌اند: حرمت فساد - هر فساد و تبهکاری‌ای که باشد - امری آشکار است و چیزی از آن جایز نیست ولی برتری‌جویی ممنوعی دارد و مجازی؛ ممنوع آن این است که به شیوه تکبر و دیده‌درایی و تطاول بر مردم باشد اما مجاز آن این است که در امر حق و در طلب ریاست و پیشوایی دینی بر مردم باشد، نه آن که به لباس خوب، سواری خوب و منزل خوب بر دیگران برتری‌جویی شود. ولی کسی که به خاطر عشق به زیبایی، این چیزها را دوست دارد، بر او باکی نیست چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «کسی که در قلبش هموزن ذره‌ای از کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود. مردی گفت: یا رسول‌الله!

شخصی دوست دارد که جامه و کفش وی خوب و قشنگ باشد، آیا این از کبر و برتری جویی است؟ فرمودند: نه! این از کبر نیست، خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، کبر عبارت است از: سرکشی علیه حق و کوچک شمردن مردم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا به من وحی شده است که: فروتنی اختیار کنید تا کسی بر کسی فخر نرزد و کسی بر کسی برنشورد».

**مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا
السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (84)**

«هر کس نیکی به میان آورد» در روز قیامت «برای او بهتر از آن است» یعنی: برایش پاداشی بهتر از آن است که خداوند از ده برابر تا هفتصد برابر آن به وی می‌دهد «و هر کس بدی به میان آورد، کسانی که مرتکب بدیها شده‌اند، جز سزای آنچه کرده‌اند، نمی‌یابند» بی آن‌که بر عذابشان افزوده شود. گاهی هم خداوند متعال عفو کرده و به رحمت و فضل خویش از گنهکاران در می‌گذرد و آنان را می‌آمرزد.

**إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى
وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (85)**

«درحقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد» یعنی: خدایی که قرآن را بر تو نازل کرد و عمل کردن به احکام آن را بر تو فرض گردانید «یقیناً تو را به سوی معاد» یعنی: به سوی بازگشتگاه مکه «باز می‌گرداند» فاتح و ظفرمند و پیروز.

در بیان سبب نزول روایت شده است که چون رسول خداص از غار ثور بیرون آمده و راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند و به جحفه رسیدند، اشتیاق مکه در جانشان شعله کشید. آن‌گاه خداوند این آیه را نازل فرمود.

به راستی که حق تعالی به این وعده خود به پیامبرش، وفا کرد و آن حضرت ص را بعد از مدت هشت سال درحالی به مکه بازگردانید که ایشان را عزتمند، لشکریان خویش را پیروز و دین اسلام را غالب گردانیده بود. ولی مجاهد در تفسیر **(لَرَأَدُكَ إِلَى مَعَادٍ)** می‌گوید: «خداوند بازگرداننده تو به سوی روز قیامت است». «بگو: پروردگرم بهتر می‌داند چه کسی هدایت پیش آورده» که آن کس من هستم «و چه کسی در گمراهی آشکاری است» که آنان شما مشرکان هستید. پس به زودی خواهید دانست که سرانجام نیک از آن چه کسی خواهد بود. و این پاسخی است به کفار مکه آن‌گاه که به رسول خداص گفتند: تو در گمراهی قرار داری.

**وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا
لِلْكَافِرِينَ (86)**

«و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود» یعنی: قبل از آن‌که خداوند به نبوت و رسالت برگزیند، تو امید و انتظار آن را نداشتی که به سوی بندگان به رسالت برانگیخته شوی و بر تو قرآن نازل شود «بلکه این رحمتی از جانب پروردگارت بود» یعنی: لیکن فرودآوردن قرآن بر تو، رحمت و فضلی از سوی پروردگارت بود، نه به خاطر عملت و نه به خاطر استحقاقی که داشتی بدین جهت، خداوند متعال پیامبرش را به پنج دستور ذیل مکلف گردانید:

1 - «پس هرگز پشتیبان کافران مباش» یعنی: مبادا با مجامله، برقرار کردن پیوند دوستی و مدارا کردن با آنان - به حساب تبلیغ دعوت و اعلام قاطعانه آن - کمک آنان باشی بلکه کافران را طرد کن و صراحتاً با آنان به مخالفت برخیز.

وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَأَدْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (87)

2 - «و البته نباید تو را از آیات الهی» یعنی: از عمل به قرآن «پس از آن که بر تو نازل شده است، بازدارند» و نباید سخنان دروغ و آزارهای کافران، مانع تلاوت کتاب خدا و عمل به آن از سوی تو شود.

3 - «و به سوی پروردگارت دعوت کن» یعنی: مردم را به سوی خداوند، یگانگی وی، عمل به فرایض و پرهیز از معاصی فراخوان.

4 - «و زنها! از مشرکان مباش» در عمل، یا در اعتقاد. این دستور کنایه گویی به دیگران - بجز پیامبر ص است - همچنین این خطاب:

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (88)

5 - «و با خدا معبود دیگری را نخوان، خدایی جز او نیست» یعنی: فقط حق تعالی خدای یگانه‌ای است که بر همه چیز تواناست و غیر وی نه می‌توانند به تو زیانی برسانند و نه منفعتی. مراد از این دو خطاب اخیر - چنان که گفتیم - مخاطبان دیگر جز پیامبر ص هستند «همه چیز» هر چه که باشد «هلاک شونده است، جز وجه او» یعنی: جز ذات او پس این فقط حق تعالی است که زنده پاینده است. در حدیث شریف آمده است: «راست‌ترین سخنی را که لبید شاعر

گفته این سخن است: الا کل شیء ما خلا الله باطل: آگاه باشید که همه چیز جز خداوند، فانی و نابود است».

«حکم از آن اوست» یعنی: فقط فرمان و قضای حق تعالی است که نافذ است، به هر چه بخواهد حکم می کند و فرمان می راند «و به سوی او بازگردانیده می شوید» در هنگام رستاخیز و حشر و نشر، نه به سوی غیر وی تا نیکوکار را در قبال نیکوکاریش و بدکار را در برابر بدکاری اش جزا دهد.

(سوره عنكبوت)

مکی است و دارای (69) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «عنكبوت» نامیده شد که خداوند اُبت پرستان را در آن به عنكبوتی تشبیه کرده است که برای خود خانه سست و بی بنیاد بنا می‌کند.

محور اساسی سوره عنكبوت، بیان تکالیف ایمان راستین است و داستانهای نوح، ابراهیم، لوط و شعیبؑ نیز در همین سیاق مطرح می‌شود. و همان‌طوری که سوره بقره با «الم» آغاز شده است و در مقدمه آن از متقیان، کافران و منافقان بحث می‌شود، سوره عنكبوت نیز با «الم» آغاز شده و از مؤمنان، کافران و منافقان سخن می‌گوید؛ گویی این سوره تفصیل مقدمه سوره «بقره» است.

الم (1)

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم» و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت.

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (2)

«آیا مردم پنداشته‌اند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند» در اموال و جانهایشان؟ نه! قضیه چنان‌که آنان پنداشته‌اند نیست بلکه لابد آنان را به وسیله جهاد، یا فقر، یا آفت و زیان جانی، یا غیر این از انواع مصایب می‌آزماییم تا انسان وارسته و مخلص از انسان منافق و انسان صادق از انسان کاذب متمایز گردد بنابراین، ایمان فقط کلمه‌ای نیست که به زبان گفته

شود بلکه حقیقتی است دارای تکالیف، امانتی است همراه با دشواری‌ها و مسئولیت‌ها و جهادی است که به صبر و تحمل فراوان نیاز دارد و برای کسی سزاوار نیست که خلاف این بپندارد. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیا هستند، سپس صالحان و سپس بهترین‌ها به حسب مراتبشان لذا انسان بر حسب دین خویش مورد آزمایش قرار می‌گیرد پس اگر در دینش صلابتی بود، در ابتلایش افزوده می‌شود».

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول از ابن‌ابی‌حاتم نقل می‌کند: این آیه درباره جمعی نازل شد که در مکه بودند و اسلام آورده بودند اما یاران محمد ص در مدینه به آنان نوشتند که اسلامشان پذیرفته نمی‌شود تا هجرت نکنند پس ایشان راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند ولی مشرکان ایشان را از راه بازگردانیدند.

اما ابن‌سعد روایت کرده است که این آیه درباره عمار بن یاسر نازل شد زیرا او در راه خدا مورد شکنجه قرار می‌گرفت.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (3)

«و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند» نیز «آزمودیم» یعنی: این سنت ما در میان بندگان ماست لذا ما مؤمنان این امت را نیز می‌آزماییم چنان‌که امت‌های پیش از آنان را مورد آزمایش قرار دادیم و از آنان کسانی بودند که ابره بر فرق سرشان نهاده می‌شد و از میان دو نیم می‌شدند اما از دین خویش بر نمی‌گشتند چنان‌که قرآن کریم در داستانهای انبیا ﷺ و آزمایشهایی که ایشان و پیروانشان شدند، این حقیقت را بیان کرده است «البته خداوند آنان را که راست گفته‌اند»

در این سخنشان که: ایمان آورده‌ایم «معلوم می‌دارد و دروغگویان» مدعی ایمان را «نیز معلوم می‌دارد» و به وسیله امتحان میان آنها تمییز ایجاد می‌کند. مراد از (أَلَا لِنَعْلَمَ) یعنی «معلوم داشتن» از سوی حق تعالی، متمایز کردن راستگویان و دروغگویان در عرصه عینیت است، نه به دست آوردن معلومات جدید چرا که خداوند آنچه را که در گذشته بوده و آنچه را که در آینده خواهد بود و آنچه را که وجود ندارد و اگر قرار باشد که به عرصه وجود آید چگونه به وجود خواهد آمد، همه را می‌داند. و این امری اجماعی است که در میان ائمه اهل سنت مورد اتفاق است.

بنابراین، حق تعالی می‌خواهد تا به وسیله آزمایش، آنچه را که در علم وی آشکار و از علم بشر غایب است، در عالم واقع نیز نمایان سازد تا مردم را در برابر عملشان - و نه فقط به مجرد علم خویش - مورد محاسبه قرار دهد و این آزمایش اگر از یک جهت فضلی از جانب حق تعالی است، از جهتی دیگر نمایانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربیت و ویرایشی برای نهاد آنان است. از این روی ابن عباس ر و غیر وی از مفسران سلف، در تفسیر این فرموده خداوند متعال: (الانعلم) و نظایر آن گفته‌اند: این جمله و نظایر آن در قرآن کریم به این معنی است: (مگر برای این که ببینیم). زیرا رؤیت به موجود تعلق می‌گیرد در حالی که علم از رؤیت عام‌تر بوده به موجود و معدوم هر دو تعلق می‌گیرد.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (4)

«آیا کسانی که مرتکب بدیها می‌شوند» و از ارتکاب معصیت و نافرمانی خداوند باکی ندارند؛ «می‌پندارند که بر ما پیشی می‌گیرند» یعنی: از نزد ما می‌گریزند و ما را - قبل از آن‌که آنان را در برابر اعمالشان مورد مؤاخذه قرار دهیم - عاجز می‌گردانند؟ «چه بد داوری می‌کنند» یعنی: چه بد است این اندیشه و پندار آنها که از حیطة قدرت ما می‌توانند بیرون روند! نه، هرگز! مجازات ماخواه‌ناخواه به سراغ آنان می‌آید.

ابن عباس ك در بیان سبب نزول می‌گوید: مراد الهی از مرتکبان بدی‌ها در این آیه؛ ولید بن مغیره، ابوجهل، أسود، عاصی بن هشام، شیبه، عقبه، ولید بن عقبه، عقبه بن ابی معیط، حنظله بن وائل و همانندانشان از سردمداران قریش‌اند ولی آیه کریمه عام است و هر کسی را که به این وصف باشد - اعم از مسلمان و کافر - دربر می‌گیرد.

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (5)

«کسی که به لقای خدا امید دارد» باید بداند که «اجل مقرر الهی فرارسنده است» یعنی: میعاد معین برای روز رستاخیز و پاداش و جزا خواه‌ناخواه آمدنی است پس باید برای این روز عمل کند تا با عمل صالح به ملاقات حق تعالی شرفیاب شود «و او شنواست» سخنان بندگان را «دانااست» به آنچه که پنهان و آشکار می‌کنند لذا هرگز چیزی از اعمال شایسته آنان را ضایع نمی‌گرداند.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (6)

«و هر کس جهاد کند، جز این نیست که فقط برای خودش جهاد می‌کند» یعنی: کسی که با کفار جهاد کند، یا با نفس خود جهاد کند؛ از راه صبر و

پایداری بر طاعات و علیه شیطان جهاد کند؛ با دفع کردن وسوسه‌های وی پس بی‌گمان به سود خودش جهاد کرده است، یعنی پاداش جهاد وی به خودش تعلق می‌گیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان بر نمی‌گردد «بی‌گمان خداوند از عالمیان بی‌نیاز است» پس به طاعات و عباداتشان هیچ نیازی ندارد، همان‌طوری که گناهان و نافرمانی‌هایشان نیز هیچ زیانی به او وارد نمی‌سازد. از این‌روی، نفع و ضرر طاعات و معاصی، به خود انسان برمی‌گردد و برنامه خدا چیزی جز رشد و کمال این انسان نیست.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (7)

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، قطعاً گناهانشان را از آنان می‌زداییم» لنکفرن: به سبب آن کارهای شایسته‌ای که انجام داده‌اند، گناهان را از آنان با مغفرت می‌پوشانیم و از آنان آثار متعلق به گناه؛ مانند خشم و عذاب را دور می‌کنیم «و به آنان نیکوترین آنچه را که می‌کردند، پاداش می‌دهیم» یعنی: پاداششان را به حسب نیکوترین اعمالشان در اسلام مقرر می‌داریم. به قولی معنی این است: به آنان بیشتر و بهتر از آنچه که عمل کرده‌اند پاداش می‌دهیم چنان‌که می‌فرماید: (هر کس نیکی‌ای پیش آورد، برای او ده برابر همانند آن پاداش است) «انعام/160».

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (8)

«و به انسان سفارش کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند» و با آنان رفتاری نیکو که آن را می‌پسندند و دلها و خاطرهایشان به آن خوش می‌شود، در

پیش گیرد و این میسر نیست جز با نیکی کردن به آنها و رعایت عواطف آنها زیرا پدر و مادر سبب وجود انسانند و نهایت نیکی را به فرزندانشان کرده‌اند پس شایسته چنین رفتاری هستند. «وصیت: سفارش» در آیه کریمه به معنی «امر» است، یعنی: به انسان امر کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند. «و اگر آنها با تو درکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری، با من شریک گردانی پس، از آن دو اطاعت نکن» یعنی: اگر پدر و مادرت از تو خواستند و الزامت کردند بر این که با من معبودی را شریک گردانی که به خدا بودن آن علمی نداری پس از این خواسته آنان اطاعت نکن زیرا هیچ طاعتی از مخلوق در نافرمانی خالق پذیرفته نیست. فرمان دادن آنها به سایر معاصی و نافرمانی‌های خدای سبحان نیز، به درخواست شرک از سوی آنها ملحق می‌شود. بنابراین، نباید پدر و مادر در معصیت خدای سبحان مورد هیچ طاعتی قرار بگیرند لذا اگر پدر و مادر تو را به آنچه که حرام است فرمان می‌دهند، از آنها فرمان نبر بلکه فقط از خدا فرمان ببر اما این فرمان دادن آنها به معصیت، نباید تو را از نیک رفتاری با آنها بازدارد. چنان‌که رسول خدا ص چنین توصیه کرده‌اند. «بازگشت شما به سوی من است آن‌گاه به حقیقت آنچه می‌کردید، آگاهتان می‌سازم» یعنی: شما را از اعمال شایسته و ناشایست‌تان آگاه می‌کنم و هر یک را به آنچه که سزاوار آن است، جزا می‌دهم.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه از سعد بن ابی وقاص τ روایت می‌کند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه این است که خدا تو را به نیکی با والدین فرمان داده‌است؟ به خدا سوگند که نه غذایی می‌خورم و نه نوشابه‌ای می‌نوشم تا بمیرم یا کافر شوی! سپس یک شبانه‌روز هیچ چیز نخورد و نیاشامید و نه از

آفتاب به سایه رفت آن‌گاه در شب و روز بعد نیز چنین کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بی‌رمق شد. در این هنگام، سعد به‌نزد وی آمد و گفت: مادر جان! اگر تو صد جان داشته باشی و آن جانها یکایک از تنت بیرون روند، من کسی نیستم که دینم را فروگذارم، حال اگر می‌خواهی بخور و اگر می‌خواهی نخور. پس چون مادر سعد از کفر وی مأیوس شد، اعتصاب غذای خویش را شکست و خورد و نوش را از سر گرفت. سعد می‌گوید: این آیه درباره من نازل شد».

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (9)

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای صالح کرده‌اند، البته آنان را در زمره صالحان درمی‌آوریم» یعنی: در زمره کسانی که در صلاح و شایستگی راسخ‌قدم گردیده‌اند.

باید دانست که صلاح از برازنده‌ترین صفات مؤمنان است و محل آرزوی پیامبران ﷺ بوده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ آلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ (10)

«و از میان مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا ایمان آورده‌ایم پس چون در خداوند آزار بینند» یعنی: چون در راه خداوندی و به‌خاطر دین وی آزار بینند چنان‌که اهل کفر با اهل ایمان و اهل معاصی با اهل طاعات چنین روشی در پیش گرفته و به‌خاطر ایمان به خدا و عمل به اوامرش، مؤمنان و مطیعان را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند. آری! چون در راه خداوندی آزار بینند، در این هنگام «فتنه مردم را» یعنی: آزار و اذیتی را که مردم بر آنان وارد

می‌سازند تا آنها را از دینشان برگردانند «مانند عذاب خدا قرار می‌دهند» یعنی: از دیدن آزار و اذیت از سوی آنان بیقراری کرده، بر آن شکیبایی نمی‌ورزند و آن را در بزرگی و شدت خود مانند عذاب الهی می‌پندارند و از آزاردهندگان چنان اطاعت می‌کنند که از خدا Ψ اطاعت می‌کنند. به قولی: مراد از اینان، منافقانند که چون در راه خدا Ψ مورد آزار قرار بگیرند، از دین حق بازگشته و کافر می‌شوند. پس شایسته‌شان مؤمن این است که بر آزار و اذیت در راه خدا Ψ صبر و پایداری نموده و به‌خاطر این آزار و اذیتها از حق برنگشته و در نیمه راه سقوط نکند بلکه رویاروی این موانع بایستد و آنها را پشت سر بگذارد. البته اگر تحت فشار کفار قرار داشت، این پایداری و ثبات وی مانع از آن نیست که ظاهراً بر سبیل تقیه، با کفار موافقت نماید در حالی که قلبش بر ایمان مطمئن است.

«و اگر از جانب پروردگارت پیروزی‌ای رسد» به مؤمنان و غلبه و غنیمتی یابند؛ «می‌گویند» آن سقوط کنندگان در نیمه راه «ما با شما بودیم» یعنی: در دین شما بوده و با شما علیه دشمنان یار و همکار بودیم. پس خدای عزوجل آنان را تکذیب کرده و می‌فرماید: «آیا خدا به آنچه در دلهای جهانیان است» از خیر و شر «داناتر نیست؟» پس چگونه این ادعای دروغین را به میان می‌آورند؟ این آیه ناظر بر گروهی است که در ایمانشان ضعف بود، به‌طوری‌که چون از کفار آزار می‌دیدند، با آنان همراهی و موافقت می‌کردند و چون قوت اسلام نمایان می‌شد و خدای عزوجل مؤمنان را در موضعی از مواضع و در سنگری از سنگرها نصرت می‌داد، می‌گفتند: ما با شما همراه بودیم.

وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ (11)

«و قطعاً خدا مؤمنان را معلوم می‌دارد و یقیناً منافقان را نیز معلوم می‌دارد»
یعنی: خداوند اُ دو گروه مؤمن و منافق را به وسیله آزمایش در سختی‌ها از یکدیگر جدا و متمایز گردانیده و اخلاص مخلصان و نفاق منافقان را آشکار می‌گرداند پس مخلص کسی است که از آزارهایی که می‌بیند، متزلزل نمی‌شود و در راه خدا چنان‌که باید صبر و ثبات می‌ورزد و منافق کسی است که به چپ و راست متمایل می‌شود پس اگر به او از جانب کافران آزاری رسید، با آنان موافقت و همراهی و تبعیت کرده و به خدای عزوجل کافر می‌شود و اگر پرچم اسلام و قوت آن بر فراز شده خورشید پیروزی آن بدرخشد و نشانه‌های فتح و نصرت نمایان گردد، به سوی اسلام باز می‌گردد و می‌پندارد که از مسلمانان است.

**وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ
مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (12)**

«و کافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید» رهرو راه و روش ما باشید، به دین ما درآیید و از دین خویش باز گردید «و ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم» یعنی: اگر پیروی از راه ما گناهی باشد که شما به سبب آن در هنگامه رستاخیز - چنان‌که می‌گویید - مورد مؤاخذه قرار می‌گیرید پس ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم تا این ما باشیم که به آن مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار می‌گیریم نه شما.

با تأسف که جمله: «تو این کار را بکن و گناهت به گردن من!» مخصوصاً میان عوام مردم در جوامع اسلامی بسیار رواج و رونق یافته است.

پس خدای عزوجل در تکذیب آنان می‌فرماید: «و چیزی از گناهانشان را بردارنده نیستند» یعنی: آنها هیچ چیز از گناهی را که به برداشتن آن متعهد

شده‌اند، بردارنده نیستند «قطعاً آنان دروغگویند» در این سخن خویش که: «ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم» زیرا هیچ‌کس گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد. مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه درباره کفار قریش نازل شد.

وَلِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ
(13)

«و قطعاً برمی‌دارند» این گروه دعوتگر به سوی کفر «بارهای سنگین خود را» یعنی: گناهی را که خود مرتکب شده‌اند «و بارهای دیگری را با بارهای خود» یعنی: بی آن‌که از گناهان خود مرتکبان گناه چیزی کم شود، گناهان دیگری را با گناهان خود نیز برمی‌دارند. و آن، گناهان کسانی است که آنها را گمراه کرده و از هدایت به سوی ضلالت به در برده‌اند «و به‌راستی روز قیامت از آنچه افترا می‌بستند» یعنی: از دروغهایی که در دنیا به میان می‌آوردند؛ «مورد پرسش قرار می‌گیرند» همراه با سرکوب و سرزنش. در حدیث شریف آمده است: «هر کس به‌سوی هدایت فراخواند، برایش از مزد و پاداش همانند مزدهای کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن‌که از پادشاهای خودشان چیزی کاسته شود. و هر کس به‌سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر او از گناه همانند گناهان کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن‌که چیزی از گناهان خود آنان کاسته شود».

اینک مثالی عینی از رویارویی کفر و ایمان ارائه می‌شود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ
(14)

«و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم پس در میان آنها هزار سال منهای پنجاه سال درنگ کرد» ابن عباس ك می گوید: «نوح چهل سال داشت که به رسالت مبعوث شد، نهصد و پنجاه سال هم به دعوت الی الله در میان قومش مصروف بود و بعد از طوفان نیز شصت سال زندگی کرد تا نسل بشر بار دیگر رو به فزونی نهاد». در حدیث شریف آمده است: «اولین نبی که فرستاده شد، نوح ۰ بود».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «هم اکنون داشتن چنین عمر طولانی ای غیرطبیعی به نظر می رسد ولی ما این خبر را از صادق ترین منبع در عرصه هستی دریافت می کنیم، که این خود برهان روشن درستی آن است اما اگر بخواهیم آن را تفسیر کنیم، نیز می توانیم بگوییم: در آن زمان تعداد بشر اندک و محدود بوده اند پس بعید نیست که خدای سبحان به جای کثرت تعداد، به این نسلها طول عمر بیشتری عنایت کرده باشد؛ برای این که زمین آبادان شود و حیات امتداد پیدا کند و چون نسل بشر روبه فزونی نهاد و زمین آبادان شد، دیگر سببی برای طولانی ساختن عمرها باقی نماند. این سنت که گفتیم؛ در عمر بسیاری دیگر از جانداران نیز قابل ملاحظه است و به هر مقدار که تعداد کم شود، عمر طولانی می شود چنان که می بینیم کرکسها بعضا تا صدها سال عمر می کنند در حالی که یک مگس بیش از دو هفته عمر نمی کند».

این آیه پایدار سازنده پیامبر ص در راه دعوت است، گویی خطاب به ایشان گفته می شود: نوح ۰ نهصد و پنجاه سال قومش را به سوی حق فراخواند و از آنان جز تعدادی اندک ایمان نیاوردند پس ای محمد ص! تو سزاوارتر به آن هستی که بر این راه صبر و ثبات ورزی زیرا اندک مدتی است که در میان قوم خویش

مانده‌ای و در همین اندک زمان، شمار امت و پیروانت بسیار بیشتر از شمار پیروان نوح ﷺ است.

«پس طوفان آنان را فرو گرفت» بعد از تمام شدن مدت مذکور. طوفان: چیزی است که با کثرت و غلبه بر چیز دیگری احاطه کند، اعم از سیل تاریکی، یا تندباد. اما در اینجا مراد از آن، سیل فراگیری است که هم از آسمان بر آنان نازل شد و هم از زمین بر جوشید تا همگی را غرق کرد «در حالی که ستمکار بودند» یعنی: با کفر خویش ادامه‌دهنده ستم بودند و اندر زهای نوح ﷺ در آنان هیچ سود و اثری نبخشید، با آن‌که نوح ﷺ در تمام طول این مدت آنان را پندواند و هشدار می‌داد.

فَأُنجِيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِيْنَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِيْنَ (15)

«پس او و کشتی‌نشینان را نجات دادیم» یعنی: نوح و همراهانش در کشتی را که شامل فرزندان و پیروانش بودند، نجات دادیم. درباره شمار ایشان - بر چند قول - اختلاف نظر وجود دارد «و آن را» یعنی: کشتی را «آیتی برای عالمیان گردانیدیم» یعنی: عبرتی بزرگ برای آنان گردانیدیم زیرا این کشتی مدتی مدید بر کوه «جودی» باقی بود. به قولی معنی این است: آن واقعه بلا را، یا آن نجات را، یا مجازات غرق شدن را، مایه عبرتی برای جهانیان گردانیدیم.

شایان ذکر است؛ بسیاری از نشانه‌ها در عصر ما حاکی از آن است که کشتی نوح تاکنون نیز در منطقه‌ای از کوه‌های «آارات» باقی است و ماهواره‌ها توانسته‌اند از محل آن عکس‌برداری کنند. قبل از آن نیز برخی از ساکنان ارمنستان توانستند به خود کشتی برسند. چنان‌که شیخ سعید حوی در تفسیر

«الأساس» می‌گوید: «من در زندان بودم که این خبر را از رادیوی اسرائیل شنیدم و شرایط برایم فراهم نبود که تاریخ شنیدن این خبر را ثبت کنم».

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (16)
«و ابراهیم را» یعنی: یاد کن ابراهیم ÷ را «آن‌گاه که به قومش گفت: خدا را پرستید و از او پروا کنید» یعنی: خداوند را به پرستش یگانه و مخصوص قرار دهید و از این که چیزی را با او شریک گردانید، پروا دارید «این برای شما بهتر است» یعنی: پرستش خدا و پروا داشتن از وی برای شما از شرک بهتر است. و هرچند در شرک هیچ خیری نیست ولی حق تعالی آنان را برحسب اعتقادشان مورد خطاب قرار داد و فرمود: «این برای شما بهتر است» «اگر می‌دانید» چیزی از علم را. یا می‌دانید به چنان دانستنی که به وسیله آن میان خیر و شر تمیز دهید.

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (17)

ابراهیم ÷ خطاب به قومش افزود: «جز این نیست که شما به جای خداوند اوثانی را می‌پرستید» که نه سودی می‌بخشند و نه زیانی می‌رسانند، نه می‌شنوند و نه می‌بینند. اوثان: عبارت از بتان است. به قولی: صنم، بتی است که از طلا یا نقره یا سرب ساخته می‌شود و وثن: بتی است که از گچ یا سنگ ساخته می‌شود «و بهتانی برمی‌سازید» یعنی: جز این نیست که شما بتانی را می‌پرستید که آنها را خود برمی‌سازید پس در این سخن خویش که اینها خدایانی قابل پرستش هستند، دروغ گوئید «بی‌گمان کسانی را که به جای خداوند می‌پرستید، برای

شما مالک روزی ای نیستند» یعنی: قادر نیستند بر این که چیزی از روزی را به شما ببخشند «پس روزی را نزد خداوند بجوید» یعنی: طلب و تمایل خویش در ارزاق را فقط نزد خدای عزوجل مطرح کنید زیرا فقط اوست که رزق همه نزد او می باشد پس، از فضلش از او درخواست کنید و فقط او را به یگانگی بخوانید «و او را پرستید» به یگانگی «و او را شکر گزارید» بر آنچه که به شما انعام نموده است «که به سوی او بازگردانیده می شوید» در روز قیامت لذا شما را در برابر اعمالتان جزا می دهد.

وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَّمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (18)

«و اگر دروغ می انگارید» رسالت من را «قطعا امتهای پیش از شما هم تکذیب کردند» پیامبرانی مانند نوح و ادریس (علیهمالسلام) را. به قولی: این از سخن ابراهیم ÷ و به قولی دیگر: از کلام خدای سبحان است که در این صورت معنی چنین می شود: اگر محمد ص را تکذیب کنید، عجیب نیست زیرا شیوه کفار با پیامبران پیشین نیز این چنین بوده است. ابن کثیر می گوید: «از سیاق آیات چنین پیدا است که همه اینها حکایت سخنان ابراهیم ÷ است که با بیان آنها برای قومش، بر اثبات معاد حجت اقامه کرد زیرا خداوند بعد از همه این آیات در (آیه 24) می فرماید: **(فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ...)**: «پس نبود جواب قوم وی...». «و بر عهده پیامبر جز ابلاغ آشکار وظیفه ای نیست» یعنی: مأموریت پیامبر فقط این است که مردم را به سوی حق دعوت کند پس هدایت آنان بر عهده او نیست زیرا این کار در گستره توان او نمی باشد لذا بدانید که با این تکذیب هیچ زیانی به او نمی رسانید بلکه به خودتان زیان می رسانید.

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (19)

«آیا ندیده‌اند که خداوند چگونه آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را اعاده می‌کند؟» یعنی: آیا نیندیشیده و ندانسته‌اند که چگونه خداوند آنان را ابتدائاً به شکل نطفه‌ای می‌آفریند، سپس از رحم مادر به سوی دنیا بیرونشان می‌آورد آن‌گاه بعد از این آنان را می‌میراند. همچنین آیا ندیده‌اند که سایر حیوانات و سایر نباتات، در آفرینش و مرگ خود چرخه معینی از عملیه پیچیده و نهایت دقیقی را طی می‌کنند؟ پس چون قدرت خدای سبحان را بر آغازگری و ایجاد دیدند و دانستند، باید بدانند که او بر تکرار و اعاده خلقت آنها نیز قادر است و هر دو امر در پیشگاه قدرت وی یکسان می‌باشد. «یرو: ندیده‌اند» در اینجا به معنی «یعلموا: ندانسته‌اند» است، یعنی: «آیا ندانسته‌اند؟». همزه استفهام برای انکار و نفی است و چون نفی برآمده از «لم» به آن پیوست شود، مفید اثبات می‌گردد، یعنی: قطعاً آنان دانسته‌اند. و مانند آن است: (الم نشرح...: آیا سینه‌ات را باز و منشرح نکردیم؟) «94/1» یعنی: کردیم. «بی‌گمان این» اعاده خلقت «بر خداوند آسان است» زیرا او چون امری را اراده کند، به او می‌گوید: «کن: موجود شو». پس بی‌درنگ موجود می‌شود.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (20)

«بگو» ای پیامبر به تکذیب‌کنندگان رسالت. ولی اگر این آیه نیز در سیاق حکایت از سخنان ابراهیم ÷ باشد، معنی این است: و به ابراهیم ÷ وحی کردیم که به قومت بگو: «در زمین سفر کنید و بنگرید: خداوند چگونه آفرینش»

پیشینیان شما را «آغاز کرده است» با وجود کثرت و اختلاف رنگها، طبایع و زبانهای آنها؟ و آثار پیشینیان بر وجود آنها دلالت می‌کند پس از مطالعه در این آثار به قدرت پرگستره و بی‌نهایت الله اُپی می‌برید.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «این فرموده خداوند متعال معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم می‌باشد و دلیل بر آن است که این قرآن همه زمانها و مکانها را می‌گنجد. چنان‌که دستور سیر و سفر در زمین و نگرش در کیفیت آغاز آفرینش، به ضرورت پژوهش در علم زیست‌شناسی و کاوش در طبقات زمین و علم باستان‌شناسی اشاره دارد و خود این مستلزم ایجاد موزه‌هایی در این رابطه است تا کسی که در زمین به قصد عبرت گرفتن گردش می‌کند، از دیدن آنها درس و اندرز بگیرد».

«سپس خداوند آن نشأت آخرت را پدید می‌آورد» برای بار دوم در هنگام رستاخیز. نشأت آخرت: زنده کردن خلق در روز قیامت است. این تعبیر، دلیل بر آن است که آغاز و اعاده آفرینش، دو نشأت است و هر یک از آنها ایجاد و اختراعی نو و بیرون آوردن از عدم به سوی وجود می‌باشد، تفاوتی که هست، در این است که آخرت ایجاد است بعد از ایجاد که مانند دارد در حالی که ایجاد اولیه در دنیا چنین نیست. «بی‌گمان خداوند بر هر کاری تواناست» و هیچ کاری - از جمله آغاز و تکرار آفرینش - او را عاجز نمی‌گرداند.

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (21)

«هر که را بخواهد عذاب می‌کند» و آنان کفار و عاصیانند «و به هر که بخواهد رحمت می‌آورد» با هدایت نمودن وی. که آنان مؤمنان به پروردگار بزرگ،

عمل‌کنندگان به اوامر و نواهی وی و تصدیق‌کنندگان پیامبران ﷺ می‌باشند «و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید» بعد از مرگ خویش، نه به‌سوی غیر وی.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (22)

«و شما» ای دروغ‌انگاران رسالت‌های الهی «عاجزکننده نیستید» پروردگار خویش را و نمی‌توانید از حکم و قضای وی بگریزید «نه در زمین و نه در آسمان» پس نه اهل زمین خدای سبحان را در زمین عاجز می‌توانند کرد و نه اهل آسمان در آسمان - اگر او را نافرمانی کنند. قطرب می‌گوید: «معنای آیه این است: شما دروغ‌انگاران رسالت‌های الهی، در آسمان نیز عاجزکننده خدا نیستید، چنانچه در آن باشید». ذکر آسمان در آیه کریمه، معجزه قرآنی بزرگی است زیرا نشان از آن دارد که انسان به زودی راهی سفر آسمان خواهد شد. «و جز خدا برای شما ولی نیست» که با شما دوستی و همیاری نموده و متولی امور شما گردد و شما را از درگرفت خداوند بازدارد «و نه شما را نصرت‌دهنده‌ای است» که یاریتان داده و عذاب خداوند را از شما دفع کند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (23)

«و کسانی که به آیات» تنزیلی یا تکوینی «خداوند» یا هر دوی آنها «و به لقای او» در آخرت «کفر ورزیدند» یعنی: منکر برانگیخته شدن پس از مرگ و مابعد آن شدند و به آنچه که پیامبران ﷺ به آنان خبر داده‌اند عمل نکردند؛ «آن گروه از رحمت من نومید شده‌اند» در دنیا زیرا نه کتابهای من در آنان تأثیر گذاشت و

نه آنچه که پیامبران من از آن خبر داده‌اند و در روز قیامت نیز از رحمت من - که بهشت است - مأیوس می‌شوند «و آن گروه را عذابی دردناک است» در دنیا و آخرت.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (24)

«پس جواب قومش» یعنی: جواب قوم ابراهیم ÷ بعد از آن که او آنان را به سوی یگانگی خدا فرخواند و این همه به آنان پند و اندرز گفت «جز این نبود که گفتند» بعضی به بعضی دیگر «او را بکشید یا بسوزانید» بعد از آن که در میدان حجت از پا درآمدند، نهایتاً بر سوزاندن وی همداستان شدند. این آیه - بعد از بیان چند آیه معترضه در خطاب با محمد ص - بازگشتی به داستان ابراهیم ÷ است. یا کل آیات فوق چنان که ابن کثیر می‌گوید، حکایت از سخنان ابراهیم ÷ و در سیاق آن است. «پس خداوند او را از آتش نجات داد» و آتش را بر ابراهیم ÷ سرد و سلامتی بخش گردانید «بی‌شک در این» نجات دادن ابراهیم ÷ «برای قومی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هایی است» قاطع بر وجود و یگانگی خداوند، از آنجا که آنها این آتش عظیم را برافروختند و ابراهیم ÷ را در آن افکندند اما آن آتش بر او هیچ تأثیر سوئی نکرد. دلیل این که حق تعالی مؤمنان را به یادآوری مخصوص گردانید این است که فقط آنان از این نشانه‌ها سود می‌برند، نه کافران.

ابن کثیر می‌گوید: «ابراهیم ÷ روحش را برای خدای رحمان و جسمش را برای آتش سوزان بذل کرد و از این روی است که همه اهل ادیان بر محبت وی اجتماع کرده‌اند».

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَأَكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (25)

«و گفت» ابراهیم ﷺ به قومش «جز این نیست که به جای خدا بتانی را به پرستش گرفته‌اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست» یعنی: شما برای الفت و محبت و همبستگی میان خود، به پرستش بتان رو آورده‌اید زیرا حول پرستش آنها گردهم می‌آید و از آن بیم دارید که اگر پرستش آنها را ترک کنید، دوستی و مودت میان شما از بین برود پس حفظ دوستی فیما بین عاملی است که شما را بر پرستش بتان جمع گردانیده و گردهم آورده است «سپس روز قیامت بعضی از شما به بعضی دیگر کفر می‌ورزید» و همدیگر را رد و تخطئه می‌کنید. یعنی در آخرت وضع کاملاً بر عکس می‌شود و این دوستی و مودتی که بر بنیاد باطل اساس گذاری شده، به پایان می‌آید. به قولی معنی این است: در آخرت پرستشگران بتان از آنها و بتان از پرستشگران خویش بی‌زاری می‌جویند «و برخی از شما به برخی دیگر لعنت می‌فرستند» یعنی: هر گروهی دیگری را مورد لعن و طعن و نفرین قرار می‌دهد «و جایگاهتان آتش دوزخ است» یعنی: جایگاه پرستشگر و پرستش شده و پیرو و فرمانده همه در آنجاست «و برای شما یاورانی نیست» که با نصرت و یاری خویش شما را از عذاب دوزخ برهانند.

فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (26)

«پس لوط به او ایمان آورد» یعنی: لوط به ابراهیم ÷ ایمان آورد و او را در تمام آنچه که با خود از پیامهای حق آورده بود، تصدیق کرد. لوط ÷ برادرزاده ابراهیم ÷ بود که بعداً در حیات ابراهیم ÷ به سوی اهالی شهر سدوم به نبوت مبعوث شد «و گفت» ابراهیم ÷ «من به سوی پروردگار خود هجرت می‌کنم» یعنی: من از دیار قومم به جایی هجرت می‌کنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم. همان بود که از «کوئی» که قریه‌ای در سواد کوفه در عراق است به سوی «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالی که برادرزاده‌اش لوط و همسرش ساره نیز با وی همراه بودند «بی‌گمان حق تعالی عزیز حکیم است» یعنی: او غالب و نیرومندی است که مرا از دشمنانم باز می‌دارد، حکیمی است که کارهای وی همه به مقتضای حکمت است بنابراین، مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (27)

«و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و در ذریه‌اش نبوت و کتاب قرار دادیم» خداوند متعال با بخشیدن فرزندان، بر ابراهیم ÷ منت گذاشت پس اولین فرزند وی اسماعیل ÷ بود و حق تعالی بعد از او اسحاق و یعقوب فرزند اسحاق را که در حیات جدش ابراهیم ÷ متولد شد به او بخشید و در نسل وی پیامبری و کتاب را قرار داد زیرا بعد از ابراهیم ÷ هیچ پیامبری را نفرستاد جز از پشت وی. مراد از کتاب: جنس کتاب است که شامل تورات و انجیل و زبور و قرآن همه می‌شود. «و در دنیا پاداشش را به او دادیم» با بخشیدن فرزندان و به او خبر دادیم که نبوت در ایشان استمرار می‌یابد و پیروان همه آین‌ها را دوستدار

وی گردانیدیم، به طوری که همه ادعا می کنند که ابراهیم ؑ از آن ماست. همچنین در دنیا به او عمل شایسته و عاقبت نیکو عطا کردیم به طوری که تا قیامت مؤمنان بر وی درود می فرستند و با غیر این از نعمتها و موهبتها در دنیا به او پاداش دادیم «و قطعاً او در آخرت از صالحان است» یعنی: از کاملان در صلاح و شایستگی و از مستحقان پاداش و عطای فراوان از سوی پروردگار سبحان است.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ
(28)

«و لوط را نیز» به رسالت فرستادیم «آن گاه که به قومش گفت: شما مرتکب فاحشه می شوید» فاحشه: خصلتی است در نهایت زشتی، که در اینجا عبارت از فعل لواط می باشد «که هیچ یک از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است» یعنی: لواط از آن روی عملی به غایت زشت است که قبل از شما احدی از مردم از هیچ گروه و نژادی، در ارتکاب آن پیشی نگرفته است.

أَنتُمْ لَتَأْتُونَ الرَّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّنَا بَعْدَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ
(29)

«آیا شما با مردها درمی آمیزید» یعنی: با آنان مرتکب عمل لواط می شوید «و راه را قطع می کنید» به قولی: آنان با مسافرانی که از شهرشان می گذشتند، عمل لواط را انجام می دادند و به این سبب راه را قطع می کردند. به قولی دیگر: آنان بر رهگذران راه را بسته و به کشتار و چپاول آنان می پرداختند. به قولی دیگر: مراد قطع کردن راه توالد و تناسل است. «و در محافل خود مرتکب منکر می شوید»

به قولی: آنان مردم را با سنگریزه زده و به غریبه‌ها بی‌احترامی کرده و در مجالس خویش باد شکم خالی می‌کردند و در برابر دیدگان یک‌دیگر با مردان عمل لواط را انجام می‌دادند و اعمالی دیگر جز اینها نیز نقل شده است.

«پس نبود پاسخ قومش جز این که گفتند: اگر از راستگویانی، عذاب خدا را برای ما بیاور» و جز این پاسخی دیگر ندادند، که این پاسخ، نشانه استمرارشان بر تکذیب و لجاجت و عناد بود بدین جهت، لوط پیامبر خداﷺ از خدای عزوجل علیه آنان چنین یاری خواست:

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (30)

«گفت» لوطﷺ «پروردگارا! مرا بر قوم فسادکار نصرت بخش» با فرود آوردن عذاب بر آنان. پس خدای عزوجل فرشتگانش را برای تعذیب آنان فرستاد و به ایشان فرمان داد که قبل از نازل کردن عذاب بر قوم لوطﷺ، نزد ابراهیمﷺ بروند و او را به تولد فرزندی برایش مژده دهند بدین جهت فرمود:

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (31)

«و چون فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند» یعنی: مژده به دنیا آمدن فرزند وی اسحاقﷺ و فرزند فرزند وی یعقوبﷺ را «گفتند: ما اهل این قریه را هلاک‌کننده هستیم» یعنی: این سخن را به ابراهیمﷺ گفتند. مراد از قریه: شهر سدوم است که قوم لوط در آن زندگی می‌کردند «زیرا اهل آن ستمگر بودند» به سبب کفر و ارتکاب انواع معاصی. یادآور می‌شویم که این داستان به‌طور مفصل در سوره‌های «هود» و «حجر» گذشت.

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (32)

«گفت» ابراهیم ÷ «آخر لوط نیز در آنجاست» پس با وجود آن بی گناه، چگونه آن شهر را نابود می کنید؟ «گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند» از خوبان و بدان «داناتریم» نسبت به تو پس می دانیم که لوط هم در آنجاست «بی گمان او و خانواده اش را نجات می دهیم» از عذاب «جز زنش را که از باقی ماندگان است» در عذاب پس با عذاب شوندگان باقی می ماند و جزء نجات یافتگان نیست.

دلیل این که خدای عزوجل به باقی ماندن زن لوط در عذاب حکم کرد، این بود که او قومش را بر ستمگری و گمراهی و گناه یاری می کرد لذا سزاوار جزایی همچون جزای آنان شد.

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (33)

«و هنگامی که فرستادگان ما» یعنی: فرشتگان ما «به نزد لوط آمدند، به علت حضور ایشان ناراحت شد» لوط ÷ چون آنان را دید، از دیدنشان نگران و پریشان شد؛ زیرا ایشان را از بشر پنداشت و از آنجا که آنها به صورت پسرانی زیباروی و نیک صورت آمده بودند، از تعرض قوم بدکارش بر ایشان ترسید «و برای آنان دلتنگ شد» یعنی: از کمک به آنان و حمایتشان احساس ناتوانی کرد، از این روی محزون و دلتنگ شد «گفتند: نترس و اندوهگین نباش» یعنی: بر ما از آزار قومت نترس و نگران و پریشان نباش زیرا آنان نمی توانند بر ما دست

یابند «ما نجات‌دهنده تو و خانواده‌ات هستیم» از عذابی که خدای سبحان ما را به فرود آوردن آن بر آنان فرمان داده است «جز زنت که از باقی ماندگان است» در آتش عذاب. چنین بود که فرشتگان به لوط[ؑ] خبر دادند که آنان پیک هلاک قومش و نجات وی و خانواده‌اش - بجز زنش - هستند چنان‌که به ابراهیم[ؑ] نیز این خبر را دادند.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (34)

فرشتگان افزودند: «ما بر اهل این شهر رجزی را» یعنی: عذاب سختی را «از آسمان فرود آورنده هستیم» و آن سنگ‌باران کردنشان است. به قولی: مراد سوزاندنشان با آتشی است که از آسمان فرود می‌آید. به قولی دیگر: زلزله و سنگ‌باران است؛ چنان‌که در غیر این آیه، آمده است «به سبب آن که فسق می‌کردند» یعنی: به سبب فسق و نافرمانی‌شان.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (35)

«و به راستی از آن نشانه‌ای روشن باقی گذاشتیم» یعنی: از شهر لوط بعد از هلاک کردن مردم آن، نشانه و دلالتی روشن و مایه پند و عبرتی باقی گذاشتیم «برای گروهی که خرد می‌ورزند» پس خردورزان روشنفکر و با بصیرت، از دیدن آن نشانه عبرت گرفته و در آن سخت تأمل و اندیشه می‌کنند. این نشانه عبارت است از: آثار عذابی که در آن شهر باقی مانده است، مانند سنگهایی که مردم شهر با آنها سنگباران شدند و مانند ویرانی دیار و زیر و رو شدن زمین آن شهر بر آنان و تبدیل شدن آن محل به دریاچه‌ای بدبو و متعفن.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (36)

«و» فرستادیم «به سوی مدین برادرشان» در نسب و قومیت «شعیب را. گفت: ای قوم من! خدا را پرستید» یعنی: فقط او را به پرستش مخصوص گردانید «و به روز بازپسین امید داشته باشید» یعنی: توقع و انتظار روز بازپسین را داشته باشید و امروز در دنیا اعمالی را انجام دهید که در فردای آخرت عذاب حق تعالی را از شما بازدارد «و در زمین فساد برنیفروزید» عثو و عثی: سخت‌ترین فساد است. زیرا آنان علاوه بر این که به خدا و پیامبرش کافر بودند، در معاملات از وزن و پیمان می‌کاستند و راه را بر مردم می‌زدند.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (37)

«پس او را تکذیب کردند و زلزله آنان را فرو گرفت» رجفه: زمین لرزه سخت است. همچنان بانگ مرگبار جبرئیل ÷ بر آنان فرود آمد که دل‌هایشان را از جا برکند «پس در دیارشان» یعنی: در شهر و خانه‌هایشان «از پا درآمدند» جاثم: بر زانوهای مرده بر زمین افتادند. یادآور می‌شویم که داستان اهل مدین در سوره‌های «اعراف، هود و شعراء» به تفصیل گذشت.

وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (38)

«و عاد و ثمود را» تقدیر سخن چنین می‌شود: و دو قبیله عاد و ثمود را نیز هلاک ساختیم «و به‌راستی برایتان روشن شده است» فرجام ننگین هلاک ساختنشان «از مسکن‌هایشان» آن‌گاه که از برابر آنها عبور می‌کنید. یعنی: شما

اعراب از برابر منطقه «حجر» که نزدیک وادی القری است، بسیار عبور و مرور می‌کنید و مسکن‌های ویرانشان را خوب می‌شناسید همین طور از برابر «احقاف» که قریه‌ای از حضرموت در سرزمین یمن است، بسیار عبور و مرور می‌کنید لذا نشانه‌های روشنی را می‌بینید که می‌توانید از آنها درس عبرت گرفته و در آنها تدبر و تأمل کنید «و شیطان کارهایشان را بر آنان آراست» مانند کفر و نافرمانی خداوند را در نتیجه، کار و کردارشان را زیبا می‌دیدند «پس آنان را باز داشت» با این جلوه دادنها و آراستن‌ها «از» پیمودن «راه» مستقیم و روشنی که انسان را به حق و حقیقت می‌رساند «با آن که صاحب بینش بودند» و با این بینایی و خرد می‌توانستند حق را با استدلال بشناسند ولی با وجود آن که دارای بینش بودند و نیروی اندیشه و دراکه خوبی داشتند اما این بصیرتشان هم به حالشان سودی نبخشید زیرا آنان بینش‌ها و اندیشه‌های خود را فقط صرف ظواهر و مظاهر دنیا کرده و آن را از روی تکبر و عناد، در کار تمیز دادن حق از باطل مصرف نکردند.

**وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ
وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ (39)**

«و قارون و فرعون و هامان را» نیز نابود کردیم. قارون ثروتمند متکبر، فرعون طاغوت خودکامه مستبد و هامان وزیر وی و یاری‌گرش بر ظلم بود «و به راستی موسی با نشانه‌های روشن نزد آنان آمد پس در زمین استکبار ورزیدند» و از عبادت خداوند سرپیچیدند «و سبقت گیرنده نبودند» یعنی: با این استکبار و گردنکشی، از عذاب ما گریزنده نبودند.

**فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ
وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ
كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (40)**

«پس هریک» یا هر گروه «از آنان را به گناهش گرفتار کردیم» یعنی: او را به سبب کفر و تکذیبش، مورد مجازات قرار دادیم. این تعبیر دلیل بر آن است که خدای عزوجل انسان را جز به سبب گناه فرو نمی گیرد.

«پس بعضی از آنان بودند که بر آنان شنبادی فرستادیم» یعنی: بادی را که با خود شن و سنگریزه می آورد. و آنان قوم لوط بودند.

«و بعضی از آنان بودند که بانگ مرگبار آنها را فرو گرفت» آنان ثمود و مردم مدین بودند.

«و بعضی از آنان بودند که آنها را به زمین فرو بردیم» که آنان قارون و یارانش بودند.

«و بعضی از آنان را غرق کردیم» که آنان قوم نوح^ع و فرعون و هامان و قومشان بودند.

«و این خدا نبود که بر آنان ستم کند» با آنچه که بر سرشان از عذاب فرود آورد زیرا او قبل از آن که عذابشان کند، پیامبران خود را به سویشان فرستاد و کتابهای خویش را بر آنان نازل کرد «بلکه خود آنان بودند که بر خود ستم می کردند» با استمرار بر کفر و تکذیب پیامبران^ع و عمل به نافرمانیها و منهیات خداونداً.

**مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ
الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (41)**

«مثل کسانی که به جای خدا سرورانی گرفتند» که با آنان دوستی و محبت ورزیده و در جهت برآوردن نیازهای خود به جای خداوند برآنان تکیه می‌کنند، چه این سروران دروغین از جمادات باشند؛ مانند بتان سنگی و چوبی، چه از حیوانات باشند، چه از فرشتگان، چه از زندگان باشند و چه از مردگان. آری! وصف و مثل اینان «چون وصف عنکبوت است که» با آب دهان خود «خانه‌ای برای خود ساخت» مسلم است که این خانه عنکبوتی هیچ نیازی را برای وی برنمی‌آورد، نه در گرما، نه در سرما، نه در موقع بارش باران و نه هم این خانه او را از گزند دشمنان حفظ می‌کند. پس همچنین بتانی که از خدا برگشتگان به جای خداوند به دوستی و سروری گرفته‌اند زیرا این بتان برای آنان به هیچ وجهی از وجوه - نه در دنیا و نه در آخرت - نفعی نمی‌رسانند و از آنان شر و بلایی را دفع نمی‌کنند «و بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است» که هیچ خانه‌ای از خانه‌هایی که حشرات برای خود می‌سازند، از آن سست بنیادتر نیست «اگر می‌دانستند» که این معبودان و سرورانشان در حکم خانه عنکبوت‌اند، هرگز آنها را پرستش نمی‌کردند اما ندانستند.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (42)

«همانا خدا می‌داند که آنچه را غیر از وی می‌پرستند چیزی نیست» یعنی: ای محمد ص! به کافران بگو: بی‌گمان خداوند می‌داند که کفار چیزی را بجز وی نمی‌پرستند که نفع یا زیانی بتوانند برسانند پس در حقیقت این معبودان باطل چیزی نیستند «و اوست عزیز حکیم» یعنی: حق تعالی ذات غالب و پیروزمندی است که کارهای وی در نهایت محکمی و فرزانه‌گی است.

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (43)

«و این مثلها را برای مردم می‌زنیم» یعنی: این مثل و غیر آن از مثل‌هایی را که در قرآن است، برای مردم می‌زنیم تا بیدار شوند و در نتیجه، آنچه که از فهم‌هایشان دور شده است، به اذهانشان نزدیک گردد «ولی جز دانشوران» و دانایان به وجود خداوند ا و به اسما و صفات وی و جز استوارگامان ژرف‌نگر در عرصه علم «آنها را در نمی‌یابند» یعنی: مثل‌های ما را نمی‌فهمند و در آنها اندیشه نمی‌کنند. پس فقط دانایانند که در آنچه برایشان خوانده می‌شود و در آنچه که مشاهده می‌کنند، تدبیر و تفکر می‌کنند.

این آیه بر فضیلت علم بر عقل دلالت می‌کند. امام احمد: به این مناسبت از عمرو بن عاص ر روایت می‌کند که گفت: «از رسول خدا ص هزار مثل را فرا گرفتم». که این خود درسی است بلیغ؛ زیرا نشان‌دهنده آن است که رسول خدا ص برای نزدیک کردن معانی به اذهان مردم، از روش زدن مثل بسیار استفاده می‌کردند.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (44)

آن‌گاه خداوند ا در تبیین قدرت عظیم خویش می‌فرماید: «خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید» یعنی: به عدل و قسط آفرید در حالی که او در آفرینش آنها مصالح بندگانش را مدنظر داشت پس در این آفرینش هیچ‌کس او را کمک و یاری نکرده است «قطعا در این» آفرینش «برای مؤمنان نشانه‌ای است» یعنی: دلالتی است روشن بر این که حق تعالی در خلق و امر و الوهیت یگانه است.

اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (45)

«بخوان» ای محمد ص! «آنچه از کتاب که به سوی تو وحی شده است» یعنی: قرآن را همراه با تدبیر در آیات و تفکر در معانی آن بخوان «و نماز» فریضه «را برپا دار» در اوقات آن و بر آن مواظبت کن «بی‌گمان نماز از فحشا و منکر بازمی‌دارد» فحشا: عبارت است از اعمال زشت و ناپسندی مانند زنا. منکر: عبارت است از آنچه که در شریعت شناخته شده نیست و شرع و عقل آن را ناپسند می‌شناسد.

البته معنای این که نماز از فحشا و منکر بازمی‌دارد این است که: مواظبت بر نماز، سبب خودداری از ارتکاب گناه می‌شود، به جهت آن که انسان در نماز، خود را در محضر خدا می‌بیند، او را مراقب خود می‌داند، با او راز و نیاز می‌کند و در آیات او تدبیر می‌نماید.

از ابن عباس ك روایت شده است که رسول خداً در حدیث شریف فرمودند: «من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنکر لم یزدد بها من الله إلا بعدا: هر کس نماز وی او را از فحشا و منکر باز نداشت، با آن نماز جز دوری از خداوند چیزی دیگری نیفزوده است». انس ؓ حکایت می‌کند که: جوانی از انصار با رسول خدا ص نماز جماعت می‌گزارد اما در عین حال دزدی و هیچ چیز از کارهای ناپسند را فرو نمی‌گذاشت، اصحاب اچگونگی حال او را به رسول خدا ص خبر دادند و ایشان در حدیث شریف فرمودند: «یقیناً نمازش به زودی او را باز خواهد داشت». پس دیرزمانی نگذشت که آن جوان توبه کرد و حالش به صلاح آمد آن‌گاه رسول خدا ص فرمودند: «آیا به شما نگفتم که نمازش او را به صلاح خواهد آورد؟».

«و قطعاً ذکر خدا بزرگتر است» یعنی: ذکر خداً از همه عبادتها بزرگتر است زیرا این ذکر خداً است که از فحشا و منکر بازمی‌دارد چراکه ترک فحشا و منکر جز از کسی که ذاکر خداً و حاضر و ناظر داننده وی باشد، تحقق پیدا نمی‌کند و بی‌شک آنچه از این ذکر و یادآوری که در نماز است، رکن و پایه برتری آن بر سایر عبادتهاست.

ظاهر نص گویای این معنی است که ذکر دائم الله‌ا دارای اثر بزرگتری در بازداشتن از فحشا و منکر نسبت به ذکر وی فقط در نماز است. اما ابن عباس ك در معنای: **(وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ)** می‌گوید: ذکر و یادآوری خداوند از شما - چون او را بخوانید و به یاد آورید - بزرگتر از ذکر و یادآوری شما او راست چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من ذکرنی فی نفسہ ذکرته فی نفسی، و من ذکرنی فی ملا ذکرته فی ملا خیر منه: خدای عزوجل فرمود: هر کس مرا پیش خود یاد کند، او را پیش خود یاد می‌کنم و هر کس مرا در محضر جماعتی یاد نماید، او را در محضر جماعتی بهتر از آن یاد می‌کنم».

«و خدا می‌داند چه می‌کنید» پس در برابر خیر، به شما جزای خیر و در قبال شر و بدی، به شما جزای بد می‌دهد.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَّ وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (46)

«و مجادله نکنید» ای مؤمنان! «با اهل کتاب» یعنی: با یهود و نصارا «جز به شیوه‌ای که بهتر است» یعنی: جز با خصلتی که به اعتبار پاداش نیکوتر است و آن عبارت است از مقابله خشونت با نرمی و مقابله خشم با تحمل زیرا مقابله جدال و گفت‌وگو با این شیوه، یهود و نصارا را به حجتها و برهانهای خداوند

متوجه گردانیده و این بستر و این امید را پدید می‌آورد که شما را در امر پذیرش اسلام اجابت گویند، در حالی که جدال به شیوه خشونت، چنین اثر و ثمری ندارد. «مگر با کسانی از آنان» یعنی: با کسانی از یهود و نصارا «که ستم کرده‌اند» یعنی: با افراط در مجادله، از جاده رعایت ادب با مسلمانان به انحراف رفته‌اند و نرمی و ملایمت در آنان سودی نبخشید پس از مغالطه و خشونت در جدال با آنان باکی نیست و با آنان مجادله خشونت آمیز کنید «و بگویید: به آنچه بر ما فرو فرستاده شده» از قرآن «و آنچه بر شما فرو فرستاده شده» از تورات و انجیل «ایمان آوردیم» که همه از نزد خدای تبارک و تعالی نازل شده‌اند و این دو کتاب تا هنگام بعثت محمدی ص و نزول شریعت اسلامی، شریعت ثابت الهی بوده‌اند. البته تحریفات و تبدیلات آنها، در این تصدیق ما داخل نمی‌شود «و خدای ما و خدای شما یکی است» نه برای او شریکی است، نه ضدی و نه همتایی «و ما فرمانبردار اویم» یعنی: مخصوصا ما امت محمدص فرمانبردار و مطیع پروردگار هستیم.

این آیه، تعلیم و آموزشی است برای ما که نوع و نحوه سخنی را که باید در اثنای گفت‌وگوی انتقادی با اهل کتاب به کار گیریم، مشخص می‌کند.

بخاری و نسائی از ابی هریره τ روایت کرده‌اند که فرمود: اهل کتاب تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به زبان عربی تفسیر می‌کردند پس رسول خدا ص در حدیث شریف فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب بلکه بگویید: به آنچه بر ما و بر شما نازل شده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمانبردار او هستیم». همچنین بیهقی در کتاب «شعب» از جابر بن عبدالله τ روایت کرده‌است که رسول خدا ص در حدیث

شریف فرمودند: «از اهل کتاب چیزی نپرسید زیرا آنان هرگز شما را هدایت نمی‌کنند - درحالی که خود گمراه شده‌اند - پس اگر از آنان سؤال کنید؛ یا باطلی را تصدیق کرده‌اید و یا حقی را تکذیب نموده‌اید، به خدا سوگند که اگر موسی \div زنده و در میان شما بود، برای او روا نبود جز این که از من پیروی کند».

صحیح این است که این آیه «محکم» است و به آیه «سیف» منسوخ نشده است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (47)

«و همچنین ما بر تو کتاب را نازل کردیم» یعنی: مانند نازل کردن تورات و انجیل و غیر آنها بر پیامبران دیگر $\ddot{}$ ، ما قرآن را نیز بر تو نازل کردیم «پس کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم، بدان ایمان می‌آورند» یعنی: کسانی که کتابهای پیشین را به حق خوانده و فراگرفته‌اند، به قرآن نیز ایمان می‌آورند؛ مانند عبدالله بن سلام، سلمان فارسی و همراهانشان «و از این گروه» اشاره به سوی مردم مکه است. به قولی: اشاره به سوی تمام اعراب است «کسانی هستند که به آن ایمان می‌آورند» یعنی: به قرآن «و آیات ما را» یعنی: آیات قرآن را با وجود آشکار بودن و دور بودن شبهه از آنها «جز کافران انکار نمی‌کنند» کافرانی که بر کفر خود مصمم‌اند؛ از مشرکان و اهل کتاب. جحد: انکار چیزی به زبان است که در قلب ثابت می‌باشد.

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطُونَ (48)

«و نبودی که قبل از آن هیچ کتابی را بخوانی» یعنی: ای محمد ص! تو پیش از قرآن هیچ کتابی را نمی‌خواندی و بر خواندن آن توانا نبودی زیرا تو شخص امی و ناخوانی هستی که نمی‌توانی بخوانی «و نه آن را با دست خود می‌نوشتی» زیرا تو بر نوشتن نیز توانا نیستی «و گرنه باطل اندیشان قطعا به شک می‌افتادند» یعنی: اگر تو از کسانی می‌بودی که بر خواندن و نوشتن قادرند، قطعا باطل اندیشان بداندیش می‌گفتند: شاید آنچه را که او بر ما می‌خواند، از کتابهای پیشین الهی یا از کتابهایی یافته است که در باره اخبار و تواریخ امتهای تدوین شده‌اند. اما از آنجا که تو امی هستی و خواندن و نوشتن را نمی‌دانی، دیگر هرگز هیچ محلی برای شک و شبهه در آنها باقی نمی‌ماند.

ابن کثیر می‌گوید: «رسول خدا ص تا آخر حیاتشان نه می‌توانستند بخوانند و نه می‌توانستند بنویسند و نه حتی یک حرف یا یک سطر را به دست خود نوشته‌اند بلکه نویسندگانی داشتند که جلوی رویشان وحی و نامه‌هایشان را که به سوی سرزمینهای مختلف می‌فرستادند، می‌نوشتند. گفتنی است؛ حدیثی را که بعضا در مورد این که رسول خدا ص قبل از رحلت خود نوشتن را آموختند، روایت کرده‌اند، حدیثی است ضعیف که هیچ اصلی ندارد».

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ
(49)

«بلکه آن» یعنی: قرآن «آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که دانش داده شده‌اند» یعنی: مؤمنانی که قرآن را در عهد رسول اکرم ص حفظ کردند و نیز مؤمنانی که بعد از آن حضرت ص قرآن را حفظ کرده و می‌نمایند، به آن دانایند. این دو ویژگی قرآن است که اولاً: آیات آن دارای اعجاز روشنی است و ثانیاً:

آیات آن در سینه‌ها محفوظ است. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «قرآن را علما حفظ می‌کنند و خدای عزوجل حفظ و تلاوت و تفسیر آن را برایشان آسان می‌گرداند». «و جز ستمگران آیات ما را انکار نمی‌کنند» یعنی: کسانی که در ظلم و ستم از حد درگذشته‌اند، همانان که حق را می‌دانند اما از آن روی برمی‌تابند؛ آیات ما را انکار می‌کنند.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (50)

«و گفتند» کفار مکه «چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتی نازل نشده است» مانند معجزات موسی، شتر صالح و معجزات مسیح «بگو» ای پیامبر ص در پاسخشان «معجزات فقط نزد خداوند است» و او آنها را بر هر کس از بندگانش که بخواهد و از هرگونه که بخواهد نازل می‌کند و کسی جز او بر این کار توانا نیست لذا حق تعالی اگر بداند که شما با معجزات هدایت می‌شوید، قطعاً درخواست شما را اجابت می‌کند زیرا فرودآوردن معجزات بر او سهل و آسان است ولی او می‌داند که شما از این درخواست خویش، جز عناد و گردنکشی و آزمودن قصد دیگری ندارید، از این روی خواسته شما را اجابت نمی‌کند «و من فقط هشداردهنده‌ای آشکارم» که طبق مأموریت خویش، شما را بیم و هشدار داده و آنچه‌ان که باید و شاید، حقایق را برای شما بیان می‌کنم و جز این هیچ چیز دیگر در قدرت و اختیار من نیست.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (51)

«آیا برای آنان بس نیست که ما این کتاب را که برآنان خوانده می‌شود بر تو نازل کرده‌ایم» یعنی: ای پیامبر! اگر آنان سرعناد ندارند و طالب حق و حقیقت هستند، آیا این کتاب به عنوان معجزه برایشان کافی نیست، کتابی که تو آنان را در مورد آن به مبارزه فراخوانده‌ای که مانند آن یا حداقل سوره‌ای مانند آن را بیاورند اما از آوردن آن عاجز شدند؟ پس اگر تو معجزات موسی و معجزات غیر وی از انبیا^ﷺ را هم برای آنان می‌آوردی، هرگز ایمان نمی‌آوردند چنان‌که با قرآن ایمان نیاوردند «بی‌گمان در این» کتاب اعجازگر که معجزه‌ای مستمر در همه زمانها و مکانهاست «برای قومی که ایمان می‌آورند» به آنچه که تو از نزد پروردگار خویش آورده‌ای «رحمتی است» عظیم در دنیا و آخرت «و پندی است» در دنیا؛ که حقایق را با آن به یاد آورده و به سوی حق راه می‌یابند.

روایتی در بیان سبب نزول بیانگر آن است که افرادی از مسلمین نوشته‌هایی با خود آوردند که بعضی از شنیده‌هایشان از یهود در آن نقل شده بود پس این آیه کریمه نازل شد.

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (52)

«بگو» ای پیامبر ص! «کافی است خدا میان من و شما گواه باشد» به آنچه که میان من و شما روی داده است و کافی است که او بر صدق و حقانیت رسالتم گواه باشد «آنچه را که در آسمانها و زمین است می‌داند» بنابراین، به کار من و کار شما و حق من و حق شما آگاه است و هیچ‌چیز از این امور بر او پنهان نیست «و کسانی که به باطل» یعنی: به معبودان باطل «ایمان آورده‌اند و به

خدا کفر ورزیده‌اند، آن گروه، همان زیانکارانند» در معامله خود، از آنجا که کفر را به بهای ایمان خریده‌اند و حتما جزای این کار خود را در خواهند یافت.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (53)

«و» مشرکان «از تو عذاب را به شتاب می‌طلبند» از روی استهزا و تکذیب، گویی سخن گفتن از عذاب، بحثی مسخره است «و اگر میعادی معین در کار نبود» که خداوند آن را برای عذابشان معین کرده‌است و آن میعاد؛ روز قیامت یا وقت مرگ آنان است «قطعا عذاب بر آنان نازل می‌شد» به طور عاجل، عذابی که به سبب گناهان خویش سزاوار آن هستند «و البته بی آن‌که خبردار شوند غافلگیرشان می‌کرد» یعنی: آن عذاب درحالی به‌سوی‌شان در میعاد مقرر روی می‌آورد که از آمدن آن غافلند.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (54)

«از تو» ای پیامبر ص! «به‌شتاب عذاب» دنیوی «را می‌طلبند و حال آن‌که جهنم قطعا بر کافران احاطه دارد» یعنی به آنان بگو: عذاب اخروی خواه‌ناخواه آمدنی است و شما را از آن گریزی نیست پس به‌زودی شما را در زمانی نزدیک فرامی‌گیرد زیرا هرآنچه که آمدنی باشد نزدیک است.

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ نُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (55)

«آن روز که عذاب از بالای سر آنها و از زیر پاهایشان» یعنی: از تمام جهات و جوانبشان «آنها را فرومی‌گیرد» پس چون عذاب بر این وصف آنان را

فروگیرد، بی‌گمان جهنم به آنان احاطه کرده است «و می‌فرماید» خدای سبحان یا بعضی از فرشتگان وی از روی تهدید و توبیخ «آنچه را می‌کردید بچشید» یعنی: بچشید جزای آنچه را که از کفر و معاصی می‌کردید و بدانید که از عذاب ما گریزی ندارید.

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (56)

«ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! همانا زمین من فراخ است پس تنها مرا بندگی کنید» یعنی: اگر در مکه از نمایان کردن ایمان خود و از عمل آشکار به برنامه‌ها و احکام اسلام در تنگنا قرار دارید پس به جایی هجرت کنید که بتوانید دین خدا را در آن بر پا دارید و اگر مجبورید که به خاطر پرهیز از آزار مشرکان دیتتان را پنهان دارید، بدانید که سرزمینهای خداوند گسترده و فراخ است پس به آن سرزمینها بروید و از تنگی و فشار بیرون آید تا عبادت من بر شما سهل و آسان شود و بتوانید شعایر و شرایع دین خود را به‌طور علنی و آشکار انجام دهید.

در حدیث شریف به روایت زبیر بن عوام آمده است: «البلاد بلاد الله، والعباد عباد الله، فحيثما أصبت خيراً فأقم: سرزمینها، سرزمینهای خداوند است و بندگان هم بندگان خداوند پس در هر جایی که به خیری رسیدی، در آنجا اقامت گزین».

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (57)

«هر نفسی» یعنی: هر موجود و آفریده جاندار «چشنده مرگ است، سپس به سوی ما بازگردانده می‌شوید» یعنی: هر نفسی از نفوس، به‌زودی در روزی از روزها طعم تلخ مرگ را خواه‌ناخواه خواهد چشید، چه در موطن و مقام خود

باشد و چه در غربت و هجرت پس ترک اوطان و جدایی دوستان و اخوان بر شما دشوار نباشد زیرا بازگشت همه شما به سوی خداوند است و هر موجود زنده‌ای - هرچند مدت درنگ آن در این سرای دنیا طولانی شود - در راه سفر به سوی دارالقرار، قرار دارد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (58)

«و کسانی که ایمان آورده‌اند» به خدا و پیامبرش ص «و کارهای شایسته کرده‌اند» کارهایی که شرعا به انجام آن مأمور بوده‌اند «قطعا آنان را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم» و فرود می‌آوریم «که از فرودست آنها جویباران روان است» یعنی: آن غرفه‌ها در جایگاه‌های بلند بهشت قرار دارد به طوری که از فرودست آنها جویباران جاری است «در آنجا جاودانند» یعنی: در غرفه‌ها، یا در بهشت جاودانند و هرگز نمی‌میرند «چه نیکو است پاداش عمل‌کنندگان» به اعمال صالح و نیک. در حدیث شریف آمده است: «همانا در بهشت غرفه‌هایی است که بیرون آنها از درون آنها و درون آنها از بیرون آنها دیده می‌شود، خداوند آنها را برای کسانی آماده کرده است که اطعام طعام کنند و کلام را پاک و زیبا گردانند و بر نماز و روزه پایبند باشند و به شب - در حالی که مردم در خوابند - قیام کنند».

این آیه ترغیب‌کننده و برانگیزاننده مؤمنان به سوی هجرت بوده و پیام آن به مؤمنان زیر فشار کفار این است که: گریزتان با دیتان در راه خدا، باید بر شما بسی گوارا باشد زیرا برای شما نزد پروردگارتان چنان عوض و پاداش بزرگی آماده شده است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (59)

آری! «همان کسانی» را در غرفه‌هایی از بهشت که از فرودست آن جویباران روان است، جای می‌دهیم «که صبر کردند» و بر دشواریهای تکلیف، بر آزار مشرکان، بر هجرت به منظور انجام دادن آشکار مراسم و واجبات دینی خویش و بر غیر این از بلایا و محتتها شکیبایی ورزیدند «و به پروردگارشان توکل می‌کنند» یعنی: امور خویش را در هر اقدام و در هر امتناعی و در کلیه احوال خود - اعم از امور دین و دنیا - به حق تعالی تفویض می‌کنند.

وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (60)

«و چه بسیار جاندارانی که نمی‌توانند متحمل روزی خود شوند، خداست که روزی بخش آنها و شماست و او شنوای داناست» یعنی: در دنیا بسیار جاندارانی هستند که به سبب ضعف و ناتوانی، یارای برداشت روزی خود و ذخیره کردن آن را ندارند بلکه فقط خدای عزوجل است که آنان و شما را نیز که توان این کار را دارید، از فضل خویش روزی می‌دهد پس با آن که شما بر تأمین نفقه زندگی تان قدرت دارید، چگونه بر خدای عزوجل توکل نمی‌کنید، در حالی که این جانداران ناتوان با وجود ضعف و ناتوانی‌شان، از ناحیه تأمین خود هیچ واژه‌ای ندارند.

این آیه برای تقویت عزم کسانی است که قصد هجرت را دارند اما بیم فقر، ایشان را از آن باز می‌دارد.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه وقتی نازل شد که رسول خدا ص از اصحاب خویش در مکه خواستند که به مدینه هجرت کنند اما اصحاب گفتند:

نه‌ما در آنجا سرا و زمینی داریم و نه کسی را که به ما نان‌وآبی بدهد. پس خدای عزوجل به ایشان خبر داد که رزق و روزی او به مکانی معین مخصوص نیست بلکه رزق او برای تمام خلقتش، در هر جا و در هر مکانی که قرار داشته باشند، عام است و حتی ارزاق مهاجران در دیار هجرت بیشتر و پاکیزه‌تر است چنان‌که مهاجران صدر اسلام بعد از اندک‌زمانی، حکام کشورها و سرزمینهای سایر بلاد شدند.

در حدیث شریف آمده است: «سافروا تریحوا و صوموا تصحوا و اغزوا تغنموا: سفر کنید؛ سود می‌برید، روزه بگیرید؛ تندرست می‌شوید و جهاد کنید؛ غنیمت می‌یابید».

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (61)

«و اگر از آنان پرسید» یعنی: ای پیامبر صل! اگر از مشرکان پرسید؛ «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده‌است؟ حتما می‌گویند: خداوند» یعنی: به انکار این حقیقت قادر نیستند «پس چگونه بپناه برده می‌شوند؟» یعنی: چگونه بعد از این اعتراف، از اقرار به یگانگی خداوند و این که او لاشریک است، برگردانیده می‌شوند؟.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (62)

«خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد روزی را گشاده می‌گرداند و برای هر کس که بخواهد تنگ می‌گرداند» یعنی: گشاده ساختن رزق و روزی، یا تنگ گردانیدن آن، همانا از سوی خدای گشایشگر و تنگ‌سازنده روزی است

پس آن را بر هر کس که بخواهد گشاده و بر هر کس که بخواهد تنگ می‌گرداند؛ برحسب آنچه که حکمتش اقتضا نماید «بی‌گمان خدا به هر چیزی دانا است» لذا آنچه را که صلاح یا فساد بندگانش در آن است، می‌داند پس به مقتضای حکمت و مصلحت خویش می‌دهد و باز می‌دارد بنابراین، باید بندگان حق تعالی بر او توکل کنند و امر او را فرمان برند.

**وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ
اللَّهُ قَلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (63)**

«و اگر از آنان بپرسی» ای پیامبر ص! «چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاده و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده گردانید؟ حتما می‌گویند: الله» یعنی: آنها به این حقیقت معترفند پس این اعتراف آنها خود مستلزم و مقتضی بطلان شرک آوردن آنها به خدای سبحان است «بگو: الحمد لله» یعنی: ستایش می‌گویم خداوند را بر این که حق را با من همراه، حجت‌م را بر آنان غالب و آنان را به این حقایق معترف گردانید «بلکه بیشتر آنان تعقل نمی‌کنند» در تناقضی که با شرک خویش دچار آن شده‌اند پس بدین جهت، به مقتضای آنچه که بدان اعتراف کرده‌اند، عمل نمی‌کنند.

**وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ (64)**

«و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست» از جنس آنچه که کودکان به آن سرگرم می‌شوند و با آن بازی می‌کنند. یعنی: زندگی دنیا هیچ دوام و بقایی ندارد و به سرعت سپری می‌شود «و البته زندگی حقیقی همانا سرای آخرت

است» زیرا سرای آخرت، سرای زندگی پاینده و فناپذیری است که هرگز زوال نمی‌پذیرد و مرگ، یا بیماری، یا هم‌وغمی آن را منغص و تلخ نمی‌گرداند «اگر می‌دانستند» چیزی از حقیقت را ولی نمی‌دانند زیرا اگر می‌دانستند، هرگز دار فانی ناپایدار را بر سرای باقی ترجیح نمی‌دانند ولی کافران جز به ظواهر دنیا علم و آگاهی ندارند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (65)

«پس چون بر کشتی سوار می‌شوند» یعنی: کفار با وصف شرک و عنادی که دارند، وقتی سوار کشتی می‌شوند «خداوند را - درحالی که دین را برای او خالص می‌دارند - می‌خوانند» چرا که وقتی دریا توفانی شود و امواج بزرگ فراز آید و کفار از غرق شدن بیمناک گردند، در این هنگام امیدشان از اسباب مادی بریده می‌شود پس به فطرت خویش بازگشته و خداوند متعال را بی‌ریا و خالصانه به یگانگی می‌خوانند و در آن هنگام، به یاری خواندن بتان را فرومی‌گذارند زیرا می‌دانند که جز خدای سبحان هیچ نیروی دیگری نمی‌تواند این سختی بزرگ فرودآمده بر آنان را برطرف نماید «ولی چون آنان را به سوی خشکی رهاوند، بناگاه شرک می‌ورزند» یعنی: مجدداً به شرک برگشته و غیر خدای سبحان را می‌خوانند.

البته این شیوه کفار برخلاف شیوه مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختی‌ها نعمت خدای عزوجل بر خویشان را شکر گزارده و نعمت‌ها

را وسیله‌ای برای افزونی طاعاتشان می‌گردانند. «اذا» حرفی است که بر تحقق بی‌درنگ ما بعد خود دلالت می‌کند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (66)

آری! مجدداً به شرک روی می‌آورند «تا در آنچه به آنان بخشیده‌ایم» از نعمت‌ها «کفران پیشه کنند» و ناسپاسی ورزند «و تا برخوردار شوند» از نعمتهای خداوند! به گونه‌ای که او نمی‌پسندد «پس به زودی می‌دانند» فرجام این عملکرد خویش و سختی و عذابی را که در پی آن خواهد آمد.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (67)

«آیا ندیده‌اند» کفار قریش «که ما» مکه را برای آنان «حرمی امن قرار داده‌ایم» که از هجوم و قتل و اسارت و چپاول ایمن می‌باشند «و حال آن‌که مردم از پیرامونشان ربوده می‌شوند» یعنی: ساکنان حرم از آفات و بلیات زمینی‌ای که دیگر اعراب مبتلای آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند زیرا اعراب دیگر همه‌وقت در معرض حملات و یورشهای مهاجمان قرار دارند، اموالشان توسط جنگجویان غارت می‌شود، سپاهیان مهاجم خونهایشان را بر زمین می‌ریزند و هرزگان و شیطانهای عرب، نوامیس و اموال و ارزشهایشان را مباح می‌شمارند، با این وجود «آیا به باطل ایمان می‌آورند» یعنی: آیا به شرک می‌گرایند، بعد از آن‌که حجت خداوند! برآنان آشکار شده است «و به نعمت خداوند کفر می‌ورزند» ناسپاسی نعمت را به جای شکران آن قرار داده و به پیام رسول خدا ص کفر می‌ورزند؟!!

ابن عباس ك در بیان سبب نزول می‌گوید: مشرکان مکه گفتند؛ ای محمد! علت دیگری ما را از پذیرش دین تو باز نمی‌دارد مگر بیم این که اگر ایمان آوریم، مردم عرب ما را از جا برمی‌کنند زیرا ما در اقلیت قرار داریم و اعراب پیرامون ما در اکثریت. همان بود که این آیه نازل شد.

وَمِنْ أَظْلَمِ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (68)

«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد» یعنی: کسی ستمکارتر از آن کس نیست که می‌پندارد: خدای سبحان شریکی دارد، یا کسی ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای سبحان دروغ بافته و سخنی را به او نسبت می‌دهد که او آن را نگفته است «یا» کیست ستمکارتر از آن کس که «چون حق» یعنی پیامبر و کتاب و توحید «نزد او آید، آن را تکذیب کند؟ آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟» استفهام برای تقریر و تثبیت است. یعنی: بی‌شک و شبهه، دوزخ اقامتگاه و جایگاه کافران است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (69)

«و کسانی که در راه ما جهاد کرده‌اند» یعنی: کسانی که علیه نفس و شیطان جهاد کرده‌اند و جانهای خود را در دعوت به سوی الله ا و برای طلب خشنودی وی به رنج و سختی درافکنده‌اند؛ «البته آنان را به راههای خود رهنمون می‌شویم» یعنی: به راههای خیر که ایشان را به سرمنزل خشنودی و رضای ما می‌رساند «و بی‌گمان خدا با نیکوکاران است» با نصرت و یاری خویش در

دنیا و دادن پاداش نیک در آخرت و هر کس که خدأ با او باشد، هرگز خوار و ذلیل نمی‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم یعلم: هر کس به آنچه که می‌داند عمل کند، خداوند علم آنچه را که نمی‌داند به وی می‌بخشاید». ابوسلیمان دارانی می‌گوید: «مراد از جهاد در آیه کریمه، فقط جنگیدن با کفار نیست بلکه یاری دادن دین خدأ، مبارزه با باطل‌اندیشان، سرکوب ستمگران و در رأس همه، امر به معروف و نهی از منکر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالی است».

(سوره روم)

مکی است و دارای (60) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با بیان شکست رومیان از فارسیان و سپس خبر دادن از پیروزی آنان بعد از گذشت اندی سال، «روم» نامیده شد. البته این یکی از معجزات قرآن کریم است که از وقوع رخدادهای غیبی آینده‌ای خبر می‌دهد که به واقعیت می‌پیوندند.

الم (1)

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم» و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت.

غُلِبَتِ الرُّومُ (2)

«رومیان شکست خوردند» از دست ایرانیان. ابن کثیر می‌گوید: «رومیان از نسل روم فرزند عیص فرزند اسحاق فرزند ابراهیم[ؑ] اند و بر دین نصرانیت بوده‌اند». مفسران نقل می‌کنند: «فارسیان که آتش پرست (مجوسی) بودند بر رومیان که اهل کتاب بودند، پیروز شدند و این واقعه چند سال قبل از هجرت رسول اکرم^ص به مدینه اتفاق افتاد پس کفار مکه از پیروزی فارسیان شادمان شده و گفتند: کسانی که بی‌کتاب بودند، بر کتابیان پیروز شدند. بدین سان، این پیروزی را به رخ مسلمانان می‌کشیدند اما مسلمانان دوست داشتند که رومیان بر فارسیان پیروز شوند چراکه آنان اهل کتاب آسمانی انجیل بودند. پس ابوبکر^ر این موضوع را با رسول خدا^ص در میان گذاشت. رسول خدا^ص فرمودند:

«بدان که رومیان به زودی بر فارسیان پیروز می‌شوند». آن‌گاه او این خبر را به مشرکان داد. مشرکان به او گفتند: میان ما و خود میعادی بگذار پس اگر سخن ما در مورد پیروزی فارسیان مسلم شد، این.. و این.. تعداد شتر به ما بدهید و اگر سخن شما محقق شد و رومیان پیروز شدند، این.. و این.. تعداد شتر به شما می‌دهیم. چنین بود که با ابوبکر τ شرط بندی کردند و ابوبکر τ میعاد پنج سال را میان خود و آنان شرط قرار داد. سپس به دستور رسول اکرم ص این میعاد را تا نه سال افزایش داد و با گذشت این مدت بود که رومیان در این نوبت بر فارسیان پیروز شدند.

نسفی می‌گوید: «به قول قتاده، شرط بندی ابوبکر τ با مشرکان قبل از تحریم قمار بود ولی مذهب امام ابوحنیفه و امام محمد این است که عقدهای فاسد - مانند عقد ربا و غیر آن - در دار حرب میان مسلمانان و کفار جایز است. ایشان به همین داستان بر صحت چنین عقدهایی استدلال کرده‌اند».

فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (3) فِي بَضْعِ سَنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ وَمِنْ بَعْدِ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (4) بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (5)

آری! رومیان مغلوب شدند؛ «در نزدیکترین سرزمین» خود به سرزمین اعراب. به قولی: این سرزمین، الجزیره و به قولی دیگر: اذرعات شام بود «ولی آنان بعد از شکستشان به زودی غالب خواهند شد» یعنی: رومیان بعد از غلبه فارسیان بر آنان، به زودی در نوبت دوم بر فارسیان پیروز خواهند شد؛ «در عرض چند سال» بضع: از سه تا ده سال است. این آیات در زمانی نازل شد که شاه فارس (شاپور) بر سرزمین شام، سرزمین جزیره و دوردست‌ترین نقاط سرزمین روم

غالب شده بود به طوری که هرقل امپراتور روم مجبور شد تا به قسطنطنیه پناه ببرد و او مدتی طولانی در آن قلعه در محاصره شاپور قرار داشت. اما هفت سال بعد از نزول سوره روم، یعنی دقیقاً در سال (627م) بود که سپاه روم بر سپاه فارس در محلی به نام «نینوا» که بر سر رودخانه دجله واقع شده است پیروز شد، فارسیان شکست سختی خوردند و پیشگویی قرآن کریم به تحقق پیوست.

«فرجام کار در گذشته و آینده» یعنی: پیش از این پیروزی و بعد از آن «از آن خداست» یعنی: حق تعالی در قدرت بی‌انتهای و اجرای احکام و سنن خویش، یکتا و یگانه است و همه این تحولات؛ از غلبه فارسیان در بار اول و غلبه رومیان در بار دوم، به امر خدای سبحان و حکم وی می‌باشد «و آن روز» که رومیان غالب شوند «مؤمنان شادمان می‌شوند از نصرت الهی» یعنی: روزی که رومیان بر فارسیان در عرض چند سال پیروز شوند، در آن روز، مؤمنان از یاری الهی برای رومیان شادمان می‌شوند زیرا رومیان اهل کتاب بودند در حالی که فارسیان آتش می‌پرستیدند. گفتنی است که این پیروزی - چنان‌که ابن‌کثیر نقل می‌کند - در روز بدر اتفاق افتاد و مؤمنان به هر دو پیروزی شادمان شدند «هر که را بخواهد» که یاری دهد از بندگان خویش «یاری می‌دهد و اوست عزیز» یعنی: غالب و قاهر «رحیم» یعنی: بسیار مهربان به بندگان مؤمن خویش.

این آیات از معجزات رسول اکرم ص است زیرا از وقوع وقایعی در آینده خبر می‌دهد که این وقایع چنان‌که خبر داده شد، محقق گردید.

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (6) يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا
مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (7)

«وعده خداست. خدا وعده‌اش را خلاف نمی‌کند» یعنی: خداوند ا پیروزی رومیان بر فارسیان را وعده داده است و بی‌تردید او وعده خویش را خلاف نمی‌کند «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» که خداوند ا وعده‌اش را خلاف نمی‌کند و آنان کفارند که: «از زندگی دنیا فقط ظاهری را می‌دانند» یعنی: آنها ظاهر آنچه را که از آرایشها و لذتهای دنیا و کاروبار زندگانی و اسباب به‌دست آوردن منافع دنیوی‌شان مشاهده می‌کنند، می‌شناسند و علم آنها از این امور فراتر نمی‌رود. از این آیه چنین برمی‌آید که دنیا ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن همان آرایش‌ها و پیرایش‌هایی است که جهال دنیاپرست آن را می‌دانند و بدان دل بسته‌اند و باطن آن این است که زندگی دنیا پل و گذرگاهی به سوی حقیقت است و زندگی حقیقی و کامل در آخرت می‌باشد پس باید در دنیا از طاعت و عمل صالح برای آخرت توشه برگرفت «و حال آن‌که آنان از آخرت» که همانا نعمت بی‌زوال و لذت بی‌مثال و خالص است «غافلند» یعنی: به آن التفاتی نمی‌کنند و آنچه را که مورد نیاز آخرت است، برای آن آماده نمی‌سازند.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (8)

«آیا در خودشان اندیشه نکرده‌اند؟» یعنی: قطعاً اسباب اندیشیدن برایشان فراهم است و در قدم اول نزدیکترین چیز به آنها نسبت به سایر مخلوقات، خویشتن وجودی آنان می‌باشد پس اگر در وجود خودشان چنان‌که باید تفکر کنند، یقیناً به وحدانیت خداوند ا و صداقت پیامبرانش پی می‌برند. به عبارتی دیگر: آیا در این که خدای عزوجل خود آنان را آفریده است در حالی که چیزی نبوده‌اند، نیندیشیده‌اند؟ «خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو

است جز به حق» یعنی: به عدل، یا به حکمت «نیافریده است و تا سرآمدی معین» یعنی: حق تعالی آسمانها و زمین را تا سرآمد و میعاد معینی آفریده است که چون آن میعاد مقرر به سر آید، عمر آنها نیز به سر می آید و آن روز قیامت است. پس اگر کسی در این دو امر تفکر کند، یقینا می داند که انسان و هستی برای حکمتی آفریده شده اند و حتما هم به نقطه پایانی می رسند بنابراین، دنیا و مافیها در شرف زوال است و آخرت یقینا آمدنی است «و بی گمان بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان کافرند» یعنی: منکر زنده شدن پس از مرگ هستند.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (9)

«آیا در زمین سیروسفر نکرده اند تا بنگرند که عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند» از طوایف کفاری که خدای سبحان آنان را به سبب کفر و انکار حق و تکذیبشان به پیامبران ﷺ نابود کرد «چگونه بوده است؟» آخر، سرگذشت آنها همه عبرت آمیز و پند آموز است و عاقل کسی است که از دیگران پند بگیرد. یعنی: آنان در زمین گردش کرده و این حقایق را مشاهده کرده اند. «آنها بسی نیرومندتر از آنان بودند» یعنی: آن کفار نابودساخته شده، نسبت به کفار مکه و پیروانشان، در اسباب و امور دنیوی توانمندتر بودند «و زمین را کندوکاو کردند» یعنی: آن را شخم زده و برای کشت و کار آماده کرده و اسباب و ابزارهای این امر را به کار گرفتند همچنین آنها زمین را به منظور آبادانی آن زیوروی کردند و در آن به کاوش پرداختند «و بیش از آنچه اینان آبادش

کرده‌اند آن را آباد ساختند» یعنی: آن امتها، زمین را با ساختن بناها و گستراندن کشاورزی، بیش از مردم مکه آباد کردند زیرا امتهای پیشین - مانند عاد، ثمود و امثالشان - دارای عمرهای طولانی‌تر و بدنهای تنومندتر و در به‌دست‌آوردن اسباب زندگانی و وسایل تمدنی دارای موفقیت بیشتری بوده‌اند.

این آیه مظهري از مظاهر اعجاز قرآن کریم است زیرا نص آن ابعاد زمان و مکان را در نور دیده و به متن تاریخ و تمدن انسان در عصرهای پیشین قدم گذاشته است و کاوشهای باستانشناسی در عصر حاضر، گواه روشن اعجاز این آیه است.

«و رسولان با بینات» یعنی: با معجزه‌ها «به‌سویشان آمدند» ولی با این وجود، آنان به پیامبران ﷺ و پیامهای توحیدی‌شان ایمان نیاوردند و در نتیجه، خداوند آنها را ناپوشان کرد «پس نبود که خداوند بر آنان ستم کند» با عذاب کردنشان «بلکه آنان خود در حق خویش ستم می‌کردند» با کفر، تکذیب و ارتکاب گناه.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ
(10)

«آن‌گاه عاقبت کسانی که بدی کردند، سوای شد» یعنی: عاقبت آنان بعد از عذاب دنیا بدتر هم شد زیرا در آخرت به سخت‌ترین عقوبت‌ها مجازات می‌شوند. به‌قولی: (سوای) نامی برای جهنم است چنان‌که (حسنی) نامی برای بهشت می‌باشد. «چراکه آیات خدا را تکذیب کردند» یعنی: از آن‌روی که آنان آیات الهی را که بر پیامبرانش نازل کرده بود تکذیب کردند، عاقبتشان بعد از عذاب دنیا بدتر هم شد. یا معنی این است: تکذیب و تمسخر، عاقبت و سرانجام کسانی بود که مرتکب بدترین عملها شدند؛ و آن عبارت از شرک

ورزیدن به خداوند متعال است «و به آنها» یعنی: به آیات الهی «استهزا می کردند» یعنی: علت عاقبت و فرجام زشت آنان که آتش دوزخ است، همین تکذیب و استهزایشان بود.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (11)

چون در آیه قبل خداوند از عاقبت مجرمان که جهنم است، یاد کرد، در این آیه، به بیان حقیقت معاد و حشر پرداخته و بر این امر که مقوله اعاده و تجدید آفرینش مردم، از همان مقوله قدرت و اراده او بر آفرینش ابتدایی آنهاست، اقامه دلیل می کند: «خداست که آفرینش را آغاز می کند» یعنی: پدیده های خلقت را اولاً و ابتدائاً از کتم عدم می آفریند «سپس آن را تجدید می کند» یعنی: آنان را بعد از مرگ مجدداً زنده می کند چنان که در اول بوده اند «آن گاه به سوی او بازگردانیده می شوید» در روز قیامت به سوی موقف حساب پس نیکوکاران را در قبال نیکوکاریشان و بدکاران را در برابر بدکاریشان جزایی مناسب می دهد.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (12)

«و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان نومید می گردند» یعنی: مشرکان - آن گاه که عذاب را مشاهده کنند - از هر خیری مأیوس و نا امید می شوند. مبلس: کسی است که ساکت و درمانده و رسوا و افسرده شده و از راه یافتن به حجت و دلیلی نومید گردیده است.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (13)

«و برای آنان از شریکانشان» که آنها را در دنیا به جای خداوند اُ عبادت کرده‌اند «شفیعیانی نیست» که از عذاب خداوند اُ پناهشان دهند. تعبیر به صیغه (لم یکن: نبوده است) که بر زمان ماضی دلالت می‌کند، گویای تحقق قطعی این خبر است. «و خود» در این وقت «به شریکانشان» یعنی: به خدایانی که آنها را در دنیا شرکای خدای سبحان می‌پنداشتند «کافرند» یعنی: در قیامت آنان منکر این امراند که آن بتان خدایانشان هستند زیرا در این هنگام می‌دانند که این معبودان باطل نه می‌توانند سودی به آنان برسانند و نه زیانی.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئِدِ يَتَفَرَّقُونَ (14)

«و روزی که قیامت برپا گردد، آن روز مردم پراکنده می‌شوند» مؤمنان به بهشت و کافران به دوزخ می‌پیوندند و بدین‌گونه از هم جدا می‌شوند. قتاده می‌گوید: «به‌خدا سوگند که این جدایی‌ای است که بعد از آن هیچ گرد هم آمدنی نیست».

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (15)

«اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پس، آنان در بوستانی سرخوش می‌گردند» یعنی: آنان در بهشت در شادی و سرخوشی، مورد اکرام و انعام قرار می‌گیرند. به‌قولی: مراد از «یحبرون» ساز و آوازی است که در بهشت می‌شنوند. ابن کثیر می‌گوید: «حبره: معنایی عام دارد که هر نوع فرحت و بهجت را شامل می‌شود».

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (16)

«و اما کسانی که کفر ورزیدند» به خداوندأ «و آیات ما» یعنی: قرآن «و لقای آخرت» یعنی: زنده شدن پس از مرگ و بهشت و دوزخ «را تکذیب کردند پس آن گروه در عذاب حاضر ساخته می‌شوند» یعنی: در آن مقیم گردانیده می‌شوند، بی آن‌که عذاب از آنان سبک ساخته شود.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ (17)

«پس تسبیح گوئید خداوند را هنگامی که به شامگاه و به بامداد وارد می‌شوید» یعنی: چون این حقایق را دانستید، خداوند متعال را تسبیح گوئید و او را از آنچه که سزاوار شأن وی نیست، به پاکی یاد کنید؛ با گفتن «سبحان‌الله» در بامدادان و شامگاهان. یا مراد از تسبیح در این آیه، نماز است.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ (18)

«و ستایش از آن اوست در آسمانها و زمین و هنگام عصر و به‌هنگام نیمروزتان» ابن عباس ك می‌گوید: «مراد از تسبیح در آیه قبل، نماز است لذا مراد از فرموده حق تعالی: (حین تمسون) نمازهای مغرب و عشاء است، مراد از: (حین تصبحون) نماز بامداد است، مراد از: (عشیا) نماز عصر است و مراد از: (حین تظهورون) نماز ظهر است. بنابراین، این دو آیه مجموعه هر پنج نماز را در بر می‌گیرند.

باید دانست که مخصوص ساختن این اوقات به گفتن تسبیح، بدان جهت است که در این اوقات نشانه‌های انتقال از حالی به حال دیگر و از زمانی به زمانی دیگر محسوس و نمایان است و در واقع این اوقات، تمام بخش‌های روز را دربر می‌گیرند. در حدیث شریف آمده است: «هر کس هنگام صبح (فَسُبْحَانَ

اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ...)) را بخواند، آنچه را که از وی (از اذکار) در شبش فوت شده است، دریافته و جبران کرده است و هر کس این آیه را در شامگاه بخواند، آنچه را که از وی در روزش فوت شده، جبران کرده است». مراد فوت شدن اذکار و اوراد است.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (19)

«زنده را از مرده بیرون می‌آورد» مانند بیرون آوردن انسان از نطفه و بیرون آوردن جوجه از تخم «و مرده را از زنده بیرون می‌آورد» مانند بیرون آوردن نطفه و بیضه از حیوان. بعضی در معنای این دو جمله گفته‌اند: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد. «و زمین را پس از پژمردنش زنده می‌کند» با رویانیدن سبزه‌ها بعد از خشک شدن آنها «و بدین گونه بیرون آورده می‌شوید» از قبرهایتان. یعنی: ایجاد و اعاده در قدرت ذات توانایی که بر بیرون آوردن اشیا از اضداد آنها تواناست، برابر و یکسان می‌باشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (20)

«و از آیات او» یعنی: از نشانه‌ها و دلایل درخشان حق تعالی بر عظمت، کمال و مطلقیت قدرتش و از جمله بر برانگیختن مجددتان «این است که شما را از خاک آفرید» یعنی: پدرتان آدم ÷ و شما را نیز در ضمن خلقت وی، از خاک آفرید. آری! پدر ما آدم ÷ از خاک آفریده شد و نسل وی از آب نطفه و آب نطفه از خون است، خون از غذا و غذا از سبزی‌ها و عناصر برآمده از خاک پس خلقت همه انسانها در نهایت از خاک است «سپس بناگاه شما بشری در زمین

پراکنده شدید» یعنی: سپس از طریق تناسل و توالد، به شیوه‌ای که خداوند اُمّ مقدر کرده است، از آدم ÷ پدید آمدید تا بدانجا که در گستره زمین پراکنده شدید.

در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند اُمّ آدم را از مشت خاکی که آن را از تمام روی زمین برگرفت، آفرید لذا فرزندان آدم به مانند زمین (گونه‌گون) آفریده شدند و از آنان سپید، سرخ، سیاه و میان اینها از الوان؛ و نیز پلید، پاک، نرمخوی، درشت‌خوی و میان اینها (از طبایع) پدید آمد.»

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (21)

«و از آیات او این است که از خودتان برایتان همسرانی آفرید» یعنی: از جمله نشانه‌ها و دلالت‌هایی که به قدرت حق تعالی بر زنده ساختن پس از مرگ دلالت می‌کند، یکی این است که برای شما از جنس بشری شما زنانی آفرید که با آنان ازدواج می‌کنید. به قولی: مراد حوا علیها السلام است زیرا خداوند متعال او را از پهلوی آدم ÷ آفرید و زنان بعد از وی نیز از پشت مردان آفریده شده‌اند. «تا بدانها آرام گیرید» یعنی: تا به همسرانتان انس و الفت گرفته و به آنان تمایل ورزید زیرا آرامش و راحت روان‌هایتان با این انس و الفت است «و در میان شما مودت و رحمت نهاد» یعنی: در میان مرد و همسرش در پرتو پیوند نکاح و در درون قلعه مستحکم آن، محبت و علاقه و شفقت و عشق قرار داد پس به وسیله این نکاح است که شما با یکدیگر مهر و عاطفه مبادله می‌کنید، بی آن‌که قبل از این میان شما شناخت و معرفتی باشد، چه رسد به مهر و محبت. مجاهد می‌گوید: «مودت؛ جماع است و رحمت؛ فرزند». «بی‌گمان در این» اموری که

ذکر شد «نشانه‌هایی است» بزرگ و شگرف بر قدرت و حکمت خدای سبحان «برای گروهی که می‌اندیشند» و با اندیشیدن در این امور، به عظمت آفریدگار متعال پی می‌برند.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ (22)

«و از جمله آیات او آفرینش آسمانها و زمین است» زیرا ذاتی که این اجرام بزرگ را آفرید و در آنها از عجایب صنع و شگفتی‌های آفرینش خویش پدیده‌هایی قرار داد که مایه عبرت اندیشه‌وران و متفکران است، همین ذات متعال، قادر است تا شما را بعد از مرگتان نیز بیافریند و از قبرهایتان برانگیزد. «و» نیز از جمله نشانه‌های اوست «گونه‌گونی زبانهای شما» یعنی: گویش‌ها و زبانهایی که با آن سخن می‌گویید؛ از عربی، عجمی، ترکی، رومی، لاتینی و غیر این از زبانها «و» نیز از جمله نشانه‌های اوست «گونه‌گونی رنگهای شما» از سفید و سیاه و سرخ و زرد بلکه حتی در هر فردی از افراد شما خصوصیتی وجود دارد که او را از غیر وی متمایز می‌گرداند، با آن‌که همگی شما فرزندان یک مرد و یک زن هستید و همه شما را نوع واحدی باهم جمع می‌کند که انسانیت است. آری! اگر این تنوع و گونه‌گونی نبود، بشر با چه مشکلاتی که روبه‌رو نمی‌شد؟ «قطعا در این امر نیز برای دانشوران نشانه‌هایی است» زیرا فقط دانشوران و صاحبان علم و بصیرت‌اند که دلالت‌های روشن این آیات را بر وجود خدای عزوجل درمی‌یابند.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (23)

«و از جمله آیات» و نشانه‌های بزرگ «او خواب شما در شب و روز و طلب معاش شما از فضل اوست» آری! در شب به خواب می‌روید و در روز نیز گاهی برای استراحت می‌خوابید، مانند خواب قیلوله (وقت چاشت) شما. همچنین در روز و شب از فضل حق تعالی روزی می‌طلبید زیرا طلب روزی هم در روز و هم در شب روی می‌دهد. البته خواب شبیه مرگ و تکاپو و تلاش برای رفع نیازمندی‌ها و به‌دست آوردن روزی، شبیه به زندگی پس از مرگ است «بی‌گمان در این امر برای گروهی که گوش شنوا دارند» یعنی: برای کسانی که آیات و موعظه‌ها را اندیشمندانه می‌شنوند و با این نشانه‌ها بر عظمت خداوند ا و امکان رستاخیز استدلال می‌کنند؛ «نشانه‌هایی است» عظیم بر وجود و عظمت خداوند ا.

دعای بی‌خوابی: در حدیث شریف به روایت زیدبن ثابت π آمده است که فرمود: به من عارضه بیدارخوابی شب دست داد و از این امر به رسول‌خدا ص شکایت بردم، فرمودند: «بگو: اللهم غارت النجوم وهدأت العيون وأنت حي قيوم يا حي يا قيوم، أنم عيني وأهدء ليلي: بارخدایا! ستارگان غروب کردند و چشمها آرام گرفتند و تو زنده پاینده هستی. ای زنده پاینده! چشمهایم را بخوابان و شبم را آرامش بخش».

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (24)

«و از جمله آیات او این است که برق را برای بیم و امید به شما می‌نماید» بیم از صاعقه‌ها و امید به باران، بیم از این که یخ و سرما کشتزارها را نابود کند

و امید به این که باران کشتزارها را زنده و خرم گرداند. برق شراره الکتریکی ای است که در نتیجه برخورد ابرها در جو پدیدار می‌شود و از آن رعد به وجود می‌آید. «و از آسمان آبی فرومی‌فرستد پس به وسیله آن زمین را بعد از مرگش زنده می‌گرداند» با رستنی‌های سبز و خرم، بعد از آن که زمین بر اثر خشکی و سفتی مرده بود «بی‌گمان در این امر برای گروهی که خرد می‌ورزند، نشانه‌هایی است» که خردورزان با این پدیده‌ها و نشانه‌ها، بر قدرت عظیم حق تعالی استدلال می‌کنند.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (25)

«و از آیات او این است که آسمانها و زمین به فرمان او برپایند» یعنی: برپایی و برجایی آسمانها و زمین بدون ستونهای مرئی‌ای که بر آنها متکی باشند و بدون قرارگاهی که بر آن جای و قرار گیرند، از جمله نشانه‌های عظیم اراده و قدرت مطلقه خدای سبحان است «سپس چون به صلایی شما را از زمین فراخواند، بناگاه بیرون می‌آید» از گورهایتان بدون درنگ و توقف چنان‌که شخص دعوت شده، مطیع دعوتگر خویش است. آری! چون خدای سبحان شما را فرامی‌خواند و می‌گوید: هان ای مردگان! از گورهایتان بیرون آید؛ هیچ کس از پیشینیان و پسینیان باقی نمی‌ماند مگر این که بی‌درنگ از گور برخاسته و صحنه رستاخیز را می‌نگرد. یا مراد این است: با دمیدن اسرافیل در صور از گورها بیرون می‌آید.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ (26)

«و هر که در آسمانها و زمین است» از تمام مخلوقات «از آن اوست» در ملک، در تصرف و در آفرینش و دیگران را هیچ چیز از این امور در تحت فرمان نیست «همگان فرمانبردار اویند» یعنی: همه - به رضا یا از روی اضطرار و درماندگی - برای پروردگار متعال به طاعت انقیاد و فرمان‌پذیری مطیع و به عبودیت و بندگی مقرر و معترفند. در حدیث شریف آمده است: «هر قنوتی در قرآن به معنی طاعت است».

ملاحظه می‌کنیم که در این آیات، شش دلیل کلی بر ربوبیت و وحدانیت خدای سبحان بیان شده است.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (27)

«و اوست آن کس که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را تجدید می‌نماید» بعد از مرگ آن؛ به زندگانی‌ای همیشگی «و این کار بر او آسانتر است» مجاهد در توضیح معنی آن می‌گوید: «بازگردانیدن و تجدید حیات، بر خدای عزوجل از آفرینش ابتدایی آسان‌تر است هرچند که آفرینش ابتدایی و تجدید آن، هر دو بر او آسان می‌باشد». به قولی: مراد این است که تجدید و بازگردانیدن آفرینش در میان خلق آسانتر از آفرینش ابتدایی است، نه در نزد خالق متعال زیرا در پیش قدرت او این‌همه یکسان است «و مثل اعلی» یعنی: هر صفت برتر و والاتر بر زبان خلاق و زبان دلایل «در آسمانها و زمین از آن اوست» یعنی: حق تعالی با این فرموده‌اش: **(وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ)** : (و اعاده آفرینش بر او آسانتر است) ؛ برای شما در مورد آنچه‌که در معیارها و مقیاسهائتان سهل یا دشوار است مثلی زده است پس این مثل را عین متمثل ندانید و نپندارید که در پیشگاه قدرت

مطلقه وی، آسانی و سختی‌ای وجود دارد زیرا کل ممکنات نسبت به قدرت او یکسان است و مثل برتر؛ یعنی صفت یگانگی برای اوست پس او را در آسمانها و زمین شبیه و مانندی نیست «و اوست عزیز» پیروزمند در ملکش، توانایی که هرگز مغلوب نمی‌شود «حکیم» است در سخنان و افعال خویش.

در حدیث شریف قدسی آمده است: «خداوند متعال می‌فرماید: فرزند آدم مرا تکذیب کرد درحالی‌که این شایسته شأن وی نبود و مرا دشنام داد درحالی‌که این شایسته شأن وی نبود؛ اما تکذیب وی مرا در این سخن وی است: خداوند آن‌گونه که مرا در ابتدا آفریده است، مجدداً باز نمی‌گرداند. درحالی‌که آفرینش اول از اعاده آن بر من آسانتر نیست. و اما دشنام دادن وی مرا، در این سخن وی است: (خدا فرزندى برگرفته است) «بقره/116» درحالی‌که من یگانه بی‌نیاز هستم، کسی که: (نه فرزند آورد و نه از کسی زاییده شده است و هیچ‌کس برای او هم‌تا نیست) «اخلاص / 4 - 3».

ابن‌ابی‌حاتم از عکرمه در بیان سبب نزول روایت کرده‌است که گفت: کفار از طرح مسئله زنده کردن مردگان، در شگفتی و حیرت فرورفتند پس این آیه نازل شد.

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (28)

«خداوند برای شما از خودتان مثلی زده‌است» یعنی: چنان مثلی زده است که برگرفته و برآمده از خودتان است زیرا این مثل نزدیکترین چیز به اذهان شما بر بطلان شرک است: «آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم، از آنچه که

یمن‌هایتان مالک آن شده است شریکانی دارید که در آن برابر و یکسان باشید» یعنی: آیا شما برای خودتان می‌پسندید که غلامان و کنیزانتان در تصرف اموالی که به شما روزی داده‌ایم، با شما برابر و یکسان بوده و در این اموال با شما مشارکت داشته باشند، بی آن‌که هیچ فرقی میان شما و آنان باشد؟ «و همانطور که شما از یک‌دیگر بیم دارید از آنها بیم داشته باشید؟» یعنی: چنان‌که از افراد آزاد شریک مال خود، بیمناکید و حساب می‌برید، از آنان هم بیمناک بوده و ملاحظه آنان را داشته باشید؟ لابد آنان در پاسخ این سؤال می‌گویند: نه! نمی‌پسندیم که با بردگانمان یکسان باشیم! پس چون شرکت میان بردگان و سرورانشان در چیزی که سروران مالک آن هستند، باطل شد در حالی که غلامان و کنیزان با آنان در بشریت همانند و همسانند، قطعاً شرکت میان خدای عزوجل و یکی از مخلوقاتش نیز باطل و بی‌اساس است زیرا از یک‌سو خلق، همگی بندگان خداوند متعال هستند و از سوی دیگر میان او و بندگان هیچ‌گونه همانندی و مشابهتی نیست. آری! درحالی‌که شما تساوی میان خود و برده خویش را نمی‌پسندید پس چگونه این تساوی را برای رب‌الارباب و مالک بی‌چون همه آزادان و بردگان می‌پسندید و برخی از بندگان وی را برای وی شریک قرار می‌دهید؟ «بدین‌سان آیات خود را برای خردورزان به‌روشنی بیان می‌کنیم» باشد که در این مثلها بیندیشند.

از ابن عباس ك در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: اهل شرک در مناسک حج چنین تلبیه می‌گفتند: «لییک، اللهم لییک، لییک لا شریک لک إلاّ شریکاً هو لک تملکه وما ملک: بارخدایا! به فرمان حاضریم، به فرمان حاضریم،

برای تو شریکی نیست جز همان شریکی که او خود از آن توست، تو مالک اویی و مالک هرآنچه که او مالک آن است». پس خداوند ا نازل فرمود: **(هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ...)**

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (29)

«نه، چنین نیست بلکه ستمکاران بی هیچ علمی از هوسهای خویش پیروی کرده اند» در پرستش بتان پس در آیات و نشانه های حق تعالی تفکر نکرده و در آنها نیندیشیده اند در حالی که نمی دانند که خود کاملاً در گمراهی قرار دارند «پس آن کس را که خدا بیراهش گذاشته، چه کسی هدایت می کند؟» یعنی: چنانچه خداوند ا برایش هدایت را مقدر نکرده باشد، هیچ کس نیست که بر هدایت کردن وی توانا باشد «و برای آنان یاورانی نیست» که میان آنها و عذاب خدای سبحان حایل و مانع گردند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (30)

«پس رویت را به سوی این دین» مستقیم «بگردان، با حق گرای» یعنی: پایدارانه و استوارانه روی به آن کن، بی هیچ گرایش و التفاتی به سوی غیر آن از ادیان باطل. این «فطرت خداوند» یعنی: خلقت و سرشتی است «که مردم را بر آن آفریده است» یعنی: خداوند ا مردم را بر فطرت اسلام آفریده است و اگر عوارضی در آنان پدید نیاید که به سبب آن به کفر گرایند، آنها بر این سرشت خود پایدارند پس این فقط دین مستقیم الهی است که با فطرت بشری منسجم و

هماهنگ می‌باشد. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابوهریره r آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که بر فطرت متولد می‌شود ولی پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌گردانند». همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت عیاض آمده است که رسول‌خدا ص روزی خطبه می‌خواندند و در خطبه خویش به نقل از خدای سبحان فرمودند: «من همه بندگانم را حنیف و حق‌گرا آفریده‌ام ولی شیاطین به سوی آنها آمده و آنان را از دینشان گمراه ساختند و آنچه را که من حلال کرده بودم، بر آنان حرام گردانیدند».

این آیه کریمه و احادیث شریف یاد شده، دلیل بر فطری بودن عقیده توحیدی و سلامت آفرینش اعتقاد در نهاد انسان است پس با تأثیرات محیط، افکار و القآت انحرافی و موروثی و تقلیدهای باطل دور از سلطه فکر و اندیشه است که عقیده پاک توحیدی تغییر می‌کند.

«در آفرینش الهی تبدیلی نیست» یعنی: آفرینش الهی را با پرستش غیر وی تغییر ندهید بلکه بر فطرت اسلام و توحید باقی و پایدار بمانید «دین استوار این است» یعنی: پایبندی به فطرت، همانا دین مستقیم و استوار است «ولی اکثر مردم» همچون کفار مکه در زمان نزول آیه «نمی‌دانند» این حقیقت را تا به آن عمل کنند و آن را در عینیت به کار بندند. چنان‌که امروز نیز، اکثریت خلق از این حقیقت جاهلند که فطرت بشری جز با رویکرد و گرایش به دین حنیف و پاک توحیدی، منسجم و هماهنگ نمی‌شود.

آن‌گاه خدای عزوجل این رهنمود خود را تکمیل کرده می‌فرماید:

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (31)

«به‌سویش انابت کنید» یعنی: ای پیامبر! تو و همراهانت به‌سوی الله‌اُ روی آورید در حالی که با اخلاص عمل و پایبندی به فرامین وی به او رجوع‌کننده‌اید «و از او پروا بدارید» با اجتناب از نافرمانی‌ها و حاضر و ناظر دانستن وی «و نماز را برپا دارید» در اوقات آن و با پایبندی به فرایض، سنت‌ها و آداب آن، همان نمازی که به آن مأمور شده‌اید «و از مشرکان نباشید» که برای او شریک می‌آورند.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (32)

آری! نباشید: «از کسانی که دینشان را پراکنده کردند و فرقه‌فرقه شدند» در دین، که مانند اهل بدعت‌ها و هواها و یهود و نصاری، بعضی از بعضی دیگر، یعنی پیروان، پیشوایان گمراه خود را در باطل مشایعت و همراهی می‌کنند «هر حزبی به آنچه که نزد خود دارند دلخوشند» یعنی: هر گروهی به آنچه که نزد آنها از دین بناشده بر بنیاد باطل وجود دارد، شادمان و خرسنداند و می‌پندارند که برحق‌اند در حالی که از حق هیچ دستاویزی به همراه ندارند. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صل پرسیدند: فرقه‌ناجیه از این گروه‌ها کدام فرقه است؟ فرمودند: «فرقه‌ای که رهرو راه و روشی باشد که امروز من و اصحابم بر آن قرار داریم».

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (33)

«و چون به مردم ضری» یعنی: سختی، بلا، بیماری و قحطی‌ای «برسد، پروردگار خود را می‌خوانند» و به‌سوی او پناه برده، او را به فریادرسی

می‌خوانند که آن بلا را از آنان بردارد «در حالی که به‌سوی او انابت کننده‌اند» یعنی: در حالی که به‌سوی او بازگشت‌کننده و توبه‌کاراند و به غیر او تکیه نمی‌کنند. که این قله توحید و یکتاپرستی است «سپس چون از جانب خود رحمتی به آنان بچشانند» با اجابت کردن دعایشان و برداشتن آن سختی‌ها و بلاها از آنان «بناگاه گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می‌آورند» در عبادت و به‌سوی پرستش غیر الله اُ باز می‌گردند در حالی که می‌دانند کسی جز الله اُ آن بلا را از آنان برطرف نکرده‌است. پس یگانه‌پرستی‌شان در سختی‌ها، خود دلیل بر آن است که آنان فقط به‌خدای یگانه نیازمندند و این از بزرگترین ادله بر وجود فطرت بشری و بر این حقیقت است که فطرت بشر در اصل توحیدی است. این جمله، مفید برانگیختن تعجب از احوالشان است. یعنی: عجب! چگونه در هنگام فرود آمدن سختی‌ها، به‌وحدانیت خدای سبحان اعتراف می‌کنند اما وقتی این سختی‌ها از آنان برطرف ساخته می‌شود، مجدداً به شرک باز می‌گردند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (34)

آری! به شرک باز می‌گردند «تا به آنچه به آنها بخشیده‌ایم، کفران ورزند» و ناسپاسی پیشه کنند، در حالی که نعمتهای الهی را انکار می‌کنند «پس برخوردار شوید» اندکی از کفر و ناسپاسی خویش «زودا که بدانید» آنچه را که این بهره‌مندی زوال‌پذیر، از عذاب دردناک در پی خواهد داشت. این تهدیدی سخت برای مشرکان است.

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (35)

«یا مگر بر آنان برهانی نازل کرده‌ایم که» آن برهان و حجت «درباره آنچه به آن شرک می‌ورزند، سخن می‌گوید؟» بر شرک ورزیدنشان به خدای سبحان ناطق بوده و بر این امر که این کارشان حق است، دلالت می‌کند؟ که این استفهام بر سبیل انکار می‌باشد. یعنی: آنان بر شرک و گمراهی‌شان هیچ برهان و حجتی ندارند پس چگونه به خداوند اشریک می‌آورند؟!

وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (36)

«و چون به مردم رحمتی بچشانیم» یعنی: فراوانی، نعمت، گشایش و عافیتی؛ مانند نزول باران، گشایش مالی، سلامتی و غیره «به آن شادمان می‌شوند» با سرمستی و گردنکشی و کبر، نه شادمانی‌ای همراه با شکر و اعتراف به نعمت «و اگر به آنان به خاطر کار و کردار پیشینشان» یعنی: به شومی گناهانشان «سیئه‌ای برسد» یعنی: سختی و رنجی برسد، به هر وصف و کیفیتی که باشد «بناگاه نومید می‌شوند» از رحمت الهی. قنوط: مأیوس شدن از رحمت است. ولی در آیه دیگری «هود/11» خداوند متعال مؤمنان صابر را از این قاعده استثنا کرده است. چنان‌که در حدیث شریف به روایت صهیب ؓ آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «شگفتا بر کار مؤمن، خداوند ا در باره او هیچ حکمی نمی‌کند مگر این‌که آن حکم برایش خیر است؛ زیرا اگر به او نعمت و خوشحالی‌ای برسد، شکر می‌کند پس این، به خیر اوست و اگر به او بلا و رنجی برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست».

أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (37)

«آیا ندیده‌اند» و ندانسته‌اند «که خداست که روزی را برای هر کس» از بندگانش «که بخواهد، فراخ یا تنگ می‌گرداند» از روی امتحان و آزمایش و به مقتضای عدل و حکمت خویش؟ پس چرا از رحمت وی ناامید می‌شوند و توبه‌کارانه به سوی او باز نمی‌گردند تا او بار دیگر رحمت خویش را شامل حال آنان کند؟ «بی‌گمان در این» قبض و بسط نعمت «برای گروهی که ایمان می‌آورند نشانه‌هاست» که با این قبض و بسط، به‌سوی حق راه می‌یابند زیرا این امور بر کمال قدرت الهی دلالت می‌کند.

فَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (38)

«پس» ای مؤمن! «به صاحب قرابت، حقش را بده» با نیکی کردن به او به‌وسیله انفاق و صدقه، پیوند رحم و غیره. احناف با این آیه بر وجوب انفاق برای محارمی که محتاج و نیازمند بوده و قادر به کسب‌وکار نمی‌باشند، استدلال کرده‌اند «و نیز» بده «به مسکین» حق وی را. ابن‌عباس ك می‌گوید: «مسکین‌گدای دوره‌گرد بی‌مال و مکنت است». «و نیز» بده «به ابن‌السبیل» حقش را. حق مسکین این است که به وی صدقه بدهی و کمک کنی و حق ابن‌السبیل - یعنی شخص در راه مانده مسافری که نیاز به مال دارد - این است که او را مهمان کنی «این انفاق برای کسانی که در طلب خشنودی خدا هستند، بهتر است» یعنی: دادن حق این مستحقان، برای کسانی که قصد نزدیکی به خدای سبحان را دارند، بهتر از بخل و امساک است «و این گروهند که رستگارانند» یعنی: به

خواسته خویش در بهشت و رضای الهی دست می‌یابند، از آنجا که در جهت رضای خدا و به‌خاطر به جا آوردن امر وی، انفاق کرده‌اند. و از آنجا که انفاق در راه خدا مظهر پاکی و کرامت نفس است، اینک حق تعالی از ربا یاد می‌کند که در نقطه مقابل آن قرار داشته و مظهر بخل و آز و حق‌کشی می‌باشد:

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (39)

«و آنچه می‌دهید از ربا» یعنی: از مال برای طلب افزایشی که در برابر خود عوضی نداشته باشد «تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد» یعنی: تا بهره شما در اموال مردم افزون شود و رشد کند «پس» بدانید «که نزد خدا افزون نمی‌شود» یعنی: خداوند در آن برکت نمی‌نهد. به‌قولی: تأویل آیه کریمه چنین نیست بلکه مراد از «ربا» در اینجا مخصوصاً تعاملی است که میان مردم در مبادله هدایا مرسوم است، بدین‌سان که شخص به دوستش هدیه‌ای می‌دهد و در مقابل از او توقع هدیه و پاداش افزونتری را دارد. پس باید هدیه دهنده چنین قصدی نداشته و بداند که اگر هدیه دادن وی، برایش عوضی افزونتر از مال مردم را هم به‌دنبال آورد ولی آن عوض نزد خداوند رشد نمی‌کند و صاحبش در قبال آن سزاوار پاداش الهی نیست. بنابراین، ربا در اینجا شامل آن چیزهایی است که انسان به دیگران می‌دهد تا بیشتر از آن را عوض بستانند، یا خدمتی است که انسان به کسی می‌کند تا از آن در دنیای خویش بهره‌مند گردد لذا نفعی که در قبال آن خدمت به او تعلق می‌گیرد، در نزد خداوند رشد نمی‌کند.

شایان ذکر است که هدیه دادن به قصد رسیدن به هدیه و عوضی بهتر و افزونتر از آن، مخصوصاً بر رسول خدا ص حرام بود زیرا خداوند متعال خطاب به آن حضرت ص می‌فرماید: **(وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ)**: (و بخشش نکن که پاداش بزرگتر از آن را طلب کنی). اما این کار بر امت ایشان مباح است.

عکرمه می‌گوید: «ربا، بر دو گونه است، ربای حلال و ربای حرام؛ ربای حلال آن است که شخص هدیه می‌دهد و در قبال آن هدیه و عوضی افزونتر را توقع دارد - چنان‌که در این آیه آمده است - اما ربای حرام، عبارت از ربای دادوستد و ربای قرض است و آن عبارت از دادن چیزی و گرفتن بدلی در قبال آن همراه با شرطی در عقد است که شرط کردن آن مشروعیت ندارد». «و آنچه می‌دهید - از زکات - در طلب خشنودی خداوند» یعنی: آنچه می‌دهید از زکات و صدقاتی که در قبال آن جز پاداش و رضای الهی، هیچ عوض و پاداشی را از کسی انتظار ندارید؛ «پس اینان همان فزونی یافتگانند» که در برابر هر حسنه، از ده برابر تا هفتصد برابر به آنها پاداش تعلق می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است: «کسی از کسب و کار پاکیزه‌ای پیمانانه خرمایی را صدقه نمی‌دهد مگر این که خداوند آن را با دست راست خویش گرفته و برای صاحبش پرورش می‌دهد چنان‌که یکی از شما کره اسب خود را پرورش می‌دهد تا بدانجا که آن پیمانانه خرما، از کوه احد بزرگتر می‌شود».

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ دَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (40)

ای مردم! «خدا، همان کسی است که شما را آفرید» اعم از مؤمن و مشرکتان را «و سپس به شما روزی بخشید» از هنگام تولد تا وقت وفاتتان «سپس شما

را می‌میراند» در آخر عمر «باز زنده‌تان می‌کند» در آخرت برای حساب و جزا. پس فقط حق تعالی است که به این صفات مخصوص است و این کارهایی است که همه برای انسان قابل مشاهده می‌باشد «آیا از شریکانتان کسی هست که چیزی از این کارها را انجام دهد» یعنی: بیافریند، روزی دهد، بمیراند و باز زنده گرداند؟ واضح است که آنها می‌گویند: نه! در میان معبودان ما کسی نیست که چیزی از این کارها را انجام دهد، در این هنگام است که حجت بر آنان برپا می‌شود «او پاک و منزّه و والاتر است از آنچه شرک می‌آورند» یعنی: چون به عجز خویش معترف شدند، باید خداوند را از شرک‌آوری‌هایشان به پاکی یاد کنند و او را از این امور، برتر و والاتر بدانند.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (41)

«فساد در بر و بحر آشکار شد» مراد از بحر، شهرها و روستاهایی است که در کنار رودخانه‌ها و در میان دریاها یا کرانه آنها قرار دارند و مراد از بر، شهرها و قریه‌هایی است که بر سر رودخانه‌ها و دریاها قرار ندارند. آری! فساد و تباهی در بر و بحر آشکار شد «به سبب عملکرد مردم» یعنی: به سبب شرک و معاصی مردم. پس شرک و معاصی سبب ظهور فساد در جهان است.

ظهور فساد عبارت است از: بروز خلل در اشیا؛ مانند بروز قحطی و خشکسالی، کمبود ارزاق و اشیای مورد نیاز عامه، کثرت خوف و هراس، کساد نرخ‌ها، قتل درآمدها، زدن راهها، شیوع ستم، نابرابری، قتل، ترور و غیر اینها. البته صلاح و رونق کار زمین و آسمان با طاعت حق تعالی است بدین جهت در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان برپاداشتن حدی از حدود حق تعالی در زمین، برای اهل

زمین از چهل روز باراندن باران مفیدتر است». آری! هرگاه عدالت برپا شد، خیر و برکت بسیار می‌شود، از این روی در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «فاجر چون بمیرد، عباد و بلاد و درختان و چهارپایان همه از شر وی احساس راحتی می‌کنند». آری! شرک و معاصی سبب ظهور فساد در عالم است و فلسفه وابسته کردن ظهور فساد به بروز شرک و معاصی این است: «تا خداوند برخی از آنچه را که کرده‌اند، به آنان بچشانند» یعنی: تا سزای بخشی از کار و کردارشان را در دنیا به آنان بچشانند، قبل از آن‌که در برابر تمام کار و کردارشان در آخرت مجازات شوند «باشد که آنان بازگردند» از گناهایی که در آن قرار دارند و به‌سوی خداوند توبه کنند.

پس، از آیه کریمه چنین می‌فهمیم که هر فسادی در روی زمین روی می‌دهد، سبب آن، انحراف از امر خدا و شرک و کفر است و فساد عذابی است که خداوند متعال آن را نازل می‌کند تا انسان به اشتباه خویش در خط سیر زندگیش متوجه شده و به راه صلاح بازآید. پس هر کس دنیای فسادبار امروز را به درستی بشناسد، به نیاز انسان عصر حاضر به اسلام و رحمت آن، بیشتر پی می‌برد.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانِ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (42)

«بگو» ای پیامبر! به تکذیب‌کنندگان رسالت «در زمین سیر کنید» یعنی: در اطراف و اکناف زمین بگردید و در آنچه که در زمین روی داده است، تأمل کنید «و بنگرید عاقبت کسانی که پیش از این بودند چگونه بوده‌است» آثار برجا مانده امتهای پیشین - چون قبایل عاد و ثمود و مانند آنان از طوایف کفار - را

مشاهده کنید تا بدانید که سرانجام آنان چگونه بوده است زیرا منازلشان خالی و بدون سکنه است و سرزمینهایشان به بیابانهای وحشتناکی تبدیل شده است «بیشترشان مشرک بودند» و همین بود سببی که سرانجام، کارشان را به این ورطه گاه کشانید.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ (43)

«پس رویت را به سوی دین استوار بگردان» یعنی: ای محمد ص! چون برایت روشن شد که فساد و تباهی بشر، معلول علت یاد شده است پس رویکردت را به سوی دین استوار و درست که همانا اسلام است، بگردان. البته دستور به رسول اکرم ص، دستور به امتشان نیز می باشد «پیش از آن که روزی فرا رسد» یعنی: روز قیامت «که برایش بازگشتی از سوی خداوند نیست» یعنی: راهی به سوی بازگردانیدن و جلوگیری از وقوع آن در هنگام فرارسیدن میعاد آن وجود ندارد زیرا هیچ کس جز خداوند ابر این کار قادر نیست و او هم که آن را بر نمی گرداند «در آن روز، متفرق می شوند» یعنی: مردم در روز قیامت از یکدیگر جدا و متفرق و دسته دسته می شوند، بهشتیان به بهشت می پیوندند و دوزخیان به دوزخ.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نُفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ (44)

«هر که کفر ورزد، کفرش به زیان اوست» یعنی: فرجام و کیفر کفرش که همانا آتش دوزخ است، دامنگیر اوست «و کسانی که کردار شایسته پیشه کنند پس

برای خودشان آماده‌سازی می‌کنند» یعنی: برای خودشان بهشت را با کارهای شایسته آماده می‌سازند.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (45)
«تا خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند جزا دهد»
یعنی: بهشتیان و دوزخیان در روز قیامت از هم جدا ساخته می‌شوند تا خداوند مؤمنان را به آنچه که سزاوار آنند، پاداش دهد «از فضل خود» یعنی: از عطا و بخشش خود و بر مقداری هم که مستحق‌اند، به درجات و مراتبی بیفزاید که اندازه آن را جز خدای عزوجل کسی دیگر نمی‌داند «بی‌گمان او کافران را دوست نمی‌دارد» پس نفرت خداوند از کافران، موجب خشم وی است و خشم وی عقوبتش را به دنبال دارد.
این آیه بر این حقیقت دلالت می‌کند که حکمت پدید آوردن روز قیامت در درجه اول، همانا پاداش دادن مؤمنان با عمل است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (46)
«و از نشانه‌های» قدرت و وحدانیت «وی آن است که بادهای بشارت آور را می‌فرستد» یعنی: بادهای خیر و رحمت را که بشارت آور بارانند؛ زیرا بادهای رحمت در مقدمه باران رحمت قرار دارند، که این باها عبارتند از: بادهای شمال، صبا و جنوب اما باد دبور، باد عذاب است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «اللهم اجعلها رياحاً ولا تجعلها ريحاً: خدایا! باد را بادهای (رحمت) بگردان، نه باد (عذاب)». آری! بادهای رحمت را می‌فرستد «و تا به شما از

رحمت خود بچشانند» که همانا باران، فراوانی، سرسبزی، شادمانی روح و غیر آن از نعمت‌هاست «و تا کشتی‌ها به فرمان وی روان گردند» در دریا به‌هنگام وزیدن این بادها «و تا از فضل او بجوید» یعنی: به وسیله تجارتی که کشتی‌ها حمل‌کننده آن هستند، طلب روزی کنید «و تا شکر گزارید» این نعمتها را و در نتیجه، خدای عزوجل را به یگانگی پرستید و طاعت و عبادت بسیار انجام دهید.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمْوَا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (47)

«و به تحقیق که پیش از تو» ای محمد ص! «پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم» چنان‌که تو را به سوی قوم و امت فرستادیم «پس بینات» یعنی: معجزات و حجت‌های روشنگر را «برایشان آوردند» اما آنها به این پیامبران کفر ورزیدند «پس از کسانی که اجرام کردند انتقام گرفتیم» اجرام: ارتکاب کفر و گناهان است. البته انتقام گرفتن حق تعالی از آنان، با هلاک ساختنشان در دنیا بود «و حق است بر ما» یعنی: بر ما ثابت و لازم است «نصرت دادن مؤمنان» که ما از روی فضل و کرم این وعده را بر خود لازم گردانیده‌ایم و ما به وعده خویش صادقیم و آن را خلاف نمی‌کنیم.

در حدیث شریف آمده است: «هیچ شخص مسلمانی نیست که از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند مگر این که بر خداوند حق است که از او آتش جهنم را برگرداند. آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند: (وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ)».

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَيُنزِلُ الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (48)

«خدا همان ذاتی است که بادهای را می‌فرستد و ابری برمی‌انگیزد» از بخار آب دریاها و غیر آنها «پس آن را» یعنی: ابر را «در آسمان هرگونه بخواهد می‌گستراند» گاهی این ابرها را سیار می‌گرداند و گاهی ایستاده، گاهی پیوسته و فراگیر و گاهی پراکنده و تکه‌تکه، گاهی از زمین در مسافتی دور قرارشان می‌دهد و گاهی در مسافتی نزدیک «و آن را پاره‌پاره می‌گرداند» به قطعه‌های پراکنده که تمام جو را فرامی‌گیرند بلکه تکه ابرهایی ثابت یا سرگرداند «پس می‌بینی ودق را که از لابلای آن بیرون می‌آید» ودق: قطرات باران است «و چون آن را» یعنی: باران را «به آن بندگانش که بخواهد برساند» یعنی: به سرزمینها و اراضی آنها «بناگاه آنان شادمانی می‌کنند» از آنجا که به این باران نیاز دارند و این باران نشانه‌گشایش و خرمی آنهاست.

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْسِينَ (49)

«و بی‌شک پیش از آن که بر آنان فرو فرستاده شود، سخت نومید بودند» یعنی: آنها پیش از نزول باران، یا پیش از کشت‌وکار و باران، بسیار نومید یا سرخورده و پریشان‌حال بودند. تکرار برای تأکید است.

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (50)

«پس به‌سوی آثار رحمت خداوند» اعم از سبزی‌ها، میوه‌ها و کشتزارهایی که ناشی از فروفرستادن باران و نمایانگر خرمی و فراوانی و وفور نعمت‌اند «بنگر»

تا با مشاهده این آثار، بر یگانگی حق تعالی در این صنع شگفت‌آسا پی ببری و راه‌یابی. آری! بنگر «که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌گرداند» یعنی: بنگر به سوی کیفیت این زنده‌گردانیدن عجیب و این تحول بدیع برای زمین که با رویانیدن انواع رستنی‌ها پدید می‌آید «بی‌گمان این» مخترع اشیائی که ذکر شد «زنده‌کننده مردگان است» یعنی: البته او بر زنده کردنشان در آخرت و برانگیختن مجددشان تواناست چنان‌که زمین مرده را با باران زنده گردانید «و او بر هر چیزی تواناست» یعنی: حق تعالی دارای قدرتی عظیم و بی‌حدومرزی بوده و قدرتش بر تمام ممکنات یکسان و برابر می‌باشد و رستاخیز هم از جمله مقدرات اوست.

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (51)

«و اگر بادی بفرستیم» که آفت‌زا باشد و به سبب سوزان بودن خود، به میوه‌ها یا کشتزارها زیان برساند «پس آن را» یعنی: آن کشتزار، یا بار و بر و میوه خود را «زرد شده ببینند» از اثر سردی بادی که خدای عزوجل پس از سبز شدن آن، بر آن فرستاده است «قطعا پس از آن کفران می‌کنند» به خداوند! و نعمتهایش را انکار می‌نمایند. این کفران نعمت، دلیل بر سرعت دگرگونی احوال، عدم صبر و شکیبایی و ضعف دل‌هایشان است و حالی اینچنین، البته حال اهل ایمان نیست.

فَأِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (52)

«پس در حقیقت تو نمی‌توانی به مردگان سخن بشنوانی» چون آنان را فراخوانی. پس همین‌طور به این گروه نیز نمی‌توانی سخن بشنوانی زیرا اینان حقایق را نمی‌فهمند، راه ثواب را نمی‌شناسند و مرده دلند لذا به این امید نباش

که دعوت را بپذیرند. این دلجویی‌ای برای رسول خدا ص در برابر اعراض و رویگردانی کفار از دعوت ایشان است «و این دعوت را به کران - آن‌گاه که» آنان را به سوی حق فراخوانده و به موعظه‌ها و اندرزهای الهی پند و اندرز دهی و آنان به جای گوش فرادادن «پشت‌کنان روی بگردانند - نمی‌توانی بشنوانی» اگر کسی گفت که: شخص ناشنوا به هر حال نمی‌شنود، چه به انسان رو کند و چه به وی پشت نماید پس فایده این تخصیص چیست؟ می‌گوییم: اگر ناشنوا روی به انسان داشته باشد با رمز و اشاره سخن را می‌فهمد ولی اگر پشت کرده باشد، نه می‌شنود و نه با اشاره و رمز می‌فهمد.

البته مفاد این آیه با سنت نبوی که بر امکان شنیدن مردگان تأکید می‌کند، در تعارض قرار ندارد زیرا مقصود از عدم شنوایدن به مردگان در این آیه، شنیدن تدبر و فهم و پندگرفتنشان است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمر آمده است که رسول خدا ص کشتگانی را که در چاه بدر افکنده بودند، مورد خطاب قرار داده و آنان را سرزنش کردند تا بدانجا که عمرؓ گفت: یا رسول‌الله! از مخاطب قرار دادن قومی که اجسادشان گندیده است، چه سود؟ رسول خدا ص فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، شما از آنان به آنچه می‌گوییم شنواتر نیستید، آنها می‌شنوند ولی جواب داده نمی‌توانند». از ابن عباسؓ روایت شده است که رسول خدا ص در حدیث شریف فرمودند: «هیچ‌کس بر قبر برادر مسلمانش که او را در دنیا می‌شناخته است نمی‌گذرد و بر وی سلام نمی‌دهد، جز این که خداوند روح وی را به وی برمی‌گرداند تا جواب سلام او را بدهد». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در تعلیم کیفیت سلام دادن بر کسانی که در گورهایند، به امت

خویش دستور دادند تا مردگان را مانند زندگان مورد خطاب قرار داده و بگویند: «السلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین وینا إن شاء الله بکم لاحقون، یرحم الله المستقدمین منا ومنکم والمستأخرین، نسأل الله لنا ولکم العافیة: سلام بر شما ای اهل دیار از مؤمنان! ما نیز اگر خدا بخواهد به شما خواهیم پیوست، خداوند بر جلورفتگان ما و شما و بر دنبال‌آیندگان ما رحم کند، از خداوند برای خود و برای شما عافیت می‌طلبیم». شایان ذکر است که سلف صالح، بر این حکم اجماع دارند.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمِي عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (53)

«و تو به راه‌آورنده نابینایان از گمراهی‌شان نیستی» زیرا نابینایان معنوی و کوردلان، از بینش و بصیرت بی‌بهره‌اند «نمی‌توانی جز به کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند، بشنوانی» زیرا این مؤمنانند که اهل تفکر و تدبر و راه بردن به سوی آثار برای پی بردن به وجود مؤثر می‌باشند «پس آنان مسلم‌اند» یعنی: فقط آنان اهل تسلیم و انقیاد برای حق و پیرو آن می‌باشند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (54)

سپس خداوند متعال به منظور استدلال بر کمال قدرت خویش، مثل دیگری می‌زند و آن استدلال به آفرینش انسان بر چندین‌طور و مرحله مختلف است: «خداوند ذاتی است که شما را ابتدا ضعیف آفرید» معنای: (من ضعف) این است که شما را از نطفه آفرید. به‌قولی: مراد حالت طفولیت و خردسالی انسان

است «آن‌گاه بعد از آن ناتوانی، توانایی پدید آورد» که آن توانایی و نیرومندی جوانی است زیرا به‌هنگام جوانی است که نیروی انسان استحکام یافته و خلقت و ساختمان وجود وی استوار می‌گردد تا به کمال رشد و نیرومندی خویش می‌رسد «باز پس از توانایی ناتوانی و پیری قرار داد» در هنگام بزرگسالی. شبیه: نهایت ناتوانی و شیب: سپید شدن موی است «هر چه بخواهد می‌آفریند» از تمام اشیاء و از آن جمله است آفرینش قوت و ضعف در فرزندان آدم ÷ «و اوست دانا» به‌تدبیر خویش و «توانا» بر آفرینش آنچه که اراده کند. که این دگرگون کردن احوال، آشکارترین دلیل بر وجود آن آفریدگار دانای تواناست.

وَيَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةَ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ
(55)

«و روزی که ساعت» یعنی: قیامت «برپا شود» به قولی: قیامت را از آن روی ساعت نامیدند که در آخرین ساعت از ساعات دنیا برپا ساخته می‌شود. آری! آن‌گاه «مجرمان سوگند می‌خورند که جز ساعتی درنگ نکرده‌اند» در دنیا یا در گورهایشان پس مدت درنگشان را در دنیا بسیار کم می‌پندارند و - به سبب هول و هراس سخت روز قیامت - این پندار در اذهانشان چنان محکم و استوار می‌شود که بر آن سوگند هم می‌خورند. به‌قولی دیگر: مراد این است که در بیان این وقت هم دروغ گفتند چنان‌که قبل از آن در دنیا دروغ می‌گفتند «این گونه برگردانیده می‌شدند» به‌وسیله شیاطین در دنیا از راه حق و از راه راستی به دروغ‌گویی. و خود این، دلیل بر آن است که سوگندشان دروغ بوده است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمَ الْبَعْثِ وَلَكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (56)

«و گفتند کسانی که علم و ایمان داده شده‌اند» به قولی: مراد از اینان فرشتگانند. به قولی: پیامبرانند. به قولی: علمای امتهای دیگر و مؤمنان این امتند. نسفی همه اقوال در این رابطه را جمع کرده و می‌گوید: «آنان پیامبران و فرشتگان و مؤمنانند».

از تعبیر به‌کار گرفته‌شده در این آیه چنین می‌فهمیم که علم و ایمان با هم، پدیدآورنده کمال است پس علم بدون ایمان هیچ ارزشی نداشته و ایمان بدون علم هم راه را بر گمراهی نفس نمی‌بندد و مریبان باید این درس را مد نظر داشته باشند. آری! کسانی که علم و ایمان داده شده‌اند، می‌گویند: «قطعا شما درنگ کرده‌اید» در زندگی‌تان و در گورهایتان «در کتاب خداوند» یعنی: به موجب علم خداوند آن که در لوح محفوظ ثبت است «تا روز رستاخیز» نه چنان که می‌پندارید؛ مدت درنگ‌تان در دنیا اندک بوده است «پس این» وقتی که اکنون در آن قرار گرفته‌اید، همانا «روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید» که این روز حق است بلکه آن را از روی تکذیب و تمسخر، در دنیا به شتاب می‌طلبید.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (57)

«پس آن روز» روزی است «که به ستمکاران عذرخواهی‌شان سود نمی‌بخشد» یعنی: علم‌شان به این که قیامت برپا شده است، هیچ فایده‌ای به حالشان ندارد «و نه از آنان، بازگشت به‌سوی کسب خشنودی خداوند خواسته می‌شود» یعنی: آنان به‌سوی دورکردن این وضع از خودشان به وسیله توبه و اطاعت،

فراخوانده نمی‌شوند چنان‌که در دنیا به‌سوی این امر فراخوانده می‌شدند. استعجاب: استرضا و طلب خشنودی است. و در صورتی که علیه کسی مرتکب جنایتی شده باشی، می‌گویی: «استعجتبه فاعتبني: از او رضایت طلبیدم پس، از من راضی شد».

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَنْ جِنَّتْهُمْ بَايَةٌ لِيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (58)

«و به‌راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مثلی زده‌ایم» از امثالی که آنان را به سوی توحید و یگانگی ما و راستگویی پیامبرانم راهنمایی می‌کند و هرگونه حجتی را که بر بطلان و ناروا بودن شرک دلالت می‌کند، برایشان آورده‌ایم چنان‌که این حجت‌ها را در این سوره کریمه به گونه‌های مختلف و با ادله و امثال گوناگون و به اشکال متعدد ارائه کرده‌ایم «واگر برای آنان آیتی بیاوری» از آیات قرآن که به این حقیقت‌ها ناطق است «قطعا کافران می‌گویند: شما جز باطل‌اندیش نیستید» یعنی: ای محمد! تو و یارانت جز باطل‌اندیشان بیهوده‌گویی نیستید که از سحر و چیزهای دیگری که در بطلان شبیه آن هستند، پیروی می‌کنید.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (59)

«این گونه، خداوند بر دلهای کسانی که نمی‌دانند» به علم سودمندی که به‌وسیله آن به‌سوی حق رهیاب گردیده و از باطل نجات یابند؛ «مهر می‌نهد» همانان که خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که گمراهی را انتخاب می‌کنند. یعنی: این ادعایشان که سخت و آنچه از آیات را که برایشان

آورده‌ای، باطل می‌پندارند، در حقیقت تکذیبی است که منشأ آن مهر زدن خداونداً بر دل‌هایشان به چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و در برابر آن گردن نمی‌نهند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (60)

«پس شکیبایی پیشه کن» بر سخنان آزاردهنده‌ای که از آنان می‌شنوی و در برابر افعال کفرآمیزی که از آنان می‌بینی «بی‌گمان وعده خداوند حق است» یعنی: بدان که خداونداً تو را به پیروزی بر آنان و برتر ساختن حجت و غالب کردن دعوت و وعده داده است و وعده او حقی است که در آن هیچ‌گونه خلافی نیست پس حتماً وعده‌اش تحقق پیدا می‌کند «و زنهار تا کسانی که یقین ندارند» به وعده‌های خداونداً، تصدیق نمی‌کنند کتاب‌ها و پیامبرانش را و ایمان نمی‌آورند به آخرت «تو را به سبکی و ندارند» و تو را از راه دینت و حقی که بر آن قرار داری، به‌در نبرند. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «علی‌ابن‌ابی‌طالب τ در حال خواندن نماز بامداد بود که مردی از خوارج خطاب به وی این آیه را خواند: **(لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ)**: (اگر شرک آوری، بی‌گمان عملت هدر می‌رود و از زیانکاران خواهی بود) «زمر/65». علی τ درحالی که در نماز خویش بود، به او چنین پاسخ داد: **(فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ)**: (شکیبایی پیشه کن، بی‌گمان وعده خداوند حق است و کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکی و ندارند).

این آیه به وجوب مواظبت و استمرار رسول‌اکرم ص بر دعوت به‌سوی ایمان اشاره دارد.

(سوره لقمان)

مکی است و دارای (34) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که دربرگیرنده داستان لقمان حکیم است، به نام «لقمان» نامیده شد، لقمانی که با شناخت وحدانیت خداوند، با عبادت وی، امر به فضایل و نهی از منکرات و رذایل، جوهر حکمت را دریافت. در بیان سبب نزول روایت شده است: قریش از رسول خدا ص در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال کردند پس این سوره نازل شد.

الم (1)

خوانده می شود: «الف، لام، میم» به قولی: افتتاح کردن پاره‌ای از سوره‌ها با حروف هجاء، برای توجه دادن به اعجاز قرآن کریم است. یعنی: بدانید که این قرآن مرکب از همان حروفی است که اعراب بدان تکلم می کنند پس آیا می توانند آیاتی مانند آیات آن را بیاورند؟

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (2)

«این آیات کتاب حکیم است» یعنی: آیات ذکرشده در این سوره، آیات قرآن کتاب حکمت آموز است و چگونه قرآن از حکمت برخوردار نباشد درحالی که کتاب خداوند حکیم است. پس قرآن حکیم است در احکام خود، حکیم است در راه‌حلهایی که برای درمان بیماریهای فردی و اجتماعی جامعه انسانی ارائه می کند، حکیم است در ترتیب آیات و سوره‌های خود و حکیم است در الفاظ و معانی خود. حکمت: نهادن یک چیز در جایگاه مناسب آن است.

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (3)

«هدایت و رحمتی برای محسنان است» محسن: عمل کننده به نیکی ها، یا کسی است که خدای را چنان عبادت می کند که گویی او را می بیند. چنان که در حدیث شریف آمده است: جبرئیل ÷ از رسول خدا ص پرسید که «احسان چیست؟» فرمودند: «احسان آن است که خدای عزوجل را چنان عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند». زیرا هر کس خداوند متعال را حاضر و ناظر دانست و به این امر یقین داشت که حق تعالی بر او در حین عملش آگاه است، چنین کسی خدای را نیکو عبادت می کند و اعمال شایسته را در بهترین اوقات آن و در بهترین کیفیتی که رسول خدا ص او را بدان رهنمون شده اند، انجام می دهد پس احسان و نیکو عمل کردنش، سبب فزونی هدایت وی و فزونی هدایت سبب پی در پی آمدن رحمت های حق تعالی بر وی می باشد.

سپس خداوند محسنان را چنین معرفی می کند:

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (4)

«همان کسانی که نماز برپا می دارند و زکات می پردازند و هم ایشانند که به آخرت یقین دارند» حق تعالی سه اصل نماز، زکات و یقین به آخرت را مخصوصاً یادآوری کرد زیرا این سه اصل، تکیه گاه و استوانه اساسی عبادات اند و یقین به آخرت را به نماز و زکات ضمیمه کرد زیرا ایمان به آخرت است که صاحب خویش را به تقوای الهی و پیروی از هدایتش وامی دارد.

از این آیه برمی آید که بدون نماز و زکات و یقین به آخرت، احسانی در کار نیست.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (5)

«اینانند که از جانب پروردگارشان بر هدایتی هستند و اینانند که رستگارانند» در دنیا و آخرت. تفسیر نظیر این آیه، در اول سوره «بقره» گذشت. به همین مناسبت، شیخ سعید حوی: در تفسیر «الأساس» می گوید: «محور سوره لقمان، آیات اول سوره بقره است و شما می توانید میان مقدمه سوره لقمان و مقدمه سوره بقره، پیوند کاملی را ببینید».

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (6)

«و از مردمان کسانی هستند که خریدار سخنان لهنود» لهو الحدیث: هر چیزی است که مردم خود را به آن سرگرم می کنند؛ مانند آوازخوانی، موسیقی، افسانه گویی و داستان سرایی «تا مردم را از راه خدا گمراه سازند» یعنی: این سرگرمی های بیهوده را با این هدف پیروی می کنند تا دیگران را از راه هدایت و برنامه و روش حق گمراه سازند «بی هیچ علمی» یعنی: اینان خریدار سخنان لهنود، حال آن که به آنچه که می خرنند دانا نیستند، یا به تجارتي که سودآور یا زیان آور است، دانا نیستند بدین جهت است که خیر را به شر محض بدل خواسته اند لذا مردم را به سوی این سرگرمی ها می خوانند تا آنان قرآن را نشنوند و در آن تدبر نکنند پس بی گمان کسانی که با این هدف خریدار سخنان سرگرم کننده باشند، سزاوار نکوهش اند «و آن را به ریشخند گیرند» یعنی:

خریدار سخنان لهُو می‌شوند تا مردم را از راه خدا گمراه کرده و کتاب خدا را مسخره کنند و به ریشخند گیرند «این گروه برای آنان عذابی مهین است» عذاب مهین: عذاب سختی است که هر کس به آن درافتد، خوار و ذلیل می‌شود. آری! چنان‌که در دنیا به راه خداوند و آیات وی اهانت کردند، در آخرت با عذاب همیشگی مورد اهانت قرار می‌گیرند.

ابن جریر طبری از ابن عباس ك در بیان سبب نزول روایت کرده‌است که فرمود: این آیه درباره مردی از قریش به نام نضر بن حارث نازل شد که کنیزکی آوازخوان را خریداری کرده بود و به مجرد این که می‌شنید کسی قصد ورود به اسلام را دارد، آن کنیزک آواز خوان را نزد او می‌برد و به وی می‌گفت: برای او غذا و آب بده و برایش آواز بخوان. و به آن مرد می‌گفت: این بهتر از آن چیزی است که محمد ص تو را به سوی آن - از نماز و روزه و جهاد - فرامی‌خواند.

مقاتل می‌گوید: «این آیه درباره نضر بن حارث نازل شد که به منظور تجارت به سرزمین فارس می‌رفت پس، از آنجا کتابهای اعجمیان را می‌خرید و آنها را برای قریش روایت می‌کرد و می‌گفت: محمد شما را به شنیدن داستانهای عاد و ثمود فرامی‌خواند و من شما را به شنیدن داستانهای رستم و اسفندیار و اخبار امپراتوران فارس. پس مشرکان داستانهای او را گرم و نمکین دانسته و گوش دادن به قرآن را فرو می‌گذاشتند.

در حدیث شریف به روایت انس ر آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «دو آواز نفرین شده و از حق دورند و من از آنها نهی می‌کنم: صدای نی و صدای شیطانی (آوازخوانی) که به هنگام نغمه و شادی آواز می‌خواند و صدایی که در هنگام نزول مصیبت و بر سر و صورت زدن و گریبان چاک کردن است».

باید دانست که نزد فقها، آوازخوانی (غنا) حرام، همانا غنایی است که نفسها را بر حرام بجنباند و آنها را بر هوی و هوس برانگیزد. خواندن غزلیات و تشبیب‌هایی که سخنان بیهوده و شرم‌آور، ذکر اوصاف زنان و ذکر شراب و محرمات دیگر در آن باشد، نیز به اتفاق فقها حرام است و گرفتن مزد هم در قبال آن جایز نیست. اما غنای مباح، غنایی است که از آنچه ذکر شد سالم باشد بنابراین، مقدار اندک آن در اوقات شادی - مانند عروسی و عید - و نیز به قصد ایجاد نشاط و انگیزه بر انجام دادن اعمال دشوار، جایز است چنان‌که رسول خدا ص برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه، آن را تجویز کردند. اما بدعت‌هایی که امروزه صوفی نمایان پدیدآورده‌اند - مانند سماع با آلات موسیقی - حرام است.

البته زدن طبل در جنگ حرام نیست زیرا روحیه سپاهیان را به هیجان می‌آورد و دشمن را مرعوب می‌سازد چنان‌که در روز تشریف‌آوری رسول اکرم ص به مدینه، استقبال کنندگان در جلوی روی آن حضرت ص طبل زدند و ابوبکر ت خواست تا از آن جلوگیری کند اما آن حضرت ص فرمودند: «ای ابابکر! بگذار طبل بزنند تا یهودیان بدانند که دین ما فراخ و آسان است»^{۱۸}.

¹⁸ - شایسته مسلمانان است که هنگام رویارویی با دشمنان با قلوبشان رو به درگاه الهی آورند و از او درخواست یاری و پیروزی کنند و شکی نیست که قلب با این کار آرامش و قوت کامل می‌گیرد، آنچه‌آنکه خداوند در سوره ی انفال می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) الأنفال: ۴۵. در ضمن بر پا کردن طبل و موسیقی هنگام نبرد و جنگ سنت مشرکین است و هیچ جایگاهی در اسلام ندارد. و بر مسلمین واجب است که از مشرکین تقلید نکنند و آنها را سرمشق و الگوی خود قرار ندهند، بلکه باید بر اساس دستورات خداوند حکیم و رسولش انجام وظیفه کنند.

ثانیا: مساله ی استقبال اهل مدینه از رسول الله صلی الله علیه وسلم با خواندن شعر طلع البدر علينا از لحاظ اسنادی ثابت نیست. امام بیهقی در کتاب دلائل النبوه با سندی معضل روایت کرده است، با وجود اینکه در این روایت به زدن دف و خواندن اناشید هیچ اشاره ای نشده است. حافظ ابن حجر نیز این حدیث را در فتح الباری تضعیف کرده است. (مصحح)

گفتنی است که از ابوحنیفه، شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله قول به مکروه بودن غنا (آواز خوانی) نقل شده است. ولی از زدن دف (دایره) در مجالس نکاح و عروسی باکی نیست.

وَإِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (7)

«و چون بر او آیات ما خوانده شود» یعنی: چون آیات قرآن بر این شخص استهزاکننده و خریدار لهو خوانده شود؛ «مستکبرانه روی بر می گرداند» یعنی: از آیات قرآن اعراض می کند درحالی که سخت غرق تکبر است و خود را برتر از آن می پندارد که به آیات آن گوش فرادهد «چنان که گویی آن را نشنیده است» با آن که آن را شنیده است «گویی در دو گوش وی وقری است» وقر: سنگینی یا ناشنوایی است «پس او را به عذابی دردناک مژده بده» یعنی: به او خبر بده که در روز قیامت عذابی سخت دردناک در پیش دارد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (8)

«بی گمان کسانی که ایمان آورده اند» به خدا و پیامبران و روز آخرت «و کارهای شایسته کرده اند» همان کارهایی که بدان مأمور شده اند «برای آنان باغهای پر ناز و نعمت است» در آخرت، که در آنها از انواع لذتهای شادی بخش؛ اعم از خوردنیها، آشامیدنیها، پوشیدنیها، مسکنها، وسایل سواری و غیره نعمتهایی که هرگز در اذهانشان هم خطور نکرده است، بهره مند و متنعم می شوند.

خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (9)

«که در آن جاودانه‌اند» نه هرگز در آن فنا می‌گردند و نه هرگز از آن بیرون آورده می‌شوند «وعدۀ خداوند حق است» یعنی: خداوند این وعده را داده است و وعده او حق و راست است و هیچ خلافتی در آن نیست «و اوست عزیز» که هیچ غالب شونده‌ای بر وی غلبه نمی‌کند «حکیم» و فرزانه است در تمام کارها و سخنانش.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (10)

«آسمانها را بدون ستونهایی که ببینید، آفرید» از این تعبیر می‌توان چنین برداشت کرد که آسمانها دارای ستونهایی هستند اما ما این ستونها را نمی‌بینیم و برای ما قابل رؤیت نیست. همچنین جایز است که معنی چنین باشد: آسمانها دارای ستونی نیست؛ نه مرئی و نه غیر مرئی. بنا بر تفسیر اول که تفسیر ابن عباس، مجاهد و عکرمة است، اشاره به ستونهای غیرمرئی، همان اشاره به قانون جاذبه است که در عصر جدید مظاهر آن شناخته شده است. «و در زمین کوههای استوار بیفگند» رواسی: کوههای راسخ و استوار است «تا شما را نجبناند» یعنی: حق تعالی با کوههایی که بر زمین پی‌افگند و آنها را بر پشت زمین استوار گردانید، زمین را مستقر و ثابت گردانید تا حرکت آن به‌گونه‌ای با جنبش و تکان همراه نباشد که آرامش و استقرار را از شما سلب کند. این حقیقتی است که پیشرفتهای علمی در عصر ما، معنای گسترده آن را روشن کرده است «و در آن از هرگونه جنبنده‌ای پراکند» یعنی: از هر نوعی از انواع جنبندگان و جانوران در زمین آفرید به‌طوری‌که اشکال و الوان بی‌شمار آنها را

جز آفریننده توانای آنها نمی‌داند «و از آسمان آبی نازل کردیم آن‌گاه در آن از هر زوج کریمی» یعنی: از هرگونه نوع و صنفی «رویانیدیم» حق تعالی گیاهان و درختان متنوع را به سبب زیبایی رنگ و بسیاری منافع آنها که مظهري از مظاهر حکمت آنهاست، به صفت «کریم» وصف کرد.

هَذَا خَلَقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
(11)

«این، آفرینش خداوند است پس به من نشان دهید، کسانی که غیر از اویند» از خدایان و معبودانی که شما پرستش می‌کنید «چه آفریده‌اند؟» آری! به من نشان دهید که این معبودان ادعایی شما چه چیزی آفریده‌اند که با آفرینش خدا همطرازی کند، یا حداقل به آن نزدیک باشد، که به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ «بلکه ستمکاران» یعنی: مشرکان «در گمراهی آشکارند» پس خداوند متعال اولاً ستمگری آنان را تثبیت کرد و ثانیاً گمراهی‌شان را. اینک بعد از آن که خدای عزوجل اعلام کرد که قرآن حکیم از بارگاه ذات باحکمتی است، داستان لقمان آغاز می‌شود. آری! این داستان می‌آید تا ادب فراگیری حکمت از خداوند را به ما بیاموزد:

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (12)

«و به راستی ما به لقمان حکمت بخشیدیم» بیضاوی می‌گوید: «لقمان فرزند باعورا، خواهرزاده ایوبؑ یا پسرخاله وی، از سیاهان نوبه مصر بود که مدتی طولانی زندگی کرد تا بدانجا که داوودؑ را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر اهل علم بر آنند که او پیامبر نیست. و حکمتی که خداوند متعال به او بخشیده

بود، عبارت بود از: دانش، خرد، درست‌گویی و سخنان صواب». ابن‌کثیر می‌گوید: «لقمان برده حبشی نجاری بود، روزی مولایش به وی گفت: این گوسفند را برای ما ذبح کن. و چون لقمان آن را ذبح کرد، مولایش گفت: اینک پاکترین دو پاره گوشتش را از تنش بیرون آور! لقمان زبان و قلب آن را بیرون آورد. مدتی گذشت و باز مولایش به وی امر کرد تا گوسفندی را برایش ذبح کند و چون آن را ذبح کرد، به وی گفت: اکنون پلیدترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور! لقمان باز هم زبان و دل آن را بیرون آورد. مولایش به وی گفت: وقتی به تو دستور دادم که پاکترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور، تو دل و زبان آن را بیرون آوردی و اکنون هم که تو را به بیرون آوردن پلیدترین دو پاره گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم دل و زبان آن را بیرون آوردی، دلیل این کار چیست؟ لقمان گفت: زیرا اگر این دو پاک باشند، چیزی از آنها پاکتر نیست و اگر پلید گشتند، چیزی از آنها پلیدتر هم نیست». البته لقمان به سبب شکرگزاری خویش، از حکمت برخوردار شد.

«و هر کس شکر گزارد، همانا به سود خویش شکر گزارده است» زیرا فایده و حاصل این شکرگزاری به خود وی برمی‌گردد، چه با شکر است که انسان هم نعمت را پاس می‌دارد و حفظ می‌کند و هم به سبب شکر است که بنده از جانب خدای سبحان نعمتهای افزون‌تری را به سوی خویش جلب می‌کند «و هر کس کفران ورزد» یعنی: هر کس کفران و ناسپاسی نعمتها و انکار فضل و منت بزرگ خدای سبحان در بخشیدن آنها را، جانشین شکر گرداند؛ «در حقیقت خداوند بی‌نیاز است» از شکرگزاری وی «و حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش از سوی خلق خویش است، هر چند کسی او را سپاس و ستایش نگوید.

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ
(13)

«و» یاد کن «هنگامی را که لقمان به پسر خویش - درحالی که او را پند می داد - گفت» یعنی: در حالی که لقمان فرزندش را با نصایح و اندرزهایی مورد خطاب قرار می داد که او را به پایداری بر توحید، ترغیب و از شرک باز دارد، به او گفت: «ای فرزندم! به خداوند شرک نیاور چرا که شرک ستمی است بزرگ» بلکه شرک بزرگترین ستمهاست زیرا حقیقت ستم، برگرداندن حق از اهل آن است و حق در امر عبادت این است که عبادت تنها برای خدای یگانه قرار داده شود زیرا غیر حق تعالی سزاوار پرستش نیست چرا که خلق همه آفریده اویند و امر نیز امر اوست پس برگشت از پرستش خداوندأ به سوی غیر وی، نهادن حق در غیر جایگاه آن است و این بزرگترین ستم است. هر چند که خداوند متعال به عبادت کسی نیاز ندارد بلکه او بی نیاز و ستوده می باشد.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنَا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ
اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (14)

«و به انسان در باره پدر و مادرش سفارش کردیم» این حقیقت که خداوندأ سفارش به نیکی و شکرگزاری از پدر و مادر را با سفارش به شکرگزاری از خود مقرون و همراه گردانید، دلالت بر آن دارد که حق پدر و مادر از بزرگترین حقوق بر عهده فرزند است و از نظر وجوب نیز، این حق از بزرگترین و محکمترین حقوق می باشد «مادرش به او باردار شد با ضعفی بر بالای ضعفی» یعنی: مادرش او را در شکمش آبستن شد در حالی که به خاطر حمل او

با ضعف روزافزون روبه‌رو گشت. به‌قولی معنی این است: زن خلقتاً ضعیف است و باز این بارداری، او را با ضعفی دیگر بر بالای آن ضعف روبه‌رو می‌کند. «و از شیر بازگرفتنش در دو سال است» فصال: باز گرفتن طفل از شیر است. علما از دو آیه «بقره/233» و «احقاف/15» چنین استنباط کرده‌اند که حداقل مدت بارداری، شش ماه است. رأی امام ابوحنیفه: این است که مدت شیرخوارگی حرام‌کننده (حرمت رضاعی) سی ماه می‌باشد اما سایر فقها آن را دو سال می‌دانند.

«به او سفارش کردیم که برای من و پدر و مادرت شکر گزار باش» این مضمون سفارش خداوند در حق پدر و مادر است که در آغاز آیه آن را ذکر کرد. حق تعالی با ذکر مشقت‌هایی که مادر برای فرزندش می‌کشد، در میان مضمون سفارش فاصله قرار داد تا حق بزرگ ویژه مادر را به یاد فرزندان آورد و نیز شکرگذاری از پدر و مادر را با شکرگزاری از خودش مقرون ساخت تا به حق والای آنها توجه دهد «و بازگشت به سوی من است» نه به سوی غیر من پس بنگر که آیا به‌راستی سفارش من را به‌جا آورده‌ای یا خیر؟

و از آنجا که مادر در معرض سه مرحله پیاپی از مشقت و سختی، یعنی دوران بارداری، دوران شیردهی و وضع حمل قرار دارد لذا سه‌چهارم نیکی فرزند برای وی و یک‌چهارم باقی‌مانده برای پدر قرار داده شده است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: رسول خدا ص به مردی که پرسید: چه کسی به نیکی بر من ذی‌حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». بار دیگر آن مرد پرسید: بعد از وی چه کسی ذی‌حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». همین‌گونه آن حضرت ص تا بار چهارم این

جمله را در پاسخ وی تکرار کردند و باز پرسید: بعد از وی چه کسی؟ این بار فرمودند: «پدرت».

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (15)

«و اگر کوشش کردند» پدر و مادرت با تمام تلاش و توان خود «که تو را وادارند به این که چیزی را شریک من گردانی که بدان علم نداری» یعنی: علم نداری به این که آن چیز به حق شریک من است «پس، از آنان اطاعت نکن» در این امر و این کوشش آنان را ناکام گردان ولی باز هم این کار، تو را از نیکی به آنها در دنیا باز ندارد به همین جهت فرمود: «و با آنان در دنیا به نیکی مصاحبت کن» با در پیش گرفتن شیوه احسان به آنان؛ هرچند بکوشند تا تو را به شرک وادارند «و از راه کسی پیروی کن که به سوی من» با توبه و اخلاص «بازگشته است» از بندگان صالح و شایسته من. یعنی از راه مؤمنان پیروی کن، نه از راه باطل پدر و مادرت «سپس بازگشت شما به سوی من است» نه به سوی غیر من «پس شما را آگاه می سازم» یعنی: به شما در هنگام بازگشتتان به سوی من خبر می دهم «از آنچه می کردید» از خیر و شر پس هر عمل کننده ای را در برابر عملش جزا می دهم.

قول مختار در نزد مفسران این است که: این دو آیه از کلام خدای سبحان می باشد که به عنوان سخن معترضه ای در میان سفارشهای لقمان به پسرش آمده است.

سپس خداوند متعال به بقیه سخنان لقمان برای فرزندش در پند دادن به وی پرداخته و می‌فرماید:

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (16)

«ای فرزندم! بدان که اگر آن» یعنی: اگر گناه یا عمل تو «همسنگ دانه خردلی باشد» که ریزترین دانه‌هاست به طوری که سنگینی آن با حس دریافته نمی‌شود و ترازویی را به تکان و نمی‌دارد «آن‌گاه در دل تخته‌سنگی باشد» یعنی: عملت در پنهان‌ترین و محفوظ‌ترین مکانی قرار گرفته باشد «یا در آسمانها یا در زمین باشد» یعنی: یا در هرجایی از اماکن آسمانها و زمین قرار داشته باشد «خداوند آن را می‌آورد» یعنی: آن را حاضر می‌گرداند و انجام‌دهنده آن را برابر آن مورد محاسبه قرار می‌دهد «بی‌گمان خداوند لطیف است» و باریک‌بین پس هیچ کار نهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند بلکه علم وی به هر امر نهانی‌ای می‌رسد «و خبیر» است به هرچیز لذا هیچ چیز از معرض آگاهی وی ناپدید نمی‌شود. در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما در دل صخره سنگی سخت که نه آن را دری است و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان عمل وی - هر چه باشد - برای مردم بیرون آورده می‌شود».

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (17)

«ای فرزندم! نماز را برپا دار و به معروف امر و از منکر نهی کن و بر آنچه که به تو رسد» از آزار و اذیت در برابر امر به معروف و نهی از منکر، یا دیگر

محنت‌ها «صبر کن» دلیل مخصوص ساختن این طاعتها این است که اینها اساس عبادات و تکیه‌گاههای خیر می‌باشند «بی‌گمان این» طاعات ذکر شده «از امور عزم شده است» یعنی: از اموری است که خدای عزوجل آنها را بر بندگانش عزیزت و واجب قرار داده است. یا محتمل است مراد این باشد: این خصلت‌ها از اعمال سترگ و برتر اهل اخلاق و کارهای محوری بندگان استوارقدمی است که مصممانه راه نجات را می‌پیمایند.

این آیه دلیل بر آن است که امت‌های دیگر نیز به این طاعت‌ها مأمور بوده‌اند.

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (18)

«و رویت را از مردم برمگردان» یعنی: از مردم بر سییل تکبر و گردن‌فرازی و نخوت رخ برمتاب. یا معنی این است: آن‌گاه که نام کسی در نزد تو برده شد، گونه‌ات را به نشانه این که او را حقیر و کوچک می‌شماری، برمگردان و با مردم به تواضع و فروتنی رفتار کن و حتی اگر کمترترین کس با تو سخن می‌گوید، به او گوش فراده تا سخنش را به آخر برساند. چنان‌که رسول اکرم ص چنین می‌کردند. «و در زمین خرامان راه مرو» یعنی: خودبینانه، فخرمآبانه و گردن‌کشانه راه مرو، که این سبب خشم الهی بر تو می‌شود. هدف، نهی از تکبر و گردن‌کشی است.

در حدیث شریف به روایت صحاح شش‌گانه از ابن عمر τ روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: «من جر ثوبه خیلاء لا ینظر الله إلیه یوم القیامة» هر کس جامه‌اش را از روی خودبینی و تکبر کشال و کشیده ساخت، خداوند او را در روز

قیامت به سوی او (به نظر رحمت) نگاه نمی‌کند». «بی‌گمان خداوند هیچ مختال فخوری را دوست نمی‌دارد» اختیال: تکبر و خودبرتربینی است. فخور: کسی است که بر مردم به مال، یا شرف، یا نیرویی که دارد، فخر می‌فروشد. البته سخن گفتن از نعمت‌های خدای عزوجل بر خود، از باب فخرفروشی نیست زیرا خداوند متعال می‌فرماید: **(وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ)**: (اما از نعمت پروردگارت سخن بگویی).

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ **(19)**

«و در راه رفتن خود میانه‌روی کن» یعنی: در راه رفتن روشی در میان شتاب‌روی و آهسته‌روی اختیار کن لذا نه مانند کسانی که خود را به مردگی می‌زنند، خرنده راه برو و نه مانند شیطان از زمین برجه. نقل است که: عمرؓ مردی را دید که مرده‌وار راه می‌رود و به بی‌حالی و بی‌رمقی تظاهر می‌کند، گویی می‌خواهد تا بر تواضع خویش بیفزاید پس به او گفت: «لا تمت علینا دیننا امانک الله: دین ما را بر ما نمیران، خدا تو را بمیراند». همچنین نقل است که: عمرؓ مردی را دید که سرش را فروانداخته و خود را بی‌رمق و خاکسار نشان می‌دهد پس به وی گفت: «ارفع رأسک فإن الاسلام لیس بمریض: سرت را بردار زیرا اسلام بیمار نیست». یعنی: بانشاط، نیرومند، سرحال و سرزنده باش. در سنت ثابت شده است که رسول خدا ص چون راه می‌رفتند، به شتاب راه می‌رفتند. پس معنای **(وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ)** این است: در راه رفتنت خرامان و متکبر مباش. عطاء می‌گوید: «یعنی باوقار و سکینه راه برو». «و صدایت را آهسته بدار» آن را فرود آور و باتکلف بلند نکن زیرا بلندکردن صدا به بیشتر از

حد نیاز، شنونده را می‌آزارد «همانا انکر آوازه‌ها، بانگ درازگوشان است» یعنی: ناخوش‌ترین و زشت‌ترین آوازه‌ها، آواز خران است زیرا اول آن عرعر و آخر آن بانگی بس انکر و گوش‌خراش است. در حدیث شریف آمده است: «چون بانگ خروس را شنیدید، از خداوند فضل وی را بخواهید و چون بانگ خر را شنیدید، به خداوند از شیطان پناه ببرید زیرا او شیطانی را دیده است».

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ (20)

«آیا ندیده‌اید که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، مسخر شما گردانید» مسخر گردانیدن آنها برای آدمیان، عبارت است از: دادن قدرت بهره‌گیری از این پدیده‌ها به آنان و از مخلوقات آسمانی‌ای که در جهت منافع فرزندان آدم مسخر ساخته شده‌اند، عبارتند از: خورشید، ماه، ستارگان و مانند اینها و نیز فرشتگان در این قطارند زیرا ایشان به فرمان خدای سبحان نگهبانان فرزندان آدم هستند. و از مخلوقات زمینی‌ای که برای بشر رام ساخته شده‌اند، عبارتند از: سنگ، خاک، کشتزارها، میوه‌ها، حیواناتی که انسان از آنها بهره‌برداری می‌کند و غیراینها.... پس مراد از تسخیر و رام کردن آنها برای بشر، قرار دادن پدیده رام ساخته شده در موقعیتی است که انسان از آن بهره‌برداری کند، چه آن پدیده به فرمان انسان و تحت تصرف وی باشد چه نباشد.

«و» آیا ندیده و ندانسته‌اید که خداوند «نعمتهای آشکار و پنهانش را بر شما تمام کرد» یعنی: آنها را به پایه اتمام و اکمال رسانید. نعمتهای آشکار عبارت‌اند از: نعمتهایی که به عقل یا حس دریافته می‌شوند و هرکه در پی شناخت آنها

باشد، آنها را می‌شناسد؛ مانند سلامتی و کمال در آفرینش، مال، جاه، جمال و انجام دادن طاعات و عبادات. نعمتهای پنهانی عبارتند از: معرفت، عقل و آنچه که شخص در نهاد خویش از علم و یقین به وجود خداوند و ظن نیکو نسبت به او می‌یابد و نیز آن آفاتی که خداوند از بنده دفع می‌کند. به‌قولی: نعمت آشکار اسلام است و نعمت پنهان، ستر و پرده‌پوشی پروردگار متعال بر بنده. در حدیث شریف آمده است که رسول‌خدا ص در پاسخ سؤال ابن عباس ك که از ایشان راجع به این آیه پرسید، فرمودند: «نعمتهای آشکار اسلام است و آنچه از خلقت و آفرینش که زیباست و نعمتهای پنهان، چیزهایی است که خداوند از اعمال بدت بر تو پوشانیده است».

«و از مردم کسانی هستند که درباره خداوند» یعنی: در توحید و صفات وی «مجادله می‌کنند» از روی مکابره و عناد، بعد از آن‌که حق برایشان آشکار گشته و حجت بر آنان اقامه شده است؛ مانند نضربن حارث و امثال وی از سردمداران شرک در مکه و این مجادله‌شان درباره خداوند: «بدون هیچ علمی» است از علوم عقلی یا نقلی زیرا عقل و علم تجربی انسان، فریادگر وجود و یگانگی خداوند و تجلی‌گاه این حقیقت‌اند و کتابهای آسمانی و رسالتهای الهی نیز برای روشن کردن بیشتر این حقیقت آمده‌اند. «و» نیز این مجادله‌شان «بدون هیچ هدایتی» است که انسان بتواند به‌وسیله آن، به راه صواب رهنمون شود «و» نیز این مجادله‌شان «بی‌هیچ کتاب روشنگری» است که خدای سبحان آن را نازل کرده باشد. پس این مجادله‌شان در حق خداوند، صرفاً از روی لجاجت و گردنکشی و کاملاً بر بنیاد عناد محض می‌باشد و هیچ تکیه‌گاهی از عقل، علم، معرفت، کتاب و هدایت ندارد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانُ الشَّيْطَانَ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (21)

«و چون به آنان» یعنی: به این بت پرستان اهل جدال و عناد در امر توحید و یگانگی حق تعالی «گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده» بر پیامبرش از کتاب «پیروی کنید» آنها به تقلید محض تمسک ورزیده و «می گویند: نه! بلکه از چیزی که پدرانمان را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم» پس بتانی را که آنها می پرستیده اند، می پرستیم و در راهی که آنها بر آن روان بوده اند، می رویم «حتی اگر هم شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فراخواند؟» گویی حق تعالی می گوید: آیا از پدرانشان در شرک پیروی می کنند، حتی اگر شیطان عقیده فاسد شرک را برای پدرانشان آراسته باشد و در نهایت، آنان را به شرک درافکنده و بدین گونه وارد جهنم سوزان کرده باشد؟ پس در صورتی که حال و وضع این چنین باشد، پیروی از پدران چه معنی و چه توجیهی دارد؟ و این منع صریحی از تقلید در اصول عقیده است.

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (22)

«و هر که روی خود را به سوی الله متوجه کند» یعنی: هر کس امور خویش را به خداوند سپرده و عبادت خویش را برای او خالص گرداند و با تمام وجود به سوی او روی آورد «درحالی که محسن باشد» یعنی: در اعمال خویش نیکوکار باشد، چنین کسی «به راستی که به دست آویزی محکم چنگ زده است» یعنی: به عهد و پیمانی استوار و محکم چنگ زده و خود را به آن آویخته

است. احسان: چنان‌که در حدیث شریف تعریف شده، عبارت است از این‌که: «خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند».

این آیه حال کسی که امور خویش را به خداوند می‌سپرد، به حال شخصی تمثیل می‌کند که می‌خواهد به کوهی بلند و سربه‌فلک‌کشیده‌ای بالا رود پس در این صعود خویش، به دست‌آویزی محکم و ریسمانی متین که در آن کوه فروآویخته شده است چنگ می‌زند و به مدد آن دست‌آویز، به آن کوه بالا می‌رود تا به قله آن می‌رسد.

«و بازگشت کارها به سوی الله است» نه به سوی غیر وی و پادشاهیتان را از او دریافت می‌کنید نه از غیر وی پس با نیروی ایمان و صلابت عمل، به اوجگاه رضای او صعود کنید.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (23)

«و هر که کافر شد، نباید کفر وی تو را اندوهگین کند» زیرا کفر وی به تو زبانی نمی‌رساند «بازگشتشان به سوی ماست و آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌کنیم» یعنی: آنان را از اعمال زشت و ننگینشان خبر می‌دهیم و در برابر آن مجازاتشان می‌کنیم «در حقیقت خدا به راز دلها داناست» و هیچ چیز از این رازها بر او پنهان نمی‌ماند زیرا رازها در نزد خداوند مانند امور علنی، آشکار است بنابراین، حق تعالی با آنان به حسب علم خویش درباره‌شان رفتار می‌کند.

نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ (24)

«آنان را اندکی برخوردار می‌سازیم» یعنی: کفار را در دنیا مدت اندکی مجال می‌دهیم تا از آن برخوردار و بهره‌مند شوند پس این بهره‌مندی هرچند بسیار باشد، باز هم اندک است زیرا نعمت زوال‌پذیر با نعمت همیشگی قابل قیاس نیست و کم‌تر از کمترین است «سپس آنان را به‌سوی عذابی سخت ناگزیر می‌سازیم» و آنان را با بیچارگی به‌سوی عذاب دوزخ می‌رانیم.

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (25)

«و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: خداوند» یعنی: اعتراف می‌کنند به این که خداوند آفریننده آنهاست و جوابی غیر از این ندارند زیرا دلایلی که آنها را از نسبت دادن آفرینش به‌سوی غیر خداوند باز می‌دارد، به‌نحوی آشکار و نمایان است که ناگزیر به آن اقرار کرده‌اند «بگو» ای محمد ص! «الحمد لله» ستایش از آن خداست بر این اعتراف شما پس بعد از این اعتراف، دیگر چگونه غیر او را می‌پرستید و معبودان باطل را برای وی شریک قرار می‌دهید؟ «بلکه اکثرشان نمی‌دانند» یعنی: نمی‌نگرند و تدبر نمی‌کنند تا بدانند که فقط آفریننده این چیزهاست که سزاوار پرستش می‌باشد، نه غیر وی.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (26)

«آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست» در ملک و در آفرینش پس غیر وی به‌هیچ وجه سزاوار پرستش نیست «درحقیقت، خدا همان» ذات

«بی‌نیاز است» از غیر خویش و «حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش است؛ هرچند هم کسی حمد او را نگوید.

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٍ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (27)

«و اگر همه درختان زمین قلم شوند و دریا مرکب و هفت دریای دیگر به آن مدد برساند، کلمات الهی به پایان نرسد» یعنی: اگر درختانی که در دنیاست همه قلم شوند و آب دریا همگی جوهر و مرکب گردد آن‌گاه کلمات خداوند که چون بخواهد با آنها سخن می‌گوید - که این کلمات عبارت از علم خداوند و امر وی هستند - با آن قلمها و مرکبها نوشته شود، قطعا آب دریا به پایان می‌رسد درحالی که کلمات خدا به پایان نرسیده است، هرچند در پشت سر آن دریا هفت دریایی دیگر باشد که به آن مدد رسانده و به یاری آن دریا آمده باشد. ذکر عدد هفت بر وجه مبالغه است نه بر وجه حصر زیرا در کلام عرب عدد هفت و هفتاد و هفتصد برای تعبیر از کثرت به کار می‌روند «بی‌گمان خداوند غالب با حکمت است» غالب است؛ زیرا چیزی او را عاجز نمی‌تواند کرد، حکیم است در خلق، امر، شرع و تمام امور پس هیچ فردی از مخلوقاتش از دایره حکمت و علمش بیرون نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون آیه (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) «اسراء/85» درباره یهود نازل شد، آنان گفتند: چگونه به ما اندکی از علم داده شده در حالی که خداوند تورات را که در آن کلام و احکام وی است به ما داده است؟ پس این آیه نازل شد.

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْتُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (28)

«آفریدن و برانگیختن شما، جز مانند آفریدن و برانگیختن یک تن نیست»
یعنی: قدرت خداوند بر آفرینش و برانگیختن همه خلق در روز قیامت، همانند قدرت وی بر آفرینش یک تن است پس اندک و بسیار در پیشگاه قدرت وی یکسان می‌باشد، از آن روی که خداوند متعال بر همه چیز قادر و تواناست «بی‌گمان خداوند شنواست» برای هر آنچه که شنیدنی است «بیناست» به هر آنچه که دیدنی است.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: آیه کریمه درباره ابی‌بن‌خلف و جمعی دیگر از مشرکان نازل شد که به رسول‌خداصل گفتند: خداوند ما را در چندین طور و چندین مرحله آفریده است، ابتدا نطفه بوده‌ایم، سپس خون بسته گشته‌ایم، آن‌گاه گوشت پاره‌ای، سپس بر آن گوشت، استخوان آفریده است، آن وقت تو می‌گویی که ما همه در یک ساعت به آفرینش نوینی برانگیخته می‌شویم؟ پس، خداوند این آیه را نازل فرمود.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (29)

«آیا ندیده‌ای» ای مخاطب! «که خدا شب را در روز درمی‌آورد و روز را نیز در شب درمی‌آورد؟» یعنی: به هریک از شب و روز می‌افزاید؛ با آنچه که از دیگری می‌کاهد «و» آیا ندیده‌ای که خداوند «خورشید و ماه را گردانید» یعنی: آن دو را منقاد و فرمان‌پذیر حکم خویش گردانید که برای اندازه‌گیری اوقات و میعادها و سامان دادن و به‌انجام رسانیدن منافع، به فرمان وی طلوع و

افول می‌کنند «هر یک تا مدتی معین روان است» به‌قولی: این مدت معین روز قیامت است و به‌قولی دیگر: وقت طلوع و افول آنهاست «و آیا ندیدی که خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» و هیچ امر پنهانی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند؟ زیرا ذاتی که بر سامان دادن و تدبیر همچون امور بزرگی توانا باشد، به طریق اولی به آگاه شدن از آنچه می‌کنید تواناست.

ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (30)

«این» اوصافی که ذکر شد؛ از وسیع و بی‌کرانه بودن علم الهی، فراگیری قدرت و شگفتی‌های صنع وی «به سبب آن است که الله خود حق است» یعنی: حق تعالی همه این پدیده‌ها را آفرید تا بدانید که او حق است «و آنچه به جای او می‌پرستند، باطل است» این معبودهای باطل شیطان و دیگر معبودانی از بتان یا غیر آنهاست که به خدای سبحان شریک می‌آورند «و خدا همان بلندمرتبه» با قدرت و جلال و «بزرگ است» که در ربوبیت و سلطه مطلقش، صاحب کبریا و بزرگی می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (31)

«آیا ندیده‌ای که کشتی‌ها به نعمت خداوند» یعنی: به لطف و رحمت و فضل وی بر شما «در دریا روان می‌گردند» و به شما امکان می‌دهند تا در سفرهای دریایی‌تان برای کسب معاش و طلب روزی، به نرمی و راحتی حرکت کنید؟ «تا» ای مخاطبان! «برخی از نشانه‌های خود را به شما بنمایاند؟» نشانه‌ها

عبارت از آثار قدرت وی هستند که در معرض مشاهده شما قرار دارند و ارزاقی است که به شما از دریا می‌دهد «بی‌گمان در این» قدرت‌نمایی «برای هر صبرکننده سپاسگزاری نشانه‌هایی است» یعنی: هر کسی که دارای صبر و شکیبایی‌ای بلیغ و سپاسگزاری‌ای بسیار باشد؛ با مشاهده این نشانه‌ها، از گناهان و نافرمانی‌های خداونداً صبر می‌کند و نعمت‌های وی را شکر می‌گزارد زیرا ایمان چنان‌که در حدیث شریف آمده است دو نیم است؛ نیمی از آن صبر و نیمی دیگر شکر است.

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلِّ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجِدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (32)

«و چون موجی آنان را همانند سایه‌بان فراگیرد» خداونداً موج را به سبب بزرگی آن به چیزی که بر انسان سایه می‌افکند - مانند کوه یا ابر یا غیر اینها - تشبیه کرد. آری! چون درگیر هجوم موج شوند «خداوند را می‌خوانند در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اند» پس در امر نجات‌دادن خود از امواج دریا بر غیر خداونداً تکیه نمی‌کنند زیرا می‌دانند که هیچ نیروی دیگری جز حق تعالی، نفع و زیانی نمی‌تواند برساند، از این‌روی بتان خویش را نمی‌خوانند بلکه آنها را در این حالت فراموش می‌کنند «پس چون آنان را به سوی خشکی برهاند» در آنجاست که به دو گروه تقسیم می‌شوند: «برخی از آنان میانه رو هستند» یعنی: بر راه میانه که همانا راه توحید است پایدارند و به غیر آن انحراف نمی‌کنند لذا به عهدی که در دریا با خدای عزوجل در مورد خالص ساختن دین برای وی بسته‌اند، وفا می‌کنند اما برخی دیگر کافر و

کج رواند و آن عهدی را که در دریا به خدا دادند، پشت پا می‌افکنند. «و آیات ما را جز هر عهدشکننده ناسپاسی انکار نمی‌کند» ختار: بسیار پیمان‌شکن است. ختر: زشت‌ترین انواع غدر و پیمان‌شکنی و عدم وفا به عهد می‌باشد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (33)

«ای مردم! از پروردگارتان پروا بدارید» با امثال اوامر و اجتناب از نواهی وی «و بترسید از روزی» چون روز قیامت «که هیچ پدری به جای پسرش کفایت نکند» یعنی: هیچ پدری به داد فرزندش نمی‌رسد و به‌هیچ وجه به وی نفعی نمی‌رساند، بدان جهت که او تماماً به خود مشغول است «و هیچ فرزندی نیز به‌جای پدر خود کفایت‌کننده چیزی نباشد» پس وقتی پدر به داد فرزند و فرزند به داد پدر نرسد، غیر آنها از نزدیکان، به‌طریق اولی قادر به دادرسی یک‌دیگر نیستند، چه‌رسد به بیگانگان. بارخدایا! ما را از کسانی قرار ده که به غیر تو امید نمی‌بندند و بر غیر تو تکیه نمی‌کنند. «بی‌گمان وعده الله حق است» و هیچ خلافتی در آن نیست پس آنچه از خیر که بدان وعده داده است و آنچه از شر که از آن برحذر داشته است، یقیناً آمدنی است و برگشتی ندارد. این آیه، طمع مؤمنان را از این که بتوانند به پدران کافر خود در آخرت نفعی برسانند، قطع می‌کند «پس زندگانی دنیا» و آرایشها و پیرایشهای آن «شما را نفریبد» زیرا زندگانی دنیا از بین‌رفتنی و گذراست «و غرور، شما را نسبت به خداوند فریب ندهد» مراد از غرور: در اینجا شیطان است زیرا این شیطان است که خلق را

فریب داده و آرزوهای بی‌اساس را در نهادشان می‌پروراند و از آخرت غافلشان می‌گرداند.

سعید بن جبیر τ می‌گوید: «فریفته شدن به خداوند آن است که شخص در گناه درازدستی نموده و در عین حال، بر خداوند آرزوی آمرزش را ببندد».

**إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ
مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (34)**

«بی‌گمان علم قیامت نزد خداوند است» یعنی: علم و آگاهی وقت آن فقط نزد اوست و جز او احدی وقت آن را نمی‌داند «و باران را فرومی‌فرستد» در اوقاتی که برای فرود آوردن آن معین کرده است «و آنچه را که در رحمهاست می‌داند» از نری و مادگی، صلاح و فساد و غیر اینها، بدون وسیله و ابزار و آزمایشی در حالی که اگر بشر نری و مادگی را می‌داند، با ابزار و آزمایش و اعمال تجربه است «و نمی‌داند هیچ نفسی» از نفوس و حتی فرشتگان و پیامبران و جن و انس «که فردا چه کسب می‌کند» از کسب دین یا کسب دنیا و از به دست آوردن خیر یا شر «و هیچ‌کسی نمی‌داند که در کدامین سرزمین می‌میرد» و حق تعالی در کدامین مکان جانش را می‌ستاند؟

ابن جریر و ابن ابی حاتم از مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند که گفت: «مردی از صحرانشینان نزد رسول خدا ص آمد و گفت: زخم باردار است پس مرا آگاه کن که چه می‌زاید؟ در سرزمین ما خشکسالی است لذا به من خبر بده که چه وقت باران فرود می‌آید؟ و از تاریخ تولد خود آگاهم اما تو به

من خبر بده که چه وقت می میرم؟ همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...).

در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «مفاتیح الغیب خمس لا یعلمهن الا الله، لا یعلم ما فی غدا الا الله و لا متی تقوم الساعه، الا الله، و لا ما فی الارحام، الا الله، و لا متی ینزل الغیث، الا الله، و ما تدری نفس بای ارض تموت، الا الله: کلیدهای غیب پنج چیز است که آنها را هیچ کس جز خداوند نمی داند: آنچه را که فردا روی می دهد، جز خداوند هیچ کس نمی داند، جز خداوند کسی نمی داند که قیامت چه وقت برپا می شود، جز خداوند کسی نمی داند که چه چیزی در رحم هاست، جز خداوند کسی نمی داند که چه وقت باران فرود می آید و جز خداوند هیچ کس نمی داند که در کدام سرزمین می میرد». اما آنچه که امروزه از پیشبینی ها و سنجش ها در امور هواشناسی و غیر آن می بینیم، اینها بر وسایل و ابزارهای ویژه ای - از جمله دستگاه های شناخت نسبت رطوبت و سرعت باد - متکی است، که هرگز علم غیب شناخته نمی شود بلکه تخمین و تجربه و حدسی است که گاهی هم عکس آن روی می دهد. «بی گمان خداوند داناست» به امور غیب «آگاه است» به آنچه که بوده و خواهد بود.

(سوره سجده)

مکی است و دارای (30) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت که در آن وصف مؤمنانی است که برای خداوند متعال سجده می‌کنند و در هنگام استماع قرآن عظیم، برای او تسبیح می‌گویند، «سجده» نامیده شد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره ؓ آمده است که فرمود: رسول خدا ص در نماز بامداد روز جمعه، سوره سجده (الم تنزیل) و سوره «انسان» را تلاوت می‌کردند. همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از جابر بن عبدالله ؓ آمده است که فرمود: رسول خدا ص تا سوره: سجده (الم تنزیل) و سوره: «تبارک الذی بیده الملك» را نمی‌خواندند، نمی‌خوانیدند.

الم (1)

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم» و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2)

«فروفرستادن این کتاب، هیچ شکی در آن نیست» یعنی: هیچ شکی در آن نیست که این کتاب فرو فرستاده «از سوی پروردگار عالمیان است» پس نه دروغ است، نه جادو، نه فال‌بینی و نه افسانه‌های پیشینیان زیرا قرآن کتابی

عجازگر برای بشر است و کتابی که خود عاجز کننده بشر باشد، دورترین چیز از معرض چنین شکی است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (3)

«آیا می‌گویند: آن را برافته است» آیا مشرکان می‌گویند: محمد ص قرآن را از نزد خود برافته است؟ «ام»: برای انتقال از سخن سابق به سوی سخن بعدی، یعنی انکار پندار یادشده آنان است. «نه، چنین نیست بلکه آن حق است» و ثابت و یقینی «از سوی پروردگار تو» نه چنان که آنها از روی جهل و عناد ادعا می‌کنند. «بل»: برای اضراب و نفی قولشان و اثبات سخنی است که بعد از آن می‌آید.

سپس خدای عزوجل حکمت فرو فرستادن قرآن را بیان کرده می‌فرماید: «تا مردمی را که پیش از تو هشداردهنده‌ای برای آنان نیامده است، هشدار دهی» قوم عرب امتی امی و ناخوان بودند که قبل از رسول اکرم ص پیامبری به‌سویشان نیامده بود «باشد که هدایت شوند» یعنی: به‌خاطر این که هدایت شوند و با هشدارهای تو به راه آیند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (4)

درحالی که مقدمه سوره درباره نفی شک از قرآن و بیان حکمت انزال آن بود، اینک حق تعالی با روش دیگری به این حقایق توجه می‌دهد: «خداوند ذاتی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید»

و او خود به این که درازی این روزها چه مقدار بود، داناتر است. که این بهترین سخن در تفسیر آن می‌باشد زیرا مفسران در تفسیر «روزهای شش‌گانه» اختلاف نظر دارند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «اندازه هر روز به مقدار هزار سال از سالهای دنیا بود». حسن بصری می‌گوید: «اگر خدای عزوجل می‌خواست آنها را در یک چشم به هم زدن می‌آفرید ولی خواست تا تانی و درنگ کردن در امور را به بندگان خویش بیاموزد». «آن‌گاه بر عرش استقرار یافت» تفسیر آن با بیانی کافی و شافی در سوره‌های قبل گذشت و در اینجا به‌طور خلاصه باید گفت: مراد از **(اِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ)** استوای است که سزاوار آن ذات ذوالجلال است، بدون بیان کیفیت، یا تعیین جهت مخصوص و معینی برای آن. «شما را جز او هیچ سرپرست و شفاعتگری نیست» یعنی: اگر از حدود و مقتضای رضای حق تعالی تجاوز کنید، بجز او، یا در برابر عذاب او، برای خود هیچ سرور و یآوری نمی‌یابید که شما را سروری و یآوری نموده و عذاب وی را از شما بگرداند و نه شفاعتگری را می‌یابید که برای شما نزد وی شفاعت نماید «آیا باز هم متذکر نمی‌شوید» به تذکری که با تدبر و تفکر همراه باشد و آیا این پندها را به شنیدن فهم و تعقل نمی‌شنوید تا از آنها بهره‌مند شوید؟.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (5)

«امر را از آسمان گرفته تا زمین تدبیر می‌کند» یعنی: حق تعالی کار فرمانروایی‌اش را با قضا و قدر خویش از آسمان گرفته تا زمین در هر دو عالم علوی و سفلی، استوار و محکم اداره می‌کند. به‌قولی معنی این است: او کار و بار دنیا را با اسباب آسمانی‌ای مانند فرشتگان و غیره تدبیر و سامان‌دهی می‌کند

در حالی که فروآورنده احکام و آثار خویش به سوی زمین است «سپس در روزی که اندازه‌اش - از آنچه شما می‌شمارید - هزار سال است، به سوی او بالا می‌رود» یعنی: سپس نتیجه و گزارش کار تماماً به سوی خدای سبحان بالا می‌رود تا درباره آنها در روزی که اندازه آن هزار سال از روزهای دنیاست، حکم کند و آن روز، روز قیامت است. بودن اندازه آن روز به مقدار هزار سال، به خاطر شدت هول و هراسها و دشواریهای آن برای کفار است اما آن روز - چنان که در حدیث شریف آمده است - بر مؤمن سبکتر از وقت یک نماز فرض در دنیاست. در آیه دیگری^{۱۹} خداوند مقدار روز قیامت را پنجاه هزار سال ذکر کرده است. قرطبی به نقل از ابن عباس ك می‌گوید: «مراد این است که خداوند متعال روز قیامت را در دشواری آن بر کفار همچون پنجاه هزار سال قرار داده است چنان که اعراب ایام ناخوش را به درازی و ایام خوشحالی را به کوتاهی وصف می‌کنند». به قولی دیگر مراد این است که: فرشتگان اخبار بندگان و اعمالشان را به سوی حق تعالی بالا می‌برند. ابن کثیر می‌گوید: «اعمال به سوی دیوان و دفتر خویش بر فراز آسمان دنیا بالا برده می‌شوند و مسافت میان آن تا زمین، فاصله پانصد سال راه است». همچنین ابن کثیر از مجاهد و ضحاک نقل می‌کند که گفته‌اند: «فرود آمدن فرشته به زمین در مسیری به فاصله پانصد سال راه و صعود وی نیز همین مقدار راه است ولی فرشته آن را در چشم به هم زدنی طی می‌کند». والله اعلم.

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (6)

19 - نگاه، «معارج / 4».

«این» آفریننده تدبیرکننده همانا «دانای پنهان و آشکار است، غالب و مهربان است» یعنی: او ذات قوی و قاهری است که او را هیچ چیزی مغلوب نمی‌سازد اما در عین حال، رحمت وی به بندگانش وسیع است.

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (7)

«همان کسی که هر چیزی را که آفریده، نیکو آفریده است» یعنی: مخلوقاتش را با استواری و استحکام تمام آفریده. و هرچند برخی از مخلوقات در ظاهر منظر نیکویی ندارند اما در اساس آفرینش خود متقن و محکم آفریده شده‌اند «و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد» یعنی: آدم ÷ را از گل به صورتی بدیع و شکلی نیکو و زیبا آفرید.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (8)

«سپس نسل او را» یعنی: فرزندان و اخلاف او را «از سلاله آبی بی‌مقدار» و حقیر «پدید آورد» که آب منی است. نسل، «سالله» نامیده شد زیرا از اصل خویش جدا و بیرون کشیده می‌شود.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (9)

«آن‌گاه او را برابر و به‌سامان گردانید» یعنی: انسان اولیه (آدم ÷) را که آفرینش وی از گل آغاز شده بود، استوار گردانیده و شکل وی را برابر و میان اعضا و اندامهای وجودش تناسب پدید آورد «و در او از روح خویش دمید» خداوند متعال برای گرمی‌داشت و تجلیل از روح و نشان دادن شرف و منزلتش، آن را در این آیه به خودش نسبت داد، گویی فرمود: و در آدم از چیزی دمیدیم که

مخصوص به ما و به علم ما است، آن چیز روح است. پس نسبت یافتن روح به سوی حق تعالی به این معنی نیست که روح جزئی از وجود وی است زیرا او از چنین نسبتی والا و برتر است. «و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد» تا نعمت خویش را بر شما کامل ساخته و آفرینش را به کمال و به سامان برساند و همه این نعمتهای عظیم را برای شما گرد آورد تا بدانها هر شنیدنی‌ای را بشنوید، هر دیدنی‌ای را ببینید و هر دریافتنی‌ای را درک و تعقل کنید و بفهمید، لیکن شما: «چه اندک شکر می‌گزارید» این نیروهایی را که خدای عزوجل به شما ارزانی کرده‌است! و شکر آنها این است که در طاعت خدای عزوجل به کار گرفته شوند نه در معصیت وی اما شما بسیار اندک این گونه می‌کنید.

وَقَالُوا أَنَذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَنِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ
(10)

«و گفتند» کافران در مقام انکار معاد «آیا وقتی در زمین ناپدید شدیم» یعنی: وقتی به اندرون خاک تیره زمین رفته، از چشمها غایب و ناپدید و گم و گور شدیم و اجزای وجودمان متلاشی و به خاک تبدیل شد «آیا باز آفرینش نوینی خواهیم یافت» یعنی: آیا مجددا برانگیخته و زنده خواهیم شد؟ این بسی بعید از تصور است. آری! این امر نسبت به ظرفیت توانایی‌های قاصر آنان بعید است، نه نسبت به قدرت ذات متعالی که آنان را از کتم عدم آفرید و بدین جهت فرمود: «بلکه آنان به لقای پروردگارشان کافرند» یعنی: آنان از روی مکابره و عناد، منکر دیدار حق تعالی هستند.

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (11)

«بگو» در بیان حقیقت آنچه که پیش روی دارند: «ملک الموت» یعنی: فرشته مرگ که همانا عزرائیل است و او همکاران و گماشتگانی دارد «روح شما را می‌گیرد که بر شما گمارده شده است» یعنی: عزرائیل بر گرفتن ارواحتان در هنگام به سر رسیدن اجل‌هایتان گمارده شده است «آن‌گاه» با رستاخیز و حشرونشر «به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید» نه به سوی غیر وی پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. و این است معنای لقای الهی. در حدیث شریف آمده است که همکاران ملک الموت، ارواح را از سایر قسمت‌های بدن بیرون می‌کشند تا آن‌که چون روح به حلقوم رسید، خود عزرائیل آن را می‌گیرد. مجاهد می‌گوید: «زمین مانند طشتی تحت اشراف و احاطه ملک الموت قرار داده شده است، به طوری که هرگاهی بخواهد، هر روحی را از آن می‌گیرد». همچنین در حدیث شریف به نقل از ابن عطیه آمده است: «خدای سبحان خود ارواح حیوانات را می‌ستاند، نه فرشته مرگ». گویی حق تعالی حیاتشان را بی‌هیچ واسطه‌ای نابود می‌کند و همچنین است کار جان‌ستانی بنی‌آدم، با این تفاوت که در بنی‌آدم فرشته مرگ وکیل و واسطه گرفتن جان است.

روایت شده است که چون خداوند ملک‌الموت را به گرفتن جانها موکل گردانید، او گفت: «پروردگارا! به من مأموریتی سپرده‌ای که به خاطر آن پیوسته از من به بدی یاد می‌شود و بنی‌آدم مرا دشنام می‌دهند. خداوند متعال فرمود: من برای مرگ علل و اسبابی از امراض و آفات قرار می‌دهم که بنی‌آدم مرگ را به آنها نسبت دهند و کسی تو را جز به خیر یاد نکند».

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (12)

«و اگر بنگری» ای محمد ص! یا ای انسان! «هنگامی را که مجرمان» یعنی کافرانی که گفتند: آیا چون در زمین ناپدید شدیم، مجددا زنده خواهیم شد؛ «پیش پروردگارشان سرهایشان را به زیر افکنده باشند» از شرمندگی و پشیمانی بر آنچه که در دنیا از شرک و نافرمانی وی مرتکب گردیده‌اند. آری! اگر این صحنه را در هنگام محاسبه آنان ببینی، قطعا صحنه شگفت‌آوری را دیده‌ای. آن‌گاه که می‌گویند: «پروردگارا! دیدیم» هم‌اکنون آنچه را که قبلا تکذیب می‌کردیم و دروغ می‌انگاشتیم «و شنیدیم» آنچه را که در دنیا منکرش بودیم. به قولی معنی این است: به‌راستی هشدارت را دیدیم و تصدیق پیامبرانت را شنیدیم. اما هنگامی دیدند و شنیدند که دیدن و شنیدن به حالشان هیچ سودی ندارد. «پس ما را بازگردان» به‌سوی دنیا «تا عمل کنیم» اعمال «شایسته» را؛ چنان‌که به ما دستور داده‌ای «ما بی‌گمان یقین کرده‌ایم» هم‌اکنون به آنچه که محمد ص از دعوت حق آورده بود.

چنین است که خود را در همچو زمانی به بودن از اهل یقین وصف می‌کنند، به امید این که خواسته‌شان در بازگردانیدن به‌سوی دنیا برآورده شود در حالی که این امکان هرگز به آنان داده نمی‌شود و اگر هم به دنیا بازگردانیده شوند، مجددا به‌همان اندیشه‌ها و کارهایی بازمی‌گردند که از آن نهی شده بودند و قطعا در این ادعا که اگر به دنیا بازگردانیده شوند خوب عمل خواهند کرد، دروغ‌گویند - چنان‌که بیان این امر در آیات دیگری آمده است.

**وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (13)**

«و اگر می خواستیم حتما به هر کسی هدایتش را می دادیم» در دنیا لذا تمام مردم را جبرا هدایت می کردیم، به طوری که احدی از آنان کافر نمی شد «لیکن این قول از جانب من ثابت شده است» یعنی: حکم من بر این امر پیشی گرفته و قضا و فیصله من صادر شده و تحقق یافته است؛ «که هر آینه جهنم را از همه جن و انس پر می سازم» این همان قول و حکمی است که از جانب من واجب و ثابت شده و بر بندگان من محقق شده است و قضا و فیصله من بر آن نافذ می گردد زیرا من به علم ازلی خویش دانسته ام که این دوزخیان به اراده و اختیار خود، راه انکار و تکذیب را در پیش گرفته و از اهل شقاوت می گردند.

**فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ (14)**

«پس به سزای آن که دیدار این روزتان را فراموش کردید، بچشید» یعنی: عذاب دیدار این روزتان را به سبب ترک آنچه که شما را بدان فرمان داده بودیم، بچشید «ما نیز فراموشتان کردیم» یعنی: شما را در عذاب فرونهادیم، به سان فرونهادن کسی که فراموش کرده باشد پس با شما مانند فراموشکاران معامله می کنیم. باید دانست که به کار گرفتن تعبیر: (ما نیز فراموشتان کردیم)، از باب صنعت ادبی «مقابله» است، و گرنه حق تعالی هیچ چیز را فراموش نمی کند. «و به سزای آنچه عمل می کردید» یعنی: به سبب کار و کردار پیشیتان در باتلاق کفر و عصیان «عذاب جاودان را بچشید».

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (15)

«تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند» یعنی: آنها را تصدیق کرده و از آنها بهره‌مند می‌شوند «که چون آن آیات را به ایشان یادآوری کنند، سجده‌کنان به روی درمی‌افتند» از روی تواضع و خشوع و شکر. یعنی: از خدای سبحان بیمناک می‌شوند پس به‌پاخاسته و به انگیزه بزرگداشت آیات وی و بیم از هبیت و عذابش، برای وی نمازهای پنج‌گانه و به‌قولی نماز نافله می‌گزارند «و پروردگار را با ستایش او به پاکی یاد کنند» یعنی: حق تعالی را از هرآنچه که سزاوار شأن وی نیست، تنزیه می‌کنند و او را در برابر نعمتهایش که از بزرگترین و کاملترین آنها راه‌یابی به‌سوی ایمان است، حمد و ستایش می‌گویند. یعنی در سجده خود می‌گویند: «سبحان‌الله و بحمده» یا: «سبحان ربی الاعلی و بحمده». «و آنان کبر نمی‌ورزند» یعنی: در حالی سجده می‌کنند و حمد و تسبیح می‌گویند که برای خداً خاکسار و متواضع و فروتن‌اند. یادآور می‌شویم که این آیه محل سجده تلاوت است.

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (16)

«پهلوهایشان از خوابگاهها جدا می‌گردد» و بر آن آرام نمی‌گیرد. به‌قولی معنی این است: تا نماز عشا را نخوانند، نمی‌خوابند. اما ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «مراد از آنان، تهجدگزارانی هستند که برای خواندن نماز شب از بستر خواب برمی‌خیزند». «پروردگارشان را از روی بیم و امید می‌خوانند» بیم از عذابش و امید به‌رحمتش «و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند» در طاعت

خداونداً. مراد از آن: ادای زکات فرض است. به قولی: مراد دادن صدقه نفل است. در حدیث شریف به روایت معاذبن جبل τ آمده است که رسول خدا ص به وی فرمودند: «اگر می خواهی تو را از درهای خیر آگاه گردانم؛ بدان که (درهای خیر سه چیز است):

1 - روزه سپر است (از آلودگی به شهوات).

2 - صدقه گناه را نابود می کند.

3 - (در سوم) به پاخاستن شخص در دل شب برای نماز و اظهار نیاز است».

همچنین در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزید رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «آن گاه که خداوند متعال اولین و آخرین را گرد آورد، منادی می آید و با صدایی که همه خلایق آن را می شنوند، می گوید: سیعلم أهل الجمع اليوم من أولى بالکرم: امروز اهل محشر خواهند دانست که چه کسی به گرمی داشت سزاوارتر است؟ سپس بازمی گردد و ندا می دهد: کسانی که پهلوهایشان از بسترها جدا می شد، به پا خیزند! پس ایشان - درحالی که جمعی اندک اند - به پا می خیزند. آن گاه بازمی گردد و ندا می دهد: کسانی که خدای عزوجل را در همه حال - هم در خوشی و هم در ناخوشی - ستایش می گفتند، به پا خیزند! پس - درحالی که ایشان جمعی اندک اند - به پا می خیزند آن گاه همگی به سوی بهشت سوق داده می شوند. سپس سایر مردم مورد محاسبه قرار می گیرند».

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (17)

«پس نفسی» از نفوس، یعنی هیچ کس «نمی‌داند که از آنچه مایه روشنی چشم‌ها است، چه چیزی برای آنان پنهان داشته شده است» یعنی: هیچ کس نمی‌داند که خداوند ابرای گروهی که در آیه قبل ذکرشان گذشت، چه نعمتهای حیرت‌آور و عظیمی را در آخرت پنهان داشته است که دل‌هایشان بدان آرام می‌گیرد «به پاداش آنچه می‌کردند» از اعمال شایسته در دنیا. در حدیث شریف قدسی به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «خداوند متعال فرمود: أَعَدَّتْ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ: برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است». ابوه‌ریره τ اضافه کرد: اگر خواستید آیه (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ) را بخوانید.

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ (18)

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول از عطاء و سدی نقل می‌کند: این آیه درباره علی‌بن‌ابی‌طالب τ و ولیدبن عقبه‌بن‌ابی‌معیط نازل شد زیرا ولید بر علی τ فخر فروخت و خود را از وی برتر دانست پس علی τ در پاسخ وی گفت: «ساکت باش که تو فاسقی بیش نیستی».

«آیا کسی که مؤمن است، همانند کسی است که فاسق است؟» یعنی: مؤمن همانند کافر نیست زیرا تفاوت میان آنها بسیار آشکار است و نور طاعت و ایمان با ظلمت کفر و عصیان هرگز برابر نیست. آری! «هرگز برابر نیستند» البته فسق از کفر عامتر است، هرچند گاهی فسق مترادف کفر می‌باشد.

جمهور فقها برآنند که بر نفی برابری میان مؤمن و کافر، نفی قصاص مؤمن در برابر کافر نیز مترتب می‌شود زیرا در قصاص، مساوات شرط است. اما احناف می‌گویند: مسلمان در برابر ذمی قصاص می‌شود زیرا مراد از نفی مساوات میان مؤمن و کافر در آیه کریمه، نفی برابری میان آنها در ثواب آخرت و نفی برابری میان آنها در دنیا در امر عدالت است، یعنی کافر عادل شمرده نمی‌شود. پس مراد نفی مساوات میان آنها در امر قصاص نیست.

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
(19)

«اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند پس برای آنان است جنت المأوی» مأوی: جایگاه است. لذا بهشت جایگاه حقیقی آنهاست «نزلی است» یعنی: بهشت، ضیافت و کرامتی است که برای بهشتیان در هنگام فرود آمدنشان به آن آماده شده است «به‌خاطر آنچه می‌کردند» از اعمال شایسته.

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ
(20)

«و اما کسانی که فسق ورزیده‌اند» یعنی: سرپیچی و تمرد کرده‌اند بر خداوند و بر پیامبرانش ﷺ و از دایره طاعت بیرون رفته‌اند «پس مأوایشان آتش است» یعنی: سرایی که در آن جای می‌گیرند و استقرار می‌یابند، همانا آتش دوزخ است «هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، در آن بازگردانیده می‌شوند و به آنان

گفته می‌شود: عذاب آتشی را که آن را دروغ می‌انگاشتید بچشید» گویندگان این سخن: فرشتگان نگهبان جهنم اند. یا گوینده خدای عزوجل است. این جمله دلالت می‌کند بر این که مراد از «فاسق» در سیاق آیات، «کافر» است.

وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (21)

«و به یقین غیر از آن عذاب بزرگتر» که عذاب آخرت است و حتما درگیر آن خواهند شد «از عذاب ادنی نیز به آنان می‌چشانیم» مراد از عذاب ادنی (عذاب کمتر) همانا عذاب دنیا است؛ از مصایب، آفات، امراض، نگرانی، اضطراب و امثال آن. به قولی: مراد از عذاب ادنی، کشته شدن به شمشیر در روز بدر است «باشد که آنها» به سبب عذابی که بر آنان فرود می‌آید «بازگردند» از شرک و گناهانی که در آن هستند به سوی ایمان و اطاعت در نتیجه، از آنچه که در آن قرار دارند، توبه کنند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (22)

«و کیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شود و آن‌گاه از آن روی بگرداند؟» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از چنین کسی نیست زیرا چنین کسی آنچه را از آیات و نشانه‌های الله که رو آوردن به ایمان و طاعت را می‌طلبند، شنیده و دیده است اما به جای اطاعت، روی گردانی و اعراض را پیش افکنده است، گویی اصلا آیات الهی را نمی‌شناسد «بی‌گمان ما از مجرمان انتقام کشنده‌ایم» و کسانی که از آیات ما روی گردانیده‌اند، به طور قطع مجرم‌اند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (23)

«و به راستی ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم» بنابراین، قرآن نیز یکی از کتب آسمانی است و پدیده‌ای نوظهور نمی‌باشد.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند اُ بعد از بیان اصول سه‌گانه توحید، معاد و رسالت در آغاز سوره، اینک در آخر آن یک‌بار دیگر به اصل سوم، یعنی بیان رسالت بازمی‌گردد و در این میان موسی ؑ را - به سبب این که دوران رسالت وی به محمد ص نزدیک است - به یادآوری انتخاب می‌کند و از عیسی ؑ نام نمی‌برد زیرا یهود به نبوت وی معترف نبودند اما نصارا به نبوت موسی ؑ نیز معترف بودند.

«پس» ای محمد ص ! «از لقای او» یعنی: از این که موسی ؑ از سوی ما کتاب را دریافت «در شک و تردید نباش» پس چنان‌که در نزول قرآن هیچ شکی نیست، در این حقیقت که موسی ؑ تورات را از پروردگارش دریافت کرده است، نیز هیچ شکی نیست. به قولی دیگر: مراد از جمله (از لقای او در شک و تردید نباش)، این است که خداوند اُ به پیامبرش حضرت محمد ص وعده می‌دهد که قبل از رحلت، با موسی ؑ ملاقات خواهد کرد. چنان‌که این وعده محقق نیز شد زیرا آن حضرت ص بعد از نزول این آیه، با موسی ؑ در سفر اسراء و معراج ملاقات کردند و این ملاقات یا در آسمان و یا در بیت المقدس بود. در حدیث شریف آمده است: «موسی ؑ را در شبی که مرا به سیر شبانه بردند، دیدم، او مردی بود دراز قامت با موهای مجعد، گویی از مردان قبیله شنوده است». به قولی دیگر معنای آیه این است: ای محمد ص ! از لقای موسی ؑ در قیامت در شک

نباش زیرا قطعا او را در قیامت ملاقات خواهی کرد. ولی قول اول به سیاق سوره نزدیکتر است. «و آن را برای بنی اسرائیل هدایتی گردانیدیم» یعنی: تورات را برای بنی اسرائیل رهنمود و مایه هدایتی قرار دادیم چنانکه قرآن را برای امت محمد ص.

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (24)

«و از آنان چون صبر ورزیدند» یعنی: از برخی از بنی اسرائیل به سبب صبر و پایداریشان بر دشواریهای تکلیف و هدایت مردم «و» به سبب این که «به آیات» تنزیلی «ما یقین داشتند» و در آنها بسیار تدبر می کردند و می دانستند که آیات ما حق است آری! به این دو سبب از آنها «ائمه ای قرار دادیم» یعنی: رهبران و پیشوایانی قرار دادیم که بنی اسرائیل در امور دین خویش به آنها اقتدا می کنند. به قولی معنی این است: به خاطر صبر و شکیبایی برخی از بنی اسرائیل در برابر لذایذ دنیا، آنها را ائمه و پیشوایانی قرار دادیم «که به فرمان ما هدایت می کنند» یعنی: آن پیشوایان با احکام و مواعظی که به فرمان ما از تورات بر مردم القا می کنند، آنان را به سوی هدایت فرامی خوانند. ابن کثیر به نقل از یکی از علما می گوید: «از این آیه به این نتیجه می رسیم که می توان با صبر و یقین، به امامت در دین دست یافت».

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (25)

«بی گمان پروردگار تو روز قیامت میانشان» یعنی: میان مؤمنان و کفار، یا میان پیامبران و امت هایشان «داوری می کند، در آنچه با یکدیگر در باره آن اختلاف می کردند» پس در آن روز، محق را از مبطل متمایز می گرداند.

**أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنْ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ (26)**

«آیا برای آنان» یعنی: برای کفار مکه «روشن نشده است که پیش از آنها چه بسیار نسلهایی را نابود کردیم» مانند قبایل عاد، ثمود و مانند آنها را؟ «که اینان در مسکنهایشان راه می‌روند» یعنی: اینان در سفرهای خویش از برابر سراهای ویرانشان می‌گذرند و آنها را مشاهده می‌کنند و آنچه را که در آنها از صحنه‌های عبرت‌انگیز و آثار عذاب مشهود است می‌نگرند اما از مشاهده این صحنه‌ها درس عبرت نمی‌گیرند «بی‌گمان در این» امری که ذکر شد «نشانه‌هایی است» بسیار بزرگ و عبرت‌آموز «آیا نمی‌شنوند» این آیات را تا از آنها پند پذیرند؟.

**أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ
أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ (27)**

«آیا ندیده‌اند که ما آب را به سوی زمین جرز می‌رانیم» یعنی: به سوی زمین بایر و بی‌گیاهی که جز با گسیل کردن آب به سوی آن، سبز نمی‌شود «پس بدان» آب «کشتزاری را بیرون می‌آوریم که چهارپایانشان از آن می‌خورند؟» یعنی: چهارپایانشان از آن کشتزار، گاه و دانه و برگ و مانند آنها از چیزهایی را که مردم نمی‌خورند، می‌خورند «و خودشان» یعنی: خودشان نیز دانه‌های بیرون آمده از کشتزار را خوراک خود می‌سازند و می‌خورند «آیا نمی‌بینند» این نعمتها را تا شکر و سپاس منعم را گزارده و او را به یگانگی بخوانند؟

ابن کثیر در تعلیقی بر تفسیر: (نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ) می‌گوید: «مثلا زمین مصر نرم و سست و شکننده است، به طوری که اگر بر آن باران ببارد،

ساختمانهای آن را ویران می‌کند پس خداوند متعال در عوض باران از مازاد آبهای حاصله از بارانهای سرزمین حبشه، آبی خوشگوار از دوردست‌ها به سوی آن می‌فرستد بنابراین، مصریان هر سال آبی گوارا و تازه دارند که در کشور و سرزمینی غیر از سرزمینشان باریده است، چنان آبی که خاک رس جدیدی از غیر سرزمین‌شان را نیز با خود به سرزمینشان می‌آورد. پاک است خدای بخشاینده فرزانه همیشه ستوده».

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (28)

«و می‌گویند» به مؤمنان «اگر راست می‌گویید، این فتح کی خواهد بود» گویندگان این سخن کفارند به‌طور عام، یا کفار مکه‌اند به‌طور خاص. یعنی: فتحی که آن را به ما وعده می‌دهید - یعنی روز قیامت - چه وقت است؟ روز قیامت روز فتح نامیده شد زیرا خدای عزوجل در آن میان بندگانش داوری می‌کند. به‌قولی دیگر مراد از فتح: روز بدر، یا روز فتح مکه است. از قتاده در بیان سبب نزول روایت شده‌است: اصحاب رسول‌خداصل به کفار می‌گفتند: قطعا روزی برای ما فرامی‌رسد که در آن می‌آساییم و مورد انعام و اکرام قرار می‌گیریم. پس مشرکان از روی تکذیب و عناد و ناباوری گفتند: اگر راست می‌گویید، چه وقت این فتح برای شما خواهد رسید؟ که این آیه نازل شد.

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (29)

«بگو: روز فتح، کافران را ایمانشان سود نمی‌بخشد» یعنی: چنانچه ایمان آورند؛ «و آنان مهلت داده نمی‌شوند» و عذاب از آنان به تأخیر افکنده می‌شود پس نباید آن را به ریشخند گیرند.

فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَاَنْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ (30)

«پس، از آنان روی بگردان» یعنی: از حماقت و تکذیبشان روی برتاب و جز آنچه که بدان مأمور شده‌ای، پاسخی دیگر به آنان نده «و منتظر باش، که آنها نیز در انتظارند» یعنی: روز فتح را انتظار بکش و به تکذیب آنان اهمیت نده، که آنان نیز در حق تو انتظار حوادث و رخدادهای زمان را می‌کشند؛ مانند مرگ، یا شکست، یا کشته شدن تا به پندار خود از دست تو راحت شوند. یادآور می‌شویم که نزول این آیه، قبل از صدور دستور جهاد بود.

﴿ سوره احزاب ﴾

مدنی است و دارای (73) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت آن که دربرگیرنده واقعه خندق و هجوم احزاب و طوایف مشرکان به مدینه است، «احزاب» نامیده شد.

محور سوره «احزاب»، تعیین راه و رسم زندگی و بیان آداب و اخلاقیات جامعه اسلامی است، که در آن رهنمودهای مستقیمی به رسول اکرم ص و رهنمودهایی نیز به مؤمنان صادر شده است. البته وارثان نبوت باید همه این توجیحات را به کار بسته و آن را مدنظر داشته باشند مگر آنچه که خاص به شخص رسول اکرم ص است.

شیخ سعید حوی؛ در تفسیر «الأساس» می گوید: «قابل ملاحظه است که در این سوره دو ندای: (یا ایها النبی) و (یا ایها الذین آمنوا) به تناوب تکرار شده است».

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنْ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
(1)

«ای پیامبر! از خدا بترس» یعنی: بر تقوا و ترس از الله مداومت کن و بر این تقوی بیفزای. ابن کثیر به نقل از طلق بن حبیب می گوید: «تقوا این است که به وسیله نوری از جانب حق تعالی که با توست و به امید دریافت پاداش وی، به طاعتش عمل کنی و به وسیله همین نور و از بیم عذابش، نافرمانی وی را فروگذاری». «و از کافران اطاعت نکن» مراد مردم مکه و همانندان آنانند. ابن کثیر در معنی آن می گوید: «یعنی از آنان نشنو و با آنان مشورت نکن». «و نیز»

اطاعت نکن «از منافقان» یعنی: از کسانی که اسلام را آشکار و کفر را پنهان می‌دارند «بی‌گمان خداوند دانای حکیم است» پس او سزاوارتر به آن است که مورد اطاعت و پیروی قرارگیرد.

در بیان سبب نزول روایت شده است: بعد از غزوه احد، ابوسفیان با درخواست امان از رسول خدا ص و به منظور انجام مذاکره با ایشان، به مدینه آمد و در منزل عبدالله ابن ابی‌جا گرفت. مشرکان از طریق وی به رسول خدا ص پیشنهاد دادند که از دشنام دادن بتانشان دست بردارند و این امر را که آنها از سوی معبودان خود مورد شفاعت قرار می‌گیرند، بپذیرند. آنها وعده دادند که در قبال پذیرفتن این امر، نصف اموال خویش را به پیامبر ص می‌دهند. منافقان مدینه نیز رسول خدا ص را بر قبول این پیشنهاد زیر فشار گذاشتند. اما رسول خدا ص این پیشنهادشان را قاطعانه رد کردند و آیه کریمه نیز نازل شد و به ایشان دستور داد که هرگز در برابر پیشنهاد مشرکان، نرمش و انعطاف نشان ندهند. آن‌گاه رسول خدا ص دستور به اخراج نمایندگان مشرکان از مدینه دادند، که در پی آن آنها از مدینه اخراج شدند.

البته تعبیر: (از خدا بترس و از کافران اطاعت نکن...) خطاب به رسول اکرم ص، به معنای این نیست که آن حضرت ص در این مورد نقصی داشته اند بلکه این تعبیر، در میان اعراب تعبیر مألوف و آشنایی است. مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: «اگر تو به راستی فرزند منی پس شجاع باش». چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن، نیز در نزد اعراب مألوف است.

تأویل دیگر این است که: مخاطب رسول اکرم ص اند ولی مراد، امت ایشانند نه خودشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده و در میان آنان رایج است که فردی

را به چیزی مخاطب می‌گردانند، در حالی که غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاریه: هدفم تویی اما دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوه سخن رایج است و ضرب المثلی است که می‌گوید: «در به تو می‌گویم، دیوار؛ تو بشنو».

شایان ذکر است که شیوه مخاطب ساختن رسول اکرم ص و اراده داشتن دیگران، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (2)

«و آنچه را که از جانب پروردگارت به تو وحی می‌شود» از قرآن و سنت «پیروی کن» یعنی: در تمام امور خویش از وحی پیروی کن و از چیزی جز وحی - مانند مشورت‌های کافران و منافقان - پیروی نکن «همانا خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است» و چیزی از اعمال آشکار و نهان شما بر او پنهان نمی‌ماند.

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (3)

«و بر خدا توکل کن» یعنی: تمام امور خویش را به او بسپار «و خدا به عنوان کارساز کافی است» کافی است که او حافظ و نگهبانت باشد و یقینا او متوکلان به خود را حفظ می‌کند.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (4)

«خداوند برای هیچ مردی دو قلب در درونش ننهاده است» در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل شده است که یکی از منافقان می‌گفت: من دو قلب دارم؛ قلبی مرا به‌کاری دستور می‌دهد و قلبی دیگر به کاری دیگر. همچنان اعراب می‌پنداشتند که اشخاص دارای هوش و فراست بالا، دو قلب دارند، از این روی میانشان معروف بود که جمیل بن معمر فهری دو قلب دارد زیرا او حافظه نیرومندی داشت و می‌گفت: من دارای دو قلب هستم که با هر کدام آنها بهتر از عقل محمد می‌اندیشم. پس چون روز بدر فرارسید و مشرکان - که او نیز از شرکت‌کنندگان در اردوی آنان بود - شکست خوردند، او را دیدند که یک لنگه کفش در پا و لنگه دیگر در دست می‌گریزد. در این حال از او پرسیدند: چرا یک لنگ کفش در دست و یکی در پا داری؟ گفت: می‌پنداشتم که هر دو تا را در پا دارم!! پس در آن روز مشرکان دانستند که او دو قلب ندارد.

آری! خدای عزوجل در این آیه روشن کرد که انسان فقط دارای یک قلب است و در آن یک قلب، یا می‌تواند اسلام وجود داشته باشد، یا کفر، یا نفاق و این‌گونه نیست که بتوان همه اینها را با هم در یک قلب جای داد.

«و آن زنانان را که مورد ظهار قرار می‌دهید، مادرانتان نگردانیده است» یعنی: چنان که یک شخص دارای دو قلب نیست، همین‌طور، زنانی را که مورد «ظهار» قرار می‌دهید، مادرانتان نیستند «و» همین‌گونه «پسرخواندگانتان را» که به پسری برگرفته‌اید و پسر، خوانده‌اید «پسران» حقیقی «شما نگردانیده است» ادعیاء: پسران متبنی یا فرزندخوانده می‌باشند.

ظهار این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من مانند پشت مادرم هستی. یعنی: چنان‌که مادرم بر من حرام است، تو نیز بر من حرام هستی. شایان ذکر است که

به کار بردن چنین تعبیری در جاهلیت، صیغه‌ای از صیغه‌های طلاق بود پس خداوند ا روشن کرد که همسر انسان، مادر وی نیست و این سخن، سخنی زشت و ناپسند و دروغ و گناه است و بر گوینده آن کفاره واجب می‌شود.^{۲۰}

در بیان سبب نزول آمده است: این بخش از آیه کریمه درباره زیدبن حارثه^۲ نازل شد که خدیجه رضی الله عنها او را - که برده‌اش بود - قبل از اسلام به رسول خدا صل بخشید. آن حضرت صل او را سخت دوست داشتند و او نیز به ایشان علاقه مفرطی داشت، به طوری که وقتی اعضای خانواده‌اش که در شام زندگی می‌کردند از وجودش در مکه و قرار داشتند در بند بردگی آگاه شدند و نزد رسول خدا صل آمدند تا او را بازخرید کنند، رسول خدا صل به آنان فرمودند: بروید با خود او سخن بگویید، اگر او شما را انتخاب کرد، همین‌طور بی هیچ بهایی از آن شما باشد. پدر و عموی از این پیشنهاد سخت شادمان شده و با خوشحالی نزد زید رفتند و وقتی از او تقاضا کردند تا با آنان به وطن خویش برود، زید^۲ گفت: من کسی نیستم که رهاکننده این مرد باشم! به این ترتیب، او بردگی زیر فرمان محمد صل را بر آزادی و قرار داشتن در آغوش خانواده‌اش ترجیح داد. در این هنگام بود که رسول خدا صل او را آزاد کردند و فرزند خویشش خواندند و فرمودند: «گواه باشید که زید فرزند من است، او از من میراث می‌برد و من از وی». پس، از آن وقت او زیدبن محمد صل خوانده می‌شد. لذا این آیه نازل شد و حکم فرزندخواندگی را که در دوران جاهلیت احکام و آثاری بر آن مترتب می‌شد، منسوخ کرد.

²⁰ - نگاه کنید به اول سوره «مجادله».

«این» یعنی: آنچه گذشت از ذکر ظاهر و فرزندخواندگی «سخن شما به زبانهایتان است» یعنی: این جز سخن گفتن به زبانهایتان، چیز دیگری نیست و هیچ تأثیری در بر گردان واقعیت ندارد پس نه زن انسان با ظاهر مادر وی می‌گردد و نه فرزند دیگران با ادعا فرزند حقیقی انسان می‌شود و قطعاً بر اینها هیچ چیز از احکام مادری و فرزندى مترتب نیست «و خداوند حق را می‌گوید» آنچه که او می‌گوید، ذاتاً در ظاهر و باطن خود حق است نه باطل پس باید فرزندان را به همان پدران حقیقی آنها نسبت دهید و به این حقی که پیروی از آن سزاوار است، گردن بگذارید «و اوست که به راه هدایت می‌کند» یعنی: حق تعالی به راهی که رساننده به سوی حق است، راهنمون می‌گردد، آن راه این است که:

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (5)

«آنان را به پدرانشان نسبت دهید» یعنی: پسرخواندگان را به پدران صلبی آنان نسبت دهید نه به غیر آنان. از ابن‌عمر رضی‌الله عنهما روایت شده است که فرمود: «ما تا قبل از نزول این آیه، زیدبن حارثه را زیدبن محمد ص می‌خواندیم و چون این آیه نازل شد، از آن پس او را به نام پدرش خواندیم». ابن‌کثیر می‌گوید: این دستور، ناسخ مجوز پسر خواندن فرزند دیگران است که در ابتدای اسلام جایز بود ولی خدای عزوجل برگرداندن نسبت آنان را به پدران حقیقی‌شان، به قسط و عدل نزدیکتر خواند و فرمود: «این» نسبت دادن آنها بسوی پدران حقیقی آنها «نزد خداوند عادلانه‌تر است» از این سخنتان که فلان

فرزند فلان است در حالی که فرزند حقیقی وی نیست «و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شمایند» بنابراین، به آنها بگویید: ای برادرم! ای آزاد کرده‌ام! و نگویید: ای فرزند فلان! چرا که پدران حقیقی آنان را نمی‌شناسید. موالی: یعنی بردگان آزاد شده.

«و در آنچه اشتباهات مرتکب آن شده‌اید» یعنی: در آنچه که به خطا و نه از روی عمد در این باره از شما سر زده است «بر شما گناهی نیست» چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال برایم از اتم خطا و فراموشی و آنچه را که به اکراه بدان واداشته شده‌اند، در گذشته است». «ولی» گناه در «آن چیزی است که دل‌هایتان قصد آن را کرده است» از نسبت دادن عمدی پسران به غیرپدران حقیقی‌شان در حالی که به این حقیقت که او در واقع پسر چه کسی است، علم هم داشته‌اید.

قتاده می‌گوید: «اگر مردی را به نام غیر پدرش بخوانی در حالی که بر این باور هستی که او واقعا پدر وی است، بر تو باکی نیست، هرچند او در واقع پدر وی نباشد اما اگر خلاف این باشد، گناه کار هستی». در حدیث شریف آمده است: «من ادعی الی غیر ابيه و هو يعلم انه غیر ابيه فالجنة علیه حرام: کسی که خود را به نام غیر پدرش می‌خواند در حالی که می‌داند او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام است». نسفی در تفسیر خویش می‌گوید: «اگر کسی دیگری را فرزند خواند، ملاحظه می‌شود: چنانچه آن فرزند خوانده مجهول النسب و از شخصی که او را فرزند خویش خوانده است از نظر سنی کوچکتر بود، نسب وی از او ثابت می‌شود و اگر آن فرزند خوانده برده وی بود، آزاد می‌شود اما اگر از وی بزرگتر بود، نسبش از او ثابت نمی‌شود». ولی نزد ابوحنیفه: کسی که نسب وی

شناخته شده است، با فرزندخواندگی برای شخصی که او را فرزند خویش خوانده است، نسبتش اثبات نمی‌شود اما اگر برده وی بود، آزاد می‌شود. «و خداوند همواره آمرزنده مهربان است» در حق کسی که خطا می‌کند چنان‌که او توبه مرتکب عمدی گناه را می‌پذیرد.

و به مناسبت بیان این حکم، خدای عزوجل در همین سیاق احکام دیگری را نیز بیان می‌دارد:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (6)

«پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است» یعنی: آن حضرت صل به مؤمنان از خودشان در تمام امور دین و دنیا سزاوارترند، چه رسد به این که از غیرشان به خودشان سزاوارتر نباشند پس بر مؤمنان واجب است تا از پیامبر خویش بیشتر و بهتر از خواسته خودشان، اطاعت کنند و طاعت وی را بر تمایلات نفسانی و خواسته‌های شخصی خود مقدم بدانند. به‌قولی: مراد از (أنفسهم) در آیه کریمه، «بعضهم» می‌باشد، که در این صورت معنی این است: پیامبر به مؤمنان از خودشان بر یک‌دیگرشان سزاوارتر است. به‌قولی دیگر: این آیه مخصوص به حکم قضاوت و داوری پیامبر صل می‌باشد لذا معنی این است: پیامبر صل در آنچه که میان مؤمنان حکم می‌کند، از خودشان به ایشان سزاوارتر است. یا معنی این است: پیامبر به آنان سزاوارتر است در این که پیشاپیش وی جهاد کنند و جان خویش را در مقدم وی قربانی نمایند. و همه این معانی صحیح است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و دیگران از ابوهریره r آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ما من مؤمن إلا وأنا أولى الناس به في الدنيا والآخرة. اقرأوا إن شئتم: **(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)** فأیما مؤمن ترک مالا فلترته عصبته من كانوا، فان ترک دینا أو ضیاعاً فلیأتنی، فأنا مولاه: هیچ مؤمنی نیست مگر این که من در دنیا و آخرت سزاوارترین مردم به او هستم، اگر خواستید این آیه را بخوانید: (پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است). لذا هر مؤمنی که مالی را به جا گذاشته است، میراث وی از آن نزدیکان (عصبه) وی است - هر که هستند - اما چنانچه وامی، یا افراد تحت تکفل نیازمندی از خود به جا گذاشت، باید آن طلبکار یا نیازمند نزد من بیاید زیرا من مولای آن مؤمن هستم». یعنی: من آن نیاز وی را برآورده می‌کنم.

آیه کریمه در مقام تسلیت و دلجویی زیدبن حارثه r نازل شد تا این حقیقت را به وی گوشزد نماید که رسول خدا ص از پدری خاصه وی به پدری معنوی تمام مسلمانان - نه پدری نسبی آنان - ارتقا و انتقال کرده‌اند زیرا در آیه دیگری آمده است: **(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ)**: (محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست) «احزاب/40».

«و همسرانش مادران ایشانند» یعنی: همسران پیامبر ص در حکم حرمت ازدواج با ایشان، مادران مؤمنان هستند لذا در استحقاق تعظیم و احترام، جایگاه و منزلت مادرانشان را دارند پس همچنان‌که برای احدی جایز نیست تا با مادر خویش ازدواج کند، این هم برای وی جایز نیست تا بعد از درگذشت آن حضرت ص با یکی از امهات المؤمنین ازدواج نماید، چه آنان مادران همه مردان و زنان مؤمن هستند. اما در غیر امر ازدواج و احترام مادری، ایشان نسبت به

مؤمنان بیگانه‌اند، به این معنی که به دختران ایشان، «خواهران مؤمنان» گفته نمی‌شود همچنین همسران پیامبر ص برای مؤمنان محرم نیستند و نگاه کردن به‌سویشان جایز نیست و در غیر اینها از احکام نیز، حکم ایشان حکم مادران حقیقی نیست. ابن کثیر می‌گوید: «در عین حالی که همسران پیامبر ص مادران مؤمنان هستند ولی خلوت کردن مردان نامحرم با آنان جایز نیست». شایان ذکر است که تحریم ازدواج با آنان، اجماعاً به دختران و خواهرانشان تسری نمی‌یابد. «و اولوالارحام در کتاب خدا» یعنی: در حکم و فیصله الهی، یا در سهم میراث «برخی از آنان به برخی دیگر از مؤمنان» یعنی: نسبت به مؤمنان «و مهاجران» خارج از حوزه قرابت آنها که نسبت به آنان بیگانه به‌شمار می‌روند، هرچند که در میانشان پیمان یا دوستی و برادرخواندگی‌ای هم باشد «سزاوارترند» مراد از اولی‌الارحام، نزدیکان و خویشاوندان شخص هستند که پس از مرگ وی باقی می‌مانند، چه در ارث از اصحاب فرایض - یعنی صاحب سهم - باشند، چه از عصبه، چه از خویشاوندان نزدیکی که از جهت زنان با متوفی نزدیکی‌ای دارند - که اصطلاحاً «ذوی‌الارحام» نامیده می‌شوند. آری! مجموعه اینها، نسبت به مؤمنان دیگری که با متوفی نزدیکی نسبی و پیوند خویشاوندی ندارند، در امر استحقاق میراث در اولویت قراردارند. تفسیر نظیر این آیه شریفه در آخر سوره «انفال» نیز گذشت. البته این آیه ناسخ حکمی است که در صدر اسلام در مورد میراث بردن از طریق هجرت و موالات (پیمان دوستی یا برادرخواندگی) نافذ بود.

آری! نزدیکان نسبی و سببی شخص به ارث بردن از وی سزاوارترند «مگر آن‌که بخواهید در حق دوستانتان» که با شما پیوند نسبی یا خویشاوندی‌ای ندارند

«احسانی بکنید» از دادن صدقه، یا وصیت کردن بخشی از مال خود به ایشان پس در صورتی که وصیت از یک سوم کل ثروت شخص بیشتر نشود، آن وصیت جایز است زیرا آن‌گاه که خداوند ا میراث بردن از یک‌دیگر به وسیله پیمان دوستی و هجرت را منسوخ کرد، وصیت در حق یک‌دیگر را در دوران حیات مباح گردانید پس اگر کسی از یک‌سوم مال خویش برای دوست خویش وصیت کند، این کار جایز است.

«این» یعنی: منسوخ کردن ارث بردن از طریق هجرت، هم‌پیمانی و عقد توارث و مقابلهت بازگردانیدن میراث به نزدیکان نسبی و سببی «در کتاب» یعنی: در لوح محفوظ، یا در قرآن «نوشته شده است» پس بنابراین، عمل به آن بر شما واجب است، هرچند که خداوند متعال در زمانی دیگر به جهت حکمت بالغه و مصلحت موقتی، خلاف این حکم را مشروع کرده باشد.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (7)

بعد از بیان جایگاه پیامبر ص در میان مؤمنان، اینک خداوند ا مأموریت بزرگ و منزلت بلند ایشان در حوزه تبلیغ شریعت و رسالت را بیان می‌دارد: «و بیاد آور وقتی را که از پیامبران میثاقشان را گرفتیم» بر این که ما را عبادت کنند، به سوی عبادت ما دعوت نمایند، برخی از آنها برخی دیگر را تصدیق نمایند و خیرخواه امت‌های خویش باشند «و نیز» پیمان گرفتیم «از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم» حق تعالی این پنج تن را مخصوصا یادآوری کرد زیرا ایشان پیامبران اولی‌العزم وی هستند. و در مقدم ساختن ذکر

پیامبر ما صل با وجود مؤخر بودن زمانشان، تشریف و بزرگداشتی عظیم برای ایشان است که مخفی نتوان بود. «و از آنان میثاقی غلیظ گرفتیم» یعنی: از همه آنان عهدی محکم و پیمانی استوار گرفتیم بر این که به آن امانتی که بر دوش گرفته‌اند وفا کنند و مأموریتی را که خدای عزوجل ایشان را بدان برگماشته است، به سر رسانند.

لَيْسَ أَلِ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (8)

آری! خداوند از پیامبران میثاقی محکم گرفت: «تا راستگویان را از راستی آنان پرسد» یعنی: از پیامبران در مورد وفایشان به این میثاق و از آن جمله درباره تبلیغ رسالت به امت هایشان سؤال نماید. پس هرگاه پیامبران از این امر مورد پرسش قرار می‌گیرند، دیگران چگونه مورد پرسش قرار نخواهند گرفت؟ «و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است» یعنی: حق تعالی کافران امت‌ها را نیز از پاسخ سرد و منفی‌ای که به پیامبرانشان داده‌اند، مورد بازپرسی قرار می‌دهد و برای آنان عذابی دردناک آماده کرده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (9)

«ای مؤمنان! نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آن‌گاه که لشکرهایی به سوی شما آمدند» مراد لشکرهای قبایل و طوایفی‌اند که علیه رسول خدا صل هم‌پیمان شده و در ماه شوال سال پنجم هجری به جنگ پیامبر صل آمدند و مدینه را در محاصره خویش گرفتند، که این غزوه به نام «غزوه خندق» یا «غزوه احزاب» نامیده شده است. این لشکرها مرکب بودند از لشکر قریش به رهبری

ابوسفیان بن حرب، لشکر غطفان به رهبری عیینه بن حصن فزاری، لشکر بنی اسد به رهبری طلیحه، لشکر بنوعامر به زعامت عامر بن طفیل، لشکر بنی سلم به فرماندهی ابوالاعور سلمی، لشکر بنی قریظه از یهود به ریاست کعب بن اسد و لشکر نضیر از یهود به ریاست حی بن اخطب. که مجموع این احزاب به حدود ده یا دوازده هزار نفر بالغ می شدند. «پس بر سر آنان تندبادی را فرستادیم» تا بدانجا که دیگهایشان را برکند و فروانداخت و خیمه هایشان را واژگون کرد «و» نیز فرستادیم «لشکرهایی که آنها را نمی دیدید» یعنی: لشکرهای فرشتگان را. آری! خدای عزوجل فرشتگان را بر سر آنان فرستاد پس میخهای خیمه هایشان را کشیده و طنابهای خیمه ها را بریدند، آتشیهایشان را خاموش ساختند، دیگهایشان را واژگون کردند و اسبهایشان به همدیگر جولان کرده و در هم شوریدند. از سوی دیگر تندباد همه چیز را بر سر آنان فرو پاشاند و در عین حال خدای عزوجل بر آنان رعب و وحشت را مستولی کرد. نتیجه این هنگامه آن بود که مشرکان پا به فرار گذاشته و از اطراف مدینه متواری شدند.

«و خداوند به آنچه می کردید» از حفر خندق و پایداری بر یاری پیامبر ص «بینا بود». و بنا به قرائت (یعملون) معنی این است: خداوند اُ به آنچه مشرکان می کردند - از هجوم بر مدینه و همداستان شدن علیه مسلمین - بینا بود. آن گاه خدای عزوجل در بیان تفصیلی این رویداد می فرماید:

إِذْ جَاءُوكُم مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (10)

«هنگامی که از فرازتان» یعنی: از بلندای وادی ای که در سمت شرقی مدینه منوره قرار دارد «به سراغ شما آمدند» و کسانی که از این سمت آمدند، قبیله

بنی‌غطفان بودند «و» هنگامی که به سراغ شما آمدند «از فرودتان» یعنی: از ناحیه فرودین وادی از سمت مغرب. کسانی که از این سمت آمدند، قبیله قریش بودند. یا کسانی که از فراز آمدند، لشکرهای قریش، غطفان و احزاب دیگر و کسانی که از فرود آمدند، یهودیان بنی‌قریظه بودند «و آن‌گاه که چشمها برگشت» و خیره شد؛ از روی دهشت و از فرط هول و هراس و حیرت «و دلها به گلوگاه‌ها رسید» یعنی: دلها از فرط خوف و هراس و بی‌قراری، از جای خویش بالا آمده به گلوگاه‌ها رسید. این از باب مثل و مبالغه بوده و خوف و هراس و بی‌قراری زایدالوصف اکثر مسلمانان را نشان می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید τ آمده است که فرمود: در روز خندق به رسول‌الله ص گفتیم: یا رسول‌الله ص ! آیا چیزی هست که بخوانیم تا آرام گیریم زیرا دل‌هایمان (از اضطراب و وحشت) به گلوگاه‌ها رسیده است؟ رسول خدا ص فرمودند: «آری! بگوئید: اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا: خدایا! عیوب ما را بپوشان و بی‌قراریهای ما را آرامش بخش». «و به خداوند گمانهایی می‌بردید» برخی از شما گمان پیروزی را می‌بردید و به امید کامیابی و ظفر بودید و برخی هم خلاف این را گمان می‌بردید - که آنان، منافقان و سست‌دلان بودند.

بیهقی از حدیثه τ در بیان سبب نزول روایت می‌کند که فرمود: در شب احزاب ما را می‌دید که صف‌کشیده نشسته بودیم، ابوسفیان و لشکریان همراه وی بر فراز ما و قریظه در زیر پای ما قرار داشتند و از آن بیم داشتیم که بر اطفال و زنان ما یورش آورند، هرگز شبی به تاریکی آن شب و تندبادتر از آن بر ما نیامده است. منافقان در آن وضع آشفته از رسول خدا ص اجازه می‌خواستند که

از صف معرکه بیرون روند و می‌گفتند: خانه‌های ما بی‌حفاظ است در حالی که بی‌حفاظ نبود پس هیچ‌کس از منافقان اذن نمی‌خواست مگر این که رسول خدا ص به وی اجازه می‌دادند و آنها پنهانی از میان تاریکی به در می‌رفتند. در این اثنا دیدیم که رسول خدا ص به ما روی آوردند، ایشان تک‌تک ما را ورنه‌انداز کردند تا این که به من رسیدند و به من گفتند: برو و خبر قوم را برایم بیاور! پس حرکت کردم و به خدا سوگند که صدای به هم خوردن سنگها را در اردوگاه احزاب می‌شنیدم، طوفانی سخت و تندبادی عجب هولناک برخاسته بود و سنگها را برآنان می‌زد و در این حال می‌گفتند: الرحیل! الرحیل! های کوچ کنید! هان کوچ کنید! این تندباد فقط محدود به اردوگاهشان بود و یک وجب از آنان تجاوز نمی‌کرد. پس آمدم و خبر آنها را به رسول خدا ص آوردم. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ...)**

در حدیث شریف آمده است: «به وسیله باد صبا نصرت داده شدم و عاد با باد دبور هلاک ساخته شد».

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا (11)

«آنجا بود که مؤمنان آزموده شدند» با ترس و هراس و جنگ و گرسنگی و محاصره و یورش تا مؤمن در صحنه عمل و آزمون از منافق متمایز گردد «و به‌سختی متزلزل شدند» یعنی: مؤمنان به‌سختی مضطرب شده و سخت تکان خوردند؛ بعضی از آنان در اندرون خویش مضطرب بودند و بعضی هم در دین خویش به تزلزل درافتاده بودند.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (12)

«و هنگامی که منافقان» خالص «و بیماردلان می گفتند» بیماردلان، اهل شک و اضطراب بودند که تحت تأثیر تبلیغات و جوسازیهای مسموم کننده منافقان قرار گرفته بودند اما نفاق همه دل‌هایشان را نپوشانیده بود، آری این دو گروه می گفتند: «خدا و رسولش جز غرور» یعنی: جز وعده بی اساس پیروزی و کامیابی که حقیقتی ندارد، یا جز فریب «به ما وعده نداده اند».

ابن ابی حاتم و بیهقی در بیان سبب نزول روایت کرده اند: رسول خدا ص در جنگ احزاب، خندق پیرامون مدینه را خط انداختند پس مسلمانان مشغول حفر آن بودند که خدای عزوجل از درون خندق صخره‌ای سفید و مدور را بیرون آورد، رسول خدا ص کلنگ را گرفته و بر آن ضربه‌ای زدند، بر اثر آن ضربه، قطعه‌ای از آن پرید و برقی از آن درخشید که میان هر دو سوی مدینه را روشن کرد آن گاه تکبیر گفتند و مسلمین نیز ندای تکبیر سر دادند. سپس آن حضرت ص بار دوم بر آن سنگ ضربه‌ای زدند و قطعه‌ای دیگر از آن پرید پس برقی از آن درخشید که میان هر دو سوی مدینه را روشن کرد. این بار نیز رسول خدا ص تکبیر گفتند و مسلمین نیز بانگ تکبیر سر دادند. آن گاه بار سوم بر آن ضربه زدند، این بار آن را شکستند و برقی از آن درخشید که میان هر دو سوی مدینه را روشن کرد. سپس اصحاب ۱۲ از رسول خدا ص در مورد این کارشان سؤال کردند، ایشان در پاسخ فرمودند: «ضربه اول را که زدم، قصرهای حیره و مداین کسری برایم روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آنان پیروز می شوند. آن گاه ضربه دوم را زدم و در این هنگام قصرهای سرخ از سرزمین

روم بر من روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امتم بر آنان پیروز می‌شوند. سپس ضربه سوم را زدم، که بر اثر آن قصرهای صنعاء برایم روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امتم بر آنان پیروز می‌شوند». نقل است که وقتی از آن سنگ این برقها می‌درخشید، سلمان τ به چشم خود آن قصرها را در روشنایی آنها دید. البته این معجزه‌ای برای رسول اکرم ص است که از قبل، فتح این سرزمین‌ها را به امت خویش مژده دادند و آن‌گاه فرمودند: «حبشه را فرو گذارید و تا آن‌گاه که با شما کاری ندارند، متعرض آنان نشوید و قوم ترک را ترک کنید تا آن‌گاه که شما را ترک می‌کنند». چون رسول خدا ص این اخبار را دادند، بعضی از منافقان گفتند: محمد به ما ملک کسری و قیصر را وعده می‌دهد در حالی که یکی از ما می‌ترسد که به قضای حاجت خویش بیرون رود!! همان بود که نازل شد: **(وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...)**

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (13)

«و آن‌گاه که طایفه‌ای از آنان» یعنی: از منافقان «گفتند» طایفه: بر یک تن و بیشتر از آن اطلاق می‌شود. آری! گفتند: «ای اهل یثرب! دیگر شما را جای درنگ نیست» در اینجا در میان سپاه «پس برگردید» به سوی منازل خود در مدینه «و گروهی از آنان» یعنی: گروه دیگری از سست ایمانان «از پیامبر اجازه می‌خواستند» آنان بنا به روایتی، طایفه بنی‌حارثه بودند «می‌گویند: خانه‌هایمان بی‌حفاظ است» یعنی: خانه‌هایمان محکم و مصون نیست، می‌ترسیم که دشمن به آنها وارد شود و به خانه و خانواده‌مان آسیب برساند پس، از گزند دشمن بر آنها ایمن نیستیم «حال آن‌که آنها بی‌حفاظ نبود» نه در

آنها رخنه‌ای وجود داشت و نه هیچ خللی. بدین‌سان، خدای سبحان آنها را در این سخنشان که بهانه‌ای بیش نبود، دروغگو کرد. «جز گریز قصدی ندارند» پس فقط می‌خواهند با پیش کشیدن این بهانه، از جهاد بگریزند.

وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَمَا تَلَبَّتْ بِهَا إِلَّا يَسِيرًا
(14)

«و اگر برآنان از اطراف آن درآورده شوند» یعنی: اگر لشکریان شرک از اطراف مدینه به خانه‌های آن منافقان درآورده شوند، یا از اطراف و جوانب مدینه به آن وارد شوند؛ «سپس از آنان طلب فتنه کنند» یعنی: از آن منافقان بخواهند که به مؤمنان خیانت کنند و مرتد گردند و راه را برای دشمن باز نمایند. به‌قولی: مراد از این فتنه، جنگیدن برای عصیت است «به‌یقین آن را انجام می‌دهند» یعنی: قطعاً این خواسته مشرکان را برآورده می‌سازند و مرتکب این خیانت می‌شوند «و در این» یعنی: در اجابت گفتن خواسته مشرکان «درنگ نمی‌کردند جز اندکی» بلکه شتابان مشرکان را اجابت می‌گفتند و به این بهانه که خانه‌هایمان بی‌حفاظ است، در اجابت گفتنشان تعلل نمی‌کردند. پس وقتی ضعف ایمان در دل‌هایشان به این پایه رسیده است، دیگر جای تعجب ندارد اگر از معرکه خود را کنار کشیده و پنهانی از صف سپاه بیرون روند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْنُؤًا (15)
«و به‌راستی همینان بودند که پیش از این با خدا پیمان بسته بودند که پشت نکنند» آن‌گاه که از غزوه بدر غیبت کردند و بعداً کرامت و پیروزی‌ای را که خداوند متعال به اهل بدر عنایت کرد دیدند، گفتند: اگر خداوند ما را این‌بار در

جنگی دیگر حاضر کرد، بی دریغ و همه تن می‌جنگیم. به‌قولی: آنان دو طایفه بنی‌حارثه و بنی‌سلمه بودند «و پیمان خداوند درخواست شدنی است» یعنی: صاحب آن پیمان در وفا کردن به آن بازخواست شده و مورد مطالبه قرار می‌گیرد و بر ترک وفا به آن مجازات می‌گردد. خداوند در این آیه، آن عهده‌ی را به‌یادشان می‌آورد که با رسول وی - آن‌گاه که به‌سویشان هجرت کرد - بسته بودند، مبنی بر این که او را یاری دهند و از وی حمایت کنند.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا
(16)

«بگو: اگر از مرگ یا کشته‌شدن بگریزید، هرگز برایتان سودی نمی‌بخشد و آن‌گاه جز اندکی بهره‌مند نمی‌شوید» نفسی می‌گوید: «یعنی چنانچه اجل‌هایتان فرارسیده باشد، فرار به حال شما سودی نبخشیده و عمر‌هایتان را طولانی نمی‌گرداند و اگر هم اجل‌هایتان به‌سر نرسیده باشد و فرار کنید، یقیناً در دنیا جز به اندک برخورداری‌ای یا به مدت زمان اندکی برخوردار نمی‌شوید و هرآنچه هم که آمدنی باشد، نزدیک است».

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا
(17)

«بگو چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه می‌دارد» و شما را در برابر وی حمایت می‌کند؟ «اگر او درباره شما بدی‌ای بخواهد» یعنی: اگر هلاکتی یا نقصی در اموال و ارزاق شما بیاورد؟ «یا در حق شما رحمتی خواسته باشد» از

فراخ سالی، پیروزی و بخشیدن عافیت همراه با طول عمر؟ «و جز خدا برای خود ولیی نمی یابند» که از آنان پشتیبانی و دفاع کند «و نه نصرت دهنده‌ای» که آنان را از عذاب وی برهاند و یآوری‌شان کند.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (18)

«درحقیقت خداوند بازدارندگان از شما را» یعنی: کسانی که مردم را از یاری دادن رسول خدا ص باز می‌داشتند و کارشکنی می‌کردند «می‌شناسد» آنان گروهی از منافقان بودند که یاران و حامیان رسول خدا ص را از جنگ سست می‌ساختند و به ایشان می‌گفتند: محمد و اصحابش مشتی اندک بیش نیستند و به تعبیر آنان «أكله رأس» اند، یعنی همه‌شان را یک کله سیر می‌کند پس بی‌تردید ابوسفیان و حزبش بر این جماعت اندک غالب خواهند شد «و نیز» حق تعالی می‌شناسد «آن کسانی را که به برادرانشان» یعنی: به نزدیکان و وابستگانشان از انصار «می‌گفتند: نزد ما بیایید» یعنی: از یاری رسول خدا ص و اصحابش دست بردارید و به ما بپیوندید «و جز اندکی به کارزار نمی‌آیند» یعنی: از بیم مرگ، جز اندکی در جنگ شرکت نمی‌کنند و در جنگ هم که حاضر می‌شوند، به قصد قربت و کسب رضای الهی نیست بلکه از روی ریاء است.

أَشْحَةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَيْكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (19)

سپس خداوند متعال اوصاف دیگری را برای آنان ذکر می‌کند: «بر شما بخیل‌اند» از این‌روی نه شما را در حفر خندق یاری می‌کنند، نه در انفاق و هزینه کردن اموال در راه خدا و نه در غیر آن از اموری که برای مؤمنان منفعتی دربر دارد «پس چون ترس در میان آید» از سوی دشمن «می‌بینشان که به‌سوی تو می‌نگرند در حالی که چشمانشان در حدقه می‌چرخد» به‌سوی راست و چپ. این است حال و وضع انسان ترسو و جبون آن‌گاه که چیز ترسناکی را مشاهده کند «مانند کسی که از سختی مرگ بیهوش می‌شود» یعنی: چشمانشان مانند چشمان کسی که مرگ بر او فرود آمده، در حدقه می‌چرخد زیرا چنین کسی خیره خیره می‌نگرد آن‌گاه پلکهایش را فرو بسته و دیگر پلک نمی‌زند «و چون ترس برطرف شود، بر شما با زبانهای تندوتیز زبان‌درازی می‌کنند» یعنی: در حال امنیت شما را با زبانهای زهرآلودشان نیش می‌زنند و بدزبانی و تندزبانی می‌کنند پس آنان به‌هنگام صلح و امنیت بخیل‌ترین و زبان‌درازترین مردم و به‌هنگام جنگ، ترسوترین و جبون‌ترین آنانند «بر خیر» یعنی: بر غنیمت «بخیل‌اند» لذا بر مسلمانان در هنگام تقسیم غنایم بخل ورزیده و می‌گویند: بهره ما بیش از این است، ما دوشادوش شما جنگیده‌ایم! بنابراین، در سختی و جنگ، جبون و ذلیل و در هنگام غنیمت، حریص و بخیل‌اند. به قولی معنی این است: بر مال - از این که آن را در راه خدا انفاق کنند - بخیل‌اند «این گروه ایمان نیاورده‌اند» در حقیقت امر بلکه منافق‌اند «پس الله اعمالشان را نابود گردانید» و جهادشان را تباه کرد زیرا جهادشان با ایمان همراه نبوده

است «و این کار همواره بر خداوند آسان است» یعنی: هدر دادن اعمالشان همواره بر خداوند آسان است و اعمالشان نزد وی هیچ قدر و قیمتی ندارد.

يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (20)

«اینان چنین می‌پندارند که دسته‌های دشمن نرفته‌اند» یعنی: این گروه منافق از بس جبون و ترسو هستند، می‌پندارند که لشکرهای کفار هنوز در اردوگاه‌هایشان هستند و به دیار خویش کوچ نکرده‌اند، با وجود آن‌که آنها رفته‌اند و شکست خورده‌اند و دیگر هرگز بر نمی‌گردند «و اگر آن دسته‌ها باز آیند» یک‌بار دیگر بعد از این «آرزو می‌کنند: ای کاش میان اعراب بادیه‌نشین بودند و از اخبار شما سؤال می‌کردند» یعنی: از بس که بیم و هراس بر آنان غلبه کرده است و از فرط جبن و ضعف نیت‌هایشان، آرزو می‌کنند که کاش در بیرون از مدینه میان صحرانشینان بودند و دور از همه‌جنگ از اخبار شما پرس‌وجو می‌کردند و از هر شخصی که از مدینه به صحرا می‌آمد، از آنچه برای شما اتفاق افتاده است آگاهی می‌یافتند «و اگر در میان شما بودند» و جنگی روی می‌داد «جز اندکی پیکار نمی‌کردند» آن‌هم از بیم عار و از سر حمیت و ننگ دار و دیار.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (21)

«قطعا برای شما در رسول خدا سرمشقی نیکوست» بدانید که سخنان و افعال و احوال آن حضرت ص، برای شما الگویی نیکو و شایسته است، از آنجا که رسول خدا ص خود ایثارگرانه جان گرامی‌شان را به میدان جنگ پیش فرستاده

و برای یاری دادن دین خدا در کنار خندق به صف کارزار رفتند و حتی خود درحفر خندق سهم گرفتند «برای آن کس که به خدا و روز آخرت امید دارد و خدا را بسیار یاد می کند» آری! مؤمنانی که ثواب و پاداش خداوند، یا دیدار روز قیامت و رحمت او را در آن روز امیدوارند و به وقوع روز قیامت و این که این روز خواهناخواه آمدنی است باور راسخ دارند همچنین کسانی که خدای عزوجل را بسیار یاد می کنند، چه در حال خوف و چه در حال امید، چه در سختی و چه در آسانی، چه در شب و چه در روز؛ باید اینان در تمام احوال، اعمال و امور خود به آن حضرت صل اقتدا و تاسی کنند زیرا با این اوصاف است که اقتدا به رسول خدا صل و سرمشق گرفتن از ایشان میسر می گردد.

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (22)

سپس خداوند بعد از بیان حال منافقان، حال مؤمنان را به هنگام رویارویی شان با دشمن روشن ساخته می فرماید: «و چون مؤمنان لشکرهای کفار را دیدند، گفتند: این است آنچه خدا و رسولش به ما وعده داده بودند» مؤمنان این سخن را از سر شادمانی گفتند زیرا هجوم آن لشکرها، مظهر تحقق وعده خداوند و پیامبرش صل در این باره و به دنبال آن فرود آمدن پیروزی و نصرت حق تعالی به سوی ایشان بود.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس π آمده است که رسول خدا صل قبل از جنگ احزاب به اصحابشان فرمودند: «بی گمان در آخر نه یا ده شب دیگر، لشکرهای کفار به سوی شما آمدنی هستند». همچنین فرمودند: «با گرد آمدن لشکرها، کار بر شما سخت می شود اما سرانجام، کار به سود شما و به زیان

آنهاست». «و الله و رسول او راست گفتند» یعنی: راستی و درستی خبر خدا و رسول او آشکار شد «و این در حق آنان جز ایمان و تسلیم را نیفزود» یعنی: دیدن لشکرهای دشمن، بر مؤمنان جز ایمان به خدا و گردن نهادن در برابر امر وی نیفزود.

این آیه دلیل بر رأی جمهور علما در این مورد است که ایمان زیاد و کم می شود.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (23)

«از میان مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بسته بودند، صادقانه وفا کردند» یعنی: در مقابل منافقان، گروهی از مؤمنان قراردادند که به آنچه با رسول خدا صل در شب عقبه پیمان بسته بودند، وفا کردند، که از جمله مفاد این پیمان، ثبات و پایداری در رکاب پیامبر اکرم صل و نبرد با دشمنان ستیزه جوی وی بود، برخلاف منافقانی که در عهد و پیمان خود دروغ گفتند و به خدا و رسول وی خیانت کردند «پس، از آنان کسی هست که قرار داد خود را به انجام رسانید» مؤمنان در روز بدر نذر کرده بودند که اگر در آینده با دشمن روبرو شوند، آنچنان بجنگند که یا کشته شوند، یا که خداوند بر آنان فتح و گشایش عنایت نماید پس آنها در غزوه احد، احزاب و دیگر غزوات به این آرزوی خویش رسیدند و نیاز خویش را برآورده ساخته و به نذر خویش وفا کردند و شماری از پاکترین مؤمنان - مانند حمزه، انس بن نصر، مصعب و امثال ایشان - در آن غزوات به شهادت رسیدند «و از آنان کسی هست که انتظار

می‌کشد» به سر رسانیدن قرارداد خود را و - مانند آنس و طلحه رضی الله عنهما - چشم به راه شهادت است پس اینان به پایداری و نبرد استمرار داده و بر سر پیمان خویش هستند تا دست از جان بشویند و آرزوی خویش را با کشته شدن و دریافت فضیلت شهادت فراچنگ آورند «و هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی نیاورده‌اند» در پیمانی که با خدا و رسول وی بسته بودند. آری! نه کسانی که به فیض شهادت رسیدند و نه کسانی که در انتظار شهادت به سر می‌برند، هیچ یک از آنها در عقیده و آرمان و پیمان خود تغییر و تبدیلی نیاورده‌اند، برخلاف منافقان که عهد خویش را دگرگون ساختند.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در شأن انس بن نصرؓ نازل شد که از غزوه بدر غایب بود و پس از آن با خداوند عهد بست که در غزوه دیگری مردانه بجنگد لذا در غزوه احد چنان جنگید تا به شهادت رسید و در بدن وی - از ضربه شمشیر و خنجر و تیر - هشتاد و اندی زخم یافتند.

**لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ
اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (24)**

«تا خدا راستگویان را در برابر راستی‌شان پاداش دهد» یعنی: خداوند متعال بدین جهت بندگانش را با بیم و هراس و رودررو کردن با دشمنان می‌آزماید تا پاک و پلید را از هم جدا گرداند «و منافقان را عذاب کند» بدانچه که از سویشان - از تغییر و تبدیل - روی داده است «اگر بخواهد» عذاب‌کردنشان را، در صورتی که بر نفاق بمانند و آن را فرونگذاشته و از آن توبه نکنند «یا به

رحمت بازگردد بر آنان» اگر بخواهد «بی‌گمان خداوند آمرزنده مهربان است» برای کسانی که توبه کنند و از نفاق دست کشند.

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا (25)

«و خداوند کافران را» یعنی: لشکرهای مشرکان را «به غیظ و حسرت برگردانید، بی آن که به خیری رسیده باشند» یعنی: آنان را در اوج خشم و غضب و در کمال اندوه و حسرت، از مدینه برگردانید، در حالی که نه سینه‌هایشان از شراره خشم شفا یاب شد و نه - به باور خود - به خیر و منفعتی که همانا کسب پیروزی بر مسلمین باشد، دست یافتند بلکه زیانکار و بازنده بازگشتند و جز رنج سفر و تاوان هزینه‌سازی‌هایشان، هیچ عایدی نصیب‌شان نشد «و خداوند مؤمنان را در کار جنگ کفایت کرد» با فرستادن تندباد و لشکری از فرشتگان به سوی مشرکان «و خداوند قوی است» و توانا بر هر آنچه که اراده کند «و عزیز» یعنی: غالب و قاهری است که هیچ ستیزنده‌ای در فرمانروایی و سلطنتش با او معارضه نمی‌تواند کرد. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لا إله إلا الله وحده، صدق وعده ونصر عبده وأعز جنده وهزم الأحزاب وحده فلا شيء بعده: خدایی جز الله نیست، یگانه است، وعده خویش را راست کرد، بنده‌اش را نصرت داد، لشکرش را عزت بخشید و لشکرها را به یگانگی منهزم و تار و مار کرد پس بعد از او چیزی نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول‌خدا ص احزاب (لشکریان مشرک) را چنین نفرین کردند: «اللهم منزل الكتاب، سريع الحساب، اهزم

الاحزاب، اللهم اهزمهم وزلزلهم: بارخدایا! ای فرودآورنده کتاب و ای زود شمارنده حساب! احزاب را شکست بده. بارخدایا! آنان را شکست ده و متزلزل گردان». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «بعد از این (غزوه احزاب) قریش هرگز بر شما یورش نخواهند آورد بلکه این شما هستید که از این پس بر آنان هجوم می‌برید». و چنان شد که رسول خدا ص فرمودند تا آن که خدای عزوجل مکه را بر مسلمین گشود.

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا (26)

«و کسانی از اهل کتاب را که از مشرکان پشتیبانی کرده بودند، از قلعه‌هایشان» و دژها و برج و باروهایشان که سخت مستحکم بود «فرود آورد و در دل‌هایشان رعب افکند» یعنی: هول و هراسی سخت افکند تا بدانجا که خود را به کشته شدن و فرزندان و زنان‌شان را به اسارت تسلیم کردند به طوری که «گروهی را می‌کشید و گروهی را به اسارت می‌گرفتید» که گروه اول مردانشان و گروه دوم زنان و فرزندان‌شان بودند.

آری! یهود بنی‌قریظه در غزوه احزاب پیمانی را که میان آنها و رسول خدا ص بود، شکستند و لشکریان شرک را علیه رسول خدا ص یاری و پشتیبانی کردند و با احزاب شرک همپشت شدند و چون احزاب ناکام گشته و از میدان معرکه گریختند، خدای عزوجل جبرئیل ﷺ را نزد رسول خویش فرستاد و او وحی الهی را بدین مضمون به ایشان ابلاغ کرد: «خدای عزوجل به تو فرمان می‌دهد که به سوی بنی‌قریظه به پا خیزی».

رسول خدا ص در دم به پاخاسته و مردم را به یورش بر بنی قریظه فرمان دادند. برجهای بنی قریظه در چند مایلی مدینه بود و این فرمان بعد از نماز ظهر صادر شد پس رسول خدا ص فرمودند: «هرگز کسی از شما نماز عصر را جز در بنی قریظه نخواند».

مردم حرکت کردند و رسول خدا ص خود از پی آنان حرکت نموده و بر مدینه ابن ام مکتوم را جانشین خویش ساختند و پرچم سپاه را به علی τ سپردند. بنی قریظه به مدت بیست و پنج شب در محاصره آن حضرت ص بودند و چون این حالت دشوار بر آنان به درازا کشید، ناگزیر به داوری سعد بن معاذ τ رئیس قبیله «اوس» که در جاهلیت هم پیمانشان بود، تن در دادند.

سعد τ آمد و رسول خدا ص به اصحاب ﷺ فرمودند: «در برابر سرورتان به پا خیزید». مسلمانان به احترام و بزرگداشت سعد در محل ولایت وی به پا خاستند تا حکم وی در مورد یهود نافذتر باشد. چون سعد نشست، رسول خدا ص به وی فرمودند: «این گروه - و به سوی بنی قریظه اشاره کردند - به داوری تو تن در داده اند پس به هر چه خواهی بر آنان حکم کن». سعد τ گفت: آیا حکم من بر آنان و بر اهل این خیمه نیز نافذ است؟ رسول خدا ص فرمودند: «آری!». آن گاه سعد τ به جایی از خیمه اشاره کرد که رسول خدا ص در آن نشسته بودند و در حالی که به احترام و اکرام ایشان روی خویش را از ایشان برگردانیده بود، گفت: و بر کسانی که در اینجا نیز نشسته اند، حکم من نافذ است؟ رسول خدا ص فرمودند: آری! آن گاه گفت: «من درباره آنان چنین حکم می کنم که مردان جنگنده شان کشته شوند و زنان و فرزندانشان به اسارت درآیند و اموالشان به

غنیمت گرفته شود». رسول خدا ص فرمودند: «حقا که به حکم خدا از فراز هفت آسمان حکم کردی».

آن‌گاه فرمان دادند تا مردانشان را - که میان هفتصد تا هشتصد تن بودند - گردن زدند و کودکانی را که هنوز بالغ نشده بودند، با زنانشان اسیر ساختند.

وَأُورِثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطْنُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (27)

«و زمینشان را» یعنی: املاک و نخلستانهایشان را «و دیارشان را» یعنی: منازل، برجها و قلعه‌هایشان را «و مالهایشان را» که عبارت از زیورات، اثاثیه، چهارپایان، اسلحه، درهم‌ها و دینارهایشان بود «و نیز زمینی را که هنوز پا به آنجا نگذارده بودید، به شما میراث داد» که مراد از آن، زمین خیبر است و در آن وقت هنوز مسلمانان آن را فتح نکرده بودند و خداوند آن را به ایشان وعده داد. به‌قولی: مراد از زمینی که مسلمانان هنوز پا به آنجا نگذاشته بودند، هر سرزمینی است که تا روز قیامت به دست مسلمانان فتح می‌شود «و خدا بر هر چیزی تواناست».

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (28)

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: چون رسول خدا ص سرزمین بنی‌قریظه را فتح کردند و از آنان اموال نفیسی را به غنیمت گرفتند، زنان آن حضرت ص پیرامون ایشان نشستند و گفتند: «یا رسول‌الله! دختران کسری و قیصر غرق زر و زیورند و کنیزان و خدم و حشم دارند و ما در این وضعیت تنگ و دشوار از فقر و فاقه که می‌بینید به‌سر می‌بریم!». پس، از آن حضرت ص

خواستند تا بر هزینه زندگی‌شان بیفزایند. همچنین آنها با همدیگر چشم و همچشمی داشته و برخی بر برخی دیگر رشک می‌ورزیدند و بدین‌گونه رسول خدا ص را اذیت می‌کردند. بدین جهت، رسول خدا ص از آنان یک ماه ایلاء کردند آن‌گاه خدای عزوجل این آیه را که به نام آیه «تخییر» نامیده می‌شود، نازل کرد: «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگانی دنیا و زینت آنید» یعنی: اگر گشایش و خرمی و رفاهیت و تنعم دنیا را می‌خواهید «بیاید تا شما را متعه دهم» و آن متعه طلاق است که عبارت از لباس، یا هدیه، یا مالی است که برای خوشحال نمودن زن - به حسب حال و توان مالی شوهر - به وی پرداخته می‌شود «و» پس از آن «به رها کردنی نیک رهایتان کنم» یعنی: بی آن‌که زبانی از سوی من ببینید - مطابق سنت - طلاقتان دهم تا بیرون از خانه من هر چه از تجمل دنیا که خواسته باشید، به دست آورید.

وَإِنْ كُنْتُمْ تُرَدْنَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالِدَارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (29)

«و اگر خواستار خدا و رسول وی و سرای آخرت هستید» و بهشت و نعمتهای آن را می‌خواهید «پس بی‌گمان خدا برای نیکوکاران شما» یعنی: برای کسانی از شما که عمل شایسته انجام می‌دهند «پاداش بزرگی را آماده کرده است».

بعد از نزول این دو آیه، رسول خدا ص زنان خویش را فراخواندند و این دو آیه را بر یکایک آنان خواندند. ولی زنانشان همه - به اتفاق - ماندن در زندگی پیامبر ص را بر طلاق ترجیح دادند. عائشه رضی الله عنها می‌فرماید: «رسول خدا

ص ما را (در میان طلاق و ماندن در نکاح خود) مخیر ساختند و ما ایشان را اختیار کردیم پس این (رخداد) را طلاق نشمردند». یادآور می‌شویم که در این هنگام، زنان پیامبر ص نه تن بودند؛ پنج تن از قریش و چهار تن از غیر آنان. ولی همسران رسول خدا ص (امهات المؤمنین) که در طول حیات آن حضرت ص به همسری ایشان درآمده‌اند، در مجموع دوازده تن بودند، که در میان همه آنها فقط یک دختر باکره - یعنی سیدتنا عائشه رضی الله عنها - وجود داشت و بقیه همه زنانی بیوه بودند که ازدواج پیامبر ص با آنان، برای الفت دادن دلها و به‌خاطر نشر دعوت اسلامی بود.

اینک به معرفی مختصر همسران پیامبر ص می‌پردازیم:

1 - خدیجه دختر خویلد رضی الله عنها: اولین همسر رسول خدا ص بود که آن حضرت ص با وی در مکه ازدواج کردند و بعد از نبوت نیز هفت سال با آن حضرت ص زندگی کرد و بعد از آن درگذشت. رسول خدا ص در حیات وی، با هیچ زن دیگری ازدواج نکردند و او اولین زنی بود که ایمان آورد و تمام فرزندان آن حضرت ص - بجز ابراهیم - از او به دنیا آمده‌اند.

2 - سوده دختر زمعه عامری رضی الله عنها: رسول خدا ص در مکه با وی عروسی کردند و در مدینه درگذشت.

3 - عائشه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما: دانشمند فقیه محدثه‌ای است که احادیث بسیاری را از رسول خدا ص روایت کرده‌است. رسول خدا ص در نه سالگی وی در مدینه با او عروسی کردند و نه سال با ایشان زندگی کرد و هنگامی که رسول خدا ص رحلت کردند، او هژده سال داشت.

4 - حفصه دختر عمر بن الخطاب رضی الله عنهما: قریشی بود و رسول خدا ص با وی ازدواج کردند سپس طلاقش دادند پس جبرئیل ÷ فرود آمد و به آن حضرت ص گفت: «خداوند به تو فرمان می‌دهد که به حفصه رجوع کنی زیرا او بسیار روزه‌دار و بسیار نمازگزار است» سپس رسول خدا ص مجدداً به او رجوع کردند.

5 - ام سلمه رضی الله عنها: اسم وی هند است و او دختر ابی‌امیه مخزومی است. رسول خدا ص او را از پسرش سلمه خواستگاری کردند.

6 - ام حبیبه رمله دختر ابی‌سفیان رضی الله عنهما: رسول خدا ص در سال هفتم هجری بعد از مرگ شوهرش در حبشه، با وی ازدواج کردند و وکیل وی در ازدواجش عمرو بن امیه ضمیری ت بود و نجاشی ت مبلغ چهارصد دینار از جای رسول خدا ص به وی مهر داد.

7 - زینب دختر جحش رضی الله عنها: آن حضرت ص بعد از طلاق دادن وی از سوی شوهرش زید بن حارثه ت به فرمان الهی با وی ازدواج کردند تا عادت فرزندخواندگی از میان برود و ابطال گردد. اسم وی بره بود و رسول خدا ص او را زینب نامیدند.

8 - زینب دختر خزیمه رضی الله عنها: هشت ماه بعد از آن که رسول خدا ص با وی ازدواج کردند، درگذشت. او را در جاهلیت ام‌المساکین می‌نامیدند زیرا مساکین را بسیار اطعام می‌کرد.

9 - صفیه دختر حی، فرزند اخطب هارونی رضی الله عنها: از اسرای خیبر بود و رسول خدا ص بعد از آن که او را آزاد کردند، با وی ازدواج نمودند. نقل است آن حضرت ص او را با هفت «اروس» از دحیه کلبی خریداری کرده بودند.

10 - ریحانه دختر زید رضی الله عنها: رسول خدا ص در سال هشتم هجری با وی ازدواج کردند و پس از حجه‌الوداع رحلت کرد. شوهر اول وی در جنگ کشته شده بود.

11 - جویریہ دختر حارث مصطلقی رضی الله عنها: از اسرای بنی‌مصطلق و نام وی بره بود. رسول خدا ص در شعبان سال ششم هجری با وی ازدواج کردند و او را جویریہ نامیدند.

12 - میمونه دختر حارث هلالی رضی الله عنها: آخرین زنی بود که رسول خدا ص با وی ازدواج کردند.

همچنان رسول خدا ص دو کنیز داشتند، به‌نامهای ماریه قبطی که مادر فرزندشان ابراهیم بود و دیگری ریحانه.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تُمْنَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (30)

بعد از خطاب مستقیم رسول خدا ص، همسرانشان مورد خطاب قرار می‌گیرند تا حق تعالی ایشان را به مقام بلند تقوا رهنمون گردد:

«ای همسران پیامبر! هر کس از شما بدکاری آشکاری به عمل آورد» یعنی: گناه بزرگی مرتکب شود که زشتی آن آشکار و بدی و ناشایستی آن واضح باشد؛ مانند نافرمانی شوهر و درپیش گرفتن اخلاق ناشایست. ابن عباس ت می‌گوید: «مراد از بدکاری آشکار، همین دو کار است». شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «مراد در اینجا ایدای پیامبر ص به زبان‌درازی است». ابن‌کثیر می‌گوید: «این جمله شرط است و شرط مقتضی وقوع آن نیست زیرا خدای عزوجل همسران پیامبرش را از این ناشایستگی معصوم قرار داده و ایشان را از آن پاک و

بیزار گردانیده است». ابوحیان می‌گوید: «نباید پنداشته شود که مراد از (فاحشه) در این آیه، عمل زناست زیرا رسول خدا ص و حریم پاک خانواده ایشان از این عمل معصوم‌اند و به دلیل این که خداوند متعال (فاحشه) را در اینجا به وصف (میینه) یعنی (فاحشه آشکار) مقید کرده است، درحالی که زنا از اموری است که پنهانی انجام گرفته و در ارتکاب آن مخفی کاری صورت می‌گیرد». آری! هر کس از شما زنان پیامبر بدکاری آشکاری به عمل آورد «عذابش دوچندان می‌شود» در دنیا و آخرت زیرا عذاب آنها دوچندان عذاب غیر آنان از زنانی است که مرتکب عملی مانند عمل آنان گردند و این به سبب جایگاه رسول اکرم ص و بلندی مرتبه همسرانشان است.

ابن کثیر می‌گوید: «همسران رسول خدا ص در منازل آن حضرت ص واقع در اعلی‌علین بهشت بر فراز منازل همه خلائق در مقام (وسیله) که نزدیکترین منازل بهشت به سوی عرش رحمان است، جای می‌گیرند. پس چنان که ثواب و پاداش آنها دوچندان است (آیه بعد)، عدل خداوند اقتضا می‌کند که افزایش عذاب به افزایش ثواب پیوسته باشد. بدین جهت است که نکوهش شخص گنه‌کاری که عالم است، سخت‌تر از نکوهش گنه‌کار جاهل می‌باشد زیرا معصیت از سوی عالم زشت‌تر است و به همین دلیل است که حد آزاد بر حد برده فزونی دارد و کافر رجم نمی‌شود».

«و این امر» یعنی: دوچندان کردن عذاب آنان «بر خداوند آسان است» پس آن را بزرگ نمی‌شمارد و بر وی دشوار نیست و این که ایشان زنان پیامبر ص هستند، پروردگار را از دوبرابر کردن عذابشان باز نمی‌دارد؛ هرگاه بدکاری آشکاری به عمل آورند.

وَمَنْ يَقْتُلْ مِنْكُمْ لِبِئْسَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ وَرَسُولِهِ لَبِئْسَ الْإِنْسَانُ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا (31)

«و هر کس از شما که برای خدا و پیامبر او قانت باشد و کار شایسته کند»
یعنی: هر کس از شما همسران پیامبر ص که با اطاعت و فرمان‌پذیری کامل،
برای خدا و رسولش گردن نهد و فروتنی و تسلیم و عمل صالح پیشه کند
«پاداشش را دو بار به او می‌دهیم» دوچندان آنچه که غیر وی از زنان با انجام
دادن این طاعت سزاوار آن هستند؛ یک‌بار در برابر انجام طاعت از سوی آنها و
یک‌بار هم در برابر این‌که ایشان طالب خشنودی پیامبر ص هستند. همچنین از
آن جهت که زنان پیامبر ص مقتدا و الگو می‌باشند پس یک پاداش؛ پاداش عمل
آنهاست و پاداش دیگر؛ پاداش امامت و پیشوایی آنها «و برایش روزی ای نیک»
و بسیار ارجمند «فراهم می‌کنیم» که همانا بهشت برین است.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ
الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (32)

«ای همسران پیامبر! شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید» و هیچ گروهی
از زنان امت با شما در فضیلت‌تان هم‌مطرازی و برابری نمی‌توانند کرد «اگر سر
تقوا دارید پس در سخن‌گفتن ملایمت نکنید» یعنی: هنگامی که با مردان
نامحرم سخن می‌گویید، تن صدایتان را پایین نیاورید و نرم و ملایم سخن
نگویید چنان‌که زنان فتنه‌برانگیز چنین می‌کنند «که آن‌گاه کسی که در دلش
بیماری است» یعنی: کسی که بدکار یا منافق است «طمع می‌ورزد» و نیکو

سخن گوید» نزد مردم، طبق سنتهای شرع؛ سنجیده و به دور از شک برانگیزی، به طوری که شنونده چیزی از آن را ناشایست و غیرشرعی تلقی نکند.

خدای عزوجل در این آیه روشن می‌کند که این فضیلت فقط هنگامی برای همسران پیامبر ص مسلم است که به تقوی پایبند باشند، نه به صرف این که با پیامبر ص پیوند دارند. ستایش خدای عزوجل را که از زنان پیامبر ص - هم در حیات پیامبر ص و هم بعد از رحلتشان - جز تقوا و ایمان راستین و حرکت صادقانه در پی راه و روش ایشان، عمل دیگری روی نداد.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (33)

«و در خانه‌هایتان قرار گیرید» اصل «قرن»: «اقرن» بوده است. یعنی: شما زنان پیامبر ص به قرار و آرام گرفتن در خانه‌های خویش و بیرون نشدن از آن - جز برای حاجتی - مأمور هستید. شایان ذکر است که ادای نماز در مساجد به شرط آن، از حوایج شرعی است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لا تمنعوا إماء الله مساجد الله وليخرجن وهن تغلات: کنیزکان خدا را از مساجد وی منع نکنید و باید در حالی به مسجد بیرون روند که خوشبویی استعمال نکرده باشند». در روایتی آمده است: «وبیوتهن خیر لهن: و خانه‌هایشان برایشان بهتر است». چنان‌که احادیث دیگری نیز تقویت‌کننده این معنی است که نماز زن در خانه وی، بهتر از نماز وی در مسجد است.

«و مانند زینت‌نمایی روزگار جاهلیت پیشین، زینت‌نمایی نکنید» تبرج: عبارت از آن است که زن؛ تجمل، زینت و زیبایی‌های خود را که شهوت مردان را

برمی‌انگیزد و ستر آن بر وی واجب است، آشکار گرداند. قبل از اسلام، زنان در انظار بیگانگان آرایش می‌کردند و زیبایی‌های فتنه‌انگیز خود را برای مردان نامحرم آشکار می‌ساختند چنان‌که امروز در جاهلیت معاصر همین کار را می‌کنند.

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید» در هر آنچه که مشروع است و در هر آنچه که رسول خدا ص شما را به آن - از امور دنیا دستور می‌دهد. مخصوص ساختن نماز و زکات به یادآوری و سپس ذکر عام تمام طاعات دیگر، برای نمایاندن این حقیقت است که اگر کسی بر نماز و زکات پایبند باشد، خود این عمل، او را به انجام دادن دیگر طاعات وامی‌دارد «جز این نیست که خدا می‌خواهد تا پلیدی را ای اهل بیت پیامبر از شما دور کند» یعنی: ای اهل بیت نبوت! خداوند شما را به تقوی و طاعت سفارش کرده است تا گناه و معصیتی را که به سبب فرو گذاشتن اوامر و ارتکاب منهیات وی روی می‌دهد و شرف و عزتتان را به پلیدی می‌آلاید، از شما دور گرداند «و تا پاک گرداند شما را به پاک‌کردنی» از پلیدی‌ها و زشتی‌های گناهان.

این وصایا برای زنان پیامبر ص، به معنای آن نیست که همسران ایشان بر چنان حالت بدی قرار داشته‌اند که اقتضای منع آنان را می‌کرده است بلکه مراد، واداشتنشان به فضایل و ارزشهای برتر و والاتر است. شایان ذکر است که زنان امت نیز در لزوم آراسته شدن به این اخلاق و عادات، تبع زنان پیامبر ص هستند.

به قول ابن عباس، عکرمه، عطاء و سعید بن جبیر، مراد از اهل بیت ذکر شده در این آیه: مخصوصا زنان پیامبر هستند و حق هم همین است زیرا آیه کریمه درباره آنان نازل شده است و ماقبل و مابعد این آیه نیز درباره آنهاست و ذکری از علی و همسرش فاطمه و فرزندانش حسن و حسین رضی الله عنهم در این آیات نرفته است. اما ابن کثیر می گوید: «با آن که آیه کریمه مخصوصا درباره زنان پیامبر ص نازل شده اما الزاما مراد این نیست که فقط آنها در نامگذاری به «اهل بیت» و در مفهوم این خطاب مورد نظر باشند نه دیگران. ابن کثیر اضافه می کند: حقیقتی که در آن هیچ کسی که در قرآن کریم تدبر نماید، شک نمی تواند کرد این است که: زنان رسول اکرم ص همگی مورد خطاب این آیه بوده و در تحت آن داخل اند و اهل بیت رسول اکرم ص به شمار می روند زیرا سیاق کلام با آنهاست».

وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (34)

«و آنچه را که در خانه های شما از آیات الله» یعنی: از قرآن «و از حکمت» یعنی: از سنت «خوانده می شود یاد کنید» یعنی: آیات قرآنی و سنت نبوی ای را که در خانه های شما خوانده می شود و از خانه های شما برمی جوشد و فیضان می کند، یاد کنید و یاد گیرید زیرا وحی فقط در خانه های شما نازل می شود، نه در خانه های سایر مردم و حکمت: یعنی معدن سنت و سرچشمه فیضان آن که شخص رسول خدا ص هستند، در خانه های شماست پس به خواندن و یاد کردن قرآن و حکمت و آموزش دادن آن برای دیگران قیام ورزید «بی گمان خداوند لطیف است» به اولیا و اهل طاعت خویش «و آگاه است» از تمام خلقش لذا آنچه را که در کار دین شایسته است، می داند و تدبیر می کند و به

سخنان و افعال شما دانا و آگاه است پس، از مخالفت امر و نهی خدا و نافرمانی پیامبرش بپرهیزید.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ
وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ
وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ
وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا
(35)

«بی گمان مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان قانت و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکيبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه‌دهنده و مردان و زنان روزه‌دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند، خدا برای همه آنان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است» در برابر این طاعات و عبادات و اعمال صالح ایشان.

(الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ): اسلام، ورود به دین خدای عزوجل و گردن نهادن برای وی همراه با عمل است. حق تعالی برای تشریف و گرامیداشت زنان مسلمان، ایشان را بر مردان مسلمان عطف کرد. همچنین در همه اوصاف دیگری که در این آیه ذکر می‌شود، هدف از ذکر صریح زنان - با وجود آن‌که ایشان در مفهوم (مسلمین) و (مؤمنین) و مانند آن از اوصاف مندرج در این آیه - از باب تغلیب مذکر بر مؤنث که روش معمول در کلام عرب است، داخل‌اند - گرامیداشت و تشریف ایشان می‌باشد.

(وَالْمُؤْمِنِينَ ...): مؤمنان کسانی‌اند که به خدا، فرشتگان، پیامبران، کتابهای آسمانی، روز آخرت و قضا و قدر که خیر و شر آن از سوی خداوند است،

ایمان دارند. ذکر مردان و زنان مؤمن پس از مردان و زنان مسلم، دلیل بر آن است که اسلام غیر از ایمان است و اسلام از ایمان عام تر می باشد.

(وَالْقَانِتِينَ...): قانت، عابد اطاعت کننده در کمال آرامش و وقار است. به قولی

دیگر: قانت کسی است که بر عبادت و طاعت مواظبت و استمرار می ورزد.

(وَالصَّادِقِينَ...): صادق کسی است که به راستی سخن بگوید و از دروغ پرهیزد

و بر پیمانی که به حق و عدل بسته، وفا کند. البته صدق از نشانه های ایمان است چنان که کذب از نشانه های نفاق می باشد.

(وَالصَّابِرِينَ...): صابر کسی است که از آلودگی به شهوات شکیبایی کند و بر

دشواری های تکلیف و طاعات و آزمایش ها پایداری ورزد.

(وَالْخَاشِعِينَ...): خاشع کسی است که برای خدای عزوجل در قلب و اندامها

فروتن است و از او می ترسد و در عبادات خویش برای وی فروتنی می کند.

(وَالْمُتَصَدِّقِينَ...): متصدق کسی است که آنچه را خداوند از مال خود بر وی

فرض گردانیده است و آنچه را که از وی پرداخت داوطلبانه آن را خواسته است، یعنی در انفاق مستحب صدقه می کند.

بعد از آن ذکر مردان و زنان روزه دار آمده است زیرا روزه از بزرگترین وسایل

کمک کننده بر شکستن شهوت می باشد: **(وَالْحَافِظِينَ...):** یعنی مردان و زنان

مسلمانی که شرمگاههای خویش را - با عفت و ورزی و پاکدامنی و بسنده کردن بر حلال - از حرام حفظ می کنند.

(وَالذَّاكِرِينَ...): مردان و زنان مسلمانی اند که خدا را - با گفتن تسبیح و تحمید

و تکبیر و با قرائت قرآن و اشتغال به علم - در تمام احوال یاد می کنند.

در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری ؓ آمده است که رسول خدا ص

فرمودند: «چون مرد زنش را در شب بیدار کند آن‌گاه هر دو برخیزند و دو رکعت نماز بگزارند، قطعا آن دو در آن شب از جمله مردان و زنانی هستند که خدای عزوجل را بسیار یاد کرده‌اند».

در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که: ام سلمه رضی الله عنها به رسول خدا ص گفت: یا رسول الله! چه دلیلی دارد که من می‌شنوم از مردان در قرآن یاد می‌شود ولی از زنان یاد نمی‌شود؟ همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (36)

«و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای را نرسد که چون خدا و رسولش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد» یعنی: برای کسی که به خداوند متعال ایمان دارد، جایز و درست نیست که چون خدا یا پیامبرش ص به کاری فرمان می‌دهند، چون و چرا کند و در کار خویش اختیار داشته باشد که آنچه خود می‌خواهد بکند بلکه بر وی واجب است تا کاری را انجام دهد که از وی خواسته شده است و باید خود را وقف امری کند که خدای عزوجل برای وی خواسته و انتخاب کرده است به طوری که رأی وی تابع رأی شریعت و انتخاب وی پیرو انتخاب شریعت باشد. ابن کثیر می‌گوید: «این آیه عام است در تمام امور». در حدیث شریف آمده است: «والذی نفسی بیده لا یؤمن أحدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که خواسته وی پیرو چیزی باشد که من آن را آورده‌ام».

«و هر کس الله و رسول او را نافرمانی کند» در امری از امور «قطعا در گمراهی آشکاری افتاده است» یعنی: او به چنان گمراهی آشکار و واضحی از راه حق گمراه شده است که مخفی نیست. نسفی می گوید: «اگر نافرمانی خدا و رسول در رد و انکار باشد، آن گمراهی، کفر است و اگر نافرمانی در فعل باشد - همراه با پذیرش امر و اعتقاد به وجوب - آن گمراهی، خطا و فسق است».

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره زینب دختر جحش رضی الله عنها که دختر عمه رسول خدا ص بود نازل شد چرا که رسول خدا ص به او فرمودند: «من می خواهم تو را به ازدواج زید بن حارثه در آورم زیرا او را برای تو پسندیده ام». زینب گفت: «یا رسول الله! ولی من او را برای خود نمی پسندم، من در حسب از او برتر و دختر عمه شما هستم، من این کار را نمی کنم». همان بود که این آیه نازل شد. آن گاه زینب رضی الله عنها به رسول خدا ص گفت: «اینک از شما اطاعت می کنم و هر آنچه می خواهید بکنید». همان بود که رسول خدا ص او را به عقد نکاح زید ت در آوردند و زید با وی عروسی کرد. زید ت - چنان که گذشت - برده آزاد شده رسول خدا ص بود که آن حضرت ص او را پسر خویش خوانده بودند. پس آن حضرت ص از جای زید به زینب ده دینار و شصت درهم و یک چادر و پیراهن و لحاف و مقداری از مواد خوراکی و خرما مهریه دادند و او نزدیک به یک سال، یا بیشتر از آن در خانه زید ماند.

آری! خدای عزوجل می خواست تا زینب را با ازدواج زید بیازماید و با این کار، بنیاد عصبیت جاهلی و امتیاز طبقاتی و نژادی را ویران ساخته و اساس برتری را بر بنیاد اسلام و تقوی قرار دهد ولی آخر کار میان زید و زینب ناسازگاری روی

داد و این ناسازگاری سبب شد تا خدای عزوجل حکم دیگری را نازل کند که از قبل آن را فیصله کرده بود و این حکم مبتنی بر حکمتها و مصلحتهای دیگری بود که بیان خواهد شد.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (37)

در بیان سبب نزول آیه کریمه از انس τ روایت شده است که فرمود: زیدبن حارثه τ نزد رسول خدا ص آمده و از زینب دختر جحش همسرش - رضی الله عنها - به ایشان شکایت می کرد. ادامه ماجرا را از زبان آیه بشنوید: «و یاد کن» ای پیامبر ص! «چون به کسی که الله بر وی نعمت ارزانی داشته» او زیدبن حارثه τ است که خدای عزوجل با نعمت اسلام بر او انعام نمود «و تو نیز بر وی انعام کرده ای» به این که او را از بردگی آزاد کرده و فرزند خویشش خواندی و پس از آن که رسم فرزندخواندگی منسوخ شد باز هم تو مولای او هستی. آری! چنان که گفتیم؛ زید از اسرای دوران جاهلیت بود که خدیجه همسر رسول خدا ص او را به ایشان بخشید و رسول خدا ص او را آزاد کرده و فرزند خویش خواندند و زینب دختر عمه خود رضی الله عنها را که دختری از اشراف زادگان قریش بود به ازدواج وی درآوردند. آری! یاد کن آن گاه که به زید «می گفتم» هنگامی که از زینب نزد تو شکایت می کرد و تمهیدات طلاق دادن وی را فراهم می کرد: «نگاه دار بر خود همسرت را» یعنی: زینب رضی الله عنها را «و از خدا پروا بدار» در کار وی و بر طلاق دادنش تعجیل نکن. رسول خدا

ص این سخن را از باب سفارش و رعایت ادب به زید گفتند، وگرنه حقیقت کار باید طور دیگری شکل می‌گرفت: «و آنچه را که خدا پدیدار کننده آن است، در ضمیر خویش نهان می‌کردی» و آن عبارت از تصمیم تو به ازدواج با زینب در صورتی بود که زید او را طلاق دهد. آری! حقیقت امر این بود که خداوند اُ به رسول خویش وحی کرده بود که زید به زودی زینب را طلاق خواهد داد و تو باید بعد از وی با او ازدواج کنی تا عادت فرزندخواندگی و آثار آن از بین رفته و این رسم جاهلی که زن پسرخوانده بر پدرخوانده حرام تلقی می‌شد، کاملاً ابطال گردد.

«و از مردم می‌ترسیدی» یعنی: از آنان حیا می‌کردی، یا از این نحوه برداشت‌شان می‌ترسیدی که مبدا بگویند: رسول خدا ص برده آزاد شده خویش را دستور داد تا زنش را طلاق دهد، برای این که خود او با وی ازدواج کند «و خدا سزاوارتر است به این که از او بترسی» و در هر حالی از او حیا کنی و بیمناک باشی. آخر! تو می‌دانستی که این روند از شکل‌گیری قضیه زینب - که در آغاز با هدف ابطال امتیازات جاهلی، ازدواج وی با زید به انجام رسد و سپس با همین هدف، یعنی ابطال عادت جاهلی تحریم زن فرزندخوانده بر پدر خوانده، میان آن دو مفارقت روی دهد - همه برنامه از قبل طراحی شده خدای سبحان بود. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «اگر رسول خدا ص کتمان‌کننده چیزی از وحی الهی می‌بودند، باید این آیه را کتمان می‌کردند ولی ایشان کسی نبودند که وحی الهی را پنهان کنند».

«پس چون زید حاجت خویش را از او برآورد» با نکاح و آمیزش با وی، به‌گونه‌ای که دیگر برای زید در زینب حاجتی باقی نماند زیرا فضای زندگی

مشترک آنها به گونه‌ای سرد و تیره شده بود که زید جز طلاق وی راه دیگری نداشت؛ «او را به ازدواج تو درآوردیم» یعنی: چون زید از زینب فارغ‌البال شد و او را طلاق داد، زینب را به ازدواج تو درآوردیم و ما خود متولی تزویج وی به تو بودیم، به این معنی که به تو وحی فرستادیم تا بی ولی و عقد و مهر و شهود، با وی ازدواج کنی. آری! اعلام این قضیه از سوی خدای عزوجل به پیامبرش، خود تزویج زینب از جانب وی برای پیامبرش بود بدین جهت، رسول خدا ص بی‌اجازه زینب و بدون عقد و تعیین مهر و هر امر دیگری که در حق امتشان در نکاح شرط است، با زینب عروسی کردند چنان‌که روایات صحیح، بیانگر این رویداد است.

مسلم، احمد و نسائی روایت کرده‌اند: «چون عده زینب سپری شد، رسول خدا ص به زید شوهر سابق وی گفتند: برو و زینب را برای من خواستگاری کن. زید نزد زینب رفت و به او مژده داده خواسته رسول خدا ص را با او در میان گذاشت. زینب در جواب وی گفت: من هیچ‌کاری نمی‌کنم تا از پروردگارم مشورت نخواهم. پس برخاست و به نمازگاه خویش رفت. همان بود که این آیه نازل شد.

سپس خداوند متعال حکمت در ازدواج رسول خود ص با زینب را بیان کرده می‌فرماید: «تا بر مؤمنان هیچ حرجی نباشد» یعنی: هیچ تنگی و دشواری و گناه و محظوری نباشد «در مورد همسران پسرخواندگانشان» یعنی: در ازدواج با زنان‌کسانی که آنان را پسر خویش خوانده‌اند «آن‌گاه که» پسر خواندگان «حاجت خویش را از آنان برآورده باشند» برخلاف پسر حقیقی که زن وی بر پدرش به مجرد عقد حرام می‌شود.

اعراب بر این باور بودند که زنان پسرخواندگانشان همچون زنان پسران حقیقی‌شان بر آنان حرام‌اند پس خدای عزوجل به آنان خبر داد که زنان پسرخواندگانشان بر آنان حلال‌اند «و امر الله انجام یافتنی است» خواه‌ناخواه و به‌طور حتم.

انس می‌گوید: «زینب دختر جحش بر دیگر همسران رسول خدا ص فخر می‌ورزید و می‌گفت: شما را خانواده‌هایتان به نکاح پیامبر ص درآورده‌اند، درحالی که مرا خداوند از فراز هفت آسمان به نکاح پیامبر خویش درآورد». محمد بن عبدالله بن جحش می‌گوید: «زینب و عائشه بر یک‌دیگر فخرفروشی کردند؛ زینب گفت: من کسی هستم که حکم ازدواجم با پیامبر ص از آسمان نازل شد». و عائشه گفت: «من کسی هستم که برائتم از آسمان نازل شد». پس زینب به برتری عائشه رضی الله عنها اعتراف کرد.

در این آیه خصوصیتی را برای زید می‌یابیم که هیچ‌یک از اصحاب پیامبر ص به آن مخصوص گردانیده نشده‌اند و آن، ذکر صریح نام وی در قرآن است. آری! به این ترتیب بود که نام وی جزء قرآن کریم گردید و تا قیامت تلاوت می‌شود، که این در واقع تعویضی برای وی از فخر کردن به پدری محمد ص و دلجویی‌ای از وی است. وه! که این چه فخری است عظیم!

**مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ
وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا (38)**

«بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده» از ازدواج با زینب رضی الله عنها «هیچ حرجی نیست، این سنت الهی است که در میان پیشینیان نیز معمول بوده است» یعنی: قطعاً این سنت که خداوند متعال از امر نکاح و غیر

آن بر پیامبران ﷺ و امتهای گذشته حلال کرده بود، سنتی بسیار ریشه‌دار و قدیمی است «و فرمان الله همواره به اندازه مقدر است» یعنی: امر خدا یقینی و قطعی و برگشت ناپذیر است. (قدر) بر اراده ازلی پروردگار اطلاق می‌شود و ذکر (مقدورا) بعد از آن، برای تأکید است.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا (39)

«همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می‌کنند» به سوی خلقتش و آن را با کمال امانتداری به آنان می‌رسانند «و از او می‌ترسند و جز خدا از هیچ کس بیم ندارند» پس ای محمد ص! تو نیز به آنچه که مردم به سبب تبلیغ آیات الهی در باره‌ات می‌گویند، اهمیت نده و از این سخنان باکی نداشته باش. البته رسول خدا ص به پیروی از دستور الهی، به نیکوترین وجه به این مهم پرداختند، که پس از ایشان، مقام بلاغ تا روز قیامت به امت ایشان میراث مانده است. آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی به طور کامل تکالیف ابلاغ را به انجام رسانده می‌تواند که دلش از ترس بشر خالی باشد «و خدا حسابرسی را بس است» پس آنان را به درستی و در همه چیز مورد محاسبه قرار می‌دهد.

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (40)

در بیان سبب نزول آمده است: آن‌گاه که رسول خدا ص با زینب ازدواج کردند، برخی از مردم گفتند: محمد ص زن پسرخوانده‌اش را به نکاح گرفته! همان بود که خداوند نازل فرمود: «محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست» یعنی: او درحقیقت پدر زیدبن حارثه نیست تا زن زید بر وی حرام باشد و نه او پدر

هیچ کس دیگری است که از پشت وی به وجود نیامده باشد. می دانیم که از پسران برای آن حضرت ص، ابراهیم، قاسم، طیب و طاهر به دنیا آمدند اما زنده باقی نماندند تا به سن مردی برسند «ولی» محمد ص «فرستاده خدا و خاتم پیامبران است» خاتم یک چیز، آخر آن است. لذا بعد از ایشان، دیگر پیامبری مبعوث نمی شود «و خداوند به همه چیز داناست» و می داند که فرزندان پسری پیامبر ص به سن مردی نخواهند رسید و درخواست گذشت.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و دیگران از جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «مثلی ومثل الأنبياء كمثل رجل ابتنى داراً فأكملها وأحسنها إلا موضع لبنة. فكان من دخلها فنظر إليها قال: ما أحسنها، إلا موضع اللبنة، فأنا موضع اللبنة، حتى ختم بي الأنبياء: مثل من و مثل انبیای دیگر، مانند مثل مردی است که سرایی را بنا کرد و آن را به پایه اکمال رسانید و نیکو سامانش داد مگر جای یک خشت از آن را. پس چون کسی به آن سرا وارد می شد و به سوی آن می نگریست، می گفت: چه نیکو سرایی است، بجز موضع این خشت «که نقصی است در آن». لذا «بدانید» که موضع آن خشت، من هستم تا بدانجا که رسالت و نبوت به من ختم شده است». در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «رسالت و نبوت به پایان آمد و بعد از من دیگر رسول و نبی نیست». پس این سخن رسول خدا ص بر مردم دشوار آمد لذا ایشان برای تسکین خاطر مردم فرمودند: «ولی مبشرات هست». مردم پرسیدند: یا رسول الله! مبشرات چیست؟ فرمودند: «رؤیای شخص مسلمان که جزئی از اجزای نبوت است».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (41) وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (42)

«ای مؤمنان! خدا را ذکر کنید، به ذکر کردن بسیار» یعنی: در اغلب اوقات شب و روز، در بر و بحر، در سفر و حضر، در توانگری و فقر، در سلامتی و بیماری، در آشکار و نهان و در هر حالی. این دستور شامل انواع ذکر؛ مانند تقدیس، تمجید، تهلیل، تحمید، نماز، تلاوت قرآن، درود، دعا و همه طاعات می‌شود «و صبح و شام» یعنی: در اول و آخر روز «او را تسبیح گوید» مخصوص کردن این دو وقت به یادآوری، برای دلالت بر فضیلت این دو وقت بر سایر اوقات است زیرا در این دو وقت، فرشتگان شب و روز گرد هم می‌آیند. هرچند «تسبیح» نیز در مفهوم «ذکر» داخل است ولی مخصوص کردن آن به یادآوری، به منظور روشن ساختن فضل آن می‌باشد زیرا معنای تسبیح، تنزیه ذات الهی از صفات ناجایز است. لذا مرید خداوند متعال باید برای خویش حد معینی از اذکار و اوراد مأثوره را تخصیص داده و همیشه بر آن پایبند باشد. در حدیث شریف آمده است: «أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ وَأَرْفَعُهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَخَيْرَ لَكُمْ مِنْ إِعْطَاءِ الذَّهَبِ وَالْوَرَقِ وَخَيْرَ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقُوا عَدُوَكُمْ فَتَضْرِبُوا أَعْنَاقَهُمْ وَيَضْرِبُوا أَعْنَاقَكُمْ، قَالُوا: وَمَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: أَيَا شِمَا رَا أَكَّاهَ نَكْنَمُ از بهترین اعمالتان و پاکترین آنها در نزد خداوندگارتان و برترین آنها در درجاتتان و عملی که برای شما از صدقه دادن طلا و نقره و از این که با دشمنتان روبرو شوید و شما گردنهای آنان را بزنید و آنها گردنهای شما را بزنند بهتر است؟ اصحاب گفتند: آن عمل چیست یا رسول‌الله! فرمودند: ذکر خدای عزوجل».

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (43)

در بیان سبب نزول آمده است: چون آیه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) «احزاب/56» نازل شد، ابوبکر صدیق ؓ گفت: یا رسول الله! تاکنون خداونداً هیچ خیری را فرو نفرستاده است مگر این که ما را نیز در آن شریک کرده است اما این بار گویی شما به آن مخصوص گردانیده شده‌اید؟ پس نازل شد: «اوست کسی که بر شما صلاه می‌فرستد و فرشتگان او نیز بر شما صلاه می‌فرستند تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور برآورد» یعنی: حق تعالی بر شما صلاه می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌های معاصی به سوی نور طاعات، از تاریکی‌های گمراهی به سوی نور هدایت، از تاریکی‌های شک و حیرت به سوی نور یقین و طمأنینه و از تاریکی‌های نفس به سوی نورانیت قلب بیرون آورد. صلاه از جانب خداوند متعال بر بندگان: نزول رحمت و برکت وی بر آنان و صلاه از جانب فرشتگان: دعا و آمرزش خواهی برای بندگان است «و به مؤمنان همواره مهربان است» اما او با کافران در آخرت به عدل خویش معامله می‌کند، نه به مهر خویش.

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (44)

«درودشان - روزی که با او ملاقات کنند - سلام است» یعنی: دعای خیر و شادباش مؤمنان از جانب خدای سبحان در روزی که او را - به هنگام مرگ، یا رستاخیز، یا به هنگام ورود به بهشت - می‌بینند، همانا سلام گفتنش بر آنان است. به قولی معنای «سلام» این است: خداوند آنان را از آفتها سالم نگه می‌دارد

و در روزی که با او دیدار می‌کنند، آنان را به ایمنی از ترس و هراسها مژده می‌دهد «و برای آنان پاداشی ارزشمند» و نیکو «آماده کرده است» در بهشت.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (45)

«ای پیامبر! بی‌گمان ما تو را گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم» یعنی: تو بر امت خویش گواه هستی؛ لذا به سود کسانی که تصدیقت کرده و به تو ایمان آورده‌اند و علیه کسانی که تکذیب کرده و به تو کفر ورزیده‌اند، گواهی می‌دهی همچنین به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهی و مژده دهنده بهشت هستی برای کسانی که از تو اطاعت کرده‌اند و بیم دهنده به دوزخ هستی برای کسانی که تو را تکذیب و نافرمانی کرده‌اند. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ص به علی و معاذ رضی الله عنهما - که قبلاً آنان را مأمور عزیمت به سوی یمن کرده بودند - چنین فرمودند: «بروید؛ بشارت دهید و نفرت نیفکنید، آسان بگیرید و سخت نگیرید زیرا بر من چنین فرمانی نازل شده است: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ...))».

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (46)

«و نیز» ای پیامبر ص! تو «دعوتگر به سوی خداوند هستی» پس بندگان خداوند را به سوی توحید و ایمان به عقاید حق و عمل به آنچه که بر آنان مشروع گردانیده است، دعوت می‌کنی «به اذن او» یعنی: به امر پروردگار و بر اساس مقدرات او، نه از پیش خود. یا (باذن) یعنی: به توفیق و تسهیل او «و چراغی تابناک هستی» که از روشنی وجودت، در تاریکی‌های گمراهی پرتو

برگرفته می‌شود چنان‌که با چراغ، دل تاریکی‌ها شکافته شده و تاریکی‌ها زدوده می‌شود.

قرطبی می‌گوید: «این دو آیه، متضمن شش اسم برای رسول خدا ص است».

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (47)

«و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از جانب الله فضلی بزرگ» یعنی: پاداشی عظیم «خواهد بود» در بهشت؛ در برابر اعمالشان.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول نقل می‌کند: چون آیه **(لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ)** «فتح / 2» در شأن رسول خدا ص نازل شد، مردی از مؤمنان گفت: گوارا بادتان یا رسول‌الله! اینک ما دانستیم که خدای سبحان با شما چه می‌کند اما نمی‌دانیم که با ما چه خواهد کرد؟ پس خداوند در سوره «فتح / 5» آیه **(لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ...)** و در این سوره این آیه را نازل فرمود.

وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (48)

«و از کافران و منافقان فرمان مبر» در آنچه که به تو از برخورد سهل‌انگاران در امر دین که مخالف با شریعت توست، مشورت می‌دهند «و به آزارشان اعتبار نده» یعنی: از آزارهایی که به تو - به سبب دعوت به سوی دین خدا و صلابت و استواریت علیه دشمنان وی - می‌رسانند، باکی نداشته باش «و بر خدا توکل کن» زیرا «خداوند به‌عنوان کارساز پس است» برای تو پس کار خویش را در همه حال به او بسپار.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّحُوهُنَّ سِرَاحًا جَمِيلًا (49)

«ای مؤمنان! چون زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید» و با آنان عقد ازدواج بستید «آن‌گاه پیش از آن‌که آنان را مساس کنید طلاقشان دادید» یعنی: آن‌گاه قبل از مقاربت و همخوابگی با آنان طلاقشان دادید. از جماع به طور کنایه، به لفظ (مس) تعبیر شد؛ «دیگر شما را بر این زنان هیچ عده‌ای نیست که آن را بشمارید» که این حکم در میان فقها اجماعی است. یادآور می‌شویم که در نزد احناف و مالکی‌ها، خلوت صحیحه نیز در حکم خود مانند جماع است. نسبت دادن شمارش عده به مردان، دال بر این امر است که عده حق مردان است و آنانند که زنان مطلقه‌شان را در قبال آن محاسبه کرده و آنها را بدان ملزم می‌گردانند. آری! زنان مطلقه‌ای که هنوز مردان با آنان نزدیکی و مجامعت نکرده‌اند، از حکم عده شمردن مستثنی هستند زیرا عده برای شناخت پاکی رحم زن از آب نطفه مرد (استبراء) است و در این مورد مقاربتی صورت نگرفته تا استبراء رحم انجام بگیرد «پس به آنان متعه بدهید» یعنی: به زنان مطلقه‌ای که قبل از مقاربت طلاقشان داده‌اید، متعه بدهید. بنابراین، زنی که قبل از جماع طلاق داده می‌شود، دارای دو حالت است: یا این است که مهری برایش مشخص شده، که در آن صورت سزاوار نصف مهر معین خویش است و در این حال، دادن متعه به او واجب نه بلکه سنت می‌باشد. یا این که برایش مهری معین نشده است، که در این صورت، بر اساس آیه کریمه سزاوار دریافت متعه می‌باشد و دادن متعه برایش - در نزد حنبلی‌ها و حنفی‌ها - واجب اما در نزد شافعی، دادن متعه به هر زن مطلقه‌ای واجب می‌باشد، جز برای مطلقه قبل از

جماعی که برای آن مهری معین شده زیرا او سزاوار نصف مهر خویش می‌باشد و دادن متعه برایش مستحب است. اما زنی که شوهرش در گذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مرد، مرگ وی در حکم خویش همچون جماع است و زنش - به اجماع فقها - باید چهار ماه و ده روز عده بشمارد. «و آنان را رها کنید به رها کردنی نیک» یعنی: به شیوه‌ای نیک به زنان مطلقه اجازه دهید که از منازلشان بیرون بروند - چنانچه به آن وارد شده بودند - زیرا شما بر آنان حق عده شمردن ندارید. (سراح جمیل): رها کردن به خوشی و خرمی است که آزاری به همراه نداشته باشد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (50)

خدای عزوجل در این آیه، چهار گروه از زنانی را که ازدواج پیامبرش با آنان را مباح گردانیده، بیان می‌کند: «ای پیامبر! قطعا ما آن همسرانت را که مهرهایشان را داده‌ای، برای تو حلال کرده‌ایم» حق تعالی از این گروه از همسران پیامبر ص آغاز کرد زیرا ایشان همان کسانی بودند که پیامبر ص را بر دنیا و آرایشهای آن ترجیح دادند و هنگامی هم که مخیر ساخته شدند، پیامبر ص را انتخاب کردند. البته دادن مهر یا به‌طور عاجل است، یا نامیدن و مقرر کردن آن در هنگام عقد (مهر مؤجل).

اما گروه دوم از زنانی که برای رسول خدا ص حلال ساخته شده‌اند: «و نیز» حلال کرده است بر تو ای پیامبر! «کسانی را که خدا از طریق فیء به تو

بخشیده و ملک یمین تو هستند» و با قهر و غلبه گرفته شده‌اند، مانند صفیه و جویریة. البته کنیز خریداری شده یا بخشش شده و مانند آن نیز برای رسول خدا ص حلال بود.

گروه سوم از زنانی که برای رسول خدا حلال ساخته شده‌اند: «و نیز حلال کردیم دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایات و دختران خاله‌هایت را که با تو مهاجرت کرده‌اند» پس برای تو حلال است که هر کس از اینان را که می‌خواهی، خواستگاری کنی و به نکاح خویش درآوری اما کسانی از این گروه که هجرت نکرده‌اند، بر تو حلال نیستند.

ام هانی دختر ابوطالب که دختر عموی رسول خدا ص بود، می‌گوید: «این قسمت از آیه درباره من نازل شد زیرا رسول خدا ص خواستند تا با من ازدواج نمایند ولی از ازدواج با من نهی شدند چرا که من هجرت نکرده بودم». مراد از دختران عمو و عمه پیامبر ص: زنان قریش هستند زیرا مردان قریشی - چه به پیامبر ص نزدیک باشند و چه دور - عموهای ایشان گفته می‌شوند. مراد از دخترخاله‌ها و دختردایی‌های پیامبر ص: دختران بنی زهره‌اند. یادآور می‌شویم که از زنان قریشی، شش زن در نکاح پیامبر ص بودند اما از بنی زهره هیچ زنی در نکاح ایشان نبود.

گروه چهارم از زنانی که برای رسول خدا حلال ساخته شده‌اند: «و» نیز حلال کردیم بر پیامبر ص «زن مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد» داوطلبانه بدون مهر «در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد» یعنی: در صورتی که پیامبر ص بخواهد تا با این بخشش بدون مهر، او را منکوحه خویش گردانیده و مالک بهره‌برداری جنسی از وی شود. اما زنان غیر مؤمنی که خود را به پیامبر

ص می‌بخشند، به‌صرف این که خود را به ایشان بخشیده‌اند، نکاحشان برای پیامبر ص حلال نیست. گفتنی است که این بخش از آیه، درباره ام شریک غزیه دختر جابر τ نازل شد که خود را به رسول خدا ص پیشکش کرد.

البته این ازدواج از روی بخشش بدون مهر: «مخصوص توست نه دیگر مؤمنان» و برای دیگران جایز نیست. آری! ازدواج به لفظ «بخشش»، از خصوصیات رسول اکرم ص است نه سایر مؤمنان و فقط پیامبر ص می‌توانستند بدون مهر و ولی و گواهان، چنین زنانی را به نکاح گیرند. اما چنانچه زنی خود را بدون مهر به مردی غیر از رسول خدا ص بخشید - که آن را اصطلاحاً «مفوضه» می‌نامند - مهر مثل وی بر آن مرد با مقاربت یا مرگ مرد، واجب می‌گردد، چنان‌که رسول خدا ص در مورد بروع دختر و اشق همین حکم را صادر کردند. البته این نظر احناف و مالکی‌هاست. اما از نظر جمهور فقها، برای زن حلال نیست که نفس خویش را به کسی ببخشد.

یادآور می‌شویم؛ زنانی که خود را به پیامبر ص بخشیده‌اند و زنانی که رسول خدا ص از آنان خواستگاری کرده‌اند اما نکاح آن حضرت ص با ایشان انجام نگرفته است، در مجموع نه زنند. همچنین آن حضرت ص دارای زنانی بوده‌اند که با آنها نکاح کرده ولی عروسی نکرده‌اند، که تعداد ایشان نیز مجموعاً ده تن است. و - چنان‌که ابن عباس τ گفته - هیچ زن بخشیده شده‌ای در نکاح پیامبر ص نبوده است و ام شریک که ذکر وی رفت، نیز در حباله نکاح آن حضرت ص نبود و پس از آن‌که او خود را به ایشان بخشید، ایشان سکوت کردند. ابن سعد روایت کرده است: «نشنیده‌ایم که رسول خدا ص از این گروه زنان، کسی را به ازدواج خود پذیرفته باشند».

«به‌راستی دانستیم آنچه را فرض کرده‌ایم» یعنی: آنچه را مقرر داشته‌ایم از احکام و حقوق «بر آنان» یعنی: بر مؤمنان «در حق زنانشان» از شرایط عقد و حقوق آن؛ مانند مهر، شهود و غیره، که اخلال وارد کردن به این شروط بر مؤمنان روا نیست و نه بر ایشان رواست که در آنچه که خداوند متعال به‌عنوان گرامی‌داشت و وسیع کردن دایره انتخاب از مختصات رسول خویش ص گردانیده، به ایشان اقتدا کنند. لذا ای مؤمنان! جز با مهر و شهود و ولی ازدواج نکنید و بر چهار زن منکوحه نیفزایید «و» نیز دانستیم آنچه را که مقرر داشته‌ایم بر مؤمنان در مورد «آنچه که یمین‌هایشان مالک آن شده‌است» از کنیزانی که اسیرگرفتندشان جایز است، نه از کسانی که اسیرگرفتندشان جایز نیست، یا کسانی که با مسلمانان عهد و پیمانی دارند. همچنین کنیز باید از کسانی باشد که بر مالک خویش حلال است، مانند کنیز کتابی، برخلاف کنیز مجوسی و بت‌پرست که نکاح آنان بر مالک روا نیست. چنان‌که باید کنیز قبل از نکاح، با گذراندن یک حیض، استبراء رحم شود. یعنی پاکی رحم وی از نطفه دیگران مسلم گردد.

«تا بر تو هیچ حرجی نباشد» یعنی: ای پیامبر ص! دایره حلال‌ها را در مورد زنان بر تو وسیع گردانیدیم تا از این امر دلتنگ نشوی که در گرفتن زنان بیشتر مقصر هستی «و الله آمرزنده مهربان است» آمرزنده است بر آنچه که پرهیز از آن دشوار است، مهربان است؛ با وسیع‌ساختن دایره اباحت در اموری که در مظان حرج و محذور قرار دارند.

ابن‌العربی و قرطبی به‌مناسبت این خصوصیت پیامبر اکرم ص همه چیزهایی را که مخصوص آن حضرت ص است و احدی با ایشان در آنها مشارکت ندارد - در میدان فرض، تحریم و اباحت - ذکر کرده‌اند زیرا چیزهایی بر رسول خدا ص

فرض بود که بر غیر ایشان فرض نگرددید چنان‌که چیزهایی بر ایشان حرام یا مباح گردانیده شد که بر غیر ایشان حرام یا مباح نیست. و ما در اینجا این امور را به‌طور خلاصه نقل می‌کنیم:

(الف) فرایض مخصوص آن حضرت ص:

- 1 - نماز تهجد، که در آغاز طبق آیه «مزمّل» بر ایشان فرض شد و سپس با آیه «اسراء / 79»، فرض به نفل منسوخ گردید.
- 2 - نماز چاشتگاه (اشراق).
- 3 - قربانی.
- 4 - نماز وتر.
- 5 - مسواک زدن.
- 6 - پرداخت وام کسی که در حال تنگدستی می‌میرد.
- 7 - مشاوره با افراد صاحب رأی در غیر برنامه‌ها و قوانین شرع.
- 8 - مخیر ساختن همسرانشان به ماندن در نکاح پیامبر ص، یا مفارقت از ایشان.
- 9 - بر آن حضرت ص فرض بود که چون عملی را انجام می‌دادند، باید آن را با محکمی و استواری به‌پایان رسانند.

(ب) محرّمات مخصوص ایشان:

- 1 - خوردن مال زکات از سوی ایشان و اهل‌بیت (اولاد) ایشان.
- 2 - خوردن صدقه نافله بر ایشان. اما حرمت صدقه بر آل ایشان مورد اختلاف است.
- 3 - آشکار ساختن خلاف ما فی‌الضمیر، یا غفلت از انجام واجبات و تکالیف خویش.

- 4 - چون پیامبر صل لباس جنگ می پوشیدند، بر ایشان حرام بود که آن را از تن بیرون آورند تا خدای عزوجل میان ایشان و دشمنانشان حکم نکند.
 - 5 - خوردن غذا در حال تکیه دادن.
 - 6 - خوردن غذاهای بدبو.
 - 7 - تبدیل کردن همسران خویش به همسرانی دیگر؛ به طلاق دادن و جایگزین کردن آنان.
 - 8 - نکاح گرفتن زنی که صحبت ایشان را نمی پسندد.
 - 9 - نکاح گرفتن زن آزاد کتابی.
 - 10 - نکاح گرفتن کنیز.
 - 11 - نوشتن.
 - 12 - شعر گفتن و آموختن شعر.
 - 13 - چشم دوختن به بهره مندیها و نعمت های مردم.
- (ج) حلالهای مخصوص ایشان:**
- 1 - برگزیدن غنایم برای خویش.
 - 2 - گرفتن مستقل خمس (یک پنجم حصه خمس غنیمت) یا اصل خمس.
 - 3 - گرفتن روزه وصال.
 - 4 - افزودن بر نکاح چهار زن.
 - 5 - نکاح گرفتن به لفظ هبه (بخشش).
 - 6 - نکاح گرفتن بدون حضور ولی زن.
 - 7 - نکاح گرفتن بدون مهر.

- 8 - نکاح کردن در حالت احرام.
- 9 - سقوط تقسیم (شب نوبت) میان همسران در حق ایشان.
- 10 - آزاد کردن صفيه از قید اسارت و قرار دادن آزادی وی به عنوان مهرش.
- 11 - داخل شدنشان در مکه بدون احرام. اما در حق امت، این مسئله میان فقها محل اختلاف است.
- 12 - جنگیدن در مکه.
- 13 - آن حضرت ص مالی را به میراث نگذاشتند و اگر مالی از خود به جا می گذاشتند، آن مال صدقه بود.
- 14 - باقی ماندن حکم همسری همسران برای ایشان بعد از رحلتشان.
- 15 - اگر آن حضرت ص زنی را طلاق می دادند، حرمت ایشان بر آن زن باقی می ماند و برای دیگران نکاح کردن با وی جایز نبود.
- قرطبی امور مباح دیگری را نیز برای ایشان و امتشان ذکر کرده که بر امتها و انبیای دیگر مباح نبوده است و برای پرهیز از اطناب، از نقل آن صرف نظر شد.

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا (51)

«نوبت هر کدام از آنان» یعنی: از همسرانت «را که می خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده» و با او همبستر و همخوابه شو.

قبل از نزول این آیه، مراعات تقسیم و شب نوبت میان همسران بر رسول خدا ص واجب بود تا این آیه نازل شد و این وجوب را از ذمه ایشان برداشت و اختیار در این باره به خود ایشان محول گردید. البته رسول خدا ص میان کسانی

از همسرانشان که آنان را به خود نزدیک می‌ساختند، در نوبت مساوات را رعایت می‌کردند و کسانی از آنان را هم که به تأخیر می‌انداختند، به هر مقدار که می‌خواستند، در نوبت به آنان سهم می‌دادند. روایت شده است که عائشه رضی الله عنها از سر غیرت و رشک زنانه می‌گفت: «آیا یک زن حیا نمی‌کند که خود را به کسی می‌بخشد؟». همان بود که خداوند ا این آیه را نازل فرمود. آن‌گاه عائشه رضی الله عنها به پیامبر ص گفت: «أری ربک یسارع فی هواک: یا رسول الله! من می‌بینم که پروردگار شما در برآوردن خواسته شما شتاب می‌کند» یعنی: این همه در حق شما لطف دارد.

«و اگر زنی از آنان را که از او کناره گرفته‌ای، باز بجویی، هیچ گناهی بر تو نیست» یعنی: چنانچه خواسته باشی تا زنی از کسانی را که از تقسیم نوبت شب کنار گذاشته‌ای، مجدداً به خود نزدیک سازی، هیچ مانعی فراروی تو نیست و بی‌هیچ حرجی می‌توانی چنین کنی «این نزدیکتر است به آن‌که چشمانشان روشن شود» یعنی: این اختیاری که به تو در امر صحبت و معاشرت با زنان داده‌ایم، به‌خشنودی و رضایشان نزدیکتر است زیرا وقتی بدانند که این اختیار از نزد ما به تو داده شده است، رشک و غیرت زنانه از آنان رخت بر بسته و دلها و دیدگانشان آرام می‌گیرد. ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «اگر بدانند که با وجود تفویض اختیار به تو در این امر، باز هم در تقسیم و نوبت به آنان سهمی می‌دهی، به این‌کارت سخت خوشحال و شادمان شده و به عدل و انصافت یقین می‌کنند». «و» در این صورت «اندوهگین نشوند» از این که چرا بعضی از آنان را بر بعضی دیگر ترجیح می‌دهی «و» در آن صورت «همگی شان به آنچه به آنان داده‌ای» چه در نزدیک ساختن و جای دادنشان به سوی خود و چه در واپس

داشتن و کنار گذاشتنشان «خشنود گردند. و آنچه در دل‌های شماست خدا می‌داند» یعنی: هر چه را که در نهاد خویش پنهان می‌دارید و از جمله، آنچه را که در مورد زنان و گرایش قلبی به سوی بعضی از آنان پنهان می‌دارید، حق تعالی می‌داند پس باید در نیت و عمل خویش، رضای او را مد نظر داشته باشید «و خدا دانای بردبار است» لذا سزاوار به آن است که از وی پروا شود و فرمانهایش عملی گردد.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: با آن که رسول خدا ص در میان زنان خود تقسیم و عدالت می‌کردند ولی با این حال، چنین مناجات می‌کردند: «اللهم هذا فعلی فیما املک، فلا تلمنی فیما تملک و لا املک - زاد ابوداود یعنی: القلب: بارخدایا! این کار من است در آنچه که مالک آن هستم پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی و من مالک آن نیستم، سرزنش نکن». ابوداود می‌افزاید: مراد رسول خدا ص از آنچه که ایشان مالک آن نیستند، گرایش و محبت قلبی بیشتری بود که به بعضی از همسرانشان داشتند. همچنین در حدیث شریف به روایت عمرو بن عاص آمده است: از رسول خدا ص پرسیدم که چه کسی از مردم نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمودند: عائشه. باز پرسیدم: از مردان؟ فرمودند: پدر وی. باز گفتم: بعد از وی چه کسی؟ فرمودند: عمر بن خطاب... و چند مرد دیگر را نیز برشمردند.

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَاقِبًا (52)

«بعد از این» که این نه تن همسرانت پس از منخیر شدن، تو را برگزیدند، یا بعد از این روز «دیگر گرفتن زنان برای تو حلال نیست» لذا بعد از نزول این آیه،

نه تن همسر در حق پیامبر ص، مانند چهار زن در حق ما بود. به این ترتیب خداوند ا به پاداش آن که همسرانشان، او و رسولش و سرای آخرت را بر زندگانی دنیا و تجملات آن برگزیدند، با این آیه بر رسول خویش ص حرام گردانید که دیگر با همسران خود زنی دیگر بگیرند «و برایت حلال نیست که زنان دیگری را جانشین آنان کنی» یعنی: برایت حلال نیست که یک تن یا بیشتر از همسرانت را طلاق دهی و در عوض آنان با زنانی دیگر ازدواج کنی «هرچند زیبایی آنان تو را به شگفت آورد» یعنی: هرچند زیبایی زن یا زنانی که می خواهی آنان را جانشین همسرانت گردانی، مورد پسند باشد «به استثنای آنچه که دست تو مالک شده است» یعنی: بجز کنیزانی که در ملک تو هستند. پس برایت جایز است که آنان را به ازدواج خویش درآورده و از آنان بر تعداد همسرانت بیفزایی چنان که رسول خدا ص بعد از نزول این آیه، مالک ماریه قبطیه شدند و با وی ازدواج کردند و فرزندشان ابراهیم که در حیات پیامبر ص درگذشت، از وی به دنیا آمد «و خدا بر همه چیز مراقب است» پس از مخالفت او امر وی حذر کنید.

این آیه دلیل بر آن است که نگرستن به سوی دختر، یا زن به منظور خواستگاری از وی جایز است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إِذَا خَطَبَ أَحَدُكُمْ الْمَرْأَةَ فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا يَدْعُوهُ إِلَى نِكَاحِهَا فَلْيَفْعَلْ: هرگاه یکی از شما می خواست تا از زنی خواستگاری نماید، اگر می توانست که به سوی آن که او را به نکاح وی فرامی خواند بنگرد، باید که چنین کند». در حدیث شریف دیگری به روایت مغیره بن شعبه τ آمده است که گفت: «از زنی خواستگاری کردم. رسول خدا ص به من فرمودند: آیا به سوی او

نگریسته‌ای؟ گفتم: نه! فرمودند: به او نگاه کن زیرا این امر نزدیکتر به آن است که در میان شما الفت و محبت برقرار سازد».

عائشه و برخی دیگر از صحابه ۱۲ گفته‌اند: «رسول خدا ص رحلت نکردند مگر این که خدای عزوجل برایشان حلال گردانید که - جز زنان محرم - هر تعداد از زنان دیگر را که می‌خواهند، به همسری بگیرند». برخی بر اساس این روایت برآنند که حکم این آیه منسوخ است اما ترجیح این است که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست زیرا - چنان که ابن‌العربی در «احکام‌القرآن» گفته است - انتساب روایت بالا به عائشه رضی الله عنها ضعیف است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاطِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكَحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (53)

«ای مؤمنان! به خانه‌های پیامبر داخل نشوید» این نهی‌ای است عام برای تمام صحابه‌ا که به خانه‌ای از خانه‌های رسول خدا ص وارد نشوند: «مگر آن که برای صرف طعامی به شما اجازه داده شود» یعنی: مگر آن که از سوی پیامبر ص برای صرف طعامی دعوت شده باشید «بی آن که منتظر آماده شدن آن باشید» یعنی: بی آن که به انتظار پخته شدن غذا، در خانه پیامبر ص بنشینید «ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل شوید» یعنی: هنگامی که از سوی پیامبر ص دعوت شدید و به شما اجازه دخول داده شد، وارد شوید در غیر آن، دعوت به تنهایی نیز مجوز کافی برای داخل شدن شما نیست «پس چون غذا خوردید،

پراکنده شوید» لذا مؤمنان به بیرون آمدن از منزلی که در آن دعوت شده‌اند، بعد از صرف غذا و به سر رسیدن مقصود، ملزم‌اند.

بیضاوی در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه خطاب به کسانی است که چشم‌انتظار غذای رسول خدا ص بودند و به اتاقهایشان داخل شده و منتظر می‌نشستند تا غذا پخته شود. روایت شده‌است که عائشه رضی الله عنها فرمود: «در امر گرانجانان طفیلی همین بس که خداوند متعال آنان را تحمل نکرد و فرمود: فاذا طعمتم فانتشروا». از سلیمان بن ارقم روایت شده‌است که گفت: این آیه درباره افراد تنبل، گرانجان و طفیلی نازل شده‌است و از همین جهت است که برخی این آیه را، آیه «ثقلاء: تنبلان» نامیده‌اند.

«و نه سرگرم سخنی گردید» مراد نهی از نشستن بعد از صرف غذا و سرگرم شدن به سخنان است. «بی‌گمان این کار» یعنی: داخل شدن بدون اجازه، یا داخل شدن با اجازه و به انتظار پخته شدن غذا نشستن و به سخنان سرگرم شدن «پیامبر را رنج می‌دهد ولی از شما شرم می‌دارد» از این که بگوید: برخیزید و بیرون روید. «ولی خدا از حق شرم نمی‌کند» یعنی: خداوند ا بیان آنچه را که حق و راست است، برای شما فرو نمی‌گذارد. «و چون از زنان پیامبر متاعی خواستید» از اسباب و ظروف خانه و غیره. یعنی: چون با زنان پیامبر ص از روی ضرورت سخن گفتید؛ «پس از پشت پرده» و حایلی که میان شما و آنان فروهشته باشد «از آنان بخواهید» و به طور کلی به سوی زنان پیامبر ص نگاه نکنید «این» خواستن آن کالا از پشت پرده و حجاب «برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه‌تر است» یعنی: این کار، پاک‌کننده‌تر است برای دلهای شما و

آنان از شک و شبهه، وساوس شیطانی و برداشتهای بدی که برای مردان در امر زنان و برای زنان در امر مردان پیش می‌آید «و برای شما سزاوار نیست که رسول خدا را برنجانید» یعنی: شما این حق را ندارید که رسول خدا ص را در چیزی از چیزها برنجانید و اذیت نمایید «و مطلقاً نباید زنانش را پس از وفات او به نکاح خود درآورید» زیرا آنان مادران مؤمنان هستند و نکاح مادران برای فرزندان حلال نیست «بی‌گمان این کار» یعنی: به نکاح گرفتن همسران پیامبر ص بعد از رحلتشان «نزد الله بزرگ است» یعنی: گناهی بزرگ و کاری بس سهمگین و نادرست است. در حدیث شریف آمده است: «زنان من در دنیا زنان من در آخرتند».

نقل است که برخی از مردم هنگامی که برای صرف غذا به منزل پیامبر ص دعوت می‌شدند، منزل را بر پیامبر ص و خانواده ایشان تنگ نموده و سخنانی در میان می‌آوردند که رسول خدا ص مطرح کردن آنها را دوست نداشت ولی آن حضرت ص از روی کرم و بزرگواری‌ای که داشتند، این سخن درازی آنان را تحمل کرده و بر این رنج و آزار شکیبایی می‌ورزیدند پس خدای عزوجل خواست تا به این روند آزاردهنده پایان دهد لذا به کسانی که به محضر پیامبر ص آمدند، ادب آموخت و این آیه ادب‌آموز آنان و آیندگانشان گردید.

از انس بن مالک رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «چون رسول خدا ص زینب دختر جحش را به همسری گرفتند، مردم را به صرف غذای عروسی (ولیمه) دعوت کردند، مردم آمدند و غذا را صرف کردند. بعد از آن به سخنان سرگرم شده و نشستند. رسول خدا ص از خود حرکتی نشان دادند که گویی برای برخاستنشان آماده می‌شوند اما مدعوین برنخاستند. چون رسول خدا

ص این وضع را دیدند، خود برخاستند و کسانی از جمع هم با ایشان برخاستند ولی سه نفر همچنان نشسته بودند و بعدا برخاستند و رفتند. در این هنگام من نزد رسول خدا ص رفتم و به ایشان خبر دادم که آنان رفته‌اند. پس رسول خدا ص به‌خانه‌شان وارد شدند و من هم رفتم تا با ایشان وارد شوم که در این هنگام، میان من و آنان پرده افکنده شد و خداوند این آیه را نازل فرمود: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ) تا فرموده‌اش: (إِنَّ دَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا).**

این آیه، آیه «حجاب» نامیده می‌شود.

إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخْفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (54)

«اگر چیزی» از آزار دادن پیامبر ص «را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، قطعاً خدا به هر چیزی داناست» و شما را در برابر آن مجازات می‌کند.

بنا به روایتی در بیان سبب نزول: آیه کریمه هنگامی نازل شد که یکی از اصحاب گفت: اگر رسول خدا ص رحلت کردند، من فلان همسر ایشان را به نکاح می‌گیرم. سدی گفته است: گوینده این سخن، طلحه بن عبیدالله بود که از این سخن خویش توبه کرد و در توبه از آن، برده‌ای را آزاد و ده شتر با بار آن را در راه خدا انفاق کرد و پای پیاده به حج رفت. ابوبکر بن عربی می‌گوید: بجز روایت انس و عمر رضی الله عنهما، تمام روایات دیگر در این باره ضعیف است.

**لَا جُنَاحَ عَلَيْهِمْ فِي آبَائِهِمْ وَلَا أَبْنَائِهِمْ وَلَا إِخْوَانِهِمْ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِمْ وَلَا
أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِمْ وَلَا نِسَائِهِمْ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (55)**

بعد از آن که خداوند متعال زنان را به رعایت حجاب در مورد بیگانگان امر کرد، در اینجا روشن می‌سازد که حجاب گرفتن از گروهی از نزدیکان که در این آیه به ذکر ایشان می‌پردازد، واجب نیست چنان‌که در سوره «نور» نیز آنان را با تفصیل بیشتری استثنا کرده‌است: «بر زنان هیچ گناهی نیست در مورد فرو گذاشتن حجاب پیش پدران خویش و پسران خویش و برادران خویش و پسران برادران خویش و پسران خواهران خویش و زنان هم‌جنس خویش» از نزدیکان یا همسایگان‌شان، یا زنانی که آنان را به دیدارشان حاجتی است «و نه آنچه که دست آنان مالک آن شده است» از غلامان و کنیزان - چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. اما سعید بن مسیب می‌گوید: مراد، فقط کنیزان زنانند نه غلامان‌شان و باید از غلامان حجاب بگیرند. و مذهب حنفی نیز این است. نسفی می‌گوید: «خداوند اعمو و دایی (خالو) را ذکر نکرد زیرا آن دو به منزله پدر شخص هستند». پس بر زنان حجاب گرفتن نزد این گروه واجب نیست. «و ای زنان! از الله پروا بدارید» در تمام امور؛ از جمله در اموری که در اینجا ذکر شد «همانا خدا بر همه چیز شهید است» یعنی: دانا و گواه است و هیچ امری بر او پنهان نمی‌ماند.

بخاری و مسلم از انس r در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند که عمر بن خطاب r گفت: یا رسول‌الله! افراد نیک و بد همه بر زنان شما وارد می‌شوند، ای کاش آنان را در حجاب قرار می‌دادید. پس خداوند آیه حجاب را نازل فرمود. لذا این آیه از موافقات عمر r است.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (56)

«همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلاه می فرستند» صلاه: در لغت دعاء است و از جانب خداوند رحمت و رضوان، از جانب فرشتگان دعا و استغفار و از جانب امت دعا و بزرگداشت رسول اکرم ص است «ای مؤمنان! شما نیز بر او درود فرستید و سلام گوید به سلام گفتنی» یعنی: میان درود و سلام گفتن بر آن حضرت ص جمع کنید و بگویید: «اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و سلم».

خداوند در این آیه، از مقام و منزلت رسول گرامی اش نزد خویش در ملا اعلیٰ خبر داده و فرموده است: او نزد فرشتگانش بر پیامبر خویش درود می فرستد و فرشتگان وی نیز بر او درود می فرستند بنابراین، حق تعالی بندگانش را نیز دستور می دهد تا در این کار به او و فرشتگانش اقتدا کرده و بر آن حضرت ص درود بفرستند تا ثنا و درود پیامبر ص، بر زبان همه عالمیان از عالم علوی و سفلی جاری گردد.

علما اتفاق نظر دارند بر این که درود فرستادن بر آن حضرت ص بر هر مسلمانی فرض است و کمترین حد آن در عمر یکبار می باشد. البته لفظ «صلاه» و «سلام» بر رسول خدا ص، شعاری مخصوص به ایشان است پس سزاوار نیست که مستقلاً گفته شود: صلاه (درود) خداوند بر فلان. یا: فلان علیه السلام. اما به تبع صلاه و سلام گفتن بر آن حضرت ص، صلاه و سلام گفتن بر دیگران که اهل آن باشند جایز است، مانند این که گفته شود: «اللهم صل و سلم علی رسول الله و آله واصحابه: خدایا! درود و سلام بفرست بر رسول خدا

ص و بر آل و اصحابشان». در حدیث شریف به روایت کعب بن عجره τ آمده است که گفت: یکی از اصحاب اخطاب به رسول خدا ص گفت: یا رسول الله! اما سلام گفتن بر شما را که شناختیم، یعنی در قعه؛ آن گاه که در «التحیات» چنین می خوانیم: «السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته» پس بفرماید که صلاه بر شما چگونه است؟ فرمودند: بگوئید: «اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید. اللهم انک حمید مجید».

در باب فضیلت درود فرستادن بر رسول خدا ص نیز در حدیث شریف به روایت انس τ آمده است: «من صلی علی صلاة واحدة صلی الله علیه عشر صلوات و حط عنه عشر خطیئات: هر که بر من یک بار درود بفرستد، خداوند متعال بر او ده بار درود می فرستد و از دوش او ده گناه را سبک می گرداند». همچنین در حدیث شریف به روایت علی ابن الحسین از پدرش τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «البخیل من ذکرته عنده ثم لم یصل علی: بخیل کسی است که نام من نزد وی برده شود اما بر من درود نفرستد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما منکم من أحد یسلم علی إلا رد الله علی روحی حتی أورد علیه السلام: هیچ کس از شما نیست که بر من سلام گوید مگر این که خداوند روح من را به من برمی گرداند تا جواب سلام وی را به وی برگردانم».

باید دانست که درود گفتن بسیار بر سول اکرم ص در روز جمعه، در هنگام زیارت قبر آن حضرت ص، بعد از اذان و در هنگام حضور نماز جنازه مسنون است. سهل بن عبدالله تستری می گوید: «درود فرستادن بر سول خدا ص

افضل عبادات است زیرا اول خداوندأ و فرشتگان وی عهده‌دار آن شده‌اند و سپس حق تعالی مؤمنان را به آن دستور داده در حالی که سایر عبادات این چنین نیست». اما درود فرستادن بر رسول خدا ص در نماز، نزد شافعی واجب و نزد جمهور فقها سنتی ستوده است.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا (57)

«بی گمان کسانی که خدا و پیامبرش را می رنجانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرده «و برایشان عذابی خوارکننده آماده کرده است» آنان مشرکان و یهود و نصاری اند که به خداوندأ نسبت فرزند را دادند. همچنین همه کسانی که خدای تعالی و تقدس را دشنام می دهند، یا به وی نسبتی می دهند که - به هر گونه و شکلی - اهانت آمیز است، در زمره این گروه داخل می شوند. چنان که آیه کریمه ناظر بر کسانی نیز هست که رسول خدا ص را تکذیب کرده، چهره مبارک آن حضرت ص را مجروح و خون آلود ساخته و دندان آن حضرت ص را شکستند و کسانی که گفتند: او دیوانه، یا شاعر، یا دروغگو یا ساحر است. و هر سخن یا عملی که رسول خدا ص را می رنجاند، نیز در حکم این آیه داخل است.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (58)

«و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب عملی ناروا شده باشند، آزار می رسانند» یعنی: آنان را به وجهی از وجوه آزار رسانی به ناحق و

ناروا می‌آزارند؛ مانند گفتن سخنی زشت، یا در پیش گرفتن رفتاری نادرست با آنان «قطعاً بهتان و گناه آشکاری به گردن گرفته اند».

ملاحظه می‌کنیم که در آزار رساندن به خدا و پیامبرش ص، حکم مطلق ذکر شد زیرا این کار ابداً و به هیچ صورتی حق نیست اما آزار رساندن به مؤمنان به قید: **(بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا)**: (بی آن‌که مرتکب عملی ناروا شده باشند) مقید ساخته شد زیرا آزار دادن مؤمن گاهی به حق است و گاهی به ناروا؛ آنچه که به حق است، در حد و تعذیر می‌باشد: مثلاً اگر مؤمن کسی را دشنام دهد، یا او را بزند، یا به قتل رساند، در این صورت جایز است که با او این عمل به عنوان حد و قصاص انجام شود و اگر مالی را تلف کند، بر او غرامت مانند آن است و چه بسا که مرتکب معصیتی شود و در قبال آن تعزیر گردد.

باید دانست که از سخت‌ترین انواع آزاررسانی به مؤمن، طعنه‌زدن به اصحاب رسول خدا ص، غیبت مسلمانان و مباح شمردن آبروی ایشان است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (59)

«ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مسلمانان بگو: جلبابهای خود را بر خود نزدیک سازند» جلباب: چادر یا جامه گشادی است که زنان بر روی لباس خود می‌اندازند و تمام بدنشان را می‌پوشاند. نزدیک کردن جلباب بر خود به این معنی است که آن را بر خود فروپوشانند تا تجمل و زینتی را که خدای عزوجل ایشان را به پنهان کردن آن دستور داده‌است، بر ایشان بپوشاند. ابن عباس ؓ در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «خداوند متعال زنان مؤمن را فرمان داد تا چون از خانه‌های خود برای حاجتی بیرون می‌روند، صورت خود را از بالای سر با چادر

پوشانند و فقط یک چشم خویش را آشکار سازند». «این» فروپوشیدن چادرها «نزدیک تر است به آن که شناخته شوند» یعنی: نزدیک تر به آن است که بیننده آنان را بشناسد و بداند که ایشان از زنان آزاد و پاک و وارسته هستند لذا ایشان را از کنیزان تمیز دهد «و مورد آزار قرار داده نشوند» با تعرض از سوی مردم ناپاک.

ابن کثیر از سدی نقل می کند: «در مدینه گروهی از فاسقان و اوباشان بودند که چون در شب هوا تاریک می شد، به کوچه ها بیرون آمده و به زنان تعرض می کردند ولی اگر می دیدند که زنی چادر دارد، می گفتند: این زن آزاد است نه کنیز لذا از او دست برمی داشتند و چون زنی را بدون چادر می دیدند، می گفتند: این زن کنیز است پس به او تعرض می کردند». «و خدا آمرزنده» است از آنچه که زنان مؤمن در گذشته نکرده اند، از نهادن روسری و چادر بر سر خود «مهربان است» به آنان.

ام سلمه رضی الله عنها می گوید: «چون این آیه نازل شد، زنان انصار که از خانه های خود بیرون می آمدند، چنان با وقار و آرامی راه می رفتند که گویی بر سر آنان کلاغ نشسته است در حالی که جامه های سیاهی پوشیده بودند».

**لَنْ لَمْ يَنْتَه الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ
لَنْغَرِيْبِكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يَجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيْلًا (60)**

«اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است» یعنی: شک و شبهه ای در امر دین است. عکرمه می گوید: «مراد از آنان در اینجا، زناکاران اند» «و شایعه سازان در مدینه» که اخبار و گزارشهای دروغینی را که متضمن ضعف و

ناتوانی و فروپاشی مسلمانان و برتری و غلبه مشرکان بر آنان است، پخش می‌کنند «دست برندارند» از نفاق و شک و شایعه‌سازی خود «البته تو را بر آنان سخت برمی‌گماریم» یعنی: قطعاً تو را بر آنان مسلط می‌گردانیم و تو به فرمان و دستور ما آنان را با کشتن و تارومار کردن، ریشه‌کن و نابود می‌گردانی «و سپس جز اندک مدتی در مدینه در جوار تو نپایند» زیرا ما به تو دستور می‌دهیم که آنان را از مدینه تبعید و طرد کنی. آری! این گروه شایعه‌ساز و تزلزل‌افکن، اخباری را در مدینه پخش می‌کردند که گاهی در مورد شکست گروه‌های اعزامی جنگی مسلمانان، باری در باره کشته شدنشان و گاهی حاکی از مغلوبیت آنان بود و یا شایعه هجوم و حمله دشمن به مدینه را پخش می‌کردند در حالی که این شایعه‌ها کاملاً دروغ بود، که اخبار و شایعاتی از این دست، دلهای مسلمانان را می‌شکست و روحیه‌هایشان را آشفته می‌ساخت. پس خداوند با این آیه، آنان را تهدید کرد.

یادآور می‌شویم که مجازات منافقان عملاً تا اواخر زندگی نبی اکرم ص به تأخیر افتاد و در اواخر بعثت - آن‌گاه که سوره «برائة» نازل شد - رسول خدا ص دستور دادند تا مردم گردهم آیند آن‌گاه منافقان را رسوا ساخته و خطاب به افرادی در درون جمعیت گفتند: «ای فلان! برخیز و بیرون رو زیرا تو منافق هستی، ای فلان برخیز...». پس برادران و اقوام مسلمانان برمی‌خاستند و عهده‌دار اخراج آنان از مسجد می‌شدند.

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أُحْذُوا وَقَتْلُوا ثَقْتِيلًا (61)

«لَعْنَتُ كَرْدِهِ شَدِّ گَانَد» یعنی: منافقان، بیمار دلان و شایعه سازان، در آن حال طرد شده و رانده شده‌اند «و هر کجا یافته شوند، اسیر گرفته شوند و به کشتنی سخت کشته شوند» و هرگز کسی را نیابند که پناهشان دهد بلکه مردم بر آنان یورش برده، اسیرشان می‌کنند و به قتلشان می‌رسانند، از آن روی که خدا و رسول وی بر آنان خشم گرفته‌اند. آری! چنانچه منافقان دست بردارند، این وقایع همه بر سر آنان می‌آید.

سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (62)

«در باره کسانی که پیش از این گذشته‌اند، همین سنت خدا جاری بوده است» یعنی: سنت کشتار منافقان را خدای عزوجل در امتهای گذشته جاری کرده است لذا حکم منافقان شایعه‌پراکن تزلزل‌برانگیز در میان این امت نیز، همین است «و در سنت خدا هرگز تغییر و تبدیلی نمی‌یابی» بلکه این سنت در مورد امثال این گروه - اعم از پیشینیان و آیندگان همه - ثابت، همیشگی و پایدار است.

از این آیات درمی‌یابیم که به قتل منافقان در صورتی حکم می‌شود که ضرورت آن را ایجاب کند.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (63)

«مردم» یعنی: مشرکان مکه «از تو درباره قیامت» یعنی: از وقت وقوع آن «می‌پرسند» از روی عناد و استبعاد و آزمودنت «بگو: علم آن فقط نزد الله است» و هیچ‌کس دیگر از آن آگاهی ندارد «و تو چه دانی» ای محمد ص! «چه

بسا قیامت نزدیک باشد» و در زمانی نزدیک روی دهد. مخاطب ساختن رسول خدا ص برای بیان این حقیقت است که هرگاه قیامت از ایشان در پرده غیب مستور باشد و ایشان - در حالی که فرستاده خدا هستند - وقت آن را ندانند پس در این صورت، دیگران چگونه وقت آن را خواهند دانست؟ آری! وقت قیامت پنهان نگاه داشته شد تا بندگان در هر حال برای آن آماده باشند.

در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «بعثت والساعة كهاتين: من در حالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو [انگشتم] نزدیک است». و به سوی دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند. یعنی: چنان که این دو انگشت میانی به هم نزدیکند، قیامت نیز نزدیک است.

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (64)

«همانا خداوند کافران را لعنت کرده» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرده و دور رانده است «و برایشان» در آخرت همراه با این لعنت در دنیا «آتش فروزانی آماده کرده است» سعیر: آتش بسیار فروزان و سهمگین است.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (65)

«جاودان و همیشه» بی هیچ گسست و انقطاعی «در آن می مانند» نه از آن بیرون برده می شوند و نه در آن زوال و فنايي دارند «نه هیچ دوستی می یابند» که یاری و پشتیبانی شان کند و آنان را از عذاب دوزخ باز دارد «و نه هیچ یاورى» که نصرتشان داده و آنان را از آن برهاند.

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (66)

«روزی که چهره‌هایشان در آتش دوزخ گردانده شود» یعنی: زیروروی شود، گاهی به این جهت و گاهی بر جهتی دیگر، از پشت به رو، همانند گوشت که در آتش بریان کرده می‌شود. یا مراد، دگرگون شدن رنگهایشان با سوزش آتش است که گاهی سیاه و گاهی کبود می‌شود. چهره‌ها به یادآوری مخصوص ساخته شد زیرا چهره گرامی‌ترین عضو جسم انسان است. «می‌گویند: ای کاش ما الله را فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می‌کردیم» یعنی: کافران آرزو می‌کنند که کاش در دنیا خدای و رسول او ص را اطاعت می‌کردند و به آنچه پیامبر ص آورده بود، ایمان می‌آوردند تا از این عذابی که در آن درافتاده‌اند، نجات می‌یافتند چنان‌که مؤمنان نجات یافته‌اند.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَّرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (67)

«و می‌گویند: پروردگارا! ما از پیشوایان و بزرگان خود فرمان بردیم» یعنی: از رؤسا و علمای گمراه‌گر و رهبران تباهی و فساد فرمان بردیم و به آنان اقتدا کردیم «و ما را از راه گمراه ساختند» با آنچه که برای ما از کفر به خدای و رسولش آراستند.

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا (68)

«پروردگارا! آنان را دوچندان عذاب ده» یعنی: دو برابر عذاب ما عذابشان کن؛ یکی عذاب کفرشان و دیگری این عذاب که ما را گمراه ساختند «و لعنتشان کن لعنتی بزرگ» یعنی: لعنتی که مقدار آن بسیار بزرگ و وقوع آن بر آنان بسیار سخت باشد. بنا به قرائتی: (لعنا کثیرا) آمده است، یعنی: لعنتشان کن به لعنتی

بسیار. که این دو قرائت، در معنی به هم نزدیکند و - چنان که ابن کثیر گفته - خواننده میان هر دو قرائت مخیر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا (69)

«ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند پس خدا او را از آنچه گفتند مبرا ساخت» به این ترتیب، خداوند مؤمنان را اندرز می‌دهد که پیامبرش حضرت محمد ص را نرنجانند و اذیت نکنند چنان که بنی اسرائیل موسی ÷ را رنجانیدند.

ابن ابی شیبیه، ابن جریر و ابن منذر از ابن عباس ك روایت کرده‌اند که فرمود: قوم موسی ÷ می‌گفتند که او دبه خایه است. روزی موسی ÷ بیرون آمد و جامه‌های خود را از تن خویش بیرون آورده بر روی سنگی نهاد تا غسل کند، آن سنگ برجامه وی پیچ خورد و از جای خود پریده به چرخ افتاد و روان شد. موسی ÷ ناگزیر با تنی عریان به دنبال وی افتاد و همین‌طور رفت تا به محل مجالس بنی اسرائیل رسید. در این اثنا آنها تمام بدنش را به خوبی دیدند و مشاهده کردند که بیضه‌های او ورم ندارد و او دبه خایه نیست. این حدیث شریف گویای برخی از مظاهر آزار رساندن به پیامبر ما ص است. ابن مسعود ؓ فرمود: رسول خدا ص روزی مالی را میان اصحاب ﷺ تقسیم کردند. در این اثنا مردی از انصار گفت: قطعا در این تقسیم رضای خداوند متعال مد نظر قرار نگرفته. پس چهره مبارک از فرط خشم قرمز شد آن‌گاه فرمودند: «رحمت خداوند بر موسی باد زیرا او بیشتر از این مورد آزار قرار گرفت اما صبر کرد». «و موسی نزد خدا با

آبرو بود» و نزد وی مقام و منزلتی عظیم داشت تا بدانجا که حق تعالی با وی بی واسطه سخن گفت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (70)

«ای مؤمنان! از خدا» در تمام امور «پروا دارید و سخنی استوار بگویید» یعنی: در هر امری از امورتان، سخنی درست، حق و استوار که در آن هیچ کژی و انحرافی نباشد بگویید. البته سخن گفتن مؤمنان در شأن زید و زینب رضی الله عنهما، نیز در این فرمان داخل می‌شود. چنان که ذکر (لااله الاالله) و اصلاحگری میان مردم نیز در سخن درست و استوار داخل است. و اگر سخنی درست بگویید، توفیق عمل صالح نیز در پی آن می‌آید، چنان که می‌فرماید:

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (71)

«تا اعمال شما را برای شما به صلاح آورد» یعنی: اعمال شما را - به سبب آنچه که شما را به سوی آن هدایت می‌کند و بر انجام آن توفیق می‌دهد - شایسته و صالح گرداند، نه تباه و فاسد «و گناهان شما را برای شما بپامرزد» یعنی: گناهانتان را آمرزیده و کفاره شده بگرداند. این است پاداش سخن حق و تقوای الهی، که هم عمل را به صلاح و سامان می‌آورد و هم سبب آمرزش گناهان می‌شود پس زهی عز و شرف کسانی که درست و استوار سخن می‌گویند «و هر کس خدا و رسول او را فرمان برد، قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده

است» هم در دنیا و هم در آخرت؛ زیرا او از آتش دوزخ نجات یافته و به نعمتهای پایدار بهشت نایل می‌گردد.

در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری ؓ آمده است که فرمود: رسول خدا ص با ما نماز ظهر را ادا کردند و چون از نماز فارغ شدند، با دست خویش به سوی ما اشاره کردند که بنشینید. پس نشستیم. آن‌گاه فرمودند: «خداونداً به من فرمان داده است تا شما را دستور دهم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی استوار و درست بگویید». سپس به سوی زنان رفتند و خطاب به آنان فرمودند: «خداونداً به من فرمان داده است که شما را امر کنم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی درست و استوار بگویید».

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (72)

«همانا ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم» مراد از امانت: تمام تکالیف و از آن جمله طاعات و فرایضی است که بر ادای آنها ثواب و بر ترک آنها عقاب تعلق می‌گیرد، چنان تکالیف و طاعاتی که اگر انسان آنها را ترک کند، جز خداوند متعال کس دیگری بر ترک آنها آگاه نمی‌گردد. و از آن جمله است: امانت اموال و سپرده‌هایی که بر آنها گواه و مدرکی وجود ندارد.

علما گفته اند: امانت، مصادیق گسترده‌ای دارد... گوش امانت است، چشم امانت است، زبان امانت است، شکم امانت است، دست امانت است، پا امانت است، عقل و آگاهی و اختیار امانت است، غسل جنابت امانت است و شرمگاه امانت است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «أربع إذا كن فيك فلا عليك ما فاتك من الدنيا؛

حفظ أمانة وصدق حدیث وحسن خلیقة و عفة طعمة: چهار چیزند که اگر در تو باشند، باکی بر تو نیست در آنچه که از دنیا از دست داده باشی: حفظ و نگهداری امانت، راستی در سخن، حسن خلق و عفت طعمه» یعنی: پاکی و بی‌آلایشی رزق و روزی. آری! ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم؛ «پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند» یعنی: آسمانها و زمین و کوهها به‌رغم بزرگی اجرام خود، بر حالی قراردارند که اگر گذاردن تکلیف بر دوش آنها جایز بود، یقیناً بر دوش گرفتن تکالیف الهی‌ای که به انسان موکول شده‌است، بر آنها سنگینی می‌کرد زیرا بر این تکالیف، ثواب و عقاب مترتب می‌شود اما همان تکلیفی که بزرگترین کهکشانشانها و اجرام از پذیرفتن آن ترسیدند و خود را از برابر آن کنار کشیدند، هنگامی که بر انسان عرضه شد، او آن را پذیرفت: «و انسان آن را برداشت، بی‌گمان او ستمگری نادان بود» یعنی: انسان به برداشتن آن امانت و پرداختن به حق آن گردن نهاد و قطعاً او در این گردن نهادن، بر خود ستمکار و از سنجش، محاسبه و ارزیابی آنچه که به آن درافتاده است، نادان بود. به‌قولی: معنای (حملها) این است: انسان به‌طور فطری آماده پذیرش امانت شد. یا هنگامی که خدای عزوجل در عالم «ذر» امانت را بر وی عرضه کرد، او آن را برداشت.

عبدالله ابن عباس ؓ می‌گوید: «خداوند پیش از آن‌که طاعت و فرایض را بر آدم عرضه دارد، آنها را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرد پس تاب برداشتن آنها را نیاوردند آن‌گاه به آدم گفت: من امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتم اما آنها تاب تحمل آن را نیاوردند، آیا تو پذیرنده آنچه در آن است هستی؟ آدم گفت: پروردگارا! مگر در آن امانت چه چیزی است؟ فرمود: این که

اگر کار نیکو کردی، پاداش داده می‌شوی و اگر کار بد کردی، مجازات می‌شوی.
پس آدم آن را گرفت و برداشت».

**لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (73)**

«تا سرانجام خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند»
یعنی: انسان امانت را برداشت تا خداوند آنشایستگانشان را در برابر خیانت در
امانت و تکلیف، تکذیب پیامبران ﷺ و شکستن پیمانها، عذاب کند «و بر مردان و
زنان مؤمن» یعنی: بر کسانی که امانت‌ها - مانند عبادات و غیره - را به سر
رسانده‌اند «به رحمت بازگردد» و توبه‌شان را بپذیرد «و خدا آمرزگار» است بر
توبه‌کنندگان «مهربان است» به آنان چرا که امانت‌ها را ادا کرده‌اند.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که حکمت در تکلیف مکلفان، عذاب کردن
عاصیان و پاداش دادن به فرمان‌بران است.